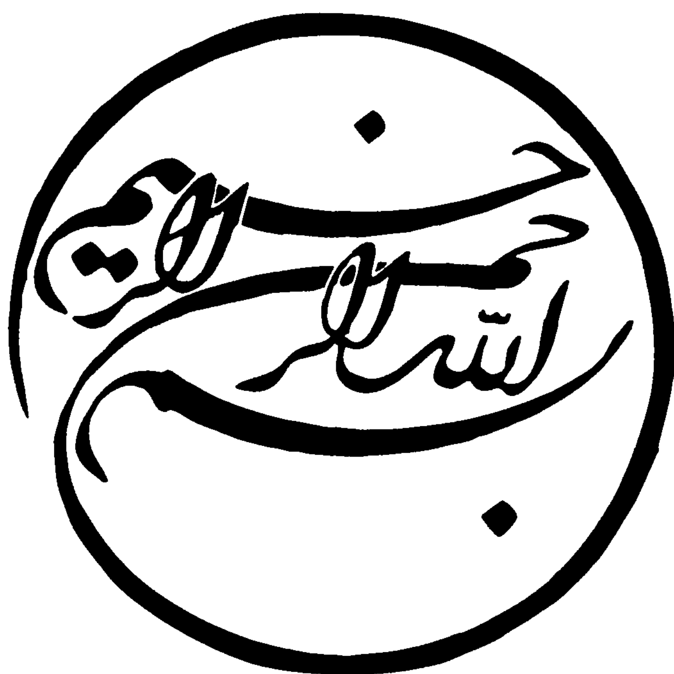
فرهنگ تطبیقی کنایات دلدار

فرهنگ تطبیقی دو سویه ی کنایات
ترکی - فارسی
فارسی - ترکی

پژوهش و نگارش:
میرحسین دلدار بناب


بسم الله الرحمن الرحیم

پیشکش

ارواح بلند عارفان شوریده

شمس تبریزی

و

شیخ محمود شبستری

و

حکیم ابوالقاسم نباتی

فرهنگ تطبیقی کنایات دلدار

فرهنگ تطبیقی دو سویه کنایات

ترکی ـ فارسی

فارسی ـ ترکی

پژوهش و نگارش:

میر حسین دلدار بناب

انتشارات صداقت

۱۳۹۱

سرشناسه	:	دلدار بناب، میر حسین، ۱۳٤٦ -
عنوان و نام پدیدآور	:	فرهنگ کنایات دلدار: پژوهش و نگارش: فرهنگ تطبیقی دوسویه کنایات (ترکی ـ فارسی) (فارسی ـ ترکی) / میرحسین دلدار بناب
مشخصات نشر	:	تهران: انتشارات صداقت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	:	۵۰۰ ص.
شابک	:	۹۷۸-٦۰۰-٦٥۰٤-۱۲-٤
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص (۲۳) -۲۷.
موضوع	:	کنایات ترکی ـ ایران ـ ترجمه شده به فارسی.
موضوع	:	کنایات فارسی ـ ترجمه شده به ترکی.
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۱ ۸ د ٤ ت / ٦٥۱۹ PN
رده بندی دیویی	:	۳۹۸/۹۹٤۳٦۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۷۳۸۵۹۹

نام کتاب: **فرهنگ کنایات دلدار**

فرهنگ تطبیقی دو سویه کنایات (ترکی ـ فارسی) (فارسی ـ ترکی)

پژوهش و نگارش: میر حسین دلدار بناب

ناشر: انتشارات صداقت

حروفچین: موسی رحیم‌زاده

ناظر فنی چاپ: هادی رحیمی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

چاپ و صحافی: صداقت

تیراژ: ۵۰۰۰

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

شابک: ٤-۱۲-٦٥۰٤-٦۰۰-۹۷۸



انتشارات صداقت

آدرس: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ۱۲ فروردین، واحد ۲۱

تلفن: ٦٦٤۰۱۹۳۸ ـ همراه: ۰۹۱۲۱۷۵۳۷۰٦

فهرست

فهرست کنایات بخش دوم / فارسی ـ ترکی

به نام خدا

سرآغاز

«اِنَّ مِنَ البَیانِ لَسِحْراً» پیامبر اکرم(ص)

به درستی که در بیان سحری نهفته است. و چه سخنی بالاتر از آن. بیان، سحری عیان. بیان، آن. آنی از آنات که چون شهابی فروزان لحظه‌ای می‌درخشد و سیر می‌کند. چشم‌ها را خیره می‌سازد، بی آنکه آنی دیگر از آن اثری مانده باشد.

شطّی از نور. بارقه‌ای. آذرخشی. تاریکی‌ها را می‌تاراند. می‌افروزاند. هستی می‌بخشد. کن فیکون.

مگر سحر چیست؟ انسان آونگ می‌شود از خویش. افسون می‌شود. به پا در می‌آید. ضرب می‌گیرد. دست می‌افشاند. پای می‌کوبد. نعره می‌زند. گریبان چاک می‌کند. اشک می‌ریزد. خنده سر می‌دهد. به سماع می‌آید. خشمگین می‌شود. آشفته می‌گردد. هستی‌اش را می‌بخشد. حیرت می‌کند. شوریده می‌شود. و چه‌ها که می‌شود و نمی‌شود. و چه‌ها که می‌کند و نمی‌کند.

سخنی شنیده است و هیچ! آه از این ذهن پیچ در پیچ. قلوه سنگی در اقیانوسی. دایره در دایره. تو در تو. هزار تو.

به کجاها می‌کشد ما را، از پس هر تلنگری، این ذهن سیّال؟ سرگشته‌ی عوالم خیال. سکر. حیرت. حیرانی. شور. شعور. شیدایی. بغض. گره. انقباض. وجد. غلیان. انبساط. جهانی درون قطره‌ای. سیاه‌چاله‌ای درون ذرّه‌ای. جنون در گریز از این مجنون. آه. آه از این شوریده‌ی وادی رویاهای بی پایان. از پس هر پایان آغازی. و هر زخمه‌ی واژگان را انعکاسی نامکرّر...

بیان، زخم و مرهم. بیان، زندگی بخش و هستی سوز. چه اثری نهفته است در مشتی کلمات؟! چیست در نهاد چند حرف به هم پیوسته؟ عالمی را به حرکت در می‌آورد. آتشفشانی از جنبش و حرکت. راستی سحری از این عظیم‌تر چه می‌تواند باشد؟

مگر نه این است که سحر، خود کلمه است و کلمات. و هر کس به راز و رمز کلمات پی برد ساحری عظیم شد. سحری حلال و دلنشین و دل‌انگیز. آنکس که توانست کلمات را به استخدام خود در آورد، براستی شاهکار کرد.

هر واژه خود معجزه‌ای است. شگفتا که چه اعجازی نهفته است در کلمات! چونان مغناطیسی قوی دل‌ها را می‌رباید و روان‌ها را جلا می‌دهد. گاه نیز معکوس، که مباد.

به کجاها می‌برد انسان را افسون کلمات. چه تصویرها بر می‌آورد از لوح سپید ذهن انسان؟ و انسان این شاهکار خلقت، اگر زبان را نمی‌یافت چه می‌شد؟ چه می‌کرد؟ چه می‌توانست بکند؟

... و اینک انسان زبان را یافته. بیان را کشف کرده. افسونگری می‌کند در سایه‌ی کلمات. مگر نه این است که اندیشیدن بی‌واسطه‌ی کلمات غیر ممکن است.

پس بیندیشد و بیندیشد. مبارک باد بر او این اندیشیدن و اندیشه‌ورزی. که هرچه دانستگی است در سایه‌ی اندیشگی است. و هرچه اندیشه، در سایه‌ی کلمات.

«نخست کلمه بود. کلمه نزد خدا بود. کلمه خدا بود» انجیل متی.



کودکی خردسال بودم که اعجاز کلمات به اعجابم وا می‌داشت. دل مشغولی عجیب و رازی دست نایافتنی. گاه در عالم خیال کلماتی موزون می‌ساختم ـ بی آنکه بدانم دلالتی بر معنایی دارد یا نه ـ و با خود زمزمه می‌کردم.

وقتی مادرم کلمات موزون مرا می‌شنید چهره در هم می‌کشید و نگران از آینده‌ی فرزند خود، زیر لب می‌گفت: سخنان این پسر به سخنان دیوانگان می‌ماند و من دلشکسته از گفتار مادر به کنجی می‌خزیدم و به افکار خود پناه می‌بردم. نه مادر را گناهی بود و نه فرزند را. مادر را بهره از خواندن فقط قرائت قرآن بود ـ بی آنکه از معنی و مفاهیم آن سر در آورد ـ و از نوشتار بی‌بهره. فرزند نیز هنوز نه مکتب دیده بود و نه مدرسه. سالها بدین منوال گذشت. مادر پیر می‌شد و پیرتر و فرزند می‌بالید و می‌بالید. هر کس سی کار خود.

اکنون بیش از سی و پنج سال از آن ایّام می‌گذرد.

دوران کودکی و نوجوانی و جوانی سپری شده است. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی طی شده است در میانه‌ی عمر بیش از بیست سال است که قلم می‌زنم. امّا هنوز هم ذرّه‌ای از اعجابم نسبت به کلمات کم نشده است، سهل است که افزون‌تر هم شده است.

دوازده سال است که عمر در به سامان آوردن فرهنگ تطبیقی کنایات «ترکی ـ فارسی» گذاشته‌ام که در این اواخر فکر دو سویه کردن آن نیز کاری مضاعف و در عین حال ارزشمند گردید. نخستین جرقه‌ی کار پس از مشاهده و مطالعه‌ی فرهنگ کنایات استاد گرانقدرم ـ که خداوند بر عمر و عزّت ایشان بیفزاید ـ جناب آقای دکتر منصور ثروت در ذهنم زده شد. چرا که جای چنان فرهنگی در ادبیّات ترکی خالی بود.

بی درنگ به کار گردآوری کنایات ترکی آغاز کردم و در این راه از مراجعه به افراد مختلف و مناطق دور و نزدیک ابایی نکردم. حاصل کار در دفاتر و برگه‌های مختلف یادداشت و جمع آوری شد. این بخشی از کار بود. در اواسط کار گردآوری متوجّه شدم که بخش عمده‌ای از کار را باید در منابع مکتوب جستجو کنم لذا بی‌درنگ به فیش برداری از کتاب‌های لغت ترکی و دیوان‌های شعرای ترک زبان پرداختم امّا حاصل کار چندان چیزی بر یادداشت‌های قبلی نیفزود، چرا که عمده‌ی کنایات موجود در منابع مکتوب قبلاً از زبان مردم یادداشت‌برداری شده بود.

دلیل توجّهم به منابع مکتوب را مدیون دو اثر موجود در زبان فارسی هستم. بخاطر اینکه در ادامه کار گردآوری متوجّه شدم که کار ارزشمند استاد ارجمندم جناب دکتر ثروت از باب شمول بر کنایات رایج در میان مردم فارسی زبان ناقص می‌باشد چرا که ایشان فرهنگ خود را با تکیه بر منابع مکتوب گرد آورده‌اند. این ایراد متأسفانه بر اثر گرانسنگ استاد دکتر منصور میرزانیا ـ فرهنگنامه‌ی کنایه ـ نیز وارد می‌باشد.

بنده نیز ابتدا عکس کار این دو بزرگوار را انجام داده بودم یعنی مبنای کار را ارتباط مستقیم با خود مردم قرار داده بودم نه منابع مکتوب. به عبارت دیگر ابتدا به پژوهش میدانی پرداخته بودم که سپس در تکمیل کار به پژوهش کتابخانه‌ای نیز روی آوردم.

تقریباً در نیمه‌ی راه به فکر افتادم که ضمن گردآوری و توضیح کنایات ترکی به ذکر

معادل‌های فارسی آن‌ها نیز بپردازم که این ایده را با تنی چند از دوستان اهل قلم مطرح کردم و مورد استقبال قرار گرفت. از آن پس کار به این روال دنبال شد و در کنار ادامه‌ی کار یادداشت‌های قبلی نیز اصلاح و معادل‌های فارسی آنها نیز افزوده شد.

تا این بخش از کار، فرهنگی شکل می‌گرفت که بصورت تطبیقی کار شده بود و تا آنجا که این بنده پی‌گیری کرده‌ام چنین کاری نه در زبان ترکی و نه در زبان فارسی سابقه‌ای ندارد و احیاناً اگر هم بوده باشد بنده اطّلاعی ندارم و استعلام‌ها و بررسی پیشینه‌ی کارها نیز به جایی رهنمونم نکرده است.

نزدیک به مراحل پایان کار فکر تهیّه‌ی فرهنگ تطبیقی کنایات چهار زبانه یعنی ترکی، فارسی، عربی، انگلیسی به ذهنم رسید که با تنی چند از اساتید زبان انگلیسی و عربی در میان گذاشتم که متأسفانه نه تنها استقبال نشد بلکه سعی در انصرف بنده از چنان کاری کردند ـ با امید به فضل الهی تهیّه‌ی چنان فرهنگی را در آینده‌ی نزدیک ـ دور از دسترس نمی‌بینم.

به هر حال آخرین ایده‌ای که به ذهن این ناچیز رسید اینکه اگر فرهنگ تطبیقی کنایات را که ترکی به فارسی بود به شکل دیگری نیز ارائه دهیم مفید خواهد بود و آن اینکه بخش دوّم فرهنگ را به صورت فرهنگ تطبیقی کنایات فارسی به ترکی نقل کنیم که در این صورت در یک مجلّد دو فرهنگ در دسترس خوانندگان گرانمایه و علاقمند قرار می‌گیرد که من نام آن را فرهنگ تطبیقی دو سویه‌ی کنایات «ترکی ـ فارسی» یا «فارسی ـ ترکی» انتخاب می‌کنم.



در تعریف کنایه میان صاحب‌نظران علوم بلاغی و بیان وحدت نظر وجود دارد و آن اینکه، «کنایه یعنی پوشیده گویی و نداشتن صراحت در گفتار»

معادل انگلیسی کنایه را "Kenning" از فعل "Kenna" به معنی دانستن و شناختن گرفته‌اند که از عبارت لاتین "Kenna eitt vij" به معنی «بیان کردن چیزی بر اساس چیزی دیگر» اخذ شده است.

جالب اینکه از لحاظ موسیقایی شباهت و ارتباط بسیار نزدیکی بین واژه‌ی کنایه‌ی عربی و به تبع آن فارسی با "Kenning" انگلیسی و "Kenna" در زبان لاتین وجود دارد و بعید نیست که از یک ریشه مشتق شده باشند.

بعضی از دلایل استفاده از کنایه

علمای بلاغت و بیان در جواب این پرسش که چرا باید ترک تصریح کرد و به کنایه روی آورد دلایل مختلفی ارائه نموده‌اند که به اختصار به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود؛

۱- علّت بلاغی؛ اهل بلاغت معتقدند که مجاز از حقیقت رساتر است و کنایه از تصریح. در این خصوص بعضی شعر و شعار را مثال می‌زنند و فرق اساسی شعر و شعار را در آن می‌دانند که شعار بیان مستقیم و بی‌واسطه مسائل است در حالی که شعر بیان غیر مستقیم و هنری مسائل است.

دلیل منطقی دیگر اینکه ذهن انسان از کشف مجهولات و تلاش و تکاپو در جهت رسیدن به نامعلوم‌ها لذّت خاصّی می‌برد که ادبا اصطلاحاً به آن «لذّت کشف» می‌گویند. بعضی معتقدند صراحت کامل در بیان، سه چهارم لذّت را از مخاطب می‌گیرد.

مثال؛ «گوش پیچیدگان مکتب کن» یعنی فرشتگان که درک معنی آن نیاز به تلاش ذهنی دارد و با لذّت کشف همراه است.

۲- علّت ترس؛ گاه فضای بسته‌ی سیاسی یا فکری و حتّی مذهبی جامعه عدّه‌ای را وادار می‌کند که برای حفظ جان خویش و احیاناً دور بودن از معرض اتّهام دست به دامن بیان کنایی مسائل و مطالب بزنند. از طرفی اعتقاد به موهومات و خرافات و قائل بودن به اثر جادویی ذکر نام موجودات باعث گردیده که در آن مورد نیز ترک تصریح شود فی‌المثل به جای ذکر نام عزرائیل «پیک اجل» و به جای ذکر نام جنّ «از ما بهتران» گفته می‌شود.

۳- رعایت ادب؛ بسیاری از واژگان رایج در میان مردم به لحاظ رعایت ادب با الفاظ و عبارات دیگر جایگزین می‌شوند که مفهوم کنایی دارند. بعضی از اهل بلاغت چنان واژگانی را واژگان حرام می‌نامند! مثلاً رابطه‌ی «زن و شویی» را با واژگانی مثل «نزدیکی»، «جمع شدن»، «مباشرت»، «گرد آمدن»، «همبستر شدن» و... جایگزین کرده‌اند که همگی این واژگان کنایه از رابطه‌ی «زن و شویی» می‌باشند. در قرآن مجید اکثر کنایات از این نوع می‌باشند.

بعضی نیز واژگان مذکور را در قالب اصطلاحی تحت عنوان فرهنگ مخفی "Argot"

دسته‌بندی می‌کنند. بخش عمده‌ای از کنایات را چنین واژگانی تشکیل می‌دهند که اگر از متن هر زبانی کنار گذاشته شوند آن زبان با خلأ عظیمی روبرو خواهد شد.

٤- آگاه کردن مخاطب از عظمت ملزوم کنایه؛ در قرآن کریم سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۸۹ چنین آمده است.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّنْ نَّفْسٍ واحِدَة» که مراد از «نفس واحده» حضرت آدم(ع) می‌باشد.

٥- نوعی سنجش هوش و استعداد مخاطب؛ به جای ذکر شجاعت و دلاوری ممدوح با کنایه‌ای بدون واسطه، کنایه را با چند واسطه بیان می‌کنند.

«چراننده‌ی کرکس اندر نبرد» که مخاطب برای دریافت مفهوم کنایی مصرع مذکور ابتدا باید واسطه‌ها را پیدا کند و سپس به منظور گوینده پی ببرد. یعنی باید ابتدا میدان جنگ را در ذهن خود تصویر کند، سپس ممدوح را که با شجاعت تمام دشمنان را به خاک و خون می‌کشد، و تصویر سوّم اینکه پس از پایان نبرد کرکس‌ها بر سر اجساد دشمنان جمع شده‌اند و از گوشت آنان تغذیه می‌کنند. در این صورت ممدوح چراننده‌ی کرکس‌ها در روز نبرد شده است.

٦- به کار گرفتن واژه‌ای زیباتر از آنچه صراحتاً ذکر می‌شود؛

مثال؛ «سخن نازیبا» یا «سخن سرد» که کنایه از ناسزا و فحش است. یا واژه‌ی «تنگ نظر» که زیباتر از خسیس است.

۷- مبالغه؛ برای پر اهمیّت نشان دادن لازم از ملزوم آن از کنایه‌ای مبالغه‌آمیز استفاده می‌شود.

مثال؛ از مولانا؛

گوشه‌ای خواهم که گوش آواز پایی نشنود   ور فلک را سقف بشکافد صدایی نشنود

مولانا در جستجوی گوشه‌ای دنج و آرام است که به تأمّلات روحی و عرفانی خود بپردازد. در این بیت دو کنایه مبالغه‌آمیز «گوش آواز پایی نشنیدن» کنایه از جای بسیار آرام و بدون صدا و «فلک را سقف شکافتن» کنایه از نهایت سر و صداست.

۸- ایجاز و اختصار؛ ذکر یک واژه برای بیان مفاهیمی گسترده و صفاتی متعدّد.

مثال؛ «دجّال» که کنایه از مکر و نیرنگ و گمراهی و... می‌باشد. و از این قسم است «شرح صدر» که کنایه از گشاده دلی و صبر و حوصله و اندیشه‌ی گسترده و... می‌باشد.

۹- آگاهی دادن از سرنوشت کسی؛ بارزترین نمونه‌ی کنایه از این نوع در سوره‌ی اللّهب مربوط به داستان زن ابولهب است که با ظرافت بسیار قابل تأمّلی بیان شده است «و امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» آیه‌ی ٤. یعنی زن ابولهب به واسطه‌ی رفتارش با پیامبر و خانواده‌اش هیزم‌کش دوزخ خواهد بود.



مراتب کارکرد کنایه

کنایه از لحاظ کارکرد نیز مراتبی دارد؛

الف) گاه یکی از صفات اسمی آورده می‌شود ولی مراد خود موصوف است. مثال؛ «آب آتش فعل» که کنایه از شراب است.

ب) گاه کنایه به جای صفت می‌نشیند. مثال؛ «دهر سیه کاسه» که سیه کاسه کنایه از پلیدی و بخیلی روزگار است و در جای صفت دهر به کار رفته است.

ج) گاه کنایه در جای فعل کاربرد پیدا می‌کند و با ذکر آن گویی عملی انجام داده شده است. مثال؛ «دست شستن» که کنایه از صرف نظر کردن است. «چشم‌پوشی» نیز همین معنا را دارد.



کنایه از لحاظ وضوح و خفا

کنایه از لحاظ وضوح و خفا و به عبارت دیگر زودیابی یا دیریابی نیز انواعی دارد که به معروف‌ترین آنها مختصراً اشاره می‌شود.

تلویح؛ که واسطه میان عبارت کنایه و معنای آن متعدّد است و فهم کنایه ذهنی تیز را طلب می‌کند. در شاهنامه از این نوع کنایات زیاد بکار رفته است.

مثال؛

چماننده‌ی چرمه هنگام گرد   چراننده‌ی کرکس اندر نبرد

(فردوسی)

که «هنگام گرد» کنایه از گاه نبرد و «چراننده‌ی کرکس» کنایه از شخص شجاع و جنگجوی قتّال است، یعنی پهلوان مبارز در میدان نبرد آنقدر از سپاه دشمن کشته است که کرکس‌ها مانند گلّه‌ای جمع شده و به چریدن گوشت بدن کشتگان پرداخته‌اند.

رمز؛ در رمز واسطه‌ی میان عبارت کنایه و معنای مورد نظر اندک است امّا همچنان فهم کنایه کمی دشوار است.

مثال؛

عاشق بکشی به تیر غمزه　　　چندان که به دست چپ شماری

که «به دست چپ شمردن» کنایه از کثرت عدد است و درک آن معنی آشنایی با اصول شمارش در روزگار گذشته را می‌طلبد که با انگشتان دست راست یکان و دهگان شمرده می‌شد و با انگشتان دست چپ صدگان و هزارگان را محاسبه می‌کردند.

ایما؛ در این نوع کنایه واسطه میان عبارت کنایه و معنای آن واضح و آشکار است و درک مفهوم کنایه دشوار نمی‌نماید. مثال؛ «بار بستن» که کنایه از آغاز سفر است.

تعریض؛ کنایه‌ای است عتاب آلود، توأم با استهزاء و یا اندرز که در اصطلاح به «گوشه و کنایه زدن» معروف است و معادل ترکی آن نیز «آتماجا» می‌باشد و اتفاقاً زایایی این نوع کنایه از انواع دیگر آن نیز بیشتر است مثلاً در مقابل لاف و گزاف خودستایان این ابیات حافظ نقل می‌شود،

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند　　　نه هرکه آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و راست نشست　　　کلاه‌داری و آئین سروری داند...

* * *

ملاحظاتی چند در خصوص کنایه

کنایه گاه عبارت و گاه جمله است و در بسیاری موارد نیز واژه‌ای واحد است که البته در این رویکرد میان علمای بیان اختلاف نظر وجود دارد فی‌المثل دکتر شمیسا معتقد است که «کنایه عبارت یا جمله است نه واژه. بیان/۲۳۵»

کنایه از دیدگاه اکثر علمای بیان و بلاغت ذکر لازم و اراده‌ی ملزوم است به عبارتی ذکر لفظی و در نظر گرفتن معنایی فراتر از معنای ظاهری آن است، بطوری که هم بتوان معنای حقیقی لفظی را برداشت کرد و هم معنای کنایی یا ادبی و هنری آن را.

در کنایه دو معنی وجود دارد که یکی معنی حقیقی یعنی زبانی، غیر هنری، غیر ادبی و قاموسی است و دیگری غیر حقیقی یعنی ادبی، هنری و فراقاموسی آن است و البتّه مراد از کنایه نیز شقّ دوّم است.

تعیین کردن مرز دقیق مفاهیم کنایی با مفاهیم استعاری و مجازی کاری بسیار ظریف و سخت و شاقّ است و در بسیاری از فرهنگ‌های موجود نیز گاه مجاز و استعاره را در مفهوم کنایه بکار گرفته‌اند.

از میان پژوهشگران حوزه‌ی بلاغت و معانی و بیان، کار استاد منصور میرزا نیا بحقّ ستودنی و قابل تأمّل است. ایشان در خصوص تعیین مرز بین استعاره و مجاز و کنایه ریزبینی و نکته سنجی و موشکافی را به حد اعلا رسانده‌اند. اما از یک نگاه دیگر نیز گاه با مختصر تسامحی می‌توان لفظی را هم مجاز و هم استعاره و هم کنایه به حساب آورد. به عنوان مثال واژه‌ی «دست راست دولت» کنایه از فردی توانمند در امور سیاسی است و مجازاً فردی دارای جایگاه بلند در دستگاه دولت محسوب می‌شود که قرینه‌ی صارفه‌ی آن دولت است و نیز استعاره است چرا که برای دولت که دستگاه عظیم دیوانسالاری را در بر می‌گیرد دستی قائل شده‌ایم.

استاد میرزا نیا بسیاری از کنایات را با اجتهادی ظریف و رشک‌انگیز در ردیف استعاره آورده بعنوان مثال؛ «آب در هاون کوبیدن»، «آب به غربال پیمودن»، «آهن سرد کوبیدن»، «گره به آب زدن»، «باد در قفس کردن»، «آزموده را آزمودن»، «گره به باد زدن»، «به خاکستر دمیدن»، «خر به بام بردن» و... که همه‌ی این اصطلاحات به معنی کار بیهوده و محال کردن است. با احترام خالصانه به دیدگاه استاد با تعاریفی که از کنایه به عنوان ذکر لازم و اراده‌ی ملزوم بدون داشتن قرینه‌ی صارفه‌ی واضح ـ هم از منظر ایشان ـ این مفاهیم در ذیل تعریف کنایه گنجایی منطقی‌تری دارند یا حدالمقدور به نظر قاصر این نو سفر چنین می‌آید.

در واکاوی کنایات به بسیاری از مسائل می‌توان پی برد که شاید به دلیل ارتباط مستقیم نداشتن با مباحث بلاغی و بیانی مغفول مانده است. شناخت تیپ‌های مختلف و لایه‌های گوناگون اجتماعی با بررسی کنایات و واژگان بکار رفته در آنها کاری بس دلپذیر و ارزشمند است و این کار متأسفانه تاکنون انجام نپذیرفته است و از این منظر به کنایات توجه نشده است. وجود واژگان متنوع و گاه به ظاهر نامتوازن و نامتعادل در بطن کنایات ما را به شناخت هرچه دقیق‌تر اصناف و گروه‌ها و مشاغل مختلف رهنمون می‌شود.

با بررسی دقیق کنایات می‌توان به ساختار فکری، معرفت شناختی، روانشناختی،

عاطفی و احساسی پدید آورندگان آنها پی برد و کنایات را دقیقاً بر اساس تیپ شناختی اجتماعی طبقه‌بندی کرد.

واژگان به کار رفته در ترکیب کنایات بسیار گوناگون و متفاوت است. لذا در بررسی کنایات هم به واژگان سخیف و رکیک بر می‌خوریم و هم به واژگان سخته و ظریف و متین. هم ایجازهای دل‌انگیز و مسحور کننده مشاهده می‌شود و هم اطناب‌های ملال‌انگیز و حشویات قبیح.

دلیل این تنوع و گوناگونی تنها یک چیز است و آن اینکه در خلق این کنایات تنها یک گروه از مردم مشارکت نداشته‌اند بلکه همه‌ی گروه‌ها و طیف‌های اجتماعی نقش داشته‌اند. از عالمی فرهیخته و سخن سنج و نکته بین گرفته تا فردی لاابالی و داش مشدی و افراد صنوف مختلف که بهره‌ی چندانی از علوم مختلف نداشته‌اند، همه و همه در کار آفرینش این گونه‌ی ادبی سهیم بوده‌اند و ای بسا سهم طبقات فرودین در نوع خود کم نظیر و بیشتر بوده باشد.

یکی از دلایل متقن این دیدگاه مشاهده‌ی انواع کنایات برای مفهومی واحد و یا یک کنایه برای مفاهیمی مختلف است. فی‌المثل برای مفهوم مرگ که حقیقتی واحد است، کنایات بسیار خلق شده است از آن جمله؛ «به سرای باقی شتافتن»، «چشم از جهان فرو بستن»، «غزل خداحافظی را خواندن»، «ریغ رحمت سر کشیدن»، «به ملکوت اعلی پیوستن»، «قالب تهی کردن»، «جان به جان آفرین تسلیم کردن»، «بر مرکب چوبین سوار شدن»، «به سفر بی بازگشت رفتن»، «به هلاکت رسیدن»، «شربت وصل نوشیدن» و...

تنوع کنایات برای مفهومی واحد خود حکایت از تفاوت جهان‌بینی و هستی‌شناسی افراد نسبت به مسائل مختلف دارد که در خلق و ابداع کنایات مختلف برای مفهومی واحد نمود پیدا می‌کند.

همچنان است بکار بردن یک کنایه برای چند مفهوم که باز هر کس به فراخور سطح اندیشه و زیبایی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود از کنایه‌ای واحد مفاهیمی مختلف برداشت می‌کند.

به عنوان مثال؛ «زنخ زدن» که در مفاهیمی همچون «مردن»، «سخن گفتن»، «یاوه‌گویی»، «عیب و ایراد گرفتن» و از این قبیل کاربرد دارد.

همچنین از لابلای کنایات به بسیاری از وقایع تاریخی که شاید در کتب تاریخی نیز به آنها اشاره نشده است بتوان پی برد؛ به عنوان مثال: کباب شیخ سلیم در تبریز هم اکنون نیز کنایه از «وعده‌ی توخالی و دروغین» است. گویا شیخ سلیم یکی از مشروطه‌خواهان سرشناس تبریز که به همراه ثقه‌الاسلام اعدام شد، برای مشارکت دادن مردم در انقلاب مشروطه به آنها می‌گفت: اگر مشروطه بشود برای همه کباب‌های این اندازه – و با دست اندازه‌ی کباب را نشان می‌داد – خواهند داد. یا «مشروطه‌سین آلماق» یعنی «مشروطه‌اش را گرفتن» کنایه از «به مراد رسیدن» منتهی به شکل معکوس آن، که وقتی مردم از مشروطه سرخورده شدند، این کنایه سر زبان‌ها افتاد که مشروطه را گرفتیم که چه شود؟!

غرض از طرح این مباحث نگاهی نو از منظری دیگر به مبحث کنایه است که شاید خالی از لطف نباشد.

* * *

ترتیب موضوعی کنایات

در بررسی ترکیب واژگانی کنایات شاید بتوان با توجه به بسامد واژگان نوعی دسته‌بندی غیر از ترتیب الفبایی آنها ارائه داد که در نوع خود قابل توجه است؛

الف) کنایاتی که در آنها نام حیوانات بکار رفته است فی‌المثل می‌توان کنایاتی که با واژه‌ی اسب یا خر یا شیر و یا شتر و گاو و سگ و موش و گربه و مرغ و پرندگان و... بوجود آمده است را در یک گروه طبقه‌بندی کرد.

ب) کنایاتی که در آنها نام اعضای بدن مانند چشم، گوش، دهان، سر، چانه، گلو، سینه، شانه، پشت، پا، دست، قلب، مغز، مو و... وجود دارد را می‌توان در گروهی دیگر دسته‌بندی کرد.

ج) کنایاتی که در آنها از انواع پوشاک و یا خوراک و سایر خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و... یاد شده است باز می‌توان در گروهی مستقل طبقه‌بندی کرد.

د) همچنین است تکلیف کنایاتی که در آنها از اعداد، رنگ، بوها، عناصر چهارگانه‌ی طبیعت و سایر عناصر طبیعی مثل آسمان، زمین، باران، رعد و برق، ابر، خورشید، ماه و... استفاده شده است.

ذ) شاید در گروهی نیز بتوان کنایات و واژگان مخفی را جای داد. مشابه این قسم

تقسیم‌بندی‌ها هم دور از ذهن نمی‌باشد و با رویکردهای دیگری نیز می‌توان به طبقه‌بندی کنایات پرداخت.

امّا شیوه‌ی کار ما در این فرهنگ بر اساس ترتیب الفبایی صورت گرفته است تا کار جویندگان با مشکل مواجه نشود.



زبان حال خود را از نوشته‌ی گران‌سنگ استاد ابوالفضل بیهقی عیناً نقل می‌کنم با اذعان به اینکه این قیاس، قیاسی مع‌الفارق است امّا چون سخن استاد بسیا لطیف و صمیمی و صادقانه است من نیز به ایشان اقتدا می‌کنم تا حسن اعتذاری باشد از محضر آنان که قطعاً بیشتر از این بنده‌ی نوسفر اهلیّت این کار پژوهشی را داشته و دارند. «... مرا مقرّر است که امروز که من این تألیف می‌کنم در این حضرت بزرگ ـ که همیشه باد ـ بزرگان‌اند که اگر براندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند، تیر بر نشانه زنند و به مردمان نمایند که ایشان سواران‌اند و من پیاده و من با ایشان در پیادگی کند و با لنگی منقرس و چنان واجب کندی که ایشان بنوشتندی و من بیاموزمی و چون سخن گویندی، بشنومی... پس من بخلیفتی ایشان این کار را پیش گرفتم که اگر توقّف کردمی، منتظر آنکه تا ایشان بدین شغل بپردازند، بودی که نپرداختندی و چون روزگار دراز بر آمدی، این اخبار از چشم و دل مردمان دور ماندی و کسی دیگر خاستی این کار را که بر این مرکب آن سواری که من دارم نداشتی و اثر بزرگ این خاندان با نام مدروس شدی...» /تاریخ بیهقی، مقدمه ج ۱، صفحه‌ی بیستم/

در فراهم آوردن این فرهنگ اهدافی چند را مد نظر داشتم که عبارتند از؛

۱- با توجّه به تغییر و تحوّلات سریع و سرسام‌آور در عصر ارتباطات و هجمه‌ی فرهنگی بیگانگان که جوانان این مرز و بوم را از فرهنگ خود بیگانه نموده و با شعار «جهانی‌سازی» در صدد القاء فرهنگ خود بر ملل مختلف‌اند، به نظر آمد تهیّه‌ی چنین فرهنگی خاصّه دو زبانه گامی است هر چند کوچک که مردم ما و بخصوص جوانان ما را با بخشی از هویّت ملّی و قومی خود آشناتر می‌کند.

۲- فرهنگ هر ملّتی با خون دل خوردن‌ها و زحمات جانکاه شبانه‌روزی و در پی سده‌ها و هزاره‌ها به وجود آمده است و نیاکان ما برای واژه واژه‌ی این فرهنگ تلاش‌های

جان‌کاه و استخوان‌سوز به عمل آورده‌اند، لذا شایسته است که اخلاف آنها نیز در حفظ و حراست از این فرهنگ سنگ تمام بگذارند و مباد که بر خلاف این باشد.

۳- کشور عزیز ما ایران از اقوام مختلف تشکیل یافته است، لذا پیوند دادن فرهنگ قومی و ملّی خود گام بسیار محکمی است در تقویت وحدت و همگرایی ملّی که دشمنان این مرز و بوم در جهت خلاف این اندیشه بر طبل تفرقه و جدایی می‌کوبند. فراهم آمدن چنین فرهنگی علاوه بر استوار کردن رکن وحدت و همدلی کاری است علمی و زبان شناختی به شکلی تطبیقی که جای آن تا به امروز خالی بوده است.

٤- چنان که اشاره شده امروز سرعت تغییر و تحوّلات در هر جنبه از جنبه‌های مختلف زندگی مشاهده می‌شود و این تغییر و تحوّلات کنترل نشده گاه به نوعی گسیختگی فرهنگی میان نسل حاضر و گذشته و آینده می‌شود که در واقع نگارش فرهنگ حاضر قدمی است در راستای ترمیم این نوع گسیختگی‌های فرهنگی که بسیاری اوقات پیش می‌آید که حتّی اعضای یک خانواده آنچنان که باید زبان همدیگر را در نمی‌یابند.

۵- در نهایت اینکه اجداد ما بسیار ظریف و استادانه بسان زرگری بسیار زبردست گوهر کلمات را سفته و صیقلی کرده و از ترکیب آنها معانی لطیف و دلنشین و بی‌بدیل خلق کرده‌اند. عالمی معنی را در عبارتی کوتاه بیان کرده‌اند. مختصر و مفید. بی اطناب و اطاله و بی حشو و زواید. پس بر ماست که میراث‌دار شایسته‌ای برای این میراث گرانبها و ارجمند فرهنگی باشیم و آن را بی هیچ کم و کاستی به آیندگان بسپاریم.

* * *

در فراهم آمدن این مجموعه خیل کثیری نقش دارند بی آنکه حتّی خود بدانند. و من کسی را نمی‌شناسم که مدیونش نبوده باشم. از معلّمان و اساتید ارجمند گرفته تا دانش‌آموزان عزیز و همشهریان و هم ولایتی‌ها و هم وطنان گرانمایه‌ام.

از دو استاد بی بدیل عرصه‌ی فرهنگ‌نویسی (کنایات فارسی) جناب آقای دکتر منصور ثروت و جناب آقای دکتر منصور میرزانیا بی‌نهایت سپاسگزارم و خوانندگان ارجمند را به دو اثر گرانسنگ این دو استاد عزیز حوالت می‌دهم.

بسیاری از کنایات خصوصاً تعریض‌ها (آتماجالار) را از زبان پدر عزیزم و مادر مهربانم ـ که سایه‌ی هر دو بر سرم مستدام باد ـ بی آنکه خود بخواهند و بدانند برگرفته‌ام.

شمار زیادی از دوستان عزیزم کنایات متعدّدی را یادداشت و برایم ارسال کرده‌اند که از فرد فردشان کمال تشکّر را دارم. بخش عمده‌ای از منابع را که از آنها بهره برده‌ام مدیون الطاف صمیمانه‌ی دوست عزیزم جناب آقای محرم پور مهدی می‌باشم.

زبانم قاصر است از تقدیر و سپاس دوستان عزیزم آقایان دکتر مجید صمدی، مهندس مجید اکبری اسبق، علی و یاسر ابراهیمی راد، حسن نصرتی علمداری، علیرضا غنی‌زاده، مهدی باقرسامانی، ابوالفضل خرسندی، سعیداله یحیوی، شادروان مهندس جعفر طهمزی و تک تک افراد خانواده‌ام که همیشه در تشویق و دلگرمی بخشیدن برایم نقش اساسی داشته‌اند.

از دقّت نظر و بردباری دوست گرامی‌ام جناب آقای موسی رحیم‌زاده در تایپ، تنظیم، حروف‌نگاری و صفحه‌بندی این اثر کمال سپاس را دارم.

و سرانجام اینکه اگر نبود بردباری‌های همسر گرانمایه‌ام سرکار خانم سیّدپور و فرزندانم میر علی و آناهیتا که فضای خانه را همیشه برایم آرام و بی‌دغدغه نگه داشته‌اند، انجام این کار و کارهای دیگر یقیناً امکان‌پذیر نمی‌شد، سپاس‌های صمیمانه و قلبی‌ام را تقدیمشان می‌کنم و از خداوند متعال برایشان صحّت و امان و کامرانی مسئلت می‌دارم.



با اذعان به اینکه هیچ کاری خالی از نقص و عیب نیست و قطعاً کنایات بسیاری در میان مردم رایج است که شاید از دسترس اینجانب دور مانده است، از خوانندگان گشاده‌نظر و فرهیخته فروتنانه خواستارم که نظرات و دیدگاه‌ها و کنایات تازه یافته را به آدرس الکترونیکی Email: mhdeldar@yahoo.com برای اینجانب ارسال فرمایند.

... این همه گفتیم لیک اندر بسیچ — بی عنایات تو ما هیچیم هیچ
قطره‌ای دانش که بخشیدی ز بیش — متّصل گردان به دریاهای خویش

«مولوی»

مرند ـ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ ـ میر حسین دلدار بناب

نظام واجی زبان ترکی

آوا نگاری	مثال و معادل فارسی	معادل فارسی	الفبای لاتین	ردیف
ay	آی (ماه)	آ	a	۱
əl	اَل (دست)	اَ	ə	۲
bal	بال (عسل)	ب	b	۳
ceyran	جئیران (آهو)	ج	c	٤
çarıq	چاریق (چارق)	چ	ç	٥
daş	داش (سنگ)	د	d	٦
ev	ائو (خانه)	اِ	e	٧
falçi	فالچی (فالگیر)	ف	f	۸
gül	گؤل (گل)	گ	g	۹
ğunça	غونچا (غنچه)	غ	ğ	۱۰
harda	هاردا (کجاست)	ح ـ هـ	h	۱۱
iş	ایش (کار)	ایـ	i	۱۲
qız	قئز (دختر)	ئـ ـ ع	ı	۱۳
jumak	ژوماک (بهشت)	ژ	j	۱٤
kərvan	کروان (کاروان)	ک	k	۱٥
laçın	لاچین (شاهین)	ل	l	۱٦
maral	مارال (مرال)	م	m	۱٧
nar	نار (انار)	ن	n	۱۸
ox	اُخ (پیکان)	اُ	o	۱۹
ördək	اؤردک (اردک)	اؤ	ö	۲۰
paltar	پالتار (لباس)	پ	p	۲۱
quri	قوری (خشک)	ق	q	۲۲
rəf	رف (طاقچه)	ر	r	۲۳
saman	سامان (کاه)	س ـ ص ـ ث	s	۲٤
şənlik	شنلیک (شادمانی)	ش	ş	۲٥
tanri	تانری (خداوند)	ت ـ ط	t	۲٦
uca	اوجا (بلند)	او	u	۲٧
üzüm	اؤزؤم (انگور)	اؤ	ü	۲۸
var	وار (ثروت)	و	v	۲۹
xala	خالا (خاله)	خ	x	۳۰
yaz	یاز (بهار)	ی	y	۳۱
zəngin	زنگین (غنی)	ز ـ ذ ـ ض ـ ظ	z	۳۲

کتابنامه

۱ـ قرآن مجید، ترجمه کاظم پور جوادی، بنیاد دائرهالمعارف اسلامی، تهران، چاپ دّوم، ۱۳۷۳.

۲ـ آل احمد، جلال، خسی در میقات، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۲.

۳ـ ———— مدیر مدرسه، انتشارات فردوس ـ دیدگاه، تهران، چاپ سوّم، ۱۳۷٤.

٤ـ ابن بطوطه، رحلهی ابن بطوطه، ترجمهی دکتر محمّد علی موحّد، ۲ جلد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٤۸.

٥ـ ابن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی، فرامرز، سمک عیّار ٥ جلد، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٤۷.

٦ـ ابن منوّر، محمّد، اسرارالتّوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، تصحیح دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٦٦.

۷ـ ابوالمعالی نصرالله منشی، ترجمهی کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی تهرانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۷٥.

۸ـ اصلانی، محمّدرضا، فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، انتشارات کاروان، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸٥.

۹ـ بهزادی، بهزاد، آذربایجان دیلینین ایضاحلی لؤغتی ۳ جلد، انتشارات درسا، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷٦.

۱۰ـ بی ریا، محمّد، اؤرک سؤزلری، به کوشش یحیی شیدا، نشر ارک، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳٦۰.

۱۱ـ بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی ۳ جلد، تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٦۸.

۱۲ـ پادشاه، محمّد، فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، زیر نظر بیژن ترقّی، کتابفروشی خیّام، تهران،

چاپ دوّم، ۱۳٤٦.

۱۳ـ تولستوی، لئو، رستاخیز، ترجمه‌ی دکتر محمّد مجلسی، نشر دنیای نو، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٦۹.

۱٤ـ ثروت، دکتر منصور، فرهنگ کنایات، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۷۵.

۱۵ـ جعفرزاده، اسماعیل، فرهنگ ترکی آذربایجانی ارک، نشر احرار، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۵.

۱٦ـ جمال‌زاده، سیّد محمدعلی، فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش دکتر محمّد جعفر محجوب، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٤۱.

۱۷ـ جمال‌زاده، محمّد علی، قنبرعلی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۷.

۱۸ـ ———— کهنه و نو، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳٦۲.

۱۹ـ ———— یکی بود یکی نبود، بی‌نا، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٤۸.

۲۰ـ جیمز موریه، حاجی بابای اصفهانی، ترجمه حاج حبیب اصفهانی. تصحیح محمّد علی جمال‌زاده، انتشارات امیرکبیر، چاپ اوّل، ۱۳٤۸.

۲۱ـ حاجی ستّاری، فرنگیز، یوردومون دیرلی سؤزلری، نشر قطره، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸۲.

۲۲ـ حافظ، خواجه شمس‌الدین محمّد، دیوان، قزوینی ـ غنی، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ سوّم، ۱۳۷۰.

۲۳ـ حکیم لعلی، میرزا علیخان، دیوان لعلی حکیم، ناشر انجمن معارف آذربایجان، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۲۲.

۲٤ـ خضرائی، امین، فرهنگنامه‌ی امثال و حکم ایرانی، انتشارات نوید شیراز، شیراز، چاپ اوّل، ۱۳۸۲.

۲۵ـ خطائی، شاه اسماعیل صفوی، کلیّات دیوان، تصحیح میرزه رسول اسماعیل‌زاده، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸۰.

۲٦ـ خلیل اف، آلقاییت، یارالی قارتال، نشر اختر، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۸.

۲۷ـ داشقین، علی، سؤزلؤک، انتشارات یاران، تبریز، چاپ سوم، ۱۳۸۹.

۲۸ـ دانشور، سیمین، سووشون، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳٦۸.

۲۹ـ دولت آبادی، محمود، جای خالی سلوچ، نشر چشمه ـ نشر پارسی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.

۳۰ـ ———— روزگار سپری شده‌ی مردم سالخورده، نشر چشمه ـ نشر پارسی، تهران، چاپ سوّم، ۱۳۷۱.

۳۱ـ ـــــــــــــ کارنامه‌ی سپنج (مجموعه داستان)، انتشارات بزرگمهر، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٦۸.

۳۲ـ ـــــــــــــ کلیدر ۱۰ جلد، نشر پارسی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳٦۸.

۳۳ـ دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم ٤ جلد، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۰.

۳٤ـ ـــــــــــــ چرند و پرند، انتشارات نیک فرجام، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۸۸.

۳۵ـ ـــــــــــــ لغت نامه ۳٦ جلد، انتشارات سازمان لغت نامه، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٤۲.

۳٦ـ راجی تبریزی، ابوالحسن، کلیّات دیوان، به کوشش ابوالفضل احمدلو، انتشارات فخرآذر، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۸.

۳۷ـ زارع شاهمرسی، پرویز، فرهنگ ترکی ـ فارسی، نشر اختر، تبریز، چاپ دوّم، ۱۳۸۸.

۳۸ـ سعدی، شیخ مشرف‌الدین مصلح، کلیّات سعدی، تصحیح محمّد علی فروغی، انتشارات فروغی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳٦۹.

۳۹ـ شاملو، احمد، گیل گمش، نشر چشمه، تهران، چاپ ششّم، ۱۳۸۷.

٤۰ـ شبسترلی، علی مؤجؤز، مؤجؤز دیوانی، گؤنش نشریياتی، باکو، ۲۰۰٦.

٤۱ـ شمیسا، دکتر سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

٤۲ـ شولوخوف، میخائیل، دن آرام ۲ جلد، ترجمه‌ی احمد شاملو، انتشارات مازیار، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۸۳.

٤۳ـ شهبازی، همّت، نقد شعر معاصر آذربایجان، نشر اختر، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۳.

٤٤ـ شهری، جعفر، قند و نمک، انتشارات معین، تهران، چاپ ششّم، ۱۳۸٤.

٤۵ـ شهریار، سیّد محمّد حسین، کلیّات دیوان ترکی، انتشارات نگاه ـ زرّین، تهران، چاپ ششّم، ۱۳۷۲.

٤٦ـ شیروانی، سید عظیم، دیوان اشعار ترکی، تدوین دکتر حسین محمّدزاده صدیق، انتشارات ندای شمس، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸٦.

٤۷ـ صباغ ایرانی، مجید (یالقیز)، جیغان ویغان، نشر مهران، تبریز، چاپ سوّم، ۱۳۸۳.

٤۸ـ ـــــــــــــ چال ها چال، نشر فروغ آزادی، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸٦.

٤۹ـ ـــــــــــــ چیغیر باغیر، نشر مهران، تبریز، چاپ دوّم، .۱۳۸۳

۵۰ـ صفّی، مولانا فخرالدّین علی، لطائف الطوائف، به سعی احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ ششّم، ۱۳۷۱.

۵۱ـ طاهر، سهراب، سئوگی آزادلیقدیر، انتشارات پینار، کرج، چاپ اوّل، ۱۳۸۸.

٥٢ـ طاهرزاده (صابر)، میرزا علی اکبر، هوپ هوپ نامه، تصحیح میرزه رسول اسماعیل‌زاده، انتشارات شیخ صفی‌الدّین اردبیلی، اردبیل، چاپ دوّم، بی‌تا.

٥٣ـ ظفرخواه، علی، ائل بیلیگی ثروتیمیز، انتشارات یاران، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۳.

٥٤ـ ظفرخواه، علی، فولکلور خزانه‌سی، انتشارات یاران، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۷۹.

٥٥ـ عاصم اردبیلی، صالح، قانلی سحر، انتشارات محقّق اردبیلی، اردبیل، چاپ ششّم، ۱۳۸۸.

٥٦ـ ________ یارالی دورنا، انتشارات محقّق اردبیلی، اردبیل، چاپ دوّم، ۱۳۸۹.

٥٧ـ عبّاسی، حیدر (باریشماز)، ترجمه و تفسیر مثنوی معنوی شرح انور، نشر هما، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸۱.

٥٨ـ علوی، بزرگ، گیله مرد، انتشارات نگاه، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۷.

٥٩ـ عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، قابوسنامه، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.

٦٠ـ عوفی، سدیدالدّین محمّد، جوامع‌الحکایات و لوامع الرّوایات، به کوشش دکتر جعفر شعار، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٦۳.

٦۱ـ فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه نسخه‌ی مسکو ۹ جلد، آکادمی علوم اتّحاد شوروی، ۱۹٦٦.

٦۲ـ فرزانه، محمّد علی، بایاتیلار، انتشارات اندیشه‌ی نو، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.

٦۳ـ فضولی، ملّا محمّد، دیوان اشعار ترکی، تصحیح دکتر حسین محمّدزاده صدیق، نشر اختر، تبریز، چاپ سوّم، ۱۳۸٥.

٦٤ـ قشیری، خواجه ابوالقاسم، رساله‌ی قشیریّه، تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٤٥.

٦٥ـ کریمی مراغه‌ای، میرزا حسین، رنگانگ مجلدات ۳-۲-۱، انتشارات پیری، تهران، چاپ دهم، ۱۳۸۷.

٦٦ـ ________ رنگانگ مجلدات ٦-٥-٤، انتشارات پیری، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۸۷.

٦۷ـ ________ رنگانگ مجلدات ۱۰-۹-۸-۷، انتشارات پیری، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.

٦۸ـ مجتهدی، علی اصغر، تؤرکی دیلینده مثللر، ناشر کتابخانه‌ی فردوسی تبریز، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳٦۸.

۶۹ـ محمّد تبریزی، شمس‌الدین، مقالات شمس، تصحیح جعفر مدرّس صادقی، نشر مرکز، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۳.

۷۰ـ محمدخانی، حسین، دده قورقود کیتابی، ناشر مؤلّف، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۸.

۷۱ـ معین، دکتر محمّد، فرهنگ فارسی ٤ جلد، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.

۷۲ـ مولوی، مولانا جلال‌الدین محمّد، مثنوی معنوی ۳ جلد، به همّت رینولد. ا. نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، چاپ اوّل، ۱۳٦۰.

۷۳ـ میرزا نیا، دکتر منصور، فرهنگنامه‌ی کنایه، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۸۲.

۷٤ـ میرعابدینی، حسن، صد سال داستان‌نویسی در ایران ۳ جلد، نشر چشمه، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۷.

۷۵ـ ناصرالفقرا، محمّد نقی (آذر پویا)، تؤرکجه حافظ غزللری، نشر مهران، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۰.

۷٦ـ نباتی، حکیم سیّد ابوالقالسم، دیوان ترکی، تدوین دکتر حسین محمّدزاده صدیق، انتشارات احرار، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۷۲.

۷۷ـ نجفی، ابوالحسن، فرهنگ فارسی عامیانه، انتشارات نیلوفر، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۸.

۷۸ـ نظامی گنجه‌ای، حکیم الیاس بن محمّد، کلیّات خمسه، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.

۷۹ـ واحد، علی آقا، کلیّات، محمد تقی ذهتابی، نشر اختر، تبریز، چاپ سوّم، ۱۳۸۸.

۸۰ـ هدایت، صادق، نوشته‌های پراکنده، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوّم، ۱۳٤٤.

۸۱ـ همایی، جلال‌الدّین، معانی و بیان، نشر هما، تهران، چاپ سوّم، ۱۳۷٤.

۸۲ـ یعقوب، زلیم خان، بیز بیر عشقین بوتاسی‌ییق، نشر اختر، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۳.

۸۳ـ ــــــــــ پیغمبر، نشر اختر، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۹.

۸٤ـ ــــــــــ من اؤز داستانیمی یازیب گلمیشم، نشر اختر، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۹.

۸۵ـ ــــــــــ من بیر داغ چایی یام، نشر اختر، تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۸.

۸٦ـ ــــــــــ یاخشی کی سن وارسان آی صدفلی ساز، نشر اختر، تبریز، چاپ سوّم، ۱۳۸۷.

۸۷ـ یکانی زارع، پرویز، آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، اندیشه‌ی نو، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۷.

بخش اوّل

فرهنگ تطبیقی کنایات

ترکی ـ فارسی

آ

آب قــورا / ab qora / لیلــق آختیمــاق، تئــز آغلامــاق، گــؤزؤن یاشــین تؤکمــک / آب غــوره گرفتن، اشک کسی دم مشکش بودن.

آبیـــر تؤکمـــک / abır tökmək / بیرینـــی اوتاندیرماق، بیرینین سیررین آچماق / آبروی کسی را بردن.

آبیر وئرمک / abır vermək / رؤسوای ائله‌مک / آبروی کسی را ریختن.

آت آلمـامیش آخیـر باغلامـاق / at almamış axır bağlamaq / تاخمـــامیش تاقیلـــدادماق، تلسمک، بیر ایش گؤرؤلمه‌میش هامیبا دئمک / نه به داره نه به باره.

آت آلمامیش طؤیله تیکدیرمک / at almamış töylə tikdirmək / آت آلمـــامیش آخیـــر باغلاماق/ نه به داره نه به باره.

آت اؤزگه‌نین گؤت اؤزگـه‌نـین / at özgənin göt özgənin / بیـــر زادی غنیمـــت بیلمـــک، اینصاف‌سیزلیق / سنگ مفت گنجشک مفت.

آت اؤستؤ / at üstü / نئجه گلدی، باشدان سـوما / سمبل کردن.

آت اؤســتؤنده وریــان آلمــاق / at üstündə vəryan almaq / فایداسیز ایـش، باشـدان سـوما ایش / سرسری.

آت اؤلـؤب ایتـه بـایرام اولمـاق / at ölüb itə bayram olmaq / بیری اؤلؤب بیری دیریلمـک / مرگ خر و عروسی سگ.

آت النگـه‌سـی / at əlǝngəsi / یوغـون یومـوری آدام، یئکه پر آدام / گنده بگ.

آت اوغروسی / at oğrusi / حوققا بـاز آدام، دؤز ایش گؤرمه‌ین / اسب دزد.

آت اویناتماق / at oynatmaq / سؤز آختارماق، ساواش آختارماق، قودورماق، طلب‌کارلیق ائله‌مـک / جولان دادن، اسب تازاندن.

آت ایتیریب نوختاسـون آختارمـاق / at itirib nuxtasin axtarmaq / خیردا بیر زاد دان اؤتـری دانیشماق یا ساواشماق / اسب را گم کـردن و دنبـال افسار گشتن.

آت باسـدی ائلـه‌مـک / at basdi eləmək / زورلاما، ازیب داغیتماق، دؤرتؤلمـک / بـی مبـالاتی کردن.

آت باشـــی ســـالماق / at başi salmaq / اؤزگه‌لرین ایشینه گیرمک، باش اوزاتماق، بیـر ایشـه یئرسیز گیرمک، بورون اوزاتمـاق / ریـش جنبانـدن، سرک کشیدن.

آت باشی گئتمک / at başi getmək / یان با یان گئتمک، بیر اولماق / هم قد شدن، گوش بـه گـوش هم رفتن، دوش به دوش هم رفتن.

آت باغری چاتلاتماق / at bağri çatlatmaq / چتین ایش گؤرمک، آغیر ایش گؤرمک / شق‌القمر کردن.

آت تپیگینـه آت دؤزمـک / at təpiginə at dözmək / بیـری بیرینـه حریـف اولمـاق، هـر بیـر زادین چیخاری اؤزؤنه گؤره اولماق / رخش باید تـا تن رستم کشد.

آت چاپیتمـاق / at çapıtmaq / ادعـا ائلـه‌مـک، هارای داد سالماق، ساواش آختارماق، سؤز دئمک / اسب تازاندن، رخش راندن.

آت قافـالی / at qafali / قورخمـاز، اؤرکلـی، چکینمز / کلّه خر.

آت قویروغی / at guyruği / شیدیرغی یـاغیش، داشقین / کون آسمان پاره شدن.

آت گؤرؤب آخساماق / at görüb axsamaq / فؤرصتی غنیمت بیلمک / آب دیدن و تشنه شدن.

آت مینـه‌نـین‌دور دون گییـه‌نـین‌دور / at minənindur don giyənindur / هـر زاد او آدامیندور کی فایدالانیر / زندگی را که کرد؟ آنکه خورد و مرد.

آت مینه‌نیندی / at minənindi / هر کیم هرندن ایستیفاده ائله‌سه اونونکودو / خوردن و بردن.

آتا ائششک دئمـک / ata eşşək demək / بیـرین اسکیتمک، تـوهین ائلـه‌مـک / بـه اسـب کسـی یـابو گفتن.

آتا ائششک دئمک دوه‌یه کؤششک دئمک / ata eşşək demək dəvəyə köşşək demək / تئـز کؤسن آدام لارا بیر یؤنگؤل سؤز دئمک / بـه اسـب کسی یابو گفتن.

آتـا ات وئریـب ایتـه سـامان وئرمـک / ata ət verib itə saman vermək / ترسـه ایـش گؤرمک، ایش بیلمزلیک / به اسـب گوشـت دادن و به سگ جو دادن.

آتا بابادان قالما / ata babadan qalma / چوخ قدیمی، کؤهنه بیر زاد / سالخورده، مرده ریگ.

آتاسـینا اود وورمـاق / atasına od vurmaq / شیددتلی جزالاندیرماق / پدر کسی را در آوردن.

آتـدان ائنیـب ائششـگه مینمـک / atdan enib eşşəgə minmək / آشـاغا گلمـک، دالـی گئـدمک، زییـان قویمـاق / سـواره رفـتن و پیـاده برگشتن.

آتدان آتدان ایش گؤرمک / atdan atdan iş görmək / گیـزلین ایـش گؤرمـک، هـئچ کـیم بیلمزدن ایش قاباغا آپارماق / زیر جلی کار کردن.

آتـدان دؤشـمک / atdan düşmak / ایـش ایلمک، آشاغا گلمک / از اسب افتادن.

آتدان دؤشـمک آددان دؤشـمه‌مـک / atdan düşmak addan düşməmək / ایش بـئش اؤچ گؤنلـؤک ایلمـک، آشـاغا گلمـک آممـا اسگیلمه‌مک/ از اسب افتادن و از اصل نیفتادن.

آتـدیرماق / atdırmaq / گـؤنی بـوش بئکـار گئچیتمک، گؤن گـل گـئج ائلـه‌مـک / یلّلی تلّلی کردن.

آتلینـی آتینـدان انـدیرمک / atlıni atından əndirmək / دیـل بـازلیق، یوموشـاق دیللـی، ات آجی آدام، نانجیب آرواد، فایشا آرواد / چرب زبانی کردن، مار را از لانه بیرون کشیدن.

آتماجا آتمـاق / atmaca atmaq / بیرینـه سـؤز آتماق، بیرینه سؤزؤله ایلیشمک / متلک پراندن.

آتمـاق / atmaq / بوراخمـاق، اؤز دؤنـدرمک، یاددان چئخارتماق / رها کردن، زمین گذاشتن.

آتی ایتیریب نالین آختارماق / ati itirib nalın axtarmaq / اصـلی مسـئله‌نـی بوشـلاییب فرعـی مسئله‌یه مشغول اولماق / اسب را گم کـردن و دنبـال نعلش گشتن.

آتـی بـاش آپارمـاق / ati baş aparmaq / سایماماق، دانقـازلیق، عجله ائلـه‌مـک، چـوخ یئللـی اولماق / سر بردن.

آتی باش یوخاری سـؤرمک / ati baş yuxari sürmək / سؤزه باخماماق، ترسه ایـش گؤرمـک / اسب در سنگلاخ راندن.

آتـی داغـا بوشـلاماق / ati dağa boşlamaq / بیـرین اؤز باشـینا بوراخمـاق، باشـین قارنینـا دئییـب بوراخماق / سر خود رها کردن.

آتـی دیلـه باغلامـاق / ati dilə bağlamaq / بیرینین سؤزؤندن اؤزؤنـه مؤشـکؤل آچمـاق / تـاوان سخن.

آتیب توتمـاق / atıb tutmaq / کورلامـاق، بیـر پول یا مالی هدر ائلهمک، بیر پـول یـا مـالی راحـات الدن وئرمک / باد هوا کردن.

آتیشماق / atışmaq / بیر بیرینه آغیر سؤز دئمـک، یامانلاشـماق، سؤزلشـمک، ساواشـدان قابـاق سـؤزه گلمک / مشاجره، متلک پرانی.

آتینـا مینیـب دؤشـمهمـک / atına minib düşməmək / اؤز سـؤزؤندن قاییتمامـاق، ایسـتگه یئتیشمک / بر خر مراد سوار شدن.

آج / ac / یوخسول، کاسیب / گدا گرسنه.

آج آپاریـب سوسـوز گتیرمـک / ac aparıb susuz gətirmək / چـــوخ بیلمیشـــلیک، حوققابازلیق، چوخ زیرنگ آدامین زیرکلیگـی / سـر چشمه بردن و تشنه آوردن.

آج آدامـی قـورد یئمـز / ac adami qurd yeməz / یوخسـول آمانـدادی، یوخسـولا طامـاح سالمازلار / برهنه فارغ است از دزد و طرّار.

آج اَسنر توخ گییرر / ac əsnər tox gəyirər / هر بیر زادین اؤزؤنؤن نتیجهسی آیریـدی / گرسنه و خمیازه کشیدن، سیر و آروغ زدن.

آج اولـدون چوبانـا یورولـدون سـاریبانا / ac oldun çobana yoruldun saribana / هـر ایشی ایگه سیندن گرک ایستمک / هر کسی را بهـر کاری ساختند.

آج بـی / ac bəy / یوخسـول، واریوخـو الینـدن چیخمیش / گدا گرسنه.

آج تویوق یوخودا داری گؤرمک / ac toyuq yuxuda dari görmək / خیالات ائلهمـک، بیـر زادین حسرتین چکمک / شـتر در خـواب بینـد پنبـه دانه.

آج قلینجا چاپماق / ac qılınca çapmaq / آج آدام حتتی قلینجـا طرفـده گئـدر، آج آدام هـر ایـش گؤرمک / به آب و آتش زدن.

آج قورد / ac qurd / چوخ یین آدام، دویمایان / گرگ گرسنه.

آج قورساق / ac qursaq / گؤرمهمیش، آج گؤز / ندید بدید.

آج قولاغیم دیش قـولاغیم / ac qulağım diş gulağım / آجلیـق اولسـون خوشـلوق اولسـون، راحـاتلیق آختارمـاق، راحـاتلیق / درویشـی و دل خوشی.

آج گـؤدن / ac gödən / قـارین قولـو، دویمـاق بیلمهیین، دویمایان / سیری ناپذیر.

آج گؤز / ac göz / گؤرمهمیش، دویمـاز / گرسـنه چشم.

آج یـالاواج / ac yalavac / هـئچ بیـر زادی اولمایان، دیلنچی، یوردسوز، یوخسول / گدا گشنه.

آجلیق دیشلیق / aclıq dişlıq / راحاتلیق، آجلیق اولسادا خوشلوق اولسون / درویشی و دل خوشی.

آجلیقـدان کؤپـؤک قوسـماق / aclıqdan köpük qusmaq / لاپ یوخسـوللوق، چـوخ آجلیق / سنگ به شکم بستن.

آجلیقـی دینجلیقـا سـاتماق / aclıqi dinclıqa satmaq / تنبل آدام، گؤتی بوش آدام، ایشلهمهیـن آدام / کون گشاد بودن.

آجی باغارساق / aci bağarsaq / اوزون بیـر زاد، یاراماز بیر زاد / دراز بی مصرف.

آجی دنه / aci dənə / اتی آجی، آجی دیل، زهـر کولی، ککیره / گوشت تلخ، تلخ زبان.

آجـی دیشـینه سـالماق / aci dişinə salmaq / بیرینین حاققین یئمک، بئلی یـارالتق ائلهمـک / بـالا کشیدن، هیولی کردن.

آجی دیل / aci dil / اتی آجی، آجی دانیشان / تلخ زبان.

آجـی سـوغان دوغرامـاق / aci soğan doğramaq / آجی دانیشماق، هامینی اینجیتمک، اؤرک سئندیرماق / ضدّ حال زدن.

آجی قینی وئرمک / aci qını vermək / یاندی قئندی وئرمک، آجیقلاندیرماق / دماغ سوخته خریدن، حرص و جوش دادن.

آجیغینی بوغماق / acığını boğmaq / هیرسین یئمک، دؤزمک / خشم خود را فرو خوردن.

آجیق آلماق / acıq almaq / اینتیقام آلماق، عوض آچماق / انتقام کشیدن.

آجیق ائله‌مک / acıq eləmək / کؤسمک، اؤز چئویرمک / روی گردان شدن.

آجیق چکمک / acıq çəkmək / هیرس چکمک، بیر سؤزدن یا ایشدن ناراحات اولماق / حرص خوردن.

آجیندان قوروت قاپماق / acından qurut qapmaq / لاپ یوخسوللوق، آجیندان اؤلمک / استخوان سق زدن.

آچ صاندیغی تؤک پانبیغی / aç sandığı tök panbığı / اؤرتؤلی سؤزلری دئمک، اؤرک سؤزؤن بیرینه دئمک / پته کسی را روی آب ریختن، همه چیز را روی دایره ریختن.

آچار سالماق / açar salmaq / بیر ایشین حللینه یول تاپماق، تانیشلیق سالماق، بیرینین اؤرگین بیلمک / کلید کاری را پیدا کردن، کلید انداختن.

آچار فرانسه / açar fəransə / الیندن هر ایش گلن آدام، هر ایشدن باشی چیخان آدام / آچار فرانسه.

آچیب آغارتانماماق / açıb ağartanmamaq / گیزلین بیر درد، گیزلین بیر سؤز، آچیلمامالی سئر / صدای چیزی را در نیاوردن.

آچیب آغارتماق / açıb ağartmaq / بیلیندیرمک، ایفشا ائله‌مک / چیزی را رو کردن.

آچیب بلمک / açıb bələmək / بیر زادا چوخلی زحمت چکمک / از آب و گل در آوردن.

آچیق قاپی / açıq qapi / قوناقی سئون، ائوی گل گئدلی آدام / در کسی به روی همه باز بودن.

آچیق گؤزلو / açıq gözlü / هر زادی اوجور کی وار دؤشؤنن، فیکری آچیق، چوخ بیلن / چشم و گوش باز.

آچیق گزن / açıq gəzən / حیجابی یاخشی اولمایان، چادیراسیز دولانان / بد حجاب.

آچیقلیقا چئخماق / açıqlıqa çıxmaq / خوش گؤنه چئخماق، راحاتلیقا چئخماق / فرج حاصل شدن.

آچیلمایان دؤگـؤن / açılmayan dügün / اؤلؤم، بیلینمز بیر زاد، چوخ چتین ایش / گره کور.

آچیلیب قیوریلماق / açılıb qıvrılmaq / چوخ ناراحاتلیق، نیگرانلیق / بر خویشتن پیچیدن.

آچیلیشماق / qçılışmaq / اؤیرنمک، قووشماق، بیر بیرینه یاخین اولماق، محرم‌لیک / آموخته شدن.

آخئر آلچاق یئر یوموشاق / axır alçaq yer yumuşaq / لاپ راحاتلیق، سؤد گؤلؤنده یاشاماق، مؤفته یئمک یئری / ناز پرورد تنعّم.

آخار چایا گئدسن قوروماق / axar çaya gedsən qurumaq / شانسی اولمویان آدام، قارا بخت آدام / بد بیاری.

آخساماق / axsamaq / عیبی اولماق، یاریمچیلیق اولماق، بؤتؤن اولماماق / به جای کار لنگ بودن.

آخشام تورانی / axşam torani / آلا قارانلیق، قوردولا قویونو سئچه بیلمه‌مک / هوای گرگ و میش.

آد ایت دفترینده اولماماق / ad it dəftərində olmamaq / دیرسیز بیر آدام، تانینمایان بیر آدام / باردانقلی.

آد باتماق / ad batmaq / حؤرمتدن دؤشمک /

نام کسی برده نشدن.

آد چئخاتماق / ad çıxatmaq / شؤهرت تاپماق، آدلانماق، حؤرمتلنمک / اسم و رسمی در کردن.

آد منیم یار اؤزگه‌نین / ad mənim yar özgənin / بیر زاد ظاهیرده آدامین اولماق / به نام ما به کام دیگران.

آد وئرمک / ad vermək / چوغوللاماق، شیطانلاماق / چغلی کردن.

آداخلی / adaxli / نیشان‌لی، بیر قیزی بیر اوغلانا آد ائله‌مک / نامزد.

آدام آدام اؤسته چئخماق / adam adam üstə çıxmaq / چوخ شولوخلوق یئر، باسیریق یئر / از کول هم بالا رفتن.

آدام آدام اتی یئمک / adam adam ati yemək / لاپ آجلیق، باهالیق ایللر، یوخسوللوق، باهالیق، قورولوق ایل / قحط و غلا، گوشت مرده خوردن.

آدام اؤز آدین اؤزگه‌دن سوروشماق / adam öz adın özgədən soruşmaq / پئتلاشیقا دؤشمک، ایشین قاریشیقلیقی / اسم خود را از دیگران پرسیدن، سوراخ دعا را گم کردن.

آدام اؤزؤن اودا کؤزه وورماق / adam özün oda közə vurmaq / چوخ اللشمک، چوخ زحمت چکمک، بیر چاره یولی آختارماق / خود را به آب و آتش زدن.

آدام اؤزؤنه قورد یاغی سؤرتمک / adam özünə qurd yaği sürtmək / هامینین آدامدان آجیغی گلمک / پیه گرگ به خود مالیدن.

آدام ائله‌مک / adam eləmək / تربیه ائله‌مک، تنبیه ائله‌مک، تربیه وئرمک / کسی را آدم کردن.

آدام اوتارماق / adam otarmaq / آداملارا باشچی اولماق، هامیدان آرتیق بیلمک، آدام صررافی اولماق / صراف آدمی بودن.

آدام ایتسه تاپیلماماق / adam itsə tapılmamaq / تؤنلؤک بیر یئر، قاتما قاریشیق یئر، باسیریق یئر / شتر با بارش گم شدن.

آدام ایچینه چئخماق / adam içinə çıxmaq / آداملارا قوشولماق، آداما قوووشماق / قاطی آدمها شدن.

آدام حسابینا قویماق / adam hesabına qoymaq / بیرینه دَیر وئرمک / به کسی محل گذاشتن.

آدام ساتان / adam satan / خبرچی، خایین / آدم فروش.

آدام قوروسی / adam qurusi / ایفاده‌لی آدام. اؤزؤن توتان آدام، مانکن / عصا قورت داده.

آدام گؤرمک / adam görmək / آدامی چوخ گؤرؤب اؤزؤن ایتیرمک، اؤزؤندن چئخماق / جو گیر شدن.

آدام یئرینه قویماق / adam yerinə qoymaq / حؤرمت ائله‌مک، بؤیؤتمک / داخل آدم آوردن.

آداما اوخشاماز / adama oxşamaz / چیرکین، بیچیم‌سیز / بی قواره.

آدامین اتی تؤکؤلمک / adamın ati tökülmək / بیرینین یؤنگؤل ایشی یا سؤزؤ کی آدامی ناراحات ائله‌یه / آدم عقّش گرفتن.

آدامین بیر آیاغی بیر یئرده اولماق / adamın bir ayaği bir yerdə olmaq / بیر یئره چوخ گئدمک / به پای کسی جایی بودن.

آدامین دوزی اولماماق / adamın duzi olmamaq / چیپیدلیک، نامربوط دانیشان / آدم بی نمک.

آددیم آددیم ایزله‌مک / addım addım izləmək / گیزلیجه بیرینین دالینجا دؤشمک / سایه به سایه‌ی کسی رفتن، زاغ سیاه کسی را چوب زدن.

آددیم باسماق / addım basmaq / بیر نفرین حققین یئمک، بیرینین حاققین زورلاماق، اؤز گؤرنلیک ائله‌مک، حقدن گئچمک، دؤزلوقدان

گئچمک / از حد گذشتن، پا روی حق گذاشتن، پا از اندازه فراتر گذاشتن.

آددیم باشی / addım başi / تئز تئز، آراسی کسیلمز / سر هر قدم.

آددیملاماق / addımlamaq / وقتی هدره وئرمک / قدم زدن، کوچه‌ها را گز کردن.

آدلی سانلی / adlı sanli / تانینمیش آدام، شؤهرتلی، حؤرمتلی، نوفوذلی / صاحب نام، اسم و رسم‌دار.

آدملن خاتمه / adəmlən xatəmə / چوخ اوزون بیر زامان / از آدم تا خاتم.

آدی آغیزدان دؤشمه‌مک / adi ağızdan düşməmək / سئومه‌لی آدام، بللی باشلی، دیللره دؤشموش / ورد زبان‌ها بودن.

آدی بیلینمز / adi bilinməz / گیزلین بیر زاد، رمزلی دانیشماق، اؤرتؤلی سؤز / بی نام و نشان.

آدی پیسه چئخماق / adi pisə çıxmaq / پیس ایشلر گؤرن، پیسلیگه کؤینک ییرتان / بدنام شدن.

آدی چئویرمک / adi çevirmək / بیر ایشه کامیل اینام اولاندا دئییلر / اسم خود را عوض کردن.

آدی دیللره دستان اولماق / adi dillərə dəstan olmaq / آدی دیللره دؤشمک، هامی تانیماق / شهره‌ی عام و خاص شدن.

آدی قارا گلمک / adi qara gəlmək / اؤلمک، یاسی توتولماق / خبر مرگ.

آدی وار اؤزی یوخ / adi var özi yox / تاپیلمایان بیر زاد، آرادان گئدمیش بیر زاد / کیمیا.

آدی وایقانلی / adi vayqanli / آدی پیسه چئخمیش، هامی پیسله‌ین / شهره به بدی.

آدیشماق / adışmaq / بیر سؤزدن ناراحات اولماق، چوخ ناراحات اولماق / از جایی سوختن.

آرا آچماق / ara açmaq / بیر آدامدان اوزاقلاشماق هر علته گؤره / فاصله گرفتن.

آرا باسدی / ara basdi / شولوغ پولوغلوق، قاتما قاریشیقلیق / شیر تو شیر، خر تو خر.

آرا بولانماق / ara bulanmaq / ایکی نفرین بیر بیرندن اینجیمگی / شکر آب شدن.

آرا پوزان / ara pozan / آرا قاریشدیران، ساواش سالان، سؤز دولاندیران / آتش بیار معرکه، دو بهم زن.

آرا پوزولماق / ara pozulmaq / ایکی نفرین رابیطه‌سی خاراب اولماق / میانه به هم خوردن.

آرا خلوت اولاندا تؤلکی بیگ اولماق / ara xəlvət olanda tülki bəy olmaq / فؤرصت طلب آداما میدان آچیلماق / از آب گل آلود ماهی گرفتن.

آرا دیمک / ara dəymək / آرا سویوقلاشماق، محبت‌سیز اولماق / میانه به هم خوردن.

آرا ساز اولماق / ara saz olmaq / دوستلوق، محبت‌لی اولماق / میانه خوب بودن.

آرا سازلیق / ara sazlıq / ایکی آدام کی بیر بیریله یاخشی اولالار، دوستلوق / میانه با کسی خوب بودن، رابطه گرم بودن.

آرا سویوق اولماق / ara soyuq olmaq / آرا دیمک / رابطه سرد شدن.

آرا قاریشدیران / ara qarışdıran / ایکی آدامین آراسین ووران / دو به هم زن.

آرا قاریشدیرماق / ara qarışdırmaq / فیتنه کارلیق، ساواش سالماق / دو بهم زنی.

آرا قاریشماق / ara qarışmaq / هر زاد بیری بیرینه دیمک / اوضاع شیر تو شیر شدن.

آرا قاریشیب مذهب ایتمک / ara qarışıb məzhəb itmək / چال ها چال، وور هاوور، قارماقاریشیقلیق، هارای هنگامه، ساواش، هرج و مرج اولماق، قانون پوزولماق / شیر تو شیر شدن، شرب الیهود، بلبشو.

آرا گؤلی / ara güli / آرادا اوتوران آدام.

آرا ووران / ara vuran / آرا قاریشدیران،

دؤشمانچیلیق سالان / دو به هم زن.

آرا ووروشدوران / ara vuruşduran / ایکی آدامین آراسین قاریشدیران / دو به هم زن.

آرا یئرچی / ara yerçi / فایداسیز و برنامه‌سیز اویان بویانی دولانان آدام، ول دولانان آدام، کؤچه بازاردا عؤمرؤن کئچیردن، ایش گؤرمه‌ین آدام / ویلان و سرگردان، ولگرد.

آرا یئرده قالماق / ara yerdə qalmaq / صاحاب‌سیزلیق، نه ائله دیگین بیلمه‌مک، علاج‌سیز قالماق، هر شی دن ال چئخماق / بلا تکلیف ماندن، بی صاحب ماندن، به خاک سیاه نشستن.

آرابایلا دووشان توتماق / arabayla dovşan tutmaq / تدبیرییله فیکیرییله بیر ایش گؤرمک، چتین ایشه گیریشمک، اولماز ایشی گؤرمک / دانه پاشیدن و دام نهادن.

آراچی / araçi / داعوا یاتیردان، داعوانی سووان / میان‌دار.

آرادا یئییب اورتادا گزمک / arada yeyib ortada gəzmək / اؤزؤن ایشه وئرمه‌مک، بیعار آدام، ایشله‌مه‌ین آدام، بوش بئکار آدام، مؤفته ییین آدام، حوققا باز آدام، یئمک یولداشی / با لن ترانی سر کردن، خوردن و خوابیدن.

آرادان چئخماق / aradan çıxmaq / اکیلمک، بوروغو دؤنمک / در رفتن، جیم شدن.

آرادان قالدیرماق / aradan qaldırmaq / اؤلدؤرمک / از میان برداشتن.

آرادان قیل گئچمه‌مک / aradan qıl geçməmək / چوخ یاخین ایکی یولداش، ایکی ایستکلی یولداش / مو در میان نگنجیدن.

آراز آشیغیندان کؤر توپوغوندان / araz aşığından kor topuğundan / قورخمایان، اؤرکلی / دریا دل.

آرالیق آتی اولماق / aralıq ati olmaq / ایش معلوم اولماماق، اویان بویانا چاپماق / اسب عصّاری.

آرالیق آتی کور فاطی / aralıq ati kor fati / دیرسیز آدام، بوش بئکار دولانان / ویلان الدوله.

آراندا خورمادان اولماق یایلاقدا بوغدادان / aranda xurmadan olmaq yaylaqda buğdadan / ایشی پوپاتماق، تنبلیک ائله‌مک / از اینجا مانده از آنجا رانده.

آرانناندا اولوب یایلاقداندا اولماق / arannanda olub yaylaqdanda olmaq / هر ایشدن قالماق، هر طرفدن قالماق / از اینجا مانده از آنجا رانده.

آرپا آرتیق دؤشمک / arpa artıq düşmək / آیاق اندازه‌دن گؤتؤرمک، بیر زادین شورون چئخاتماق، چوخ سس سالماق، جئزیخدان چئخماق، ائششک کیمی آنقیران / جو زیادی شدن.

آرپا چؤرگی تورش آیران آدین ندی خانلار خان / arpa çoragi turş ayran adin nədi xanlar xan / فقط آدی اولان آدام / فلان‌الدوله.

آرپاجا / arpaca / آز / قد یه جو.

آرپاسی آرتیق دؤشمک / arpasi artıq düşmək / اوجادان سس سالماق، قودورماق، آیاق اندازه‌دن گؤتؤرمک / زنجیر پاره کردن.

آرپاسی چوخ دؤشمک / arpasi çox düşmək / چوخ سس سالان آدام، چون اولاغ چوخ آرپا یئسه اوجادان آنقیرار / عرعر کردن.

آرخا یئره گلمک / arxa yerə gəlmək / یئخیلماق، بیری بیرین یئخماق / پشت به زمین خوردن.

آرخاداش / arxadaş / یولداش، دالدا دوران / پشت و پناه.

آرخالانماق / arxalanmaq / گؤونمک، بئل باغلاماق / پشت گرمی.

آرخالی کؤپک قوردو باسماق / arxali köpək qurdu basmaq / هر کیمین کؤمگی اولسا چتینلیقا غلبه ائله‌مک، دالدا دورانی اولانین

اؤستؤنلؤگی / پشت گرمی و دل گرمی.

آرزو اؤرکده قالماق / arzu ürəkdə qalmaq / بیر آدام ایستدیگینه یئتیشمه‌مک / آرزو به دل ماندن.

آرزونو گؤزده قویماق / arzunu gözdə qoymaq / بیرینی ایستگینه یئتیشمگه قویماماق / آرزو به دل گذاشتن.

آرزو گؤزده قالماق / arzu gözdə qalmaq / آرزویا یئتیرمه‌مک / آرزو به دل ماندن.

آرشین اودماق / arşın udmaq / قوری آدام حاققیندا، غرورلو آدام، اؤزؤن بیه‌نن / عصا قورت داده.

آرشینا گلمک / arşına gəlmək / اؤلچؤیه گلمک، ایستمک، قوش قونماق / تو دل برو.

آرغاج گئچمک / arğac geçmək / بیرینین ایشین خارابلاماق، ایشی قاریشدیرماق / زیر آب کسی را زدن.

آرقیری سؤیله‌مک / arqıri söyləmək / ایکی اؤزلؤلؤ گؤله دانیشماق، صاف دانیشماماق / گه به نعل و گه به میخ زدن.

آرواد آغا / arvad ağa / اوشاقلارین آناسی، آروادلارینداان قورخان کیشی‌لرین سؤزؤ / وزیر داخله، وزیر جنگ.

آرواد آغیز / arvad ağız / آرواد سؤزؤنه باخان، آرواددان قورخان / دهن بین، زن ذلیل.

آرواد آغیزلی / arvad ağızli / آروادیندان قورخان، آروادینین سؤزؤیله اوتوروب دوران / زن ذلیل.

آرواد آلیب قحبه چئخماق / arvad alıb qəhbə çıxmaq / ایش خاراب اولماق، شانس گتیرمه‌مک / بز آوردن.

آرواد حامامی / arvad hamami / چوخ سسلی سملی یئر، تؤنلؤک و سسلی یئر / حمام زنانه.

آروادا جاهاد حارام اولماق / arvada cahad haram olmaq / قورخاق آداما کی ایستر ساواشا، لاغ اؤچؤن دئییلر / جهاد برای ضعیفه حرام بودن.

آری یئییب ناموسو آتماق / ari yeyib namusu atmaq / اوتانمازلیق ائله‌مک، حیاسیزلیق / بی آبرویی کردن.

آری یوواسینا چؤپ اوزادماق / ari yuvasına çöp uzadmaq / بیرین هیرسلندیرمک، آجیقلاندیرماق، خطرلی ایش گؤرمک، آجی آداما ایلیشمک، پیس آداملا سؤزلشمک / آب در لانه‌ی مورچگان ریختن، چوب در لانه‌ی زنبور کردن.

آریقلاماق / arıqlamaq / بیر زاددان چوخ چوخ آجیق گلمک / آدم از چیزی عقّش گرفتن.

آز آشین دوزو اولماماق / az aşın duzu olmamaq / حوققا باز آدام، آلتدان آلتدان ایش گؤرن آدام / آب زیر کاه.

آزغین دانیشماق / azğın danışmaq / دانیشدیغینی بیلمه‌مک، یاوا دانیشماق / یاوه سرایی کردن، مهمل بافتن.

آزماق / azmaq / خاراب ایشلره ال وورماق، یولدان چئخماق، سفئه‌له‌مک، اوتانمازلیق ائله‌مک / از راه به در شدن.

آس میخا / as mıxa / باش وئرمه‌مه‌لی سؤز، دَیرسیز ایش یا سؤز/ محل نگذاشتن.

آستا قاچان نامردّدی / asta qaçan namərddi / دایانماق یئری اولماماق، قاچمالی واختی، دایانماق یئری دگیل / فلنگ را بستن.

آستار اؤزدن باها چئخماق / astar üzdən baha çıxmaq / بیر زادین فرعی اصلیندن باهایا باشا گلمک / آستر گران‌تر از رویه در آمدن.

آستار اؤزی ساخلاماق / astar üzi saxlamaq / قادین کیشی‌نین عیب‌لرین اؤرتمک / آستر رویه را نگه داشتن.

آستاری اؤزؤندن باها چئخماق / astari

üzündən baha çıxmaq / اوجوزلو بیر زاد باها چئخماق، بیر زادین فرعی اصلیندن چوخا باخماق / آفتابه خرج لحیم شدن.

آسقیریب آیاغا دورماق / asqırıb ayağa durmaq / ساغالماق، خسته‌لیکدن بیردن قورتارماق / از دست عزرائیل در رفتن.

آسقیریقلی تیسقیریقلی / asqırıqli tısqırıqli / قوجا آدام، ناخوش آدام / آب از لب و لوچه جاری بودن.

آسلانماق / aslanmaq / ال چکمه‌مک، قیر ساققیز، ال آیاقا دولاشماق، بیر ایشدن اؤتری بیر آداما چوخ یالوارماق / به پر و پا پیچیدن، گیر دادن، از دامن کسی آویزان شدن.

آسیلی قویماق / asılı qoymaq / مؤنتظیر ساخلاماق / پا در هوا نگه داشتن.

آش ایچمک / aş içmək / بورون چکمک، آغیز بورونون سویی گلمک، قلیان چکمک / فین فینی.

آش پیشیرمک / aş pişirmək / تله قورماق، نقشه قورماق / آش پختن.

آش خور / aş xor / تازا سربازلیقا گئدن، تجرؤبه‌سیز، بیر ایشه تازا گئدن / آش خور، تازه کار.

آشار داشار / aşar daşar / تئز هیرسله‌نن آدام، چینه‌دانسیز آدام / عصبی، جوشی.

آشدان ایستی چؤمچه / aşdan isti çömçə / اؤزگه فامیلدن قاباغا گئچمک، ایفراطی آدام / کاسه‌ی داغ‌تر از آش.

آشماق / aşmaq / اؤلمک، دیغیرلانماق، گؤنی کؤلله‌مک / ریغ رحمت سر کشیدن، غزل خداحافظی را خواندن.

آشیب داشماق / aşıb daşmaq / دؤزؤم سؤزلؤک، هیرسلنمک، حوصله‌دن چئخماق / از کوره در رفتن.

آشیرماق / aşırmaq / بیر ایشی گؤرمک، دؤیؤنلی ایش یولا سالماق، بیر یئمه‌لی‌نی یئمک، بیر پول یا مالی حق‌سیز یئمک / بالا کشیدن، کار چاق کنی.

آشیرماق / aşırmaq / گوپلاماق، جیرماق، بیرین اؤلدؤرمک / خالی بستن، کسی را از میان برداشتن.

آشیق آلچی دورماق / aşiq alçi durmaq / ایش راست گلمک، بخت آچیلماق / کبک کسی خروس خواندن.

آشیق بویلو / aşiq boylu / چوخ خیردا بویلو آدام / کوتوله.

آشیقی یئغاللار اویناماقدان اؤترؤ / aşıqi yığallar oynamaqdan ötrü / پول ثروت خشله‌مکدن اؤترؤدؤ، پول راحاتلیقدان اؤترؤدؤ نه راحاتلیق پولدان اؤترؤ / قاپ را جمع می‌کنند برای بازی.

آشینا آشینا چئخدی اوجاق باشینا / aşına aşına çixdi ocaq başına / آلتدان آلتدان ایش گؤرمک، یاواش یاواش ایش گؤرؤب قاباغا گئدمک، بیر آدام جئزیغیندان چئخماق، حددین تانیماماق / زیر آبی رفتن.

آشینی سویونو وئرمک / aşını suyunu vermək / بیرین دانلاماق، وورماق، جزالاندیرماق / آش کسی را پختن.

آغ آچیلماق / ağ açılmaq / بیرینین گیزلی ایشی بیلینمک، عیب بیلینمک / پته روی آب افتادن، مشت کسی باز شدن.

آغ ات گتیرمک / ağ ət gətirmək / کؤکلمک، وضع خوشالماق / آب زیر پوست رفتن.

آغ اون کیمی دار گؤز الکدن گئچمک / ağ un kimi dar göz ələkdən geçmək / سینسیمک، دارلیق چکمک / پوست کسی کنده شدن.

آغ ایت / ağ it / دوز بیلمز، دوز بیلمز آدام / سگ سفید، نمک نشناس.

آغ بایراق قالدیرماق / ağ bayraq qaldırmaq / تسلیم اولماق، سئنماق، دالی اوتورماق / پرچم سفید بلند کردن.

آغ بیرچک / ağ birçək / قوجا آرواد، یاشلی خانیم، یاشلی آرواد، دؤنیا گؤرمؤش قادین، بؤیؤکلؤک ائله‌ین آرواد / گیس سفید، طرّه سفید.

آغ تویوق / ağ toyuq / عقیل‌سیز آدام، سفئه، یاخشی پیسی سئچمه‌ین آدام / مرغ سفید.

آغ دولاقلی / ağ dolaqli / اوغول، میثال: آغ دولاقیم ساغ اولسون آغ دوواقلی هی بودی گلیر / کاکل زری.

آغ دونویلا گلیب آغ دونویلا گئدمک / ağ donuyla gəlib ağ donuyla gedmək / ار آرواد اؤلؤنجه بیر یاشاماق، بوشانماماق / با چادر آمدن و با کفن رفتن.

آغ دوواقلی / ağ duvaqli / قیز / گیس طلایی.

آغ ساققال / ağ saqqal / قوجا کیشی، یاشلی آغا، یاشلی کیشی، دؤنیا گؤرمؤش کیشی، بؤیؤکلوک ائله‌ین کیشی / ریش سفید.

آغ کؤینک / ağ köynək / عاشورادا کفن گئییب باش یاران / قمه زن روز عاشورا.

آغ گؤز / ağ göz / قورخان، اؤرک‌سیز، ساواشدان قاچان / بزدل.

آغ گؤنلؤک / ağ günlük / باختورلیک، خوشباختلیق / سفید بختی.

آغ گؤنه چیخماق / ağ günə çıxmaq / بخته‌ورلیقا یئتمک / سفید بخت شدن.

آغ یئل کیمی اویان بویانا اسمک / ağ yel kimi oyan buyana əsmək / تئز تئز نظر عوضله‌مک / دمدمی مزاج.

آغاج آغاجا قویماق / ağac ağaca qoymaq / ساواشماق، ووروشماق / چوب و چوب کشی.

آغاج اؤز سمتینه یئخیلماق / ağac öz səmtinə yıxılmaq / هره اؤزؤنه طرف دانیشماق، هره اؤز فامیلینه طرف دانیشماق، هره اؤزؤنؤنکؤنه دایاق دورماق / هر کسی سی خود رفتن.

آغاج الدن دؤشمک / ağac əldən düşmək / قوجالماق، بیر قوجا آدامین اوشاغی اولماماق / عصا از دست افتادن.

آغاجدا یاتماق / ağacda yatmaq / تئز یوخودان دورماق، قوش یوخوسو اولان آدام / روی درخت خوابیدن.

آغاجی اؤز ایچیندن قورد یئمک / ağaci öz içindən qurd yemək / آداما یاخین آدامی ضربه وورماق / میوه را کرم از داخل خوردن.

آغاجین بیرینه چئخیب اونون سیلکه‌له‌مک / ağacın birinə çıxıb onun silkələmək / سؤز آختارماق، گیلیلیک ائله‌مک / خرمن‌های کهنه را باد دادن.

آغچا سیچانی / ağça siçani / دؤنیا سئون، پول یئغان، دؤنیانی دؤرد اللی توتان / دنیا دوست.

آغریماز باشا دسمال باغلاماق / ağrımaz başa dəsmal bağlamaq / یئرسیز ناراحاتچیلیق دؤزلتمک، بیهوده اؤزؤنؤ دردسره سالماق / سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند.

آغزی آچماق / ağzi açmaq / گیزلین سؤزلری دئمک، یامان دانیشماق / دهن وا کردن.

آغزی آچیب یومماق / ağzi açıb yummaq / اؤلمک، جان وئرمک / جان دادن.

آغزی آچیب یومماماق / ağzi açıb yummamaq / اؤلمک، بیردن اؤلمک / نفس رفتن و نیامدن.

آغزی آچیلا قالماق / ağzi açıla qalmaq / حیران اولماق، گؤز کللیه چئخماق / دهان باز ماندن.

آغزی الله یولونا قویماق / ağzi allah yoluna qoymaq / سفئه دانیشماق، هر نه گله دئمک / هرزه درایی کردن.

آغزی اولوب دیلی اولمایـان / ağzi olub dili olmayan / آز دانیشـان آدام، دیـل‌سـیز آغیزسـیز / صمٌّ بکم.

آغزی ایتـی / ağzi iti / سـؤزؤن یئریـدن، سـؤزؤ کسرلی / حرف کسی در رو داشتن، حرف برّا بودن.

آغزی ایـری / ağzi əyri / راضـی اولمایـان، تئـز کؤسن، هر زادا عیب قونداران / دهن کج.

آغـزی بؤتـؤن / ağzi bütün / سـؤز سـاخلایان آدام، سؤز گیزله‌دن، آرخـایین اولمـالی آدام / دهـن قرص.

آغزی باغلی / ağzi bağli / دانیشـمایان، حیـوان / زبان بسته.

آغزی بورنو یئللـی / ağzi burnu yelli / یئکـه دانیشان، اؤزؤنؤ گؤجلؤ بیلن / دماغ پر باد داشتن.

آغزی بوش / ağzi boş / سؤز سـاخلامایان آدام / دهن لق.

آغـزی بیـر / ağzi bir / سـؤزؤ بیـر، سـؤزؤنؤن اؤستؤنده دوران آدام / خوش قول، سر حـرف خـود بودن.

آغزی پؤسته / ağzi püstə / آغزی چیچیک آدام / پسته لب.

آغزی پرتو / ağzi pərtov / یامـان دانیشـان آدام، سؤیؤش دیین آدام / دهن دریده.

آغزی پوزوق / ağzi pozuq / پیس دانیشـان آدام / دهن دریده.

آغـزی پـولاد / ağzi pulad / سـؤزؤ گئچرلـی، سؤزؤ کسرلی / نفوذ کلام داشتن.

آغـــزی پیچـــاق آچمامـــاق / ağzi piçaq açmamaq / بئکئف اولماق، قاشـقاباقلی اولمـاق / بق کرده، دمغ بودن.

آغزی جیریق / ağzi cırıq / سؤز گزدیـرن آدام، سؤزباز آدام / دهن لق، سخن چین.

آغزی فال اولماق / ağzi fal olmaq / سؤز دؤز چئخماق، بیرینین سؤزؤ گؤیرمک.

آغزی قارا / ağzi qara / ایت، قورد / سیاه دهن.

آغزی قورو / ağzi quru / بیـر زاد یئمـه‌یـن آدام، آج سوسوز اوتورماق / دهن خالی.

آغـزی قولاغینـدا اولمـاق / ağzi qulağında olmaq / آج اولمـــاق، لاپ یوخســـوللوق / آه در بساط نداشتن.

آغزی کسـرلی / ağzi kəsərli / سـؤزؤ گـئچن / حرف در رو.

آغزی کیلیـدلی / ağzi kilidli / سـؤز سـاخلایان آدام / دهن قرص.

آغزی یئـردن تـوپراق قاپمـاق / ağzi yerdən topraq qapmaq / چـوخ قوجالمـاق، اؤلؤمـؤن یاخینلاشماغی / بوی الرّحمن کسی بلند شدن.

آغزی یاستیلاماق / ağzi yastılamaq / هر سـؤز دئمک، بیرین لاغ ائله‌مک / ژاژ خایی و دهـن گـرد کردن.

آغزی یامان / ağzi yaman / آغزی پیس، قولای دانیشان / دهن دریده.

آغـزی یـاوا / ağzi yava / پـیس دانیشـان آدام / یاوه گو.

آغزین سـویی آخمـاق / ağzin süyi axmaq / بیر زاددان چوخ خوش گلمک / دهان آب افتادن.

آغزین یئمی اولماق / ağzin yemi olmaq / بیر زاد بیرینین لاییقی و بابی اولماق / باب دندان بودن.

آغـــزین یئمـــی اولمامـــاق / ağzın yemi olmamaq / بیـر زاد آدامـین دَیرینـدن یوخـاری اولماق، بیر زاد بیرینین لاییقی و بابی اولماماق / بـاب دندان نبودن، لقمـه‌ی دهـن نبـودن، کـلاه بـرای سـر کسی گشاد بودن.

آغزینا قاوورد وئرن اولمایـان / ağzıa qavurd verən olmayan / سؤزؤنه قولاغ‌آسـان اولمایـان، سؤزؤ کسرسیز / کسـی کـه بـرایش تـره هـم خـورد نکنند.

آغزیندان یئکه پوخ یئمـک / ağzindan yekə

pox yemək / یئکـه دانیشـماق / گـه زیـادی خوردن.

آغزیندان یئکـه تیکـه گؤتؤرمـک / ağzindan yekə tikə götürmək / گؤجؤنـدن چـوخ ایـش گؤرن، الیندن گلمه‌ین ایشی گؤرمک، چئخارینـدان یوخـاری / لقمـه‌ی بزرگتـر از دهـان برداشـتن، پـا از گلیم خود دراز کردن.

آغزینی آچیب گؤزؤنؤ یوممـاق / ağzını açıb gözünü yummaq / بوش سؤز دانیشماق / چشم را بستن و دهن را باز کردن.

آغزینـی یابانـا قویمـاق / ağzını yabana qoymaq / بوش سؤز دانیشماق / چشـم را بسـتن و دهن را باز کردن.

آغـلار گـؤلر / ağlar gülər / هـاوانین دالبـادال یاغیب آچماسی / فروردین ماه.

آغلی گئدمک / ağli gedmək / بیر زاددان چوخ خوش گلمک / دهن آب افتادن.

آغی گـؤرؤب قـارانی اونوتمـاق / aği görüb qarani unutmaq / تـزه گلـدی بـازاردان کؤهنـه دؤشدی نظردن/ نو که آمد به بازار کهنه شود دل‌آزار.

آغیر / ağır / ادب‌لی، اؤز یئرین بیلن، تئز اویناما‌یان / سنگین، موقر.

آغیـر آیـاق / ağır ayaq / بـویلی آرواد، حامیلـه قادین / پا به ماه.

آغیر اوتوروب باتمـان گلمـک / ağır oturub batman gəlmək / آنلاقلی، آنلاملی تریشـمک، ویقارلی اولماق / سرسنگین بودن.

آغیـر اولمـاق / ağır olmaq / آرا قیریلمـاق، ادب‌لی آدام / سنگین بودن.

آغیر ترپنن / ağır tərpənən / بیر سؤزه یـا ایشـه باش وئرمه‌ین، تنبل‌لیگ ائله‌ین / سست عنصر.

آغیـر سـؤیله‌مـک / ağır söyləmək / آتماجـا دانیشماق، بیرینه آجی سـؤز دئمـک، سؤز آتمـاق / متلک پراندن، لیچار بار کردن.

آغیر یؤنگؤل ائله‌مک / ağır yüngül eləmək / یوخلاماق، نتیجه‌یه فیکیرلشمک، اؤلچؤب بیچمک / سبک سنگین کردن.

آغیر یؤنگؤللؤگؤ قویمـاق / ağır yüngüllügü qoymaq / هـر نقـدر پـول اولسـا خشـله‌مـک، وار یوخدان چئخماق / از هستی ساقط شدن.

آغیر یؤنگؤللؤگؤ قویمـاق / ağır yüngüllügü qoymaq / قضـاء حاجـت ائلـه‌مـک، آیـاق یولونـا گئدمک / سر سبک کردن.

آغیرلیق ساتماق / ağırlıq satmaq / ناز ائتمـک / افاده‌ها طبق طبق.

آغیز آچمـاق / ağız açmaq / بیرینـه یالوارمـاق، بـورج ایسـته‌مـک، اؤز وورمـاق، بیـر ایسـتک / رو انداختن.

آغیـز آچیـق قالمـاق / ağız açıq qalmaq / حیران قالمـاق، بیـر زاددان تعجـوب ائلـه‌مـک / از تعجّب دهن باز ماندن.

آغیـز آچـیلا قالمـاق / ağız açıla qalmaq / حیرتلنمک / دهن باز ماندن.

آغیـز آخمـاق / ağız axmaq / آغـزین سـویی گئـدمک، بیـر زادا طامـاح دؤشـمک / دهـن آب افتادن.

آغیـز آشـا یئتیشـمک / ağız aşa yetişmək / معاش دؤزلمک، وضع خوشالماق / بـه نـان و نـوایی رسیدن.

آغیـز آغیـزا وئرمـک / ağız ağıza vermək / سؤزلشـمک، یامـان یـاووز دئمـک / دهـن بـه دهـن کسی گذاشتن.

آغیـز اؤجـؤ / ağız ücü / کؤنـؤل‌سـؤز، باشـدان سووما / تعارف شاه عبدالعظیمی.

آغیـــز بؤزمـــک / ağız büzmək / میـــل گؤسترمه‌مک، لاغا قویماق، اکراهینان باخماق / لـب ور چیدن.

آغیز باشلی / ağız başli / بئیینلی، چوخ بیلن / سر

و زبان‌دار.
آغیــز باغلامــاق / ağız bağlamaq / رؤشـوه وئرمک / دهن کسی را بستن.
آغیــز بـوزا دؤنمـک / ağız buza dönmək / اؤلؤم یاخینلاشماق، اؤلؤمؤن علامتی گؤرؤشـمک / بوی الرّحمن کسی بلند شدن.
آغیـز پـوخ دادی وئرمـک / ağız pox dadi vermək / چوخ ناراحاتچیلیق / اوضـاع گـه مرغـی بودن.
آغیــز چؤرگــه یئتیرمــک / ağır çörəgə yetirmək / پوللانماق / به نان و نوا رسیدن.
آغیـز سـولانماق / ağız sulanmaq / بیـر شـئیین حسرتین چکمک، بیر شئی‌دن چوخ خوش گلمـک، طاماح دؤشمک، بیـر زاد گویـولا دؤشـمک / دهـان آب افتادن.
آغیـز شـیرییه باتمـاق / ağız şiriyə batmaq / دادانماق، بیر زادیـن دادیـن آلمـاق / دهـن بـه شیره خوردن.
آغیــز قولاقــا یئتیشــمک / ağız qulaqa yetişmək / چوخ سئوینمک،عقل گندمک / دهن از خوشی باز ماندن.
آغیـز کؤپؤکلنمـک / ağız köpüklənmək / جوشماق، غضـبلنمک، هیرسـلنمک، دلـی اولمـاق / دهن کف کردن.
آغیـز یئـردن تـوپراق قاپمـاق / ağız yerdən topraq qapmaq / اؤلؤمـؤ یـاخین آدام، قوجـا آدام، لاپ قوجالماق، اؤلـؤم یاخینلاشـماق / آفتـاب لب بام بودن.
آغیـز یاسـتیلاماق / ağız yastılamaq / آجیـق گلمه‌لی سؤز دئمک / ژاژ خایی و دهان گرد کردن.
آغیز یاندیران تیکه اولماماق / ağız yandıran tikə olmamaq / دیرلی بیر زاد اولمامـاق، مؤهـؤم اولماماق / آش دهن سوزی نبودن.
آغیـز یوممـاق / ağız yummaq / قورخوتمـاق، ریشوه وئرمک / دهن کسی را بستن.
آغیزا ایت باشی آلماق /ağıza it başi almaq/ لاپ هیرسلی اولمـاق، دلـی اولمـاق / کفـری شـدن، پاچه گرفتن.
آغیزا بؤز وئرمک / ağıza böz vermək / بیـرین سریمک، بیری ایستگینه یئتیرمه‌مک / سماق مکیدن.
آغیزا باخیم / ağıza baxım / اؤزؤندن ایختیياری اولمایـان، اؤزگـه سـؤزؤنه باخـان، آیـری آدامـین تصمیمینه باغلی اولان / دهن بین.
آغیزا تـوپراق / ağıza topraq / پئشـمانلیق، بیـر ایشین اولماماغین ایستمک / خاکم به دهن.
آغیزا چـوللی دووشـان یئرلشـمه‌مـک / ağıza çulli dovşan yerləşməmək / چوخ ایفـاده‌لـی اولماق / افاده‌ها طبق طبق.
آغیــزا دؤشــمک / ağıza düşmək / رسـوای اولمـاق، هـامی آدامـین سـؤزؤن دئمـک، معـروف اولماق، بیر مسئله بیلینمک / سر زبان‌ها افتادن.
آغیزا داش تـوپراق / ağıza daş topraq / بیـر ایشین ایتیفـاق دؤشـمه‌مگـین ایسـتمک / خـاکم بـه دهن.
آغیزا سو آلماق / ağıza su almaq / سوسـماق، دانیشماماق / آب در دهان داشتن.
آغیزا قئفیـل وورمـاق / ağıza qıfıl vurmaq / دانیشماماق، سوسماق / قفل بر دهان زدن.
آغیزا قورد دؤشـمک / ağıza qurd düşmək / هئچ کیمین طرفینـدن دانیشـدیریلماماق / لام تـا کـام حرف نزدن.
آغیــزا یوغـورت دولـدورماق / ağıza yoğurt doldurmaq / سوسماق، دانیشـماماق / ماسـت در دهن کسی گذاشتن.
آغیــزدا ایــت بوغوشــدورماق / ağızda it boğuşdurmaq / بیر آدامین سؤزؤن قانماماق، بیر جؤر دانیشـماق کـی سـؤزؤن قانمایـالار / قـره قـاطی حرف زدن.

آغیزدا سؤز ایسلانماق/ağızda söz islanmaq/ سؤز ساخلایان آدام، سئر ساخلایان / دهن آستر داشتن.

آغیزدا سؤز ایسلانماماق / ağızda söz islanmamaq / سؤز ساخلامایان آدام / دهن لق.

آغیزدا لپه ایسلانماماق / ağızda ləpə islanmamaq / سؤز ساخلامایان آدام، سئرلی سؤزؤ دیین آدام / دهن لق.

آغیزدان بؤیؤک تیکه گؤتؤرمک / ağızdan böyuk tikə götürmək / اندازه‌دن آرتیق ایش باشلاماق / لقمه‌ی بزرگتر از دهن برداشتن.

آغیزدان بال دامماق / ağızdan bal dammaq / شیرین دانیشان آدام / از دهن کسی عسل ریختن.

آغیزدان بوروندان سو آخماق / ağızdan burundan su axmaq / قوجالماق / آب از لب و لوچه جاری شدن.

آغیزدان سوت ایبی گلمک / ağızdan süt iyi gəlmək / اوشاق اولماق، آز یاشلی / دهن بوی شیر دادن.

آغیزدان قان ایبی گلمک / ağızdan qan iyi gəlmək / بیری یئرسیز سؤزؤله اؤزؤن اؤلؤمه وئرمک / از حرفهای کسی بوی خون آمدن.

آغیزدان یئکه تیکه / ağızdan yekə tikə / بیری چئخاریندان یوخاری ایش باشلاماق، آیاق اندازه‌دن گؤتؤرمک / لقمه‌ی بزرگتر از دهن.

آغیزسیز / ağızsız / سؤزؤن دیینمه‌ین / بی زبان.

آغیزلارا دؤشمک / ağızlara düşmək / مشهور اولماق، چوخ شؤهرت تاپماق، دیللره دؤشمک / سر زبانها افتادن.

آغیزی آچیق / ağızı açıq / مایماغ، گیج / شیرین عقل.

آغیزی الله یولونا آچماق / ağızı allah yoluna açmaq / آغیزا گله‌نی دانیشماق / دهن دریدگی کردن.

آغیزی بؤتؤن / ağızı bütün / سئر ساخلایان، سؤزؤنه ایبه اولان / دهن‌قرص.

آغیزی بیر زادیلا آچماق / ağızı bir zadıla açmaq / بیری بیر سؤزؤ چوخ دئمک، هر زادا بیر آدام چوخ باغلی اولا و سئوه دئییلر / سق کسی را با چیزی برداشتن.

آغیزی پیچاق آچماماق / ağızı piçaq açmamaq / چوخ ماتم توتماق، ناراحاتچیلیق / از دل و دماغ افتادن.

آغیزی تمیز / ağızı təmiz / یامان دانیشمایان، ادبلی / پاک سخن.

آغیزی داغاناق / ağızı dağanaq / سؤز ساخلامایان / دهن لق.

آغیزی داغیرتماق / ağızı dağırtmaq / آرتیق اسکیک دانیشماق، آغیزا گله‌نی دانیشماق / دریدگی کردن.

آغیزی گؤنه بوراخماق / ağızı günə buraxmaq / دانیشیقی گؤزلمه‌مک، بیر زادی باشینا قویماق، بیر یئری بوراخیب گئدمک / به امان خدا رها کردن.

آغیزی وار دیلی یوخ / ağızı var dili yox / ساکیت و فاغیر و دینمه‌ین / ساکت و صامت.

آغیزی یئللی / ağızı yelli / یئکه یئکه دانیشان، آسارام کسرم دیین / اولدرم بولدرم.

آغیزیلا قوش توتماق / ağızıla quş tutmaq / تئز باشا دؤشن آدام، زیرنگ آدام / آتش پاره.

آغیزین دادین بیلمک / ağızın dadın bilmək / بیرینین نظریندن خبردار اولماق / مزه‌ی دهن کسی را فهمیدن.

آغیزین سویو گئدمک / ağızın suyu gedmək / بیر شئیین حسرتین چکمک / دهان آب افتادن.

آغیزین قایتاغی اولماماق / ağızın qaytağı

olmamaq / دانیشیقین بیلمه‌مک، آغیزینا گلـه‌نـی دانیشماق / دهن چفت و بست نداشتن.

آغیـــزین یئمـــی اولمامـــاق / ağızın yemi olmamaq / بیر آدامین بیر ایشـه یـا هـر نیـه لیـاقتی اولماماق / چیزی از سر کسی زیادی بودن.

آغیزینـا سـؤمؤگ آتمـاق / ağzına sümüg atmaq / بیرینین آغزین باغلاماق، رؤشوه وئرمـک / حق‌السکوت دادن.

آغیزینا یوغورت دولدورماق / ağzına yoğurt doldurmaq / سوسماق، دانیشـماماق / ماسـت در دهن گرفتن.

آغیزینـدان بـال تؤکمـک / ağızından bal tökmək / شیرین دانیشماق / عسل از دهان ریختن.

آغیلا قارانی سئچمک/ağıla qarani seçmək / چوخ زحمت چکمـک، بیلمـگ اوچـؤن اللشـمک، بیلیجیلیک / سیاه و سفید را تشخیص دادن.

آغینـا بوزونـا باخمامـاق / ağına bozuna baxmamaq / پیس یاخشیا فرق قویمامـاق، باشـی سویوقلوق / به سیاه و سفید چیزی نگاه نکردن.

آف کوفدان دؤشمؤش/af kufdan düşmüş / قوجالمیش، ایشدن دؤشمؤش / پیر و پاتال.

آفتافـا گؤتؤرمـک / aftafa götürmək / ایشـی خارابلاماق، آیاق یولونا گئدمک / آفتابه برداشتن.

آق دولاقلـی / aq dolaqli / اوغـول، اوغـلان اوشاقی، آق دولا قلیم ساغ اولسون آق دوواقلی هـر یئر دولودو / کاکل زری.

آق دوواقلی / aq duvaqli / قیز، گلین، آق دولا قلیم ساغ اولسون آق دوواقلی هر یئر دولودو / گیسو طلایی.

آقچا سیچانی / aqça siçani / فیضـول آدام، هـر یئره تپیلن آدام، هر ایشه گیرن / نخود هر آش.

آقی گـؤرؤب قـارانی اونودمـاق / aqi görüb qarani unudmaq / یاخشـینی گـؤرؤب بـابتی بوراخماق / نو که آمد به بازار کهنه شود دل آزار.

آل اولماق / al olmaq / توغلانمـاق، آلـدانماق / رو دست خوردن.

آل دیل / al dil / آلداتما، یالان / زبان بازی.

آل دیلـه توتمـاق / al dilə tutmaq / بیرینـدن سؤز چکمک، بیرینین گیزلی سؤزلرین بیلمک / زیر زبان کسی را کشیدن.

آلا ایت / ala it / هامی بیرین تانیماق / گاو پیشانی سفید.

آلا ایتدن مشهور اولمـاق / ala itdən məşhur olmaq / چـوخ تـانینمیش آدام / مشـهورتر از کفـر ابلیس.

آلا بایـــداق / ala baydaq / پـیس آدا مشـــهور اولموش / معروفه.

آلا بولا / ala bula / ایکی جـؤر بیـر جـؤر، نابلـد، شک‌لی ایش گؤرن / مشکوک زدن.

آلا تله‌که / ala tələkə / باشدان سووما، بیـر ایشـی مجبوری گؤرمک، هدف‌سیزلیک / سرسری، از سـر وا کردن.

آلا توران / ala turan / دومـانلیق، آرا قـارانلیق / هوای گرگ و میش.

آلا چـاتی قـارا چـاتی / ala çati qara çati / باشدان سووما ایش، راحات ایش / کار الکی.

آلا دانـا / ala dana / تـانینمیش آدام، معـروف، هامی تانییان آدام / گاو پیشانی سفید.

آلا دانا گؤی دانا گؤتؤن وار گـل میـدانا / ala /dana göy dana götün var gəl meydana/ حریف آختارماق / نفس کش طلبیدن.

آلا قـــارانلیق / ala qaranlıq / ســحرین تــزه آچیلان واختی، اوباشدانلیقدان / تاریک روشن.

آلا مسسب / ala məssəb / اینـامی بللـی اولمایـان، ایناملارینـدا سوسـت اولان، هـؤل هـؤلی، بیـر اینـام اؤسته دورمایان / سست مذهب.

آلاخ بولاخ / alax bulax / سؤزؤن دییشـن آدام، سؤزؤنؤن اؤستؤنده دورمایان آدام / باد هوا، هرهـری

مذهب.
آلاخدان گلن آدام / alaxdan gələn adam / چوخ یورقون و یوزقون آدام / از وجین کاری برگشته.
آلاشیق دولاشیق / alaşıq dolaşıq / بللی اولمایان بیر ایش، آیدین اولمایان بیر زاد / بفهمی نفهمی.
آلاق بولاق / alaq bulaq / وفاسیز آدام، سؤزؤ اؤسته دورمایان آدام / هفته خیال، دمدمی مزاج.
آلت اؤست ائله‌مک / alt üst eləmək / الک ولک ائله‌مک، داغیتماق، آراییب آختارماق / زیر و رو کردن.
آلت اؤست دانیشماق / alt üst danışmaq / یئرسیز سؤز دئمک، دانیشماقی باشارماماق / دری وری گفتن، چرت و پرت گفتن.
آلت ووروب اؤست چئخماق / alt vurub üst çıxmaq / هر یئری آیاقدان سالماق، هر یئره گئدمک / همه جا را زیر پا گذاشتن.
آلتدان آلتدان / altdan altdan / گیزلی بیر ایش گؤرمک / زیر جلی.
آلتدان آلتدان ایشله‌مک / altdan altdan işləmək / گیزلین ایش گؤرمک، بیرینه نقشه چکمک / زیر آب کسی را زدن.
آلتی آیلیق اولماق / alti aylıq olmaq / چوخ تلسن آدام / هفت ماهه به دنیا آمدن.
آلتیندان چئخماق / altindan çıxmaq / دانماق، سؤز آلتیندان چئخماق / زیر بار نرفتن.
آلچا سویویلا اؤز یوماق / alça suyuyla üz yumaq / لاپ اوتانمازلیق / چشم دریده، بی چشم و رو.
آلچاق / alçaq / اسگیک آدام، کؤک‌سؤز آدام / بی بته.
آلچاق پایه / alçaq payə / گؤیؤل آلچاق، اؤزؤن آشاغی توتان / شکسته نفس.
آلچاق طبقه / alçaq təbəqə / گؤیؤل آلچاق، اؤزؤن آشاغی توتان / شکسته نفس.
آلچاق کؤنؤل / alçaq könül / اؤزؤن بیر زاد بیلمه‌ین آدام، منییتین سئندیران آدام، اؤزؤن توتمایان آدام، اؤزؤن چیچیلدن آدام / شکسته نفس.
آلقیر / alqir / فیکیرسیز سؤز دانیشان یا ایش گؤرن، تؤرک سایالیق / عقل گرد.
آللاه دوتماق / allah dutmaq / چوخ زیبانا دؤشمک، بیری اؤز الیله اؤزؤنؤ چتینلیقا سالماق / خدا زده.
آللاه وورموش / allah vurmuş / یازیغ، دردە دؤشمؤش / خدا زده.
آلله پایی / allah payi / صدقه، احسان / خداداد.
آللهین وئرن گؤنی / allahın verən güni / هر گؤن / هر روز خدا.
آلماچی اششگی / almaçi eşşəgi / قاش قاباقلی آدام، حؤصله‌سیز آدام / برج زهرمار.
آلنی آچیق / alni açiq / اؤزؤ آغ، باشی اوجا / پیشانی بلند.
آلوولاندیرماق / alovlandırmaq / بیر آداما آجی سؤز دئییب ناراحات ائله‌مک / آتش زدن.
آلیشدیرماق / alışdırmaq / بیر سؤز دئییب ناراحات ائله‌مک / آتش زدن.
آلیغینی آشیرماق / alığını aşırmaq / بیرینین ایشین گؤرمک، بیرین زورلاماق / کار کسی را ساختن، پرده کسی را دریدن.
آلیقلاماق / alıqlamaq / ائششکلتمک، پالانلاماق / خر کردن.
آمان کسمک / aman kəsmək / یورماق، طاقتدن سالماق / امان بریدن.
آمان کسیلمک / aman kəsilmək / یورولماق، اؤزؤلمک / امان کسی بریده شدن.
آنا اویناشی / ana oynaşi / لاپ زهله گئدمه‌لی آدام / فاسق مادر.

آنا سوٙتوٙ کیمی / ana sütü kimi / حالال، جاناسینر / مثل شیر مادر حلال.

آنادان امدیگینی بورنوندان گتیرمک / anadan əmdigini burnundan gətirmək / بـرک اینجیتمک، سئخیشدیرماق / روزگار کسی را سیاه کردن.

آنادان امن سؤت بوروندان گلمک / anadan əmən süt burundan gəlmək / چوخ چتینلیقا دؤشمک، مؤصؤبت چکمک / شیر مادر از دماغ آمدن.

آناسی ملر قالماق / anasi mələr qalmaq / اؤلمک، الدن گئتمک / مادر به عزا نشستن.

آناسینی آغلار قویماق / anasını ağlar qoymaq / آنانین اوغلون اؤلدؤرمک، بیرین برک وورماق / مادر کسی را به عزایش نشاندن.

آناسینین امجگین کسن / anasının amcəgin kəsən / چوخ نامرد آدام، موردار آدام، کؤک‌سؤز آدام / پستان مادر برنده، خواهر مادر نشناس.

آناسینین اوغلو / anasının oğlu / بیج آدام، دده‌سی بللی اولمایان / بی پدر، حرامزاده.

آنباردان باسماق / anbardan basmaq / یالان دانیشماق، اوچوتماق، جئرماق / خالی بندی کردن.

آنتن / anten / خبرچی، سؤز گزدیرن، آدام ساتان، جاسوس / آنتن، ستون پنجم.

آنتن وئرمه‌مک / anten verməmək / بیرینه باش وئرمه‌مک، بیرین گؤرمه‌دیم سایماق / نادیده و ناشنیده گرفتن.

آندا ماند ائله‌مک / anda mand eləmək / چوخ یالوار یاخار ائله‌مک، آند ایچمک، قوراندان کؤینک گئیمک / پیراهن از قرآن پوشیدن.

آندیرا قالمیش / andıra qalmış / ایه‌سیز قالمیش / بی صاحب مانده.

آنقیرماق / anqırmaq / اوجادان دانیشماق / عرعر کردن.

آنلا یازیلماق / anla yazılmaq / بیر ایش همیشه بیر آداما وئریلمک / پیشانی نوشت کسی بودن.

آنلی آچیق‌لیق / anli açıqlıq / بیر ایشه گؤونمک / پیشانی بلند بودن، رو سفیدی.

آنلی قاشقا / anli qaşqa / معروف آدام یاخچیلیقدا یا معمولاً پیسلیقدا / گاو پیشانی سفید.

آنلی یئره قویماق / anli yerə qoymaq / ناماز قیلماق، عیبادت ائله‌مک / پیشانی بر خاک نهادن.

آنلین تریله چؤرک یئمک / anlın təriylə çörək yemək / اؤز امگیندن فایدالانان، اؤزگه‌یه باغلی اولمایان / از عرق جبین نان خوردن، نون بازوی خود را خوردن.

آنلین یازیسی / anlın yazısi / عؤمؤر بویی باشا گلن ایش، قضو قدر / سرنوشت.

آوادانلیق بابی اولماماق / avadanlıq babi olmamaq / گامی اولماق، هئچ زاد بیلمز، تربیه‌سیز آدام / از پشت کوه آمدن.

آوارا / avara / عاجیز آدام / پپه.

آوارا گور / avara gor / یئری معلوم اولمویان آدام / مجهول‌المکان.

آه چکیب قان اودماق / ah çəkib qan udmaq / چوخ چتینلیگیله گؤن گئچیدمک / آه کشیدن و خون دل خوردن.

آهیل / ahıl / قوجا آدام / کهنسال.

آی باشی اولماق / ay başi olmaq / خانیملارین قان گؤرمکلری / نمازی نبودن.

آی پارچاسی / ay parçasi / چوخ گؤزل قئز یا قادین، چوخ گؤزل آدام، چوخ گؤزل قیز یا اوغلان / ماهپاره، پنجه‌ی آفتاب.

آی سار / ay sar / آیدا خویون عوض ائله‌ین، هردن خویون دگیشن آدام / دمدمی مزاج.

آیا چکیل اویانا دئمک / aya çəkil oyana demək / چوخ گؤزل اولماق / پنجه‌ی آفتاب.

آیا دئییر چیخ گؤنه دئییر بات / aya deyir çıx

günə deyir bat / چوخ گؤزل بیر قیز یـا قـادین / به ماه میگه تو در نیا من در میام.

آیاخدان چکمـک / ayaxdan çəkmək / سـؤز اؤرگدمک، یولدان چئخاتماق / از پا کشیدن.

آیـاغ آلتینـا صـابین چکمـک / ayağ altına sabın çəkmək / یولدان چیخاتماق، گیره سالماق / صابون زیر پای کسی مالیدن.

آیـاغ داشـا دیمـک / ayağ daşa dəymək / مؤشکؤله دؤشمک، ایشین نتیجه‌سین گؤرمک / پا به سنگ خوردن.

آیاغا دؤشمک / ayağa düşmək / یـالوار یاخـار ائله‌مک / به دست و پای کسی افتادن.

آیاغدان چکمک / ayağdan çəkmək / یولـدان چیخاتماق / زیر پای کسی نشستن.

آیـاغی آغیـر / ayaği ağır / بیـری بیـر یئـره گندمگیله برکت آزالماق / پا قدم سنگین بودن.

آیاغی یؤنگؤل / ayaği yüngül / بیری بیـر یئـره گندمگیلـه برکـت چوخالمـاق، بیـرینین گلمـاغی خیرلی اولماق / پا قدم سبک بودن، خوش قدم.

آیـاغین آلتـین گؤرمـه‌مـک / ayağın altın görməmək / چـــوخ غرورلـــو اولمـــاق، اؤزؤن ایتیرمک / چشم زیر پا را ندیدن.

آیـاغین آلتینـین تـوپراغی / ayağın altının topraği / نهایت احترام ائله‌مک / خاک زیـر پـای کسی شدن.

آیـاق آخسـاماق / ayaq axsamaq / بیـر ایشـده عاجیز اولماق / کمیت کسی لنگ بودن.

آیـاق آلتـدا یاتمـاق / ayaq altda yatmaq / کلک وورماق، تورلاماق / زیر پای کسی خوابیدن.

آیاق آلتینا ارسین سالماق / ayaq altına ərsin salmaq / اینتیظارسیز ایش اؤز وئرمک / آفتـاب از کدام طرف در آمده!

آیاق اؤسته اؤلمک / ayaq üstə ölmək / بـرک قورخماق بیر خبر ائشیدماغیلا / دست و پای مردن.

آیاق اؤسته گئچینمک/ayaq üstə geçinmək/ لاپ اؤلمه دیریل گئچینمـک، چتینلیـک چکمـک / از بی کفنی زنده بودن.

آیاق اندازه‌دن گؤتؤرمک / ayaq əndazədən götürmək / آدام اؤزؤن ایتیرمـک / پـا از گلـیم خود دراز کردن.

آیاق اولماق / ayaq olmaq / یولداشلیق، همسفر اولماق / با کسی اباق شدن.

آیـاق بـؤدؤره‌مـک / ayaq büdürəmaq / بیلمزدن بیـر خطـا ائلـه‌مـک، کیریخمـاق، چاشـماق، جایماق، پیس یولا چکیلمک / پای لغزیدن.

آیـاق بوشـا گئـدمک / ayaq boşa gedmək / ایسهال ائله‌مک، سولی ائشیگه گندمک / ترمز خالی کردن.

آیاق بیر یئرده بنـد آلمـاق / ayaq bir yerdə bənd almaq / بیـر یئـرده قالمـاق / در جـایی بنـد شدن.

آیاق پالچیغا باتماق / ayaq palçığa batmaq / گیریفتار اولمـاق، چتینلیقـا دؤشـمک / پـای در گـل ماندن.

آیاق دؤشمک / ayaq düşmək / خوشقدملیک، بیـرینین گلمـه‌سـی خیرلـی اولمـاق / پـا قـدم کسـی خوش بودن.

آیـاق داشـا دیمـک / ayaq daşa dəymək / چتینلیقا دؤشـمک، ایـش چتینـه یئتیشـمک، تجرؤبـه ائله‌مک، بیر ایشین جزاسین گؤرمک / پـا بـه سـنگ خوردن.

آیاق داشـی / ayaq daşi / دابـان داشـی، اؤزلـی آدام، اوتانمـاز آدام، اؤزدن گتمـه‌یـن آدام / سـنگ پای قزوین، زانوی شتر.

آیاق قبیرده اولماق / ayaq qəbirdə olmaq / آرتیـق قوجالمـاق، چـوخ قوجـا کیشـی یـا آرواد / آفتاب لب بوم بودن.

آیاق کسـمک / ayaq kəsmək / بیـر آدامـی بیـر

یئره گئدمگه قویماماق، بیر یئره گئدمه‌مک، بیر یئردن کؤسمک / پای کسی را از جایی بریدن، پا از جایی پس کشیدن.

آیاق گؤت وئرن قبرینه گئچمک / ayaq göt verən qəbrinə geçmək / مؤفته یئره گیره دؤشمک / در هچل افتادن.

آیاق گلمه‌مک / ayaq gəlməmək / علاقه اولماماق بیر یئره گئدماقا / پای رفتن نداشتن.

آیاق یئر تاپماق / ayaq yer tapmaq / اؤزلنمک، ایستک آرتماق، دیل اوزونلوق ائله‌مک / جای پا یافتن.

آیاق یئر گؤرمه‌مک / ayaq yer görməmək / چوخ اللشمک، چوخ ایشله‌مک / مثل اسب عصّاری.

آیاق یئره یاپیشماق / ayaq yerə yapışmaq / بورنوز چئخاتماق، بیر ایشدن یا سؤزدن حیرت ائله‌مک / شاخ در آوردن.

آیاقا داش دگمک / ayaqa daş dəgmək / بیر شئی اله گتیرمک / چیزی به تور خوردن.

آیاقا گلمک / ayaqa gəlmək / دولتلنمک، کاسیبلیقدان چئخماق / رو پای خود ایستادن.

آیاقدان چکمک / ayaqdan çəkmək / بیرینی یئخماقا چالیشماق، جایدیرماق، چاشدیرماق، یولدان چئخاتماق، پیس یولا چکمک / زیر پای کسی را شل کردن، از راه بدر بردن.

آیاقدان دؤشمک / ayaqdan düşmək / عاجیزله‌مک، ضعیف‌لشمک، ناخوشلاماق / از پای افتادن.

آیاقلاشماق / ayaqlaşmaq / بیر آدامینان یول گئدمک / پا به پای کسی رفتن.

آیران آغیز / ayran ağız / سؤزؤ گئچمه‌ین آدام، یاوا، آخماق / بی‌رگ.

آیری اوضاع / ayri oza / اینتیظاردان آرتیق، چوخ یاخشی یا چوخ پیس، شولوغ پولوغ / جای سوزن انداز نبودن، اوضاع قمر در عقرب بودن.

آیری تییان آیری بویاق / ayri tiyan ayri boyaq / جین آیری شیطان آیری، بیر جینسیدن اولمایان ایکی زاد، ایکی اؤگی باجی قارداش یا قارداش قارداش / خمیر و تنور متفاوت.

آیری سئچئب بیر یئمک / ayri sıçıb bir yemək / جیجی باجی اولماق، بئش گؤنلؤک ایستک، یولداشلیق، یاخین یولداشلیق، چوخ ایستکلی اولماق، ایکی ایستکلی یولداش / رفیق جون جونی، جان در یک قالب.

آیری مرثیه خوان گؤرمک / ayri mərsiyəxan görmək / بیرین باشدان سوواندا دئییلیر، آیری آدام تاپماق، ایشی آیری آدام باشینا سالماق / کسی را ندید گرفتن.

آیلارینان کؤهنه دگیرماندا یاتماق / aylarınan köhnə dəgirmanda yatmaq / گؤتؤن ایشه وئرمه‌ین، گؤتی بوش، تنبل آدام، بیعارلیق / ماه‌ها در آسیاب خرابه خوابیدن.

آینا آچیلماق / ayna açılmaq / آغیر خسته‌لیکدن دورماق، دؤزلمک / عزرائیل را جواب کردن.

آیناسی آچیلماق / aynasi açılmaq / خوش اولماق، کئف‌سیزلیقدان دورماق / بهبود یافتن.

آیی / ayi / قانماز آدام، کال آدام، یوغون یوموری آدام، چوخ یئین آدام / خرس.

آیی اویناتماق / ayi oynatmaq / بیرین اله سالماق، بیرین لاغا قویماق / خرس رقصاندن.

آیی مئشه‌دن کؤسمک / ayi meşədən küsmək / فایداسیز ایش، بیر آدامین اؤزؤنه زیان ائله‌ین ایش / خرس از بیشه قهر کردن.

آیی یوواسی آسما اؤزؤم / ayi yuvasi asma üzüm / اولمایان بیر ایش / لانه‌ی خرس و انگور آونگ!

آیی یوواسی میس بادییه / ayi yuvasi mis

badiyə / اولمایان بیر ایش / لانـه‌ی خـرس و بادیـه مسی!

آییلماق / ayılmaq / اؤزؤن تانیماق، بالیغ اولماق / شاش کف کردن.

آیینی خارالا سالماق / ayını xarala salmaq / اؤنجاییش‌سیز پالتار گئیمک، گـئن پالتـار گئیمـک / خرس را در جوال انداختن.

آییـا خـان بـاجی دئمـک / ayıya xan baci demək / مجبورلوقـدان بیـرین یاغلامـاق، بیـرینین باشین شاه باشینا بنزتمک / به خرس خاله خان بـاجی گفتن.

آیی‌یـا درایـی توخومـاق اؤرگـدمک / ayıya dərayi toxumaq örgədmək / اولمایـان بیـر ایش / خیّاطی به خرس آموختن.

آییـیلا چـوولا گیرمـک / ayıyla çuvala girmək / پیس آدامـیلا شـریک اولمـاق، اسـگیک آداما قوشولماق / با خرس در جوال رفتن.



ائشـــک داغلامـاق / eşşək dağlamaq / بیرین برک سینسیتمک، اومدوغو ترسه چیخماق، یئرسیز خیر آختارماق، کاباب ابیینه گئدمک آمما گؤرمک کی ائششک داغلیللار / خر داغ کردن.

ائشـــک کؤرپـــؤدن گئچمـــک / eşşək körpüdən geçmək / ایش قورتارماق، گیردن قوتارماق / خر از پل رد شدن.

ائشـــک گتیریـــب معرکــه آپارمـــاق / eşşək gətirib mərəkə aparmaq / سؤزلشـمک، گیریفتار اولماق / خر آوردن و باقالی بار کردن.

ائشـــکدن دؤشـــمک / eşşəkdən düşmək / آبیرسیز اولماق، حؤرمتدن دؤشمک، خراب اولماق، خیت اولماق / سکه‌ی یه پول شدن، از خر افتادن.

ائشکک اؤلدی ایتین بایرامیـدی / eşşək öldi itin bayramıdi / بیرینین الینه فؤرصت دؤشمک / مرگ خر و عروسی سگ.

ائشکک ایشله‌ییـب آت یئمـک / eşşək işləyib at yemək / بیری زحمت چکیب بیری خیرین گؤرمک / خر کار کردن و اسب خوردن.

ائشکک بایتـالی / eşşək baytali / یاراماز آدام، الیندن ایش گلمه‌ین، داش کلم / پپه، بی مصرف.

ائشـــک دامـاری اولمـاق / eşşək damari olmaq / لج‌بازلیق / رگ خر داشتن.

ائشکک دریسی / eşşək dərisi / برک بیر زاد، قوپاریلماز بیر زاد / پوست خر.

ائشـــک قولاغینـا یاسـین اوخومـاق / eşşək qulağına yasin oxumaq / آنلاماز آداما سؤز دئمک / توی گوش خر یاسین خواندن.

ائشکک قونـاقلیقی / eşşək qonaqlıqi / بیر زاد دا ایسراف ائلـه‌مک، حـددن چئخمـاق / مهمـانی فلان‌الدوله.

ائشکک نـدی مـوز نـدی؟ / eşşək nədi moz nədi / بیرینین بیر زادا چئخـاری اولمامـاق، دوز بیلمزلیق، ناجور بیر زاد، اویمایان بیر زاد / خانه‌ی روستایی و طاووس، خر چه داند قیمت نقل و نبات.

ائشکک یاراسی / eşşək yarasi / دوزلمه‌ین یارا، بواخت دوزلن یارا / زخم ناسور.

ائشکک یانیندا آرپا آریتماق / eşşək yanında arpa arıtmaq / اوغری یادینا داش سالماق، بیرین طاماحا سالماق / جلو خر جو پاک کردن.

ائشـــک یونجایـا دؤشـمک / eşşək yoncaya düşmək / یاخشی یئمک یئری تاپماق، قارینی یاسدان چئخاتماق / نان کسی توی روغن افتادن.

ائشـــکدن دؤشـــمؤش اولمـــاق / eşşəkdan düşmüş olmaq / بیر ایشین گؤرماغیندان پشمان اولماق، بیر ایشین گؤرمگی آدامی پشمان ائله‌مک / سنگ روی یخ شدن، دماغ سوخته شدن.

ائشکلتمک / eşşəklətmək / کلک قویماق / خر کردن.

ائشکی مینیب حالوانی یئمک / eşşəki minib

halvani yemək / ایستگه چاتماق، اؤز سئودیگی اولماق، کئف سازلیق، میدانی اله آلماق، ایشی قوتارماق، نتیجه‌نی اله گتیرمک، خوش دوران سؤرمک / خرما خوردن و خر راندن.

انشک کؤرپؤدن گئچمک / eşşəg körpüdən geçmək / بیر ایش حل اولماق، گیردن قوتارماق / خر کسی از پل گذشتن.

انشک گؤنی / eşşək göni / چوخ برک بیر زاد، داغیلمایان بیر زاد / پوست خر.

انشکه مینمک بیر عیب انشگدن انمک مین عیب / eşşəgə minmək bir eyb eşşəgdən ənmək min eyb / بیر ایشی یاریمچیلیق گؤرمک و هامینین سؤزؤن چکمک.

انشگیم اؤلمه یونجا بیتین‌جه / eşşəgim ölmə yonca bitinca / یالان وعده وئرمک، آلداتماق / وعده‌ی سر خرمن دادن.

انشمک / eşmək / بیر آدامیلا اؤز اؤزه دورماق، ترسه گلمک / با کسی شاخ به شاخ شدن.

انشیگه باسماق / eşigə basmaq / بیر یئردن بیر نفری قوغماق / عذر کسی را از جایی خواستن.

انشیگه پیشیگه دئمک / eşigə pişigə demək / مؤفته سؤز دانیشماق، هاداران پاداران / حرف مفت.

ائلجه بیلن / elcə bilən / چوخ بیلمیش آدام، هر زاددان باش چئخاردان، چوخ تجرؤبه‌لی / عقل کل.

ائله گئددی کی چرچیلرده سوراغ وئرمه‌دی / elə geddi ki çərçilərdə sorağ vermədi / ایتیب باتدی، یوخ اولدی / گم و گور شد.

ائله یئرده یاتماماق کی آلتا سو گئچه / elə yerdə yatmamaq ki alta su geçə / احتیاط ائله‌مک، گؤزلؤیه گؤزلؤیه ایش گؤرن آدام / جایی نخوابیدن که زیرش آب برود.

ائلیله الله اکبر / elilə əllaho əkbər / ائلیله گرک بیر رنگ اولاسان / خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.

ائلیله گلن قارا گؤن بایرامدی / elilə gələn qara gün bayramdi / چتینلیق هامییا گلسه چکمک اولار، ائل بیله‌ین اولار چتینلیقلارا یول تاپار.

ائلینن الله اکبر / elinən əllaho əkbər / ائلدن آیری دؤشمه‌مک، جماعتینن بیر اولماق / همپای ایل بودن.

ائنلنمک / enlənmək / فخر ائله‌مک، باشی اوجالیق / سینه جلو دادن.

ائنینه اوزونونا اؤلچمک / eninə uzununa ölçmək / ایش‌سیز اویان بویانی دولانماق، قدم ایداره‌سینده اولماق / ولگردی.

ائو / ev / آرواد، آرواد اوشاق / اهل خانه.

ائو آیرانی آجی اولماق / ev ayrani aci olmaq / آدام اؤزؤنؤنکؤنؤ بگنمه‌مک / مرغ همسایه غاز بودن.

ائو انشیکدن چئخماق / ev eşikdən çıxmaq / وار یوخدان چئخماق، یوخسوللاماق / از هستی ساقط شدن.

ائو ایشیقلاندیرماق / ev ışıqlandırmaq / اؤلمک، دؤنیادان گئدمک / خانه روشن کردن.

ائو بیزیم سئر بیزیم / ev bizim sır bizim / بیرینه گیزلی سؤزؤ دئمک، اؤرک بیرلیک / محتسب را درون خانه چه کار؟

ائو یئخان / ev yıxan / بیرین دیریلیکدن سالماق، نامرد، یازیغ ائله‌ین، زییان‌ووران، نا انصاف / خانه خراب کن.

ائو یاران / ev yaran / اوغرو، ائو اوغورلویوب آپاران، ائو کسن / چپوچی.

ائولنمک / evlənmək / آرواد آلماق / عیال اختیار کردن.

ائولی / evli / آروادی اولان / عیالمند.

ائوین ایه‌سی اوشاقلارین دده‌سی / evin iyəsi uşaqların dədəsi / بیر ائوه بیر نفر چوخ گئدسه

شــورون چئخاتســا دئییلــر، گئنــدگلین شــورون چئخاتماق.

ابیــک بـالا باتمــاق / əbbək bala batmaq / کئف ساز اولماق، بیر آدام اؤرگ ایسته‌یینه یئتیرمک / نان توی روغن افتادن.

ابیکـدن سـالماق / əbbəkdən salmaq / بیـر آدامین ایشین الیندن آلماق / کسی را از نان خـوردن انداختن.

ابو قوراضه / əbu qurazə / کؤهنه ماشین، ایشدن دؤشمؤش بیر ماشین یا آیری زاد / ابو قراضه.

اپیکـدن سـالماق / əppəkdən salmaq / بیـرین یـازیق ائلـه‌مـک، بیـرین ایشـدن سـالماق، چـؤرک کسمک / از نان خوردن انداختن.

ات آجی / at aci / اخلاق‌سیز، آجی دانیشـان / گوشت تلخ.

ات آلیـب شـهره چئخمـاق / at alıb şəhrə çıxmaq / ایش خاراب اولماق، شانس گتیرمه‌مـک / بز آوردن.

ات باش / at baş / عاغیل‌سیز، کؤرت بیین / عقـل گرد.

ات تؤکؤلمک / at tökülmək / بیر زاددان چوخ چوخ آجیق گلمک / آدم از چیزی عقش گرفتن.

ات جان اریمک / at can ərimək / آریخلاماـاق / پوست و استخوان شدن.

ات داش ائلـه‌مـک / at daş eləmək / حسـاب کیتـاب ائلـه‌مـک، فیکیرلشـمک، آغیـر یؤنگـؤل ائله‌مک، اؤلچؤب بیچمک / سبک سنگین کردن.

ات دیرناق اولماق / ət dırnaq olmaq / چـوخ ایستکلی اولماق، بیری بیرین بـرک سئومک / یـک روح در دو بدن بودن.

ات دیرناقــدان اولمامــاق / at dırnaqdan olmamaq / ننه دده بالاسیندان آیریلمامـاق، ایکـی باجی قارداش یا قـارداش قـارداش یـا هـر فامیـل بیـر بیرینن آیریلماماق / گوشت از پوست جدا نشدن.

ات قئلنج / at qılınc / دیل، کسرلی سؤز دانیشـان دیل / شمشیر گوشتی.

ات قـان ائلـه‌مـک / at qan eləmək / چـوخ شادلیق ائله‌مک، خوشلوق، شنلیک ائله‌مک / خوش به حالش شدن.

ات گتیرمــه‌مــیش کؤفتــه ایســتمک / at gatirməmiş küftə istəmək / یئرسیز اوممـاق / گوشت نیاورده کوفته طلب کردن.

اتک آلتـی / ətək alti / گیـزلین، گیزلینجـه پـول ییغماق / زیر جلکی کاری کردن.

اتــک آلتینــدا اوتورمــاق / ətək altinda oturmaq / گیــزلین ایــش گؤرمــک، گیــزلین یاشاییش / زیر جلکی.

اتکـدن ال چکمـک / ətəkdən al çəkmək / بوراخماق، بوشلاماق، بیریندن اوزاقلاشماق / دسـت از دامن کسی کشیدن.

اتکــدن توتمــاق / ətəkdən tutmaq / پنـاه آپارماق، یالوارماق / دست به دامن کسی شدن.

اتکدن داشلاری تؤکمـک / ətəkdən daşlari tökmək / بیر ایشدن یـا فیکـردن قایتمـاق / از خـر شیطان پایین آمدن.

اتــک آلتــدان اؤتؤرمــک / ətək altdan ötürmək / رؤشوه وئرمک، سیبیل یاغلاماق / زیـر میزی دادن.

اتکـدن یاپیشـماق / ətəkdən yapışmaq / پناه آپارماق، یالوارماقا گئدمک / دست به دامن شدن.

اتــگ آلتینــدان وئرمــک / ətəg altından vermək / بیــر شــئیی گیزلینجــه وئرمــک / زیــر جلکی، زیر میزی.

اتگه چؤرک قویمـاق / ətəgə çörək qoymaq / بیـر آدامـا خئییـر یئتیرمـک، بیـر آدامـی مؤشـکؤله سـالماق، بیرینــه خیــدمت ائلــه‌مــک، بیرینــه ایــش تاپشیرماق / نان توی دامن کسی گذاشتن.

اتگــه داش قویمـاق / ətəgə daş qoymaq /

بیرین آلدادماق، بیرینه خیر عوضی زیان یئتیرمک / سنگ توی دامن کسی گذاشتن.

اتلی جانلی / ətli canli / کؤک، یوغون، کؤک آدام، یؤغون آدام / گوشت و استخوان‌دار.

اتلی قانلی / ətli qanli / ساغ سلامت آدام، کؤک آدام / خوش بر و بازو.

اتنه / ətənə / ال آیاقسیز آدام، مال کیمی اولماق / پپه.

اتی آجی / əti aci / آجی سؤز دانیشان، هامینی دیلیندن اینجیدن / گوشت تلخ.

اتی پیشیگه تاپشیرماق / əti pişigə tapşırmaq / خطرلی ایش گؤرمک، عقیل‌سیزلیق ائله‌مک / گوشت را به گربه سپردن.

اتی پیشیگه وئرمک / əti pişigə vermək / خطرلی ایش گؤرمک، عقیل‌سیزلیق ائله‌مک / گوشت را دست گربه دادن.

اتی سنین سؤمؤگؤ منیم / əti sənin sümügü mənim / هر نقدر ائله‌یه بیلسن ایشلد / گوشتش مال شما استخوانش مال ما.

اتی شیرین / əti şirin / اخلاقلی، شیرین دانیشان، بیرین دیلیندن اینجیتمه‌ین / گوشت شیرین.

اتی یئسه‌له سؤمؤگؤ اشیگه آتماماق / əti yesələ sümügü eşigə atmamaq / وفالی اولماق / گوشتش را هم بخورند استخوانش را دور نمی‌ریزند.

اتیله دیرناق آراسینا گیرمک / ətilə dırnaq arasına girmək / ایکی ایستکلی آدام آراسینا گیرمک، ایکی آدامی آییرماق / میان دو دلبر نشستن.

اجل جهره آییرمک / əcəl cəhrə əyirmək / اؤلؤم یاخینلاشماق، بیری اؤلؤم آختارماق / عزرائیل دور سر کسی چرخیدن.

اجل مایاللاق / əcəl mayallaq / واختسیز اؤلؤم / اجل معلق.

اجل یئتمک / əcəl yetmək / اؤلؤم واختی یئتمک، اؤلمک / اجل رسیدن.

اجل یوخوسی / əcəl yuxusi / اؤلؤم / خواب اجل.

اجلدن امان آلماق / əcəldən əman almaq / اؤلمه‌مک، یاشاماق / از مرگ امان یافتن.

اجله موعلق اولماق / əcələ müəlləq olmaq / مؤفته اؤزؤن اؤلؤمه وئرمک / اجل معلق شدن.

اجینه‌دن قوشون اولماماق / əcinnədən qoşun olmamaq / چنخارسیز بیر زاد، سؤیؤددن صندل اولماماق / از این قماش برای فاطی تنبان نشدن.

احمد به قم / əhmədi beqəm / خودوک یئمه‌ین آدام، غوصصه ائله‌مه‌ین آدام، بیبار آدام، غمسیز، دردسیز / احمد بی غم.

احوال بولانماق / əhval bulanmaq / حال قاریشماق، غمه باتماق / حالی به حالی شدن.

ادللی بدللی / ədəlli bədəlli / یاخشی، امللی باشلی / درست و حسابی.

ار گرک تئز گرک / ər gərək tez gərək / چوخ تلسمک، اولمویان بیر ایشی تئز ایستمک.

اربابین مالی چیخاندا نوکرین جانی چیخار / ərbabın mali çıxanda nökərin cani çıxar / گؤزی دارلیق، آلچاق آدامین اسکیکلیقی / شاه بخشیده شاهقلی نمی‌بخشد.

اردبیل هاواسی / ərdəbil havasi / تئز تئز فیکرین و باخیشین دگیشن آدام، بیر ایپ اؤسته دورمایان / دمدمی مزاج، هرهری مسلک.

ارغاج قزیلدن اولماق / ərğac qəzildən olmaq / غیرت‌سیزلیق، ناموسون ساخلایا بیلمه‌ین / بند تنبان شل بودن.

ارقاج گئچمک / ərqac geçmək / بیر آدامی قورماق، تحریک ائله‌مک / کوک کردن.

ارکک تؤکزبان / ərkək tükəzban / بیر قادین کی کیشی کیمی رفتار ائله‌یه.

ارکـــک کشـــیر / ərkək keşir / یارامـاز آدام، گوپچی / بی مصرف.

ارکگ ائششک آلتیندا قودوخ آختارماق/ ərkəg eşşəg altında qodux axtarmaq / یئرسـیز ایش گؤرمک / آب در هاون کوبیدن.

ارکگ ائششک آلتیندان بالا چئخارتماق / ərkəg eşşəg altından bala çıxartmaq / تؤهمـت وورماق، سؤز آختارماق، سؤز بزمک / سیاه کـردن، پرونده درست کردن.

ارکگ ائششک گؤلابتون نوختا؟ / ərkəg eşşəg gülabətun nuxta / یاراشمایان بیـر زاد، یئرینـده اولمایان بیر زاد / نره خر و افسار گلابتون؟

ارکگ ائششگه ایـر دئمـک / ərkəg eşşəgə ır demək / بیـر آدامـین بیـر سـؤز خوشـونا گلمـک، ارکک ائششگه قشو چکمک / شیر کردن.

ارکگ ائشـگه قشـو چکمـک / ərkəg eşşəgə qəşov çəkmək / بیر آدامـین خوشـونا گلـن سـؤز دئمک / قشو کردن.

ارکگ ایش / ərkəg iş / گؤبـود ایـش، اؤنـم‌سـیز ایش / کار بی قواره.

ارکـــگ شـــوخلوق / ərkəg şuxluq / خوشـا گلمه‌ین ظرافات / شوخی بی مزه.

ارمنی قان گؤرمـک / ərməni qan görmək / ماهانـا آختـاران آدام، خیـردا بیـر زادی بؤیؤدمـک، چـوخ هـارای داد ائلـه‌مـک، خیـردا بیـر یـارا یـا ناراحاتچیلیغا چوخ هارای داد سالماق / جهود خـون دیدن.

ارمنیله سمنی پیشیرمک / ərməniylə səməni pişirmək / نابـاب یولـداش، نـا اهلیلـه یولداشـلیق ائله‌مک / ارزن با شیطان کاشتن.

اره گئدن بئزاردی گئدمه‌ین اینتیظاردی / ərə gedən bezardi gedməyən intizardi / بیـری بیـر ایشـدن زارا گلیـب بیـری ده حسـرتین چکمک، تـورش آلچـادی بیینـین دیشـلری قاماشـیر یئمیینین آغزی سولانیر.

اریتمک / əritmək / ساتماق، قلب مالی سـاتماق، ایرادی اولان بیر زادی کلگینن ساتماق / آب کردن.

اریشته دوغرامـاق / əriştə doğramaq / بیرینـه نقشه چکمک، گیزلینجه بیرین یئخماقـا بیرلشـمک / زیر آب کسی را زدن.

اریگ ازیلمـک / ərig əzilmək / سـئرتیقلانماق، دوزسوزلانماق، بیر اوشاغی چـوخ ازدیرمـک، ازیـل قیرجان اوشاق / لوس شدن.

اریگـی چردگینـدن اؤتـری یئمـک / ərigi çərdəgindən ötri yemək / بیـر یاخشـیدان اؤتری پیسه قاتلاشماق، دده‌دن اؤتری بالایا حؤرمـت ائله‌مک / زردآلو را بخاطر هسته‌اش خوردن.

اریمک / ərimək / آریقلاماق / آب شدن.

از اون / əzon / کؤپـک اوغلی آدام، هرزه، بؤرک قاپان / بامبول.

ازدیرمک / əzdirmək / بیرین عزیزلمـک / لـوس کردن.

ازوایلیق / əzvaylıq / دیلی آجی‌لیـق، اتـی آجـی آدام، اخلاقی خاراب آدام / تلخ زبانی.

ازیلمـک / əzilmək / نـاز ائلـه‌مـک، سـئرتئنماق / لوس شدن.

ازیلیـب بؤزؤلمـک / əzilib büzülmək / نـاز ائله‌مک / لوس بازی در آوردن.

اسـکندری یئخمـــاق / iskəndəri yıxmaq / بؤیؤک ایش گؤرمک، چتین ایش گؤرمـک / شـاخ دیو را شکستن، شاخ غول شکستن.

اسکیک / əskik / آلچاق آدام، آداملیقـدان اوزاق / پست.

اسـگی پؤسـگی / əsgi püsgi / کؤهنـه، چینـدیر پارچا / شندر پندر.

اسگی حامام اسگی تـاس / əsgi hamam əsgi tas / دییشـیلمه‌یـن زاد، بیـر حالـدا قـالمیش / همـان خاکم که هستم، همان آش و همان کاسه.

اسگی قاپی اسگی دابان / əsgi qapi əsgi daban / دیشیلمه‌ین زاد، بیر حالدا قالمیش / همان خاکم که هستم.

اسگیسی ایگلی / əsgisi igli / یازیق آدام، مظلوم آدام / دیوار کوتاه‌تر از دیوار همه داشتن.

اسگیسی ایگلی اولماق / əsgisi igli olmaq / هامی بیر نفری یئرسیز عاجیزلاتماق / دیوار کوتاه‌تر از دیوار همه داشتن.

اسنه پئسند / əsnə pısıd / کسالتلی وضع، ایشه حالی اولمایان / خمیازه کشیدن و گوزیدن.

اسیر گلمه‌مک / əsir gəlməmək / بیر زادی مؤضاییقه ائله‌مه‌مک / دریغ نکردن.

اصلانین ارکک دیشی‌سی اولماماق / əslanın ərkək dişisi olmamaq / اؤرکلی قادین، قوخماز و اللی آیاقلی آرواد خیلاقی / شیر نر و ماده نداشتن.

اعصابا قووارا چکمک / əsaba qovara çəkmək / ناراحاتچیلیقیلا گؤنلری گئچیدمگ / سوهان به اعصاب کشیدن.

افسانه / əfsanə / یالان سؤز، اینانیلماز بیر حیکایت / فسانه و باد.

افل / əfəl / بیر زاد بیلمز، ساده، آغیر ترپنن / ساده لوح.

اکش / əkəş / یئکه دانیشان، یئکه ایش گؤرن / گنده گوزی.

اکمک / əkmək / باشدان سووماق، ایتیرمک، بیرین آلدادیب بیر یئرده بوراخماق / دست به سر کردن، کسی را دنبال نخود سیاه فرستادن.

اکیز تایی / əkiz tayi / ایکی چوخ ایستکلی یولداش / دو قلو.

اکیز دوغماق / əkiz doğmaq / بؤیوک ایش گؤرمک، دیرلی ایش گؤرمک / تخم دو زرده گذاشتن.

اکیلمک / əkilmək / آرادان چئخماق، یوخ اولماق، بیر یئردن گؤز گؤرمؤیه جی چئخماق، گؤزدن ایتمک / جیم شدن.

اگری اوتوروب دؤز دانیشماق / əgri oturub düz danışmaq / انصافیلا قضاوت ائله‌مک، حققی دئمک / خدا را در میان دیدن.

اگیشمک / əgişmək / دشمن‌چیلیک ائله‌مک / کج افتادن.

اگیله اگیله گئچنمه‌مک / əgilə əgilə geçnməmək / بیر آدامین قاباغیندا عاجیزله‌مک / جلوی کسی دولا راست شدن.

امجک تندیره تپمک / əmcək təndirə təpmək / حق‌سیز هاوای دورماق / بال روی کسی گستردن.

امجک تندیره یاپماق / əmcək təndirə yapmaq / بیهوده طرفدارلیق ائله‌مک / پستان به تنور چسباندن، لی‌لی به لالای کسی گذاشتن.

امگی اله وئرمک / əməgi ələ vermək / بیر نفرین زحمت‌لرین هدره وئرمک، دوز بیلمزلیک / پشت پا به خوبی کسی زدن.

امنن دؤشمک / əmnən düşmək / ایشدن دؤشمک، برکت یورولماق / از نا افتادن.

امه یاراماز / əmə yaramaz / ایشه گلمز، یاردیم ائله‌مه‌ین / به درد نخور.

امیر بازاری داغیلسین منه بیر دستمال قالسین / əmir bazari dağılsın mənə bir dəsmal qalsın / فقط اؤز منفعتین آختارماق ولو هر قیمته / به خاطر دستمالی قیصریه را به آتش کشیدن.

انده منده دانیشماق / əndə məndə danışmaq / یئرسیز دانیشماق، آرتیق اسگیک دانیشماق / حرف زیادی زدن.

انه‌سنی یئره وئرمک / ənəsəni yerə vermək / بئلی یئره دایاماق، تنبلیک ائله‌مک / طاق باز دراز کشیدن.

انگ آلتینا سالماق / əng altına salmaq /

چوخ دانیشماق، بیرین باشدان بئیینـدن چئخاتمـاق / مغز کسی را خوردن.

انگ انگه گئچمک / əng əngə geçmək / برک آریقلاماق، بیر دری بیر سؤمؤک اولماق / پوست و استخوان شدن.

انگ انگه وئرمک / əng əngə vermək / چوخ دانیشـماق، ایکـی نفـر بیـر بیریلـه سؤزلشـمک یـا دانیشماق / دهن لقی کردن، دهن به دهـن گذاشـتن، روده درازی کردن.

انـگ قیزیشـماق / əng qızışmaq / چـوخ دانیشماق / چانه گرم شدن.

انگـوو / əngov / انگـی بـوش، انگـی بـی، چـوخ دانیشان / روده‌دراز، پرچانه.

انگـی آسـلاق قالمـاق / əngi aslaq qalmaq / آغیز آچیق قالماق، گؤز بئینه گئدمک / هـاج و واج ماندن.

انگی ایشله‌مک / əngi işləmək / چـوخ یئمک، یئمکدن قالماماق / چانه کار کردن.

انگی بوش / əngi boş / چوخ دانیشان آدام / دهن لق، روده دراز.

انگـی بولامـاج ائلـه‌مـک / əngi bulamac eləmək / دؤیمک، وورماق، کؤتکله‌مک / چانه‌ی کسی را خورد کردن.

انگی بَی / əngi bəy / چـوخ دانیشـان آدام / روده دراز، ور ورو، پر چانه.

انگی جیریق / əngi cırıq / انگی بوش، انگی بی، چوخ دانیشان / روده‌دراز، پرچانه.

انگی قئزماق / əngi qızmaq / چـوخ دانیشـماق / چانه گرم شدن.

انگـی قئفیللانمـاق / əngi qıfıllanmaq / سـؤزه جاواب تاپانماماق / لام تا کام چیزی نگفتن.

انگیناللاماق / əngi nallamaq / کؤتکلـه‌مـک، برک وورماق / فک کسی را پایین آوردن.

آنه وئرمک / ənə vermək / یوغونلاماق / از پهنـا قد کشیدن.

ال آپاریـب ال گتیرمـک / əl aparıb əl gətirmək / بیر ایشه باش اوزاتماق / از کـاری سـر در آوردن.

ال آتمـاق / əl atmaq / کؤمکلشـمک، یـاردیم ائله‌مک / دستی رساندن.

ال آچماق / əl açmaq / دیلنمـک، یولچولـوق / دست نیاز پیش کسان دراز کردن.

ال آچماق / əl açmaq / وورماق، بیرینین اؤزؤنـه دورماق / تو روی کسی ایستادن.

ال آروادی / əl arvadi / اوزون آدام، اوزون آرواد / آدم لنگ دراز.

ال آغدان قارایا وورماماق / əl ağdan qaraya vurmamaq / ایشله‌مه‌مک، زحمت چکمه‌مـک / دست به سیاه و سفید نزدن.

ال آغیـزا یئتیشـمک / əl ağıza yetişmək / وارلانمـاق، پـول پارایـا یئتیرمـک، گئچینـه‌جـاغی اولمـاق، معاشـین گئچیـره بـیلن / دسـت بـه دهـان رسیدن.

ال آلتی / əl alti / گیـزلین، هـئچ کـیم بیلمـزدن / یواشکی، زیر جلکی.

ال آیاق ائلـه‌مـک / əl ayaq eləmək / تئـز تئـز ایشله‌مک، ایشلری تئـز یئرینـه یئتیرمـک / زرنگـی و کارها را زود رو به راه کردن، دست و پا کردن.

ال آیـاق چاتماماق / əl ayaq çatmamaq / اوزاغـدا اولمـاق، گؤرسـنه بیلمـه‌مـک / دسـترس نداشتن.

ال آیاق چالماق / əl ayaq çalmaq / چتینلیگـه دؤشمک / دست و پا زدن.

ال آیاقا دؤشمک / əl ayaqa düşmak / یـالوار یاخار ائله‌مک، قورخماق، اؤزؤن ایتیرمک، تلسمک / به دست و پا افتادن، به هول و ولا افتادن.

ال آیاقـا دولاشـماق / əl ayaqa dolaşmaq / یالتاقلانماق، بیرینه ازیلمک، بیرین یاغلاماق / به پر و

پا پیچیدن.

ال آیاق‌سیز / əl ayaqsız / عاجیز، ذلیل آدام / بی دست و پا.

ال آیاقلی / əl ayaqli / باشاراجاقلی، هؤشلی باشلی، چوخ بیلمیش / با دست و پا، زبر و زرنگ.

ال آیاقی اوراغا وئرمک / əl ayaqi orağa vermək / عجله ائله‌مک، تلسمک، هؤل ائله‌مک / به هول و ولا افتادن.

ال آیاقی اووکالاماق/ əl ayaqi ovkalamaq / بیر ایشدن یا آل وئردن پئشمان اولماق / آه از نهاد بر آمدن.

ال آیاقی ایتیرمک / əl ayaqi itirmək / آدام اؤزلوغوندان چئخماق / دست و پا را گم کردن.

ال آیاقی باغلی / əl ayaqi bağli / مجبور آدام / دست و پا بسته.

ال آیاقی کؤت / əl ayaqi küt / ال‌سیز آیاق‌سیز آدام، باشاراجاق‌سیز آدام / بی دست و پا.

ال آیاقی ییغماق / əl ayaqi yığmaq / آغیر اوتورماق / دست و پا را جمع کردن.

ال اؤرگه گیرمک / əl ürəgə girmək / بیر زاددان نیگران اولماق، فیکیره دؤشمک / دل تو دل نبودن.

ال اؤزؤلمک / əl üzülmək / بیر زاددان ال چئخماق، اؤلمک / دست از چیزی کوتاه شدن.

ال اؤزمک / əl üzmək / بیر زاددان ال چکمک، اومود اؤزمک / دست شستن از چیزی.

ال اله سورتمک / əl ələ sürtmək / آل وئر ائله‌مک، قونوشماق، یاردیم ائله‌مک، پول وئرمک، گئچینه‌جک وئرمک / کمک کردن به یکدیگر.

ال اله وئرمک / əl ələ vermək / بیرلیک، بیری بیرینه کؤمک ائتمک / دست به دست هم دادن، همدست شدن.

ال اله یئره گئدمک / əl ələ yerə gedmək / مؤصالحه ائله‌مک، بیر معامیله‌ده گئچینمک، نه زیان قویماق نه قازانماق / یئر به یئر شدن.

ال اوخوتماق / əl oxutmaq / واریوخو بیلیندیرمک / دست رو کردن.

ال اوخوماق / əl oxumaq / بیر آدامین قصدین بیلمک، بیرینین فیکریندن خبر بیلمک / دست کسی را خواندن.

ال اوزادماق / əl uzadmaq / حقدن گئچمک، حارام یئمک / دست درازی کردن.

ال اوغجی ایستی / əl oğci isti / چوخ ساواشان آدام، ساواشجیل آدام، تئز ساواشان آدام / خروس جنگی.

ال اووجی قیزماق / əl ovci qızmaq / وورماقا دؤشمک، ساواشماق / دست بزن پیدا کردن.

ال اوووشدورماق / əl ovuşdurmaq / پشیمان اولماق، بیر ایشدن بئزارماق / دست بر دست مالیدن.

ال ایری / əl ayri / اوغری، بیر زاد جؤبؤدن / کج دست.

ال ایش توتماق / əl iş tutmaq / ایشله‌یه بیلمک / دست به کار رفتن.

ال ایش توتماماق / əl iş tutmamaq / ال ایشه گئدمه‌مک، حوصله‌سیزلیک، علاقه‌سیزلیک، اومودسوزلوق / دست به کاری نرفتن.

ال بؤشا چئخماق / əl boşa çıxmaq / زیان قویماق، یوخسوللاماق / دست خالی شدن.

ال بئله قویماق / əl bela qoymaq / بیکار قالماق، ایش گؤرمه‌مک، بیر ایشده دوروب و دستور وئرمک / دست به کمر گذاشتن.

ال بؤیؤکلر اتگینه یئتیشمک / əl böyüklər ətəginə yetişmək / بؤیؤک آداملارا قوشولماق، ایش یاغلانماق / با بزرگان پیوستن.

ال باغلانماق / əl bağlanmaq / یوخسوللوق، چتین یاشاماق / دست و پا بسته شدن.

ال باغلی / əl bağli / ناچار، بیر زادی اولمایان / دست بسته.

ال برکیتمک / əl bərkitmək / بیر ایشده مهارت تاپماق، بیر ایشه یاخشی بلدلشمک / دستی در چیزی داشتن.

ال به یاخا اولماق / əl bə yaxa olmaq / ووروشماق، ساواشماق / دست به یقه شدن.

ال بیر / əl bir / بیرلیک، سؤز بیر اولماق / همدست، همدل.

ال بیر اولماق / əl bir olmaq / بیر اولماق، نقشه تؤکمک، بیرلشمک، کؤمکلشمک / دست به یکی شدن.

ال بیر زاد توتماماق / əl bir zad tutmamaq / دیل داماغدان دؤشمک، سوستالماق / دست به کار نرفتن.

ال ترپتمک / əl tərpətmək / یئهین ایشله‌مک، یوباتماماق / جنبیدن.

ال جیبه آتماق / əl cibə atmaq / پول خرج ائله‌مک / دست تو جیب بردن.

ال جیبه گئتمک / əl cibə getmək / پول خرج ائلیین آدام، سخاوتلی آدام / دست تو جیب رفتن، دست و دل باز.

ال جیبه گئتمه‌مک / əl cibə getməmək / قیتمیر آدام، قیرنیس آدام / دست تو جیب نرفتن، جیب کسی تار عنکبوت بستن.

ال چالیب آیاق اویناماق / əl çalıb ayaq oynamaq / چوخ شنلیک ائله‌ین آدام، کئفی سازلیق / کبک کسی خروس خواندن.

ال چکمک / əl çəkmək / بوراخماق، بوشلاماق، بیر ایشی بوشلاماق / دست برداشتن از کاری یا کسی یا چیزی.

ال چیرکی / əl çirki / پارا، دؤنیا مالی / چرک دست.

ال دؤنیادان اؤزؤلمک / əl dünyadan üzülmək / اؤلمک / دست از دنیا کوتاه شدن.

ال داردا اولماق / əl darda olmaq / کاسیبلیق، یوخسوللوق / دست کسی تنگ بودن.

ال داش آلتیندا اولماق / əl daş altında olmaq / مؤشکؤلده اولماق، گیریفتارچیلیق، عاجیزله‌مک / دست در زیر سنگ بودن.

ال داغلاماق / əl dağlamaq / بیر ایشدن پئشمان اولماق، بیر ایشی یئره قویماق، ترگیدمک / پشت دست داغ کردن.

ال دالدان باغلاماق / əl daldan bağlamaq / بیر ایشده هامینین اؤستؤنه اولماق / دست همه را از پشت بستن.

ال دالی اولماق / əl dali olmaq / یوخسوللوق، الده بیر پول پله اولماماق / دست تنگ بودن.

ال دالی قالماق / əl dali qalmaq / یوخسوللوق، وار یوخی الدن وئرمک / تنگدستی، دست خالی ماندن.

ال دالیدان باغلاماق / əl dalıdan bağlamaq / بیر ایشده آیری آدامان قاباغا دؤشمک / دست کسی را از پشت بستن.

ال دولانماق / əl dolanmaq / بیری بیرینه پول بورج وئرمک یا آز منفعتیله بیر شئی ساتماق تا هامی ایستیفاده آپارا / کار راه افتادن.

ال ساخلاماق / əl saxlamaq / دایانماق، صبر ائله‌مک، ایشی تعطیل ائله‌مک / دست نگه داشتن از کاری.

ال سولانماق / əl sulanmaq / پوللانماق، گئچینه‌جک یاخشی‌لاشماق / دست به دهن رسیدن.

ال قاتماق / əl qatmaq / ایشه قاریشماق، یاردیم ائله‌مک / دستی به کاری رساندن.

ال قول سویوماق / əl qol soyumaq / شوقدان دؤشمک / دست و پا سست شدن.

ال کسیلمک / əl kasilmək / محروم اولماق، معطل قالماق / دست از چیزی کوتاه شدن.

ال کول کوسا آتماق / əl kol kosa atmaq / ایشین دارلیقی، معاش قولای اولماق / به آب و آتش

زدن.

ال گؤزه قویماق / əl gözə goymaq / ایطاعت ائله‌مک، سؤزه باخماق / انگشت روی چشم نهادن.

ال یئتیرمک / əl yetirmək / کؤمکلیک ائله‌مک، یاردیم ائله‌مک / دستی به کار رساندن.

ال یاغلانماق / əl yağlanmaq / پوللانماق، کسب و کار رونق‌لنمک، ایش یولا دؤشمک، گئچینه‌جک یاخشی‌لاشماق، معاش راحاتلاشماق / دست چرب شدن.

اَل آچماق / əl açmaq / بیر آدامین اؤستؤنه ال قوغزاماق، وورماق / دست روی کسی بلند کردن.

اَل آچماق / əl açmaq / یولچولوق ائله‌مک / پیش کسی دست دراز کردن.

اَل آغیزا یئتیرمک / əl ağıza yetirmək / گئچینه‌جک یاخشی اولماق / دست به دهن رسیدن.

اَل آلتی / əl alti / گیزلینجه بیر ایش گؤرمک، خبرسیزدن ایش گؤرمک / زیر جلکی، زیر زیرکی.

اَل آیاق سوووماق / əl ayaq sovumaq / هوس‌دن دؤشمک، حؤصله‌دن دؤشمک / دلسرد شدن، دست به کار نرفتن.

اَل آیاقا دؤشمک / əl ayaqa düşmək / قورخماق، تالاشا دؤشمک / به دست و پا افتادن، هول و ولا.

اَل آیاقسیز / əl ayaqsız / آوارا، الیندن ایش گلمه‌ین آدام / بی دست و پا.

اَل آیاقی یئغیشدیرماق / əl ayaqi yığışdırmaq / قاباق آلماق / دست و پای کسی را جمع کردن.

اَل اؤزؤلمک / əl üzülmək / ال کسیلمک، اومودسوز اولماق / دست از جایی بریده شدن.

اَل اؤزمک / əl üzmək / اومودو کسمک / دل بریدن، دست کشیدن.

اَل اَله وئرمک / əl ələ vermək / بیرلشمک، کؤمکلشمک / دست به دست هم دادن.

اَل اوخودماق / əl oxudmaq / بیر آداما حساب کیتابی بیلیندیرمک / دست خود را رو کردن.

اَل اوخودماماق / əl oxudmamaq / بیر آداما حساب کیتابی بیلیندیرمه‌مک / دست خود را رو نکردن.

اَل اوزونلوق / əl uzunluq / تجاووزکارلیق / دست درازی.

اَل به یاخا / əl bə yaxa / ووروشما، توتوشما / دست به یقه شدن.

اَل به یاخا اولماق / əl bə yaxa olmaq / داعوا ائله‌مک، ساواشماق / دست به یقه شدن.

اَل بیر اولماق / əl bir olmaq / بیرلشمک، هیم بیر اولماق / هم دست شدن.

اَل بیر دیل بیر / əl bir dil bir / کؤمکچی‌لیک، باهم‌لیک، بیر اؤرک اولماق / یکدل و یکصدا.

اَل بیزدن اتک سیزدن / əl bizdən ətək sizdən / یالوارماق / دست ما و دامن شما، دست به دامن شدن.

اَل ترپتمک / əl tərpətmək / تلسمک / دستی تکان دادن.

اَل چکمک / əl çəkmək / بوشلاماق / دست کشیدن.

اَل گزدیرمک / əl gəzdirmək / سلقه سهمان ائله‌مک، یؤنگؤل واری ایش گؤرمک / دستی به سر و روی چیزی کشیدن.

الحمدین ایتیرمک / əlhəmdin itirmək / ال آیاقین ایتیرمک، کئریخماق، تلسیگه دؤشمک / الحمد خود را گم کردن، دست و پای خود را گم کردن.

الدن آیاخدان تؤکؤلمک / əldən ayaxdan tökülmək / صبر قوتارماق، دؤزؤم تؤکنمک / کاسه‌ی صبر لبریز شدن، دست و دل لرزیدن.

الدن توتماق / əldən tutmaq / یاردیم ائله‌مک

/ دست کسی را گرفتن.
الدن دؤشمؤش / əldən düşmüş / کؤهنلمیش / نیمدار.
الـدن دؤشـمک / əldən düşmək / اعتبـار و ارزشدن دؤشمک، قوجالماق / از پا افتادن.
الـدن داش دؤشـمک / əldən daş düşmək / قوجالماق، عاجیزلمک / از پا افتادن.
الدن دیلدن سالماق / əldən dildən salmaq / چوخ یورماق / از نفس انداختن.
الدن سو داممامـاق / əldən su dammamaq / قئتمیرلیق، ال جیبه گئدمه‌مک، گؤزی دارلیـق / آب از دست کسی نچکیدن.
الدن قویمـاق / əldən qoymaq / اوسسـورماق، سسلی یئل قورتارماق / فرو هلیدن.
الـدن گلمـک / əldən gəlmək / بیـر ایشـی باشارماق / کاری از دست بر آمدن.
الـدن یاپیشـماق / əldən yapışmaq / یـاردیم ائله‌مک / دست کسی را گرفتن.
الـده بـئش بارمـاق بیـر اولمامـاق / əldə beş barmaq bir olmamaq / هـر بیـر زادیـن بیـر بیرییله فرقی اولماق / ده انگشت برادرند برابر نیستند.
الـده دوز اولمامـاق / əldə duz olmamaq / بیـرینین یاخشـیلیقلاری اونودولمـاق / دسـت کسـی نمک نداشتن.
الده سؤرمک ولـده / ələdə sürmək vələdə / هر ایش دئمک، بیر آدامـی هـر ایشـه یوللامـاق / بـه چپ و راست راندن.
الـده سـو اولمامـاق / əldə su olmamaq / بیـر آدامـین الیـنین توتـومی اولمامـاق، هـر زادی الـدن سالیب سئندرماق / دست و پا چلفتی.
الفجین قویماق / əlfəcin qoymaq / قورتارماق، آرا وئرمک / پایان دادن به چیزی.
الک ولک ائتمـک / ələk vələk etmək / آلـت اؤست ائتمک، داغیرتماق / زیر و رو کردن.

الکچینین قیل وئرنـی / ələkçinin qıl verəni / بیر ایش گؤرمـه‌یـن، الـک آپاریـب غربیـل گتیـرن / الک بردن و غربیل آوردن.
الک آپاریب غربیـل گتیرمـک / ələk aparıb ğərbil gətirmək / واخت گئچیرتمک، فایـدالی ایش گؤرمه‌مک / یلّلی تلّلی کردن.
الـک النیـب قلبیـر گؤیـدن آسـلانماق / ələk ələnib qəlbir göydn aslanmaq / واخـت گئچمک، قوجالماق، ایش ایشدن گئچمک / آردها را بیختن و الک را آویختن.
الـک غربیـل دولانـدیرماق / ələk ğərbil dolandırmaq / واختـی سـووماق، عـؤمری چؤرؤتمک، ایت اوتارماق / غاز چراندن.
الک فلک ائلـه‌مـک / ələk fələk eləmək / بیـر زاددان اؤتری هر یئری آختارماق / همه جا را زیر پا گذاشتن.
الکچینین قئل وئره‌نـی / ələkçinin qıl verəni / بالتاچینین هئح دئیه‌نی، بیر دیرلی ایش گؤرمـه‌یـن / ول معطّل بودن.
الکـدن گئچیتمـک / ələkdən geçitmək / سئناماق، چوخ دیقفت ائله‌مک / از صافی گذراندن.
الکلنمـک / ələklənmək / یاخشـی پـیس بیـری بیریندن آیریلماق، صاف چؤرؤک آیریلماق / الـک شدن.
الگه گلـه‌نـی اره وئرمـک / ələgə gələni ərə vermək / بؤیؤمـک، قیـز اوشـاقی اره وئرمـه‌لـی اولماق / شاش کسی کف کردن.
الگی النیب قلبیـری آسـلانماق / ələgi ələnib qəlbiri aslanmaq / ایشـی قورتارمـاق، ایـش بیتمک / آرد را بیختن و الک را آویختن.
اللاهین جیبیندن پیغمبری اوغورلاماق / allahın cibindən peyğəmbəri oğurlamaq / قاتمـا قاریشیقلیق، هرکی هرکی / هر کی به هر کی.
الله اکبـرین انشـیدیلمه‌یـن یئـری / allah

əkbərin eşidilməyən yeri / چوخ اوزاق یئر، ایتین قودوران یئری، قجله‌نین تؤتک چالان یئری / جایی که عرب نی انداخت.

الله الله ائله‌مک / allah allah eləmək / بیر زادی اؤرکدن آرزولاماق / خدا خدا کردن.

الله بالام دئمک / allah balam demək / ایش راس گلمک، گئچینه‌جک یاخشی اولماق / بخت کسی گفتن، بخت به روی کسی خندیدن.

الله بورجونا چئخماق / allah borcuna çıxmaq / اؤلدؤرمک، قارغیش اؤچؤن بو سؤزؤ دئییللر.

الله توتماق / allah tutmaq / بیر نفر بیر قضایا توش اولماق / خدا زده.

الله توتماق پیغمبر عصاسییلا وورماق / allah tutmaq peyğəmbər əsasıyla vurmaq چوخ چتینلیقا دؤشمک، ایش دالبادال خارابلاشماق / خدا زده شدن، بد بیاری.

الله خوش ساعاتدا اؤزه باخماق / allah xoş saatda üzə baxmaq / ایشلر یولا دؤشمک، نعمت‌لر باشا یاغماق / اقبال کسی بیدار بودن.

الله داغینا باخیب قار وئرمک / allah dağına baxıb qar vermək / هر کسین اوز چئخارینجا بیر زادی اولماق / خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

الله وئردیگی جانی آلانماماق / allah verdigi cani alanmamaq / چوخ حق حسابی پیس اولان آدام، بئلی یارا / جان به عزرائیل ندادن.

اللّهین رحمتینه گئدمک / allahın rəhmətinə gedmək / اؤلمک / به رحمت ایزدی پیوستن.

اللی آیاقلی / əlli ayaqli / هؤشلی باشلی، باشاراجاقلی، ایش بیلن / زبر و زرنگ.

əlli dilli yox olmaq / اللی دیللی یوخ اولماق / ایتیب باتماق، بیر زاد ایتیب تاپیلماماق / گم و گور شدن.

اله ایش وئرمک / ələ iş vermək / خطر چئخارتماق / کار دست خود دادن.

اله باخیم / ələ baxım / معاش بیرینه باغلی اولماق، بیری اؤزؤن دولاندیرانماماق / نان خور کسی بودن.

اله تؤتک وئریلمک / ələ tütək verilmək / باشا بؤرک گئچمک، توغلانماق / سماق مکیدن.

اله داغ قویماق / ələ dağ qoymaq / بیر ایشی ترگیدمک، توبه ائله‌مک / پشت دست داغ کردن.

اله سالماق / ələ salmaq / لاغ ائله‌مک، بیر آدامین ناموسونا ال اوزادماق / دست انداختن.

اله سو تؤکمک / ələ su tökmək / آلداتماق، بیرینه بؤرک قویماق / کلاه کسی را برداشتن.

اله سو تؤکه بیلمه‌مک / ələ su tökə bilməmək / بیرینه داو اولا بیلمه‌مک، بیرینه باتا بیلمه‌مک / مرد میدان کسی نبودن.

اله‌یب اله‌یب کپگینه قاتماق / ələyib ələyib kəpəginə qatmaq / ایش‌سیزلیک، فایداسیز ایش گؤرمک، ایش بیر یانا چاتماماق / باد هوا بودن.

الی آچیق / əli açıq / سخاوتلی، گئنیش اؤرک / دست و دل باز.

الی آغدان قارایا وورماماق / əli ağdan qaraya vurmamaq / ایش گؤرمه‌مک / دست به سیاه و سفید نزدن.

الی آغیر / əli ağır / الی برکت‌سیز / سنگین دست.

الی آغیزا تپمک / əli ağıza təpmək / بورجلی آدام کی هئچ زادی اولمایا، لاپ یوخسول / مستأصل شدن، به هول و ولا افتادن.

الی اوزون / əli uzun / اوغری، اؤزگه‌لرین مالینا ال اوزالدان، هر زادا ال اوزادان، حارام حالال بیلمه‌ین، هامینی ووران / درازدست.

الی ایری / əli əyri / اوغری، اؤزگه‌لرین مالینا ال اوزالدان / کج‌دست.

الی باغلی / əli bağli / چاره‌سیز، یوخسول / دست بسته.

الی برک / əli bərk / قئتمیر آدام، قیر سیچماز / از دست کسی آب نچکیدن، ناخن خشک.

الی برکتلی / əli bərəkətli / الی آچیق، کؤنلی توخ / دست و دل باز.

الی بوش / əli boş / یوخسول / تهیدست.

الی بوش اؤزی قارا / əli boş üzi qara / کاسیب‌لیق، یوخسوللوق / دست خالی، روسیاه.

الی حنایا قویماق / əli hənaya qoymaq / بیرین ایشدن سالماق، بیرین آوارا ائله‌مک / دست کسی را تو حنا گذاشتن.

الی دولی / əli doli / وارلی آدام، پوللی آدام / دست پر.

الی قانلی / əli qanli / آدام اؤلدؤرن، قاتیل / خون ریز.

الی قولاغیندا اولماق / əli qulağında olmaq / چاره‌سیزلیک / ناگزیر.

الی قولتوغوندا / əli qoltuğunda / کدرلی، غوصصه‌لی، ایش‌سیز / بیکار و دست در گریبان.

الی قولوندان اوزون قاییتماق / əli qolundan uzun qayıtmaq / ایستگه چاتماماق، نتیجه‌سیز قاییتماق / دست از پا درازتر.

الی قوینوندا / əli qoynunda / چاره‌سیز، اومودسوز، کدرلی / دست در گریبان داشتن.

الی قیسا / əli qıssa / ال‌سیز آیاق‌سیز، یوخسول، یازیق آدام / کوتاه دست.

الی کولا کوسا آتماق / əli kola kosa atmaq / ناچارلیق، یوخسوللوق، دارلیق / به هر دری متوسل شدن.

الی گئنیش / əli geniş / الی آچیق، باغیشلایان آدام / دست و دل باز.

الی گلمه‌مک / əli gəlməmək / قئیماماق / از دل بر نیامدن.

الی یؤنگؤل / əli yüngül / الی برکتلی / سبک دست.

الی یالین / əli yalın / الی بوش، سیلاح‌سیز / دست خالی.

الیف قددی دال اولماق / əlif qəddi dal olmaq / بئلی بؤکؤلمک، ایلمک / قد الف دال شدن.

الیف لاما دؤنمک / əlif lama dönmək / بئل بؤکؤلمک، قوجالماق / قامت الف تبدیل به دال شدن.

الیفی گیلیف اوخوماق / əlifi gilif oxumaq / بیلمزلیک، ساوادسیزلیق / طاووس را ناقوس خواندن، حسن را رسن خواندن.

الیفی گیلیف قانماق / əlif gilif qanmaq / آز قاناجاقلی آدام، ساوادسیزلیق / حسن را رسن فهمیدن، طاووس را ناقوس فهمیدن.

الیم خمیر قارنیم آج / əlim xəmir qarnım ac / برکت‌سیزلیک، دویمازلیق، چوخ ایشله‌ییب آز یئمک، برکت‌سیزلیک، همیشه ایشله‌ییب آج قالماق، اؤج اؤجه دؤیؤنلؤینمه‌مک / هفت کسی گرو هشتش بودن، برکت روی گرداندن.

الیم یاندی / əlim yandi / تلسه تلسه، تئز، قاچا قاچدا / عین سگ پا سوخته.

الین آغدان قاریا وورماماق / əlin ağdan qarıya vurmamaq / هئچ ایش گؤرمه‌مک / دست به سیاه و سفید نزدن.

الین اوخوماق / əlin oxumaq / بیر آدامین نیتین بیلمک، بیرینین منظورون بیلمک / دست کسی رو شدن.

الین ایچیندن تؤک چیخماق / əlin içindən tük çıxmaq / اولمایان بیر ایش / مو از کف دست بر آمدن.

الین دال قاباقین آنلاماماق / əlin dal qabaqın anlamamaq / هئچ زاد بیلمه‌مک،

خاملیق / چپ از راست نشناختن، هر از بر ندانستن.
الـین دالیسـین داغلامـاق / əlin dalısın dağlamaq / بیر ایشی ترگیدمک، توبه ائلـه‌مـک / پشت دست را داغ کردن.
الـین دالیسـینی یئـره وورمـاق / əlin dalısını yerə vurmaq / تسلیم اولماق، یالوارمـاق / پشـت دست بر زمین نهادن.
الین دالین داغلاماق / əlin dalın dağlamaq / بیر ایشی عؤمؤرلوک یئره قویماق / پشت دسـت داغ کردن.
الـین دالـین یئـره وورمـاق / əlin dalin yerə vurmaq / بیـر ایشـدن یـا سـؤزدن دالـی اوتومـاق، مغلوب اولماق، تسلیم اولماق، سؤزؤن دالـی آلمـاق، سئنماق / پشت دست به زمین زدن.
الین دوزی اولمامـاق / əlin duzi olmamaq / بیرینین یاخشیلیقی بیلینمه‌مک / دسـت کسـی نمـک نداشتن.
الین عصاسی / əlin əsasi / اوشاق، صالح اوشاق / عصای دست.
الین گؤتؤر اؤزؤن یو / əlin götür üzün yu / بیر زادین قورتارماغی، هئچ زاد قالماماق / کفگیر تـه دیگ خوردن.
الیندن گلـه‌نـی بـئش قابـا چکمـک / əlindən gələni beş qaba çəkmək / هر نه الیندن گلسه ائله، سوسی گئدمکدن قورخماماق / سوسه آمدن.
الینـه چـؤپ وئرمـک / əlinə çöp vermək / بیرین باشـدا دولانـدیرماق، سـریمک / دنبـال نخـود سیاه فرستادن.
الینـه دؤنمـک / əlinə dönmək / یاخشـی ایـش گؤرنـده بیـر آداما تعریـف اؤچـؤن دئییلـر / دسـت مریزاد گفتن.
الـه بـاخیم / ələ baxım / بیرینـه مؤحتـاج اولان، یوخسول / نان خور کسی بودن.
اله دؤشمز / ələ düşməz / چتین تاپیلان بیـر شـئی / نایاب.
اله دؤشمک / ələ düşmək / بی‌نـاموس اولمـاق، فساد کارلیق / ددری شدن.
الـی حانایـا قویمـاق / əli hanaya qoymaq / مؤشـکؤل آچمـاق، بیـر آداما مؤصـؤیت آچمـاق / دست کسی را توی حنا گذاشتن.
الی کیریشلی / əli kirişli / اوغری / دست کج.
اؤتـؤل بؤتـؤل / ötül bötül / هـر ایشـه بـاش اوزادان، هر زاددان بیر آز بیلن / همـه کـاره‌ی هـیچ کاره، همه فن حریف.
اؤج اؤجه دؤیؤنله‌مک / üc ücə düyünləmək / زوراکـی گئچینمـک، چتینلیـک چکمـک، یوخسوللوقدا یاشـاماق، چتینلیقلا خـرج چئخاتمـاق، اؤلمه دیریل، لاپ کاسیب آدام / هفـت کسـی گـرو هشتش بودن، دست به دهن رسیدن، بخور و نمیر.
اؤجؤ بیز سـؤال / ücü biz sual / چتـین سـؤال، آغیر سؤال / سؤال بغرنج.
اؤچ جؤت بیر تک / uç cüt bir tək / چـوخ آز، گؤزه گلمه‌ین بیر زاد / دندان‌گیـر نبـودن، چشـمگیر نبودن.
اؤچؤ سایینجا / üçü sayınca / تئز بیر ایش گؤرمک، تلم تله‌سیک، قاچا قاچدا بیر ایش گؤرمک، بیر گؤز یوموب آچینجا / سه سوت، در طرفةالعین.
اؤد / öd / چوخ آجی آدام / حنظل، زهر هلاهل.
اؤد آغیزا گلمـک / öd ağıza gəlmək / بـرک ایرگنمـک، اؤرگ بولانمـاق / عـق بـالا آمـدن، دل آشوبه.
اؤد قوسـماق / öd qusmaq / بـاغری چاتلامـاق، زهری یاریلماق / زهره ترک شدن.
اؤددک / öddək / قورخـاق، اؤرک‌سـیز آدام / بزدل.
اؤرت باسدیر / ört basdır / گیزلتمک، بیر ایشی باشدان سـووماق، بیـر خـارابلیقی ایتیرمـک / ماسـت

مالی کردن.

اؤرت باسدیر ائلەمک / ört basdır eləmək / بیر ایشین اؤستؤن اؤرتمک، گیزلتمک، بیر ایشی یا سؤزؤ گیزلتمک / لاپوشانی کردن.

اؤرتؤلؤ بازار / örtülü bazar / بللی اولمایان آل وئر، بللی اولمایان ایش و سؤز، چپی سودا / معامله‌ی خام.

اؤرتادا یئییب قیراغدا گزن / ortada yeyib qırağda gəzən / مؤفته ییین آدام، ایش گؤرمه‌ین و بئعار آدام / تن به کار نده.

اؤرک آلماق / ürək almaq / بیرینی راضی سالماق / دل کسی را به دست آوردن.

اؤرک نانه یاپراغی کیمی اسمک / ürək nanə yaprağı kimi əsmək / برک عزیزلمک، بیریندن اؤتری اؤرک تیترمک / دل مثل سیر و سرکه جوشیدن، دل یک ذره شدن.

اؤرک آچان / ürək açan / سئویندیرن، شنلندیرن / دلگشا.

اؤرک آچیلماق / ürək açılmaq / سئوینمک، شنلیک ائله‌مک / دل کسی باز شدن.

اؤرک اؤزؤلمک / ürək üzülmək / قورخماق / زهره آب شدن.

اؤرک اریمک / ürək ərimək / قورخماق، اؤرگ اؤزؤلمک / زهره آب شدن.

اؤرک اسمک / ürək əsmək / بیر زادا چوخ علاقه‌لی اولماق، نیگران قالماق، اؤرک تشویشده اولماق / دل برای چیزی یا کسی پر پر زدن، دل واپس بودن.

اؤرک اله گتیرمک / ürək ələ gətirmək / بیرین راضی‌لاشدیرماق، بیرینه محبت ائله‌مک / دل به دست آوردن.

اؤرک اوووشدورماق / ürək ovuşdurmaq / نیگرانچیلیق / دل تو دل نبودن.

اؤرک ایشیق اولماق / ürək ışıq olmaq / بیر زادا چوخ اومود اولماق / دل روشن بودن.

اؤرک باغلاماق / ürək bağlamaq / بیر آداما علاقه تاپماق، آرتیق سئومک / دل بستن.

اؤرک بوشالدماق / ürək boşaldmaq / دردلشمک، اؤرک سؤزؤن بیر بیرینه دئمک / دل خود را خالی کردن.

اؤرک بولانماق / ürək bulanmaq / بیر آدامین ایشیندن چوخ آجیق گلمک / دل به هم خوردن.

اؤرک بیر / ürək bir / چوخ یاخین آدام، ایکی یاخین یولداش / همدل، یکدل.

اؤرک بیر تیکه اولماق / ürək bir tikə olmaq / بیرین کؤنؤل چوخ ایستمک / دل برای کسی یک ذره شدن.

اؤرک بیر زاددان اؤتری بیر تیکه اولماق / ürək bir zaddan ötri bir tikə olmaq / چوخ ایستمک، بیر زادین نهایت آرزوسون چکمک / دل برای چیزی یه ذره شدن.

اؤرک تؤکمک / ürək tökmək / بیرین قورخوتماق / توی دل کسی را خالی کردن.

اؤرک توتولماق / ürək tutulmaq / داریخماق / دل تنگ شدن.

اؤرک خوش ائله‌مک / ürək xoş eləmək / راضی اولماق / دل خوش کردن.

اؤرک داشی / ürək daşi / یاخین یولداش / سنگ صبور.

اؤرک دؤیؤنتؤیه دؤشمک / ürək döyüntüyə düşmək / بیر مسئله‌دن چوخ ناراحات اولماق / دل مثل سیر و سرکه جوشیدن.

اؤرک دولی اولماق / ürək doli olmaq / بیر مسئله‌دن چوخ ناراحات اولماق، گیلیلی اولماق، بیر آدامنان اینجیمک / از کسی دل پری داشتن.

اؤرک دیلده اولماق / ürək dildə olmaq / ساده آدام، حوققابازلیق باشارمایان آدام / دل و زبان یکی بودن.

اؤرک سئندیرماق / ürək sındırmaq / بیرین ناراحات ائله‌مک، بیرینین اؤرگین اینجیتمک / دل شکستن.

اؤرک سئنماق / ürək sınmaq / بیر آدامدان علاقه اؤزمک / دل شکستن.

اؤرک سئون شیرین اولماق / ürək sevən şirin olmaq / بیرینین اؤز سئودیگی اؤزؤنه خوش گلمک، بیری اؤرگیله یاشاماق / علف به دهن بزی شیرین آمدن.

اؤرک سرینلمک / ürək sərinləmək / سوسوزلوقدان سونرا سو ایچمک / جگر تازه شدن.

اؤرک سویوماق / ürək soyumaq / ایستکدن دؤشمک، علاقه‌دن دؤشمک، بیریندن آجیق گلمک، بیر آدامدان قصاص آلیب راحات اولماق / دل خنک شدن، دل سرد شدن.

اؤرک صاف ائله‌مک / ürək saf eləmək / کدورتلری اؤرکدن چئخارتماق / دل با کسی صاف کردن.

اؤرک قئزماق / ürək qızmaq / بیر ایشه علاقه اولماق، علاقه‌یه گلمک / دل گرم شدن، دل به کاری رفتن.

اؤرک قان اولماق / ürək qan olmaq / بیر زاددان چوخ ناراحات اولماق / دل خون شدن.

اؤرک قیدی ویدی ائله‌مک / ürək qıdi vıdi eləmək / نیگران قالماق، اؤرک تشویشده اولماق / دل توی دل نبودن.

اؤرک قیریلماق / ürək qırılmaq / بـرک قورخماق / دل تو ریختن، دل هرّی ریختن.

اؤرک قیزماق / ürək qızmaq / بیر زادا علاقلنمک، علاقه تاپماق، ایشی اؤرکدن گؤرمک / دل گرم شدن.

اؤرک قیزماماق / ürək qızmamaq / ال ایشه گندممک، علاقه تاپماماق، ایشی اؤرکدن گؤرمه‌مک / دست و دل به کاری نرفتن، دل سرد شدن.

اؤرک قیلدان آسیلی اولماق / ürək qıldan asılı olmaq / دؤزؤمسؤزلوق / دل به مویی بند بودن.

اؤرک گئچمک / ürək geçmək / بیر زاددان اؤتری تلسمک، بیر زادا آرتیق باغلیلیق گؤسترمک / دل تو دل نبودن.

اؤرک مین یئره گئدمک / ürək min yerə gedmək / نیگران قالماق، گؤمان ائله‌مک / دل به هزار راه رفتن.

اؤرک وئرمک / ürək vermək / بیرینه جؤرأت وئرمک / دل و جرأت دادن.

اؤرک یئرینه گلمک / ürək yerinə gəlmək / خیال راحاتلاشماق، آرخایینلاشماق، راحاتلاشماق / دل به جای خود آمدن، دل آرام گرفتن.

اؤرک یئمک / ürək yemək / قورخماق، بیر زاددان ناراحات اولماق / خود خوری کردن.

اؤرک یئمیشی / ürək yemişi / اوشاق / میوه‌ی دل.

اؤرک یاخان / ürək yaxan / یاندیریجی، چوخ ناراحات ائله‌ین بیر خبر یا ایش / دل آزار، دل گزا.

اؤرک یانماق / ürək yanmaq / بیر زاددان چوخ ناراحات اولماق، بیر آداما رحم ائله‌مک / دل سوختن.

اؤرکؤتمؤیؤنجه سایماق اولماماق / ürkütmüyüncə saymaq olmamaq / چوخلوق، قیریق قوشون / مور و ملخ.

اؤرکدن اؤرگه یول اولماق / ürəkdən ürəgə yol olmaq / ایکی طرفلی ایستک و محبت / دل به دل راه داشتن.

اؤرکدن تیکان چئخاتماق / ürəkdən tikan çıxatmaq / بیر ایشین یاخشی وجهیده عوضین آچماق / خار از دل در آوردن.

اؤرکدن چئخاتماق / ürəkdən çıxatmaq /

راضیلاشدیرماق، بیر آدامین ناراحاتچیلیقین رفع ائله‌مک / از دل کسی در آوردن.

اؤرکدن چئخماق / ürəkdən çıxmaq / یاددان چئخماق، محبت بیرینه آزالماق / از دل بیرون رفتن.

اؤرکدن گلمک / ürəkdən gəlmək / علاقه تاپماق، ایشی اؤرکدن گؤرمک / از دل بر آمدن.

اؤرکدن گلمه‌مک / ürəkdən gəlməmək / علاقه تاپماماق، ایشی اؤرکدن گؤرمه‌مک، قئیماماق / از دل بر نیامدن.

اؤرک‌سیز / ürəksiz / قورخاق، آغ گؤز / بد دل، بزدل.

اؤرکلندیرمک / ürəkləndirmək / بیرینه جسارت وئرمک / دل و جرأت دادن.

اؤرکلنمک / ürəklənmək / قورخودان چئخماق، دریندن آغلاماق، قورخودان دؤشمک / دل و جرأت یافتن.

اؤرکلی / ürəkli / قورخماز، قوچاق / پر دل.

اؤرک آچان / ürəg açan / سئویندیریجی / دل‌افزا.

اؤرک آچیلماق / ürəg açılmaq / غمدن و کدردن قورتارماق / دل باز شدن.

اؤرک آشیب داشماق/ ürəg aşıb daşmaq / چوخ سئوینمک، شادلیق ائله‌مک / در پوست نگنجیدن.

اؤرک آغریماق / ürəg ağrımaq / یازیقلیق گلمک، هیرس چکمک / دل آزرده شدن.

اؤرک آغیزا گلمک / ürəg ağıza gəlmək / ایرنمک / عق زدن.

اؤرک اله گتیرمک / ürəg ələ gətirmək / راضی ائله‌مک، ناراحاتچیلیقی رفع ائله‌مک / دل کسی را به دست آوردن.

اؤرک اوغوجدا اولماق / ürəg oğucda olmaq / صاف و ساده آدام / ساده دل بودن.

اؤرک باغلاماق / ürəg bağlamaq / ایستمک، محبت یتیرمک / دل بستن.

اؤرک بوشاتماق / ürəg boşatmaq / اؤرگده اولان سؤزلری دئمک / دق دل خود را خالی کردن.

اؤرک بولاندیریجی / ürəg bulandırıci / نیفرت گتیرن، آجیق گتیرن / دل آشوبنده.

اؤرک بیر / ürəg bir / چوخ یاخین دوست / همدل.

اؤرک بیر تیکه اولماق/ ürəg bir tikə olmaq/ چوخ گؤیؤل ایستمک / دل برای چیزی یا کسی یه ذره شدن.

اؤرک توتماق / ürəg tutmaq / سئومک، بینمک / دل چیزی را گرفتن.

اؤرک داشلیق / ürəg daşlıq / رحم‌سیزلیک، اینصاف‌سیزلیق / سنگدلی.

اؤرک دوستی / ürəg dosti / ان یاخین دوست و یولداش / رفیق دل.

اؤرک دیلده اولماق / ürəg dildə olmaq / چوخ ساده آدام، اؤرک سؤزلرین دیله گتیرمک / ساده‌دل.

اؤرک سرینلمک / ürəg sərinləmək / راحاتلاشماق، آرخایینلاشماق، راحاتلانماق، بیریندن قیصاص آلماق / دل خنک شدن.

اؤرک سویوماق / ürəg soyumaq / بیریندن اینجیمک و ایستگینی اؤرگدن چیخاتماق / دلسرد شدن.

اؤرک سیندیرماق / ürəg sındırmaq / بیرینی اؤزؤندن اینجیتمک / دل شکستن.

اؤرک قارینا دؤشمک / ürəg qarına düşmək / برک قورخماق / دل هرّی ریختن.

اؤرک قاشینماق / ürəg qaşınmaq / بیر زاد اؤرگه یاپیشماماق، سئومه‌مک / به دل ننشستن.

اؤرک قیدی ویدیا دؤشمک / ürəg qıdi vıdıya düşmək / نیگرانچیلیق / دل تو دل نبودن.

اؤرک قیزماق / ürəg qızmaq / بیر ایشه اومود

تاپماق / دلگرم شدن.

اؤرگ قیژ گئدمک / ürəg qıj gedmək / اؤرک قیریلماق، برک قورخماق، نیگران قالماق / دل هرّی فرو ریختن.

اؤرگ میوه‌سی / ürəg mivəsi / اوشاق / میوه‌ی دل.

اؤرگ وئرمک / ürəg vermək / بیر ایشه یا آداما سئوینج تاپماق / دل دادن.

اؤرگ یئرینه گلمک / ürəg yerinə gəlmək / نیگرانچیلیقدان چئخماق / دل آرام شدن.

اؤرگدن اؤرگه یول اولماق / ürəgdən ürəgə yol olmaq / ایستکلیلیک، آرتیق محبت اولماق / دل به دل راه داشتن.

اؤرگدن تیکان چیخاتماق / ürəgdən tikan çıxatmaq / بیرینی برک راضی ائله‌مک / خار از دل کسی در آوردن.

اؤرگدن خبر وئرمک / ürəgdən xəbər vermək / بیرینین ایستگین دئمک / از دل خبر دادن.

اؤرگده بیرینه یئر ائله‌مک / ürəgdə birinə yer eləmək / چوخ سئومک، اونودا بیلمه‌مک / کسی را در دل جای دادن.

اؤرگده سو ترپنمه‌مک / ürəgdə su tərpənməmək / راحاتلیق، دینجلیک، سینسیمه‌مک / آب توی دل تکان نخوردن.

اؤرگلی / ürəgli / قورخمایان، دالی اوتورماز / پردل.

اؤرگه قویولماق / ürəgə qoyulmaq / بیر زادی قاباخدان گؤزله‌مک / به دل برات شدن.

اؤرگه یاتان / ürəgə yatan / خوشا گلن، بیه‌نیلن / تو دل برو.

اؤرگی آچیق / ürəgi açıq / ایستکلی، اؤز فیکرینی گیزلتمه‌ین / بلند نظر، روشن ضمیر.

اؤرگی آچیقلیق / ürəgi açıqlıq / اؤرکده هر نه سؤز اولسا دیین آدام / رک و راست.

اؤرگی اوووشدورماق / ürəgi ovuşdurmaq / چوخ نیگرانچیلیق / دل تو دل نبودن.

اؤرگی بوشالدماق / ürəgi boşaldmaq / اؤرک سؤزؤن دئمک، گیلی ائله‌مک، بیرینین ناراحاتلیقینا سئوینمک، بیر آداما گیلیلیک ائله‌مک / دق دلی خود را خالی کردن.

اؤرگی چیرکین ائله‌مک / ürəgi çirkin eləmək / آدام بیر زادا بد گؤمان اولماق / دل چرکین شدن.

اؤرگی دنشمک / ürəgi deşmək / بیر آدامین دردلرین و ناراحاتچیلیق‌لارین یادینا سالماق / دست تو دل کسی گذاشتن.

اؤرگی دولی / ürəgi doli / سؤزلی آدام، گیلیی اولان آدام / دل پر داشتن.

اؤرگی صاف / ürəgi saf / صاف و ساده آدام / بی شیله پیله.

اؤرگی قوردلو / ürəgi qurdlu / پاخیل آدام، آداملارا خیر ایسته‌مه‌ین / بد نهاد.

اؤرگی گنیشلیک / ürəgi genişlik / حؤصله‌لی آدام، دؤزؤم‌لؤ آدام / سعه‌ی صدر داشتن.

اؤرگی وورماق / ürəgi vurmaq / دویماق / چیزی دل را زدن.

اؤرگین آلتینا گتیرمک / ürəgin altına gətirmək / تابع ائله‌مک، رام ائله‌مک / زیر نگین آوردن.

اؤرگین باشی / ürəgin başi / آدامین اوشاغی، آدامین بالاسی دده و ننه‌سی اؤچؤن / جگر گوشه.

اؤرگین تئلی قیریلماق / ürəgin teli qırilmaq / چوخ شیددتلی قورخماق / دل هرّی فرو ریختن.

اؤرگین تاقچاسی اولماماق / ürəgin taqçasi olmamaq / هر سؤزؤ دئمک، گیزلی سؤز ساخلاماماق / دل کسی تاقچه نداشتن.

اؤرگـــین قوردونـــو اؤلـــدؤرمک / ürəgin qurdunu öldürmək / بیـر یئمـه‌لیـدن بیـر آز یئمک، گؤزؤن قوردی اؤلمک / شـکمی از عـزا در آوردن.

اؤرگین قوشو اوچماق / ürəgin quşu uçmaq / بیریندن علاقه‌نی قیرماق، اؤرک دایانماق، اؤلمک / دل بریدن، قالب تهی کردن.

اؤرگـین یئمیشـین یئمـک / ürəgin yemişin yemək / آدام نیتینین خیرین گؤرمک / میوه‌ی دل خود را خوردن.

اؤرگین یاغی اریمک / ürəgin yaği ərimək / نیگران اولماق، قورخماق، برک قوخماق / زهره آب شدن.

اؤرگین یاغین یئمک/ ürəgin yağın yemək / نیگران اولماق، قوخماق / زهره آب شدن.

اؤز آچیـــق اولمـــاق / üz açıq olmaq / اوتانماماق، هر سؤزؤ راحات دئمک / رو در واسی نداشتن.

اؤز آچیلمـــــاق / üz açılmaq / اوتانمـــازلیق ائله‌مـک، حیاسـیزلیق ائلـه‌مـک، اوتانمـاق آرادان گئدمک، اوتانماماق / پـر رو شـدن، رو در واسـی را کنار گذاشتن.

اؤز آدیـن اؤزگـه‌دن سوروشـماق / öz adın özgədən soruşmaq / پیتلاشـیقلیق، فیکیـرین خارابلیغی / اسم خود را از دیگران پرسیدن.

اؤز آرشینیلا اؤلچمک / öz arşınıyla ölçmək / اؤزی اؤلچـؤب اؤزی بیچمـک، هـر نئجـه سئوسـه گؤزه وئرمک / با متر خود گز کردن، قیاس به نفس.

اؤز آسـتار / üz astar / ار آرواد، کیشـی و اونـون قادینی / آستر و رویه.

اؤز آسـتار اولمـاق / üz astar olmaq / ایکـی اؤرک بیر اولماق / آستر و رویه بودن.

اؤز آغارتماق / üz ağartmaq / باش اوجاتمـاق، بیر ایشی یاخشیلیغیلا گؤرمک / روسفید کردن.

اؤز آیـاغی اؤسـته دورمـاق / öz ayaği üstə durmaq / بیـر آیـری آدامـا دایانمامـاق، اؤز گؤجؤیله یاشاماق / روی پای خود ایستادن.

اؤز اؤزه دیمـک / üz üzə dəymək / هـی بیـر بیرین گؤرمک / چشم تو چشم افتادن.

اؤز الـی اؤز باشـی اولمـاق / öz ali öz başi olmaq / بیـری اؤزؤنـه تصـمیم توتمـاق، بیـرینین ایشـینه هـئچ کـیم قاریشـماماق، هـئچ کیمـه بـاغلی اولمایـــان آدام، راحـــات و آزاد آدام، آزادلیقـــدا یاشاماق / دست توی کاسه‌ی خود بردن.

اؤز اوتانمایيـــب گـــؤز قوماشـــماماق / üz utanmayıb göz qumaşmamaq / لاپ اوتانمـازلیق، ایـت اؤزلـی / روی سـگ داشـتن، رو سنگ پای قزوین بودن.

اؤز ایپی اؤسته اولمـاق / öz ipi üstə olmaq / بیری اؤز ایشینه گئـدمک، بـاش آشـاغالیق / سـر تـو لاک خود بودن.

اؤز باشـین سـاخلاماق / öz başın saxlamaq / بیر آدام اؤز ایشلرینین عؤهده‌سیندن گلمـک، اؤزؤن ساخلایا بیلن / دو دستی لحاف خود را چسبیدن.

اؤز باشـین قیرخمـاق / öz başın qırxmaq / ایش‌سیزلیک، بئکار قالماق / از بیکاری سر خـود را تراشیدن.

اؤز باشینا / öz başına / ایبه‌سیز آدام / خود سر.

اؤز بختینه شیللاق آتمـاق / üz bəxtinə şıllaq atmaq / آدام اؤزؤنـه زیـان وورمـاق، شانسـی قاپیدان قوغماق / لگد به بخت خود زدن.

اؤز بـه اؤز اولمـــاق / üz bə üz olmaq / سؤزلشمک / حرفشان شدن، مشاجره کردن.

اؤز توتدوغون تیکه‌دی / öz tutduğun tikədi / بیر ایشـده گیـره قالمـاق، اؤز خاطاسـینین جزاسـین گؤرمک / آشی است که خودت پختی.

اؤز تؤکؤنؤن اؤستؤنده اولمـاق / öz tükünün üstündə olmaq / بیـری اؤز ایشـینه گئـدمک،

آرام آدام، اؤز ایشینه گئدن آدام، بیرینـه ساتاشـمایان آدام / آدم سر به زیر.
اؤز جئجیمین سودان چئخارتماق / öz cecimin sudan çıxartmaq / اؤز باشین ساخلاماق / گلیم خود را از آب بیرون کشیدن.
اؤز چؤرگین یئییب اؤزگنین سؤزؤن دانیشـماق / öz çörəgin yeyib özgənin sözün danışmaq / چوخ اؤزگه سؤزؤ دانیشماق، غئیبـت ائله‌مک / نـان خـود را خـوردن و حـرف دیگـران را زدن.
اؤز چئویرمـــک / üz çevirmək / کؤسـؤب گئدمک / روی گرداندن.
اؤز خوشـونا قویمـاق / öz xoşuna qoymaq / آزاد بوراخماق / سر خود رها کردن.
اؤز دؤنـدرمک / üz döndərmək / علاقـه‌نـی کسمک، بیر یئره گئدمه‌مک / روی گردان شدن.
اؤز دابـان داشـی اولمـاق / üz daban daşi olmaq / نهایت اوتانمازلیق، اؤزلؤلؤک / رو سـنگ پای قزوین بودن.
اؤز دنین دارتماق / öz dənin dartmaq / هـره اؤز سؤزؤنی دئمک، هـره اؤز فیکرینـه قالمـاق / هـر کسی آرد خود را بیختن.
اؤز دونـون اؤزی بیچمـک / öz donun özi biçmək / اؤز ایشـین اؤزی گؤرمـک / روی پـای خود ایستادن.
اؤز دوه دیزی اولماق / üz dəvə dizi olmaq / نهایت اوتانمازلیق، اؤزلؤلؤک / رو زانوی شتر بودن.
اؤز سؤز / üz süz / اوتانان / کم رو.
اؤز قـارالیق / üz qaralıq / خجالـت اولمـاق، شرمنده‌لیک / رو سیاهی.
اؤز قاشیماق / üz qaşımaq / بیرین بر که قویماق، بیر ایشین تکینه گئدمک / دسـت از دامـن کسـی بـر نداشتن.
اؤز کؤکؤن سـودان چئخارتمـاق / öz kökün sudan çıxartmaq / بیـر آدام اؤز آیـاقی اؤسـته دورماق / گلیم خود را از آب بیرون کشیدن.
اؤز کؤلگـه‌سـییله ساواشـان / öz kölgəsiylə savaşan / نهایت ساواش آختاران آدام / با سایه‌ی خود دعوا داشتن.
اؤز گؤرمک / üz görmək / حاقـدان گئچمـک، بیـرینین حـاققین آیاقلامـاق و آیـری آدامـی حـاق ائله‌مک، بیرینه طرف دانیشماق / روی دیدن، پا روی حق گذاشتن.
اؤز گؤرنلیـک / üz görənlik / بیرینـی ناحقـده اولسا حق گؤرمک، بیرین یئرسیز حقلـه‌مـک / روی دیدن.
اؤز گـــؤز اولمـــاق / üz göz olmaq / آرا پوزولمـاق، دؤشـمن اولمـاق، سؤزلشـمک، سـؤزه گلمک، ساواشماق / دهن به دهن گذاشتن با کسـی، گفتاره میان کسی بودن، رو در رو شدن.
اؤز گـؤزده سـو اولمامـاق / üz gözdə su olmamaq/ اوتانمازلیق، حیاسیزلیق/ بی‌چشم و رو.
اؤز گؤلمک / üz gülmək / ایش راست گلمک، شنلیک، خوشلوق / خوشی روی به کسی آوردن.
اؤز گؤلمـه‌مـک / üz gülməmək / ایـش راس گلمه‌مک، دالبادال مؤصؤبت گؤرمک / روز خـوش ندیدن، آب خوش از گلو پایین نرفتن.
اؤز وئرمـــک / üz vermək / بیـــر آدامـــی جسارتلندیرمک، بیرینـه چـوخ میـدان وئرمـک / رو دادن، روی خوش نشان دادن.
اؤز وئرنده آستار ایستمک / üz verəndə astar istəmək / اؤزلی آدام، اوتانماز آدام / رویـه بـدهی آستر می‌خواهد.
اؤز وورماق / üz vurmaq / ال چکمـه‌مـک، بیـر ایشـه ایصـرار ائلـه‌مـک، بیـرین اوتانـدیرماق / رو انداختن.
اؤزؤ آچیق / üzü açıq / اؤزؤ سوسـوز، حیاسـیز، اوتانمایان، چوخ گؤلن / خنده رو، پررو.

اؤزۆ آغ / üzü ağ / باشی اوجا، باشی اوجا، پیس ایش گورمه‌ین، یاخشی ایش گؤرن / رو سفید.
اؤزۆ اؤلچۆب اؤزۆ بیچمک / özü ölçüb özü biçmək / سؤزۆ دئییب حاقلاماق هر ایشی بیر آدام اؤزۆ گؤرمک، هئچ کیمی حسابا قویماماق / خود گز کردن و خود بریدن، خود بریدن و خود دوختن.
اؤزۆ ایت یالاییب دویماق / üzü it yalayıb doymaq / اوشاق اؤزۆنۆن چوخ کیفیرلیگی.
اؤزۆ تؤپۆرجکلی / üzü tüpürcəkli / هی دانلانان، هی سؤز ائشیدن / تو سری خور.
اؤزۆ تؤپۆرجکلی دالیسی بوغمالی / üzü tüpürcakli dalısi boğmali / بی‌عؤرضه آدام، ال آیاق‌سیز آدام، همیشه دانلانان آدام، دانلاق چکن آدام، پیس ایش گؤرؤب اؤزۆن دانلاقا وئرن / اخی تفی.
اؤزۆ چالیب اؤزۆ اویناماق / özü çalıb özü oynamaq / اؤزباشینا ایش گؤرمک / به ساز خود رقصیدن.
اؤزۆ دئییب اؤزۆ ائشیدمک / üzü deyib üzü eşidmək / بیر آدامین سؤزۆنه قولاق آسماماق / خود گویی و خود خندی عجب مرد هنرمندی.
اؤزۆ داش / üzü daş / اوتانماز آدام، اوتانماز، حیاسیز آدام / سنگ پای قزوین، رو از سنگ داشتن.
اؤزۆ سوسوز / üzü susuz / اوتانماز آدام، حیاسیز / بی‌آبرو، چشم دریده.
اؤزۆ سولو / üzü sulu / آبیرلی، دیرلی، اعتبارلی / آبرو دار.
اؤزۆ قارا / üzü qara / باشی آشاغا اولان آدام بیر پیس ایشه گؤره / رو سیاه.
اؤزۆ قارالیق / üzü qaralıq / پیسلیک، اوتانماق / رو سیاهی.
اؤزۆ قیرمیزی / üzü qırmızi / اوتمانماز آدام / بی چشم و رو.
اؤزۆ گؤتۆندن قیرمیزی / üzü götündən qırmızi / چوخ اوتانماز آدام / بی چشم و رو.
اؤزۆ یئره سالماق / üzü yerə salmaq / بیرینین ایستگینی سایماماق / روی کسی را زمین انداختن.
اؤزۆ یولا / üzü yola / سؤزه باخان، حمیل آدام، سس‌سیز سؤزسؤز آدام / آدم سر به زیر.
اؤزۆ یولا / üzü yola / سؤزه باخان، سؤز ائشیدن، مصلحته قولاغ‌آسان / سر به زیر، حرف گوش کن.
اؤزۆ یوموشاق / üzü yumuşaq / سؤزه باخان، سؤزۆ یئره سالمایان / نرم رو، حرف گوش کن.
اؤزۆ ییخیلان آغلاماز / üzü yıxılan ağlamaz / هره اؤز ایشینه جاواب وئرمه‌لیدی و آیری آدامی گؤناهکار بیلمز، بیر آدام اؤز خطاسینین تاوانین چکر / خود کرده را تدبیر نیست.
اؤزۆک گیزلتمک / üzük gizlətmək / بیر ایشین اؤستؤن اؤرتمک، اؤز گؤرمک، مصلحت اۆچۆن دؤز سؤزۆ دئمه‌مک / لاپوشانی کردن.
اؤزۆکدن گئچیرتمک / üzükdən geçirtmək / چوخ ظریف و اینجه ایش گؤرمک، آرتیق دیققت / مو لای درز کاری نرفتن.
اؤزۆلمک / üzülmək / قوتارماق، آریقلاماق / پوست و استخوان شدن.
اؤزۆم سویی / üzüm suyi / چاخیر / آب انگور.
اؤزۆن اؤرتۆگی چکیلمک / üzün örtügi çəkilmək / اؤلۆم / ریغ رحمت سر کشیدن.
اؤزۆن اؤلدۆرمک / özün öldürmək / بیر ایشدن اؤتری چوخ چالیشماق / برای کاری خود را کشتن.
اؤزۆن اودا کؤزه وورماق / özün oda közə vurmaq / چتینلیگی قبول ائله‌مک، خطردن قورخماماق / خود را به آب و آتش زدن.
اؤزۆن ایتیرمک / özün itirmək / قورخماق، برک دیکسینمک، آیاق اندازه‌دن چئخماق / قافیه را باختن، خود را گم کردن.
اؤزۆن برکیتمک / üzün bərkitmək /

اوتانمازلیق، اؤزلؤلؤک ائله‌مک / پر رویی کردن.
اؤزؤن بوشقابا قویماق / özün boşqaba qoymaq / اؤزؤن توتماق، اؤزؤن بینمک، غرورلانماق / طاقچه بالا گذاشتن.
اؤزؤن تؤلکؤ اؤلؤمؤنه وورماق / özün tülkü ölümünə vurmaq / اؤزؤن مظلوم گؤسترمک، یالاننان اؤزؤن بیلمزلیگه وورماق / خود را به موش مردگی زدن.
اؤزؤن توتماق / özün tutmaq / ایفاده ائله‌مک، اؤزؤن یوخاری بیلمک / خود را گرفتن.
اؤزؤن داشدان داشا چئرپماق / özün daşdan daşa çırpmaq / چاپالاماق، بیر ایشدن اؤتری چوخ اللشمک / خود را به آب و آتش زدن.
اؤزؤن داغا داشا وورماق / özün dağa daşa vurmaq / چاپالاماق، چوخ اللشمک / خود را به آب و آتش زدن.
اؤزؤن سویو تؤکؤلمک / üzün suyu tökülmək / آبیردان دؤشمک، بیر یئره چوخ گئدیب گلمک، بیرینه چوخ اؤز وورماق / آب روی خود را ریختن.
اؤزؤن شافتالی تاباغینا قویماق / özün şaftali tabağına qoymaq / ایفاده ائله‌مک، اؤزؤن توتماق / طاقچه بالا گذاشتن.
اؤزؤن گؤرک / özün görək / چوخدان بیر آدامی گؤرمه‌سه‌لر دئییلر / کم پیدایی.
اؤزؤن گؤزه سوخماق / özün gözə soxmaq / بیری اؤزؤن تانیتدیرماق، شؤهرت آختارماق / خود را به چشم دادن.
اؤزؤن یئمک / özün yemək / قورخماق، ایضطیرابی اولماق / خود خوری کردن.
اؤزؤندن چئخماق / özündən çıxmaq / اؤزؤن ایتیرمک، جایماق، گئجه‌جاغین یاددان چئخارداماق / خود را گم کردن.
اؤزؤندن چئخارتماق / özündən çıxartmaq / یالان دانیشماق / من در آوردی.
اؤزؤندن زهر تؤکؤلمک / üzündən zəhr tökülmək / چوخ هیرسلنمک / ترشرویی کردن، عین برج زهرمار.
اؤزؤندن گئدمک / özündən gedmək / هؤشدن گئدمک، غش ائله‌مک / از خود رفتن.
اؤزؤنه چیخماق / özünə çıxmaq / بیر زادا ایه‌لنمک، بیر زادی صاحابلانماق / چیزی را صاحب شدن.
اؤزؤنه سالماق / üzünə salmaq / اوتانمازلیق ائله‌ییب بیر زادا صاحابلانماق / پر رویی کردن.
اؤزؤنه گؤن دوغماق / üzünə gün doğmaq / بختورلیگه چیخماق / بخت به روی کسی خندیدن.
اؤزدن تؤکؤلمک / üzdən tökülmək / بیر ایش الدن گلمک / از سر و روی کسی باریدن.
اؤزدن زهر تؤکؤلمک / üzdən zəhr tökülmək / هیرس‌لی و قاش قاباقلی آدام / برج زهرمار.
اؤزدن گئچمک / üzdən geçmək / بیر آدامی بیر ایشدن اؤتری برکه قویماماق / ندید گرفتن.
اؤزدن گئچه بیلمه‌مک / üzdən geçə bilməmək / اوتانماق، بیر نفرین سؤزؤن یئره سالانماماق / روی کسی را زمین نینداختن، توی رو در واسی گیر کردن.
اؤزدن گئدمک / üzdən gedmək / اوتانماق، ایستگدن گئچمک / از رو رفتن.
اؤزدن گئدمه‌مک / üzdən gedməmək / قورخماماق، دالی اوتورماماق / از آن بیدها نبودن که به هر بادی بلرزد.
اؤزدن گئدمه‌ین / üzdən gedməyən / اوتانماز آدام، سیمیتن آدام / سریش، کنه.
اؤزدن گؤزدن سالماق / üzdən gözdən salmaq / اوتاندیرماق، اؤزه قویماق / تو رودرواسی قرار دادن، از رو بردن.

اؤزدن گـؤزدن یاغمـاق / üzdən gözdən yağmaq / بیلینمک، بیر ایش بیرینه یاراشـماق / از وجنات پیدا بودن.

اؤزدن گلمـک / üzdən gəlmək / اوتانمامـاق / تو رو در واسی نماندن.

اؤزدن گلمـه‌مـک / üzdən gəlməmək / اوتانماق / تو رو در واسی ماندن.

اؤزده چیچی دالدا قیچـی / üzdə çiçi dalda qiçi / ایکی اؤزلی آدام، دیلیله اؤرگی بیر اولمایان / روبرو خاله پشت سر چاله.

اؤزده سـو قالمامـاق / üzdə su qalmamaq / اوتانمـازلیق، اؤزلؤلـؤک / دسـت و رو را بـا آب مرده‌شور خانه شستن.

اؤزده شیطان تـؤکی اولمـاق / üzdə şeytan tüki olmaq / بیرین هامی سئومک، قادینلار بیرین سئومک / مهره‌ی مار داشتن.

اؤزرلیک سالماق / üzərlik salmaq / بیـر آداما سؤز آتماق اؤچـؤن کـی مؤهـؤم ایـش گؤرمـه‌ییب دئییلر، بیـرین گـؤز دیمکـدن قورومـاق / اسپند دود کردن.

اؤزگـه آتینـا مینـن تئـز دؤشـر / özgə atına minən tez düşər / اؤزگـدن چـوخ اومامـاق / که بیش از چند روزی نیست حکم میر نوروزی.

اؤزگه آروادی قئز گؤرؤنمـک / özgə arvadi qız görünmək / اؤزگه‌لرده اولان بیـر زاد گـؤزه دیرلـی گلمـک، گـؤزه آیـریلاری یئکـه یـا گـؤزل گلمک، اؤزگـه‌نـی خوشـلاماق / مـرغ همسـایه غـاز است.

اؤزگـه اؤزگـه‌نـین داناسـین اوخویـا اوخویـا آختارمـاق / özgə özgənin danasın oxuya oxuya axtarmaq / هره گرک اوز ایشین گؤره، اؤزگه آداما ایش گؤرمه‌مک / دست بیگانه برای مار گرفتن خوب است.

اؤزگه اؤزگه‌نین نامازین اوستورا اوستورا قیلماق / özgə özgənin namazın ostura ostura qılmaq / هره گرک اوز ایشین گؤره، اؤزگه آداما ایش گؤرمه‌مـک / دسـت بیگانـه بـرای مـار گـرفتن خوب است.

اؤزگـه ایپینـه اودون دؤزمـک / özgə ipinə odun duzmək / اؤزگه‌یه اومود اولماق / با طناب کسی به چاه رفتن.

اؤزگه تویوغی گؤزه قاز گلمک / özgə toyuği gözə qaz gəlmək / گـؤزه آیـریلاری یئکـه یـا گؤزل گلمک، اؤزگه‌نی خوشلاماق / مـرغ همسـایه غاز بودن.

اؤزگه جانلی / özgə canli / اؤزگه‌لـره ایشـله‌یـن، اؤزگـه‌لـری سـئون، اؤزؤنؤنکـؤن اونـودان / آب بـه آسیاب دشمن ریختن، بیگانه پرست.

اؤزگه جـانی دووار یـانی / özgə cani duvar yani / اؤزگه آداما جان یاندیرماز، اؤزگه اؤزگه‌نین اینجیماغینا راضی اولار / مـادر را دل بسـوزد دایـه را دامن، مرگ خوب است برای همسایه.

اؤزگـه چـؤرگی یییـن / özgə çörəgi yiyən / یئتیم، یولچی / نان خور کسی بودن.

اؤزگــه خوتوینــان بیــگ دورمــاق / özgə xotuynan bəy durmaq / اؤزگـه‌دن چـوخ اوماماق، اؤزگه‌یه آرخالانمـاق / بـه خـرج دیگـران زیستن.

اؤزگه زمی‌سی دؤز گؤرؤنمـک / özgə zəmisi düz görünmək / اؤزگه‌لرده اولان بیر زاد گـؤزه دیرلی گلمک / مرغ همسایه غاز است.

اؤزگــه کوتوینــان بیــگ دورمــاق / özgə kotuynan bəy durmaq / بیر آدامین اؤزؤنـؤن بیـر زادی اولمامـاق، اؤزگـه‌یـه اومـود اولمـاق / بـه حساب دیگران زیستن.

اؤزلنمــک / üzlənmək / حؤرمــت گــؤرجگین آرتیق دانیشماق / پررو شدن.

اؤزلؤ / üzlü / اوتانماز، سیرتیق / پر رو.

اؤزه آغ اولمـــاق / üzə ağ olmaq / اؤزه قابارماق، حیاسیزلیق ائله‌مک، ایطاعتدن چیخماق / تو روی کسی وا ایستادن.

اؤزه الـک توتمـاق / üzə ələk tutmaq / اوتانماق، بیری بیر ایش گؤرماغا اوتانسا بـو اؤرتؤلـؤ سؤز دئییلر / الک جلوی صورت گرفتن.

اؤزه ایـت دریسـی چکمـک / üzə it dərisi çəkmək / اوتانمازلیق ائله‌مک، حیاسیزلیق، ایت اؤزلؤلؤک ائله‌مک / پوست سگ به رو کشیدن.

اؤزه تؤپؤرمک / üzə tüpürmək / دانلاماق، بیر ایشی بیرینین باشینا چالماق / تف باران کردن.

اؤزه تـــوز قونـــدورماماق / üzə toz qondurmamaq / بیـر زاددان اینجیمـه‌مـک، سایمازلیق / خم به ابرو نیاوردن.

اؤزه تـوز قونمـاق / üzə toz qonmaq / اؤلـؤم یاخینلاشماق / گرد مرگ به روی کسی نشستن.

اؤزه چکمـک / üzə çəkmək / بیـر ایشـی بیـر آدامین اؤزؤنده دئمک، بیر زادین مننتین قویماق، بیر نفـری بیـر سـؤز دئمگـه یـا ایـش گؤرمگـه مجبـور ائله‌مک / بـه رخ کشـیدن، چیـزی را بـه روی کسـی آوردن.

اؤزه دورمـاق / üzə durmaq / اؤزه قابارمـاق، حیاسیزلیق ائله‌مک، عناد ائله‌مک / تو روی کسی وا ایستادن، سرتقی کردن، پررو شدن.

اؤزه زعفران چؤکمک / üzə zəfran çökmək / رنگ سارالماق، ناخوشلاماق / روی زرد شدن.

اؤزه قالمـــاق / üzə qalmaq / اوتانمـــاق، اوتانجاقلیقدان سؤزؤ دیینمه‌مک، اوتاناق، مجبـوری بیر ایش گؤرمک / تو رو در بایستی گیر کردن.

اؤزه قویماق / üzə qoymaq / اوتاندیرماق / توی رودرواسی قرار دادن.

اؤزه گؤن دوغماق / üzə gün doğmaq / بخـت آچیلماق، خوشبخت اولماق / بخـت بـه روی کسـی خندیدن.

اؤزه گتیرمـه‌مـک / üzə gətirməmək / اؤزؤن خبرسـیزلیگه وورمـاق، بیـرینین پـیس ایشـین یـاددان چئخاتماق / به روی خود نیاوردن.

اؤست دوداغ گؤی آت دوداغ یئر سؤپؤرمک / üst dodağ göy at dodağ yer süpürmək / چوخ قاشـقاباغلی اولمـاق / لـب بـالا نظر بـر عـرش می‌کرد لب پایین ...

اؤستؤ آچیلماق / üstü açılmaq / بیر گیزلین زاد بیلینمک / پرده از راز کسی افتادن.

اؤسـتؤن وورمامـاق / üstün vurmamaq / بیـر زادی گؤرمه‌دیم حساب ائله‌مک، فیکیر وئرمه‌مک / شتر دیدی ندیدی، بی‌خیال چیزی شدن.

اؤستؤندن سو ایچمـک / üstündən su içmək / بیرینین حققین یئمک، بیر حققـی دانمـاق / هپـولی کردن.

اؤســــتؤنه خوروزلانمـــــاق / üstünə xoruzlanmaq / شئشه‌لنمک، کیشی‌لنمک / توی روی کسی واایستادن، خروس جنگی شدن.

اؤســته‌لمـک / üstələmək / بیـر آدامـا اؤسـتون گلمک، زور دئمک / بر کسی غالب آمدن.

اؤستؤ اؤرتؤلؤ / üstü örtülü / پاکـتلـی سـؤز، اؤرتؤلؤ سؤز دئمک / کنایه‌دار.

اؤسکؤرکلی / öskürəkli / ایشکاللی ایـش، ایـش کامیل اولماماق / معامله‌ی خام.

اؤسـکؤرگی اولمـاق / öskürəgi olmaq / بیـر ایشین دؤیؤنی اولماق، آرخایین اولمامالی بیر ایـش / گیری در کار بودن.

اؤسکؤلؤ / üskülü / پول خشله‌مه‌ین، قیتمیر / ناخن خشک، آب از دست نچکیدن.

اؤش قیرانلیق یوغورت / üş qiranlıq yoğurt / اؤزؤن بگنن آدام، اؤزؤن توتان / عصا قورت داده.

اؤکـــؤز / öküz / آنلامـاز آدام، قانمـاز، ادب‌سـیز، چوخ ییین / گاو نر.

اؤکؤز آشیقی / öküz aşıqi / آنلاماز، قانماز، مال

آشیقی، ایش یئری بیلمه‌ین / آداب ندان.

اؤکؤز اؤزؤنه جؤت سؤرنده باشی آغریماق / öküz özünə cüt sürəndə başi ağrımaq / آدام اؤز ایشین گؤیؤل‌سؤز گؤرمک / دل به کار ندادن.

اؤکؤز اومباسی / öküz ombasi / آنلاماز، قانماز، ایش یئری بیلمه‌ین / آداب ندان.

اؤکؤز ایگیلده‌مکدن گؤنی جیریلدیر / öküz igildəməkdən göni cırıldır / ایش ترسه اولماق.

اؤکؤزلنمک / öküzlənmək / ادبدن اوزاق اولماق / نتراشیده و نخراشیده بودن.

اؤکؤزؤ باخماق / öküzü baxmaq / هیرسلی باخماق، بوز بوز باخماق / چپ چپ نگاه کردن.

اؤگی / ögey / ایکی اوشاغین آراسیندا فرق قویماق، حاجی لیلگین ایضافه بالاسی، اؤگی دوغما / ناتنی، خون یکی از دیگری رنگین‌تر بودن.

اؤلچمه‌میش بیچمک / ölçməmiş biçmək / فیکیرسیز ایش گؤرمک، تلسیک ایش گؤرمک / گز نکرده پاره کردن.

ائل آغزی چووال آغزی / el ağzi çuval ağzi / سؤز دؤشسه ائل آغزینا یئغیشدیرماق اولماز و هی دئییلر، ائلین آغزین باغلاماق اولماز / در دروازه را می‌شود بست ولی دهن مردم را نه.

ائل قاباقی یئل قاباقی / el qabaqi yel qabaqi / ائله گؤج چاتماز، ائل گؤجی سئل گؤجی / زور توده، زور سیل، زور باد.

ائل کؤچر داغ قالار / el köçər dağ qalar / بو دنیادان هامی گئدمه‌لیدور / جهان ای برادر نماند به کس.

اؤلؤ ائششک آختاریب نالین چکمک / ölü eşşəg axtarıb nalın çəkmək/ مؤفته یئمک، فؤرصت آختارماق / دنبال خر مرده برای کندن پوستش بودن.

اؤلؤ ائششک گؤنؤ آختارماق / ölü eşşəg gönü axtarmaq / مؤفته یئمک، فؤرصت آختارماق / دنبال خر مرده برای کندن پوستش بودن.

اؤلؤ وای / ölü vay / آریق آدام، ال سیز آیاق‌سیز آدام / مردنی، لاغر مردنی.

اؤلؤب اریمک / ölüb ərimək / چوخ اوتانماق / از خجالت آب شدن.

اؤلؤب گؤتؤرنی یوخ / ölüb götürəni yox / یازیق آدام، صاحاب‌سیز آدام، کئف‌سیز و آریق آدام / مریض حال.

اؤلؤم آیاغینا گئدمک / ölüm ayağına gedmək / بیر آدام اؤزؤن مؤفته خطره سالماق / به پای مرگ رفتن، به استقبال مرگ رفتن.

اؤلؤم ایتیم / ölüm itim / یوخلوق، فانیلیق / گم و گور شدن، فنا شدن.

اؤلؤم توزی سپیلمک / ölüm tozi səpilmək / سس‌سیز سم‌سیزلیک، غم کدرلی‌لیک / گرد مرگ جایی پاشیده شدن.

اؤلؤم ظؤلؤم / ölüm zulum / چوخ چتینلیک، چوخ گؤج آپاران بیر زاد / به هر جان کندن....

اؤلؤنؤ اؤز باشینا قویسان کفنین کورلار / ölünü öz başına qoysan kəfənin korlar / هئچ کیمی اؤز باشینا بوراخماماق حتتا اؤلؤنؤ / مرده را سر خود رها کردن.

اؤلؤیه حالوا یاپیشان کیمی یاپیشماق / ölüyə halva yapışan kimi yapışmaq / چوخ لذذتلی اولماق، چون یاپیشماق / مثل خواب صبحگاهی.

اؤلچمه‌میش بیچمک / ölçməmiş biçmək / حساب کیتاب ائتمه‌میش ایش گؤرمک / ذرع نکرده پاره کردن، گز نکرده بریدن.

اؤلچؤ بؤلچؤ / ölçü bülçü / بیر ایشین هر طرفین حسابلاماق / گز کردن، سبک سنگین کردن.

اؤلچؤ بؤلچؤ ائله‌مک / ölçü bülçü eləmək /

بیر ایشه قاباقـدان فیکیرلشـمک، ات داش ائلـه‌مـک، اؤلچمک، حسابلاماق / سبک سنگین کردن کاری.

اؤلدؤ وار دؤندؤ یوخ / öldü var döndü yox / بیر ایشدن یا فیکیردن دؤنمه‌مک / یـا مـرگ یـا ...، مرگ یک بار شیون یک بار.

اؤلگؤج هر یئردن توتدی کسمک / ülgüc hər yerdən tutdi kəsmək / اینصـافسـیزلیق، باهـا ساتماق / تیغ زدن.

اؤلمز خدیجه گؤرر نوه نتیجه / ölməz xədicə gorər nəvə nəticə / ایشین نتیجه‌سین گؤرمـک، بیرینین سـؤزؤ سـونرالار نتیجـه وئرمـک / جوجـه را آخر پاییز می‌شمارند.

اؤلمـک وار دؤنمـک یـوخ / ölmək var dönmək yox / بیر ایشده مؤحکم دایانمـاق، دالـی قاییتماماق / مرگ یک بار شیون یک بار.

اؤلمـه دیریـل / ölmə diril / گئچینملـی، بیـر آز گئچینه‌جاغی اولماق / بخور و نمیر.

اؤلـؤ انشـگین باشـی قیزیلـدان اولمـاق / ölü eşşəgin başi qızıldan olmaq / دیرسیز بیـر زاد بیـردن دیـره مینمـک / خـر مـرده اسـب شـاهوار شدن.

اؤلؤ گؤلدؤرن / ölü güldürən / چوخ قیلیغسیز آدام، چوخ مئرت باز آدام، پارپالتاری جئریخ وئریـغ / شندر پندری.

اؤلـؤ انشـگین نـالین چکمـک / ölü eşşəgin nalın çəkmək / حوققـا بـاز آدام، فؤرصـت آختاران آدام، عاجیز آداما بؤرک قویماق / نعل خـر مرده را کشیدن.

اؤلؤ تؤلکؤدن چـوخ بیلمـک / ölü tülküdən çox bilmək / لاپ حیله‌باز آدام، هامینی آلـدادان، هؤللـؤک چؤلـؤک / مکـر روبـاه، ابلـیس را درس دادن.

اؤلؤ تؤلکؤ / ölü tülkü / حوققا بـاز آدام، یالانـان اؤزؤن مظلوملوقا وورماق / موش مرده.

اؤلـؤ قویـون بوسـتانا دؤشـمک / ölü qoyun bostana düşmək / یاخشی یئمک یئری تاپماق، قارینی یاسدان چئخاتماق، ائششک یونجایا دؤشمک / نان کسی توی روغن افتادن.

اؤلؤ گؤتـؤ دادلـی اولمـاق / ölü götü dadli olmaq / بیر آدامین اؤلندن سـونرا قـدرین بیلمـک، دیریلیقدا قدرین بیلمه‌مـک / مـرده پرسـت و خصـم جان.

اؤلؤلر دئییر بـس دیریلـر حـالوا یئییـر / ölülər deyir bəs dirilər halva yeyir / هـامی اؤزگه‌نین حالین خوش بیلر / برق را در خرمن مـردم تماشا کردن.

اؤیـــؤن چئخارتمـــاق / öyün çıxartmaq / حوققابازلیق ائله‌مک / بازی در آوردن.

اؤیناغـــان / öynağan / یؤنگـول آدام، دوزسـوز آدام / سبک، جلف.

اؤیـنش / öynəş / اؤیناماغـا فیکیـر وئـرن اوشـاغ / بازیگوش، فاسق.

او قـدر سـمن وار کـی یاسـمن یـادا دؤشـمؤر / o qədər səmən var ki yasəmən yada düşmür / آیری‌سـین گؤرنـده اؤزؤنؤنکـؤ یـاددان چئخماق / آشنا گریز بیگانه پرست.

اوت یولـــدورماق / ot yoldurmaq / مؤفتـه ایشلتمک، بیریندن ایش چکمک / بیگاری کشیدن.

اوتا سـو تؤکمـک / ota su tökmək / ساواشـی یاتیردماق / آب به آتش ریختن.

اوتـا سـو سـپمک / ota su səpmək / داعـوانی یاتیردماق، ساواشین قاباغین آلمـاق / آب بـه آتـش ریختن.

اوتوبـوس آیناسـی / otubus aynasi / یئکـه و انلی قولاقلاری اولان، یئکه قولاقلی.

اوتـوراق اولمـاق / oturaq olmaq / حرکـت ائله‌یه بیلمه‌یین، بیر مریض کی ترپشنمه‌یه / از حرکـت افتادن.

اوتوروب بیر بیرینین اۆزۆنه باخماق / oturub bir birinin üzünə baxmaq / بئکارلیق، ایش‌سیزلیک / تخمه شکستن.

اوتوروب دورماق / oturub durmaq / یولداشلیق ائله‌مک، هم صؤحبت اولماق / نشست و برخاست کردن با کسی.

اوتوز اۆچ اوتوز دؤرد / otuz üç otuz dörd / یان یۆره‌لی قادین، یوغون یوموری / لندهور.

اوچ قولاق / üc qulaq / اویان بویان، بیر زاددان بیر آز بیلمک / کم و بیش.

اوجا سئچیب باشیندان‌دا دیشلیر / uca sıçıb başındanda dişlir / هم پیس ایش گؤرؤب هم آرتیق گلیر / دو قورت و نیم کسی باقی بودن.

اوجاتماق / ucatmaq / یئکلتمک، عزیزتلندیرمک / بلند کردن، عزیز کردن.

اوجادان بیچمک / ucadan biçmək / یئکه دانیشماق، بوی دئمک / خالی بندی کردن.

اوجاق سؤندؤرمک / ocaq söndürmək / ائو یئخماق، بیرینین تک اوغلون اؤلدؤرمک / اجاق کسی را کور کردن.

اۆج‌سۆز بوجاق‌سئز / ücsüz bucaqsız / چوخ یئکه بیر یئر / بی کران، کرانه ناپیدا.

اوجو ایتمیش کلف / ucu itmiş kələf / قاریشمیش ایش، قاتما قاریشیق / کلاف سر در گم.

اوچماق / uçmaq / بیریندن ال چکمک، اوچوب گئدمک / زحمت کم کردن.

اوچوتماق / uçutmaq / یئکه دانیشماق، یئکه جیرماق، چاخانلاماق / خالی بستن.

اوخ آتیب یای گیزلتمک / ox atıb yay gizlətmək / بیر زادی ایسته‌ییب بیلیندیرمه‌مک، بیر سؤزؤ اؤرتؤلؤ دئمک، سؤزؤ یا فیکری یاریمچیلیق دئمک، سؤزؤ آچیق دئمه‌مک / گه به میخ و گه به نعل زدن.

اوخ داشا دیمک / ox daşa dəymək / بیر ایشده ایستگه یئتیرمه‌مک، سئنماق، هدفه چاتماماق، یانیقلی قالماق / تیر به سنگ خوردن.

اوخودماق / oxudmaq / هیرسلندیرمک، سؤز دئییب بیر آدامی هاوالاندیرماق، دیللندیرمک، ایجشمک / کسی را آتشی کردن، صدای کسی را در آوردن.

اود آپارماغا گلمک / od aparmağa gəlmək / بیری بیر یئره گلیب تئز قاییتماق / آتش زیر پا داشتن.

اود آلاو / od alav / چوخ زیرنگ آدام، دیری باش / آتش پاره.

اود آیاقلاماق / od ayaqlamaq / بیر ایش اۆچۆن چوخ اللشمک، چؤرک داشدان چئخماق / آتش لگد کردن.

اود پارچاسی / od parçasi / اللی آیاقلی آدام، چوخ شولوغ اوشاق، چوخ زیرنگ آدام، عؤرضه‌لی اوشاق / آتیش پاره.

اود پؤفکؤرمک / öd püfkürmək / چوخ آجیقلی اولماق، برک هیرسلنمک / آتش باریدن.

اود قونشوسو / od qonşusu / یاخین قاپی بیر قونشو / همسایه‌ی دیوار به دیوار.

اود قیرناسی / od qırnasi / اللی آیاقلی آدام، چوخ زیرنگ آدام، چوخ شولوغ اوشاق / آتش پاره.

اود گؤتؤرمک / od götürmək / برک هیرسلنمک، اؤزؤندن چیخماق، قان باشا قالخماق / آتشی شدن.

اودا سو سپمک / oda su səpmək / بیر داعوانی یاتیرتماق، ساواشی یاتیرتماق، ایختیلافی آرادان آپارماق / آب به آتش ریختن.

اودا سویا وورماق / oda suya vurmaq / چتینلیک چکمک، یاشاییش زور گلمک / به آب و آتش زدن.

اودا یئکه سو تؤکمک / oda yekə su tökmək

/ یالتاقلانماق، بیرینی یاغلاماق / آب بر دست و پای کسی ریختن.

اودوخمـــاق / uduxmaq / آجغـین اولمـاق / از قحطی آمدن.

اودوزماق / uduzmaq / زیبان قویماق / باختن.

اودولا پـانبیق / odula panbıq / ایکـی بـالغ اوغلان و قیز بیر یئرده / آتش و پنبه.

اودون قویمـــاق / odun qoymaq / دابـــان چکمک، تحریک ائله‌مک، قویشالاماق / آتـش‌بیار معرکه شدن، هیزم‌کش معرکه بودن.

اودویلا اویناماق / oduyla oynamaq / خطرلـی ایش گؤرمک، چتین ایشه گیریشـمک / بـا آتـش بازی کردن.

اودویلا سو / oduyla su / ایکی دانا ضید بیر شئی / آب و آتش.

اودویـلا سـو آراسـیندا قالمـاق / oduyla su arasında qalmaq / چیخیلمـــاز وضـــعیته دؤشمک، نـه ائده‌جگینـی بیلمـه‌مک / میـان آب و آتش گرفتار شدن.

اودو اؤز قاباغینا دئشـمک / odu öz qabağına deşmək / اؤزؤنه ایش گؤرن، دؤنیا گیـر آدام، اؤز خیـرین آختارمـاق، اؤز قـازانجین آختـاران آدام / باغچـه‌ی خـود را بیـل زدن، آتـش را جلـوی خـود کشیدن.

اودو سـؤندؤرؤب کؤلؤیلـه اوینامـاق / odu söndürüb külüylə oynamaq / اصلی ایـش قویـوب فرعـی ایشـه مشـغول اولمـاق / گلّـه را گـم کردن و دنبال بره گشتن.

اوردو پـــوزان / ordu pozan / گؤجلـؤ آدام، باهادور آدام / بزن بهادر.

اوزون دانیشـان / uzun danışan / بـوش سـؤز دانیشان، سؤزؤ اوزالدان، یئرسیز دانیشان / روده دراز.

اوزون دانیشـماق / uzun danışmaq / چـوخ دانیشـماق، یئرسـیز دانیشـماق / روده درازی کـردن، ژاژ خایی.

اوزون سـؤزؤن قیساسـی / uzun sözün qıssasi / سـؤزؤن قورتـارانی، بیـر کـلام والسّـلام، سؤزؤن خولاصه‌سی / ختم کلام، مخلص کلام.

اوزون قـولاق / uzun qulaq / ائششـک، اولاغ / دراز گوش.

اوزون کسسوو / uzun kəssov / اوجـا آدام / بابـا لنگ دراز.

اوستا ترپنمک / usta tərpənmək / زیرنگلیـک گؤسترمک، اللی آیاقلی اولماق / زبر و زرنگ.

اوستوراخ توپ سسـی وئرمـک / osturax top səsi vermək / چـوخ گؤجلؤ و سـؤزؤ گئچرلـی اولماق / صاحب نفوذ بودن.

اوســـوراخچی / ossuraxçi / ایشــدن قاچــان / گوزی.

اوسسورماغا دؤشمک / ossurmağa düşmək / چتینلیگه دؤشمک / به گوز افتادن.

اوســـوروب آییلمـاق / ossurub ayılmaq / ایش خاراب اولانتان سونرا فیکـره دؤشـمک، ایشـی فوتا وئرمک، بیر زادی الدن وئرنـدن سـونرا پئشمان اولماق / بند را آب دادن.

اوشـاق / uşaq / تئـز اینانـان آدام، سـاده آدام، تئـز اینجیین آدام / عین طفل.

اوشاق اویونی / uşaq oyuni / بیـر ایشـه اهمییـت وئرمه‌مک / بچّه‌بازی در آوردن.

اوشاق باز / uşaq baz / لیواط کـار، فاسـید آدام / بچه باز، خاکشیر مزاج.

اوشـاق سـالماق / uşaq salmaq / بـرکت زورا دؤشمک، چتین ایـش گـؤرؤب سینسـیمک / سـقط کردن، پس افتادن.

اوشاق قبیری / uşaq qəbiri / یئکه باشماق.

اوشاق نه بیلیر هیوا کالدی یا یئتیشمیش؟ / uşaq nə bilir heyva kaldi ya yetişmiş / بیـر زاد بیلمه‌ین آدام، لورونان شورا فرق قویمایان آدام / هـر

از بر ندانستن.

اوشاقلارین دده‌سی / uşaqların dədəsi / کیشی، بیرینین آری / پدر بچّه‌ها.

اوشاقلارین ننه‌سی / uşaqların nənəsi / آرواد، بیرینین خانیمی / مادر بچّه‌ها.

اوغجو ایگله‌مک / oğcu igləmək / بیر شئیی قاباقدان بیلمک، اینتیظار اولماق کی بیر شئیی بیله‌سن / کف دست را بو کردن.

اوغرودان اوغورلاماق / oğrudan oğurlamaq / چوخ شرر و زیرنگ آدام / از دزد دزدیدن.

اوغرونون یادینا داش سالماق / oğrunun yadına daş salmaq / بیرینین بیلمه‌دیگین اؤیرتمک، یوخولونو اویاتماق، بیر آدامی بیر مشقه سالماق، یاددا اولمایان بیر سؤزؤ یا ایشی یادا سالماق / سرود یاد مستان دادن، فتنه را بیدار کردن.

اوغلان چاغی/ oğlan çaği / فصلین لاپ یاخشی واختی / چله‌ی تابستان یا زمستان.

اوغلان گلمک / oğlan gəlmək / بیر ایشدن نتیجه آلماق / شیر آمدن، شیری یا روباه؟

اوغلان گلمک یا قیز گلمک / oğlan gəlmək ya qız gəlmək / بیر ایشده باشاریق گؤسترمک یا خارابلاماق / شیر آمدی یا روباه؟

اوغلانا سوننت اوبایا میننت / oğlana sünnət obaya minnət / اؤزؤنه ایش گؤرؤب اؤزگه‌یه میننت وورماق / به نام ما به کام دیگران.

اوغلانلیق / oğlanlıq / ایگیدلیک، کیشی‌لیک / مردانگی.

اوغوج ایله‌مک / oğuc iyləmək / بیر ایشی قاباقدان گؤمان آپارماق / کف دست را بو کردن.

اوغوجون ایچین ایله‌مه‌مک / oğucun için iyləməmək / بیر ایشی قاباقدان بیلمه‌مک، غیب بیلمه‌مک / کف دست را بو نکردن.

اوغورلانماق / oğurlanmaq / بیر یئردن گؤز گؤرمؤیه جی چئخماق،اکیلمک / جیم شدن، حبّ جیم خوردن.

اوغورلوغجا / oğurluğca / گیزلینده، هئچ کیم بیلمزدن / دزدکی.

اولدوز اولدوزو چاغیرماق / ulduz ulduzu çağırmaq / گئجه اولدوزلار پارپار پاریلداماق / ستاره‌ها چشمک زدن.

اولدوزلاری باریشماق / ulduzlari barışmaq / ایکی آدام یولا گئدمک، بیر بیریله دیل تاپماق، ایکی آدام خویلاری بیر بیریله توتماق / باهم سازگار شدن، ستاره‌های دو نفر موافق بودن.

اولدوزلاری سایماق / ulduzlari saymaq / گئجه‌لر آییق قالماق، سحر چاغیناجان آییق قالماق / اختر شمردن، ستاره شمردن.

اولدوزو دوغماق / ulduzu doğmaq / بخته‌ورلیگه چیخماق / ستاره‌ی اقبال کسی دمیدن

اولویوب اولویوب یوو‌ویا سؤمؤک گتیرمک / uluyub uluyub yuvuya sümük gətirmək / بد اوغور آدامین بد اوغورلوغو، دئدی دئدی ملاکه اولماق / حرف کسی رو‌ییدن.

اومبانین تؤکؤ تؤکؤلمک / ombanın tükü tökülmək / یوخسول لاپ یوخسوللاشماق، پیسدن ده پیس گؤنه دؤشمک / پشم و پیل کسی ریختن.

اومود ائوی / umud evi / اومود اولمالی یئر، گؤونملی آدام / خانه‌ی امید.

اومود قاپی‌سی / umud qapısi / اومود اولمالی یئر، گؤونملی آدام / خانه‌ی امید.

اون دورد گئجه‌لیک آی / on dörd gecəlık ay / چوخ گؤزل آدام / ماه چهارده شبه.

اون شاهییا گؤللّه آتماق / on şahıya güllə atmaq / لاپ یوخسوللوق / دو هزاری را در هوا زدن.

اونچونودا سیکیللر دنچینیده / unçunuda

sikillər dənçinida / هامی گیرده‌دی، هئچ کیمه فرق یوخدو، قاتما قاریشیقلیق، هر کی هر کی لیک / خشک و تر باهم سوختن، بلبشو.

اونو بونو بیلمه‌مک / onu bunu bilməmək / هئچ سؤزه قولاق وئرمه‌مک و اؤز ایستگین دئمک / چیزی تو کت کسی نرفتن.

اووجون ایچینده اولماق / ovcun içində olmaq / بیر زاد آدامین الینده اولماق، بیر آداما سؤزؤ یئریده بیلمک / در مشت آدم بودن.

اووجون ایبله‌مه‌مک / ovcun iyləməmək / بیر شیی قاباخدان بیلمه‌مک / کف دست را بو نکردن.

اووجونو اوخوماق / ovcunu oxumaq / بیرینین نقشه‌سین بیلمک / دست کسی را خواندن.

اووجونو قیزدیرماق / ovcunu qızdırmaq / رؤشوه وئرمک / دم کسی را دیدن.

اووجونو یالاماق / ovcunu yalamaq / ال بیر زادا بند اولماماق / دست به چیزی بند نشدن.

اووچو گؤزؤ / ovçu gözü / چوخ دیققتلی و ایتی‌گؤرن گؤز / چشم شاهین.

اووقاتینا سوغان دوغراماق / ovqatına soğan doğramaq / بیرینین کئفین پوزماق / حال کسی را گرفتن.

اوووج ایچی کیمی / ovuc içi kimi / چوخ آیدین و یاخشی و دؤز / مثل کف دست.

اوودلاری باتماق / ovudlari batmaq / چوخ برک آریقلاماق / رمق کشیده شدن، مثل نی قلیان شدن، لوپها گود رفتن.

اویاتماق / oyatmaq / بیرین باشا سالماق، بیرینه سؤز اؤیرتمک، بیرینین گؤزؤن آچماق / چشم و گوش کسی را باز کردن.

اویان ساققال بویان بیغ / oyan saqqal buyan bığ / ایکی آدام کی هر ایکیسیده قوهوم اولا / یه طرف ریش و یه طرف سبیل.

اویلاماق / uylamaq / یئرسیز ایلیشمک، بیر سؤزؤ چوخ دئمک، ال چکمه‌مک / گیر سه پیچه دادن.

اویناتماق / oynatmaq / سریمک، آلداتماق، بیرینین باشینا بؤرک قویماق / بازی دادن.

اویون بازلیق / oyun bazlıq / هر پئشه‌دن چیخان، شارلاتان آدام / چرت موز بودن.

اویونا دؤشمک / oyuna düşmək / دابان قئزماق / پاشنه‌ی کسی گرم شدن.

اهل بخیه / əhle bəxyə / خیاط، درزی، بیر ایشده استادکارلیق / اهل بخیه.

اياغ یالین / əyağ yalin / کاسیب آدام، باشماغی اولمایان / پا برهنه.

اياغ یالین باش آچیق / əyağ yalın baş açıq / کاسیب آدام / سر و پا برهنه.

ایبجر / eybəcər / قیلیق‌سیز آدام، تؤکؤنک، قیافه‌سیز / بد ریخت، ملکه‌ی زیبایی!.

ایپ اؤجؤ یئره قویماماق / ip ücü yerə qoymamaq / بیر ایشه بویون قویماماق، بیر سؤزؤ قبول ائله‌مه‌مک / زیر بار نرفتن.

ایپ اؤزؤلمز جان چئخماز / ip üzülməz can çıxmaz / مجبورلوق، بیر زاددان قورتارا بیلمه‌مک / آش خاله بخوری هم پاته نخوری هم پاته، نه جای گریز بودن و نه جای گزیر.

ایپ دوغاناقدان گئچمک / ip doğanaqdan geçmək / بیرینین بیرینه ایشی دؤشمک، هامینین هامییا ایشی دؤشمک، بیر ایشین واختی یئتیرمک / گذر طناب به چنبر افتادن، گذر پوست به دباغ‌خانه افتادن.

ایپ قئریلیب دانا قاچماق / ip qırılib dana qaçmaq / ایش قاریشماق، فؤرصت الدن گئدمک / آب ریخته جمع نشدن.

ایپ قیرماق / ip qırmaq / بیرین چوخ ایشلتمک، سینسیتمک / پدر کسی را در آوردن.

ایپ قیریلماق / ip qırılmaq / اؤلمک / زرت کسی قمصور شدن.

ایــپ قیسـا گلمـک / ip qıssa gəlmək / یوخسوللوق / هفت کسی گرو هشتش بودن.

ایپـدن ساپدان ائلـهمـک / ipdən sapdan eləmək / یولدان چئخارتماق / از راه به در بردن.

ایپـک کلفینـه دؤنـدرمک / ipək kələfinə döndərmək / بیرینـی یوموشـاتماق، اخلاقـین جؤرلمک / مثل کلاف ابریشم نرم کردن.

ایپـک سـاپ دؤگؤنـؤ / ipək sap dügünü / آچیلماز دؤگؤن، دؤزلمیین ایش / گره کور.

ایپک قـوردو / ipək qurdu / چـوخ ییـین آدام، قارین قولو آدام / کرم ابریشم.

ایپک کیمی / ipək kimi / چـوخ پـارلاق، چـوخ یوموشاق / مثل ابریشم.

ایپلیـک کیمـی قاریشـماق / iplik kimi qarışmaq / بیـر بیرینـه دولاشـماق / کـلاف سردرگم.

ایپـه سـاپا گلمـک / ipə sapa gəlmək / دؤزلمـک، ایصـلاح اولمـاق، سـؤز ائشـیدمک / بـه صراطی مستقیم شدن، لگام دادن.

ایپه ساپا گلمه‌ین / ipə sapa gəlməyən / سؤزه باخمایان، کـؤنز، سـؤز قانمـاز آدام، اؤز بیلدیگینـدن چئخمایان آدام / بد لگام، بـه هـیچ صـراطی مسـتقیم نشدن.

ایپـه گلمـک / ipə gəlmək / ایختییـارا گلمـک، سؤزه باخماق / لگام دادن.

ایپه یاتمـاز / ipə yatmaz / یـولا گلمـه‌یـن آدام، ایصـلاح اولمایـان آدام / بـه هـیچ صـراطی مسـتقیم نشدن.

ایپی بوش / ipi boş / عقیل‌سیز، سـاده، اؤزؤنـدن فیکری اولمایان / ساده لوح، کسی کـه عقلـش پـاره سنگ بر می‌دارد.

ایپـی چـؤرؤک / ipi çürük / گـؤونیلمز آدام / آدم دست و پا چلفتی، غیر قابل اتّکا.

ایپـی قیریـق / ipi qırıq / سـؤزؤنه ایپـه اولمایـان آدام، سرسری آدام، کاسیب آدام، کلک باز اولان / کلّاش.

ایپین اؤجؤن ایتیرمک / ipin ücün itirmək / ایـش قاریشـماق، تلسـیگه دؤشـمک، گیجلمـک، چاشـماق، زینـدگانلیقین برنامه‌سـین ایتیرمـک / سـر رشته را گم کردن.

ایپین بیـر طـرفین بـوش اؤتؤرمـک / ipin bir tərəfin boş ötürmək / ایشلری چتین توتمـاق / یک طرف طناب را شل گرفتن.

ایپین قیـران دانـا / ipin qıran dana / شـولوغ آدام / افسار گسیخته.

ایپینـی قیرمـاق / ipini qırmaq / باشـینا بـلا گتیرمک، اینجیتمک / روزگار کسی را سیاه کردن.

ایت آپاران / it aparan / بیر مال یا پول یا هر زاد کی ریضایت‌سیز بیـر آدام صـاحابلاتا / سـگ خـور شدن.

ایت آشیغی / it aşığı / چوخ آریق آدام، بیر دری بیر سؤمؤک / به پوست و استخوان.

ایت آغزیننان سؤمؤک قاپمـاق / it ağzınnan sümük qapmaq / لاپ آجلیـق / اسـتخوان از دست سگ قاپیدن.

ایـت اؤزؤنـه دورمـاق / it üzünə durmaq / ایشـین راس گلمـه‌مگـی / چشـم بـه روی سـگ بـاز کردن.

ایـت اؤزؤنـه قودورمـوش دئمـک / it üzünə qudurmuş demək / بیـر آدامـین عیبـین اؤزؤنـه چکمک / عیب کسی را به رویش آوردن.

ایت اؤزلـؤ / it üzlü / سـیرتیق آدام، پـیس اؤزلـؤ آدام، اوتانمایـان، اؤزدن گئدمـه‌یـن / روی سـگ داشتن، سگ‌رو، سگ‌صفت.

ایت ائوی کؤهنه چاریق / it evi köhnə çarıq / هر کس اؤز لیاقتینجه، هـرهنـین بیـر چئخـاری وار / خلایق هر چه لایق.

ایت الیندن سـؤمؤک گمیرمـک اولمامـاق / it

/ əlindən sümük gəmirmək olmamaq / شولوخلوق، یئمک مؤشتریسی چوخ اولماق / بلبشو.

ایت اوتاران / it otaran / بوش بئکار، کؤچه بازاری آددیملایان، خیلاف آدام / ولگرد، علّاف.

ایت اوتارماق / it otarmaq / فایداسیز ایش گؤرمک، عؤمری کؤل ائلەمک، دیرسیز ایش گؤرمک / غاز چراندن.

ایت اوغلی قورد باسان / it oğli qurd basan / ایکی جور بیر جور آدام / میرزا غضنفر خان یاردانقلی.

ایت اولاماق / it ulamaq / بیر یئر چوخ خلوت اولماق، سس‌سیز سم‌سیزلیک، آدام اولمایان یئر / سوت و کور.

ایت اولماق / it olmaq / عصبانی اولماق، برک هیرسلنمک / روی سگ کسی بالا آمدن.

ایت اویناقی / it oynaqi / شولوغ پولوغلوق اولان یئر، چوخ گئد گللی یئر / بازار شام.

ایت ایگەسین تانیماماق / it igəsin tanımamaq / شولوغلوق، هئچ بیر زاد بللی اولماماق / سگ صاحب خود را نشناختن.

ایت ایگی / it igi / چوخ کیفیر ایی، پیس ایی / بوی لاشەی سگ.

ایت ایلخیسی کؤپک سؤرؤسؤ / it ilxısi köpək sürüsü / چوخلوق، چوخ اوشاقلی آدام / مثل مور و ملخ، گلّەی سگ.

ایت ایيەسین تانیماماق / it iyəsin tanımamaq / تؤنلؤکلؤک، باسیریق یئر، شولوغ پولوغ یئر / سگ صاحب خود را نشناختن.

ایت باشی آغیزا آلماق / it başi ağıza almaq / عصبانی اولماق، یامان دانیشماق، هیرسلنمک / روی سگ کسی بالا آمدن.

ایت پیشیک اولماق / it pişig olmaq / ایکی نفرین آراسی دیمک، ایکی نفر یول گئدمەمک / سگ و گربه بودن.

ایت توخومی / it tuxumi / ناجور آدام / تخم سگ.

ایت جانلی / it canli / جانی برک، داواملی، سیختنییا دایانان آدام، چوخ داواملی آدام / سگ جان، جان سگ داشتن، جان سخت.

ایت حسابینا قویماماق / it hesabına qoymamaq / بیر آدامی حسابا قویماماق، اؤز وئرمەمک / محل سگ نگذاشتن.

ایت حشیری / it həşiri / شولوغ پولوغلوق، تؤنلؤکلؤک / بازار شام، بازار مکاره.

ایت دامیندا قورود آختارماق / it damında qurud axtarmaq / بیر زادی اولمایان آدام، یوخسول آدام / خانەی خرس و انگور آونگ.

ایت داوارجیغی / it davarcığı / اسگیک آدام، نانجیب آدام / بی ناخن.

ایت دفترینده آد اولماماق / it dəftərində ad olmamaq / آدسیز سان‌سیز آدام، تانینمایان آدام / اسم کسی توی هیچ دفتری نبودن.

ایت سؤرؤسؤ / it sürüsü / چوخلوق، ایت ناخیری / گلەی سگ.

ایت ساخسیسی / it saxsisi / بلا یئتیرمەین بیر زاد، ارزش‌سیز بیر زاد، موردار اسگی / بادمجان بم آفت ندارد.

ایت صاحابینا هؤرمک / it sahabına hürmək / دوز بیلمزلیک، اؤزگە اؤزؤم بیلمەمک / سگ صاحب خود را گاز گرفتن.

ایت قاتیقی / it qatıqi / دادسیز دوزسوز بیر یئمەلی، باهانا قابی، طاماح کار آدامین ایستەدیگی / خوراک سگ.

ایت قورد / it qurd / تانیمایان آدام، دیرسیز آداملار / یاردانقلی.

ایت قورساغی ساری یاغ؟! / it qursaği sari yağ / ایکی اویمایان بیر زاد، ایکی بیر یئره سئغمایان بیر زاد / خر نر و افسار گلابتون؟!

ایت قویونندان چوخ اولماق / it qoyunnan çox olmaq / فرع اصلی باطیل ائله‌مک / حاشیه از اصل زیاد شدن.

ایت قیردی سالماق / it qırdi salmaq / آرایا ساواش سالماق، قارماقاریشیقلیق / سگ‌کشی راه انداختن.

ایت قیلیق / it qılıq / رفتارسیز، هئچ کیمسه‌یله یولا گئدمه‌ین / سگ‌صفت.

ایت کؤره‌دن گئچن کیمی / it kürədən geçən kimi / سینسیمک، دارلیق چکمک / پدر کسی در آمدن.

ایت گؤنؤنه دؤشمک / it gününə düşmək / یازیق اولماق، چوخ زیبان ائله‌مک / به روز سگ افتادن.

ایت گؤنؤنه قالماق / it gününə qalmaq / پیس گؤنلی آدام / به روز سگ افتادن.

ایت گؤنؤ / it günü / فلک وورموشلوق، آرتیق پیس گؤنده اولماق / به روز سگ افتادن.

ایت مؤصؤبتی / it müsübəti / چوخ چتینلیک چکمک / سگ دو زدن.

ایت ناخیری / it naxırı / چوخلوق / گلّه‌ی سگ.

ایت هؤرؤب کروان گئچمک / it hürüb kərvan geçmək / بوش سؤزه باش وئریلمه‌مک، آرخایین ایش گؤرمک / مه فشاند نور و سگ عوعو کند.

ایت یئمز / it yeməz / دادسیز دوزسوز بیر یئمه‌لی / آب زیپو.

ایت یاتماز / it yatmaz / چوخ کیفیر یئر، سلیقه-سیز یئر / سگدونی.

ایت یاراسی / it yarasi / بواقت ساغالان یارا، چتین بیتن یارا / زخم ناسور.

ایت یانیندا سؤمؤک گمیرمک / it yanında sümük gəmirmək / اوغری یادینا داش سالماق، بیرین طاماحا سالماق / جلو خر جو پاک کردن.

ایت یوواسی / it yuvasi / داریشلیق ائو، داریشلیق یئر / سگدونی.

ایتجا واری اولماق / itca vari olmaq / چوخ وارلی آدام / مکنت سگ داشتن.

ایتدن آلیب ایته وئرمک / itdən alıb itə vermək / بیرین آبیردان سالماق، نهایت حؤرمتسیزلیک ائله‌مک، توخونماق / کسی را سگ‌ه‌ی یه پول کردن.

ایتن تؤک / itən tök / چوخلوق، بوللوق / چیزی مفت چنگ بودن.

ایته بنزمک / itə bənzəmək / چیرکین اولماق، قیلیق‌سیزلیق / شامپانزه.

ایته دؤنمک / itə dönmək / برک هیرسلنمک، خور اولماق / روی سگ کسی بالا آمدن، از کوره در رفتن.

ایته داش آتماق / itə daş atmaq / خطرلی ایش گؤرمک، نانجیب آدامی دانیشدیرماق، نانجیب آداما ایجشمک / چوب تو لانه‌ی زنبور کردن، سنگ به سگ انداختن.

ایته ده وئرسن اودموسان / itə də versən udmusan / ارزش‌سیز بیر شئی / به مفت هم نیارزیدن.

ایته طاماح سالان / itə tamah salan / چوخ گؤزی و نفسی داغاناق آدام / چشم‌چران، ناپاکدامن.

ایته‌ده بیر چؤرک بوشلی اولماق / itədə bir çörək boşli olmaq / لاپ یوخسوللوق، آجیندان اؤلمک / آهی در بساط نداشتن.

ایته‌له‌مک / itələmək / بیر جینسی بیرینه ایلیشدیرمک، قابلاماق / جنسی را به کسی انداختن.

ایتی اؤلدؤره‌نینه سؤرؤتدؤرمک / iti öldürəninə sürütdürmək / ایشین نتیجه‌سی

ایش گؤرەنین آیاقین توتماق / هر که هندوانه بخورد پای لرزش هم می‌نشیند.

ایتی ایته بوغدورماق / iti itə boğdurmaq / شر آدامی شر آدامین الیله آرادان آپارماق، بیر ظالیمی آیری ظالیم الیله آرادان آپارماق / آهن را با آهن بریدن.

ایتی ایتیله بوغدورماق / iti itilə boğdurmaq / دمیری دمیرله کسمک، پیس آداما پیس غنیم اولماق / آهن را با آهن بریدن.

ایتی ایه‌سینه تانیدیرماق / iti iyəsinə tanıddırmaq / بیر آدامی اؤز تانیانینا تانیدیرماق / سگ را به صاحب خود شناساندن.

ایتی بوستانا آپارماق / iti bostana aparmaq / بیر نفرین بیر ایشه علاقه‌سی اولماماق و مجبور اولماق، بیر ایشه کؤنؤل وئرمه‌مک / سگ را به کاهدان بردن، بی‌نماز را به مسجد بردن.

ایتی خئلخادان تانیماق / iti xılxadan tanımaq / آدامی اصل و نسب‌دن تانیماق / هر گلی بوی خود را داشتن.

ایتی قویروغوندان باغلاسان بیر یئرده قالماماق iti quyruğundan bağlasan bir yerdə qalmamaq / چوخ کیفیر و سلقه‌سیز بیر یئر / خوکدونی.

ایتی وورسان ائشیگه چئخماز / iti vursan eşigə çıxmaz / چوخ سویوق هاوا، قاتلاشا بیلمه‌مه‌لی بیر هاوا / شدّت برودت، تف در هوا یخ زدن.

ایتیب باتماق / itib batmaq / یوخ اولماق، آرادان گئدمک، یادلاردان چئخماق / گم و گور شدن.

ایتیریب باتیرماق / itirib batırmaq / بیر زادی یوخا چئخاتماق، یوخ ائله‌مک / گم و گور کردن.

ایتیله چووالا گیرمک / itilə çuvala girmək / اتی آجی آدامیلا همخانا اولماق یا ائولنمک / با سگ در جوال شدن.

ایتیله قول بویون اولماق / itilə qol boyun olmaq / پیس آدامیلا شریک اولماق، پیس آدامیلا قونشی اولماق، نانجیب آدامیلا ائولنمک، پیس آدامیلا قوهوملوق ائله‌مک / با خرس ارزن کاشتن، با سگ همسر شدن.

ایتیمیزده وار کؤتؤمؤزده / itimizdə var kütümüzdə / طایفا دا ائولنمگه اوغلانیمیز دا وار قیزیمیزدا، اؤزگه لازم دگیل.

ایتیمیزین قورد دایی‌سی / itimizin qurd dayısi / اوزاق قوهوم، اؤزگه / پسرخاله‌ی دایی عموی ...

ایتیمین قورد دایی‌سی / itimin qurd dayısi / اوزاق قووم، اوزاق ایلیشیک، چایدان گئچنده یان یانا دیمک / عموی دایی پسر خاله‌ی....

ایتین اتی دونقوزون دیشی / itin əti donquzun dişi / اؤزگه جانی دووار یانی / پوست خر و دندان سگ.

ایتین دالی قیچی / itin dali qıçi / ارزش‌سیز بیر شئی، دیرسیز بیر ایش.

ایتین دیشی موتالین دریسی / itin dişi motalın dərisi / بیرینه دخلی اولمایان بیر ایش، بیرینین نه دمیری نه کؤمؤرؤ گئدمک / پوست خر و دندان سگ.

ایتین دیلین بیلمک / itin dilin bilmək / چوخ بیلمک، هر ایشدن باش آچماق / زبان سگ دانستن.

ایتین قودوران یئری / itin quduran yeri / چوخ اوزاق یئر، کرتنکله‌نین تؤتک چالان یئری / جایی که عرب نی انداخت.

ایتین گؤتؤنه سوخماق / itin götünə soxmaq / بیر آدامی آبیردان سالماق، چوخ توخونماق / سگ‌ه‌ی به پول کردن.

ایتین لعنتینه دیمه‌مک / itin lənətinə dəymәmək / ارزش‌سیز بیر زاد، یاراماز، دیرسیز

بیر زاد / به مفت نیارزیدن، به لعنت خدا نیارزیدن.

ایچ ائله‌مک / iç eləmək / بیر ایشین تکینه گئدمک، چؤخ آراییب آختارماق، آنلاماق / ته و توی کاری را در آوردن.

ایچ ایچی یئمک / iç içi yemək / چوخ ناراحات اولماق، اؤرکدن یانماق / خون خون را خوردن.

ایچ قاریشماق / iç qarışmaq / ناراحات اولماق، فیکره جومماق / دل صحرای محشر بودن.

ایچری آتماق / içəri atmaq / بورجی دانماق، امانتی قایتارماماق، بیر یئمه‌لی‌نی یئمک / بالا کشیدن، از هضم رابع گذراندن.

ایچمه‌میش کئفلنمک / içməmiş keflənmək / هؤش باشدا اولماماق / نخورده مست شدن، اوّل پیاله و بد مستی.

ایچی ایچینی یئمک / içi içini yemək / برک هیرسلنمک، چوخ شیددتلی ناراحاتچیلیق / خون خونش را خوردن.

ایچی بوش / içi boş / فیکیرسیز آدام، چئخارسیز، قورخان، الیندن ایش گلمه‌ین / توخالی، تو زرد.

ایچی بوش چئخماق / içi boş çıxmaq / فیکیرسیزلیک، چئخارسیزلیق، قورخاقلیق، الیندن ایش گلمه‌مک / تو زرد از آب در آمدن.

ایچی قان آغلاماق / içi qan ağlamaq / اؤرگده غملی اولوب اؤزه چیخارتماماق / دل خون بودن.

ایچی گئچمک / içi geçmək / چوخ سئوینمک، دریندن گؤلمک، شنلیک، بیرین چوخ سئومک / ریسه رفتن، از خنده روده بر شدن، دست و دل لرزیدن.

ایچی گؤلمک / içi gülmək / اؤرگدن شاد اولماق / سر از پا نشناختن، در پوست نگنجیدن.

ایچینده یئل گزیب یئنگه‌لر اویناماق / içində yel gəzib yengələr oynamaq / نیشانی قالماماق، آرادان گئدمک / از کاروان چه مانده جز آتشی به منزل.

ایچینه باخماق / içnə baxmaq / غوصصه‌لی دانیشمایان آدام / کشتی‌های کسی غرق شدن.

ایچینی یئمک / içini yemək / غوصصه یئمک، هیرس چکمک / خون خون را خوردن.

ایچییله دانیشماق / içiylə danışmaq / غوصصه‌لی دانیشمایان آدام / کشتی‌های کسی غرق شدن.

ایری اوتوروب دؤز دانیشماق / əyri oturub düz danışmaq / حق سؤز دئمک، حققی آیاقلاماماق / کج نشستن و راست گفتن.

ایری ایری باخماق / əyri əyri baxmaq / هیرسیله بیرینه باخماق، نفرتلی باخماق / چپ چپ نگاه کردن.

ایری یول / əyri yol / ایری ایش، دؤز یول گئدمه‌مک / کج راهه.

ایز ایتیرمک / iz itirmək / آزدیرماق، گیزلتمک، کئریخدیرماق، نم نشان قویماماق، بیر ایشی گیزلتمک، بیر سؤزؤ بیلیندیرمه‌مک / ایز گم کردن، رد گم کردن، نعل وارونه زدن.

ایز بوراخماق / iz buraxmaq / اؤزؤندن اثر قویماق، سؤنرا گلنلره نیشان قویماق / جای پا گذاشتن، نشانی گذاشتن.

ایز توزی قالماماق / iz tozi qalmamaq / بیر زاد تام محو اولماق / کن فیکون شدن.

ایزسیز توزسوز / izsiz tozsuz / سوراغسیز، نم نیشانسیز / بی‌نام و نشان.

ایستر ایستمز / istər istəməz / علاقه‌سیز، ایستمز / بخواهی نخواهی.

ایستی آشا سویوق سو قاتماق / isti aşa soyuq su qatmaq / بیر آدامین نقشه‌سین خاراب ائله‌مک، حال توتماق / آب پاکی روی دست کسی ریختن، حال گیری کردن.

ایستی اوت دادماق / isti ot dadmaq / بر که بوشا دؤشمک، آجیلیق چکمک / زهر روزگار چشیدن، سردی و گرمی چشیدن.
ایستی ایستی / isti isti / ایشین شیرین یئرینده / تا تنور داغ است نان را باید چسباند.
ایستی باسماق / isti basmaq / بیر ایشدن ناراحات اولوب ایستی‌لنمک، چوخ ناراحاتچیلیق / گر گرفتن، عرق ریختن.
ایستی سویوق گؤرمؤش / isti soyuq görmüş / دؤنیا گؤرمؤش / سرد و گرم چشیده.
ایستی سویوقا دؤشمک / isti soyuqa düşmək / تجرؤبه ائله‌مک، دؤنیا گؤرمک / سرد و گرم چشیده.
ایستی سیز تؤستؤ سؤز / istisiz tüstüsüz / زحمت‌سیز، چوخ راحات / بی چک و چونه.
ایستیخاره ائله‌مک / istixarə eləmək / بیر ایشی یوباتماق، معطل ائله‌مک، ایستیخاره ائله‌مک / استخاره کردن.
ایستیکان گؤتؤ یئره وورماق / istikan götü yerə vurmaq / بیر زاددان اؤتؤر اددعا ائتمک، منده وارام دئمک / داعیه داشتن.
ایستیکان ایستیکانا وورماق / istikan istikana vurmaq / عراق ایچمک / شادی خواری، دم به خمره زدن.
ایستی سویوق چکن / isti soyuq çəkən / تجرؤبه‌لی، دؤنیا گؤرمؤش آدام / سرد و گرم چشیده.
ایسلاتماق / islatmaq / دانلاماق، دؤیمک، اوتاندیرماق / خیس عرق کردن.
ایسلانمیش جؤجه کیمی / islanmış cücə kimi / باشدان آیاغا ایسلانماق / مثل موش آب-کشیده.
ایسلانمیشون یاغیشدان نه باکی / islanmışun yağışdan nə baki / بیر ایش اولاندان سونرا آه و ناله نه لازیم / آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب.
ایش آخساماق / iş axsamaq / ایشین دالی دؤشمه‌سی، ایشین عاییب تاپماسی / کار لنگیدن.
ایش آشیران / iş aşıran / ایشی یولونا قویان، ایش دؤزلدن، سوچلو ایشی یووان، پوخ آشیران / کار چاق کن.
ایش آشیرماق / iş aşırmaq / ایشی یولونا قویماق، ایش دؤزلتمک / کارگشایی کردن.
ایش اگیلمک / iş əgilmək / ایش راست گلمه‌مک / کار راست نیامدن.
ایش اوزانماق / iş uzanmaq / بیر ایش چوخ زامان چکمک / کار بیخ پیدا کردن.
ایش ایچیندن ایش چئخماق / iş içindən iş çıxmaq / بیر ساده ایشدن آیری ایشلر تؤرنمک، فساد چئخماق/ از کار کوچک کار بزرگ زاییدن.
ایش ایچینده ایش گؤرمک / iş içində iş görmək / زیرنگلیک ائله‌مک، نئچه ایشی بیر یئردن گؤرمک / با یک دست دو تا هندوانه برداشتن، با یک تیر دو نشان زدن.
ایش ایشدن گئچمک / iş işdən geçmək / بیر ایشین یا چاره‌نین واختی گئچمک / کار از کار گذاشتن.
ایش ایشی گؤسترمک / iş işi göstərmək / بیر ایش گؤرمه‌میش جزالانماق، بیر ایش اوبیریسینین نتیجه‌سین گؤسترمک، سوچ‌سوز تؤهمت وورولماق / آش نخورده و دهن سوخته.
ایش ایلمک / iş əyilmək / کسادلیق، درآمدسیزلیق / بد بیاری.
ایش باشیندا اولماق / iş başında olmaq / باشچی‌لیق، رهبرلیق / در رأس امور بودن.
ایش پئتلاماق / iş pıtlamaq / ایش خارابلانماق، ایش بیر بیرینه دیمک / اوضاع قمر در عقرب شدن.
ایش توتماق / iş tutmaq / ایش قاباغا گئدمک،

درآمدی یاخچی اولماق / کار کسی گرفتن.
ایش گؤرن / iş görən / ال آیاقلی آدام / کاری.
ایش یاتماق / iş yatmaq / ایش تعطیل اولماق، بئکارلیق، تعطیل‌لیک، کسادلیق، درآمدسیزلیق / کار خوابیدن، بد بیاری.
ایش یاش اولماق / iş yaş olmaq / ایش خاراب اولماق، آدام ایشینه گؤره دانلاق چکمک / کلاه پس معرکه بودن، کار زار بودن، حساب کسی با کرام‌الکاتبین بودن.
ایشاره آنلایان / işarə anlayan / تئز باشا دؤشن، عاریف / اشاره به عاقل.
ایشدن دؤشمک / işdən düşmək / یورولماق، خارابلانماق، بیر آدامین گؤجی آزالماق، قوجالماق، بیر وسیله‌نین کؤهنلمگی / از کار افتادن.
ایشگیلدن چیخماق / işgildən çıxmaq / چتینلیقدان قورتارماق / طلسم کاری شکستن.
ایشگیله دؤشمک / işgilə düşmək / چتینلیقا دؤشمک، ایش قیفیللانماق / کار طلسم شدن.
ایشلر باشی / işlər başi / بیر ایشین اصلی گؤرنی، ایش بیلن آدام / سر کرده.
ایشه پر قاتماق / işə pər qatmaq / ایشلری بیر بیرینه قاتماق، شیطانلیق ائله‌ین / رشته‌ها را پنبه کردن.
ایشه توتماق / işə tutmaq / باشینا پیس ایش گتیرمک / به کار گرفتن.
ایشه سالماق / işə salmaq / آرتیق ایشلتمک، مؤفته ایشلتمک / بیگاری کشیدن.
ایشی آخساتماق / işi axsatmaq / ایشی قاریشدیرماق، ایشین قاباغا گئدماغینا مانع اولماق / کار را لنگ کردن، چوب لای چرخ گذاشتن.
ایشی باشدان سوغماق / işi başdan soğmaq / ایشده سوستلوق ائله‌مک، ایشه فیکیر وئرمه‌مک / سمبل کردن.
ایشی بیر آدامین بوینونا سالماق / işi bir adamın boynuna salmaq / اؤز ایشین آیری آداما مؤحوول ائله‌مک / کار را گردن کسی انداختن.
ایشی تکره سالماق / işi təkərə salmaq / ایشلری یولا سالماق، ایشین اؤزؤن تاپماق / کار روی ریل افتادن، کار روی غلطک افتادن.
ایشی دؤیؤنه سالماق / işi düyünə salmaq / بیر آداما مؤشکؤل آچماق / گره در کار انداختن.
ایشی سؤرتمک / işi sürtmək / ایشی باشدان سووماق، ایشده سوستلوق ائله‌مک / سمبل کردن.
ایشی قاباغا آپارماق / işi qabağa aparmaq / ترقی ائله‌مک، تکمیل ائله‌مک / کار را روی ریل انداختن.
ایشی قوشماق / işi qoşmaq / ایشی گؤرمک، ایش یوللاندیرماق، ایشی یئر به یئر ائله‌مک / کار را چاق کردن.
ایشی یئرینه قویماق / işi yerinə qoymaq / بیر آدام باشینا ایش گتیرمک، جماع ائله‌مک، ایشی یاخشی قاباغا آپارماق / کار را به انجام رساندن.
ایشیق یولو / ışıq yolu / اومود یولو، بیر زادا اومود اولوب گؤز تیکمک / روزنه‌ی امید.
ایشیقدان قورخان / ışıqdan qorxan / معاریف دؤشمنی، جهالت سئون / جهل پرستی.
ایشیقلیقا چیخماق / ışıqlıqa çıxmaq / یاخشی گؤنه چیخماق، سعادته چاتماق / چشم روشنی، سفید بخت شدن.
ایشیمیز چئخدی / işimiz çıxdi / مؤشکؤله دؤشدؤک، چتینلیقا دؤشدؤک / گاومان زایید.
ایشین آدی بللی اولماماق / işin adi bəlli olmamaq / هر ایشه قیرپ قویماق، بیر ایش اؤسته دورماماق / همه کاره‌ی هیچ کاره.
ایشین اؤجؤن تاپماق / işin ücün tapmaq / ایشین یولون تاپماق / چم و خم کاری را پیدا کردن.
ایشین پوخو چئخماق / işin poxu çıxmaq /

بیر ایشین شورو چئخماق / گند کار در آمدن.

ایشین چمینی تاپماق / **işin çəmini tapmaq** / ایشین قیلیقین تاپماق / چم و خم کاری را به دست آوردن.

ایشین قاباغینا داش سالماق / **işin qabağına daş salmaq** / ایشی خارابلاماق / چوب لای چرخ گذاشتن.

ایشین قاباغینا کؤتۆک ایتهلهمک / **işin qabağına kötük itələmək** / مانع یاراتماق، انگل تؤرتمک / چوب لای چرخ گذاشتن.

ایشین گتیرماغی / **işin gətirmaği** / بیر ایش راحات قاباغا گئدمک و حل اولماق / آمد بودن کار.

ایصفهان اوزاق کردیسی یاخین / **isfəhan uzaq kərdisi yaxın** / چاخانچی آدامین جاوابی کی سؤزؤوؤ عمل ائله / اصفهان دور و کرتش نزدیک، این گوی و این میدان.

ایصولو دین سوروشماق / **isulu din soruşmaq** / چوخ سئوال جاواب ائلهمک / اصول دین پرسیدن.

ایکی آیاغی بیر باشماغا سوخماق / **iki ayaği bir başmağa soxmaq** / سیمیتلیک / دو پا را در یک کفش کردن.

ایکی ائششگین آرپاسین بؤلنمهین / **iki eşşəgin arpasın bolənməyən** / عاجیز آدام، باشاریقسیز آدام / پپه.

ایکی الیم اولدو بیر باشیم / **iki əlim oldu bir başım** / معطل قالدیم، حیران قالدیم، نه ائلهدیگیمی بیلمهدیم / انگشت حیرت به دندان ماندن، دهن باز ماندن.

ایکی داشین آراسیندا / **iki daşın arasında** / چوخ نامؤناسیب واخت، چتین یئر / میان دو سنگ.

ایکی کؤنؤل بیر اولماق / **iki könül bir olmaq** / بیرلشمک، سئویشمک / یکدل شدن.

ایکی گؤزؤ / **iki gözü** / چوخ عزیزی، چوخ ایستکلیسی / مثل چشمهایش.

ایکی آیاغی بیر باشماغا دیریمک / **iki ayaği bir başmağa dirimək** / کؤنزلیک ائلهمک، بیر ایشه چوخ ایصرار ائلهمک، ال چکمهمک / دو پا در یک کفش کردن.

ایکی آیاقلی / **iki ayaqli** / آدام / موجود دو پا.

ایکی آیاقی بیر باشماغا تپمک / **iki ayaqi bir başmağa təpmək** / سیمیتلیک، سماجت، لجاجت، بیر زادین اولدوغونا چوخ اللشمک، بیر ایشه چوخ ایصرار ائلهمک، برکه دورماق / ختم امّن یجیب گرفتن، دو پا در یک کفش کردن.

ایکی اؤرکلی / **iki ürəkli** / شکلی، بیر ایشه تصمیم توتا بیلمهمک / دو دل بودن.

ایکی اؤرکلی اولماق / **iki ürəkli olmaq** / تصمیم توتا بیلمهمک، ایکی ایشدن بیرین سئچه بیلمهمک / دو دل بودن.

ایکی اؤزلؤ / **iki üzlü** / صداقتسیز آدام، ریاکار آدام، سؤزیله عملی بیر اولمایان، اؤزده بیر جؤر دالدادا آیری جؤر اولان آدام / دو رو.

ایکی ائششگین آرپاسین بؤله بیلمهمک / **iki eşşəgin arpasın bölə bilməmək** / الآیاقسیزلیق، عاجیز آوارا، ایش بیلمهین آدام، باشاریقسیز / بی دست و پا، بر برف بشاشد آب نشود.

ایکی ال بیر باش اولماق / **iki əl bir baş olmaq** / باشا چالماق، ناراحاتچیلیق، ناچار قالماق / هاج و واج ماندن.

ایکی اللی ایشه یاپیشماق / **iki əlli işə yapışmaq** / اؤرکدن ایشه باغلی اولماق، ایش گؤرن آدام / دو دستی به کار چسبیدن.

ایکی الینن بیر باشی ساخلاماق / **iki əlinən bir başi saxlamaq** / اؤزؤن قوروماق / دو دستی سر خود را چسبیدن.

ایکی بؤلؤنموش بیر آلما / iki bölünmüş bir alma / ایکی آدام بیر بیرینین تایی اولماق / عین سیبی که از وسط دو نصفش کنند.

ایکی بارماق آراسیندا گؤرمک / iki barmaq arasında görmək / بیر ایشین آخیرین بیلمک، بیر ایشین اولاجاغینا یقین ائله‌مک / به ضرس قاطع.

ایکی جانلی / iki canli / بویلی قادین، حامیله آرواد / زن حامله.

ایکی جور بیر جور / iki cür bir cür / باش تاپمامالی آدام، ایکی اؤرکلی، شک‌لی اولماق / عین روزه‌ی شک‌دار.

ایکی داشین آراسیندا / iki daşın arasında / تلم تلسیک، قاچا قاچدا، چتینلیقلا / میان دو سنگ هم که شده.

ایکی زادی بیر ایلان چالماق / iki zadi bir ilan çalmaq / بیر بیرینه بنزمک، ایکی بنزر بیر زاد / عین سیبی که از وسط نصف کرده باشند.

ایکی شفانین بیری / iki şəfanın biri / اؤلوم یا دؤزلمک، آمما چوخ اؤلؤم معناسیندادی / یکی از دو شفا، یا مرگ یا سلامتی.

ایکی قات اولماق / iki qat olmaq / بئل ایلمک، قوجالماق، بئل بؤکؤلمک / الف دال شدن، کمر کمان شدن.

ایکی قریش یئر / iki qəriş yer / قبیر، گؤر / دو گز زمین.

ایکی قوش باشی بیر قازاندا قایناماماق / iki qoş başi bir qazanda qaynamamaq / ایکی قوری آدام یولا گئدمه‌مک / نگنجد دو شمشیر در یک غلاف.

ایکی قیرانا گؤلله آتماق / iki qirana güllə atmaq / چوخ پول سئورلیک / دو هزاری را با گلوله زدن.

ایکی قیرانلیق ایری اولماق / iki qiranlıq əyri olmaq / سؤزؤ دؤشؤنمه‌مک / دو هزاری کج بودن.

ایکی قیرانلیق دؤشمک / iki qiranlıq düşmək / باشا دؤشمک، سؤزؤ قانماق / دو هزاری افتادن.

ایکی قیرانلیق دؤشمه‌مک / iki qiranlıq düşməmək / سؤزؤ دؤشؤنمه‌مک / دو هزاری نیفتادن.

ایکی کؤنؤللؤ قالماق / iki könüllü qalmaq / تصمیم توتا بیلمه‌مک، ایکی ایشدن بیرین سئچه بیلمه‌مک، شک‌لی، بیر سؤزؤ دئمه‌گه یا بیر ایشی گؤرمگه معطل قالماق / دو دل ماندن.

ایکی گؤز ایسته‌ییر باخاسان / iki göz istəyir baxasan / چوخ گؤزل بیر زادا دئیلر / جاذب، مفتون کننده.

ایکی گؤنؤن قوناغی / iki günün qonaği / داوام‌سیز بیر زاد، تئز آرادان گئدن، قالمایان / مهمان دو روزه.

ایکی گؤنؤن قوناغی اولماق / iki günün qonaği olmaq / داوام‌سیز بیر زاد، تئز آرادان گئدن بیر زاد / مهمان دو روزه، زوار در رفته.

ایکی نفر بیر آخوردان یئمک / iki nəfər bir axurdan yemək / ایکی آدامین گلیری بیر یئردن اولماق، رؤشوه یئمک / دو نفر از یک آخور خوردن.

ایکی نفر سویوق اولماق / iki nəfər soyuq olmaq / آرا دیمک، ایستک آزالماق / بین دو نفر شکر آب شدن.

ایکی نفری بیر ایلان چالماق / iki nəfəri bir ilan çalmaq / اؤزگه اولماق، هئچ نیسبتی اولماماق / پیراهن دو نفر در یک آفتاب خشک شدن.

ایکی نفرین آراسیندان قئل گئچمه‌مک / iki nəfərin arasından qıl geçməmək / بیر اؤرکلی ایکی یولداش، چوخ ایستکلی یولداشلار /

مو در میان نگنجیدن، مو از میان دو کس نگذشتن.

ایکی نفرین سویو بیر آرخا گئدمک / iki nəfərin suyu bir arxa gedmək / ایکی آدام چوخ جؤر اولماق / آب دو نفر به یک جوب رفتن.

ایکی نفرین سویو بیر آرخا گئدمه‌مک / iki nəfərin suyu bir arxa gedməmək / ایکی آدام بیر بیریله جؤر گلمه‌مک / آب دو نفر به یک جوب نرفتن.

ایکی هاوالی / iki havali / هر دم بیر سؤز دیین، بیر سؤز اؤسته دورمایان / دو هوایی.

ایکی یئره امجک وئرمک / iki yerə əmcək vermək / ساواشدا ایکی طرفه‌ده یان ساخلاماق، ایکی طرفیده راضی ساخلاماق / گه به نعل و گه به میخ زدن.

ایکی یانا باخان چری قالماق / iki yana baxan çeri qalmaq / ایکی اؤرکلی اولماق نتیجه وئرمز / دو دل بودن نتیجه ندارد، از اینجا مانده از آنجا رانده.

ایکینی ساییننجا / ikini sayınca / چوخ تئز / سه سوت، تا دو را بشماری.

ایگنه سالماغا یئر اولماماق / ignə salmağa yer olmamaq / شولوغ یئر، تؤنلؤک یئر / جای سوزن انداز نبودن.

ایگنه‌یله گور قازماق / ignəylə gor qazmaq / چوخ چتین بیر ایش / با سوزن گور کندن.

ایگیت یا هراتدا گرک یا یئر آتدا / igit ya həratda gərək ya yer atda / ایگیت چتینلیقدان قاچسا اؤلمگی یاخشیدی / مرگ سرخ بهتر از زندگی ننگین.

ایل بیرینه دؤشمک / il birinə düşmək / ایش راس گلمک، ایش دؤز گلمک / سال برای کسی آمد داشتن.

ایلان / ilan / آجی دیللی آدام، مکیرلی و خائین آدام / مار.

ایلان آغزینداان قورتارماق / ilan ağzından qurtarmaq / خطرلی ایشدن جان قورتارماق، مهلکه‌دن قورتارماق / از دهن شیر در رفتن، از دهن اژدها رستن.

ایلان اؤز یوواسینا دوز گئدمک / ilan öz yuvasına düz gedmək / آدام اؤز دوستونا یا دوره‌برینه خیانت ائله‌مه‌مک / درست باختن، پاک باختن.

ایلان اؤلدؤره‌نه آغاج وئرمه‌مک / ilan öldürənə ağac verməmək / یارامااز، درده دیمز / بی بو و خاصیّت.

ایلان بوغازیندان چئخماق / ilan boğazından çıxmaq / دؤم دؤز بیر زاد، صاف، ایری اولمایان بیر زاد، دوز بیر شئی.

ایلان بوغان / ilan boğan / اوشاقین لاپ هئچ زاد قانمایان واختی، چیچیک اوشاق کی پیس یاخشی بیلمه‌یه، بیر یاشلی ایکی یاشلی اوشاق / بی تمیز.

ایلان حیکایه‌سی / ilan hikayəsi / اوزون سؤز صؤحبت، باش بئییندن چئخارتان دانیشیق / قصّه‌ی حسین کرد شبستری.

ایلان دیلی تؤکمک / ilan dili tökmək / چوخ یالوارماق، یالواریب یاخارماق / زبان مو در آوردن.

ایلان دیلی چئخارتماق / ilan dili çıxartmaq / یالوار یاخار ائله‌مک، ایلان دیلی تؤکمک / عجز و لابه کردن.

ایلان ساشماق / ilan saşmaq / بوغاز اولماق، بار آلماق / مار گزیدن.

ایلان کیمی دیل چیخاتماق / ilan kimi dil çıxatmaq / عاجیز عاجیز یالوارماق / به غلط کردم افتادن، به گه خوردم افتادن.

ایلان گؤزؤ کیمی / ilan gözü kimi / چوخ آز چوخ ضعیف، حیس ائدیلمز / مثل چشم مار.

ایـلان گؤزؤنـه داری سـالماق / ilan gözünə dari salmaq / چوخ چتین ایش گؤرمک / شاخ غول شکستن.

ایلان ملەیـن یئـر / ilan mələyən yer / چـوخ ایستی و سوسوز یئر / برهوت.

ایـلان یئییـب اژداهـا اولمـاق / ilan yeyib əjdaha olmaq / تجرؤبەلی آدام، ایسـتی سـویوق چکمیش آدام، چـوخ شـارلاتان آدام ، چـوخ باشـینا ایـش گلـن آدام، مؤفتـه ییـب بوینـون یوغـونلادان، معامله‌ده بؤرک قویان / مار خوردن و افعی شدن.

ایلانا آغی اؤیردیب قیزیشـدیرماق / ilana aği öyrədib qızışdırmaq / تحریـک ائلـەمـک، هیرسلندیرمک / خون کسی را به جوش آوردن.

ایلانا غنیم بالاسی‌دی / ilana ğənim balasıdi / بالا دده ننه‌یه مؤصؤبت آچماق / دشمن جان.

ایلانی سید حمزه الییلـه توتمـاق / ilani seyid həmzə əliylə tutmaq / بیر چتین ایشـی اؤزگـه الییله گؤرمک / مار را با دست دیگری گرفتن.

ایلانـــی یوواســـیندان چئخارتمـــاق / ilani yuvasından çıxartmaq / یاغلی دیل دئمـک، یوموشاق دانیشماق، دیل بـازلیق، یوموشـاق دیللـی / مار را از لانه‌اش بیرون کشیدن، چرب زبانی کـردن، افسون کردن.

ایلانیلا یارپوز / ilanıla yarpuz / ایکـی آدامـین بیر بیرندن قاچماقی و آجیقی گلمگـی / مـار و پونـه، کارد و پنیر، سگ و گربه.

ایلانین آغیدا قره‌سیده ایلاندی / ilanın ağıda gərəsidə ilandi / پیس آدام قیافه‌سـی هـر نئجـه اولا پیسدی / مار مار است سیاه و سفید ندارد.

ایلانـین آغینـادا لعنـت قـره‌سـینه‌ده / ilanın ağinada lənət qərəsınədə / پیس پیسـدی هـر نه رنگده اولسا اولوب / مار مـار اسـت سـیاه و سـفید ندارد.

ایلانـــین قویروغونـــو آیاقلامـــاق / ilanın quyruğunu ayaqlamaq / بیـــر آدامـــی هیرسلندیرمک، اؤزؤنؤ چتینلیقا سالماق / پـا روی دم شیر گذاشتن، پا روی دم مار گذاشتن.

ایلانینـــان اوینامـــاق / ilaninan oynamaq / خطرلی ایش گؤرمک / با دم مار بازی کردن.

ایلدیریم / ıldırım / هؤشلی باشلی، اود آلوو، اللی آیاقلی / آتش پاره.

ایلیشمک / ilişmək / بیر آدامـا مـؤزاحیم اولمـاق، زحمته سالماق / بـه پـر و پـای کسـی پیچیـدن، گیـر دادن.

ایلیگـه ایشـلەمـک / iligə işləmək / بیـر زادا دریـندن ایناتمـاق، ویجـودا جوممـاق / چیـزی تـوی پوست و خون کسی جا گرفتن.

ایماله ائلەمک / imalə eləmək / بیـرینین ایشـین خارابلامـاق، بیـر ایشـه بـاش اوزاتمـاق، فیضـوللوق ائله‌مک / فضـولی کـردن، چـوب لای چـرخ کسـی گذاشتن، سرک کشیدن.

ایمالـه اولمـاق / imalə olmaq / ایلیشـمک، ال چکمه‌مک، اذییت وئرمک / گیر دادن، به پر و پـای کسی پیچیدن.

ایمــام الــی کســمک / imam ali kəsmək / بؤیؤک خطا ائلـەمـک، باغیشـلانمایان ایـش / قـرآن خدا را غلط خواندن.

ایمــام بیزوغـــی / imam bizoği / ظـاهیراً آرام آدام، یئره باخـان آدام، اؤزده یاخشـی دالـدادا پـیس اولان آدام، اؤزده فاغیر دالـدادا شـولوغ اولان آدام / گربه‌ی امامزاده.

ایمام زادا پیشـیگی / imamzada pişigi / آرادا یئییب اورتادا گزن آدام / گربه‌ی امامزاده.

ایمـانی تـره‌زیـیه قویمـاق / imani tərəziyə qoymaq / ایمـانی سـاتماق، آل وئـرده ایریلیـک ائله‌مک، آز ساتماق / کم فروشی کردن، ایمان خود را به حراج گذاشتن.

ایمانی قیرقی ایمانینـا دؤنمـک / imani qırqi

imanına dönmək / چوخ سئوینمک، یئرده گؤیده دورماماق / با دم خود گردو شکستن.

ایمک / əymək / قورخماق، بیرینه سئنماق / کم آوردن، از کسی حساب بردن.

این دلیگینه گیرمک / in dəliginə girmək / قورخماق، بیر نفرین الیندن قاچماق / دنبال سوراخ موش گشتن.

in dəliginin / این دلیگینین ساتین آلماق satın almaq / قورخماق، بیر نفرین الیندن قاچماق / دنبال سوراخ موش گشتن.

اینک کیمی ساغماق / inək kimi sağmaq / پیس ایستیفاده ائله‌مک، ایستیثمارچیلیق / مثل گاو شیرده دوشیدن.

اینک اوتاران / inək otaran / بیر زاد بیلمه‌ین آدام، آنلام‌سیز / گاو چران.

inəkdən qarın / اینکدن قارین بورج آلماق borc almaq / چوخ یئمکلیک، قارین اوتارماق / شکم از گاو قرض کردن.

اینین قالبی اولماق / əynin qalıbi olmaq / اندازه اولماق، لباس یا باشماق اندازه گلمک / قالب تنش بودن.

اینینه بیچیلمک / əyninə biçilmək / بیر زاد بیرینه یاراشماق، ایشه بیر نفرین چئخاری اولماق / چیزی در قواره‌ی کسی بودن.

ایی بیلمک / iy bilmək / بیر مسئله‌دن خبر تاپماق، غذا حاضیر اولاندا تاپیلان آدام / چیزی را بو کشیدن.

ایی چکمک / iy çəkmək / خبر آختارماق، جاسوسلوق ائله‌مک / بو کشیدن.

iydə ağaci kimi / ایده آغاجی کیمی دؤز! düz / لاپ ایری آدام، هئچ ایشی دؤز اولمایان آدام / عین گردن شتر راست!

ایلنمک / iylənmək / بیر خبر هر یئره گئدمک، سؤز آغیزلارا دؤشمک / به عالم سمر شدن، تشت رسوایی کسی از بام افتادن.

iylənmiş / ایلنمیش سویولا یولا گئدمک suyula yola gedmək / چوخ حلیم آدام، اخلاق‌لی آدام / با مار هم تا کردن.

ایلی تیکه / iyli tikə / آغزیندان ایی گلمک، پوخلی ایش / گند کار در آمدن.

iynə üstündə / اینه اؤستؤنده اوتورماق oturmaq / تیکان اؤسته اوتورماق، ناراحات اوتورماق، راحات اولماماق، بیر یئرده اوتورا بیلمه‌مک / روی خار نشستن، آتش زیر پا داشتن.

iynə salmağa yer / اینه سالماغا یئر اولماماق olmamaq / چوخ تؤنلؤک، آرا باسدی، چوخ قالا بالیق یئر، شولوق پولوق یئر، چوخ آدام اولان یئر / جای سوزن انداختن نبودن.

اینه‌دن چؤپه / iynədən çöpə / خیردادان بؤیؤگه، هر بیر زاد / از سیر تا پیاز.

اینه‌سی ایتمک / iynəsi itmək / اویان بویانی آختارماق، وئرنیخماق، نیگرانچیلیق / به تقلّا افتادن.

iynəsi tikiş tutmaq / اینه‌سی تیکیش توتماق / ایستگینه یئتیشمک، شانس گتیرمک / کبکش خروس خواندن.

اینه‌له‌مک / iynələmək / بیر آل وئری بیر بیرینه وورماق، ایشی قاریشدیرماق، بیر آدامی یئخماقا اللشمک / زیر آب کسی را زدن، آمپول زدن.

اینه‌یله گور قازماق / iynəylə gor qazmaq / چوخ چتین ایش / با سوزن گور کندن.

ب

بىزدیخ / bızdıx / یوغون آدام / تپل.
بـئش کیشـینین بیـری / beş kişinin biri / حؤرمتلی و نفوذلو کیشی حاققیندا / برای خود کسی بودن، سری میان سرها داشتن.
بـئش گؤنلـوک / beş günlük / داوام‌سیز، آز زامانلی تئز قورتاران، دؤنیا / پنج روزه، سه پنجی.
بئشـده آلاجـاق دؤردده وئرجـک اولمامـاق beşdə alacaq dörddə verəcək olmamaq / راحـاتلیق، خیـال‌سیزلیق، هـر زادیـن داشین آتماق / هفت کسی گرو هشتش نبودن.
بىغـا چکمـک / bığa çəkmək / اوشـاقلارا شوخلوقجا دده‌لری اؤچؤن ایجشمک.
بىغـین آلتینـدان گئچمـک / bığin altından geçmək / رؤشوه وئرمک، کدخدانی گؤرمـک / خر کریم را نعل کردن، سبیل کسی را چرب کردن.
بئکار / bekar / سوبای، ائولنمه‌ین / عزب اوغلی.
بئل اگیلمک / bel agilmək / قوجالمـاق / کمر خم شدن.
بئل بؤکؤلمک / bel bükülmək / بیـر مؤصـؤبت اؤز وئرمک، قوجالماق / کمر خم شدن.
بئل باغلامـاق / bel bağlamaq / اومـود اولمـاق، آرخایین اولماق، گؤونمک، اینانماق، آرخالانمـاق / به کسی دستگرم بـودن، دل بـه کسـی بسـتن، پشت گرم بودن.
بئـل سـئنماق / bel sınmaq / عزیـزین الـدن وئرمک، مؤصؤبت گؤرمک / کمر کسی شکستن.
بئل یئره دگمک / bel yerə dəgmək / شکست یئمک، سئنماق / پشت کسی به زمین خوردن.
بئلـی بـاغلی / beli bağli / آرخـایین، اومودلـو، آرخالی / پشت گرم، دل قرص بودن.
بئلی برک / beli bərk / چـوخ شـهوت‌لـی آدام، آروادلارا چوخ کؤنؤل گؤسترن / جنس خر داشتن.
بئلی قویوب قازمانی گؤتؤرمـک / beli qoyub qazmani götürmək / شـیددتلی ایشـله‌مـک، ایشـدن قورتارمامـاق / بیـل را گذاشـتن و کلنـگ را برداشتن.
بئلی یارا / beli yara / بورجون چتین وئـرن آدام، حق و حسابین چتین وئرن آدام، امـانتی قایتارمایـان / بد حساب، بد معامله.
بئواخ گلیب تئز اؤرگنمک / bevax gəlib tez örgənmək / دؤنـن بیـر بـو گـؤن ایکـی هـامینی اینجیتمک، شارلاتانلیق، اویون بازلیق / دیـر آمـدن و زود رفتن.
بئینـی آپارمـاق / beyni aparmaq / چـوخ دانیشماق / دنگ کردن، مغز را خوردن.
بئینـی خـاراب / beyni xarab / ایشـلری حساب‌سیز اولان آدام، عقیل‌سیز آدام / پوک مغز.
بئینـی دولـدورماق / beyni doldurmaq / ایناندیرماق، قولاغ دولدورماق / گـوش کسـی را پـر کردن، مخ کسی را زدن.

بئینی دولو قان / beyni dolu qan / تجرؤبه‌سیز جوان / خام.

بئینی قالین / beyni qalin / بیر سؤز قانمایان آدام، کال آدام، سؤزؤ بئواخت دؤشؤنن، گؤنی قالین / پوست کلفت، کلّه خراب، کلّه خر.

بئیین تاققیلداماق / beyin taqqıldamaq / بیر زاددان چوخ تعججوب ائله‌مک / شاخ در آوردن.

بئیین دولدورماق / beyin doldurmaq / یالان سؤزؤیله ایناندیرماق / پر کردن، شیر کردن، مغز کسی را خوردن، مخ کسی را زدن.

بئیین گئتمک / beyin getmək / بیری چوخ دانیشماق، باش بئییندن چئخماق، چوخ سسلی بیر یئر / مغز خورده شدن.

بئیین‌سیز / beyinsiz / عاغیلسیز، آخماق / تهی مغز، بی‌کله.

بئیینه وورماق / beyinə vurmaq / باشا دؤشمک، بیر ایش یا بیر زادین دالیجا دؤشؤب بوشلاماماق / به سر زدن، به کلّه زدن.

باب اولماق / bab olmaq / بیربیله جؤر اولماق / کبوتر با کبوتر باز با باز.

بابا دینمز / baba dinməz / ایمام بیزوغی، سامان آلتدان سو یئریدن، اؤزده خالا دالدا چالا / آب زیر کاه، آتش زیر خاکستر.

بابال یوماق / babal yumaq / بیرینه یئرسیز نیسبت وئرمک، تؤهمت وورماق / گناه کسی را شستن.

بابلی بابئیلا / babli babıyla / هره اؤز تای توشویلا / کبوتر با کبوتر باز با باز.

بات بات یئمک / bat bat yemək / چوخ دانیشماق، سارساخلاماق / مغز زاغی خوردن.

باتمان / batman / آغیر آدام، ویقارلی، زور دیین آدام / سنگین، متین، یک دنده.

باجادان باخان / bacadan baxan / اوزاق آدام، اؤزگه آدام، ایلیشیگی اولمایان، گؤز اوتاران / بیگانه، چشم چران.

باجادان دؤشمه / bacadan düşmə / مؤفته اله گلن بیر زاد، غیبیدن گلن / باد آورده.

باجی گؤزؤنده باخماق / baci gözündə baxmaq / پیس فیکیر ائله‌مک، دؤزلؤک و ناموس‌لولوق / به چشم خواهر نگاه کردن.

باختا شئلّاق آتماق / baxta şıllaq atmaq / فؤرصتی الدن وئرمک، شانسی بوشلاماق / لگد به بخت خود زدن.

باخدیقجا گؤز قرلمک / baxdıqca göz qərəlmək / چوخ بیر زاد، اؤج سؤز بوجاق‌سیز بیر زاد / تا چشم کار می‌کند...، بیکران.

بادا گئدمک / bada gedmək / هئچ اولماق، بوشا چیخماق / بر باد رفتن.

بادا وئرمک / bada vermək / تلف ائتمک، یوخا چئخاتماق، تؤکتمک / به باد دادن.

بادیمجان شیتیلی / badımcan şitili / ایضافه بیر زاد، ارزیش‌سیز بیر زاد / انگل، طفیلی.

بادیمجان شیتیلی اولماق / badımcan şitili olmaq / دده‌سیز ننه‌سیز آدام، اهمییت‌سیز آدام / زیر بته عمل آمدن.

بارا قویماق / bara qoymaq / سؤزؤ آزدیرماق، چاشماق، جایماق، سؤزؤ یئرینده دانیشماماق / گاف دادن، دسته گل به آب دادن.

بارماغلاری یئمک / barmağlari yemək / لذذتلی غذا یئمک / انگشتان خود را خوردن.

بارماغی هارا توتسان گئدر / barmaği hara tutsan gedər / سؤزه باخان آدام / انگشت به هر طرف کردی رفته.

بارماغین کسسن خبری اولماز / barmağin kəssən xəbəri olmaz / چوخ خوش اولان و هر یئردن خبرسیز آدام / انگشتش را ببری خبردار نمی‌شود.

بارماق اؤجی / barmaq üci / جیددی اولمایان

ایش، تلسیک ایش / نوک انگشتی، سر انگشتی.

بارماق ائله‌مک / barmaq eləmək / بیر زادی قوددالاماق، بیر ایشی قاتماق، دوْز ایشی خارابلاماق / انگولک کردن.

بارماق چکمک / barmaq çəkmək / ایشاره ائله‌مک، تحریک ائله‌مک، قویشالاماق، سوْز بازلیق ائله‌مک / پاشنه کشیدن، هیزم کش معرکه بودن، انگشت کشیدن.

بارماق قویماق / barmaq qoymaq / ایراد توتماق، گیر وئرمک / انگشت گذاشتن روی چیزی.

بارماقلارین یئمک / barmaqların yemək / بیر یئمه‌لی غذانی چوخ ایشتاهیلا یئمک، دادلی یئمکدن دویماماق / انگشت‌های خود را خوردن.

بارماقین کسسن خبری اولماز / barmaqın kəssən xəbəri olmaz / چوخ سئوینمک، سئوینجکلیک، هوْش باشدان چئخماق / انگشتش را ببری خبردار نمی‌شود.

باریتی قورو ساخلاماق / barıti quru saxlamaq / ساواشا حاضیر اولماق، غفلت ائله‌مه‌مک / حاضر به یراق بودن.

بازار اولماماق / bazar olmamaq / آل وئر اولماماق / بازار کاری یا چیزی کساد شدن.

بازار باققال‌سیز مئشه چاققال‌سیز اولماز / bazar baqqalsız meşə çaqqalsız olmaz / هر یئرده هر جور آدام تاپیلار، یاخشی پیس هر یئرده وار / بیشه بی خرس نبودن.

بازار توتماق / bazar tutmaq / بیر آدام اوْز ایستگینه یئتیرمک / بازار رونق داشتن.

بازار شیرینلشمک / bazar şirinləşmək / بیر زادین مؤشتریسی چوخالماق / بازار چیزی گرم شدن.

بازار قئزیشدیرماق / bazar qızışdırmaq / مؤشتری تاپماق، بیر زادی تعریف ائله‌مک / بازار گرمی کردن.

بازار قیزدیرماق / bazar qızdırmaq / بیر شئی یا آدامی یالاندان تعریفله‌مک / بازار گرمی کردن.

بازار گوْللنمک / bazar güllənmək / بازارا یاخچی بیر جینس گلمک، بازارا دیرلی بیر زادلار گلمک / بازار رونق گرفتن.

بازار یئتیمی / bazar yetimi / سیرتیق ناتاراز اوشاق، کلک‌باز آدام، لات لوْت، ایت اوْزلوْ / کنه، پر رو، سرتق.

بازاردان دوْشمک / bazardan düşmək / بیر زادین واختی گئچمک / بازار کاری یا چیزی کساد شدن.

بازارین گوْزوْن چیخاتماق / bazarin gözün çıxatmaq / بازاردان پیس بیر زاد آلماق، قولای بیر زاد آلماق، بازارین لاپ یئرده قالان زادین آلماق / چشم بازار را در آوردن، اگر لر به بازار نرود بازار می‌گندد.

بازلیق / bazlıq / بیر زادا چوخ علاقه‌لی اولماق / عشق چیزی را داشتن.

باسدی گئچدی / basdi geçdi / زوربازورلوق، قانون‌سوزلوق / شهر هرت.

باش آپارماق / baş aparmaq / چوخ تلسیک گئدمک، چوخ عجله ائله‌مک، قاچا قاچ / سر بردن.

باش آدام باشینا بنزمک / baş adam başına bənzəmək / بیر آدام کی موختصر حسابا گلـه / سری میان سرها داشتن.

باش آشاغی / baş aşaği / اوتانجاق آدام، اوْزوْ یولا آدام، آرام آدام، اوْز ایشینه گئدن آدام، بیر زاددان اوتانان آدام / سر به زیر.

باش آشاغی آدام / baş aşaği adam / عففت‌لی آدام، اوْز ایشینه گئدن آدام / سر به زیر.

باش آشاغی اولماق / baş aşaği olmaq / خجالت چکمک، اوتانماق / سر به زیری، سنگ روی یخ شدن.

باش آغارتماق / baş ağartmaq / بیر ایشده یوخاری اؤستؤنلؤک اله گتیرمک، چالیشیب تجرؤبه قازانماق / مو سفید کردن، استخوان شکستن.

باش آغریتماق / baş ağrıtmaq / زحمت و اذییت وئرمک / درد سر دادن.

باش آغریسی وئرمک / baş ağrısi vermək / چوخ دانیشماق / دردسر دادن.

باش آلتینا قویماق / baş altına qoymaq / آرخئیین اولماق / چیزی را زیر سر گذاشتن.

باش آلیب گئدمک / baş alıb gedmək / فیکیرسیز یولا دؤشمک و هر یئره گلدی گئدمک، هدف‌سیز یولا دؤشؤب گئدمک / سر خود گرفتن و رفتن.

باش آیاغ دانیشماق / baş ayağ danışmaq / یئرسیز دانیشماق / بی‌سر و ته حرف زدن.

باش آیاق وورماق / baş ayaq vurmaq / ایطمینان ائله‌یه بیلمه‌مک، دؤز گلمه‌مک، یالانتان سؤز وئرمک / سر و ته زدن.

باش اؤسته قویماق / baş üstə qoymaq / چوخ عزیزله‌مک / روی سر نهادن.

باش اکمک / baş əkmək / بیرین سریمک و بیر یئرده قویوب گئدمک / کسی را از سر وا کردن، دنبال نخود سیاه فرستادن.

باش اگمک / baş əgmək / احتیرام ائتمک / سر فرود آوردن.

باش اوزادماق / baş uzadmaq / بیر ایشه قاریشماق، هاردا آش اوردا باش اولماق / نخود هر آش شدن.

باش اولماق / baş olmaq / بیر ایشده بیرینجی اولماق / سر بودن.

باش آیمک / baş əymək / بیرینه تسلیم اولماق، سئنماق، احتیرام ائله‌مک / سر تسلیم فرود آوردن.

باش بؤلن / baş bülən / ایشده چوخ بیلن آدام، آغ ساققال / ریش سفید.

باش بئیین گئدمک / baş beyin gedmək / چوخ سسلی یئرده اذییت چکمک / دود از کلّه بلند شدن، فیوز پریدن.

باش باتیرماق / baş batırmaq / بیرین اؤلدؤرمک، بیرین یوخ ائله‌مک / سر کسی را زیر آب کردن، شناسنامه‌ی کسی را باطل کردن.

باش باشا قوشماق / baş başa qoşmaq / بیر آداميلا سؤزلشمک، سؤز دئییب جاواب آلماق / سر به سر گذاشتن.

باش باشا قویماق / baş başa qoymaq / بیریله سؤزه گلمک، بیر نفریله سؤزلشمک، بیرینه ایجشمک / سر و کلّه زدن، سر به سر کسی گذاشتن.

باش باشا وورماق / baş başa vurmaq / بیر آداميلا دوروشماق / سر و کلّه زدن.

باش باغلاماق / baş bağlamaq / اوغورلاماق، بیر زادی بیر یئردن اکمک، کف گتمک / کف رفتن، بلند کردن.

باش بدنه آغیرلیق ائله‌مک / baş bədənə ağırlıq eləmək / کؤتک گؤیلی ایستمک، جان قاشینماق / سر به تن سنگینی کردن.

باش بدنه دیمک / baş bədənə dəymək / ارزیشلی آدام / سر به تن ارزیدن.

باش بلمک / baş bələmək / ائولندیرمک / آستین بالا زدن، قاتی مرغها شدن.

باش بند اولماق / baş bənd olmaq / مشغول اولماق / سرگرم بودن.

باش بوغ / baş buğ / بؤیؤک، سؤزؤ گئچر آدام / سر کرده، سر گروه.

باش بیر آدامین اؤزؤنؤن اولماماق / baş bir adamın özünün olmamaq / کیشی صؤفت آدام، لوطی آدام، اؤزؤندن گئچن آدام / سر کسی مال خودش نبودن.

باش بیر ائله‌مک / baş bir eləmək / حیات

یولداشی اولماق، ائولنمک / همسر شدن.
باش بیر زاددان اؤتری آغریماق / baş bir zaddan ötri ağrımaq / بیر زادا چوخ باز اولماق / سر برای چیزی درد کردن.
baş bir yerə dəymək / باش بیر یئره دیمک / دلی اولماق، عقلی الدن وئرمک، چوخ دانیشماق، چوخ دانیشان آدام / سر به جایی خوردن، آفتاب به ملاج کسی خوردن، مخ کسی تکان خوردن.
baş birinin / باش بیرینین اؤزؤنؤن اولماماق özünün olmamaq / لاپ اؤزؤنن گئچن آدام، چوخ دوست باز آدام / جان سپار.
باش بیلن / baş bilən / آغ ساققال، چیخارلی آدام / ریش سفید.
باش پئیریلداماق / baş pırıldamaq / کچل، باشی تؤکسؤز / کل، طاس.
باش پوزوقلوق / baş pozuqluq / بؤیؤک کیچیک بیلمزلیک / کلّه خراب.
baş piçaqa sürtmək / باش پیچاقا سؤرتمک / اؤلؤم آختارماق / بیخ گوش خاریدن، شاخ به چماق مالیدن.
باش تاپماق / baş tapmaq / باشا دؤشمک، دؤشؤنمک / سر درآوردن.
باش چئخارتماق / baş çixartmaq / بیر ایشده بیلیجی اولماق، اؤزؤن ساخلاشدیرماق، بیر زاد بیلمک / سر در آوردن.
/ baş çöllərə qoymaq / باش چؤلره قویماق / دلی اولماق، شورلانماق / سر به بیابان نهادن.
باش چاپماق / baş çapmaq / چوخ شولوغ پولوغ یئر / جای سوزن انداز نبودن.
باش داشا دیمک / baş daşa dəymək / بیر ایشدن پئشماق اولماق، تجرؤبه قازانماق، پئشمانچیلیق، غلط ایشدن قاییتماق، آجی تجرؤبه اله گتیرمک / سر به سنگ خوردن.
/ baş daşa yetişmək / باش داشا یئتیشمک اؤلمک، اجل یئتیشمک / سنگ اجل به کسی خوردن.
/ baş dolandırmaq / باش دولاندیرماق گئچینمک، بیر جورلوقولا یاشاماق، عؤمری سووماق / روزگار سپری کردن.
/ baş dumanlanmaq / باش دومانلانماق کئفلنمک، سرخوشلوق، پییان اولماق / سرخوش شدن.
/ baş duvara dəgmək / باش دووارا دگمک بیر پیس ایشین نتیجه‌سین گؤرمک / سر به دیوار خوردن، سر به سنگ خوردن.
/ baş duvara vurmaq / باش دووارا وورماق ناراحاتلیق، پئشمانلیق / سر به دیوار کوبیدن.
باش سئندیرماق / baş sındırmaq / چوخ شولوغ پولوغ یئر / از سر و کول هم بالا رفتن.
باش ساخلاماق / baş saxlamaq / اؤزؤن ساخلاماق، یاشاماق، گئچینمک، اؤزؤن قوروماق / سر خود نگه داشتن.
باش ساغلیقی / baş sağlıqi / تسللی وئرمک / سر سلامتی.
/ baş sağlıqi vermək / باش ساغلیقی وئرمک اؤلؤ صاحابینا اوزون عؤمؤر ایستمک / سر سلامتی دادن.
باش سریمک / baş sərimək / ائولندیرمک، یالان ساتماق / سر کسی را گرم کردن، کسی را قاتی مرغها کردن.
باش سیندیرماق / baş sındırmaq / بیر زادا مؤشتری اولماق / سر و دست شکستن.
/ baş şah başi olmaq / باش شاه باشی اولماق بیرین یالانتان تعریفله‌مک، قولتوغا وئرمک / هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن.
باش عرشه چاتماق / baş ərşə çatmaq / چوخ قاباغا گئدمک، وارلانماق / سر به عرش ساییدن.
/ baş ərşə dayanmaq / باش عرشه دایانماق

عزیزلنمک، چوخ اوجالانماق / سر به آسمان سایدن.

باش قئزئشماق / baş qızışmaq / باش بند اولماق، برک مشغول اولماق، کئفلنمک / سرگرم شدن، سرخوش شدن.

باش قاتماق / baş qatmaq / آل ائله‌مک، سریمک، توغلاماق / سر کسی را گرم کردن، سر کسی شیره مالیدن.

باش قاریشماق / baş qarışmaq / بیر ایشه مشغول اولماق / سرگرم شدن.

باش قاریشیقلیق / baş qarışıqlıq / ایشین تؤنلؤکلؤگؤ، چوخ ایشی اولماق / سر شلوغ بودن، فرصت سر خاراندن نداشتن.

باش قارینا اولماق / baş qarına olmaq / باشینالیق، باش‌سیزلیق / سر خود رها شدن.

باش قاشیماغا ماجال اولماماق / baş qaşımağa macal olmamaq / ایش شولوغ اولماق، بیر زادا واختی اولمایان آدام، وقت آز اولماق، باش قاریشیقلیق / فرصت سر خاراندن نداشتن.

باش قوغورما سبزی ایبی وئرمک / baş qoğurma səbzi iyi vermək / بیری اؤلؤم آختارماق، قورخولو ایش گؤرمک، قورخولو سؤز دانیشماق / کلّه‌ی کسی بوی قورمه سبزی دادن.

باش قولاق گئدمک / baş qulaq gedmək / چوخ سس اذیت ائله‌مک، قالابالیق یئرده سینسیمک / سر و گوش رفتن.

باش قولاق وئرمه‌مک / baş qulaq vermǝmǝk / بیر سؤزی قولاق آلتینا وورماق، بیرینین ایشینه باش وئرمه‌مک / سر سنگینی کردن، پشت گوش انداختن.

باش قووزاماق / baş qovzamaq / سؤزه باخماماق، غرورلانماق، حکومتین قاباغینا چئخماق / سر بر افراشتن.

باش قیرخماق / baş qırxmaq / حوققا قویماق، بؤرک قویماق / سر کسی شیره مالیدن.

باش قیزماق / baş qızmaq / کئفلنمک، سرخوشلوق / مغز گرم شدن، کلّه گرم شدن.

باش قیزیشماق / baş qızışmaq / مشغول اولماق، کئفلنمک / کلّه گرم شدن.

باش کؤللؤ / baş küllü / یازیق، باشی بلالی / خاک بر سر.

باش کسمک / baş kəsmək / بیر زادی چوخ باها ساتماق، باهاچیلیق / تیغ زدن، سر گردنه.

باش گتیرمک / baş gətirmək / چوخ تلسیک بیر ایش گؤرمک / سر آوردن.

باش گورا تیترمک / baş gora titrəmək / آرتیق قوجالماق، چوخ قوجا کیشی یا آرواد، اؤلؤم یاخینلاشماق، قوجالیب قاریماق، باشی تیترین قوجا / آفتاب لب بوم، بوی الرحمن کسی بلند شدن، یه پا لب گور بودن.

باش لشه آغیرلیق ائله‌مک / baş ləşə ağırlıq eləmək / خطر آختارماق، اؤلؤم آختاران آدام، ساواش آختاران آدام، بعضی سؤزلر دانیشیب جانی خطره سالماق / سر به تن زیادی کردن، سر کسی بوی قورمه سبزی دادن.

باش وئرمک / baş vermək / اهمییت وئرمک، اؤز وئرمک / برای کسی تره خورد کردن.

باش وورماق / baş vurmaq / آختارماق، بیر سؤزؤن یا ایشین دالیسین توتماق، بیرینه باش چکمک / سر زدن.

باش یئره آتماق / baş yerə atmaq / یورلوق آلماق، بیر آز یاتماق / سر بر بالین نهادن.

باش یئره سوخولماق / baş yerə soxulmaq / آرتیق اوتانماق، بیر ایشدن اوتانماق / سر افکنده شدن.

باش یئره گیرمک / baş yerə girmək / آرتیق اوتانماق، بیر ایشدن اوتانماق / سر افکنده شدن.

باش یئمک / baş yemək / بیر آدامین نئچه

عایله‌سی یا اوشاقی اؤله اؤزی دیری قالا دئییلر / سر خور.

باش یاریب اتگه قوز تؤکمک / baş yarıb ətəgə qoz tökmək / بیرینه پیسلیک ائله‌ییب سونرا یاخشیلیق ائله‌مک / زخم زدن و مرهم نهادن.

باش یاریب اتگه قوغورقا تؤکمک / baş yarıb ətəgə qoğurqa tökmək / بیر آدامی اینجیدیب سونرا اؤرگین اله گتیرمک، بیرین ناراحات ائله‌ییب سونرا اؤرگین اله گتیرمک / سر شکستن و در دامن بوجاری ریختن.

باش یاسدیغا قویماق / baş yasdığa qoymaq / یاتماق، یوخلاماق، ناخوشلاماق / سر به بالین نهادن.

باش یبین / baş yiyən / او اوشاغ کی اولاندان سونرا آتا یا آناسی اؤله / سرخور.

باشا آتیلماق / başa atılmaq / بیر آداما اذییت وئرمک / به سر و کول کسی پریدن.

باشا آند ایچمک / başa and içmək / چوخ عزیزله‌مک / به سر کسی قسم خوردن.

باشا اؤیون آچماق / başa öyün açmaq / مؤصؤبته سالماق، زحمته سالماق / سر کسی بازی در آوردن.

باشا ایت اؤیؤنی گتیرمک / başa it öyüni gətirmək / بیرین چوخ اینجیتمک، سینسیتمک، بیر آداما چوخ اذییت وئرمک / دمار از روزگار کسی در آوردن.

باشا ایت سویو تؤکمک / başa it suyu tökmək / بیر آداما چوخ آزار وئرمک، سینسیتمک، بیرین آبیردان سالماق / روزگار کسی را تیره و تار کردن.

باشا بلا آچماق / başa bəla açmaq / آدام اؤزؤن دردسره سالماق، چتینلیگه دؤشمک / خود را دچار بلا کردن.

باشا بویا چاتماق / başa boya çatmaq / یئکلمک، بؤیؤمک / سر بر آوردن، قد کشیدن.

باشا پیسلیک گتیرمک / başa pislık gətirmək / زورلاماق، تجاووز ائله‌مک / پرده دری کردن، ناموس کسی را لکه‌دار کردن.

باشا تاس دگیرمانی چئویرمک / başa tas dəgirmani çevirmək / بیر آداما آرتیق حدده اذییت ائله‌مک، اذییتجیل اوشاقین ادا لاری / آه از نهاد کسی بر آوردن.

باشا تنبکی اؤیؤنؤ آچماق / başa tənbəki öyünü açmaq / باشا ایش گتیرمک، چتینلیگه سالماق / دست کسی را توی حنا گذاشتن، دست کسی را توی پوست گردو گذاشتن.

باشا توپراق آلمک / başa topraq ələmək / چاره ائله‌مک / به خاکی بر سر ریختن.

باشا توربا وورماق / başa torba vurmaq / بیرین توغلاماق، سفئه‌لتمک / خر کردن.

باشا تورپ اکمک / başa turp əkmək / اینجیتمک، جزالاندیرماق / گوشمالی دادن.

باشا جیققا تاخماق / başa cıqqa taxmaq / بیرینی چوخ عزیزله‌مک / تاج گل بر سر کسی نهادن.

باشا چىخماق / başa çıxmaq / اؤزلنمک، حؤرمتسیزلیک ائله‌مک / از سر و کول کسی بالا رفتن.

باشا چالماق / başa çalmaq / میننت قویماق / سر کوفت زدن.

باشا خالتا سالماق / başa xalta salmaq / تابع ائله‌مک، آلدادیب اینانـدیرماق، ائشـشکلتمک / خر کردن.

باشا دؤشمک / başa düşmək / آنلاماق، دؤشؤنمک، سؤزؤ درک ائله‌مک، قانماق / حالی شدن.

باشا داش دؤشمک / başa daş düşmək / یازیق اولماق، فلاکته دؤشمک / خاک به سر شدن.

باشا داش سالماق / başa daş salmaq / بیر ایشه چاره تاپماق، بیر ایشه فیکیر چکمک، آدام اؤزؤن یازیق ائله‌مک / خاک به سر کردن، چه خاکی به سرم بریزم؟

باشا دولانماق / başa dolanmaq / احترام ائله‌مک، چوخ عزیزله‌مک / دور سر کسی چرخیدن.

باشا سالماق / başa salmaq / بیر آدامی بیر زادین یادینا سالماق، بیر سؤزؤ یادا سالماق، بیرین بیر ایشه تحریک ائله‌مک، دؤشؤندؤرمک، اؤرگتمک / چیزی را به سر کسی انداختن، حالی کردن، شمشیر نشان زنگی مست دادن.

باشا شیر شبیهی گتیرمک / başa şir şəbehi gətirmək / بیر آداما آرتیق حدده اذیت ائله‌مک، چوخ سینسیتمک / روزگار کسی را سیاه کردن.

باشا قئزیل آلیب گئدمک / başa qızıl alıb gedmək / راحاتلیق، غم‌سیزلیک، آرخایینلیق، نهایت امن و امانلیق، قورخوسوز بیر ایشی گؤرمک، فیکیر راحات اولماق، نیگران قالماماق / تشت طلا رو سر گرفتن و رفتن، خیال تخت بودن.

باشا قارقا قونماق / başa qarqa qonmaq / شانس گتیرمه‌مک، ایش راست گلمه‌مک / اقبال کسی خوابیدن، بخت از کسی روی گرداندن.

باشا کؤل اله‌مک / başa kül ələmək / بیر ایشه فیکیر چکمک، آدام اؤزؤن یازیق ائله‌مک / چه خاکی به سرم بریزم؟، خاک بر سر شدن.

باشا کؤل اولماق / başa kül olmaq / بیر مؤصؤبت یئتیشمک، یازیق اولماق / خاک بر سر شدن.

باشا گلمک / başa gəlmək / قورتارماق، بیر ایش اؤز وئرمک / به سرانجام رسیدن، کاری پیش آمد کردن.

باشا وورماق / başa vurmaq / شیددتلی کؤنؤل ایستمک / چیزی به کلّه‌ی آدم زدن.

باشا هاوا گلمک / başa hava gəlmək / دلی اولماق، هوش آزماق / هوایی شدن.

باش‌چی / başçi / آغ ساققال، ایش بیلن / سر کرده.

باشدا دولاندیرماق / başda dolandırmaq / آلدادماق، یالان وعده وئرمک / سر دواندن، وعده‌ی سر خرمن دادن.

باشدان آیاغا / başdan ayağa / بیر زادین بؤتؤنلوگؤ، بیر زادین هامیسی / سر تا پا.

باشدان ائتمک / başdan etmək / باشدان سووماق، رد ائتمک / از سر واکردن.

باشدان ائله‌مک / başdan eləmək / بیر نفری یا ایشی رد ائله‌مک، سووماق، یولدان چیخاتماق / از سر باز کردن، قال گذاشتن، دست به سر کردن.

باشدان بئییندن چئخماق / başdan beyindən çıxmaq / دنگ اولماق، چوخ سسلی یئر، سینسیمک / کلّه بازار مسگرها شدن.

باشدان بیر تؤک اسکیلمک / başdan bir tük əskilmək / لاب آز زیان / مو از سر کم شدن.

باشدان بیر تؤک اسگیک اولماق / başdan bir tük əsgig olmaq / خطر یئتیرمک، آسیب دگمک / یک مو از سر کسی کم شدن.

باشدان تؤستؤ چیخماق / başdan tüstü çıxmaq / چوخ چوخ هیرسلنمک / دود از کلّه بلند شدن.

باشدان تؤستؤ قوغزانماق / başdan tüstü qoğzanmaq / چوخ ناراحات اولماق / دود از سر بلند شدن.

باشدان تؤستؤ چئخماق / başdan tüstü çıxmaq / نهایت ناراحاتلیق، نهایت تعجب ائله‌مک / دود از کلّه بلند شدن.

باشدان چئخاتماق / başdan çıxatmaq / یولدان چکمک / از راه به در بردن، زیر پای کسی نشستن.

باشدان چئخماق / başdan çıxmaq / بیر ایشدن واز گئچمک / چیزی از سر کسی افتادن.

باشــــدان چکمــــک / başdan çəkmək / جایدیرماق، چاشدیرماق، یولدان چئخارتماق، پیس یولا چکمک / از راه به در بردن، زیر پای کسی را شل کردن.

باشـدان دومـان قالخمـاق / başdan duman qalxmaq / بـرک هیرسـلنمک / دود از کلّه بلنـد شدن.

باشدان سئللر سـولار آشـماق / başdan sellər sular aşmaq / چوخ مؤصـؤبت گؤرمـؤش آدام، چوخ تجرؤبه‌لی آدام / ماجراها از سر گذراندن.

باشـدان سـووماق / başdan sovmaq / بیرینـی قایتارمـاق، بیـرینین شـرریندن قورتارمـاق، بیـر ایشـی کؤنؤل‌سؤز گؤرمک / از سر باز کردن.

باشدان گئچمـک / başdan geçmək / جانـدان گئچمک، لاب چوخ ایثار / از سر و جان گذشتن.

باش‌سیز / başsız / بؤیؤک‌سیز، اؤز باشـینا / خـود سر.

بـاش‌سیز بـارات‌سـیز / başsız baratsız / اؤز باشینا، سایمازلیق / سر خود و نافرمان.

بـــاش‌ســـیزلیق / başsizlıq / قاتمـا قاریشـیقلیق، بؤیؤک سؤزلؤک / بی سر و سرپرست.

باشـــلی باشـــین ســـاخلاماق / başli başin saxlamaq / هره اؤز کؤرکؤن سودان چئخاتمـاق، اؤزؤن قوروماق / دو دستی سر خود را نگه داشتن.

باشـلی باشـینا / başli başına / هـئچ کیمسـه‌نـی سایمایان، اؤزؤنه باغلی اولان / سر خود.

باشـــماق جؤتلـــه‌مـــک / başmaq cütləmək / یالتاقلانماق، اؤزؤن شـیرین سـالماق / کفـش جفـت کردن، سبزی پاک کردن.

باشماق جؤتله‌ین / başmaq cütləyən / یالتـاق، فیته‌چکن / دستمال کش.

باشـــی آپارمـــاق / başi aparmaq / چـــوخ دانیشماق / سر کسی را بردن، مخ کسی را خوردن.

باشـی آت تپیکلمـک / başi at təpikləmək / عقلی الدن وئرمک، سفئه‌لمک / مغز خر خوردن.

باشی آشاغا / başi aşağa / آرام آدام، سـس‌سـیز سؤز سؤز آدام / سر به زیر.

باشـی آشـاغا اولمـاق / başi aşağa olmaq / اوتانماق / سر افکنده شدن.

باشی آغارتماق / başi ağartmaq / تجرؤبـه‌لـی اولماق، چوخ یاشاماق / مو سفید کردن.

باشـــی اؤزؤنـــؤن اولمامـــاق / başi özünün olmamaq / الـی آچیـق و چـوخ یولداشـا جـان یاندیران آدام / سر سپرده.

باشی اوجـا / başi uca / شـرفلی، فخرلـی ایـش گؤرن آدام، اؤزؤ آغ / سر بلند.

باشی اوجا ائله‌مک / başi uca eləmək / بیرینین فخرینه باعث اولماق / کسی را سربلند کردن.

باشـــی اوجـــا توتمـــاق / başi uca tutmaq / اوتانمامـاق، بیـر ایشـه گؤونمـک / سـر خـود را بـالا گرفتن.

باشـی اوجـالیق / başi ucalıq / دؤش وئرمـک، فخر ائله‌مک / سربلندی.

باشی باشـا چاتمـاق / başi başa çatmaq / بیـر اولماق / سر را به سرها رساندن.

باشی بلالی زینب / başi bəlali zeynəb / یازیق آدام، هی مؤصؤبته دؤشن، راحات اولمایـان / هرچـه سنگه نصیب پای لنگه.

باشـی چووالـدان اولمـاق / başi çuvaldan olmaq / حسـاب کیتـاب‌سـیز بیـر زاد، اؤز باشـینا بوراخیلمیش / بی حساب و کتاب.

باشی داشلی / başi daşli / یازیق آدام / خاک بـه سر.

باشی دگیرماندا آغارتماق / başi dəgirmanda ağartmaq / تجرؤبه‌سیز قوجـا آدام / مـوی سـر را در آسیاب سفید کردن.

باشی دگیرماندا آغارتمامـاق / başi dəgirmanda ağartmamaq / تجرؤبه‌لی آدام / موی سر را در آسیاب سفید نکردن.

باشی سویوق / başi soyuq / ایشه باش وئرمه‌ین آدام، بیر ایشین دالین توتمایان آدام / سرسنگین.

باشی سویوقلوق / başi soyuqluq / بیر ایشه اهمیت وئرمه‌مک / سرسنگین بودن.

باشی قئنا سوخماق / başi qına soxmaq / قورخودان اؤزؤن گیزلتمک / سر میان دو دوش فرو کردن.

باشی قارا قوولاماق / başi qara quvlamaq / بیله بیله اؤزؤنؤ غفلته وورماق / سر را در برف فرو بردن، مثل کبک سر زیر برف کردن.

باشی قاشیماغا ماجال اولماماق / başi qaşımağa macal olmamaq / چوخ مشغله‌سی اولماق، آزاد وقتی اولمایان آدام، ایشین تؤنلؤکلوگؤ، چوخ ایشی اولماق، باشی ایشدن آییلماماق / مجال سر خاراندن نداشتن.

باشی قوروماق / başi qorumaq / اؤزؤن ساخلاماق / سر خود نگه داشتن.

باشی کؤللؤ / başi küllü / یازیق آدام، پیس یاخشیسین بیلمه‌ین آدام، هر زادین الیندن وئرمیش آدام / فلک زده، خاکستر نشین.

باشی یاریب جیبه قوووورقا دولدورماق / başi yarıb cibə qovurqa doldurmaq / داغلاییب سونرا یاغلاماق / زخم زدن و مرهم گذاشتن.

باشین اکمک / başin əkmək / ایتیرمک، آرادان آپارماق / سر کسی را زیر آب کردن.

باشین اییین وئرمک / başin iyin vermək / چوخ دانیشماق، مؤزاحیم اولماق / ورّاجی کردن.

باشین باتیرماق / başin batırmaq / اؤلدؤرمک / سر کسی را زیر آب کردن.

باشین تؤکؤ آیاقا سلاما گلمک / başin tükü ayaqa səlama gəlmək / چوخ چتینلیک چکمک، برک سینسیمک، مؤشکؤله دؤشمک، یالوار یاخار ائله‌مک / آه از نهاد بر آمدن، به آه و زاری افتادن.

باشین ساخلاماق / başin saxlamaq / یاشاماق / سر خود را نگه داشتن.

باشین قارنیوا / başin qarnıva / ایشین عواقبی اؤزن مربوطدی، اؤزؤن بیل نه ایش گؤرسن گؤر باشیناسان / افسار کسی را رها کردن، افسار کسی را دور سرش پیچیدن.

باشینا / başina / مسئولیت‌سیز، هئچ کیمسه‌نی سایمایان، هئچ کیمدن ایجازه آلمایان / سر خود.

باشینا بؤرک گئچمز / başina börk geçməz / آلدانماز، هؤشلؤ باشلی / چشم و گوش باز.

باشینا کمسیک سالماق / başına kəmsik salmaq / چوخ اینجیتمک، ظؤلم ائله‌مک / با کسی عین سگ رفتار کردن.

باشیندان آرتیق اولماق / başından artıq olmaq / بیر زادین ارزیشی چوخ اولماق کی بیرینه وئره‌لر / از سرش هم زیادی بودن.

باشیندان چوخ اولماق / başından çox olmaq / بیر زاد بیرینین دیریندن آرتیق اولماق / چیزی از سر کسی زیادی بودن.

باشیندان گئچن / başından geçən / اؤزؤن بیریندن اؤترؤ خطره سالان، جاندان گئچن / سر سپرده.

باشیندان یئکه دانیشماق / başindan yekə danişmaq / یاخشی دانیشماماق، یئرسیز دانیشماق / گنده‌تر از دهن خود حرف زدن.

باشینی ساخلاماق / başıni saxlamaq / اؤزؤنؤ قوروماق، احتیاطلا یاشاماق / سر خود را نگه داشتن.

باغ بئله بوستان بئله / bağ belə bostan belə / بیر شئیی تعریف ائله‌مک، حددن آرتیق تعریفله‌مک / گنده کردن، قمپز در کردن.

باغ باغ گۆلـۆب آچیلمـاق / bağ bağ gülüb açılmaq / چـوخ خـوش اولمـاق، هـی گۆلمـک، کدرسیزلیک / مثل گل شکفتن.

باغدا اولمـاق / bağda olmaq / بیـر سـؤزۆ باشـا دۆشمک / تو باغ بودن.

باغـدا اولمامـاق / bağda olmamaq / اؤزۆن بیلمزلیگه وورماق، بیـر ایشـدن خبرسـیز اولمـاق، بیـر سؤزۆ باشا دۆشمه‌مک / تو باغ نبودن.

باغداد تنبلی / bağdad tənbəli / ایشیله آراسی اولمایان، تنبل احمد / تنبل بغداد، حسنی تنبل.

باغری آغ اولمـاق / bağri ağ olmaq / بیـرینن راضی اولماق / دل خوش از کسی داشتن.

بـاغری چاتلامـاق / bağri çatlamaq / بـرک قورخماق / زهره ترک شدن.

باغری داشا دؤنمـک / bağri daşa dönmək / اؤرک برکیمک، اینصاف‌سیزلاماق / سنگدل شدن.

باققـال اویـونی گتیرمـک / baqqal oyuni gətirmək / شـارلاتانلیق ائلـه‌مـک، حیلـه کلـک ائله‌مک / گربه رقصاندن.

بال قابـاق / bal qabaq / خـاخول، گـای / عقـل گرد.

بـالا بؤلبـؤل اولمـاق / bala bülbül olmaq / یاغیشدان برک ایسلانماق / موش آب کشیده شدن.

بالا جـانلی / bala canli / اوشـاقین چـوخ سـئون آدام / دل بند فرزند.

بالا خانانی ایجاره وئرمک / balaxanani icarə vermək / سفئه‌له‌مک، عقیل‌سیزله‌مک / بـالا خانـه را اجاره دادن.

بالابانـدا قانـدیرماق / balabanda qandırmaq / سـؤز آراسـیندا اینجـه ایشـاره‌لرلـه باشـا سـالماق / پوشیده سخن گفتن، به در گفتن تا دیوار بشنود.

بالاخانا / balaxana / کلله، مغز، بیین / بالا خانه.

بالتا داشا دیمک / balta daşa dəymək / ایـش بـاش توتمـاق، اوخ داشـا دیمـک / تیـر بـه سـنگ خوردن.

بالتا کسمز / balta kəsməz / چوخ بـرک، چـوخ قالین / کت و کلفت.

بالتـا کسـمه‌مـک / balta kəsməmək / سـؤز گئچمه‌مک / برش نداشتن.

بالتـا گؤرمـه‌مـیش / balta görməmiş / ال دیمه‌میش / بکر و دست نخورده.

بالتـاچی‌نـین هـح دیینـی / baltacının hıh diyəni / بیر ایش گؤرمه‌ین، قارالتی وئرن / سـیاهی لشکر.

بالتـانی دیبـدن وورمـاق / baltani dibdən vurmaq / اینصـاف‌سـیزلیق، حـددن گئچمـک / تیشه به ریشه زدن.

بالیغین ارکک دیشیسین سودا بیلمک / balığın ərkək dişisin suda bilmək / چـوخ هؤشـلؤ باشلی آدام، شارلاتان و کلک باز آدام / مگس را در هوا نعل کردن، مگس را در هوا رگ زدن.

بالیق گؤیلـۆ ایسـته‌یـن قویروغـون بـوزا قویـار / balıq göylü istəyən quyruğun buza qoyar / هر ایشین زحمتی وار، چتین ایش زحمتلی اولار / هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد، هر که هندوانه بخورد باید پای لرزش هم بنشیند.

بـامبیردچی / bambirdçi / یـالانچی، قـاز دیـن، یئکه جیران / خالی بند.

بـامبیلی / bambılı / ایشـه گلمـز، چیخارسـیز، باشاریق‌سیز آدام، آوارا آدام / ببو.

بانـک اؤسـته اوتومامـاق / banı üstə otumamaq / پولـون بیـر انـدازه‌سـی اولمـاق، خرجین اندازه‌سی اولماق، پولو انـدازه خشـله‌مـک / پول چاپ نکردن، پا از گلیم خود درازتر نکردن.

بانک قویماق / bank qoymaq / بیـرینین دالینجـا سؤز دئمک / پشت سر کسی صفحه گذاشتن.

بانکلار بیر آداما ایشـله‌مـه‌مـک / banklar bir adama işləməmək / پولـون بیـر انـدازه‌سـی

اولماق، اندازه خشله‌مک / پول چاپ نکردن.

بانلاماق / banlamaq / یئرسیز دانیشماق، هارای سالماق، واخسیز دانیشماق، آلت اؤست دانیشماق / دری وری گفتن، خروس بی محل شدن.

باه قویماق / bah qoymaq / بیرینین دالینجا سؤز دئمک، تؤهمت وورماق / پشت سر کسی صفحه گذاشتن.

باهالیق چکیککه‌سی / bahalıq çəkikkəsi / چوخ آریق آدام / پوست و استخوان، لاغر مردنی.

بایدیرماق / baydırmaq / مجبوری گئدمک، شوخلوقجا بیرینه خطاب کی رد اول گئد / زحمت را کم کردن.

بایراق اوجالماق / bayraq ucalmaq / ایش قاباغا گئدمک، ساواشدا اؤستؤن گلمک / بیرق بلند شدن.

بایرام ائله‌مک / bayram eləmək / شادلیق ائله‌مک، سئوینمک / کبک کسی خروس خواندن.

بایقوش / bayquş / پیس نیفیس ووران، چوخ آغلایان اوشاق، بد اوغور، خییر سؤیله‌مز آدام / جغد، عین جغد، سق سیاه.

ببیش / bəbiş / تیریک چکن، اشقر، تیریکی / معتاد، دودی.

بحرینه گئتمک / bəhrinə getmək / بیر زادا چوخ فیکیر وئرمک / تو نخ چیزی رفتن.

بخته ایت تؤپؤرمک / bəxtə it tüpürmək / بدبخت اولماق، یازیق اولماق، ایش خاراب اولماق / بدبیاری، بخت برگشتن.

بخته شیللاق آتماق / bəxtə şıllaq atmaq / شانسی قاپیدان قووماق، قدر بیلمه‌مک /لگد به بخت زدن.

بدن جیجیشمک / bədən cicişmək / کؤتک ایستمک، جان قاشینماق، بورنوزون دیبی جیجیشمک / بدن خاریدن.

برکت یاغماق / bərəkət yağmaq / بوللوق اولماق / برکت باریدن.

برک / bərk / قئتمیر آدام، الی سئخیق آدام / ناخن خشک.

برک آدام / bərk adam / پولو چئخمایان آدام / آدم کنس.

برک بوش / bərk boş / چتینلیک و راحاتلیق / سرد و گرم.

برک یئره ایشه‌مه‌مک / bərk yerə işəməmək / چتینلیگه دؤشمه‌مک، راحاتلیقدا یاشاماق / جای سفت نشاشیدن.

بره بیتیرمه‌مک / bərə bitirməmək / فایدا وئرمه‌مک / بهره نداشتن.

بزه‌مک / bəzəmək / بیر زادی گؤزللتمک، پیس بیر زاد کی اؤزؤن دؤزلده‌له / رنگ و لعاب زدن.

بزه‌مه / bəzəmə / دؤزلدمه، بیر زادی آیری جؤر گؤرسدمک / رنگ و لعاب خورده، مزخرف.

بقال / beqal / سؤز سؤز، آرام آدام / سر به زیر.

بلکدن چئخماق / bələkdən çıxmaq / دؤشؤنمک، یاخشی پیسی آنلاماق / چپ و راست خود شناختن، شاش کف کردن.

بنامازدان اؤترؤ مچید قاپیسین باغلامااماق benamazdan ötrü məçid qapısın / bağlamamaq / بیر نفردن اؤترؤ بیر ایشی کنارا قویماماق / برای یک بی نماز در مسجد را نبستن.

بند اولماق / bənd olmaq / شوخلوق ائله‌مک، باش باشا قویماق / بند کردن به کسی.

بندی قیرماق / bəndi qırmaq / اؤز باشینا ایش گؤرمک / افسار پاره کردن.

بنی هندیل / bəni həndil / شوفر، تیرانزیت شوفرلری / طایفه‌ی بنی هندل.

بو آیاق او آیاق ائله‌مک / bu ayaq o ayaq eləmək / یوباندیرماق، سؤرؤندؤرمک / این دست و آن دست کردن.

بو قره او قره‌لردن دییر / bu qərə o qərələrdən dəyir / ایش خاراب اولماق، بیر

آدامی قورخودماق اؤچون دئییلر / این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست.

بو کؤل سن گیرن کؤل دگیر / bu kül sən girən kül dəgir / سن باشاران ایش دگیر، بو قارا او قارایا بنزه‌مز / این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست.

بو گؤن صاباح ائله‌مک / bu gün sabah eləmək / بیر آدامی سریمک / امروز فردا کردن.

بوخارسیز / buxarsız / غیرت‌سیز، ناموس‌سوز، یئر آلما صؤفت / بی رگ، بی بخار.

بورج خیرتدگه چئخماق / borc xirtdəgə çıxmaq / هامییا بوشلی اولماق، وار یوخدان چئخماق / چوب خطّ کسی پر شدن.

بورجوتماق / burcutmaq / ایش آلتیندان قاچماق، اؤزؤن ایشه وئرمه‌مک / از زیر کار در رفتن.

بورجو کؤهنتمک / borcu köhnətmək / بورجو یاددان چئخاتماق، بورجو دانماق، بئلی یارالیق ائله‌مک / چه کشکی چه مشکی کردن.

بوردا منم باغدادا کؤر خلیفه / burda mənəm bağdadda kor xəlifə / منم منم دئمک، اؤزؤن بینمک / این منم طاووس علّیّن شده، قمپز در کردن.

بوردا منم بغدادا کور خلیفه دئمک / burda mənəm bəğdadda kor xəlifə demək / زورونددان دانیشماق، موستبید آدام، غرورلو آدام / منم منم گفتن، قمپز در کردن.

بورنو اووولماق / burnu ovulmaq / جزالانماق، حسابا یئتیریلمک / گوشمالی داده شدن، دماغ به خاک مالیده شدن.

بورنو یئره سؤرتمک / burnu yerə sürtmək / بیر آدامین سؤزؤنؤن یا ایستگینین ترسین ائله‌مک / دماغ سوخته کردن، دماغ به خاک مالیدن.

بورنو یئللندیرمک / burnu yelləndirmək / هاوالانماق، شیشمک، هده‌لنمک / باد در دماغ افتادن.

بورنو یئللی / burnu yelli / اؤزؤن گؤجلو بیلن، اؤزؤن بیه‌نن / دماغ پر باد.

بورنو یوخاری توتماق / burnu yuxari tutmaq / ایفاده ساتماق / دماغ بالا گرفتن.

بورنوز جیجیشمک / burnuz cicişmək / کؤتک آختارماق، جان قاشینماق / بدن خاریدن.

بورنوز چئخاتماق / burnuz çıxatmaq / نهایت تعججوب ائله‌مک، اینانمامالی بیر سؤز یا ایش ائشیدمک / شاخ در آوردن.

بورنوز گؤرسدمک / burnuz görsədmək / بیر آدامیلان آجی دانیشماق، بیر آداما قابارماق و پیس جاواب وئرمک، دؤز گلمه‌مک، قهر و غضب ائله‌مک / شاخ و شونه کشیدن، شاخ نشان دادن.

بورنوزون دیبی جیجیشمک / burnuzun dibi cicişmək / کؤتک آختارماق، اؤلؤم آختارماق / بیخ گوش کسی خاریدن.

بورنون توتسان جانی چئخار / burnun tutsan cani çıxar / چوخ آریق آدام / دماغش را بگیری جانش در می‌آید.

بورنون چکنمه‌مک / burnun çəkənməmək / عاجیز آدام / مف کسی آویزان بودن.

بورنون چکنمه‌ین / burnun çəkənməyən / ضعیف آدام، ال آیاقسیز / آدم مف مفی.

بوروشدورماق / buruşdurmaq / بو گؤن صاباح ائله‌مک / امروز فردا کردن.

بوروغو دؤنمک / buruğu dönmək / اکیلمک، بیر ایشدن قاچماق، بیر آدامین قاباغیندان قاچماق، ظاهیرده تسلیم اولماق، قورخماق / جیم شدن، دم به تله ندادن، هوا را پس دیدن، ماست‌ها را کیسه کردن.

بورولماق / burulmaq / جؤراتی الدن وئرمک، چوخ قورخماق / اخته شدن.

بورون ازمک / burun əzmək / تنبیه ائله‌مک، ادب ائله‌مک، مؤجازات ائله‌مک / دماغ کسی را بر خاک مالیدن.

بورون اوغماق / burun oğmaq / تنبیه ائله‌مک، بیر آدامی اینجیدیب آییدماق، قولاق بورماق، بیرین جزالاندیرماق / دماغ کسی را به خاک مالیدن، گوشمالی دادن.

بورون توغو وئرمک / burun toğu vermək / اینجیتمک، سینسیتمک، آجیغ وئرمک، ناراحات ائله‌مک، اؤرک آغریسی وئرمک / اخم و تخم کردن.

بورون دؤگؤنله‌مک / burun dügünləmək / حوصله‌سیزلیک، داماغ‌سیزلیق، چوخ قاش قاباق سالّلاماق / گره بر ابرو زدن، اخم و تخم کردن.

بورون شیشمک / burun şişmək / تئز کؤسمک، کؤسؤب قیراغا چکیلمک، اینجیمک / دماغ باد کردن، قهر کردن.

بورون قانامامـاق / burun qanamamaq / زیبان گؤرمه‌مک / خون از دماغ کسی نیامدن.

بورون قوددالامـاق اولمامـاق / burun quddalamaq olmamaq / جمع ایچینده سؤز باز و خبرچی آدام اولماق / هوا ابری بودن، هوا پس بودن.

بورون یئره سؤرتمک / burun yerə sürtmək / بیر آدامین سؤزؤنؤن ترسینی ائله‌مک، خوار ائله‌مک / بینی به خاک مالیدن، دماغ کسی را به خاک مالیدن.

بورون یئللنمک / burun yellənmək / اؤزؤن ایتیرمک، تکبّورلنمک / باد توی دماغ افتادن.

بورون یئللی اولماق / burun yelli olmaq / هئچ کیمه باش ایمه‌مک / باد در دماغ داشتن.

بوروون یوخاری توتماق / burun yuxari tutmaq / غرورلو اولماق، ایفاده ساتماق / دماغ بالا گرفتن.

بورونا ایسسود دولدورماق / buruna issod doldurmaq / سینسیتمک، اینجیتمک، ناراحات ائله‌مک، اؤرک آغریسی وئرمک / اخم و تخم کردن، فلفل تو دماغ کسی کردن.

بورونا تؤتؤن دولدورماق / buruna tütün doldurmaq / اینجیتمک، سینسیتمک، آجیغ وئرمک / روزگار کسی را سیاه کردن.

بورونا دوزلو سو تؤکمک / buruna duzlu su tökmək / سینسیتمک، ایپ قیرماق / پدر کسی را در آوردن.

بورونا یئل دولماق / buruna yel dolmaq / حیوانلارین هیجانا گلمه‌سی / بهارمست شدن.

بوروندان گتیرمک / burundan gətirmək / بیر زادی بیر آداما آجی ائله‌مک، بیرینه چتینلیک وئرمک / از دماغ ریختن، خون دل خوراندن.

بوروندان گلمک / burundan gəlmək / بیر زاد آداما آجیلاشماق / از دماغ ریخته شدن.

بوروننان تؤکمک / burunnan tökmək / بیر آدامی ادب ائله‌مک، ناراحات ائله‌مک، سینسیتمک / از دماغ کسی آوردن.

بوز بالتاسی / buz baltasi / چوخ داواملی آدام، ناخوشلامیان آدام، جانی برک آدام / رویین تن، جان سخت.

بوز بوز باخماق / boz boz baxmaq / خور باخماق، هیرسلی باخماق / چپ چپ نگاه کردن.

بوز قولاق / boz qulaq / دده ننه سؤزؤنه باخمایان اوشاق / بچّه‌ی ناتو.

بوزا یازیب گؤنه قویماق / buza yazıb günə qoymaq / بیر بورجو دانماق اؤچؤن دئیلر / بر یخ نوشتن و جلوی آفتاب گذاشتن.

بوزارتماق / bozartmaq / اوتاندیرماق / کسی را سرخ کردن، از خجالت آب کردن.

بوزارماق / bozarmaq / اوتانماق، اؤزه قابارماق، هیرسلنمک / سرخ شدن، تو روی کسی ایستادن.

بـــوزدان دوزا / buzdan duza / خیـــردادان بؤیؤگه، هر بیر زاد / از سیر تا پیاز.
bostana daş atılmaq / بوستانا داش آتیلمـاق / بیرینـه اؤرگ آغریسـی وئرمـک، تـاغ پوزولمـاق / جلوی کار سنگ انداختن.
bostançının / بوستانچینین قولاغی کار اولماق qulaği kar olmaq / بیـری بیلـه بیلـه اؤزؤن کارلیقا وورماق / پشـت گـوش انـدازی، خـود را بـه نشنیدن زدن.
بـوش بئیـین / boş beyin / سـفئه، عاغیـلسـیز / سبک مغز.
بوش بوشونا / boş boşuna / فایداسیز، معناسـیز / بی خود و بی جهت.
بـوش بوغـاز / boş boğaz / سـؤز سـاخلامایان، چوخ دانیشان آدام / دهن لق، روده دراز.
بوش توتماق / boş tutmaq / جیددی باخماماق، باش وئرمه‌مک / جدّی نگرفتن، شل گرفتن.
boş çuvala girmək / بوش چووالا گیرمـک / بیری یئرسیز اؤزؤن خطره سالماق / در جوال رفتن.
بوش سؤز / boş söz / یالان سؤز، اولمایـان سـؤز / حرف توخالی.
boş həvəng döymək / بوش هونگ دؤیمـک / فایداسـیز ایـش، یـالان سـؤز دئمـک / آهـن سـرد کوفتن، نقش بر آب زدن.
بوشقا / boşqa / یوغون آدام، اتلی جانلی / خپل.
boşqaba qoymali / بوشـــقابا قویمـــالی / تعریفـلی، گؤزل بیر زاد، هامییا گؤسـترمه‌لـی / گـل سرسبد.
بوغـــاز آچمـــاق / boğaz açmaq / یئمکــدن دویماماق / شـکم وا کـردن، از گـاو شـکم قـرض کردن.
بوغـاز ایسـلاتماق / boğaz islatmaq / ایچگـی ایچمک، کئفلنمک / دم به خمره زدن.
بوغاز باسماق / boğaz basmaq / آغیز باغلاماق، رؤشوه وئرمک، کدخدانی گؤرؤب کندی چاپمـاق / دهان کسی را بستن، سبیل کسی را چرب کردن.
بوغـــاز دؤیمـــک / boğaz döymək / بـــوش دانیشماق، چنه وورماق، چوخ دانیشماق / پر چـانگی کردن، روده درازی.
بوغاز قوروماق / boğaz qurumaq / قورخماق، آج سوسوزلوق / گلو خشک شدن.
بوغاز قولو / boğaz qulu / قـارین قولـو، یئمـک آختاران، یئمک سئون / شکم پرور، گلو بنده.
بوغـــاز گئچمـــک / boğaz geçmək / یئمگـه تلسمک، آجلیق زور گلمـک / روده کوچـک روده بزرگ را خوردن.
بوغـاز یئرتمـاق / boğaz yırtmaq / چئغیرمـاق، هارای تپمک / گلو پاره کردن.
boğaza çati salmaq / بوغازا چاتی سـالماق / پیس وضعده گئچینمـک / از حلـق خـود بریـدن، از گلوی خود بریدن.
boğaza düyün / بوغـــازا دؤیـــؤن اولمـــاق olmaq / سؤز اؤرکده قالماق، بیـر دردی بیـر آدامـا دییه بیلمه‌مک / حرف نگو داشتن.
boğaza kəndir / بوغـــازا کنـــدیر ســـالماق salmaq / پیس وضعده گئچینمک / از حلـق خـود بریدن، از گلوی خود بریدن.
بوغـازا گئچمـک / boğaza geçmək / باشـا بـلا اولماق، بیر زاد آداما ایلیشمک، وبال اولمـاق / وبـال گردن شدن، بیخ گلو گیر کردن.
boğazdan / بوغازدان خوش سو گئدمـه‌مـک xoş su gedməmək / ناراحـاتچیلیق، اؤلؤمـؤن یاخینلاشماسی / آب راحت از گلو پایین نرفتن.
boğazdan / بوغازدان قوش قویروغو چئخماق quş quyruğu çixmaq / بیر آدام بیـرینین پـایین یئسه دئیلر، دیله پای چئخماق.
boğazdan kəsmək / بوغـــازدان کســـمک / قناعت ائله‌مک، قئتمیرلیق ائله‌مـک / از گلـوی خـود

بریدن.

بوغازی ایسلاتماق / boğazi islatmaq / ایچگی ایچمک، شراب ایچمک / لب تر کردن، دمی به خمره زدن.

بوغازی کرەنیینن آچماق / boğazi kərəneyinən açmaq / سسی یوغون آدام، سسی اوجا آدام / بلندگو قورت داده.

بوغچایا قویماق / buğçaya qoymaq / گیزلتمک، بیلینمز بیر زاد / در صندوقچەی اسرار گذاشتن.

بوغدا یئییب بهیشتدن چئخماق / buğda yeyib behiştdən çıxmaq / سوچسوزلوق، تقصیری اولماماق / گندم خوردن و از بهشت رانده شدن.

بوغدان ساققالا یاخماق / buğdan saqqala yaxmaq / بیر شئیدن آزالدیب بیر آیری شئیه چوخالدماق / از ریش گرفتن و پیوند سبیل کردن.

بوغدایا آرپا قاتماق / buğdaya arpa qatmaq / حیله‌کارلیق، قیلیک ائله‌مک / گندم نمای جو فروش، آب در شیر کردن.

بوغو بورما / buğu burma / چوخ هیکللی آدام، گۆجلۆ آدام / سبیل کلفت.

بوغوشماق / boğuşmaq / ساواشماق، ال به یاخا اولماق / دست به یقه شدن.

بولاماج دلییه قالماق / bulamac dəliyə qalmaq / بیر زاد بیر آداما یئتیشمک، تک وارث اولماق، تک یئمک / تقی ماند و طاقش، علی ماند و حوضش.

بولاماج قالیب دیل اؤرگنمک / bulamac qalıb dil örgənmək / دیلی قیسا آدام بیرینه جاواب دئمک / کاچی زبان باز کردن.

بولود کیمی دولماق / bulud kimi dolmaq / آغلاماغا یاخین اولماق، اؤرگ دولوب آغلاماق آختارماق / مثل ابر بهاری زار زار گریستن.

بولودلوق هاوا / buludluq hava / سؤز دولاندیران اولان یئر، خبرچی اولان یئر / هوا پس بودن، هوا ابری بودن.

بوی آتماق / boy atmaq / اوجالماق، اوشاغین بؤیۆمگی / قد کشیدن.

بوی اوخشاماق / boy oxşamaq / ناغیل دئمک، تعریفله‌مک / هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن.

بوی دئمک / boy demək / یئکه دانیشماق، یئکه سؤزلر دئمک، جئرماق / خالی بندی.

بویا اوخشاماق / boya oxşamaq / تعریفله‌مک، آلقیشلاماق، ناغیل دئمک / هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن، پاشنه‌ی کسی را کشیدن.

بویا باشا یئتیرمک / boya başa yetirmək / بسله‌مک، بئجرمک / به سر و سامان رساندن.

بویاق خانا کۆپۆ / boyaq xana küpü / راحات ایش، زحمت‌سیز اله گلن بیر زاد، زحمت‌سیز ایش ایستمک / خمره‌ی رنگ رزی.

بویاق خانا کۆپۆ اولماماق / boyaq xana küpü olmamaq / راحات اله گلمه‌ین بیر ایش / خمره‌ی رنگ رزی نبودن.

بویاقچی / boyaqçi / ایکی اۆزلۆ آدام، ایکی جۆر بیر جۆر آدام / دو رو، دو رنگ، هزار چهره.

بوینو چیینینده اولماق / boynu çiynində olmaq / یازیق اولماق، مۆصۆبت گۆرمک، فاغیرلیق / بق کردن.

بوینو دۆز توتماق / boynu düz tutmaq / اؤزۆن بینمک، غرورلولوق / گردن کج گرفتن، گردن فرازی.

بوینو یوغون / boynu yoğun / آنلاماز آدام، پولدار، قولدور، گۆجلۆ، لوتی آدام، هیکللی آدام، ساواش اهلی، ظالیم، زور دیین / گردن کلفت.

بوینوز گۆسترمک / buynuz göstərmək / جۆر گلمه‌مک، بیرین یولا وئرمه‌مک / شاخ نشان دادن.

بوینونا آلماق / boynuna almaq / ایقرار و

اعتراف ائله‌مک / چیزی را گردن گرفتن.

بویونـــو وورمـــاق / buynunu vurmaq / اؤلدؤرمک، باشین کسمک / گردن زدن.

بویـون اگمـک / boyun əgmək / بیـر آدامـان ناراحات اولماق، تسلیم اولماق / گردن خم کردن.

بویـون اولمـاق / boyun olmaq / بیـر ایشـی عؤهدؤیه آلماق، سؤز وئرمک / کاری را بـه گـردن گرفتن، عهده‌دار شدن.

بویـــون بورولمـــاق / boyun burulmaq / مؤجـازات اولمـاق، ایپـه سـاپا گلمـک / گـردن نـرم شدن.

بویون قئلدان اینجه اولمـاق / boyun qıldan incə olmaq / سؤزؤ قبول ائله‌مک، تسـلیم اولمـاق / گردن از مو باریک‌تر.

بویون قئلدان نازیک اولماق / boyun qıldan nazik olmaq / تسلیم اولماق، بیر سؤزؤ یـا ایشـی قبول ائله‌مک / گردن از مو باریک‌تر بودن.

بویون قاچیرمـاق / boyun qaçırmaq / یـؤک آلتینا گئدمه‌مک، ایطاعت ائله‌مه‌مک / از زیر بـار در رفتن، زیر بار نرفتن.

بویـون قویمـاق / boyun qoymaq / بیـر ایشـی بویونا آلماق، قبول ائله‌مک، عؤهـده‌دار اولمـاق، بیـر سؤزؤ یا ایشی قبول ائله‌مک، راضی اولوب عؤهدؤیه آلماق / گردن گرفتن، بر عهده گرفتن.

بویونا آلماق / boyuna almaq / ایقرار ائله‌مک، سوچو قبول ائله‌مک / گردن گرفتن.

بویونـا آلمامـاق / boyuna almamaq / ایقـرار ائله‌مه‌مک، سوچو قبول ائله‌مه‌مک / گردن نگرفتن.

بویونـــا چکمـــه ســـالماق / boyuna çəkmə salmaq / بیر ایشدن پئشمان اولماق، توبه ائله‌مک / چکمه به گردن آویختن.

بویونا دؤشـمک / boyuna düşmək / بیـر آدام غلـط سـؤزؤن اؤسـتؤنده ایصـرار ائلـه‌مـک، سـؤزدن چئخمامـاق، لـج ائلـه‌مـک، بیـر ایشـی گؤرمـه‌مگـه دایانماق، بیـر ایشـی ایسـته‌میـه ایسـته‌میـه گؤرمـک / گردن گیر شدن، تو دنده‌ی لج افتادن.

بویونا دیری ایلان سالماق / boyuna diri ilan salmaq / زورونـان بیرینـدن سـؤز آلمـاق، ایقـرار آلماق، برکه قویماق / اقرار گرفتن.

بویونا قویماق / boyuna qoymaq / بیر آداما بیر سـؤزؤ ایناننـدیرماق، بیـر آدام بیـر سـؤزؤ اعتـراف ائله‌مک / گردن گرفتن کاری.

بویونـدان سـالماق / boyundan salmaq / بیـر ایشی باشدان ائله‌مک، بیر ایشی عهـده‌دار اولمامـاق، بیر مسئولیتی قبول ائله‌مه‌مک / از گردن انـداختن، از سر وا کردن.

بؤبر / bübər / چوخ آجی آدام / فلفل.

بـؤبر کـؤلی / bübər koli / آجـی آدام / شـاخ فلفل.

بؤرکؤ اوجـا قویمـاق / börkü uca qoymaq / فخر ائتمک، ماراغلانمـاق، ائلنمـک، بیـر زادا دؤش وئرمک، گؤونمک / کلاه بر افـراختن، کـلاه بـالاتر گذاشتن، طرف کله کج نهادن.

بـؤرک باشـا گـئن اولمـاق / börk başa gen olmaq / بیر ایشه لاییق اولماماق / کـلاه سـر کسـی گشاد بودن.

بؤرک باشا یاراشماق / börk başa yaraşmaq / اویغونلوق هر ایشده، ایکی ار آروادین اویغونلوغو، بیر ایشه لاییق اولماق / برازنده‌ی هم بودن، انـدازه‌ی هم بودن.

بـؤرک دگیشـیک دؤشـمک / börk dəgişik düşmək / ساواشماق، سؤزلشمک / کـلاه تـو هـم رفتن.

بؤرک قاپان / börk qapan / شـارلاتان، کلـک وووران / کلاهبردار.

بؤرک قاریشماق / börk qarışmaq / ایختیلاف تاپیلماق، ایختیلاف چئخمـاق / کـلاه تـو هـم رفـتن، کلاه دو نفر تو هم رفتن.

بـؤرک قویـان / **börk qoyan** / کلـک ووران / کلاهبردار.

بؤرک قویماق / **börk qoymaq** / توغلاماق، آل ائله‌مک، حوققا قویما، آللادمـاق، کلـک وورمـاق / کلاهبرداری.

بؤرکـؤن مچیـده آتسـان گؤتـؤمز / **börkün məçidə atsan götüməz** / مچیـده گئتمیـین آدام، مچیددن قاچان آدام / مسجد گریز.

بؤرکؤ اوجـا قویمـاق / **börkü uca qoymaq** / بیر ایشه گؤونمک، فخر ائله‌مک / کلاه بالاتر نهادن، کلاه کج نهادن.

بؤرکـؤ بیـر یئـره تپمـک / **börkü bir yerə təpmək** / فؤرصت آختارماق، منفعت آختارمـاق / کلاه را داخل معرکه انداختن.

بؤرکـــؤ قاباغـــا قویمـــاق / **börkü qabağa qoymaq** / کؤکدن فیکیرلشمک، قضاوت ائله‌مک / کلاه خود را قاضی قرار دادن.

بؤرکؤ گؤت آلتینا قویماق / **börkü göt altına qoymaq** / غیرت‌سیزلیک، ناموسـوندان صـاحاب اولمایان، ساری قولاق / بی رگ.

بؤرکـؤ گؤیـه آتمـاق / **börkü göyə atmaq** / چوخ شنلیک ائله‌مک، سئوینمک، راضـی اولمـاق / کلاه به آسمان انداختن.

بؤرکؤ یئره چیرپمـاق / **börkü yerə çirpmaq** / لاپ هیرسلنمک / کلاه بر زمین زدن.

بؤرکؤ یـان قویمـاق / **börkü yan qoymaq** / ایفاده ساتماق، اؤزؤن بگنمک / کج کلاه، کلاه کج نهادن.

بؤرکؤ یـانقیلیجی قویمـاق / **börkü yanqılıci qoymaq** / بیر زادا گؤونمک، فخر ساتماق / طرف کله کج نهادن.

بؤزمـــک / **büzmək** / کؤســـمک، قـــاش قابـــاق سالالاماق / اخم کردن.

بؤکؤب پالاس آلتینـا قویمـاق / **büküb palas altına qoymaq** / یاددان چیخاتماق، بوشـلاماق / پشت گوش انداختن.

بؤلبؤللـــوق ائلـــه‌مـــک / **bülbülluq eləmək** / چوخ دانیشماق، یئرسیز دانیشماق / بلبل زبانی کردن.

بؤیؤردن چئخما / **böyürdən çıxma** / ایضـافه، مؤزاحیم آدام / سربار، طفیلی.

بؤیؤردن گیرمـه / **böyürdən girmə** / ایضـافه، مؤزاحیم آدام / سربار، طفیلی.

بؤیؤک آغا سسله‌مک / **böyük ağa səsləmək** / قوسماق، قی ائله‌مک / غثیان، بالا آوردن.

بؤیـــؤک بـــاش / **böyük baş** / بیـــر یئـــرین باشچی‌سی، هامیـا اؤسـتؤن اولان، حسـابا قویـولان / کلّه گنده، رئیس، سرشناس.

بؤیؤک باشین بؤیؤک بلاسی اولمـاق / **böyük başın böyük bəlasi olmaq** / مقـام یوخـاری اولدوقجا خطر چـوخ اولمـاق / هـر کـه بـامش بیش برفش بیش.

بؤیؤکلره قوشولماق / **böyüklərə qoşulmaq** / بیری اؤزؤن اؤزگه‌لریله دیرلندیرمک / دست به دم گاو بند شدن.

بؤیرؤ اؤسـته یاتمـاق / **böyrü üstə yatmaq** / تنبلیک ائتمک، ایشله‌مه‌ین، ایشه کؤنؤل وئرمه‌یـن / خود را باد زدن، در سایه نشستن.

به قـال مقـال / **beqal məqal** / سـس‌سـیز آدام، باش آشاغا آدام / بی قال و مقال.

بهیشت / **behişt** / گؤزل و تمیز و صفالی یئر، سولو و گؤللؤ چیچکلی یئر / گوشه‌ی بهشت.

بی بی سی / **bi bi si** / سؤز دولاندیران، خبرچی / بی بی سی.

بیار / **beyar** / اؤزؤن ایشه وئرمه‌ین، تنبل / بی عار.

بیتـدن سـیرکییه / **bitdən sirkiyə** / بؤیؤکـدن خیردایا، هر بیر زاد / از سیر تا پیاز.

بیت‌لر جیبده اؤچ آشیق آتماق / **bitlər cibdə üç aşıq atmaq** / پـــول ســـوزلوق، لاپ

یوخسوللوق / شپش توی جیب قاپ انداختن.
بیتلی جؤجه / bitli cücə / چوخ کیفیر آدام / شندر پندر.
بیج / bic / چوخ اویون باز آدام، شره شؤر / آدم ناتو.
بیج قوروسو / bic qurusu / یاراماز اوشاق، شولوغ، اذییت‌جیل اوشاق / تخس.
بیجی اولماماق / bici olmamaq / دال گیر اولماماق، بیریندن قورخوسو اولماماق، سابیقه‌سی خاراب اولماماق / خرده برده نداشتن.
بیچک آغارماق / biçək ağarmaq / قوجالماق آروادلار اؤچؤن / طرّه سپید کردن.
بیچینچی‌یه دووشان گؤرسدمک / biçinçiyə dovşan görsədmək / بیرین ایشیندن قویماق، معطل ائله‌مک.
بیر آتیم‌لیق / bir atımlıq / آز بیر شئی، یالانچی سؤز دئین آدام / بی جنبه، چیزی در چنته نداشتن.
بیر آتیم‌لیق باروتو اولماق / bir atımlıq barutu olmaq / آز بیلن آدام، چیخاری آز آدام، تئز هوسلنیب تئز شوقدان دؤشمک / بی جنبه، بی ظرفیت، چیزی در چنته نداشتن.
بیر آدام ایچین یئمک / bir adam için yemək / چوخ غوصصه یئمک، ناراحاتچیلیق / خود خوری کردن.
بیر آداما آش پیشیرمک / bir adama aş pişirmək / نقشه چکمک، برک اینجیتمک / برای کسی آش پختن.
بیر آداما اود قویماق / bir adama od qoymaq / چوخ ناراحات ائله‌مک، آجی سؤز دئمک / آتشی کردن.
بیر آداما بند ائله‌مک / bir adama bənd eləmək / هامی بیر آداما ایجشمک / بند کردن، گیر دادن.
بیر آداما توش نار یوللاماماق / bir adama tuş nar yollamamaq / اهمییت وئرمه‌مک، بیر آداما باش وئرمه‌مک / برای کسی کلّه قند نفرستادن، زیر پای کسی فرش قرمز پهن نکردن.
بیر آداما قوش قونماق / bir adama quş qonmaq / محببت سالماق، ایستکلی اولماق، بیرین سئومک / ریش در دست کسی داشتن.
بیر آداما کللـه قند یوللاماماق / bir adama kəllə qənd yollamamaq / اهمییت وئرمه‌مک، بیرینه باش وئرمه‌مک / برای کسی کله قند نفرستادن، زیر پای کسی فرش قرمز پهن نکردن.
بیر آداما یؤک اولماق / bir adama yük olmaq / بیر آدامی زحمته سالماق / سربار کسی شدن.
بیر آدامی باسماق / bir adami basmaq / بیر آدامدان باج آلماق، زور گلمک / پشت کسی را به خاک آوردن.
بیر آدامی بیر یئره میخلاماق / bir adami bir yerə mıxlamaq / بیر یئرده آیاق اؤسته مونتظیر قویماق / کسی را جایی میخکوب کردن.
بیر آدامی دده‌نین کؤهنه بورجونا وئرمک / bir adami dədənin köhnə borcuna / vermək / گیره سالماق، جازا قویماق / دست کسی را توی حنا گذاشتن، دست کسی را توی پوست گردو گذاشتن.
بیر آدامی دوز کیمی یالاماق / bir adami duz kimi yalamaq / چوخ سئومک، آرتیق محببت ائله‌مک / دل برای کسی مثل سیر و سرکه جوشیدن.
بیر آدامیلا چپ دؤشمک / bir adamıla çəp düşmək / بد ائشمک، دؤشمن چیلیک ائله‌مک / چپ افتادن با کسی.
بیر آدامین آشیغی اوغچی دورماق / bir adamın aşığı oğçi durmaq / ایشی قاباغا دؤشمک، گلیر چوخالماق، اوتماق / کبک کسی خروس خواندن.

بیر آدامین آغزینا اوتوروب دورماق / bir adamın ağzına otürüb durmaq / تصمیم تو تانمییان آدام / آدم دهن بین.

بیر آدامین آغزینین دادین بیلمک / bir adamın ağzının dadın bilmək / نیتین بیلمک، اؤرگ ایستگین بیلمک / مزه‌ی دهن کسی را فهمیدن.

بیر آدامین آیاغی آلتینا صابون چکمک / bir adamın ayaği altına sabun çəkmək / یولدان چئخاتماق، توغلاماق، قورماق / زیر پای کسی صابون مالیدن.

بیر آدامین اؤزؤن ایت اؤزؤ کیمی دانلاماق bir adamın üzün it üzü kimi / danlamaq / برک دانلاماق / کسی را مثل سگ ملامت کردن، کسی را سگه‌ی یه پول کردن.

بیر آدامین اؤزؤنه گؤلمک / bir adamın üzünə gülmək / ازدیرمک، فؤرصت یاراتماق کی سؤزؤن دییه بیلسین / به روی کسی خندیدن.

بیر آدامین الینه سو تؤکمک / bir adamın əlinə su tökmək / باشینا بؤرک قویماق / آب روی دست کسی ریختن.

بیر آدامین اولدوزو آخماق / bir adamın ulduzu axmaq / اؤلمک، دؤنیادان کؤچمک / ستاره‌ی کسی غروب کردن.

بیر آدامین چمین تاپماق / bir adamın çəmin tapmaq / بیر آدامین خلق و خویون تاپماق / چم و خم کسی را به دست آوردن، رگ خواب کسی را پیدا کردن.

بیر آدامین دریسینه گیرمک / bir adamın dərisinə girmək / بیر آدامی بیر ایشه قورشالاماق یا بیر ایشدن سویوتماق / در پوست کسی رفتن، مخ کسی را زدن.

بیر آدامین یؤکؤن قالاماق / bir adamın yükün qalamaq / عففتسیزلیک ائلەمک، تجاووز کارلیق ائله‌مک / درّ کسی را سفتن.

بیر آدامینان ایری دؤشمک / bir adamınan əyri düşmək / دؤشمن‌چیلیک ائله‌مک / با کسی کج افتادن.

بیر آیاق بو دؤنیادا بیر آیاق او دؤنیادا / bir ayaq bu dünyada bir ayaq o dünyada / قوجا آدام، چوخ یاشلی آدام / یک پا لب گور بودن، یه پا در این دنیا و یه پا در آن دنیا داشتن.

بیر آیاق گلیب بیر آیاق گلمه‌مک / bir ayaq gəlib bir ayaq gəlməmək / بیر ایشی گؤرمگه شک ائله‌مک، تصمیم توتا بیلمه‌مک / دو دل بودن، راه پیش و پس نداشتن.

بیر اؤزلؤ / bir üzlü / دؤز یولداش، صاف و سالم آدام / یکدل و یک رنگ.

بیر اؤزی بیر سیجیللی‌سی / bir özi bir sicillisi / تک آدام، سوبای آدام / خودش است و شناسنامه‌اش.

بیر ائو یاللی گئدمک / bir ev yalli gedmək / بیر ائو کیفیر و چوخ تؤکؤنتؤ اولماق / بازار شام، خوکدونی.

بیر ائولی / bir evli / چوخ صمیمی ایکی یولداش یا ایکی عاییله، چوخ یاخین و اؤرک بیر اولماق / خانه یک، خانه یکی بودن.

بیر ائوه اؤلؤم توزو سپیلمک / bir evə ölüm tozu səpilmək / بیر ائودن شادلیق و شنلیک کؤچمک / گرد مرگ در جایی پاشیده شدن.

بیر ال یاغدا بیر ال بالدا اولماق / bir əl yağda bir əl balda olmaq / چوخ کئفی ساز آدام، هی قوناقلیقدا اولان آدام / سور چرانی کردن.

بیر الده ایکی قارپیز توتماق / bir əldə iki qarpız tutmaq / نئچه ایشه مشغول اولماق، نئچه ایشه قئرپ قویماق، باشی شولوغ آدام / با یک دست دو تا هندوانه برداشتن.

بیر اوووج توپراق اولماق / bir ovuc topraq /

olmaq / اؤزؤن آلچاق توتان، آلچاق کؤنؤللؤک / زیر پای کسی یک مشت خاک شدن.

بیر اووج سو اولوب یئره گئدمک / bir ovuc su olub yerə gedmək / بیر زاد ایتیب تاپیلماماق / آب شدن و در زمین فرو رفتن.

بیر ایپ اؤسته دورماق / bir ip üstə durmaq / بیر ایشده داوام ائله‌مک، هردن بیر فیکره دؤشمه‌ین آدام / ثابت قدم بودن.

بیر ایپ اؤسته دورماماق / bir ip üstə durmamaq / هر گؤن بیر فیکره دؤشن آدام، قوش قوشو / روی یک ریسمان بند نبودن، دمدمی مزاج بودن.

بیر ایپ اؤسته دورمایان / bir ip üstə durmayan / هر لحظه بیر تصمیم توتان آدام، ایشین دالیسین توتمایان آدام / دمدمی مزاج.

بیر ایش اؤسکؤرکلی اولماق / bir iş öskürəkli olmaq / بیر ایشین اولماسی بللی اولماماق، مؤشکؤللؤ ایش / جای امّا و اگر چیزی باقی بودن.

بیر ایش بیرینه یاپئشماق / bir iş birinə yapışmaq / بیری بیر ایشین اهلی اولماق / به وصله‌ای به کسی چسبیدن.

بیر ایش بیرینین الین اؤپمک / bir iş birinin əlin öpmək / ایش او آدامین بوینونا اولماق / کاری دست کسی را بوسیدن.

بیر ایش دؤره‌سینه دولانماق / bir iş dörəsinə dolanmaq / او ایشین اهلی اولماق / اهل بخیه بودن.

بیر ایشدن اؤترؤ گؤت وئرمک / bir işdən ötrü göt vermək / بیر ایشه چوخ علاقه‌لی اولماق / حرص و ولع کاری را داشتن.

بیر ایشدن روحوندا خبری اولماماق / bir işdən ruhunda xəbəri olmamaq / ایشی چوخ راحات گؤرمک، ایشی چوخ گیزلین گؤرمک، بیری بیر ایشدن خبرسیز اولماق / روح کسی از کاری خبردار نبودن.

بیر ایشده الی اولماق / bir işdə əli olmaq / باشاراجاقلی اولماق، بیر ایشی باشارماق / دستی در کاری داشتن.

بیر ایشده بیرینین الی اولماق / bir işdə birinin əli olmaq / بیر ایشدن خبری اولماق، بیر نقشه‌ده بیری شریک اولماق / پای کسی در میان بودن، دست کسی توی کار بودن.

بیر ایشه ایینه وورماق / bir işə iynə vurmaq / بیرینین ایشین خارابلاماق، بیر آل وئری بیر بیرینه وورماق / زیر آب کسی را زدن، پنبه‌ی کسی را زدن.

بیر ایشه داش دئغیرلاتماق / bir işə daş dığırlatmaq / ایشین قاباغین آلماق / چوب لای چرخ گذاشتن.

بیر ایشه یا بیر زادا بارماق قویماق / bir işə ya bir zada barmaq qoymaq / بیر زادین عیبین تاپماق / جایی انگشت گذاشتن.

بیر ایشی گؤزه آلماق / bir işi gözə almaq / بیر ایشی گؤرمکی بویونا آلماق و دالیسین قبول ائله‌مک / دنده به قضا دادن، تن به قضا دادن.

بیر ایشی یولونا قویماق / bir işi yoluna qoymaq / بیر ایشه یول یؤندم قوندارماق، بیر ایشه زوراکی حیله یونماق / کلاه شرعی بافتن.

بیر ایشین اؤسکؤرگی اولماق / bir işin öskürəgi olmaq / عیبی و ایشکالی اولان بیر ایش / اما و اگر چیزی باقی بودن.

بیر ایشین باجاسیندان باخماق / bir işin bacasından baxmaq / بیر ایشدن باش چئخارتماق، بیر ایشدن خبری اولماق / از دور دستی بر آتش داشتن.

بیر ایشین پیین جانا سؤرتمک / bir işin piyin cana sürtmək / بیر ایشین یاخشی پیسینه

دؤزمک / پیه چیزی را به تن مالیدن.

بیر ایشین چمین تاپماق / bir işin çəmin tapmaq / قلتقی تاپماق / لم کاری را پیدا کردن، چم و خم کاری را بدست آوردن.

بیر ایشین قاباغینا داش آتماق / bir işin qabağına daş atmaq / بیر ایشی یوباندیرماق، مانع دؤزلتمک، قاباغین آلماق / چوب لای چرخ گذاشتن.

بیر ایشین یولو اولماق / bir işin yolu olmaq / بیر ایشه ایمکان اولماق / کاری راهی داشتن.

بیر ایلان چالماق / bir ilan çalmaq / بیر جؤر اولماق / همه‌اش را یک مار زدن.

بیر بئزین قیراغی / bir bezin qırağî / برابر اولماق، اصل بیر اولماق، بیر جور آدام، ایکی نفر بیر جور اولماق، ایکی زاد کی بیر بیرینه تای اولا / سر و ته یک کرباس.

بیر باش مین اویناش / bir baş min oynaş / باشی شولوخلوق، چوخ باشی قاریشیق آدام، چوخ یولداشلی آدام / یک سر و هزار سودا.

بیر بوداقا چیخیب یوز بوداقی سیلکله‌مک / bir budaqa çıxıb yüz budaqi silkələmək / مین دره‌نین سویون بیر بیره قاتماق، هر یئردن دانیشماق / از هر دری سخنی گفتن.

بیر بولاغین سؤیون ایچمه‌میش قویماماق / bir bulağın suyun içməmiş qoymamaq / هر یئشه‌دن چیخماق، هر ایشه باخماق / از آب هر چشمه‌ای خوردن.

بیر بیرینین اؤزؤنه باخماق / bir birinin üzünə baxmaq / بئکارلیق، ایش سیزلیک / تخمه شکستن.

بیر پوخ اولماق / bir pox olmaq / بیر جؤر اولماق، ظاهیرده بیر مقاما چاتماق / سر و ته یک کرباس بودن، برای خودش گهی شدن.

بیر پوخ اولماماق / bir pox olmamaq / دیرسیز آدام، لیاقت‌سیزلیک، هئچ زاد آنلامایان / هیچ گهی نبودن.

بیر تؤکه باغلی اولماق / bir tükə bağli olmaq / دوام‌سیز، قیریلان، اؤلؤمؤ یاخین اولان / به مویی بند بودن.

بیر تؤکه دیمه‌مک / bir tükə dəyməmək / دیرسیز بیر زاد یا آدام / به یک موی نیارزیدن.

بیر تیکه چؤرک اولماق / bir tikə çörək olmaq / ایتمک، بیردن یوخ اولماق / یک تکه نان شدن و سگ خوردن، دود شدن و رفتن به هوا.

بیر تیکه چؤرک اولوب ایت یئمک / bir tikə çörək olub it yemək / بیردن یوخ اولماق، بیردن بیره ایتیب باتماق / یه لقمه نان شدن و سگ خوردن.

بیر حصیر بیرده ممد نصیر / bir həsir birdə məməd nəsir / یوخسوللوق، بیرینین هئچ زادی اولماماق / یه لا قبا.

بیر خیصلت قاندا اولماق / bir xislət qanda olmaq / ذاتی، بیر آدامین ثابیت خیصلتی / چیزی توی خون کسی بودن.

بیر دئییب مین گؤلمک / bir deyib min gülmək / چوخ شنلیک ائله‌مک، چوخ شادلیق ائله‌مک / گل از گل شکفتن، یه دهن گفتن و هزار دهن خندیدن.

بیر داش آتدان بیر داش اؤستدن قویماق / bir daş atdan bir daş üstdən qoymaq / بیر سؤزؤ عؤمؤرلؤک دانیشماماق، بیر سؤزؤ گیزلتمک، بیر سؤزؤ هئچ واخت دئمه‌مک، یاددان چیخاتماق / یک سنگ از زیر و یک سنگ از بالا.

بیر داشیلا ایکی قوش وورماق / bir daşila iki quş vurmaq / بیر زحمتیله ایکی هدفه یئتیشمک، نئچه ایشی بیر یئرده گؤرمک / با یک تیر دو نشان زدن.

بیر دره‌دن سو گلمک / bir dərədən su

gəlmək / بیر ایشین دؤزلمگینه اومود اولماق / آب رفته به جوی باز آمدن.

بیر دری بیر سـؤمؤک / bir dəri bir sümük / چوخ آریق آدام / یه پوست و یه استخوان.

بیر دریه اومـود اولمـاق / bir dəriyə umud olmaq / آدام اؤزؤنه دایاق بیلمک، ایش دوزلمگه اومود اولماق / از این ستون به آن ستون فـرج اسـت، راه به دهی بردن.

بیر دقیقه اویانلیق بیر دقیقه بویانلیق اولماق / bir dəqiqə oyanlıq bir dəqiqə buyanlıq olmaq / تئز تئز نظرین عوض ائله‌ین آدام / هرهری مسلک، دمدمی مزاج.

بیـر دیرنـاق / bir dırnaq / چـوخ آز بیـر زاد، چوخدان آز / یه ناخن.

بیر دیش چؤپؤنه‌ده گؤمان گلمه‌مـک / bir diş çöpünədə güman gəlməmək / لاپ کاسیبلیق، هر شئی الدن گئتمک / آسمان جل شدن.

بیـر روح ایکـی بدنـده اولمـاق / bir ruh iki bədəndə olmaq / چوخ ایستکلی اولماق، ایکی ایستکلی آدام / یـک روح در دو بـدن، یـک روح و دو قالب.

بیـر زاد آیـاقی توتمـاق / bir zad ayaqi tutmaq / بیـر ایشـه تـوش اولمـاق، بیـر حادیثـه‌یـه گیریفتار اولماق / پـای کسـی گیـر بـودن، حادثـه‌ای دامن گیر شدن.

بیر زاد اوغوجـون ایچینـده اولمـاق / bir zad oğucun içində olmaq / الدن بیر ایش گلمک، بیر زادا صـاحاب اولمـاق / چیـزی کـف دسـت آدم بودن.

بیـر زاد ایـت آپـاران اولمـاق / bir zad it aparan olmaq / بیـر زاد مؤفتـه الـدن گئـدمک، کؤنؤل سؤز بیر زادی الـدن وئرمـک / چیـزی سـگ خور شدن.

بیر زاد ایـت پـایی اولمـاق / bir zad it payi olmaq / بیر زاد مؤفته و رأی‌سیز الـدن گئـدمک / سگ خور شدن.

بیر زاد ایتن تؤک اولمـاق / bir zad itən tök olmaq / چوخلـوق، بوللـوق / چیـزی از زمـین و آسمان باریدن.

بیر زاد بئینه باتماق / bir zad beynə batmaq / قبول ائله‌مک / عقل قطع دادن.

بیـر زاد بویونـا دؤشـمک / bir zad boyuna düşmək / بیر ایش بیـرینین بوینونـا دؤشـمک، بیـر ایشی بیـرینین بوینونـا آتمـاق / بـه ریـش گـرفتن، بـه ریش کسی بستن.

بیر زاد قارنی دلمک / bir zad qarni dəlmək / بیر مؤناسیب اله دؤشن زادیـن قـدرین بیلمـه‌مـک / چیزی زیادی کردن.

بیر زاد لـم وورمـاق / bir zad ləm vurmaq / چوخلوق، بوللوق / موج زدن چیزی.

بیر زادا بارمـاق قویمـاق / bir zada barmaq qoymaq / ایـراد چئخارتمـاق، ایـرادین تاپمـاق / انگشت بر چیزی نهادن.

بیر زادا دیرناخ بند ائله‌مک / bir zada dırnax bənd eləmək / ایلیشـمک، دخالـت ائلـه‌مـک / ناخن بند کردن بر چیزی.

بیر زاددان اؤتؤر سؤتؤل اؤتمک / bir zaddan ötür sütül ütmək / چوخ کؤنـؤل گؤسـترمک، آرتیق باغلیلیق / از هول حلیم به دیگ افتادن.

بیـر زاددان بـادام اسـگیک / bir zaddan badam əsgik / لاپ آز بیـر فـرق، چـوخ آز کـم کسیر اولماق / از چیزی یه نخود کم.

بیر زاددان بیر ایی آنلاماماق / bir zaddan bir iy anlamamaq / دؤشــؤنجه‌ســیزلیک، آنلامامـازلیق، تربیـه‌سـیزلیک / از چیـزی بـویی هـم نبردن.

بیر زادی باشین آلتینا قویماق / bir zadi başın altına qoymaq / آماده ائله‌مک، بیـر زادا اومـود

اولماق / چیزی را زیر سر گذاشتن.

بیر زادی بیرینین باشیندان چئخاتماق / bir zadi birinin başından çıxatmaq / بیرینین فیکرین دگیشمک، بیر هاوانی بیرینین باشیندان چئخاتماق / رأی کسی را زدن.

بیر زادی بیرینین دریسیندن چئخارتماق / bir zadi birinin dərisindən çıxartmaq / زورولا بیریندن بورجو آلماق، بیریندن زوررولا بیر زادی آلماق / چیزی را از پوست کسی هم شده در آوردن، چیزی را از دهان شیر هم که شده بیرون کشیدن.

بیر زادی قحبه چاناغی ائله‌مک / bir zadi qəhbə çanaği eləmək / بیر سؤزۆ چوخ باشا چالماق / چیزی را پیراهن عثمان کردن.

بیر زادی کرپیچده گؤرمک / bir zadi kərpiçdə görmək / چوخ دؤنیا گؤرمؤش اولماق، تجرۆبه‌لی / در خشت دیدن.

بیر زادی گؤزه سوخماق / bir zadi gözə soxmaq / باشا چالماق، اؤزه چکمک / سر کوفت زدن.

بیر زادی گؤیده آپارماق / bir zadi göydə aparmaq / تئز ساتیلماق، یاخشی جینس / سر دست بردن، برای چیزی سر و دست شکستن.

بیر زادی یئره قویماق / bir zadi yerə qoymaq / ترگیدمک، ال گؤتۆرمک / زمین گذاشتن، دور چیزی را خط کشیدن.

بیر زادی یوخودا گؤرمک / bir zadi yuxuda görmək / بیر زادا ال چاتماماق، بیر زادا یئتیرمه‌مک / در خواب دیدن، خواب چیزی را دیدن.

بیر زادین آستاری اؤزۆندن باها اولماق / bir zadın astari üzündən baha olmaq / اوجوزلو بیر زاد باها چئخماق / آستر گرانتر از رویه.

بیر زادین آناسی اولماق / bir zadın anasi olmaq / چوخ خبره اولماق، بیر ایشده باش بیلنلیگ / پدر چیزی بودن، کار کشته بودن.

بیر زادین اؤستؤن وورماماق / bir zadın üstün vurmamaq / دالیسین توتماماق، یاددان چئخاتماق / به روی خود نیاوردن.

بیر زادین اؤستؤنده ایلان یاتماق / bir zadın üstündə ilan yatmaq / ال وورمامالی، امانت، ساخلامالی بیر زاد، هر او زاد کی اوندان فایدالانمایالار / مار روی چیزی خوابیدن.

بیر زادین پؤفؤن بیلمک / bir zadın püfün bilmək / ایشین قئلیغین بیلمک، ایشین نارین نورونلاریندان باش تاپماق / فوت کاری را بلد بودن.

بیر زادین تکینه داش آتماق / bir zadın təkinə daş atmaq / قورتارماق، یئیب یا ایچیب قورتارماق / ته چیزی را بالا آوردن.

بیر زادین توزو دا قالماماق / bir zadın tozu da qalmamaq / اثر قالماماق، بیر زاددان نه ایز قالماق نه توز / گردی هم از چیزی نماندن.

بیر زادین داشین آتماق / bir zadın daşın atmaq / بیر زاددان ال چکمک، بوشلاماق، بیر زادین خیریندن گئچمک، ترگیدمک، توبه ائله‌مک / سنگ بر دل زدن، فاتحه‌ی چیزی را خواندن.

بیر زادین داشین سینه‌یه وورماق / bir zadın daşın sinəyə vurmaq / بیر زادین سؤزۆن دانیشیب اوندان حیمایه ائله‌مک / سنگ چیزی را به سینه زدن.

بیر زادین شررین کسمک / bir zadın şərrin kəsmək / خیلاص اولماق، بیر زادین زیانیننان قوتارماق / شر کاری را بریدن.

بیر زادین فاته‌سی اوخونماق / bir zadın fatəsi oxunmaq / بیر زاد تؤکنمک، بیر زاد یئرلی دیبلی قورتارماق / فاتحه‌ی چیزی خوانده شدن.

بیر زادین قاتین آچانماماق / bir zadın qatın

açanmamaq / چتین بیر ایش، آغیر ایش / از عهده‌ی کاری بر نیامدن، گره کاری ناگشوده ماندن.

بیر زادین قانینا سوساماق / bir zadın qanına susamaq / باشدان ائله‌مک، ساتماق، گؤزدن سالماق / تشنه‌ی خون چیزی بودن.

بیر زادین مایاسی یئلدن اولماق / bir zadın mayasi yeldən olmaq / بیر زاد مؤفته الـه گلمک / باد آورده.

بیر زادین نرخین خبر آلماماق / bir zadın nırxın xəbər almamaq / ایجازه‌سیز بیر ایش گؤرمک، اؤز باشینالیق / نرخ چیزی را نپرسیدن.

بیر زادین ورقین بؤکمک / bir zadın vərəqin bükmək / ترک ائله‌مک، کنارا قویماق / ورق کاری را بستن، طومار کاری را بستن.

بیر زادین یئمن تؤمنی اولماماق / bir zadın yemən tüməni olmamaq / قازانج و زیبانی اولماماق / نافه و جمل نداشتن.

بیر زادین یوخوسوندا گؤره بیلمه‌مک / bir zadın yuxusunda görə bilməmək / مؤمکؤن اولمایان بیر زاد، اولمایان بیر ایش / خواب چیزی را هم ندیدن.

بیر سؤز داماغا دیمک / bir söz damağa dəymək / بیر سؤز آداما آجیق گلمک، خوشا گلمه‌ین سؤز / به تریج قبا خوردن.

بیر سؤزؤ ایکی ائله‌مک / bir sözü iki eləmək / سؤزه باخماماق، سؤزؤ یئره سالماق / یک حرف را دو تا کردن.

بیر سؤزؤ ایکی ائله‌مه‌مک / bir sözü iki eləməmək / سؤزه باخماق، سؤزؤ یئره سالماماق / یک حرف را دو تا نکردن.

بیر سوغانا باش کسمک / bir soğana baş kəsmək / چوخ نا امن اولماق، هر کی هر کیلیک، لاپ آجلیق، لاپ نا امنلیک / به خاطر پیازی سر بریدن.

بیر سیکی بیر بوغازی / bir sịki bir boğazi / تک آدام، سوبای آدام / تقی و طاقش.

بیر شئی جیران داغینا چیخماق / bir şey ceyran dağına çıxmaq / چوخ باهالانماق، بیردن بیره بیر زادین نیرخی آتماق / نرخ بالا کشیدن.

بیر شئیین تکینه داش آتماق / bir şeyin təkinə daş atmaq / آخیره چاتماق، بیر شئیین قوتارماقی / ته چیزی را بالا آوردن.

بیر شی‌دن اؤترؤ دووارا چیخماق / bir şeydən ötrü duvara çıxmaq / چوخ ایصرار ائله‌مک، تلسمک، علاقه‌لی اولماق / خود را برای چیزی به آب و آتش زدن.

بیر قارقا قوناری اولماماق / bir qarqa qonari olmamaq / لاپ یوخسوللوق / آس و پاس، آسمان جل، پا برهنه.

بیر قارنی آج بیر قارنی توخ / bir qarni ac bir qarni tox / ماعاشی معلوم اولمایان، یاری آج یاری توخ، اؤلمه دیریل، زوروالا گئچینن آدام / بخور و نمیر، روزگار گذراندن.

بیر قولاغدان آلیب او بیری قولاغدان وئرمک bir qulağdan alıb o biri qulağdan / vermək / سؤزه قولاغ آسمایان، سؤزه عمل ائله‌میین / یک گوش در و یک گوش دروازه بودن.

بیر قویوب مین گؤتؤرمک / bir qoyub min götürmək / خیر گؤرمک، آرتیق قازانماق، هامی آدامدان راضی اولماق / روزگار روی خوش به کسی نشان دادن.

بیر کالافا سؤمؤک اولماق / bir kalafa sümük olmaq / چوخ آریغ اولماق / لاغر مردنی.

بیر کؤینک یاخین اولماق / bir köynək yaxın olmaq / یاخین قوم.

بیر ککی بیر کؤکؤ / bir kəki bir kükü / تک آدام، سوبای آدام / تقی و طاقش.

بیر کیشی یـۆز ایشـی / bir kişi yüz işi / باشـی شولوق آدام / یک سر و هزار سودا.

بیر گؤز آغلاییب بیر گـؤز گۆلمـک / bir qöz ağlayıb bir göz gülmək / کـدر و شـنلیک ایکی‌سی بیردن اؤز وئرمـک، تـوی و یـاس بیـردن اولماق / یک چشم خندیدن و یک چشم گریستن.

بیر گؤز آلچا دریب بیری سـبده سـالماق / bir göz alça dərib biri səbədə salmaq / شـور گؤزلـؤک ائلـه‌مـک، بیـرینین ناموسـونا باخمـاق / چشم‌ها آلبالو گیلاس چیدن.

بیر گؤزلۆ / bir gözlü / شیطان، دجال / دشـمن یک چشم.

بیر ماتـاح اولمامـاق / bir matah olmamaq / بیر شئی اولماماق / مطاعی نبودن.

بیر نـاخیر / bir naxır / چـوخ چـوخ، عائیلـه‌سی چوخ اولان / یک گلّه.

بیـر نفـردن ایمـک / bir nəfərdən əymək / کؤسمک، قورخماق / از کسی خرده برده داشتن.

بیـر نفـره قـان قایناماق / bir nəfərə qan qaynamaq / اؤرک وئرمـک، ایسـتمک، قـوش قونماق / دل دادگی.

بیـر نفـره قـوش وئرمـک / bir nəfərə quş vermək / بیـر کـارگری یـا ایـش بیلنـی بیـر ایـش صاحابیندان اوغورلاماق / قاپ کسی را دزدیدن، بُـر زدن.

بیـر نفـری دیشـه وورمـاق / bir nəfəri dişə vurmaq / سئناماق، سئناقدان کئچیرمک، یومورتـا کیمی برک بوشلوقون بیلمک / سبو بر سنگ کسـی زدن.

بیر نفری قارالاماق / bir nəfəri qaralamaq / بیرین عاجیزلتمک / گیر دادن به کسی، ضعیف گیـر آوردن.

بیر نفرین آیاغی آلتدا اوتورماق / bir nəfərin ayaği altda oturmaq / کلک وورماق، عقلـین اوغورلامـاق، آروادی یولـدان ائلـه‌مـک / زیـر پـای کسی نشستن.

بیر نفرین بوینونـا نفـس دیمـک / bir nəfərin boynuna nəfəs dəymək / مفعـول اولمـاق، خاراب اولماق / نفس به گردن کسی خوردن.

بیـر نفـرین تویوغونـا کـیش دئمـه‌مـک / bir nəfərin toyuğuna kiş deməmək / بیـر نفـره اذییت وئرمه‌مک / به مرغ کسی کیش نگفتن.

بیر نفرین جئزیغیندان آشیق چئخارتماق / bir nəfərin cızığindan aşıq çıxartmaq / بیـر آداما زور گلمک / حریف کسی بودن.

بیـر نفـرین دالینـدا دورمـاق / bir nəfərin dalında durmaq / یـاردیم ائلـه‌مـک، الـدن توتماق / پشت کسی در آمدن.

بیر نفرین دیشین سـایماق / bir nəfərin dişin saymaq / گؤجؤن بیلمـک / دنـدان‌هـای کسـی را شمردن.

بیر نفرین دیلـین تاپمـاق / bir nəfərin dilin tapmaq / قئلقئین تاپماق، اخلاقین تانیمـاق / قلـق کسی دست آدم آمدن.

بیر نفرین ساققیزین اوغورلامـاق / bir nəfərin saqqızın oğurlamaq / کلک وورمـاق، عقلـین اوغورلاماق، آروادی یولدان ائله‌مک / قاپ کسی را دزدیدن.

بیر نفرین قابینا سـالماق / bir nəfərin qabina salmaq / سـؤزؤنؤن جـاوابین وئرمـک / جـواب کسی را کف دستش گذاشتن، بار کردن.

بیر نفرین کؤلگه‌سین قئلئشـلاماق / bir nəfərin kölgəsin qılışlamaq / چـوخ آجیـق گلمـک، دؤشمانچیلیق / سایه‌ی کسی را با تیر زدن.

بیـر نفـرین گؤتؤنـه ات گلمـک / bir nəfərin götünə ət gəlmək / بیر آدامین وضـع مـالی‌سـی دؤزلمک، پوللانماق / تنبان کسی دو تا شدن.

بیـر نفـرین گؤنـاهین یومـاق / bir nəfərin

günahın yumaq / غیبت ائله‌مک، بیرینین دالینجا سؤز دئمک / گناه کسی را شستن.

بیر نفرین وبالین یوماق / bir nəfərin vəbalın yumaq / غیبت ائله‌مک، بیرینین دالینجا سؤز دئمک / وبال کسی را شستن.

بیر وریانین چیمی اولا بیلمه‌مک / bir vəryanın çimi ola bilməmək / بیر ایشین عؤهده‌سیندن گله بیلمه‌مک / مرد کاری نبودن.

بیر وریانین چیمی اولماق / bir vəryanın çimi olmaq / بیر ایشین عؤهده‌سیندن گلمک / مرد کاری بودن.

بیر یئردن آیاق کسیلمک / bir yerdən ayaq kəsilmək / بیر یئره گئدمه‌مک، بیر یئردن ارتباط قطع اولماق / پا از جایی بریده شدن.

بیر یئردن ال آیاق چکیلمک / bir yerdən al ayaq çəkilmək / گئد گل آزالماق / سوت و کور.

بیر یئره آیاق قویماق / bir yerə ayaq qoymaq / بیر اؤلکه‌یه گئدمک، گزیب دولانماق / پا گذاشتن به سرزمینی.

بیر یئری باشا آلماق / bir yeri başa almaq / چوخ سس سالماق، شولوغلوق ائله‌مک، چوخ شولوخلوق ائله‌مک، بیر یئری بیر بیرینه وورماق / جایی را روی سر گذاشتن.

بیر یئری باشا گؤتؤرمک / bir yeri başa götürmək / هارای داد سالماق، چوخ سسلی یئر / جایی را روی سر گذاشتن.

بیر یئری پیشیک یولو ائله‌مک / bir yeri pişik yolu eləmək / بیر یئره چوخ گئدیب گلمک / جایی را آبراهه کردن.

بیر یئری سو یولو ائله‌مک / bir yeri su yolu eləmək / چوخ گئدیب گلمک / جایی را آبراهه کردن.

بیر یئرین اؤجؤ بوجاقی بیلینمه‌مک / bir yerin üčü bucaqi bilinməmək / چوخ یئکه اولماق / سر و بن پیدا نبودن.

بیر یئرین گؤبگی / bir yerin göbəgi / اورتا، اهمیتلی یئر، بیر شهرین اورتاسی و دیرلی یئری / ناف یه جا.

بیر یئییب آیری سئچماق / bir yeyib ayri sıçmaq / ایکی ایستکلی یولداش، ایکی یولداش کی هی بیر اولالار / سری از هم سوا بودن.

بیر یولدا کؤلؤک سئندیرماق / bir yolda külük sındırmaq / تجرؤبه ائله‌مک / استخوان خورد کردن، عمر گذاشتن.

بیره قابیغی / birə qabığı / چوخ نازیک بیر زاد، داوام‌سیز بیر زاد، تئز پیرتیلان بیر زاد.

بیری آتلی بیری پیادا اولماق / biri atli biri piyada olmaq / تاپانماماق، آختاریب تاپماماق، قاچاق دؤشمک / دست در دامن بزرگان داشتن، یکی سواره یکی پیاده.

بیری آغزینین دادین بیلمک / biri ağzının dadın bilmək / یئمه‌لی‌لری یاخشی تانییان آدام، دادلی غذا ییین / مزه‌ی دهن را دانستن.

بیری الدن گئدمک / biri əldən gedmək / اؤلمک / از دست رفتن، از دست شدن.

بیری الین آغدان قارایا وورماماق / biri əlin ağdan qaraya vurmamaq / هئچ ایش گؤرمه‌مک، بئکارچیلیق / دست به سیاه و سفید نزدن.

بیری باتمان بیری یاریم باتمان اولماق / biri batman biri yarım batman olmaq / قیسسا گلمک، گئچینمک / کوتاه آمدن، شل گرفتن.

بیری باش گؤتؤیله اویناماق / biri baş götüylə oynamaq / بیعار آدام، ایشه گیریشمه‌ین آدام / سر کسی با کونش بازی کردن، کون گشادی کردن.

بیری بیریندن باش اولماق / biri birindən baş olmaq / بیری بیریندن اؤستؤن اولماق، بیری بیرینه گؤره آرتیق اولماق / کسی از کسی سر بودن.

بیری بیرینه باخیب جانینی اودا یاخماق / biri birinə baxıb canını oda yaxmaq / باغلاشماق، گؤز داغی وئرمک / چشم و هم‌چشمی.

بیری بیرینه یاراشماق / biri birinə yaraşmaq / بیری بیرینین تای توشو اولماق، بؤرک باشا یاراشماق / وصله‌ی تن کسی بودن.

بیری تؤکنلری بالاسی یئغماق / biri tökənləri balasi yığmaq / دده‌نین صفتلرین بالاسی گؤتؤرمک / پسر کو ندارد نشان از پدر ـ تو بیگانه خوانش نخوانش پسر.

بیری تؤکنلری بیر آیریسی یئغماق / biri tökənləri bir ayrısi yığmaq / بیری کی آیری آدام تامام ادالارینی گؤتؤره / پا جای پای کسی گذاشتن.

بیری تومانین چکنمه‌مک / biri tumanın çəkənməmək / عاجیز آوارا آدام، ال آیاق‌سیز آدام / تنبان خود را بالا کشیدن نتوانستن.

بیری مشروطه‌سین آلماق / biri məşrutəsin almaq / ایستگینه یئتیشمک / بر اسب مراد سوار شدن.

بیرین آدام ائله‌مک / birin adam eləmək / تربیه ائله‌مک، ادب اؤیرتمک / کسی را آدم کردن.

بیرین آغاجا باغلاماق / birin ağaca bağlamaq / سیخینتی وئرمک، اینجیتمک / کسی را چلاندن.

بیرین آغاجا چئخارتماق / birin ağaca çıxartmaq / بیرین برکه قویماق و سیخماق، چتینلیک وئرمک / در تنگنا قرار دادن.

بیرین الله توتماق / birin allah tutmaq / بلایا دؤشمک، عمللرین جزاسین گؤرمک / خداگیر شدن.

بیرین ایتدن آلیب ایته وئرمک / birin itdən alıb itə vermək / آبیردان سالماق، هر سؤز دئمک / کسی را سگ‌ی یه پول کردن.

بیرین ایکی پوللوق ائله‌مک / birin iki pulluq eləmək / آبیردان سالماق / سگ‌ی یه پول کردن.

بیرین باشدا دولاندیرماق / birin başda dolandırmaq / سریمک، یالان وعده وئرمک / کسی را سر دواندن.

بیرین باشدان چئخارتماق / birin başdan çıxartmaq / تورلاماق، آلداتماق، عاغلین الیندن آلماق / عقل کسی را دزدیدن.

بیرین باشدان سووماق / birin başdan sovmaq / بیر مؤزاحیم آدامی رد ائله‌مک، بیرینین شررین کسمک / کسی را از سر باز کردن.

بیرین جانا گتیرمک / birin cana gətirmək / چوخ سینسیدمک / کسی را به جان آوردن.

بیرین جیبه قویماق / birin cibə qoymaq / بیریندن یوخاری اولماق، بیرینه اؤستؤن گلمک / کسی را توی جیب خود گذاشتن.

بیرین چکه چکه بیر یئره آپارماق / birin çəkə çəkə bir yerə aparmaq / بیری کؤنؤل‌سؤز بیر یئره آپاریلماق / سگ کیش کردن.

بیرین دیمدیکده دولاندیرماق / birin dimdikdə dolandırmaq / بیرینه چوخ ایستگ گؤستریب و اونو قوروماق، چوخ ایستمک، بیرینه چوخ اؤرک باغلاماق / جلوی خانه‌ی چشم بودن، کسی را زیر بال داشتن.

بیرین ساغماق / birin sağmaq / بیریندن ایستیفاده ائله‌مک، بیریندن آرتیق بهره‌لنمک / کسی را دوشیدن.

بیرین سئخما بوغمایا سالماق / birin sıxma boğmaya salmaq / بیرین برکه قویماق، بیرین برک سینسیتمک، سئخئنتیا سالماق / در تنگنا قرار دادن.

بیرین سویماق / birin soymaq / یول کسمک، جیب وورماق، اوغورلوق / کسی را تیغ زدن.

بیرین شؤوه‌ریه ونرمک / birin şüvəriyə vermək / بیرینین اومودونو هئچه پوچا چئخارتماق / آب پاکی دست کسی ریختن.

بیرین کؤهنه بورجا وئرمک / birin köhnə borca vermək / جازا قویماق، گیره سالماق / دست کسی را توی پوست گردو گذاشتن.

بیرین گؤرمه‌دیم حساب ائله‌مک / birin görmədim hesab eləmək / بیریندن واز گئچمک، بیریله قونوشماماق / کسی را ندید گرفتن.

بیرین گؤزدن سالماق / birin gözdən salmaq / بیرین دیرسیزلندیرمک، بیرینه قویو قازماق، بیرینی هامینین یانیندا پیسلندیرمک / کسی را از سکّه انداختن.

بیرین گؤزدن قویماماق / birin gözdən qoymamaq / بیرین گؤدمک، کشیک چکمک، بیر زادا گؤز تیکمک / تو نخ کسی بودن.

بیرین مشقیدن سالماق / birin məşqidən salmaq / بیرینین فیکرین دگیشمک، بیر هاوانی بیرینین باشیندان چئخاتماق / مخ کسی را زدن.

بیریندن آرقاج گئچمک / birindən arqac geçmək / بیری بیرین بیر ایشه قورشالاماق، بیرینین قولتوغونا قارپیز وئرمک / هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن، کسی را شیر کردن.

بیریندن اؤترؤ سؤدؤک آتماق / birindən ötri südük atmaq / بیرینه چوخ علاقه گؤسترمک، بیرین چوخ سئومک / مجنون کسی بودن، شیدای کسی بودن.

بیریندن ایمک / birindən əymək / کؤسمک، بیریندن اؤرک سئنماق / شکر آب شدن.

بیریندن تؤک تؤکمک / birindən tük tökmək / بیریندن برک قورخماق / از کسی مو ریختن.

بیریندن حساب آپارماق / birindən hesab aparmaq / قورخماق / از کسی حساب بردن.

بیریندن مایا قویماق / birindən maya qoymaq / جانینا آند ایچمک، آیری آدامین پولون خرج ائله‌مک / مایه گذاشتن از کسی.

بیرینده کسر اولماماق / birində kəsər olmamaq / بیرینین سؤزؤ گئچمه‌مک، عاجیز / کلاه کسی پشم نداشتن.

بیرینه آش پیشیرمک / birinə aş pişirmək / بیر آدامی هاچالا سالماق، یازیق ائله‌مک / برای کسی آش پختن.

بیرینه اؤرک یاندیرماق / birinə ürək yandırmaq / بیرینین خیرین ایستمک، بیرینه ایستک گؤسترمک / برای کسی دل سوزاندن.

بیرینه الله بالام دئمک / birinə allah balam demək / ایش راست گلمک، راحاتلیقا چئخماق، گلیر چوخالماق / خدا به روی کسی نظر کردن.

بیرینه بئل باغلاماق / birinə bel bağlamaq / اومود اولماق، گؤونمک، بیرینین سؤزؤنه اینانماق، آرخالانماق، آرخایین اولماق / دل به کسی بستن، پشت گرمی.

بیرینه باتا بیلمه‌مک / birinə bata bilməmək / زور چاتماماق، بیرینین قاباغیندا عاجیزله‌مک / از عهده‌ی کسی بر نیامدن.

بیرینه باتماق / birinə batmaq / بیرینه زور چاتماق، بیرین باسماق / از عهده‌ی کسی بر آمدن.

بیرینه بیر آش پیشیرمک کی اؤزؤنده بیر قارینج یاغ دورا / birinə bir aş pişirmək ki üzündə bir qarınc yağ dura / بیر آدامی هاچالا سالماق، بیرین یازیق ائله‌مک / برای کسی آشی پختن که رویش یک وجب روغن باشد.

بیرینه توش نار یوللاماماق / birinə tuş nar yollamamaq / بیرینین گؤرماغینا کؤنؤل

وئرمه‌مک / برای کسی فرش قرمز پهن نکردن.
بیرینه توو توتماق / birinə tov tutmaq / ادب ائله‌مک، بورنون اوغماق / گوشمالی دادن.
بیرینه جیریلماق / birinə cırılmaq / عاشیق اولماق، وورولماق، وورغون اولماق / گلو پیش کسی گیر بودن، دل از دست دادن، دلدادگی.
بیرینه چکمک / birinə çəkmək / بنزمک، خوی خیصلت و شکیل جهتیندن بیرینه بنزر اولماق / به کسی یا چیزی رفتن.
بیرینه داش آتماق / birinə daş atmaq / دلیلندیرمک، ایت ائله‌مک، عصبانی ائله‌مک / سنگ انداختن.
بیرینه دوو اولماق / birinə dov olmaq / بیریندن قورخماماق، بیریله باش باشا چالماق / حریف کسی بودن، با کسی کلّه به کلّه زدن.
بیرینه دیش باتماق / birinə diş batmaq / گؤج چاتماق، بیریله باشارماق / پشت کسی را به خاک آوردن.
بیرینه زهرین تؤکمک / birinə zəhrin tökmək / دؤشمنچیلیک ائله‌مک، زیان یتیرمک / زهر خود به کسی ریختن.
بیرینه سئریخ گئچمک / birinə sırıx geçmək / وورماق، اؤلدؤرمک، آغیر ضرر وورماق / دخل کسی را در آوردن، کسی را از زندگی انداختن.
بیرینه ساققال توتماق / birinə saqqal tutmaq / بیریندن ایستگی اولماق، یالوارماق، آراچیلیق / ریش پیش کسی گرو گذاشتن.
بیرینه سالماق / birinə salmaq / سؤز دئمک، سؤز آتماق، ایجشمک / بار کردن.
بیرینه قئرخ تپیک وورماق / birinə qırx təpic vurmaq / اونون اؤستؤنه اولماق، بیر اخلاقدا او آدامی یولدا قویماق پیس اولا یا یاخشی.
بیرینه قان اوددورماق / birinə qan uddurmaq / چتینلیک وئرمک، برکه قویماق / برای کسی خون دل خوراندن.
بیرینه قمیش اولماق / birinə qəmiş olmaq / بیرینه ایلیشمک، بیرین اینجیتمک، بیرین سینسیتمک / موی دماغ کسی شدن، پا توی کفش کسی کردن.
بیرینه قوش توتماق / birinə quş tutmaq / بیر بؤیؤک ایش گؤرمک، کؤمکلیق ائله‌مک، بیرینین دردینه دیمک / برای کسی لقمه گرفتن.
بیرینه قویو قازماق / birinə quyu qazmaq / بیرینه نقشه چکمک، بیرینین پیسلیگین آختارماق / برای کسی چاه کندن، دیگ حیله پختن، زیرآب کسی را زدن.
بیرینه گؤسترمک کی سؤت یؤغورتداندی یا یؤغورت سؤتدندی / birinə göstərmək ki süt yoğurtdandi ya yoğurt sütdəndi / گرچکی بیرینه آنلاتماق، حقیقتی بیرینه آندیرماق / برای کسی حالی کردن که یک من ماست چند من کره دارد.
بیرینه گؤلمک / birinə gülmək / لاغ ائله‌مک / بر کسی خندیدن.
بیرینه ننه‌سی جیب تیکمه‌مک / birinə nənəsi cib tikməmək / قنتمیر آدام، پول خشله‌مین آدام / ناخن خشک.
بیرینه نوسخه یازماق / birinə nusxə yazmaq / بیرینه فیکیر چکمک، بیرینین دردینه درمان دئمک / برای کسی نسخه پیچیدن.
بیرینه وورولماق / birinə vurulmaq / عاشیق اولماق / دل از دست دادن.
بیرینه هن دئمک / birinə hən demək / بیریله آرانی سازلاماق، بیریله اخلاق‌سیزلیق ائله‌مک، ناموس‌سیزلیق / به کسی بله گفتن.
بیرینه یارا باغلاماق / birinə yara bağlamaq / بیرینین مؤشکؤلؤن حل ائله‌مک، بیرینین دردینه دیمک / مرهم روی زخم کسی گذاشتن.
بیرینه یوخو گؤرمک / birinə yuxu görmək / نقشه چکمک، بؤرک قویماق / برای کسی خواب

دیدن.

بیرینی باشدان سووماق / birini başdan sovmaq / رد ائله‌مک، جمع ایچینه قوشماماق / دک کردن، دست به سر کردن.

بیرینی موم ائله‌مک / birini mum eləmək / یوموشاتماق، مجبور ائله‌مک / موم کردن.

بیرینی هولویا قوشماق / birini holuya qoşmaq / چتینلیک وئرمک، سینسیدمک / پدر کسی را در آوردن.

بیرینی یاغلاماق / birini yağlamaq / شیرین دیل دئمک، یالتاقلانماق / دستمال کشیدن.

بیرینین آرپاسی آرتیق دؤشمک / birinin arpasi artıq düşmək / قودورماق، هارینلاماق / جواش زیادی کردن.

بیرینین آشیقین اوغورلاماق / birinin aşıqın oğurlamaq / بیرین آلداتماق، یولدان ائله‌مک / قاپ کسی را دزدیدن.

بیرینین آغزی سؤت ایی‌سی وئرمک / birinin ağzi süt iyisi vermək / اوشاق اولماق، اوشاقلیق / دهن کسی بوی شیر دادن.

بیرینین آغزین بوزا وورماق / birinin ağzın buza vurmaq / بیرینین حسابینا یئتیشمک / سبیل کسی را دود دادن.

بیرینین آغزین پیچاق آچماماق / birinin ağzin piçaq açmamaq / دانیشماماق، هوپ توتماق / ماتم گرفتن، آینه‌ی دق شدن، لام تا کام حرف نزدن.

بیرینین آغزین سولاندیرماق / birinin ağzın sulandırmaq / بیر ایشه قئزیشدیرماق، تحریک ائله‌مک / دهن کسی را آب انداختن.

بیرینین آغزین قئفیللاماق / birinin ağzin qıfıllamaq / ریشوه وئرمک، ساکیتله‌مک / قفل بر دهان کسی زدن.

بیرینین آغزینا بیر زاد آتماق / birinin ağzına bir zad atmaq / رؤشوت وئرمک، گؤیول‌سؤز بیرینه بیر زاد وئرمک / سبیل کسی را چرب کردن.

بیرینین آغزینین دادین بیلمک / birinin ağzının dadın bilmək / بیرینین نیتین بیلمک، بیرینین ایستگین بیلمک / مزه‌ی دهن کسی را فهمیدن.

بیرینین آنلیندا عزرائیل تؤکؤ اولماق / birinin anlında əzrayıl tükü olmaq / چوخ قورخمالی اولماق / کسی موی عزرائیل داشتن.

بیرینین آیاغی آلتیندا یاتماق / birinin ayaği altında yatmaq / توغلاماق، جازا قویماق / زیر پای کسی خوابیدن.

بیرینین آیاغینا دؤشمک / birinin ayağına düşmək / چوخ یالوارماق، توبه ائله‌مک / به پای کسی افتادن.

بیرینین آیاغینین آلتین بوشاتماق / birinin ayağının altın boşatmaq / بیرینه قویو قازماق، بیرین هچله سالماق / زیر پای کسی پوست خربزه انداختن.

بیرینین آیاقین بیر یئردن کسمک / birinin ayaqın bir yerdən kəsmək / بیر آدامی بیر یئره گئدمکدن مانع اولماق / پای کسی را از جایی بریدن.

بیرینین آیاقینین آلتینا صابون چکمک / birinin ayaqının altina sabın çəkmək / توغلاماق، جازا قویماق، یئره وورماق، ضرر وورماق، ایشدن سالماق / صابون زیر پای کسی مالیدن.

بیرینین اؤرگین اله گتیرمک / birinin ürəgin ələ gətirmək / بیرین راضی لاشدیرماق، یوموشاق سؤز دئمگیله راضی ائله‌مک / دل کسی را به دست آوردن.

بیرینین اؤزؤن آغ ائله‌مک / birinin üzün ağ eləmək / باشین اوجاتماق، تاپشیریلان ایشی یاخشی یئرینه یئتیرمک / روی کسی را سفید کردن.

بیـرینین اۇزۆنـه گۆلمـک / birinin üzünə gülmək / خوشلوق ائله‌مک، سئوینج گؤسترمک / به روی کسی خندیدن.

بیـرینین اۇسـتۆنه آغـاج گؤتۆرمـک / birinin üstünə ağac götürmək / بیـرین هدلـه‌مـک، هـارای داد سـالماق، بیـرین توپارلامـاق / اولـدورم بولدورم راه انداختن.

بیرینین اۇستۆنه بیت آتمـاق / birinin üstünə bit atmaq / ایفتیرا وورمـاق، بۆهتـان وورمـاق، آد قویماق، شراب سپمک / شراب پاشیدن، انگ زدن.

بیرینین ائششکینه هوش دییه بیلمه‌مک / birinin eşşəginə hoş diyəbilməmək / بیرینـــدن قورخماق، سؤزباز آدام / به فلانی نمی‌تـوان گفـت: بالای چشمت ابروست.

بیـرینین ائشـشـگینین قودوخلوقـدان قویروغـو اولماماق / birinin eşşəginin qoduxluqdan quyruğu olmamaq / بیـــر زادی کؤکؤنـــدن دانماق / خر کسی از کرّگی دم نداشتن.

بیرینین اؤلن یئری / birinin olən yeri / چـوخ سئودیگی یئر، ایسته‌گه یئتیشمک، یئمک یئری / نان توی روغن بودن.

بیـرینین ائشـگی یئریمـک / birinin eşşəgi yerimək / بیرینین سؤزۆ گئچمک، هامی بیرینـدن سؤز ائشیدمک / سمبه‌ی کسی پرزور بودن.

بیرینین ائوینـه اؤلـۆ سـیچان آتمـاق / birinin evinə ölü siçan atmaq / بیرینین ائوینه ساواش و آجیلیـق سـالماق / پیـه گـرگ بـه پیـراهن کسـی مالیدن.

بیرینین اتین یئییب سۆمۆگۆن ائشیگه آتماماق / birinin ətin yeyib sümügün eşigə atmamaq / بیـر آز بیـرینین هاواسـین سـاخلاماق، آزجانـا اینصـافی گؤزلمـک / گوشـت کسـی را خوردن و استخوانش را بیرون نینداختن.

بیـرینین ارییـی ازیلمـک / birinin ariyi əzilmək / خوشلانماق، قئرجانماق / لوس شدن.

بیرینین ال آیاغین دالیدان باغلامـاق / birinin əl ayağın dalıdan bağlamaq / بیـرین برکـه قویماق، بیرینه چتینلیک وئرمک، بیرینـدن یوخـاری اولماق / دست کسی را از پشت بستن.

بیـرینین ال آیاغینـا دولاشـماق / birinin əl ayağına dolaşmaq / بیرینـــه آزار وئرمـــک، ایشدن قویماق / به پر و پای کسی پیچیدن.

بیـرینین اللـرین پیشـیک یئمـه‌مـک / birinin əllərin pişik yeməmək / اؤز ایشـین اؤزی گؤرمک گرک.

بیـــرینین الـــین اوخومـــاق / birinin əlin oxumaq / نییتین بیلمک، ایشلریندن باش تاپمـاق / دست کسی را خواندن.

بیـــرینین الـــین باغلامـــاق / birinin əlin bağlamaq / ایش گؤرماغـا مـانع اولمـاق / دسـت کسی را بستن.

بیرینین الین دالیـدان باغلامـاق / birinin əlin dalidan bağlamaq / بیر ایشـده آیـری آدامنـان اۇستۆن اولماق / دست کسی را از پشت بستن.

بیـــرینین الـــین قایتارمـــاق / birinin əlin qaytarmaq / بیرینین وئردیگین قبول ائله‌مه‌مک / دست کسی را پس زدن.

بیرینین الینده دوز اولمامـاق / birinin əlində duz olmamaq / بیـــرینین یاخشـــیلیقلاری اونودولماق / دست کسی نمک نداشتن.

بیرینین الینـه چـۆپ وئرمـک / birinin əlinə çöp vermək / آلدادماق، باشدان ائله‌مک / دنبـال نخود سیاه فرستادن.

بیرینین الینه گؤز تیکمک / birinin əlinə göz tikmək / بیرینـده طمعـی اولمـاق، بیرینـدن بیـر زاد اومماق / چشم به دست کسی داشتن.

بیـــرینین اودونـــا یانمـــاق / birinin oduna yanmaq / بیرینـــدن اؤتـــرۆ ســـیخینتی چکمـــک و

سینسیمک / به آتش کسی سوختن.
بیرینین اوغجو آچیلماق / birinin oğcu açılmaq / بیری هامینین یانیندا تانینماق، بیرینین ایکی اؤزلؤلؤگؤ بیلینمک / حنای کسی رنگ باختن، مشت کسی باز شدن.
بیرینین ایتی اؤزؤندن شرفلی اولماق / birinin iti özündən şərəfli olmaq / ایتدنده اسگیک اولماق، دیرسیز آدام / سگ کسی بهتر از صاحبش بودن.
بیرینین ایپینه اودون دؤزمک / birinin ipinə odun düzmək / بیرینین سؤزؤنه اینانماق، بیرینه اومود باغلاماق / با طناب کسی داخل چاه رفتن.
بیرینین ایپینی بوشاتماق / birinin ipini boşatmaq / باشینا بوراخماق، پیس ایشلرینه گؤز یومماق / طناب کسی را شل کردن.
بیرینین ایپینی چکمک / birinin ipini çəkmək / پیس یولدان قایتارماق و قاباغینی آلماق / ترمز کسی را کشیدن.
بیرینین ایپیله قویویا دؤشمک / birinin ipiylə quyuya düşmək / بیرینه بئل باغلاماق / با طناب کسی داخل چاه شدن.
بیرینین ایت دفترینده آدی اولماماق / birinin it dəftərində adi olmamaq / تانینمایان آدام، حسابا گلمه‌ین آدام / کسی را داخل آدم حساب نکردن.
بیرینین ایتیده اولماق کؤتؤده / birinin itidə olmaq kütüdə / طایفادا هم اوغلان وار هم قیز.
بیرینین ایچی گؤلمک / birinin içi gülmək / چوخ سئوینمک، شنلیک ائله‌مک / گل از گل کسی شکفتن.
بیرینین ایشی تاپئلماق / birinin işi tapılmaq / گؤزلنیلمزدن قاباغا بیر ایش چئخماق / گاو کسی زاییدن.
بیرینین بئزین جیرماق / birinin bezin cırmaq / بیرین برک اینجیتمک، سینسیتمک / پدر کسی را در آوردن.
بیرینین بئلیندن اولماق / birinin belindən olmaq / بیرینین اوشاقی و ائولادی / از پشت کسی بودن.
بیرینین باشینا آند ایچمک / birinin başına and içmək / بیرین چوخ سئومک، بیر آدامیلا چوخ ایستکلی اولماق / به سر کسی قسم خوردن.
بیرینین باشینا توی توتماق / birinin başına toy tutmaq / سینسیتمک، اینجیتمک / روزگار کسی را سیاه کردن.
بیرینین باشینا دؤیمک / birinin başına döymək / زور دئمک، مینت قویماق / بر سر کسی زدن.
بیرینین باشینا کؤل ائله‌مک / birinin başına kül ələmək / بیرین یازیق ائله‌مک، بیرین وار یوخدان چئخاتماق / کسی را به خاک سیاه نشاندن.
بیرینین باشینا یاغلی ال چکمک / birinin başina yağli əl çəkmək / بیرین جازا قویماق، مؤشکؤل آچماق / دست کسی را توی حنا گذاشتن.
بیرینین باشیندان بیر تؤک اسکیک اولماماق / birinin başından bir tük askik olmamaq / ساغلاملیق، خطردن قورتارماق / تار مویی از سر کسی کم نشدن.
بیرینین بورنوزون سئندیرماق / birinin burnuzun sındırmaq / ادب ائله‌مک، غروردان سالماق، بیر آدامی قورخودماق، بیرین باسماق، ایپه ساپا گتیرمک / شاخ کسی را شکستن.
بیرینین بورن قاناماماق / birinin burnu qanamamaq / بیر خطر یئتیرمه‌مک / از دماغ کسی خون نیامدن.
بیرینین بوش دامارین اله گتیرمک / birinin boş damarın ələ gətirmək / اؤرک سؤزؤن بیلمک / رگ خواب کسی را به دست آوردن.

بیرینین بوغلارین اؤتمک / birinin buğların ütmək / بیرین برک قورخوتماق، بیرین برک دؤیمک، هده قورخو گئدمک / سبیل کسی را دود دادن.

بیرینین بویونا اوخشاماق / birinin boyuna oxşamaq / بیرین چوخ تعریفله‌مک / کسی را خر کردن.

بیرینین بویونا خام ایپلیک توتولماق / birinin boyuna xam iplik tutulmaq / اؤلمک، کفنلنمک / بر مرکب چوبین سوار شدن.

بیرینین بی بازاری اولماماق / birinin bey bazari olmamaq / ایطمینان ائله‌مه‌مه‌لی آدام، سؤزۆ اؤسته دورمایان، یالانچی آدام / دمدمی مزاج.

بیرینین پاسی چئخماق / birinin pasi çıxmaq / بیرینین یالانی چئخماق، ریاسی بللی اولماق، اووجی آچیلماق / مشت کسی باز شدن.

بیرینین پالتارینا قورد یاغی سؤرتمک / birinin paltarına qurd yaği sürtmək / بیرین گؤزلردن سالماق / پیه گرگ مالیدن به ....

بیرینین پرسنگیده اولا بیلمه‌مک / birinin pərsəngidə ola bilməmək / بیریندن آشاغی و عاجیز اولماق / به گرد پای کسی نرسیدن.

بیرینین پسه پؤسه‌سین قولتوغونا وئرمک birinin pəsə püsəsin qoltuğuna / vermək / ایشدن ائشیگه اؤتؤرمک / بار و بندیل کسی را زیر بغلش دادن.

بیرینین پوخوندا مئنجیق تاپیلماق / birinin poxunda mıncıq tapılmaq / لاغ اؤچؤن دیرسیز آداما دئیلر / تخم دو زرده گذاشتن.

بیرینین پولونون قولاقی اولماماق / birinin pulunun qulaqi olmamaq / بیرینین پولی اولا اولا هئچ کیم اونا بیر زاد ساتماماق، اعتبارسیزلیق، بیرینین واری حسابا قویولماماق / پول کسی سکّه نداشتن.

بیرینین پیچاقی کسمه‌مک / birinin piçaqi kəsməmək / ایشدن دؤشمک، بیرینین سؤزۆ گئچمه‌مک / کارد کسی نبریدن.

بیرینین پیشیگی دوغماق / birinin pişigi doğmaq / بیری چتینلیگه دؤشمک / گاو کسی زاییدن.

بیرینین پیین ائشمک / birinin peyin eşmək / بیرینین ایشین خارابلاماق / پنبه‌ی کسی را زدن.

بیرینین پیین وورماق / birinin peyin vurmaq / بیرین بیرینه پیسله‌مک، بیرین گؤزدن سالماق / ریشه‌ی کسی را کندن، زیر آب کسی را زدن.

بیرینین تؤکؤن دیدمک / birinin tükün didmək / بیرین برک کؤتکله‌مک / موی کسی را کندن.

بیرینین تؤکؤن یاندیرماق / birinin tükün yandırmaq / بیر یئرده بیردن بیره حاضیر اولان آدام / موی کسی را آتش زدن.

بیرینین تؤکؤ تؤکؤندن ترپشمه‌مک / birinin tükü tükündən tərpəşməmək / قورخماماق، بیرین حسابا قویماماق، گنیش اؤرکلی آدام / آب در دل کسی تکان نخوردن.

بیرینین تابوتون بیرینین چیینینه وئرمه‌مک birinin tabutun birinin çiyninə / vermәmәk / لاییق بیلمه‌مک، بیرین اسکیک بیلمک / تابوت کسی را روی دوش کسی نگذاشتن.

بیرینین توپوقونا چئخماماق / birinin topuquna çıxmamaq / بیریندن چوخ دالی اولماق / به گرد پای کسی نرسیدن.

بیرینین تومانین چئخارتماق / birinin tumanın çıxartmaq / فیشارا قویماق / کچل کردن.

بیرینین تویوغونا داش آتماماق / birinin toyuğuna daş atmamaq / حمیل آدام، هئچ

کیمه پیسلیک ائله‌مه‌ین آدام، یاخشی و باش آشاغی آدام / به مرغ کسی کیش نگفتن.

بیرینین تویوغونا کیش دئمه‌مک / birinin toyuğuna kiş demәmәk / آزار اذیت‌سیز آدام، حمیل آدام / به مرغ کسی کیش نگفتن، آزار کسی حتّی به مورچه نرسیدن.

بیرینین جیک بؤککؤنه بلد اولماق / birinin cik bökkünә bәlәd olmaq / بیرین کؤکدن تانیماق، دریسینه دباغ خانادا بلد اولماق / جیک و پیک کسی دست آدم بودن.

بیرینین جیلدینه گیرمک / birinin cildinә girmәk / یولدان چیخاتماق، آزدیرماق / توی جلد کسی رفتن.

بیرینین جینداللاریننان جین اؤلکمک / birinin cındalarından cin ülkmәk / پیس گیم‌لی آدام. پالتارلاری جیریق آدام / شندر پندری.

بیرینین جینین جؤججؤلدتمک / birinin cinin cüccüldәtmәk / بیرین برکه قویماق، بیرین سینسیدمک / پدر کسی را در آوردن.

بیرینین چؤرگین یئمک / birinin çörәgin yemәk / بیرینین حاققیندا بیر آدامین خیر دعاسی مستجاب اولماق / نان کسی را خوردن، نمک پرورده‌ی کسی بودن.

بیرینین چوچالا بارماقی اولماماق / birinin çoçala barmaqi olmamaq / بیر ایشده بیریندن چوخ دالی اولماق / انگشت کوچک کسی نبودن.

بیرینین چیراغینا پیلته قویولماق / birinin çirağına piltә qoyulmaq / چوخ خوش اولماق، راضیلاشماق / کبک کسی خروس خواندن.

بیرینین حاققین اوغجونا قویماق / birinin haqqın oğcuna qoymaq / بیرینین امگین الینه وئرمک، دوز بیلمزلیک / حق کسی را کف دستش گذاشتن.

بیرینین حالواسین چالماق / birinin halvasın çalmaq / پیس وضعده کؤتکله‌مک، اؤلدؤرمک، بیرینین ایشین خارابلاماق / دخل کسی را آوردن.

بیرینین خایاسین چکمک / birinin xayasın çәkmәk / بیرین برک قورخوتماق، بیرینین گؤزؤنؤن اودون آلماق / تخم کسی را کشیدن.

بیرینین خجالتیندن چئخماق / birinin xәcalәtindәn çıxmaq / یاخشی‌لیقین عوضین چئخارتماق / از خجالت کسی در آمدن.

بیرینین داد دوزونا باخماق / birinin dad duzuna baxmaq / یولدان چئخارماق، عیففت‌سیزلیک ائله‌مک / مزه‌ی کسی را چشیدن.

بیرینین داشین دؤشه دؤیمک / birinin daşin döşә döymәk / بیرینه طرف چئخماق، بیرینه دایاق دورماق، هاپی دورماق، هاوار دورماق / سنگ کسی را به سینه زدن.

بیرینین دال قاباغینا گئچمک اولماماق / birinin dal qabağına geçmәk olmamaq / فیکری ثابت اولمایان آدام، تئز تئز اخلاقی عوض اولان آدام / هرهری مسلک.

بیرینین دالین یئره وورماق / birinin dalın yerә vurmaq / مغلوب ائله‌مک، یئخماق / پشت کسی را به زمین زدن.

بیرینین دالینجا آتلی دؤشمک / birinin dalınca atli düşmәk / تلسیگه دؤشمک، تلسمک، قاچاقاچا دؤشمک / سواره دنبال کسی کردن.

بیرینین دالیندا ناماز قیلماق / birinin dalında namaz qılmaq / بیرینه ایناماق، ایطمینان ائله‌مک، بیرین بیریندن یاخشی بیلمک، لاپ پیس آدامنان آز پیسه پناه آپارماق، راضی‌لیق ائله‌مک، یاخشی‌لیقدا بیر آدامی آیری‌سینا اؤستؤن بیلمک / پشت سر کسی نماز خواندن.

بیرینین دامارین تاپماق / birinin damarın

tapmaq / قئلئقین تاپماق، چمین تاپماق / رگ خواب کسی را پیدا کردن.

بیرینین داماغین بیر زادینان آچماق / birinin damağın bir zadınan açmaq / بیر زادی چوخ سئومک / سق کسی را با چیزی برداشتن.

بیرینین دده‌سین یاندیرماق / birinin dədəsin yandırmaq / سینسیتمک، اینجیتمک / پدر کسی را در آوردن.

بیرینین دستمالینا چؤرک باغلاماق / birinin dəsmalına çörək bağlamaq / بیر قوناغی یولا سالماق ایستمک / نان در انبان نهادن.

بیرینین دلی‌سی اولماق / birinin dəlisi olmaq / چوخ سئومک، عاشیق اولماق / دیوانه‌ی کسی بودن، شیدای کسی بودن.

بیرینین دوداقلاری یئر سۆپۆرمک / birinin dodaqlari yer süpürmək / چوخ ناراحات اولماق، قاش قاباقلی اولماق / لب و لوچه آویزان شدن.

بیرینین سؤزۆ آغزیندا قالماق / birinin sözü ağzında qalmaq / سؤزۆنه باخماماق، بیرینین سؤزۆن یئره سالماق / حرف کسی توی دهانش ماندن.

بیرینین سۆمۆکلری آجماق / birinin sümükləri acmaq / لاپ آجماق، چوخ آجماق، آجیندان اؤلمک / روده کوچیکه روده بزرگه را خوردن.

بیرینین ساققالینا سوغان دوغرامام‌اق / birinin saqqalına soğan doğramamaq / بیرین حسابا قویماماق / برای کسی تره خورد نکردن، کلاه کسی پشم نداشتن.

بیرینین ساققیزین اوغورلاماق / birinin saqqızın oğurlamaq / بیرینین نظرین اله گتیرمک، یولدان چئخارتماق، اؤزۆنه طرف چکمک / قاپ زدن، قاپ کسی را دزدیدن.

بیرینین شاطیری ایشدن چئخماق / birinin şatıri işdən çıxmaq / ایشدن دؤشمک، اوراقلیق اولماق / زوار چیزی در رفتن.

بیرینین عاغلی پوخونا قاریشماق / birinin ağli poxuna qarışmaq/ سئوینجکدن نه ائله‌دیگین بیلمه‌مک، آرتیق سئوینمک / عقل و گه کسی قاطی شدن.

بیرینین عقلین اوغورلاماق / birinin əqlin oğurlamaq / بؤرک قویماق، سریمک، توغلاماق / عقل کسی را دزدیدن.

بیرینین فیتیلین باسماق / birinin fitilin basmaq / بیرینه نقشه چکمک، بیرینین آیاغینین آلتینی بوشاتماق / زیر آب کسی را زدن، شناسنامه‌ی کسی را باطل کردن.

بیرینین قابین دولدورماق / birinin qabın doldurmaq / بیرینین سؤزۆنه جاواب وئرمک / توی کاسه‌ی کسی گذاشتن، بار کردن.

بیرینین قابینا قویماق / birinin qabına qoymaq / سؤزه جاواب وئرمک / توی کاسه‌ی کسی گذاشتن، بار کردن، لن ترانی بار کسی کردن.

بیرینین قاپیسینی باغلاتماق / birinin qapısıni bağlatmaq / عاییله محو اؤلماق، ائو اشیک داغیلماق / دودمان کسی به باد رفتن.

بیرینین قارنیندا بیر دؤز بوغارسیق اولماماق / birinin qarnında bir düz boğarsıq olmamaq / یالانچی و شارلاتان آدام / یک روده‌ی راست در شکم نداشتن.

بیرینین قانین ایچمک / birinin qanın içmək / برک دؤشمنچیلیک، بیریندن برک آجیق گلمک / کارد و پنیر.

بیرینین قانین شؤشۆیه توتماق / birinin qanın şüşüyə tutmaq / برکه قویماق، ظلم ائله‌مک، سئخماق، سینسیدمک، لاپ آرتیق اینجیدمک / خون کسی را توی شیشه کردن.

بیرینین قانینا سوساماق / birinin qanına susamaq / بیرینین اؤلؤمؤن آختارماق / به خون کسی تشنه بودن.

بیرینین قانینین آراسینا گیرمک / birinin qanının arasına girmək / بیرین اؤلؤمدن قورتارماق، بیرین خطردن قورتارماق / خطر از بیخ گوش کسی رد شدن.

بیرینین قلینجینین دالی قاباغی کسمک / birinin qılıncının dali qabaği kəsmək / بیرینین سؤزؤ برک گئچمک / دو طرف تیغ کسی بریدن.

بیرینین قول بوداغین قیرماق / birinin qol budağın qırmaq / بیرینی هاپبا گوپدان سالماق، بیرینین بورنون اوغماق / نوک کسی را قیچی کردن.

بیرینین قول قانادین قیرماق / birinin qol qanadın qırmaq / بیرینی هاپبا گوپدان سالماق، بیرینین بورنون اوغماق / بال و پر کسی را چیدن.

بیرینین قولتوقوندا یاشاماق / birinin qoltuqunda yaşamaq / بیری آدامنان آرخا دورماق / زیر سایه‌ی کسی زیستن.

بیرینین قولتوغونا وئرمک / birinin qoltuğuna vermək / بیرین قورماق، بیرینین دابانلارین چکمک / کسی را کوک کردن.

بیرینین قویروغون آیاقلاماق / birinin quyruğun ayaqlamaq / بیرین سیناماق، بیرینین هر اؤزؤن گؤرمک / پا روی دم کسی گذاشتن.

بیرینین قوینوندا یومورتا پیشمک / birinin qoynunda yumurta pişmək / قئتمیر آدام، الین قوینونان چکیب جیبینه اوزاتمایان آدام / ناخن خشک.

بیرینین کئفینه سوغان دوغراماق / birinin kefinə soğan doğramaq / قانینی قاراتماق، کئفین پوزماق / حال کسی را گرفتن.

بیرینین کؤتگین یئمک / birinin kötəgin yemək / بیرینین جورون چکمک، بیریندن زییان گؤرمک / چوب کسی را خوردن.

بیرینین کؤفرؤن چیخاتماق / birinin küfrün çıxatmaq / بیرین هیرسلندیرمک، ایت ائله‌مک / کفر کسی را در آوردن، روی سگ کسی را بالا آوردن.

بیرینین کؤلگه‌سی آلتیندا اولماق / birinin kölgəsi altında olmaq / بیرینه باغلی اولماق، بیرینین چؤره‌گین یئمک / زیر سایه‌ی کسی بودن.

بیرینین کؤلگه‌سین اوخولا وورماق / birinin kölgəsin oxula vurmaq / لاپ برک دؤشمنچیلیک ائله‌مک / سایه‌ی کسی را با تیر زدن.

بیرینین کؤلگه‌سین قئلیجلاماق / birinin kölgəsin qılıclamaq / بیریندن لاپ آجیق گلمک، برک دؤشمانلیق / سایه کسی را با تیر زدن.

بیرینین کی گتیرمک / birinin ki gətirmək / شانس دورماق، ایش راست گلمک / باد به پرچم کسی وزیدن.

بیرینین کی گتیرمه‌مک / birinin ki gətirməmək / شانسی اولماماق، بد گتیرمک / بد آوردن، بخت برگشتن، بز آوردن.

بیرینین کیریشی اولماماق / birinin kirişi olmamaq / ایشدن دؤشمک، آرتیق قوجالماق، زور الدن گئدمک / زوار در رفته.

بیرینین گؤبگین بیر یئرده قوولاماق / birinin göbəgin bir yerdə quvlamaq / بیر یئره چوخ گئدمک / ناف کسی را جایی چال کردن.

بیرینین گؤتؤنه گیرمک / birinin götünə girmək / بیرینه ایلیشمک، بیرینه یالتاقلانماق، اسکیکلنمک / به دم کسی آویزان شدن، پا توی کفش کسی کردن.

بیرینین گؤز اؤسته یئری اولماق / birinin göz üstə yeri olmaq / چوخ عزیز اولماق، بیرین

چوخ ایستمک / جای در چشم داشتن.

بیرینین گؤزؤن پؤفله‌یه بیلمه‌مک / birinin gözün püfləye bilməmək / قورخماق، گؤج چاتماماق / نمی‌توان گفت: بالای چشمت ابروست.

بیرینین گؤزؤندن گؤرمک / birinin gözündən görmək / بیرینی بیر ایشین مسئولو بیلمک / کاری را از چشم کسی دیدن.

بیرینین گؤزلری گؤلمک / birinin gözləri gülmək / چوخ سئوینمک، شنلیک ائله‌مک / گل از گل شکفتن.

بیرینین گؤنؤن سویماق / birinin gönün soymaq / برک جزالاندیرماق / پوست کسی را کندن.

بیرینین گؤنؤن قره ائله‌مک / birinin günün qərə eləmək / بیرین برکه قویماق، بیرین اینجیدیب سینسیتمک / روزگار کسی را سیاه کردن، دمار از روزگار کسی در آوردن.

بیرینین گؤنؤن گؤی اسکی‌یه توتماق / birinin günün göy əskiyə tutmaq / گؤنؤن قارا ائله‌مک، اینجیتمک / روزگار کسی را سیاه کردن.

بیرینین گلماغی شاه گلدیسین گئچمک / / birinin gəlmaği şah gəldisin geçmək بواخت گلن آدام، ناز غنجئلا بیر یئره گئدن آدام / با فیس و افاده جایی رفتن.

بیرینین گمی‌لری غرق اولماق / birinin gəmiləri ğərq olmaq / غوصصه‌لی اولماق، بئکئف اولماق / کشتی‌های کسی غرق شدن.

بیرینین لولهینی چوخ سو توتماق / birinin lülehini çox su tutmaq / گؤرکملی آدام / لولهنگ کسی زیاد آب برداشتن.

بیرینین مؤحؤبؤن دؤزمک / birinin mühübün düzmək / بیرینین ایستگیله ایش گؤرمک / به ساز کسی رقصیدن.

بیرینین مؤزدؤن اوغجونا قویماق / birinin müzdün oğcuna qoymaq / زحمتین قدرین بیلمه‌مک، دوز بیلمزلیک ائله‌مک / مزد کسی را کف دستش گذاشتن.

بیرینین موردار تؤکؤن بیر زادا وئرمه‌مک / birinin murdar tükün birzada vermək / بیرین دیرلندیرمک، بیرین بیر آیریسینا دیر وئرمک، ایکی زاددان بیرین دیرلی بیلمک / موی گندیده کسی را به هیچ چیز ندادن.

بیرینین نوختاسین باشینا دولاماق / birinin nuxtasın başına dolamaq / اؤز باشینا بوراخماق، آزاد قویماق / افسار کسی را رها کردن.

بیرینین نوختاسین بوشلاماق / birinin nuxtasın boşlamaq / اؤز باشینا بوراخماق، آزاد قویماق / افسار کسی را ول کردن.

بیرینین ویجودی کیمیا اولماق / birinin vicudi kimiya olmaq / آز گؤرؤنمک، بیر آدام کی چوخ جم ایچینه گلمه‌یه / وجود کسی کیمیا شدن.

بیرینین هر یئرده الی اولماق / birinin hər yerdə əli olmaq / نفوذلی آدام، سؤزی گئچرلی آدام / صاحب نفوذ، در هر جایی دستی داشتن، حرف کسی در رو داشتن.

بیرینین یؤکؤنده اولماق / birinın yükündə olmaq / پیس ایشین اهلی اولماق / پالان کسی کج بودن.

بیرینین یاخاسین بوشلامَماق / birinin yaxasın boşlamamaq / اینجیتمک، موزاحیم اولماق / دست از یقه کسی برنداشتن.

بیرینین یاراسینا دوز سپمک / birinin yarasına duz səpmək / شماتت ائله‌مک، دردین تزه‌له‌مک / نمک به زخم کسی پاشیدن.

بیرینین یاغدیقی بیتدیگی اؤستؤنده اولماق / / birinin yağdiqi bitdigi üstündə olmaq وار یوخا ال دییلمه‌مک، واردان آزالماماق، پول

خشله‌مه‌ین آدامین وار دولتی ال دییلمه‌میش قالماق / دنیا دوستی، ناخن خشکی.

بیرینین یوزونه سئچماق / birinin yüzünə sıçmaq / آرتیق احترامسیزلیق ائله‌مک / کسی را سکّه‌ی یه پول کردن، سنگ روی یخ کردن.

بیرینین یومورتاسینین ساریسی اولماماق / birinin yumurtasının sarısi olmamaq / چوخ حوقفا باز آدام، کلک باز آدام، ایری آدام / دو دوزه باز.

بیریله آرا سازلاماق / biriylə ara sazlamaq / بیریله آرانی سازلاماق، بیریله اخلاق‌سیزلیق ائله‌مک، ناموس‌سوزلوق، ایکی آدام کی بیر بیریله یاخشی اولالار، دوستلوق / میانه با کسی خوب بودن، رابطه گرم بودن، به کسی بله گفتن.

بیریله اولماق / biriylə olmaq / ناموس‌سوزلوق ائله‌مک، خیانتکارلیق / با کسی روی هم ریختن.

بیریله آیری توغلاماق / biriylə əyri toğlamaq / بیریله دؤز گلمه‌مک، بد ائشمک / با کسی بد بودن.

بیریله باش باشا قویماق / biriylə baş başa qoymaq / لاغا قویماق، اله سالماق / سر به سر کسی گذاشتن.

بیریله باشارماق / biriylə başarmaq / بیرینین عؤهده‌سیندن گلمک / با کسی بر آمدن.

بیریله قانلی پیچاق اولماق / biriylə qanli piçaq olmaq / برک دؤشمانچیلیق / کارد و پنیر.

بیز یالواردیق دازا دازدا اؤزؤن قویدی نازا / biz yalvardıq daza dazda özün qoydi naza / اؤزؤن یئرسیز یوخاری توتماق / گفتند گربه را که گهت داروست چوبی چپاند مقعد و احشا را.

بیزدن یئی‌لر / bizdən yeylər / جین‌لر / از ما بهتران.

بیزو / bizov / آنلاماز جاوان، قانمازلیق ائله‌ین جاوان / گوساله، نرّه خر.

بیزیم کددی / bizim kaddi / تؤرک سایا، آز بیلن، اؤرگی پاک، کلک باشارمایان / ساده لوح.

بیع بازاری اولمایان / bey bazari olmayan / سؤزؤنؤن اعتیباری اولمایان، سؤزؤنه اییه دورمایان / کسی که نمی‌توان روی حرفش حساب باز کرد، باد هوا.

بیع وئرمک / bey vermək / بیر ایشه چوخ علاقه‌لی اولماق / حرص و ولع داشتن، برای چیزی سر و دست شکستن.

بیعار دامارلار یوغونلاماق / beyar damarlar yoğunlamaq / تنبللنمک، ایشدن آیریلیب تنبللنمک / پشت باد خوردن.

بیغ یاغی / bığ yaği / رؤشوت، دارانا، زوررولا آلینان پول، لوتی خرجی / باج سبیل.

بیغدان ساققالا یاخماق / bığdan saqqala yaxmaq / ایشی کامیل و دؤز انجام وئرمه‌مک / سمبل کردن.

بیغی اؤتمک / bığı ütmək / بیر آدامی سئندیرماق، خاراب ائله‌مک / سبیل کسی را دود دادن.

بیغی بورما / bığı burma / هیکللی آدام / سبیلو، گردن کلفت.

بیغی یاغلاماق / bığı yağlamaq / ریشوه وئرمک / سبیل کسی را چرب کردن.

بیغین آلتیندان گئچمک / bığın altından geçmək / ریشوه وئرمک / سبیل چرب کردن.

بیلک یاغدا اولماق / bilək yağda olmaq / کئف ساز اولماق، گئچینه‌جاق یاخشی اولماق، یئمک یاخجی اولماق، وار دولت ایچینده اولماق / نان توی روغن بودن.

بیلنه بیر تیکه / bilənə bir tikə / آنلایان آزیدا آنلار، دوز بیلن بیر تیکه‌نیده بیلر / اسب نجیب را یک تازیانه، عاقل و اشاره.

بینؤره‌سی خاراب / binörəsi xarab / قولای

آدام، نجابت‌سیز آدام، اسگیک آدام / خانه از پای بست ویران بودن، بی اصل.

بینه قووارا چکمک / beynə qovara çəkmək / چوخ دانیشیب بیرینین باش بئینین آپارماق / مغز کسی را خوردن.

بینی دولو قان اولماق / beyni dolu qan olmaq / جوانلیق، تجرؤبه‌سیز آدام / خام.

بینین یئمک / beynin yemək / چوخ دانیشماق، بیهوده سؤزؤله باش آغریسی وئرمک / مغز کسی را خوردن.

بیین تاقیلداماق / beyin taqqildamaq / چوخ تعجوب ائله‌مک، اینانمالی بیر زاد / مغز سوت کشیدن.

پ

پئت / pet / گای آدام، خاخول / شیرین عقل.
پئچئلداماق / pıçıldamaq / قولاغا گیزلین سؤز دئمک / پچ پچ کردن.
پئـزه‌ور / pezəvər / بوینـو یوغـون، غیـرت‌سیز، قورومساقلیق ائله‌ین، هیکللی آدام / پزاوند، لندهور.
پئسپسـلی / pıspısli / قـره چیـرکین اوشـاق / سوسک.
پئسـمیریخ / pısmırıx / آلچـاق و آریـق آدام / کوتوله.
پاپاغی ایری قویماق / papaği əyri qoymaq / خاطیر جمع اولماق / کلاه کج نهادن.
پاپـاغینی گؤیـه آتمـاق / papağıni göyə atmaq / راضـی اولمـاق، سـئوینمک / کـلاه بـه آسمان انداختن.
پـاپریز کاغـاذی / paprız kağazi / آغ آپیـاغ / سفید، برگ پاپیروس.
پـاپوش تیکمــک / papış tikmək / بیرینـی چتینلیگه سالماق، بیـر آدامـا نقشـه چکمـک / بـرای کسی پاپوش درست کردن، پاپوش دوختن.
پاتــاوا اولمــاق / patava olmaq / مـؤزاحیم اولماق، انگل اولماق / طفیلی شدن.
پـارا گـؤز / para göz / پـول سـئون، پـولاکی / پولکی، پول دوست.
پـاس آچمـاق / pas açmaq / سئر آچماق، بیـر آدامین عیبین دئمک / پته‌ی کسی را روی آب ریختن.
پـاس آچیلمـاق / pas açılmaq / عیـب ائشـیگه چئخماق، عیب بیلینمـک / تشـت از بـام افتـادن، پتـه روی آب ریخته شدن.
پاسلی بئیین / pasli beyin / قـولاغی تؤکلـؤ، بیـر زاد بیلمـه‌یـن، قافاسـی چالیشـمایان / کهنـه پرسـت، متحجّر.
پـالاز قـولاق / palaz qulaq / ایـری قـولاغلی، قولاقلاری ینکه، قافا یاخشی چالیشمایان / عقل گرد.
پـــالازلی ایـــلات / palazli elat / دیرنـــاق ایلیشدیریب ال چکمه‌ین، اینصاف‌سیز / لئیم ظفر.
پـالان / palan / چـوخ قـالین قیـیم پالتـار، ایینـده یاخشی یاراشمایان پالتار / پالان.
پـالان تـؤکن / palan tökən / داشـلیق و اؤز یوخاری یئر / سر بالا، نفس گیر.
پالانلامــــاق / palanlamaq / بیــر آدامـــی ائششکلتمک، بیرینه کلک قویماق، سفئه‌لتمک / خر کردن.
پـالانی آشـان / palani aşan / کئفلـی / پـالان کسی کج شدن.
پالانی آشیرماق / palani aşırmaq / کئفلنمک، اؤزؤن بیلمه‌مک / پالان را انداختن، پالان کج شدن.
پـالانی آیـری / palani əyri / شـارلاتان آدام، کئفلی، سرخوش، ناموس‌سوز آدام / پالان کج.
پالتـارا قـورد یـاغی یاخمـاق / paltara qurd yaği yaxmaq / گؤزدن سالماق، هـامینی بیرینـدن

آجیغ گتیرمک / پیه گرگ به لباس کسی مالیدن.

پالتـارین اؤتؤسـؤ خـوروز باشـی کسـمک / paltarın ütüsü xoruz başi kəsmək / چوخ پوزلو اولماق / اتوی شلوار کسی خربزه قاچ کردن.

پالتـارین اؤتؤسـؤ قـارپیز کسـمک / paltarın ütüsü qarpız kəsmək / چوخ پوزلـو اولمـاق / اتوی شلوار کسی هندوانه قاچ کردن.

پالچیغ یاخماق / palçığ yaxmaq / شر آتمـاق، بؤهتان وورماق / شراب پاشیدن.

پالچیغا باتان اششـک کیمـی / palçığa batan eşşək kimi / گیریفتار اولان آدام، نـه ائلـه‌دیگـین بیلمه‌ین آدام / مثل خر در گل مانده.

پالچیغـا باتمـاق / palçığa batmaq / گیریفتـار اولماق، عاجیزله‌مک / در گل فرو شدن.

پالچیق آیاقلامـاق / palçıq ayaqlamaq / بی اهمییت سؤز / گل لگد کردن.

پالچیق بیر اولماق / palçıq bir olmaq / اخلاق بیر اولماق، بنزه‌مک / از یک آب و گل بودن.

پـالچیقی آغیـر / palçıqi ağır / هیکللـی آدام، خانواده‌لی آدام / گِل کسی سنگین بودن.

پـالچیقی بیـر اولمـاق / palçıqi bir olmaq / چوخ بیری بیرینه بنزر آدام / همگِل بودن.

پـامبیغیلان بـاش کسـمک / pambığılan baş kəsmək / اؤزده یوموشـاقلیق ائلـه‌ییـب دالـدادا دؤشمنلیک ائله‌مک، بیـر ایشـی سس‌سیز صداسیز گؤرمک / با پنبه سر بریدن.

پانبئق / panbıq / چـوخ یوموشـاق بیـر زاد / مثـل پنبه نرم.

پـای یـاغلی اولمـاق / pay yağli olmaq / بیـر آداما حققیندن چوخ وئرمک / سهم کسی را چـرب دادن.

پاییز میلچگـی / payız milçəgi / سـیمیتن آدام، اؤزلؤ آدام، ال چکمه‌ین آدام / مگس پاییزی.

پـرت اولمـاق / pərt olmaq / قـانی قارالمـاق، هیرسلنمک / آتشی شدن.

پرده آرخاسیندا ایشله‌مک / pərdə arxasında işləmək / گیزلین ایش گؤرمک، گیزلین پاچ / در پشت پرده کار کردن.

پرده آرخاسیندا دانیشماق / pərdə arxasında danışmaq/ گیزلین دانیشـماق، گیـزلین ایـش / از پشت پرده سخن گفتن.

پـرده چکمـک / pərdə çəkmək / بیـر نفـرین عیبین اؤرتمک / لاپوشانی کردن.

پرده ییرتمـاق / pərdə yırtmaq / آبیرسـیزلیق، دئییلمز سؤزلرین اؤستؤن آچماق / پرده‌دری کردن.

پـرده‌لـری یئرتمـاق / pərdələri yırtmaq / آبیرسـیزلیق ائلـه‌مـک، قاییتمـاق یولـو قویمامـاق، حیاسیزلیق / پرده‌دری کردن.

پـرده‌نـی گؤتؤرمـک / pərdəni götürmək / اوتانمازلیق، حیاسیزلیق ائله‌مک / پرده‌دری کردن.

پرسنگ آپارماق / pərsəng aparmaq / عـاغلی چاتماماق / پاره‌سنگ بردن.

پرگـار اولمـاق / pərgar olmaq / باشـاریقلی اولماق / کار بلد.

پرگارلانمـاق / pərgarlanmaq / بزنمـک، بیـر یئره گندمک اؤچؤن حاضیرلانماق / چادر چـاقچور کردن.

پرگاریندان چئخماق / pərgarından çıxmaq / آیـاق انـدازه‌دن گؤتؤرمـک / پـا از انـدازه بیـرون گذاشتن.

پَسه پوسه / pəsə püsə / دیرسیز بیـر شـئی / خنـزر پنزر.

پل وورماق / pəl vurmaq / ایشـی پوزمـاق، بیـر ایشی خارابلاماق، بیر ایشـی بیـر بیرینـه وورمـاق / در کاري موش دواندن.

پلتیک / peltik / دیلی توتان آدام / لکنتی.

پنجــه پنجییــه وورمــاق / pəncə pənciyə vurmaq / بیربیلـه دوروشـماق، مبـارزه ائلـه‌مـک،

حریف اولماق / پنجه در پنجه افکندن.

په‌په ییینده‌ن ممه ییینه جاق / pəpə yeyəndən məmə yiyənəcaq / بؤیؤک چیچیک هامیسی / دعوت عام.

پهینن پیلوو اولماز یاغینان دؤگؤ گرک pəhinən pilov olmaz yağinan dügü / gərək / فقط سؤز ایش گؤرمز عمل لازیمدی، هر ایشین زحمتی وار / با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود.

پوخ آشیران / pox aşiran / ایشی یولونا قویان، ایش دؤزلدن، سوچلو ایشی یووان / کار چاق کن.

پوخ تولانباردا یانماق / pox tulanbarda yanmaq / امه یارامـاق، فایـدا وئرمک / بـه درد خوردن.

پوخ چئخاتماق / pox çıxatmaq / ایشـی خارابلاماق / گند زدن به کاری.

پوخ دؤیؤنه دؤشمک / pox düyünə düşmək / چتینلیگه دؤشمک / گره در کاری افتادن.

پوخ طاماح / pox tamah / چـوخ قـارین قولـو، طاماحلی / شکم چران، گرم شکم.

پوخ یئدیم کلگین قورماق / pox yedim kələgin qurmaq / بیـر ایشـی همیشـه‌لیـک ترگیدمک / پشت دست داغ کردن.

پوخ یندیمه دؤشمک / pox yedimə düşmək / بیر ایشدن ایـت کیمـی پئشـمان اولمـاق، بیـر ایشـی ترگیدمک / بـه جلـز و ولـز افتـادن، بـه گـه خـوری افتادن.

پوخ یئماخلیق / pox yemaxlıq / یئکـه سـؤز دانیشماق / گه زیادی خوردن.

پوخ یئماغا دؤشمک / pox yemağa düşmək / بیر پیس ایشدن قاییتماق / به گه خوری افتادن.

پوخ یئمک / pox yemək / نـامربوط سـؤز دانیشماق، یئکه دانیشماق، فیضوللوق ائله‌مک / گـه خوردن، گه اضافی خوردن.

پوخ یوماق / pox yumaq / بیـر نفـرین عیبـین اؤرتمک، عیبی گیزلتمک / لاپوشانی کردن.

پوخا دؤشمک / poxa düşmək / گیـره دؤشمک، چتینلیگه دؤشمک / پای در گل شدن.

پوخا گؤره بستان اکمک / poxa görə bostan əkmək / اؤز توانینجا ایش گؤرمک / پا را اندازه‌ی گلیم خود دراز کردن.

پوخدان پوخ / poxdan pox / خارابـدان خاراب، ایشـین لاپ کورلانمـاغی / گنـدتر از گنـد، گه‌تر از گه.

پوخدان دووار / poxdan duvar / باشـدان سوغما بیر ایـش خصوصـاً دام داش ایشـی، پوخـدان کلک / باری به هر جهت، از سر وا کردن.

پوخدان سؤدؤکدن چئخماق / poxdan südükdən çıxmaq / اوشـاغین بؤیـؤمگی / از آب و گل در آمدن.

پوخدان کلک / poxdan kələk / پوخـدان دووار، باشدان سووما بیر ایش / سمبل کردن.

پوخلاماق / poxlamaq / ایشی خارابلاماق / گنـد زدن.

پوخو آشیرماق / poxu aşırmaq / خاراب ایشی حل ائله‌مک / گره از کاری گشودن.

پوخو پوخا قاتماق / poxu poxa qatmaq / ایشی آرتیق کورلاماق / گند زدن به کار.

پوخو تون انباردا یانماماق / poxu tün anbarda yanmamaq / بی مصرفلیک، یاراماز آدام / به هیچ دردی نخوردن.

پوخو جینلی / poxu cinli / عصبی آدام / جنّی.

پوخو چئخماق / poxu çıxmaq / کورلانمـاق، خرابلانماق، بیر آدامـین رفتـاری خرابلانمـاق / گنـد چیزی در آمدن.

پوخو یوغون / poxu yoğun / یوغـون آدام، بیـر شی قانماز آدام / گنده بگک.

پوخون ساریسی چکیلمه‌مک / poxun sarısı

çəkilməmək / اوشاق اولماق، کؤرپه‌لیک / از آب و گل در نیامدن.

پوخونا په‌په دیین دلی / poxuna pəpə diyən dəli / دلی‌لرین دلی‌سی، اؤزؤنو چوخ به‌یه‌نن آدام / آدم از خود راضی.

پوخونا قیافه توتان / poxuna qiyafə tutan / چوخ غرورلو آدام، اؤزؤن بؤیؤک بیلن آدام / عصا قورت داده.

پوخونان بیرینین آغزیندان وورماق / poxunan birinin ağzindan vurmaq / بیرینین پیس وضعیده جاوابین وئرمک، بیرینه آجی جاواب وئرمک، حؤرمت‌سیزلیگیله بیرینه سؤز دئمک / کسی را گه مال کردن.

پورسوخ / porsux / یوغون یوموری آدام / لندهور.

پول آپارماق / pul aparmaq / قازانماق / پول در آوردن.

پول پول اولماق / pul pul olmaq / سئنماق، داریا داغین اولماق / خرد و خاکشیر شدن.

پول تله‌سی / pul tələsi / بیریندن بیر پول کسمک یئری / بهانه برای چیزی جفت و جور کردن.

پول تله‌سیگی / pul tələsigi / داوام‌سیز بیر زاد، پول وئریب بهره آپارماماق / لنگ پول بودن.

پول چالماماق / pul çalmamaq / پولون بیر اندازه‌سی اولماق / سکّه ضرب نکردن.

پول قوپاتماق / pul qopatmaq / پول کسمک، بیرین قیرخماق / تلکه کردن.

پول کؤره‌مک / pul kürəmək / چوخ قازانج اولماق، راحات پول قازانماق، حارامدان پول اله گتیرمک / پول پارو کردن.

پول کیمی اولماق / pul kimi olmaq / قیزارماق، اوتانماق / از خجالت سرخ شدن.

پولا یئتیرمک / pula yetirmək / ساتماق / به پول نزدیک کردن.

پولون شئری قانجیق اولماق / pulun şeri qancıq olmaq / بیرینین پولو اولا اولا هئچ کیم اونا بیر زاد ساتماماق، اعتبارسیزلیق، بیرینین واری حسابا قویولماماق / پول کسی سکّه نداشتن.

پولونان دانیشماق / pulunan danışmaq / ایفاده‌لی آدام، اؤزؤن توتان آدام / عصا قورت داده.

پونزا سییه‌سی اولماماق / ponza siyəsi olmamaq / خیر و شرری اولماماق، قازانج زیانی اولماماق / توفیر نکردن.

پؤفه بند اولماق / püfə band olmaq / داوام‌سیز، تئز اینجیین آدام، دگمه دؤشر آدام / به فوتی بند بودن.

پؤسته / püstə / گؤزل اوشاق، آغزی جئققیلی اوشاق یا بؤیؤک / مثل پسته.

پؤلچؤک بند ائله‌مک / pülçük bənd eləmək / ائلشمک / گیر دادن، به پر و پای کسی پیچیدن.

پیچاق اؤز دسته‌سین کسمز / piçaq öz dəstəsin kəsməz / آدام اؤز دوروبرینه خیانت ائله‌مز، بیری اؤزؤنؤنکؤنه پیسلیک ائله‌مز / چاقو دسته‌ی خود را نمی‌برد.

پیچاق اؤز دسته‌سین کسمه‌مک / piçaq öz dəstəsin kəsməmək / آدام اؤز دوستونا یا دوره‌برینه خیانت ائله‌مه‌مک، اؤزؤنؤنکو اؤزگه بیلمک / چاقو دسته‌ی خود را نبریدن.

پیچاق آغیزی آچماماق / piçaq ağızi açmamaq / حؤصله‌سیزلیک، ناراحاتلیق، سوسماق / صمٌّ بکم نشستن.

پیچاق بنده دایانماق / piçaq bəndə dayanmaq / دؤزؤم قورتارماق، صبر تؤکنمک، یوخسوللوق نهایته چاتماق / کارد به استخوان رسیدن.

پیچاق سؤمؤگه دایانماق / piçaq sümügə dayanmaq / چتینلیک نهایته یئتمک، علاج

کسیلمک، جانا دویماق / کارد به استخوان رسیدن.

پیچــاق وورســان قــانی چیخمامــاق / piçaq vursan qani çıxmamaq / برک هیرسلنمک، هیرسـدان قـان قوروماق / کـارد بزنـی خـونش در نمی آید.

پیچاقدان گئچیتمـک / piçaqdan geçitmək / اؤلدؤرمک، تیکه پارچا ائله‌مک / از تیغ گذراندن.

پیچینی بورمـاق / piçini burmaq / بیـرینین ال آیاغین یئغماق / دست و پای کسی را جمع کردن.

پیره داش آتماق / pirə daş atmaq / دوز بیلمز آدام، مؤرشــؤدؤنه حؤرمــت ســیزلیک ائلــه‌یــن، آنلامازلیق / به پیر سنگ انداختن.

پیـرین کـرامتین بیلمـک / pirin kəramətin bilmək / بیـر آدامیـن جیـک بؤکؤنـه بلـد اولمـاق، بیرین یاخشی تانیماق / از این امـامزاده کسـی معجز نمی‌بیند.

پیس ایش / pis iş / زنا، لواط، هر معصییت، سوچ / کار دیگر.

پـیس یـولا دؤشـمک / pis yola düşmək / گؤناها دؤشمک، نـاموس‌سـوزلوق ائلـه‌مـک / از راه به در شدن.

پیســی چئخمـــاق / pisi çıxmaq / بیــر نفــر کورلانماق، پیسلمک / گند کسی در آمدن.

پیشمیش آدام / pişmiş adam / تجرؤبه‌لی آدام، باشاراجاقلی آدام / آدم سرد و گرم چشیده.

پیشمیش تویوقـون گـؤلمگی گلمـک / pişmiş toyuqun gülməgi gəlmək / لاپ اولمایـان ایش، عقلدن اوزاق گؤلمه‌لی ایش.

پیشـیک اؤلـدؤرؤب گـؤز قورخوتمـاق / pişik öldürüb göz qorxutmaq / بیر نفرین گـؤزؤن قیرماق / گربه را دم حجله کشتن.

پیشـیک آسـقیرماق / pişik asqırmaq / دگمـه دؤشر آدام، تئز تصمیمیندن قاییدان آدام/ دمدمی مزاج.

پیشیک اویناتمـاق / pişik oynatmaq / پیشـک بزه‌مک، اویون چئخاتماق / گربه رقصانی کردن.

پیشیک بزمک / pişik bəzəmək / سریمه، اؤیـؤن چئخارتماق، شارلاتانلیق، حوققابازلیق / گربه رقصانی.

پیشیک دده‌سی خیرینه سیچان توتماماق / pişik dədəsi xeyrinə siçan tutmamaq / مؤفتـه بیر ایش گؤرمه‌مـک / گربـه خیـر سـر بابـاش مـوش نگرفتن.

پیشـیک سـؤدؤگو / pişik südügu / رنـگ‌سـیز چای، قالیب سویوموش چای / شاش گربه.

پیشیک یولو ائتمـک / pişik yolu etmək / بیـر یئره چوخ گئدمک / جایی را آبراهه کردن.

پیشـیگ اؤلـدؤرؤب آدام قورخوتمـاق / pişig öldürüb adam qorxutmaq / گـؤز قئرمـاق، یالاننان قره قورخو گئدمک، بیر نفری قورخودماق / گربه را دم حجله کشتن.

پیشـیگ آسـقیرماق / pişig asqırmaq / سـؤز آختارماق، تئز کؤسمک / تقّی به توقّی خوردن.

پیشـیگ دیلـی یئمـک / pişig dili yemək / دانیشماماق، سس‌سیز سم‌سیز اوتورماق / گربـه زبـان کسی را خوردن.

پیشـیگ قویروغـو / pişig quyruğu / چیچیـک کاباب.

پیشـیگه تـوی توتمـاق / pişigə toy tutmaq / یالاندان سئوینمک / الکی خوش بودن.

پیشــــیگی دارا قئســــناماق / pişigi dara qısnamaq / بیر آدامی برکه قویماق / توی منگنـه گذاشتن.

پیشیگی نووداندا توتمـاق / pişigi novdanda tutmaq / بیرینی پیس یئرده گیره سـالماق / کسـی را به تور انداختن، گذر پوست به دباغ‌خانه افتادن.

پیشــیگیم پیشــیگیمیله / pişigim pişigimilə / گئچینمگیلـه، دؤزمـاقیلا گئچینمـک / بـا کـج دار و مریز.

پیشــیگیم پیشــیگیمیله ســاخلاماق / pişigim

piş̧igimilə saxlamaq / نــــاز چکمـــــک، یوموشاقلیق / با کج دار و مریز.

پیشیگیم پیشیگیمینن بیر ایش گؤرمک / pişigim pişigiminən bir iş gormək / یـاواش یـاواش بیر ایشی قاباغا آپارماق / با کج دار و مریـز کـاری را پیش بردن.

پیشییه پیش تویوغا کیش / pişiyə piş toyuğa kiş / تنز کؤسن آدام، دیمه دؤشر آدام / تـا تقّـی بـه توقّی می‌خورد...

پیغمبر پیشیگی / peyğəmbər pişigi / نـاز نـازی اوشاق / ناز پرورده.

پیلــه قــوردو / pilə qurdu / چـوخ یـیـن آدام، قارین قولو آدام / کرم ابریشم.

پیله‌مک / peyləmək / بیرین اؤلدؤرمک، بیـرینین قول قیچین قیرماق / پی کردن.

پیـــــه‌نــــی یوممـــــاق / pəyəni yummaq / دانیشماماق، خفه‌لنمک، یؤنگـؤل دانیشـماماق / خفـه خون گرفتن، در سوراخ را گذاشتن.

پییالا گؤز / piyala göz / گؤزلری ایری / شهلا.

پییی جانا سؤرتمک / piyi cana sürtmək / بیر ایشین عـاقیبتین قبـول اتمـک/ پیـه چیـزی را بـه تـن مالیدن.

ت

تئز بـازار ائتمـک / tez bazar etmək / باشـدان سووماق، تلسمک / سر هم بندی کردن.

تئز تو / tez tov / تئز هیرسلنن / جوشی.

تئز داشماق / tez daşmaq / تئز هیرسلنمک، تئـز جاواب وئرمک، دؤزؤم سؤزلوق، تئز پؤرتمک، تئـز سـؤزه گلمـک / از کـوره در رفـتن، حاضـر جـوابی کردن.

تئشی باشینا ایپ گئچیرتمـک / teşi başına ip geçirtmək / ایشـی باشـلاماق، یـا علـی دئمـک / آستین بالا زدن.

تئن دئییب بیر نفرین بورنوننـان دؤشـمک / tın / deyib bir nəfərin burnunnan düşmək تامام خیصـلتلرده بیـر اولمـاق، بیـری بیـرینین اخـلاق رفتـارین گؤتؤرمـک، بیـر زادیـن عینـی اولمـاق، تامامییله اوخشاماق / لنگه‌ی کسی بودن.

تاباق اوروجو / tabaq orucu / اوشاق ناهاراجان توتان اوروج / روزه‌ی کلّه گنجشکی.

تابـاق دیبـی / tabaq dibi / آخیـر اوشـاق، سونونجو اوشاق، سون بثشیک / ته تغاری.

تابلو / tablo / گؤزه ووران، بللی / تابلو.

تـابوت زینقروغـی / tabut zinqroği / قوجـا آدامین صغیر اوشاقی / زنگوله‌ی پای تابوت.

تاپـدالانماق / tapdalanmaq / کؤتکلنمـک / گرد و خاک کسی را گرفتن.

تاختـا طابـاغی یئغیشـدیرماق / taxta tabaği yığışdırmaq / مؤفته سـؤزلری قورتارمـاق، یـالان پالاندان ال چکمک / در دکان را تخته کردن.

تاختاسیز / taxtasız / عقلی یـوخ، سـفئه، یؤنگـؤل ایش گؤرن / گرد عقل، یک تخته کم داشتن.

تاخمـــامیش تاقیلـــداتماق / taxmamış taqqıldatmaq / هـئچ بیـر زاد اولمـامیش سـس صدا سالماق / نه به بار و نه به دار بودن.

تاخیلمـاق / taxılmaq / بیـر آدامـا بنـد اولمـاق، اذییت ائله‌مک، مؤزاحیمت / به کسی بند کـردن، بـه پر و پای کسی پیچیدن.

تار تاباجا / tar tabbaca / سر سـفئه سـؤز / دری وری گفتن.

تارتـان پارتـان / tartan partan / بـوش سـؤز، سرسفئه سؤز، معناسیز سؤز، هاداران پاداران / چـرت و پرت، دری وری.

تاری دوه‌سی / tari dəvəsi / اوجا آدام، هیکللـی / لندهور، بد قواره.

تـاری ووروب بـازار اولمـاق / tari vurub bazar olmaq / ایـش توتمـاق، ایـش راسـت گلمک / کار گرفتن.

تازا کـوزه سـرین سـو / təzə küzə sərin su / تازا بی گلین، تازا ائوله‌نن ار آرواد، تـازا زینـدگانلیق باشلایان عروس و داماد / سبوی تـازه و آب خنـک، کوزه‌ی تازه و آب خنک.

تازا گلـدی بـازاردان کؤهنـه دؤشـدؤ نظـردن

taza gəldi bazardan köhnə düşdü / nəzərdən / تازا بیر دوست تاپیب قدیم دوستی یاددان چئخارتماق / نو که آمد به بازار کهنه شود دل آزار.

tas damnan düşmək / تاس دامنان دؤشمک / رؤسوای اولماق، آبیردان دؤشمک، آبیرسیز اولماق / تشت کسی از آسمان افتادن، تشت رسوایی کسی از بام افتادن.

tas qaranlıq görsədmək / تاس قارانلیق گؤرسدمک / بیر آدامین ایشی خاراب اولماق، اوضاع خاراب اولماق، قاریشیقلیق / اوضاع قمر در عقرب بودن.

تاسا بیر شئی آتماق / tasa bir şey atmaq / پول وئرمک، سؤفته وئرمک، روسوم وئرمک / دستی در جیب کردن.

تاسا داش آتماق / tasa daş atmaq / آنلین یازیسینا راضی اولماماق، باشایشدان راضی اولماماق، فؤرصتی الدن وئرمک، شانسی بوشلاماق / لگد به بخت خود زدن.

tasi damnan yerə salmaq / تاسی دامنان یئره سالماق / آبیرسیز ائلەمک، اووجون آچماق / مشت کسی را باز کردن.

تاغ پوزماق / tağ pozmaq / بیرین خئت ائلەمک / کسی را خراب کردن، ضایع کردن.

تاغینا سئچماق / tağına sıçmaq / بیرین پوزماق، حال توتماق / حال گیری کردن، ضایع کردن.

تاککا لاق / takka laq / داربا داغین، داغاناق / درب و داغون، وا رفته.

تامام ائلەمک / tamam eləmək / اؤلمک، دؤنیادان گئدمک / تمام کردن.

tamah dişini çəkmək / تاماه دیشینی چکمک / واز گئچمک، ال اؤزمک / دندان طمع کشیدن.

tanrısına təpik atmaq / تانریسینا تپیک آتماق / قودورماق، یولونو آزماق / سنگ به پیر خود انداختن، لگد به بخت خود زدن.

تای باشی / tay başi / شولوغ اوشاق، ناجور جوان، ناجور آدام، هؤشؤ آز / گل سر سبد.

تای توش / tay tuş / یولداش، بیر یاشدا، بیر بویدا / همپالکی، همدم، همقطار.

تای قولاق / tay qulaq / آنلامایان، ناقص / عقل گرد.

تپەدن دیرناغا / təpədən dırnağa / باشدان آیاغا، بیر زادین هامیسی / از سر تا پا، از فرق سر تا نوک پا.

تپەلەمک / təpələmək / اؤلدؤرمک، باشدان چالماق / دخل کسی را در آوردن، سر کسی را زیر آب کردن.

تپەیە چئخماق / təpəyə çıxmaq / بیرینین یوموشاقلیقیندان ایستیفاده ائلەمک / از سر و گردن کسی بالا رفتن.

تپیک وورماق / təpik vurmaq / ترک ائلەمک، یئره قویماق / فاتحەی چیزی را خواندن.

تپیگ آتماق / təpig atmaq / ایپە ساپا گلمەمک، ناتارازلیق ائلەمک / جفتک پراندن، بدقلقی کردن.

تخت تابوت اولماق / təxt tabut olmaq / اؤلمک، آرادان گئدمک / تخت کسی تابوتش شدن.

تختەسی آز / təxtəsi az / عقلی آز آدام، سفئه / یه تخته کم داشتن.

tərəzu götü yerə vurmaq / ترازو گؤتؤ یئره وورماق / ایدداعا ائلەمک، بیر ایشه راضی اؤلوب یالانان ناراضیلیق گؤسترمک.

ترپتمک / tərpətmək / هیرسلندیرمک، سؤز دئییب بیر آدامی هاوالاندیرماق / غلغلک دادن، چزاندن.

ترزیــه گیرمــک / tərəziyə girmək / اؤزؤنـؤ بیرینه تای توتماق، آیاقلاشماق / هم‌پا شدن.

ترسه / tərsə / هامیدان آیری ایـش گـؤرن، ائلـدن آوارا / معکوس.

ترســـه توغلامـــاق / tərsə toğlamaq / دؤز گلمه‌مک، هر ایشین ترسه‌سین ائلـه‌مـک / بـا کسـی چپ افتادن.

ترسه دامار / tərsə damar / کؤنز، دامـار وئـرن / دنده لج، لج‌باز.

ترلتمـک / tərlətmək / اوتانـدیرماق، قیزاتمـاق / کسی را از خجالت سرخ کردن.

ترله‌مک / tərləmək / اوتانماق، پول خشله‌مک، رؤشوه وئرمک / سبیل کسی را چرب کردن، عرق ریختن، سلفیدن، سر کیسه را شل کردن.

تریاک لاماق / tiryaklamaq / بیر آدام بیر سؤزه چـوخ عصبانی اولمـاق، هـارای داد سـالماق / داد و هوار راه انداختن.

تسـتیگه دگمـک / testigə dəgmək / بیـر سـؤز بیـرینین آجیغینـا گلمـک / بـه کـریج قبـای کسـی خوردن.

تقــق و لقــق / təqq o ləqq / یـاری تعطیـل، یاریمچیلیق / تقّ و لقّ.

tək əldən səs çıxmamaq / تـک الـدن سـس چئخمامـاق / بیرلیک اولماماق، بیر آدام تکینه بیـر ایش گؤره بیلمـه‌مـک، تـک لیقـدا بیـر ایـش گـؤره بیلمه‌مک / یک دست صدا نداشتن.

تـک اللـی / tək əlli / تـک آدام، کؤمـک‌سـیز، یاردیمی اولمایان آدام، ایشده کؤمگی اولمایان آدام / دست تنها.

تک قانتـاق / tək qantaq / چئـر آدام / دو بـین، لوچ.

təkədən süt sağmaq / تکه‌دن سوت ساغماق / اولمایان ایشی اولدورماق، چـوخ چتـین و اولمایـان بیر ایشی گؤرمک / از آب کره گرفتن، از بز نر شـیر دوشیدن.

تلـل و بلـل / təll o bəll / چتینلیـک، بیـر ایشـی زورولا جورلاماق / تل و بل.

تلـه قورمـاق / tələ qurmaq / نقشـه چکمـک / برای کسی تله گذاشتن.

تلـه‌یــه دؤشــمک / tələyə düşmək / تـورا دؤشمک / به تله افتادن، دم به تله دادن.

تله‌یـه سـالماق / tələyə salmaq / بیرینـه برنامـه تؤکمک، کلک وورماق، آلداتماق / به دام انداختن.

tunbani başa örtmək / تنبانی باشا اؤرتمـک / حیاسیزلیق ائله‌مک، قادین هارای داد سالماقی / زن تنبان کن.

تنبل اؤکـؤز / tənbəl öküz / بئکـار آدام، اؤزؤن ایشه وئرمه‌ین آدام / بیکار و بیعار.

tənbəllikdən eşşəgə dayi demək / تنبلیکدن ائششگه دایی دئمک / چـوخ تنبـل آدام / از لاعلاجی به خر می‌گه خانوم باجی.

təndirdən necə çıxmaq / تنـدیردن نئجـه چئخمـاق / بیـرینین سـیناقدان نئجـه چئخماسـی، بیـر زادین بللی اولماماقی / چه چیز از تنور بیرون آمـدن، چه چیز از آب در آمدن.

tobə suyu başa tökmək / توبـه سـویو باشـا تؤکمـک / یولدان چیخان قادینین توبه ائله‌مـه‌سـی / آب توبه بر سر ریختن.

توبه‌لتمـه وئرمـک / tobələtmə vermək / بیـر آدامی بیر ایشدن پشمان ائله‌مـک / صـاحب کـرم را پشیمان کردن.

توپ آغزیندا اولمـاق / top ağzında olmaq / خطرلـی یئـرده اولمـاق، اؤلـؤم آیاغینـدا اولمـاق / همسایه‌ی مرگ بودن، با اجل کشتی گرفتن.

توپ داغیتماز / top dağıtmaz / وارلـی کـارلی، ثروتـلی، یئکه ائو ائشیک، تؤکنمز / فناناپذیر.

توپ کیمی / top kimi / ساغلام، قیـوراق / تـوپِ توپ.

توپارلاماق / toparlamaq / سؤز آلتدا قویماق، هر سؤز دئمک / کسی را سنگ روی یخ کردن.

توپراغ ساییتجا یاشاماق / torpağ sayınca yaşamaq / چوخ یاشاماق / هر چه خاک است عمر کسی بودن.

توپراغا تاپیشیرماق / torpağa tapışırmaq / قوولاماق / به خاک سپردن.

توپراق بیرین چکمک / topraq birin çəkmək / اؤلـوم یاخینلاشماق، بیری بیر یئرده اؤلمک، اؤلوم واختی وطنه قاییدماق / خاک کسی را کشیدن، کسی را خاک بدان سو دوانیدن.

توپراق سانی یاشاماق / topraq sani yaşamaq / اوزون عؤمور سورمک، چوخ یاشاماق، چوخ عؤمور ائلهمک، چوخ گؤن گؤرمک، یاشا دولماق / هر چه خاک عمر کسی بودن.

توپراقدا امیشدیرمک / topraqda əmişdirmək / ننه‌نین اؤلن اوشاقی، توپراق آلتینا گئدن اوشاق / اسیر خاک شدن.

توپوغ ترله‌مک / topuğ tərləmək / اوتانماق، بیر زاددان ناراحات اولماق / عرق ریختن.

توپوغ ترله‌مه‌مک / topuğ tərləməmək / اوتانماماق، بیرینین هئچ زاد وجینه اولماماق / عین خیال نبودن.

توپوق قولویا دم وئرمک / topuq quluya dəm vermək / قاچماق، معرکه‌دن قاچماق، خطردن اوزاقلانماق، قاچماق، اکیلمک / فلنگ را بستن، جیم شدن.

توت ها توت / tut ha tut / توتوب تابداماق، خفقان یاراتماق، دوستاق ائله‌مک / بگیر و ببند، بگیر بگیر.

توتگین دیلین چکمک / tütəgin dilin çəkmək / بیر آدامین گیری اولوب دینمه‌مک، سس چئخارتماماق، هی‌دن دؤشمک، سسی کسمک، دینمه‌مک / ماست‌ها را کیسه کردن.

توتماجا / tutmaca / دلی‌لیک، جین‌لی‌لیک، بیردن دلی‌لنمک / دنگ گرفتن، سودایی شدن.

توتوق وئرمه‌مک / tutuq vermәmәk / توتولماماق، بیرینه تمکین ائله‌مه‌مک / قسر در رفتن.

توتولماق / tutulmaq / ناراحاتچیلیق / گرفته بودن.

توتوم سوز / tutum suz / ایشی کورلویان آدام، الینده بیر شئی ساخلایانمیان آدام / دست و پا چلفتی.

توخ ممه / tox məmə / وارلی، دؤولتلی، معاشی یاخشی اولان / وضع کسی توپ بودن.

توخوم اکمک / toxum əkmək / آرا ووروشدورماق، شیطانلیق ائله‌مک، دابان چکمک، قویشالاماق / فتنه انگیختن، تخم پاشیدن، کسی را شیر کردن.

توخوم چئتلاماق / tuxun çıtlamaq / بئکارلیق / تخمه شکستن.

توخون آجدان خبری اولماماق / toxun acdan xəbəri olmamaq / آتلینین پیادادان خبری اولماماق، دردسیزین دردلیدن خبری اولماماق / سواره را چه خبر از حال پیاده؟

توخونماق / toxunmaq / ال اوزاتماق، اینجیتمک، توخونما / دست درازی کردن، گیر دادن.

تورا دؤشمک / tora düşmək / گیریفتار اولماق، باشا بؤرک گئچمک / به تور افتادن، به تله افتادن.

تورا سالماق / tora salmaq / بیرین گیریفتار ائله‌مک، بیرینین باشینا بؤرک قویماق، بیر آداما نقشه چکمک / به تله انداختن.

توربا تیکمک / torba tikmək / بیر قازانج یئری آچماق / برای خود کیسه دوختن.

توربا وورماق / torba vurmaq / ائششک‌لتمک، بیرینین عقلین اوغورلاماق / توبره

سر کسی زدن، خر کردن.
تورشـاتماق / turşatmaq / دوداقـلاری یئغمـاق، هیرسلنمک، بیر سؤز آجیق گلمک / ترش کردن.
تورشـاماق / turşamaq / ار واختـی گـئچن قئـز، یاشا دولوب ائوده قالان قئز / ترشیدن.
تورشاماق / turşamaq / قاش قاباق سالالاماق، اؤز گـؤزی بؤزؤشـدؤرمک / ترشـرویی کـردن، اخـم و تخم کردن.
تورشاموش / turşamuş / ار واختی گـئچن قئـز / ترشیده.
تورشـو خومونـا باسـماق / turşu xumuna basmaq / بـرک سـاخلاماق، قیـزین ار واختـی کئچمه‌سی و اره وئرمه‌مک / دم کوزه گذاشتن.
توز باسماق / toz basmaq / بیر زاد ایشلنمه‌میش قالماق، بیـر زاد قالیـب توزلانمـاق / دسـت نخـورده، گرد و خاک گرفته.
تـوز قالـدیرماق / toz qaldırmaq / یئهـین گندمک، توز قوپارماق، آت چاپیرمـاق، هـارای داد سالماق / گرد و خاک کردن.
تـوز قوپاتمـاق / toz qopatmaq / هـارای داد ائله‌مک، یامان یووووز دئمک / گرد و خاک کردن.
تـوزا چاتمامـاق / toza çatmamaq / بیـر آدامـا گؤره چوخ دالی اولماق، برابرلیک ائله‌یه‌نمه‌مک / بـه گرد کسی نرسیدن.
توزانـاق / tozanaq / آز یـاغیش یـا قـار یاغمـاق، هـاوا چیلـه‌مـک، تـوز کیمـی قـار یـاغیش / بـارش پراکنده.
توسباغا کیمی باشینی قینینا چکمـک / tosbağa kimi başını qınına çəkmək / ایجتیمـاعی ایشلردن اوزاق گزمک / گوشه‌گیری کردن.
توغ لعنت اولوب بوغازا گئچمـک / toğ lənət olub boğaza geçmək / ال چکمـه‌مـک، تنگـه گتیرمک / طوق لعنت.
توغـا تـوغ ائتمـک / toğa toğ etmək / اینجیتمک، سینسیتمک، آجیغ وئرمـک / خـردل تـو دماغ کسی کردن.
توفان قوپاتماق / tufan qopatmaq / شـیددتلی ساواش، ووروشماق / گرد و خاک کردن.
تـولا اولمـاق / tula olmaq / بیـرینین دالینجـا دؤشمک / مثل توله دنبال کسی افتادن.
تولا پایی / tula payi / ایت آپاران، کؤنـؤل‌سـوز بیر زاد وئرمک / سگ خور شدن.
تولانبـار دامـی لالـه؟ / tulanbar dami lalə / یاراشمایان بیر ایش، اویغون اولمایان بیر ایش، ناجور بیر زاد / خانه‌ی روستایی و طاووس؟
تولانبارچی / tulanbarçi / کیفیر آدام، سلقه‌سیز آدام، ال آیـاقین یومایـان آدام / تـون تـاپ، شـندر پندری.
تولانبـارچی ائششـکی گؤلابتـون نوختـا؟ / tulanbarçi eşşəgi gülabatun nuxta / اویمایان بیر زاد / سگ گر و قلّاده‌ی زر.
تولوخ / tulux / یوغون آدام / خیکی.
تومـان ایکیلشـمک / tuman ikiləşmək / وارلانماق، کئف سازالماق / تنبان دو تا شدن.
تومان باغی / tuman bağî / یاراماز سؤز، دیرسیز زاد / بند تنبانی.
تومانا بیره دؤشـمک / tumana birə düşmək / آرامسیزلیق، اؤرک اووشدورماق / کک به تنبـان افتادن.
تومانی باشا اؤرتمک / tumani başa örtmək / حیاسیزلیق، اوتانمازلیق / تنبان سر خود کردن.
تومـانی باشـا آتمـاق / tumani başa atmaq / اوتانمـازلیق ائلـه‌مـک، آبیرسـیزلیق ائلـه‌مـک / سلیطه‌گری کردن.
تومـانی دؤشـؤک / tumani düşük / عـاجیز آوارا، ال آیاق‌سیز / دست و پا چلفتی.
توو توتماق / tov tutmaq / باشا اویون گتیرمک، سینسیتمک / گوشمالی دادن، سبیل دود دادن.

تـوی توتمـاق / toy tutmaq / کؤتکلـه‌مـک، جزالاندیرماق، ازمک / سبیل دود دادن.

توی گئدیب تـوزی قالمـاق / toy gedib tozi qalmaq / بیـر ایـش قورتاریـب اثـری قالمـاق / از کاروان چه ماند جز آتشی به منزل.

توی گؤرؤب بایرامی یاددان چیخاتمـاق / toy görüb bayrami yaddan çıxatmaq / اصلی ایشی اهمیت‌سیز ایشدن اؤتـرؤ یـاددان چئخاتمـاق / عروسی دیدن و عید را از یاد بردن.

توی ناغارا / toy nağara / شنلیک، چال چـاغیر، وور سیندیر / بزن و بکوب.

توی وای / toy vay / شنلیک و ماتم، خیر و شـر / سور و ماتم.

تویــدا دونـــون تانیمـــاق / toyda donun tanımaq / بیر آدام اؤز پالتارین یا آیری بیر زادیـن بیرینه وئریب دئمک / بخشیدن و منّت گذاشتن.

تویـدادا دئمـک یاسـدادا / toydada demək yasdada / بیر سؤزؤ چوخ دئمک، آبیر تؤکمـک، بیر سؤزؤ هر یاندا دئمک / در بوق و کرنا دمیدن.

تویدان سونرا خئنا / toydan sonra xına / بیـر ایشـین چـاغی گئچمـک، ایشـی چاغینـدان سـونرا گؤرمک / قبای بعد از عید.

تویدان سونرا ناغـارا / toydan sonra nağara / واخـت گئچمک / حنای بعد از عروسی.

تویوغا کیش پیشیگه پیش / toyuğa kiş pişigə piş / تئز کؤسن آدام، دیمه دؤشر آدام / تا به مرغـه می‌گی کیش فلانی قهر می‌کنه.

تویوق بیـر قئشـلی اولمـاق / toyuq bir qışli olmaq / کؤنزلیک، سؤز قبول ائله‌مه‌مک / مرغ یـه پا داشتن.

تویوق قیچینا باغلامالی باشماق / toyuq qıçina bağlamali başmaq / چـوخ کؤهنـه باشـماق، دیرسیز باشماق.

تویوق کیمی اینه گیرمـک / toyuq kimi inə girmək / آخشـام تئـزدن ائـوه گئـدیب ائشـیگه چئخمایان آدام، تئز ائوه گیرمک / جا جایی.

تویــوق کیمــی بؤزؤشــمک / toyuq kimi büzüşmək / اؤشؤمک، بیـر یئـره یئغیشـماق / کـز کردن.

تؤ دئییرسن یئره دؤشمؤر / tü deyirsən yerə düşmür / چوخ سویوق هـاوا، هـاوا چـوخ شـاختا اولماق، تؤپؤرجک گؤیده دونماق / تف در هوا یـخ زدن.

تؤ دابانـا / tü dabana / قاچمـاق، بیـر معرکـه‌دن اکیلمـک، یئهـین قاچمـاق، اکیلمـک / پاشـنه را ور کشیدن، جیم شـدن، حبّ جیم خـوردن، فلنـگ را بستن.

تؤپؤرجک آلتیندا قالماق / tüpürcək altında qalmaq / دانلانماق، هـامی بیـرین دانلامـاق / زیـر تف ماندن.

تؤپؤرجک گؤلّه یئرینده ایشله‌مک / tüpürcək güllə yerində işləmək / سؤز برک گئچمـک، سؤز گئچمک، سؤزؤن یاخشی یئریدن / تف کسـی به جای گلوله کار کردن، حرف کسی برش داشتن.

تؤپــؤرجکلی / tüpürcəkli / بیــر یئــره یئتمــز، نتیجه‌سیز، باش توتمایان / بودار، تف مال شده.

تؤپؤرجگی قوروماق / tüpürcəgi qurumaq / قورخمـاق، ال آیـاق سوسـتالماق، اؤزؤن ایتیرمـک / آب دهن خشک شدن.

تؤپـؤرجگی یالامـاق / tüpürcəgi yalamaq / سؤزؤ دالی آلماق، سـؤزه ایـه اولمامـاق / زیـر قـول خود زدن.

تؤپؤردوغـــون یالامـــاق / tüpürduğun yalamaq / سؤزؤ وئریب دالی آلماق، بـد قوللـوق ائله‌مک، سؤزه اییه اولمامـاق / زیـر قـول خـود زدن، تف خود را لیس زدن.

تؤپؤردوغـــون یالامامـــاق / tüpürduğun yalamamaq / سـؤزؤ دالـی آلمامـاق، سـؤزه

صاحاب اولماق، وعده‌یه وفا ائتمک / تف خود را لیس نزدن، زیر قول خود نزدن.

تؤتگین دیلینی چکمک / tütəgin dilini çəkmək / دانیشیقینی چکمک، سوسماق / لالمونی گرفتن.

تؤتگینه شاباش ائله‌مک / tütəginə şabaş eləmək / پولو کورلاماق، عیاشلیق ائله‌مک / خرج اتینا کردن.

تئخجالاماق / tıxcalamaq / کؤتکلمک / گرد و خاک کسی را گرفتن.

تؤر تؤکؤنتؤ / tör töküntü / قاتماقاریشیق / در هم ریخته.

تؤرپؤ گؤرمه‌میش / törpü görməmiş / گوبود، یونولمامیش / نتراشیده و نخراشیدن.

تؤرکه سایا / türkə saya / ساده، بیجلیک بیلمه‌ین، دؤز، یالان‌سیز، اؤرگی ساده، حوقفا بیلمه‌ین آدام، صاف و ساده آدام / ساده لوح.

تؤستؤ برک اولماق / tüstü bərk olmaq / ایش برکه چاتماق، ایش چتینه یئتیشمک / هوا پس بودن.

تؤستؤدن قورتاریب اودا دؤشمک / tüstüdən qurtarib oda düşmək / بیر یؤنگؤل ایشدن قورتاریب آغیرینا دؤشمک / از چاله به چاه افتادن.

تؤستؤ سالماق / tüstü salmaq / سس سالماق، هارای داد سالماق، سیگار چکمک / اولدورم بولدورم راه انداختن.

تؤسسؤ اولوب گؤیه گئدمک / tüssü olub göyə gedmək / گؤزدن ایتمک، اکیلمک، دؤنیا مالی تئز هئچه گئدمک / دود شدن و به هوا رفتن.

تؤسسی برک اولماق / tüssi bərk olmaq / وضعیت قولای اولماق / هوا پس بودن.

توسو گلمک / tosu gəlmək / قورخوتماق، قازلانماق، یئکه دانیشماق / سوسه آمدن.

تؤفه / töfə / آجیق گلمه‌لی آدام، زهله گئدمه‌لی / تحفه.

تؤفه تؤف / tüfə tüf / چوخ سویوق هاوا کی قاردا یاغا / بوران.

تؤک اؤرپدن / tük örpədən / قورخمالی، تؤکؤ بیز بیز ائله‌ین / مو بر اندام راست کننده.

تؤک باش / tük baş / باش آچیق، چرقدسیز / سر لخت.

تؤک بیز بیز اولماق / tük biz biz olmaq / قورخماق، چیمچشمک، نیسلنمک / مو سیخ شدن، موی بر اندام راست شدن.

تؤک بیز بیز دورماق / tük biz biz durmaq / سون درجه‌ده قورخماق، برک قورخماق / مو بر اندام راست شدن، مو سیخ شدن.

تؤک تؤکمک / tük tökmək / برک قورخماق، حساب آپارماق، بیریندن قورخوب حساب آپارماق / مو ریختن.

تؤک ترپنمه‌مک / tük tərpənməmək / قورخماماق، سایماماق / آب از آب تکان نخوردن، عین خیال کسی نبودن.

تؤک داغیت / tök dağit / نعمتلری کورلاماق، ایسراف ائله‌مک / ریخت و پاش.

تؤک داغیتماق / tük dağıtmaq / بیرین برک وورماق / موهای کسی را کندن.

تؤک دورولماق / tük durulmaq / اؤزه دؤشمک، آریق آدامین کؤکلمگی، کاسیب آدامین پوللانماقی، ناخوش‌لوقدان سونرا دؤزه‌لیب یاخچی اولماق، خسته‌لیکدن قورتارماق، رنگ روخ دؤزلمک / آبی زیر پوست رفتن.

تؤک دیدمک / tük didmək / برک وورماق، جزالاندیرماق، تؤک یولماق، جزالاندیرماق / مو کندن، موی کسی را کندن، لت و پار کردن.

تؤک دیریلمک / tük dirilmək / جانلانماق، کؤکلمک، تورالماق / آبی زیر پوست رفتن.

تؤک سالماق / tük salmaq / چوخ برک

قورخماق / از کسی مو ریختن.

تـؤک قـدر / tük qədər / بیـر ذرره، آز / انـدازه مو.

تـؤک کیمـی / tük kimi / چـوخ داوامسیز / بـه مویی بند بودن.

تؤکۆ تؤکۆلمک / tükü tökülmək / بیری ایشدن دؤشمک، گنجلیک الدن گتدمک، گؤجلؤ آدام گؤجدن دؤشمک / پشم و پیل کسی ریختن، از تک و تا افتادن.

تؤکـۆ تؤکـدن سـئچمک / tükü tükdən seçmək / چوخ هؤشلؤ باشلی‌لیق، آییق آدام / مـو را از ماست کشیدن.

تؤکـۆ ترپنمـه‌مـک / tükü tərpənməmək / قورخماماق، حسابا قویماماق، اؤرکلی‌لیـک / فرقـی به حالش نکردن، به روی خود نیاوردن.

تؤکۆ سئچمک / tükü seçmək / چوخ دیققتلی آدام / مو را زدن، مو از ماست کشیدن.

تؤکۆ وورماق / tükü vurmaq / چـوخ ایتـی بیـر بیچاق، چوخ زیرنگ آدام، چوخ دیققت‌لی اولماق / مو را از ماست کشیدن، تیز تیز.

تؤکـۆ یاتیمینـا سـیغاللاماق / tüki yatımına sığallamaq / ایش بیلمک، ایشی یولونا قویمـاق / از هر سمت باد آمد باد دادن.

تؤکۆ یاندیرماق / tükü yandırmaq / بیـر آدام لازیم اولان وقتده حاضیر اولماق / مو آتش زدن.

تؤکۆ یوغورتدان چکمک / tükü yoğurtdan çəkmək / چوخ آییـق آدام، بیلیجـی آدام، گـؤزی آچیق آدام / مو را از ماست کشیدن.

تؤکـؤلن دولـی گلمـه‌مـک / tökülən doli gəlməmək / ایـش ایشـدن گئچمـک، بیـر ایشـین واختی گئچمک / بند را آب دادن.

تؤکۆملـۆ / tökümlü / گـؤزل هیکللـی، ان بـویی گؤزل، تؤکمه بدن / خوش ریخت، خوش تراش.

تؤکـؤن پوزمامـاق / tükün pozmamaq / خییال‌سـیزلیق، بیـر زادی حسـابا قویمامـاق / بـه روی خود نیاوردن.

تؤکان ائلـه‌مـک / tükan eləmək / حساسـییت یارادماق / حسّاسیّت پیدا کردن.

تؤکان آچماق / tükan açmaq / بیر مسئله‌دن یـا فؤرصتدن ایستیفاده ائله‌مک، چؤرک یولی تاپمـاق / دکان وا کردن.

تؤکـان آچمـاق / tükan açmaq / اونـو بونـو سـریمک، بیـدعت قویمـاق / سـر کـاری، دکـان وا کردن.

تؤکـان بـازار / tükan bazar / قـازانج یـولی، چؤرک یولی، شارلاتانلیق / دکان وا کردن.

تؤکانی اولمـاق / tükani olmaq / بیـر آدام بیـر سؤزه یا ایشه چوخ حساس اولماق، آجیـق گلمـک / حسّاسیّت داشتن.

تؤکتمـــک / tükətmək / قورتارمـــاق، یوخـــا چئخاتماق / ته چیزی را بالا آوردن.

تؤکجه / tükcə / چوخ آز / سر مویی.

تؤکجه اویـان بویـان اولمامـاق / tükcə oyan buyan olmamaq / هـر بیـر ایـش دؤز اولمـاق، ایشده ایراد اولماماق / موی لای درزش نرفتن.

تؤکدن آسیلی اولمـاق / tükdən asılı olmaq / اؤلـؤم آیاغینـدا اولمـاق، قورخولـو / بـه مـویی بنـد بودن.

تؤک‌سؤز / tüksüz / جاوان، آز یاشلی / خط سبز.

تؤکنمـــک / tükənmək / قورتارمـــاق، یوخـــا چئخماق / ته کشیدن، کفگیر به ته دیگ خوردن.

تؤکـه بنـد اولمـاق / tükə bənd olmaq / دوام‌سیز بیر زاد، تئز داغیلان بیـر زاد / بـه مـویی بنـد بودن.

تؤلکؤ / tülkü / کلک باز آدام / روباه صفت.

تؤلکؤ اؤلومی / tülkü ölümi / یالانچیلیق، حوققا بازلیق / خود را به موش مردگی زدن.

تؤلکـؤ تؤلکؤیـه تؤلکـؤده قویروغونـا / tülkü

tülküyə tülküdə quyruğuna / همیشه ایش اؤزگؤیه دیین آدام، ایشی اؤزگه باشینا سالماق / از زیر کار در رفتن.

تؤلکؤ دریسیندن پاپاق تیکمک / tülkü dərisindən papaq tikmək / شارلاتانلیق، زیرنگلیق، اویون بازلیق / از بز نر شیر دوشیدن.

تؤلکؤ دورمازدان / tülkü durmazdan / سحر تئزدن، آلاقارانلیق، گؤن چیخمامیشدان / گرگ و میش، صبح علی الطلوع.

تؤلکؤ سووروغو / tülkü sovruğu / قارماقاریشیقلیق، هر کی هر کی / بلبشو، هرج و مرج.

تؤلکؤدن شاهید ایسته‌دیلر قویروغون گؤستردی tülküdən şahid istədilər quyruğun göstərdi / بالانان شاهید گتیرمک / به روباه گفتند شاهدت کو گفت دمم.

تؤلکؤلوق ائله‌مک / tülküluq eləmək / شارلاتانلیق، اؤیون بازلیق، کلک بازلیق / روباه صفتی کردن.

تؤلکؤنؤن سوواقلی باغا گیرمه‌سی / tülkünün suvaqli bağa girməsi / بیلیجی آدامین گیره دؤشمه‌سی / گیر افتادن آدم گربز.

تؤلؤ / tülü / اوغرو، زیرنگلیک ائله‌ین آدام / کف زن، جولیک.

تؤن آنبارچی / tun anbarçi / کیفیر آدام، چیرکین آدام / تونتاب.

تؤن به تؤن / tün bə tün / یئری یا قبری بللی اولمایان آدام / گور به گورشده، تون به تون‌شده.

تؤن به تؤن دؤشمک / tün bə tün düşmək / اؤلمک، گور با گور اولماق / گور به گور شدن.

تؤنلؤک / tünlük / چوخ شولوخلوق اولان بیر یئر / بلبشو.

تیخماق / tıxmaq / زوران یئمک، اودماق، باسماق / کوفت کردن، لنباندن.

تیر توپ اوزانماق / tir top uzanmaq / برک یورقونلوق، یورقونلوقدان آرخا اؤسته اوزانماق / دراز به دراز افتادن.

تیره توپبازدان / tirə topbazdan / بیردن بیره، گؤزله مزدن / ناغافل، ناگهانی.

تیفاق داغیلماق / tifaq dağilmaq / هامی بیر بیریندن آیری دؤشمک، اؤلؤم ایتیم آداملاری آییرماق / پراکنده شدن.

تیکان اؤستؤنده اوتورماق / tikan üstündə oturmaq / قرارسیزلیق، بیر یئرده اوتورا بیلمه‌مک، بیر یئرده راحات اولماماق، یئری ناراحات آدام / آتش زیر پا داشتن.

تیکان اؤسته اولماق / tikan üstə olmaq / تلسمک، داریخماق، راحات اولماماق / روی خار نشستن.

تیکان اولوب بیرینین گؤزؤنه باتماق / tikan olub birinin gözünə batmaq / بیر آدامدان آجیغ گلمک / خار در چشم بودن.

تیکان کیمی بیرینین گؤزؤنه باتماق / tikan kimi birinin gözünə batmaq / خوشو گلمه‌ین آداما راس گلمک / خار چشم کسی بودن.

تیکه آتماق / tikə atmaq / بیرینه دولاشماق، بیرینه سؤز آتماق، آتماجا دئمک / متلک پراندن.

تیکه بوغازدان گئدمه‌مک / tikə boğazdan gedməmək / چوخ ناراحات و نیگران اولماق / لقمه از دهان کسی پایین نرفتن.

تیکه توتماق / tikə tutmaq / بیر آداما بؤرک قویماق، بیر آداما خیر یئتیرمک / نان توی دامن کسی گذاشتن، برای کسی لقمه گرفتن.

تیکه سالماق / tikə salmaq / بیرینه دولاشماق، بیرینه سؤز آتماق، آتماجا دئمک / متلک پراندن.

تیکه قولاق / tikə qulaq / بیر زادی بیر آز باشا دؤشمک، بیر آز / کم و بیش.

تیکه‌نی چینیییب آغیزا قویماق / tikəni

çeyniyib ağıza qoymaq / بیـر آدامـین ایشـین راحاتلاماق / لقمه دهن کسی گذاشتن.

تیکه‌نـی دالیـدان چؤنـدریب یئمـک / tikəni dalıdan çöndərib yemək / ترسـه ایـش گؤرمک، ایش باشارماماق / لقمـه را از پـس گـردن آوردن و در دهان گذاشتن.

تیکــه‌نــی یئکــه گؤتؤرمــک / tikəni yekə götürmək / یئکه ایش باشلاماق / لقمه را بـزرگ برداشتن.

ج

جئجـــیم جیرمـــاق / cecim cırmaq / بیـــرین باســـماق، اؤلـدؤرمک، سـاواش پالتـارین جیرمـاق / دخل کسی را آوردن، لت و پار کردن.

جئجیمیندن چئخمـاق / cecimindən çıxmaq / اندازه‌نی تانیماماق، بیر ایشده تـوغلی گنـدمک / پـا از گلیم خود درازتر کردن.

جئدیر اوینا‌تمـاق / cıdır oynatmaq / سـاواش آختارماق، میدانا گیریب حریف آختارماق / هماورد طلبیدن.

جئردان جئر آییرماق / cırdan cır ayırmaq / بیرین قورخودماق، بیر آداما یارا وورماق / جـر زدن، جر دادن.

جئرماق / cırmaq / چاخان دئمک یئکه دانیشماق / خالی بستن، خالی‌بندی.

جئریخچـــــــی / cırıxçi / ساواشـــــجیل آدام، جیرماقلایان اوشاق / پنجولی.

جئـزلیقین چئخاتمـاق / cızlıqın çıxatmaq / بیـــرین سینســیتمک، بـرک اینجیتمــک / دمـار از روزگار کسی در آوردن.

جئزما قره ائله‌مک / cızma qərə eləmək / بیر زاد یازماق / ورق سیاه کردن.

جئزیخدان آشیق چئخاتمـاق / cızıxdan aşıq çıxatmaq / بیـــر آدامینـــان باشـــارماق / قـــاپ از دایره‌ی کسی در آوردن.

جئزیخـــدان چئخمـــاق / cızıxdan çıxmaq / آیاق انـدازه‌دن گؤتؤرمـک / از حـد خـود پـا فراتـر گذاشتن، پا از گلیم خود دراز کردن.

جئزیغینا گیرنمه‌مـک / cızığına girənməmək / جؤرات ائله‌یه بیلمه‌مک بیرینین دور برینه گئـدماغا / دور و بر کسی نپلکیدن.

جئغـــــال / cığal / آرا قاریشـــــدیران، اودوزوب وئرمه‌ین / دغل.

جئنـدالار آسـلانماق / cındalar aslanmaq / کؤهنه پالتار / شندر پندری.

جئیـران باخیشـلی / ceyran baxışli / جئیـران کیمی باخان، نازیلا باخان، گؤزلری گؤزل قیز / آهو نگاه، خمار نگاه.

جئیـران باسـان / ceyran basan / چـوخ یئهـین گئـدن آت، بـرک قاچـان آت یـا ایـت، سـؤرعتلی گئدن / آهو گیر و شیر گیر، صاعقه، تند و تیز.

جئیران یئریشلی / ceyran yerişli / گـؤزل یـول گئدن، نازلی یئریین، گؤزل قیز / آهو رفتار.

جئیـــریخ آغزینـــا وئرمـــک / cıyrıx ağzına vermək / بیر آداما مؤشکؤل یاراتماق، بیـر آدامـی گیره قویماق / توی هچل انداختن.

جادولاماق / cadulamaq / بیرین مینمک، بیـرین اؤسته‌له‌مک، بیرینین دیلین باغلاماق / افسون کردن.

جار جـار آتـی / car car ati / یئرسیز دولانـان، فایداسیز ایش گؤرن / اسب عصّاری.

جـازا قویمـاق / caza qoymaq / بیـرین خطـره

سالماق، دده‌نین کؤهنه بورجونا وئرمک، بیر آداما مؤشکؤل یاراتماق / دست کسی را توی حنا گذاشتن.

جازلاماق / cazlamaq / اوغورلاماق / کف رفتن.

جامیشی باخماق / camışi baxmaq / هیرسلی باخماق / چپ چپ نگاه کردن.

جان آتماق / can atmaq / چوخ اللشمک، چالیشماق / جان کندن، تقلّا کردن.

جان آجیسی / can acısi / آغیر عذاب، جان آلان درد / درد جان کاه.

جان آلان / can alan / معشوقه، گؤزل قیز، جان سینسیدن / جان ستان، دلربا.

جان آلیب وئرمک / can alıb vermək / یارین ناز ائله‌مک‌لری، یارین گؤزللیک‌لری کی جانی آلیر / دل بردگی و دل دادگی.

جان ایسسی اولماق / can issi olmaq / قئزئشیب بیر زادا مؤلتفیت اولماماق.

جان ایشه وئرمه‌ین / can işə verməyən / ایشدن قاچان / از زیر کار در رو.

جان باغیشلاماق / can bağışlamaq / اؤلمک، دؤنیادان گئدمک / جان به جان آفرین تسلیم کردن.

جان به سر اولماق / can bəsər olmaq / جان بئواخت چئخماق، چتینلیگه دؤشمک / جان به سر شدن.

جان بوغازا ییغماق / can boğaza yığmaq / ایشی آخیره یتیرمک، ایشین قورتاران چاغی / به سر انجام رساندن.

جان بیر زادا باغلی اولماق / can bir zada bağli olmaq / بیر زادی چوخ سئومک، چوخ ایستکلی‌لیک / جان به چیزی بسته بودن.

جان بیر شؤشه / can bir şüşə / ایکی چوخ یاخین یولداش، چوخ ایستکلی ایکی آدام / یک روح در دو بدن، سری از هم سوا بودن، جان در یک قالب.

جان بیر قالیبده اولماق / can bir qalibda olmaq / چوخ ایستکلی یولداش اولماق / جان در یک قالب داشتن.

جان بیرلیک / can birlik / چوخ ایستکلی، یاخینلیق، چوخ صمیمی‌لیک / جان در یک قالب.

جان جزانه گلمک / can cəzanə gəlmək / یورولماق، جان بوغازا یئتیشمک، دیغلاماق / جان به لب رسیدن.

جان جیغاز / can ciğaz / بیر روح ایکی بدنده، چوخ ایستکلی ایکی آدام / جون جونی.

جان جیگر / can cigər / چوخ ایستکلی، یاخینلیق، چوخ صمیمی‌لیک / جگر گوشه.

جان جیگر اولماق / can cigər olmaq / چوخ یاخین اولماق / سری از هم سوا بودن.

جان چکمک / can çəkmək / بیر ایشی کؤنؤل‌سؤز گؤرمک، تنبللیک ائتمک، بیر ایشی کؤنؤل‌سؤز گؤرمک / جان کندن، از سر وا کردن، دل به کار ندادن.

جان دئییب جان ائشیدمک / can deyib can eşidmək / صمیمی اولماق، ایستکلی اولماق، محبتله دانیشماق / گل گفتن و گل شنیدن، دل دادن و قلوه گرفتن.

جان درمانی / can dərmani / چوخ چتین تاپیلان بیر زاد / جان آدمیزاد، شیر مرغ.

جان دینجلمک / can dincəlmək / راحاتلاشماق، اؤلمک / از غم دنیا فارغ شدن.

جان سنین جهنم تارینین / can sənin cəhənnəm tarının / هر ایش ایستیرسن گؤر، سؤزه باخمایان آداما دئییلیر / از ما گفتن، هر چی دیدی از چشم خودت دیدی!

جان سیخان / can sıxan / داریخدیران، اینجیدن / جان کاه، ملال‌انگیز.

جان سیزیلداماق / can cızıldamaq / بدن ناراحات اولماق، یورقونلوق / نا نداشتن.

جان قاشینماق / can qaşınmaq / کؤتک آختارماق / تن کسی خاریدن.

جان قوتارماق / can qutarmaq / اؤلؤمدن قورتارماق، خطردن قاچماق / جان به در بردن.

جان قویماق / can qoymaq / بیر ایشده چوخ زحمت چکمک / از جان مایه گذاشتن.

جان قیزماق / can qızmaq / اؤرک باغلاماق، علاقه تاپماق، شوقا گلمک / دلگرم شدن.

جان گزدیرمک / can gəzdirmək / اؤلمه دیریل یاشاماق، زورولا آیاق اؤسته دورماق / به زور سر پا ماندن، پلکیدن.

جان ها جان / can ha can / اؤرکدن، محببتیله / از صمیم جان.

جان هایینا قالماق / can hayına qalmaq / اؤزؤنه فیکر ائلهمک، اؤزؤن قورتارماق آختارماق، قورخماق، اؤزؤن قوروماق / در اندیشهی جان خود بودن، دو دستی سر خود را نگه داشتن.

جان هاییندا قالماق / can hayında qalmaq / اؤز هاییندا و فیکرینده قالماق / در قید جان خود بودن.

جان یاندیران / can yandıran / جاندان گئچن، بیرینه کؤمک ائلهین / دلسوزی کننده.

جان یاندیرماق / can yandırmaq / بیر آداما اؤرکدن خیدمت ائلهمک، بیرینین دردینه قالماق، زحمت چکمک / دل سوزی کردن.

جانا اود سالماق / cana od salmaq / قورخویا سالماق / آتش به جان انداختن.

جانا بیره دؤشمک / cana birə düşmək / ناراحاتلیق، اؤرک چیرپینتیسی / کک توی تنبان افتادن.

جانا جان قاتماق / cana can qatmaq / درده شریک اولماق، بیرینه اؤرک وئرمک / شریک درد کسی شدن.

جانا دویماق / cana doymaq / بیر ایشدن یورولماق، نهایت ناچارلیق، خستهلنمک، حوصلهنین قورتارماغی / به جان آمدن.

جانا دویورماق / cana doyurmaq / سینسیتمک، چوخ اینجیتمک / به جان آوردن.

جانا گلمک / cana gəlmək / تنگیشمک، یورولماق، بتزارسیماق / به جان آمدن.

جانا یانان / cana yanan / ایستکلی آدام، هامیا کؤمک و خیدمت ائلهین آدام، ایستکلی، بیرینه اؤرک یاندیران / دلسوز، دلسوزی کننده.

جاناغ چاتلاتمیش / canağ çatlatmiş / چوخ بیلن، تجرؤبهلی آدام، ینیش یوخوش گؤرمؤش / کار کشته، استخوان خورد کرده.

جاناماز سویا چکمک / canamaz suya çəkmək / ایکیاؤزلؤلؤک، اؤیؤنبازلیق / جانماز آب کشیدن.

جاندان تیکان چئخاتماق / candan tikan çıxatmaq / ایشی دؤزگؤن گؤرمک، اؤرکدن چالیشماق / از جان و دل تلاش کردن.

جاندان سالماق / candan salmaq / یورماق، اؤلدؤرمک / از نا انداختن.

جاندان قونشو پایی اولماماق / candan qonşu payi olmamaq / مؤفته ایش گؤرمهمک / جان خود را از سر راه نیاوردن.

جانلارا دَین / canlara dəyən / چوخ مؤهرؤبان، نجیب / رفیق جانی.

جاننان دؤشمک / cannan düşmək / ایشدن دؤشمک، قوجالماق / از نا افتادن.

جاننان گئچمک / cannan geçmək / جان و دیلدن ایشلهمک، بیر نفره هر ایش گؤرمک / از جان مایه گذاشتن.

جاننان مایا قویماق / cannan maya qoymaq / جان و دیلدن ایشلهمک / از جان مایه گذاشتن.

جانی اودا کؤزه وورماق / cani oda közə vurmaq / آدام اؤزؤن زورا قویماق، چتینلیگه

دؤشمک / خود را به آب و آتش زدن.

جانی اوغجا قویماق / cani oğca qoymaq / اؤلؤمدن قورخماماق، اؤرکلی آدام، ساواش آختاران / جان بر کف نهادن.

جانی بوغازا یئغماق / cani boğaza yığmaq / ایشین قوتاران چاغی / جان به لب رساندن.

جانی چؤلدن تاپماق / cani çoldən tapmaq / جان دیرسیز اولماق / جان خود را از صحرا پیدا کردن، جان خود را از سر راه آوردن.

جانی چؤلدن تاپماماق / cani çoldən tapmamaq / جانین دیرلی اولماقی / جان خود را از صحرا پیدا نکردن، جان خود را از سر راه نیاوردن.

جانی دیشه توتماق / cani dişə tutmaq / دؤزمک، حؤصله ائلهمک، ناچارلیقدان بیر ایشی گؤرمک / دندان روی جگر گذاشتن.

جانی سولو / cani sulu / جاوان، گؤجلؤ / سر و مرو گنده.

جانی سولو / cani sulu / کؤک، اتلی جانلی، ساغلام، یوغون آدام / آبی در زیر پوست داشتن.

جانی قیزماق / cani qızmaq / بیر ایشه علاقه نیشان وئرمک / دل گرم شدن.

جانیخدیرماق / canıxdırmaq / یورماق، جانا گتیرمک، دیغلاتماق / ذلّه کردن.

جبرئیل قانادینین سسی / cəbrəil qanadının səsi / پول سسی / صدای پر جبرئیل.

جرجنگین آییرماق / cərcənəgin ayırmaq / جزالاندیرماق، برک دؤیمک، داربا داغین ائلهمک / لت و پار کردن.

جله قیرمیش / cələ qırmiş / هؤشلؤ باشلی، اللی آیاقلی، گیره دؤشمهین / دم به تله ندهنده، جان به در برنده، از دام مرگ رسته.

جندک / cənək / آغیر بیر شئی / نعش.

جنماز سویا چکمک / cənəmaz suya çəkmək / ریاکارلیق، ایکی اؤزلؤلؤک ائلهمک / جانماز آب کشیدن.

جهنم تارینون جان سنون / cəhənnəm tarınun can sənun / باشین قارنیوا، اؤز باشینالیق / راه باز و جاده دراز.

جهنمدن بیلیتسیز قاچان / cəhənnəmdən bilitsiz qaçan / چیرکین آدام، عیبهجر / بد قواره.

جواهیر جیندا آراسیندا اولماق / cəvahir cında arasında olmaq / ظاهیرده بیر زادی سئچه بیلمهمک / گنج در خرابه بودن.

جؤت آلما / cüt alma / چوخ بیری بیرینه بنزر آدام / عین سیبی که از وسط نصف کرده باشند.

جوجه ننهسینده سؤت گؤرمهمک / cücə nənəsində süt görməmək / آدام اؤز قوهوم قبیلهسیندن خیر گؤرمهمک، بیر آدامنان خیر گؤرمهمک / جوجه شیر مادر ندیده.

جوجه همیشه سبد آلتیندا قالماماق / cücə həmişə səbəd altında qalmamaq / اوشاق همیشه اوشاق قالماماق، بیلمهین همیشه بیلمز قالماماق / جوجه همیشه زیر سبد نمیماند.

جوشکار / cuşkar / تریاکی، هرویون چکن، مؤعتاد / هپروتی.

جولفا اولمامیش کلف اوغورلاماق / culfa olmamış kələf oğurlamaq / سیچان اولمامیش داغارجیق دیبی دلمک / گر گم و گله میبرم.

جولفا کفنسیز اؤلمک / culfa kəfənsiz ölmək / کؤزهچی سئنیق کؤزهدن سو ایچمک / کوزهگر از کوزهی شکسته آب خوردن.

جولیک / culik / اوغرو، چوخ بیلن اوشاق، الی ایری / جولیک.

جوهر چکمک / cohər çəkmək / خولاصه ائتمک، واریوخون گؤتؤرمک / رس چیزی را

کشیدن.

جووان ازن / cuvan əzən / آنلاملی و آغیر جاوان قادین، دؤشؤنجه‌لی و سلقه‌لی قیز / کدبانو، چراغ خانه.

جؤبؤتمک / cübütmək / اوغورلاماق، کف گئتمک، اکمک / کش رفتن، بلند کردن.

جؤجه / cücə / گؤجسؤز، اوشاغ / جوجه.

جؤجه گؤز / cücə göz / خیرداگؤز، بیت گؤز / چشم بادامی.

جؤجه‌نی پاییزدا سایماق / cücəni payızda saymaq / ایشین نتیجه‌سین گؤرمک، نتیجه مؤهؤم اولماق / جوجه را آخر پاییز شمردن.

جؤوللاغی / cüvəllaği / اوغرو، شارلاتان، فیریلداقچی، کلک‌باز اوشاق / جولیک، جعلّق.

جؤوه‌سی اولماق / cüvəsi olmaq / آرام‌سیزلیق، بیر یئرده دورا بیلمه‌ین، خوردوشی اولان / آتش زیر پا داشتن.

جؤیؤد قان گؤرمک / cüyüd qan görmək / ماهانا آختاران آدام، خیردا بیر زادی بؤیؤدمک، چوخ هارای داد ائلمک، خیردا بیر یارا یا ناراحاتچیلیغا چوخ هارای داد سالماق / جهود خون دیدن.

جیب دولو قارین آج / cib dolu qarın ac / برکت‌سیزلیک، دویمازلیق / حریص چشم.

جیب کسمه / cib kəsmə / جیب سویما، اوغورلوق / جیب بری.

جیبده سیچانلار اویناماق / cibdə siçanlar oynamaq / پول‌سوزلوق، یوخسوللوق / آس و پاس بودن.

جیبده سیچانلار چاغانا چالماق / cibdə siçanlar çağana çalmaq / پول‌سوزلوق، جیب بوش اولماق / یه لاقبا بودن.

جیبده یئل اسمک / cibdə yel əsmək / پول‌سوزلوق، یوخسوللوق، وار یوخدان چئخماق / توی جیب‌ها باد وزیدن، شپش توی جیب چار قاپ انداختن، آسمان جل بودن.

جیبه داش سالماق / cibə daş salmaq / ساکیت اولماق، دانیشماماق / روزه‌ی سکوت گرفتن.

جیبه قویماق / cibə qoymaq / بیرین آز بیلمک، بیرین حسابا قویماماق / دست کم گرفتن.

جیبین پانبیغی چئخماق / cibin panbığı çıxmaq / وار یوخی خشله‌مک، جیبده پول قالماماق / سرمایه ته کشیدن، آه در بساط نماندن.

جیبینی گؤدمک / cibini güdmək / اؤزؤنه ایشله‌مک، قازانج آختارماق / کیسه برای خود دوختن.

جیت قوز / cit qoz / دانقاز آدام / آدم قُدّ.

جی‌جی باجی / cici baci / بیر بیرینه یاخین ایکی آرواد یا قیز طایفاسی، ایکی دانا چوخ محبتلی خانم یولداش / خاله بازی، رفیق جون جونی.

جیدا چوواللا سیخیشماماق / cida çuvala sıxışmamaq / یئکه عیبی گیزلتمک اولماماق / شتر سواری دولّا دولّا نشدن.

جیدانین اوجو چووالدان چیخماق / cidanın ucu çuvaldan çıxmaq / گیزلین ایش بیلینمک / دم خروس پیدا شدن.

جیدیر اویناتماق / cıdır oynatmaq / داعوا آختارماق، ساواش دالینجا گزمک، آت چاپیرتماق / دنبال دردسر بودن.

جیر قورساق / cir qursaq / جیرت قوز، دانقاز، ساواشجیل / جوشی، قدّ.

جیران بئلینه چیخماق / ceyran belinə çıxmaq / قیتلیق اولماق، باهالیق، بیردن باهالیق دؤشمک / قیمت سر به آسمان زدن.

جیرت قوز / cirt qoz / تئز هیرسلنن آدام، دانقاز، دیمه دؤشر، کؤسه‌ین، تئز اینجیین / قدّ.

جیریغ آغزینا وئرمک / cıyrığ ağzina vermək / جازا قویماق، گیره سالماق / زیر پای

کسی را شل کردن.

جیزما قارا / cızma qara / یازی / کاغذ سیاه کردن.

جیزما قارا ائله‌مک / cızma qara eləmək / یازی یازماق / کاغذ سیاه کردن.

جیزیغیندان چیخماق / cızığindan çixmaq / حددیندن آشماق، اندازه تانیماماق، قودورماق، حددیندن آشماق / پا از گلیم خود دراز کردن، از خط قرمز رد شدن.

جیغال / cığal / فیریلداقچی، حوققا باز، یالانچی / جعلّق.

جیغان ویغان / cığan vığan / هارای داد، های کؤی، قیشقیریق سالماق / داد و بیداد.

جیک ائله‌مک / cik eləmək / بیر آدامی سینسیتمک، اینجیتمک / ذلّه کردن.

جیک بؤک / cik bök / بیر زادین آلت اؤستؤ، بیر آدامین هر صؤفتی / جیک و پیک.

جیک بؤکؤن تانیماق / cik bökün tanimaq / آرتیق و دریندن تانیماق / جیک و پیک کسی را دانستن.

جیک بؤکه بلد اولماق / cik bökə bələd olmaq / بیر آدامی یاخشی تانیماق، بیر آدامین ایچین ائشیگین بیلمک / جیک و پیک کسی را دانستن.

جیک دؤشمک / cik düşmək / چوخ حیرت ائله‌مک، مات قالماق / شاخ در آوردن.

جیکلی / cikli / چوخ موقووی غذا، اؤرک توتان یئمه‌لی / پر مایه.

جیگر / cigər / گؤزل قیز، اؤرگه یاتان / باحال و تو دل برو.

جیگر چئخماق / cigər çıxmaq / چوخ سوسوز اولماق / جگر آتش گرفتن.

جیگرلی / cigərli / اؤرکلی، قوچاق / دل و جگردار.

جیگرین گوشه‌سی / cigərin guşəsi / آدامین اوشاغی، آدامین بالاسی دده و ننه‌سی اؤچؤن / جگر گوشه.

جیگنه / cigənə / جیققلی اوشاق، شولوغ اوشاق / وروجک.

جیلاز / cilaz / آریق، جان‌سیز / ریزه میزه.

جیلده گیرمک / cildə girmək / ایکی اؤزلؤلؤک، یالاندان اؤزؤنؤ آیریسینا اوخشاتماق / جلد عوض کردن.

جیلدینی دییشمک / cildini dəyişmək / ایکی‌اؤزلؤلؤک / پوست عوض کردن.

جیلولاماق / cilovlamaq / ال آیاغی باغلاماق، محدود ائله‌مک / افسار زدن.

جیلووو چکمک / cilovu çəkmək / بیرینی ساخلاشدیرماق / افسار کشیدن.

جیلووو گمیرمک / cilovu gəmirmək / بیر ایشه چوخ علاقه گؤرستمک، ساواش آختارماق / افسار خاییدن.

جیلوون یئغیشدیرماق / cilovun yığışdırmaq / بیرینین قاباغین آلماق، ایفراط تفریطدن قوروماق / مهار کردن.

جیلووی باشا دولاماق / cilovi başa dolamaq / بیر آدامی اؤز باشینا اؤتؤرمک / افسار کسی را رها کردن.

جیلووی بیرینین الینه وئرمک / cilovi birinin əlinə vermək / اختیاری بیرینه تاپشیرماق / افسار خود را دست کسی دادن.

جین / cin / هر یئرده حاضیر اولان آدام، یویولمامیش قاشیق، چاغریلمامیش یئره گئدن آدام / نخود هر آش.

جین آتینا مینمک / cin atına minmək / دلیلنمک، هیرسلنمک / سوار خر شیطان شدن.

جین دییشیگی / cin dəyişigi / چیرکین یا آریق اوشاق، اؤره‌گه یاتمایان آدام / لاغر مردنی، نی

قلیان، بد ترکیب، علقه مضغه بودن.

جین شاپالاغی / cin şapalaği / چوخ شولوغ اوشاق، یئرده گؤیده دورمایان اوشاق، شیطان قولاغی / زبل.

جین کلله‌یه وورماق / cin kəlləyə vurmaq / هیرسلنمک، دلی اولماق / جنی شدن.

جین گؤز / cin göz / خیردا و یاشیل گؤزی اولان آدام، جینه اوخشار / ناقلا، تردست.

جین و بسم الله / cin və bismillah / ایکی آدام کی بیر بیرندن آجیغی گلر / جن و بسم الله.

جین یومورتاسی / cin yumurtasi / تاپیلمایان آدام، تاپیلمایان بیر زاد، تئز گؤزدن ایتیب گئدن / تخم جنّ.

جیندیر میندیر / cındır mındır / کؤهنه پالتار، جیریق ویریق / شندره، کهنه پاره.

جیندیریندان جین اؤلکمک / cındırindan cin ülkmək / چوخ پینتی و پیس پالتار گئین / شندر پندری.

جینقیر چئخارماماق / cinqir çıxarmamaq / سوسماق، سس چئخارماماق / نطق نکشیدن.

جینقیر چئخماماق / cınqır çıxmamaq / قورخودان سس ائله‌مه‌مک، سسی کسمک / جیکش در نیامدن.

جینلتمک / cinlətmək / دلیلندیرمک، هیرسلندیرمک / آتشی کردن.

جینلر باشا یئغیشماق / cinlər başa yığışmaq / دلیلنمک، هیرسلنمک / آتشی شدن.

جینلر یاتماق / cinlər yatmaq / هیرسلی آدامین هیرسی یاتماق، هیرس یاتماق / آتش غضب فروکش کردن.

جینلی / cinli / تئز هیرسلنن، دلی سوو، هیرسلی، آجیقلی / آتشی، جنّی.

جینلی جینلی / cinli cinli / هیرسلی هیرسلی، آجیقلی، ایری ایری باخماق / سگرمه‌ها پایین بودن.

جینلی قیز قاسیغی / cinli qız qasığı / پیتلاشیق باش، کیفیر یئر، پینتی‌لیک، پیرپیتلاشیق / آشفته و درهم ریخته.

جینه بؤرک تیکمک / cinə börk tikmək / چوخ شارلاتان و کلک باز آدام / کلاه برای جن دوختن.

جینه بؤرک تیکن / cinə börk tikən / چوخ کلک باز آدام، شارلاتان / برای جن کلاه دوختن، کلاه‌بردار.

جینه بسم الله دئمک / cinə bismillah demək / بیر زادی آختاریب تاپماماق، بیر زادین قاچاق دؤشمه‌سی / برای جن بسم الله گفتن.

جینه پاپیش تیکن / cinə papış tikən / هؤللؤکچؤ، یالانچی، کلک باز / نیرنگ باز، گربز.

چ

چئزمک / çezmək / دؤزؤم اولماماق، دؤزؤم قوتارماق، بئزیکمک / به جان آمدن.

چئلپاق / çılpaq / کاسیب آدام، پول‌سوز آدام / آسمان جل، لخت و عور.

چئندر قییش / çındır qeyiş / برک بیر زاد، مؤحکم، چئینلمز بیر زاد / رگ و ریشه.

چاپالاماق / çapalamaq / اللشمک، جان آتماق / ورجه وورجه کردن.

چاتلاماق / çatlamaq / اؤزؤن بینمک، اؤزؤن سئومک / از خود راضی.

چاخیر تولوغو / çaxir tuluğu / شر آدام، ایچشن آدام / شیشه‌ی شراب.

چاخیر سپمک / çaxir səpmək / بؤهتان وورماق، آد قویماق / به کسی شراب پاشیدن.

چاخیر شؤشه‌سی / çaxir şüşəsi / شره شؤر آدام، نانجیب آدام، ساواش آختاران آدام / شیشه‌ی شراب.

چادیراسیزلیقدان ائوده قالماق / çadırasızlıqdan evdə qalmaq / بیر ایشی ایمکانسیزلیقدان گؤرمه‌مک / خانه نشینی خاله از بی چادری است، آب گیر نمی‌آورد وگرنه شناگر قابلی است.

چارشنبه یئمیشی / çarşənbə yemişi / هر جؤره یئمه‌لی / آش شله قلمکار.

چارمیخا چکمک / çarmixa çəkmək / جزالاندیرماق، اؤلدؤرمک، بیرینین ال آیاغین میخلاماق، برک اینجیتمک / به چهار میخ کشیدن.

چاش باش ائتمک / çaş baş etmək / فیکره قالماق، چاره یولو آختارماق / راه کار جستن.

چاققا چوق ائله‌مک / çaqqa çuq eləmək / معمولی حالدا گئچینمک، وقت گئچیدمک، باش بند ائله‌مک، بیر قازانج‌سیز ایشه مشغول اولماق / سر خود را گرم کردن.

چاققال / çaqqal / هر ایشه باش اوزادان، آرا ووروشدوران / دو به هم زن.

چال اویناسین / çal oynasın / اوتانماز، دیل خوش، بوشونا خوش، دوزسوز آدام، اوتانماز آدام / بزن و برقص.

چال چاپ / çal çap / اوغورلوق، سویقونچولوق / بچاپ بچاپ.

چال چاغیر / çal çağır / شنلیک، چالیب اویناماق / پای کوبی و رقص.

چال چنه / çal çənə / چوخ دانیشان، انگی بوش / روده دراز، گرم چانه.

چال ساققال / çal saqqal / غیرت‌سیز، عارسیز، ناموس‌سیز، ساری قولاق / بی رگ.

چال قمچی / çal qəmçi / عجله، تَلَسیک / توی هیر و ویر.

چال ها چال / çal ha çal / توی، وور سئندر مجلیسی / بزن و بکوب.

چالا قلم / çala qələm / تۆکنمز یازان، دالبادال یازان، گئجه گۆنۆز یازان، یازیچی / پرنویس.

چالاسی / çalasi / آرا وورۋشدوران، ساواش سالان / هیزم کش دعوا.

چالدیرماق / çaldırmaq / خوش گئچیدمک، آرواد بازلیق / خوش گذرانی.

چالقییا اویناماق / çalqiya oynamaq / بیرینین ایستگییله ایش گۆرمک، آغیزا باخیم / به آهنگ کسی رقصیدن.

چالمامیش اوینایان / çalmamış oynayan / اوتانماز، دیل خوش، بوشونا خوش / نزده رقصیدن.

چالیخلاماق / çalıxlamaq / ال آیاق چالماق، چوخ اللشمک / دست و پا زدن.

چاناقلار بیرینین باشیندا سئنماق / çanaqlar birinin başında sınmaq / گۆناهلار بیرینین باشینا دۆشمک / کاسه کوزه‌ها سر کسی شکستن.

چانتا بوش اولماق / çanta boş olmaq / بیر زاد بیلمه‌مک، ساوادسیزلیق / چنته خالی بودن، چیزی تو چنته نداشتن.

چای ایچمه‌میش خالا اوغلی اولماق / çay içməmiş xala oğli olmaq / تئز آرا سازلیق تاپماق / نه به داره نه به باره.

چای پولو / çay pulu / رۆشوه / پول چایی.

چای سۆزن / çay süzən / یالتاق، سو تۆکن، باشماق جوتله‌ین / بادمجان دور قاب چین.

چایدا بالیغ سوداسی / çayda baliğ sodasi / اولمایان بیر ایش، چیی سودا / آهوی ناگرفته بخشیدن.

چایدان گۆتۆندن داش آسلانماق / çaydan götündən daş aslanmaq / بئواق قایناماق، ایستی کار سالماماق.

چایدان گئچنده گۆت گۆته دیمک / çaydan geçəndə göt götə dəymək / اوزاق فامیل، سایا گلمه‌ین قووم / پسرخاله‌ی دایی عموی ...

چایلاشماق / çaylaşmaq / اوتوروب چای ایچیب دانیشماق / گپ و گفت.

چت / çet / قولای بیر زاد، پیس، دیرسیز / زشت.

چت چی / çetçi / عرق ایچن آدام / خمّار.

چت قول / çet qul / پیس آدام، ساده آدام، بیر زاد بیلمه‌ین آدام / لاابالی.

چتیر باز / çətir baz / کۆره کن، مۆعتاد، شارلاتان / اجل معلّق.

چرتو پوزماق / çortu pozmaq / حال توتماق / چرت کسی را پاره کردن.

چرچی اششگی / çərçi eşşəgi / چوخ ایشله‌ین، آج قالان / اسب عصّاری.

چرخ دؤنمک / çərx dönmək / شانس خارابلانماق، ایش گتیرمه‌مک / بخت برگشتگی.

چردگی قرلمک / çərdəgi qərəlmak / داریخماق، بئزیشمک / ملول شدن.

چکیده یؤنگۆل قییمتده آغیر / çəkidə yüngül qiymətdə ağir / قیزیل گۆمۆش / گرانسنگ.

چکیش بکیش / çəkiş bəkiş / سۆزلشمک، ال به یاخا / بگو مگو.

چکینمک / çəkinmək / حساب آپارماق، قورخماق / از کسی حساب بردن.

چم تاپماق / çəm tapmaq / بیرینین دیلین بیلمک، بیرینین دامارین تاپماق / رگ خواب کسی را به دست آوردن.

چماقلار گؤیه گئدمک / çomaqlar göyə gedmək / ساواش دۆشمک / شمشیرها از نیام بر آمدن.

چمچه آشدان ایسسی اولماق / çömçə aşdan issi olmaq / فرع اصلدن قاباغا گئچمک / کاسه‌ی داغ‌تر از آش.

چنبر بوغاز / çənbər boğaz / چوخ دانیشان / روده دراز.

چنه بوشالماق / çənə boşalmaq / آغیزا نه

گلدی دانیشماق، سؤز ساخلاماماق / پیچ دهن شل شدن.

چنه چکیلمک / çənə çəkilmək / اؤلمک / چانه‌ی کسی کشیده شدن.

چنه قیزماق / çənə qızmaq / چوخ دانیشماق، باش آغریسی وئرمک / چانه گرم شدن.

چنه وورماق / çənə vurmaq / بیر ایش یا آل وئردن اؤترؤ چوخ دانیشماق / چانه زدن.

چنه‌سی دؤشؤک / çənəsi düşük / یاوا دانیشان، بوش بوغاز / دهن دریده.

چنه‌سی قیزیشماق / çənəsi qızışmaq / چوخ دانیشماق / چانه گرم شدن.

چوبان / çoban / آداب بیلمه‌ین آدام، تربییه‌سیز آدام، آدام یئری بیلمه‌ین / دهاتی، گاوچران.

چوبان قویونو قیرخان کیمی قیرخماق / çoban qoyunu qırxan kimi qirxmaq / بیرینین وار یوخونو الیندن آلماق / تیغ زدن، لخت کردن.

چوخ گؤرمک / çox görmək / بیر زادی بیرینه وئرمه‌گه قئیماماق، مؤضاییقه ائله‌مک / دریغ کردن، مضایقه کردن.

چورتون پوزماق / çortun pozmaq / ناراحات ائله‌مک / چرت کسی را پاره کردن.

چورلاتماق / çorlatmaq / جانا گتیرمک، یورماق، بئزیکدیرمک / بیزار کردن.

چوغول / çuğul / سؤزباز، سؤز دولاندیران، خبرچی / سخن‌چین، نمّام.

چول / çul / ازیک بؤزؤک پالتار / مثل جل.

چول پالاز / çul palaz / دم دسگاه، بساط، وار یوخ / جل و پلاس.

چول پالازی بیرینین الینه وئرمک / çul palazi birinin əlinə vermək / بیرینین عؤذرؤن ایسته‌مک، بیرین ائشیگه اؤتؤرمک / جل و پلاس کسی را زیر بغلش دادن.

چول پالازی یئغیشدیرماق / çul palazi yığışdırmaq / بیر آدامین عؤذرؤن ایستمک / جل و پلاس را جمع کردن.

چول کیمی یئره سریلمک / çul kimi yerə sərilmək / یئره ییخیلماق / نقش زمین شدن.

چوللاما / çullama / پالانلاماق، سفئه‌لتمک، توغلاماق / پالان گذاشتن.

چولون سودان چئخارتماق / çulun sudan çıxartmaq / اؤزؤن گئچیندیرمک، باشین ساخلاماق، خرجین تاپماق / پوستین خود را از آب بیرون کشیدن.

چوماغی دالدا توتماق / çomaği dalda tutmaq / بیریندن قورخماق / سپر انداختن.

چوماغی گیزلتمک / çomaği gizlətmək / بیریندن برک قورخماق / سپر انداختن.

چوماق گیزلتمک / çomaq gizlətmək / قورخماق / چماق خود را قائم کردن.

چووالا گیرمک / çuvala girmək / توغلانماق، حوققا یئمک / در جوال رفتن.

چووالدوز اؤسته اوتورماق / çuvalduz üstə oturmaq / بیر یئرده مجبوری دایانماق، بیر یئرده اولماقدان راضی اولماماق، نیگرانچیلیق / روی خار نشستن.

چؤپ ائله‌مک / çöp eləmək / ایجشمک، بیرین سؤزؤله یا آیری بیر زادیلا دبرتمک / پیله کردن.

چؤپ اوزاتماق / çöp uzatmaq / ایجشمک، دبرتمک، دخالت ائله‌مک / انگولک کردن.

چؤپ قوندارماق / çop qondarmaq / ایراد چئخارتماق / ایراد بنی اسرائیلی گرفتن.

چؤپه چؤزگؤر / çopə çözgür / سؤزباز آدام، سؤز آختاران آدام / سخن چین.

چؤپه دؤنمک / çopə donmək / آریقلاماق / آب شدن.

چئچه / çeçə / کئچ اولماق، حیسسی اولماماق / سر، کرخت.

چئخار / çıxar / خرج / خرج.

چۆرۆک چو / çürük çü / چوخ دانیشان، بیرین بئزار ائله ین، انگی بوش، تنگه گتیرن آدام، بیر زادی حددن آرتیق دیین / روده دراز، وراج، پرچانگی کردن.

چۆرۆکچۆلۆگ ائله ین / çürükçülüg eləyən / فایداسیز دانیشان / روده‌دراز، پرچانه.

چۆرۆگۆنۆ چیخارتماق / çürügünü çixartmaq / بیر زادین عیبین بیلمک، بیر زادی چوخ دئییب دوزون چئخارتماق / گند چیزی را در آوردن.

چۆرۆمک / çürümək / آریقلاماق، قوجالماق / پوسیدن و رفتن.

چؤرک آغاجی / çörək ağaci / گئچینه‌جاق یئری، گلیر یئری، قازانجی اولان بیر زاد، یاشاماق قایناغی، گئچینه‌جاق یئری / نان دونی.

چؤرک آغاجی / çörək ağaci / یاراماز، مصرف‌سیز آدام / پپه.

چؤرک اولوب ایت یئمک / çörək olub it yemək / بیردن یوخ اولماق، بیردن بیره ایتیب باتماق / نان شدن و سگ خوردن.

چؤرک ایتیرن / çörək itirən / یاخشیلیق بیلمه‌ین / نان‌کور.

چؤرک پالتار کسمک / çörək paltar kəsmək / خرج وئرمه‌مک، دیرسیز آدامین کؤسمگی / از زندگی ساقط شدن.

چؤرک تیکانی / çörək tikani / زندگانلیق خرجی، عایله چئخاری / بار زندگی.

چؤرک چئخماق / çörək çıxmaq / قازانج اولماق / نان در آمدن.

چؤرک غیبدن پیشمک / çörək ğeybdən pişmək / هاردان قازانماق معلوم اولماماق / نانش از غیب آمدن.

چؤرک غیبدن گلمک / çörək ğeybdən gəlmək / بیر آدامین قازانج یئری بللی اولماماق، نور یئمک / نان از غیب آمدن.

چؤرک کسمک / çörək kəsmək / دوز چؤرک یئمک، دوستلوق ائتمک / نان و نمک خوردن.

چؤرک کسمک / çörək kəsmək / گلیر یولون باغلاماق، بیرین گئچینه‌جاقدان سالماق / نان بری کردن.

چؤرک گتیرن / çörək gətirən / ائوین پول قازانانی، عایله‌نین خرجین قازانان / نان آور.

چؤرک وئرمز / çörək verməz / قیتمیر / ناخن خشک.

چؤرک وئرن / çörək verən / الی‌آچیق، کیشی، خئیر یئتیرن آدام / دست و دل باز، آدم نان ده، سایه‌دار.

چؤرک وای اولماق / çörək vay olmaq / آجلیق چکمک، لاپ یوخسوللوق، گؤن چؤرگین تاپانماماق / آه نداشتن تا با ناله سودا کنی.

چؤرک یاپیلدی ماحمئد تاپیلدی / çörək yapıldi mahmıd tapıldi / هر زادین حاضیرینه اییه اولماق / پخته خواری کردن.

چؤرک یین / çörək yiyən / اهل و عیال / نان خور.

چؤرکدن سالماق / çörəkdən salmaq / بیرینین چؤرک یولونو کسمک، ایشینی الیندن آلماق / از نان خوردن انداختن.

چؤرکده چیی اولماق / çörəkdə çiyi olmaq / شارلاتان آدام، خالیص اولمایان آدام / خرده شیشه داشتن.

چؤرکده چیی اولماماق / çörəkdə çiyi olmamaq / صاف و سالم آدام، خالیص آدام، دۆز آدام / آدم بی شیله پیله.

چؤرکلی / çörəkli / قازانجلی، فایدالی / نان و آب دار.

چؤرگینده چیگی اولماق / çörəgində çigi

olmaq / بیـرینین ایشـینین عیبـی اولمـاق، گیـری اولماق / ریگی به کفش داشتن.

چؤل قوشو / çöl quşu / ائوینده اولمایان کیشـی، ائـودن اوزاق ایشـله‌یـن آدام / اسیر اهـل و عیـال، بیابانگرد.

چؤلمک / çölmək / آغزی ینکه، چیـرکین آدام / بی قواره.

چؤلمک دیغیرلانیب دوواغین تاپماق / çölmək dığırlanıb duvağın tapmaq / هـره اؤز تـای توشون تاپمـاق، هـره اؤز بـابین تاپمـاق / در و تختـه باهم جور بودن، کبوتر با کبوتر باز با باز.

چؤمبلمیینجه هؤرنمـه‌مـک / çömbəlmiyincə hürənməmək / ایشدن دؤشمک، قوجالمـاق / از پا افتادن، زوار در رفتن.

چؤمچه توتان بیرینـه سـاری اولمـاق / çömçə tutan birinə sari olmaq / اؤز گؤرنلیـک ائله‌مک، بیرینه طرف اولماق / جانبداری.

چؤمچـــه قـــازانین تکینـــه دیمـــک / çömçə qazanın təkinə dəymək / وار یوخـــدان چئخمـاق، یوخسوللاشـماق، پـول قورتارمـاق / تـه چیزی را بالا آوردن، کفگیر ته دیگ خوردن.

چؤمچـه‌یـنن دوه سـووارماق / çömçəynən dəvə suvarmaq / چتین ایـش گؤرمـک، خیـردا قابدا ینکه آداما سو یا غذا وئرمک.

چیبان آراسینا سیک اوزادماق / çiban arasına sik uzadmaq / ایش یئری بیلمـه‌یـن آدام، بیرینـه آزار وئرن آدام.

چیبانینـان سـیکی تانیمامـاق / çibanınan siki tanımamaq / هـئچ زاد بیلمـه‌یـن آدام / چـپ از راست نشناختن، هر از بر تشخیص ندادن.

چیپـــــدیرماق / çıpdırmaq / دؤیـــدؤرمک، ووردورمـاق، ازدیرمـک / گـرد و خـاک کسـی را گرفتن، تکاندن.

چیتلاماق / çıtlamaq / راحاتلیقلا وورماق / شوت کردن، حساب کسی را رسیدن.

چیچـک چاتلامـاق / çiçək çatlamaq / چـوخ سئوینمک، شنلیک ائله‌مک / گل از گل شکفتن.

چیخـــار / çıxar / آنـــلام، دَیـــر، باشـــاراجاق / شایستگی.

چیخـان قـان دامـارا قاییتمامـاق / çixan qan damara qayıtmamaq / بیـر ایـش گؤرؤلنـدن سونرا دالی قاییتماماق / آب رفته به جوی باز نگشتن.

چیراغ اؤز دیبینه ایشـیق سـالماماق / çirağ öz dibinə ışıq salmamaq / بیـر آدام کـی اؤز قوهوم و قبیله‌سینه خیری دیمه‌یه، بیر آدام کی اؤزؤنؤ یاددان چیخاردا / چراغ به پای خود نور ندادن.

چیـراغ تؤسسؤسـؤ یئمـک / çirağ tüssüsü yemək / بیـر ایشـه چـوخ زحمـت چکمـک / دود چراغ خوردن، استخوان خورد کردن.

چیراغ سؤفته‌سـی / çirağ süftəsi / آخشـام آل وئری، یولچو پولو، آخشام نیسیه سـاتماماق / دشـت چراغ.

چیـراغ سـؤنن واخـت / çirağ sönən vaxt / یاتماق واختی، گئجه یاریسی.

چیراغ سـحره‌جـا یانمامـاق / çirağ səhərəca yanmamaq / اؤلمــــک، تمـــــام ایســـــتکلره یئتیشـمه‌مـک، هـئچ کـیم اؤرک ایسـتگینه تـام یئتیرمه‌مک / عیش ناقص.

چیراغ صبحه‌دک یانماماق / çirağ sübhədək yanmamaq / بیـر زاد همیشـه‌لیـک اولمامـاق / چراغ کسی تا صبح روشن نماندن.

چیراغ کیمی یانمـاق / çirağ kimi yanmaq / شفاغلی بیر زاد، رنگی ایشیق‌لـی بیـر زاد / مثـل آینـه برق زدن.

چیـراغ گئچمـک / çirağ geçmək / اؤلمـک، یازیق اولماق، بیر عزیزی الدن وئرمک / چراغ کسی خاموش شدن.

چیـــــراغ وئرمـــــک / çirağ vermək /

راضی‌لاشماق، بیر ایشه بویون قویماق / چراغ سبز نشان دادن.

چیراغ یانماق / çirağ yanmaq / خئیر گلمک / چراغ برای کسی روشن شدن.

چیراغ یانماماق / çirağ yanmamaq / خئیر گلمه‌مک، یاراماز / آبی گرم نشدن، چراغ برای کسی روشن نشدن.

چیراغا پیلته قویماق / çirağa piltə qoymaq / بیر آدامین خوشونا گلن ایشی گؤرمک / آب به آسیاب کسی ریختن.

چیراغا پیلته قویولماق / çirağa piltə qoyulmaq / بیرینین ایشی جؤرلنمک / روزگار بر وفق مراد شدن.

چیراغا نفت تؤکؤلمک / çirağa nəft tökülmək / بیرینین ایشی جؤرلنمک / روزگار بر وفق مراد شدن.

چیراغی سؤنمک / çirağı sönmək / اؤلمک، یازیق اولماق، اولادی اؤلمک / چراغ کسی خاموش شدن.

چیراغی یانیب ایشیقی گلمک / çirağı yanıb ışıqı gəlmək / یاشاماق، راحات یاشاماق، دیریلیک / چراغ خانه‌ی کسی روشن بودن.

چیراغیلا آختاریب تاپا بیلمه‌مک / çirağıla axtarıb tapa bilməmək / چتین تاپیلماق، آز اله دؤشن آدام یا شئی / چراغ به دست دنبال چیزی بودن.

چیرپماق / çirpmaq / برک وورماق / شل و پل کردن.

چیگنه اویماماق / çignə uymamaq / بیری بیریله جؤر اولماماق / وصله‌ی ناجور، وصله‌ی دوش نبودن.

چیگنه چئخماق / çignə çixmaq / اؤزلنمک، جسارت تاپماق / از کول کسی بالا رفتن.

چیگید / çigid / اؤرگه یاپیشمایان، ایسته‌مه‌لی / نچسب.

چیگین آتماق / çigin atmaq / سؤزه باخماماق / شانه بالا انداختن.

چیگیننن نفس آلماق / çiginnən nəfəs almaq / چتین نفس چکمک، ناخوشلوق / نفس تنگ شدن.

چیلپاق / çılpaq / یوخسول، کاسیب آدام / لخت و عور، پاپتی.

چیلپاق گؤتدن تومان اوغورلاماق / çılpaq götdən tuman oğurlamaq / حوققا بازلیق، شارلاتان آدام / قاپ زدن.

چیلپاقلیق / çılpaqlıq / پالتارسیزلیق، کاسیبلیق / لخت و پا پتی بودن.

چیلتیک چالماق / çiltik çalmaq / آرتیق سئوینمک / بشکن زدن.

چیم آلتدان سو یئریدن / çim altdan su yeridən / شارلاتان آدام / آب زیر کاه.

چین سددی چکمک / çin səddi çəkmək / چتین ایش گؤرمک، آغیر ایش گؤرمک / شاخ غول شکستن، گردن رستم را شکستن.

چینقیر چکمه‌مک / çıngır çəkməmək / جینقیر چئخارتماماق، سس چئخارتماماق / جیک نزدن، جیکش در نیامدن.

چینه دانلی / çinə danli / دؤزؤملؤ، صبرلی / حوصله‌دار بودن.

چینه‌دانی بوشارتماق / çinədani boşartmaq / اؤرگ سؤزؤنؤ دئمک، گیلی ائله‌مک / دقّ دل را خالی کردن.

چینه‌دانی دولو اولماق / çinədani dolu olmaq / دانیشماقا سؤزؤ اولماق، بیلیجی / چنته پر بودن.

چیی ایش گؤرمک / çiy iş görmək / اؤندم‌سیز ایش، فیکیرسیز ایش گؤرمک / خام کاری کردن.

چیی چیی یئمک / çiy çiy yemək / بیرین

آمان‌سیز باسماق، بیرینه زور گلمک، بیرینـه اؤسـتؤن گلمک / فرصت جنبیدن ندادن، امان ندادن.

چیـی سـؤت اممـیش / çiy süt əmmiş / خـام آدام، خطاکار اولماق / شیر خام خورده.

چیی سودا / çiy soda / بللی اولمایان ایش / کالی به کالی.

چییمل / çiymal / شـولوغ اوشـاق، یئـرده گؤیـده دورمایان اوشاق / تخس.

چیینه شله چاتماق / çiynə şələ çatmaq / ایش قبول ائله‌مک، اؤزؤن چتینلیگه سالماق / بار بـه دوش خود نهادن.

چییین آتماق / çiyin atmaq / راضی اولمامـاق / شانه بالا انداختن.

چییندن آغیر یؤک گؤتؤرؤلمـک / çiyindən ağır yük götürülmək / آغیـر ایشـدن آزاد اولماق / بار از دوش برداشته شدن.

ح

حاتمین الین دالدان باغلاماق / hatəmin əlin daldan bağlamaq / آرتیق الی آچیقلیق، چوخ باغیشلایان آدام، اؤرگی گئنیشلیگ / لگد بـه گـور حاتم زدن.

حاج قابوغ / hac qabuğ / ایت، کؤپک.

حـاجی اوغلـی یـاغ بسـدی / haci oğli yağ bəsdi / چوخ پوللو موللو آدام، وارلی کارلی آدام / خر پول.

حاجی قیزی چـاروادار؟ / hac qızi çarvadar / ایت قورساغی ساری یاغ، اویمایان ایکی شی / خـر و افسار گلابتون؟

حاجی لئیلک / haci leylək / اوزون آدام، آریـق و اوزون آدام / لنگ دراز.

حاجی لئیله یین آرتیـق بالاسـی اولمـاق / haci leyləyin artıq balasi olmaq / حؤرمـت گؤرمه مک.

حاضیر آشین دیک قاشیقی اولماق / hazir aşın dik qaşıqi olmaq / هـر زادیـن حاضـیرینه اییـه اولماق / پخته خواری کردن.

حاضیرا قوناق / hazıra qonaq / ایشلـه مـه میش یئمک آختاران، مؤفته یین / مفت خور.

حاضیرا نـاظیر / hazıra nazir / حاضـیرا قونـاق، مؤفته آختاران / پخته خور.

حاضیرینه شاد اولماق / hazirinə şad olmaq / مؤفته یین، امک‌سیز بیر زاد آختاران / حاضر خور.

حاضیرینه شاه اولماق / hazirinə şah olmaq / مؤفته خور آدام، فؤرصت‌طلب آدام / پختـه خـواری کردن.

حاقق سای / haqq say / زحمت، امک / حقّ سعی.

حال توتماق / hal tutmaq / بیـرین اینجیتمـک، هیرسلندیرمک / حال‌گیری کردن.

حالا باخماق / hala baxmaq / بیـرین دؤیمـک، خوش گئچیتمک / خوشگذرانی.

حـالال سـؤد اممـیش / halal süd əmmiş / ناموسلو، دؤز / شیر پاک خورده.

حـاللاجین آتمـاق / hallacın atmaq / بـرک دؤیمک، ازمک / خورد و خمیر کردن.

حـاللی بـوللی / halli bolli / یوغـون یومـوری، یوغون آرواد / لحاف و تشک.

حاللی حالینا گـؤره / halli halına görə / هـره باجاریقی قدر، هره گؤجؤنه گؤره / به اندازه‌ی وسـع خود.

حـالوا چالمـاق / halva çalmaq / اؤلـدؤرمک، کؤتکله‌مک / فاتحه‌ی کسی را خواندن.

حـالوا حـالوا دئمـاقلا آغیـز شـیرین اولمامـاق halva halva demaqla ağız şirin olmamaq / سؤزؤله ایش دؤزلمـه‌مـک / بـا حلـوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود.

حالواسین چالماق / halvasin çalmaq / بیـرین اؤلؤنجه وورماق / حلوای کسی را پختن.

حالوانی باشدا دولاندیرماق / halvani başda dolandırmaq / اؤلـؤم یاخینلاشـماق / بـوی الرّحمن کسی بلند بودن.

حامام سـویویلا دوست توتماق / hamam suyuyla dost tutmaq / اؤزگه‌نین کیسه‌سیندن باغیشلاماق، خلیفه کیسه‌سیندن باغیشلاماق / با آب حمام رفیق گرفتن، از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن.

حانالی چالیر توربالی اوینور / hanali çalır torbali oynur / قاریشیقلیق، هئچ بیر زاد بللی اولماماق / شیر تو شیر شدن.

حایات یولداشی / hayat yoldaşi / ار یا آرواد / شریک زندگی.

حب کیمی آتماق / həb kimi atmaq / بیرینه اؤستؤن گلمک، بیریندن چوخ گؤجلؤ اولماق / مثل لقمه بلعیدن، یه لقمه‌ی چپ کردن.

حببه‌نی قوببا اوخوماق / həbbəni qubba oxumaq / هر زادی ترسه قانماق، بیر زادی ترسه باشا دؤشمک / تره را کره فهمیدن، سرنا را از سر گشادش باد کردن.

حبش سیپاهی / həbəş sipahi / قارا ساچلار، قارا تئل‌لر / سیاه حبش.

حددین تانیماق / haddin tanımaq / ادبدن چیخماماق، جیزیغدان چیخماماق / حد خود را شناختن.

حربه زوربا / hərbə zorba / هده قورخو، قره قورخو، بیر آدامی قورخوتماق / شاخ و شانه.

حربه کسمک / hərbə kəsmək / قره قورخو گئدمک / خط و نشان کشیدن.

حس حؤس آنلاماق / həs hüs anlamaq / ایلمک، یاخشی پیسی سئچمک / چپ و راست خود را شناختن.

حساب آپارماق / hesab aparmaq / بیریندن قورخماق / از کسی حساب بردن.

حساب چؤرؤتمک / hesab cürütmək / کؤتکله‌مک / حساب صاف کردن.

حساب کیتاب بیلمک / hesab kitab bilmək / سؤزؤ یئرینده دئمک / حساب کتاب حالی شدن.

حسابا سوخماق / hesaba soxmaq / یالان دانیشماق، بیرین آلداتماق / به حساب کسی گذاشتن.

حسابا قویماق / hesaba qoymaq / ارزیش وئرمک / داخل آدم حساب کردن.

حسابا قویماماق / hesaba qoymamaq / سایماماق / محل نگذاشتن.

حسابا یئتیشمک / hesaba yetişmək / کؤتکله‌مک / حساب کسی را کف دستش گذاشتن.

حسابی پاکلاماق / hesabi paklamaq / بورجو وئرمک / حساب را صاف کردن.

حسن چئچل یا چئچل حسن / həsən çeçəl ya çeçəl həsən / ایکی زاد بیر اولماق، ایکی زادین فرقی اولماماق / چه علی خواجه چه خواجه علی.

حسن سوخدو دگیرمانی / həsən soxdu dəgirmani / هر کی هر کی بیر یئر، حساب کیتاب‌سیز بیر یئر، قاتما قاریشیقلیق، قانون‌سوز یئر / آسیاب حسن تپانید، قهوه‌خانه‌ی قنبر، هر کی به هر کی.

حضرت فیل ایشی / həzrəti fil işi / چوخ چتین بیر ایش / کار حضرت فیل بودن.

حککه حشامتلی / həkkə həşamətli / پاخیل / عقده‌ای.

حکیم انشک اتی بویورماق / həkim eşşək əti buyurmaq / بیر ایشی مجبوری گؤرمک، گؤیؤل‌سؤز بیر ایشه بویون قویماق / باری به هر جهت.

حلال باش چیخماق / həlal baş çıxmaq / نه زیان قویماق نه قازانماق / یئر به یئر شدن.

حلال سؤت اممیش / həlal süt əmmiş /

یاخشی و دؤشؤنجه‌لی قئز، آنلاقلی جاوان حیات یولداشی / شیر پاک خورده.

حللم قللم / **həlləm qəlləm** / شارلاتان آدام، هؤللؤک باز آدام / با شیله پیله.

حللنمک / **həllənmək** / ازیلمک، سیر تیلماق / لوس بازی در آوردن.

حماملیق اولماق / **həmamlıq olmaq** / غسل واجب اولماق / آب واجب شدن.

حولقومو قوروماق / **hulqumu qurumaq** / قورخماق و اؤزؤنؤ ایتیرمک / آب دهن خشک شدن.

حولقومون اؤزمک / **hulqumun üzmək** / اؤلدؤرمک / خرخره جویدن.

حیاطا چئخماق / **həyata çıxmaq** / آیاق یولونا گئدمک، سو باشینا چئخماق / دست به آب رفتن.

حیانی یئییب آبیری توللاماق / **həyani yeyib abırı tullamaq** / آبیرینی آتماق، اوتانماماق / حیا را خوردن و آبرو را قی کردن.

حیله گلمک / **hiylə gəlmək** / بؤرک قویماق، قارا دوغراماق / پاپوش دوختن، سیاه کردن.

حییفدن دؤشمک / **heyifdən düşmək** / ارزیشدن دؤشمک / از قیمت افتادن.

خ

خئمیر خئمیر / **xımır xımır** / یاواش یاواش، گیزلینجه بیر ایش گؤرمک / آسته آسته.

خئییر سؤیله‌مز / **xeyir söyləməz** / نحس دانیشان، آغیزینی پیسلیقا آچان، بد اوغور سؤز دانیشان / سق سیاه.

خاخول / **xaxol** / گای، گیج، بیر زاد بیلمه‌ین آدام / مشنگ.

خاراب / **xarab** / اؤزؤن ساتان، ناموس‌سوز / هم جنس باز.

خاطیر بیلن / **xatir bilən** / آنلاملی، آدام یئری بیلن، هامییا حؤرمت گؤسترن / ارج و قرب داننده.

خاطیر ساخلاماق / **xatir saxlamaq** / عزالی اولماق، یاس ساخلاماق، قارا گئییب ساققال ساخلاماق / سوگوار بودن.

خاطیر سیندیرماق / **xatir sındırmaq** / اؤرک سیندیرماق، اؤرک اینجیتمک / رنجیده خاطر کردن.

خاطیر عزیز اولماق / **xatir əziz olmaq** / حؤرمتلی اولماق / خاطر عزیز بودن.

خاطیر گؤزله‌مک / **xatir gözləmək** / بیرینه انعام وئرمک، حؤرمت ائله‌مک / دم کسی را دیدن.

خاطیردن سیلمک / **xatirdən silmək** / اونوتماق، یاددان چیخاتماق / از ضمیر پاک کردن.

خاطیره دیمک / **xatirə dəymək** / اینجیتمک / آزرده خاطر کردن.

خاطیری عزیز اولماق / **xatiri əziz olmaq** / حؤرمتلی اولماق / خاطر کسی را عزیز داشتن.

خاطیرینی آلماق / **xatirini almaq** / حؤرمت ائله‌ییب کؤنؤل آلماق / دل به دست آوردن.

خالا خاطیرین قالماسین / **xala xatirin qalmasın** / سؤز یئری قالماماق، ایکی اؤزلؤ آدامین ایش گؤرمگی / به خاطر خالی نبودن عریضه.

خالا وورماق / **xala vurmaq** / سؤزؤ اؤستؤ اؤرتؤلؤ چاتدیرماق / به خال زدن، به هدف زدن، شیرین کاشتن.

خام اله سالماق / **xam ələ salmaq** / آلداتماق، آنلاقسیز ساییب ایستیفاده ائله‌مک / هالو گیر آوردن.

خام اولماق / **xam olmaq** / دؤنیا گؤرمه‌مک، تجرؤبه‌سیزلیک / خام بودن.

خام خییال اولماق / **xam xiyal olmaq** / سهو فیکیرده اولماق، یانلیش خیالا دؤشمک / خیال خام کردن.

خام دؤشمک / **xam düşmək** / بیلمزدن بیر ایش گؤرمک، فیکیرلشمه‌میش ایش گؤرمک / خام شدن.

خام یئییب خام آنقیرماق / **xam yeyib xam anqırmaq** / مؤفته یئین آدام، زحمت‌سیز گئچینمک / از آخور مفت خوردن و تیزی دادن.

خامسیتماق / xamsıtmaq / خام الـه سـالماق، سفئه‌لتمک، توغلاماق / اغفال کردن.

خاملادمـاق / xamladmaq / حوقتـا قویمـاق / کسی را خام کردن.

خان سیکیب خانیم اولوب / xan sikib xanım olub / ایفاده ائله‌ییر، غرورلانیب / افاده‌ها طبق طبق.

خان گلدی / xan gəldi / یوبانان، شـاه گلـدینی گئچمک، نازیلا گلن / با ادا و اطوار آمدن.

خای / xay / گای، ال آیاقسیز، گئج باشا دؤشن / شیرین عقل، خنگ.

خایاسـین چکمـک / xayasın çəkmək / قورخودماق / تخم کسی را کشیدن.

خایالی / xayali / چوخ اؤرکلی / پر دل.

خایامـال / xayamal / یالتـاق، دسـمال چکـن، اسگیک / دستمال کش.

خبری گلمک / xəbəri gəlmək / بیـرینین اؤلـؤم خبـری یئتیشـمک، وای خبـری / خبـر مـرگ کسـی رسیدن.

خبرینن نوبـارا بیـر زاد قالمامـاق / xəbərinən nobara bir zad qalmamaq / بیـر ایشـین واختی یئتیرمک، نتیجه آلماغا چوخ واخت قالماماق.

خجالتدن چیخماق / xəcalətdən çıxmaq / بیر ایشـین عوضـینی گؤرمـک / از خجالـت کسـی درآمدن.

خـدرجال پـالانی / xədrəcal palani / قورتارمایان بیر ایش، دیبی بیر یانا چئخمایـان ایـش / کار بی سر و ته.

خـرکن ائششـگی / xərkən eşşəgi / چـوخ ایشـله‌یـن آدام، چتـین ایشـلر گـؤرن آدام / اسـب عصّاری.

خرمن اؤستؤ وعده‌سی / xərmən üstü vədəsi / بیـرین باشـدا دولانـدیرماق، بیرینـه یـالان وعـده وئرمـک، بـو گـؤن صـاباح ائلـه‌مـک / وعـده‌ی سـر خرمن دادن.

خـرمن وعـده‌سـی / xərmən vədəsi / اوزاق و یالان عؤهده کارلیق، آلداتماق / وعده‌ی سر خـرمن دادن.

خرمنـده داری آختارمـاق / xərməndə dari axtarmaq / ایمکان‌سیز بیر ایش، اولمایـان ایـش / خردل در خرمن جستن.

خرنگه خانا / xərəngə xana / قاتماقاریشـیق یئـر، شولوغ پولوغ یئر، حسن سوخدو دگیرمانی / خـر تـو خری.

خزل / xəzəl / چوخ یئـره تؤکـؤلن بیـر زاد، چـوخ اؤلؤ کی بیر یئره تؤکؤله / مثل برگ خزان.

خـزل کیمـی یاغـدیرماق / xəzəl kimi yağdırmaq / چوخلوق، آرتیقراق خرج ائله‌مـک / عین برگ خزان پول ریختن.

خزنییـه ایشـه‌مـه‌مـک / xəzniyə işəməmək / بیرینین سؤزؤن کسنده دئیلر / خشت لگد نکردن.

خشتگین جیرمـاق / xıştəgin cırmaq / هـارای داد ائله‌مک، بی حیالیق ائلـه‌مـک / خشـتک خـود را پاره کردن.

خشرلنمک / xəşərlənmək / کئفه باتماق، کئـف چکمک / کیف کوک شدن.

خشـه‌نـی دولـدورماق / xəşəni doldurmaq / برک یئمک، قارینی یاسدان چئخارتماق / شکمی از عزا در آوردن.

خشیللنمک / xəşillənmək / یالتاقلانماق، دسـمال چکمک، سـیرتیقلانماق / چاپلوسـی کـردن، چـرب زبانی کردن.

خشـــیلینی چالمـــاق / xəşilini çalmaq / اؤلـــدؤرمک، کؤتکلـــه‌مـــک / فاتحـــه‌ی کســـی را خواندن.

خصـیبه باخمـاق / xosiyiyə baxmaq / قـاش قاباغی سالالاماق، قره قاباقلیق / سـگرمه‌هـا را در هـم کشیدن.

خطاسین سووماق / xətasın sovmaq / بیـرینین

شررین باشدان ائله‌مک، بیر خطردن قورتارماق / شر کسی را کندن.

خطر قولاغین دیبیندن گئچمک / xətər qulağın dibindən geçmək / بیر بؤیوک خطردن قورتارماق، خاطا باشدان سووولماق / خطر از بیخ گوش گذشتن.

خطله‌مک / xətləmək / بیرینین باشینا ایش گتیرمک، ناموس‌سوزلوق ائله‌مک / مشق کسی را خط زدن.

خفنگی باسماق / xəfəngi basmaq / بیرینین سسین باتیرماق، بیرین ساکیت ائله‌مک / صدای کسی را بریدن.

خکیزله‌مک / xəkizləmək / اوشاغین بؤیوُمگی، اوغلان اوشاغینین سسی یوغونلاماق / شاش کف کردن.

خلبیریله سو داشیماق / xəlbiriylə su daşımaq / واختی هدر ائتمک، فایداسیز ایش گؤرمک / آب در غربال کشیدن.

خلشیر / xəlşir / یولدان چئخان آرواد، خاراب آدام / بد کاره، پتیاره.

خمیر آغیز / xəmir ağiz / آغیزی بوش، سؤزؤ گئچمه‌ین / برش نداشتن.

خمیرلر چوخ سو آپارماق / xəmirlər çox su aparmaq / ایشین آخیری بللی اولماماق، ایشین اوزون اولماسی، ایشین نتیجه‌سی بو تئزلیقلاردا معلوم اولماماق / این رشته سر دراز دارد، جوجه را آخر پاییز می‌شمارند، شب دراز است و قلندر بیدار.

خمیری سییق / xəmiri sıyıq / سویی بوش، تئز اینانان آدام، تئز یولدان چئخان قادین / زود باور، شل و ول.

خمیری یوموشاق / xəmiri yumuşaq / قورخمالی آدام، چیرکین آدام، قیلیق‌سیز و کیفیر گئییم‌لی / لولو خورخوره، مترسک سر جالیز.

خنجر پیچاغ اولماق / xəncər piçağ olmaq / قانلی پیچاق، اؤلؤب اؤلدؤرمک آختاران ایکی آدام / کارد و پنیر.

خنجرین قاشی دؤشمه‌مک / xəncərin qaşi düşməmək / هئچ بیر زاد اولماماق، اهمییت‌سیز بیر ایش / به کریج قبا نخوردن.

خوتون آستاری اولماماق / xotun astari olmamaq / چوخ کاسیب اولماق، یوخسوللوق / یه لاقبا بودن.

خوخی / xuxi / قورخمالی آدام، چیرکین آدام، قیلیق‌سیز و کیفیر گئییم‌لی / لولو خورخوره، مترسک سر جالیز.

خودادانداْ اولماق خورمادانداْ / xudadanda olmaq xurmadanda / ایکی طرفلی زییان قویماق، آراندا خورمادان یایلاقدا بوغدادان اولماق / چوب دو سر طلا شدن.

خورتان / xortan / چوخ چیرکین آدام / لولو خور خوره.

خورتدان / xurtdan / قورخمالی آدام، چیرکین آدام، قیلیق‌سیز و کیفیر گئییم‌لی / لولو خورخوره، مترسک سر جالیز.

خوردوش / xurduş / قاشینما / آزار.

خوردوشلانماق / xurduşlanmaq / اونا بونا ایجشمک، یئرسیز دولاشماق / آزار داشتن.

خوردوشو اولماق / xurduşu olmaq / اونا بونا ایجشمک، قوردی اولماق / خارش داشتن.

خوروز اولماسا سحر آچیلماز؟ / xoruz olmasa səhər açılmaz? / بیر ایشین هر حالدا اولماقی، ایکی ایش بیر بیرینه باغلی اولماماق، خروس نباشه سحر نمی‌شود؟

خوروز بانی / xoruz bani / سحرین تئزیندن، ایشیقلانان، آلا قارانلیق / گرگ و میش.

خوروز بانینلان شام اذانیناجا / xoruz baninlan şam əzanınaca / سحردن آخشاماجان / از صبح علی‌الطلوع تا شام.

خوروز چکیسی / xoruz çəkisi / چوخ یؤنگؤل، آز آغیرلیقی اولان بیر زاد / خروس وزن، مگس وزن.

خوروز سسی ائشیدمه‌ین / xoruz səsi eşidməyən / گیزلین بیر زاد، چوخ باهالی و عتیقه بیر زاد / بانگ خروس نشنیده.

خوروزا یوکله‌مک / xoruza yükləmək / بیرینین وار یوخون الیندن آلماق، خوروز یؤکؤنجه مال قالماماق / کسی را به خاک سیاه نشاندن.

خوروزلانماق / xoruzlanmaq / یئرسیز هیرسلنمک / خروس جنگی شدن.

خوروزون قوقولداتماق / xoruzun quqquldatmaq / بیرین اینجیتمک، بیرینین سسین چئخارتماق / گوشمالی دادن.

خوروزون قولتوغونا وئرمک / xoruzun qoltuğuna vermək / بیرین بیر یئردن ائشیگه اؤتؤرمک / عذر کسی را خواستن.

خوسانلاشماق / xosanlaşmaq / پیچیلداماق، قولاغا سؤز دئمک، گیزلی گیزلی پیچیلداشماق / پچ پچ کردن.

خوش بئش / xoş beş / کئف احوال ائله‌مک / خوش و بش کردن.

خوش سو بوغازدان گئچمه‌مک / xoş su boğazdan geçməmək / راحاتچیلیق اولماماق، چتینلیک چکمک / آب خوش از گلو پایین نرفتن.

خوش گلدین اوجادان دؤشمک / xoş gəldin ucadan düşmək / آرتیق احترام گؤرمک، قوناغا چوخ حؤرمت ائله‌مک / سلام کسی را بلند جواب دادن.

خویو توتماق / xuyu tutmaq / هیرسلنمک، بیردن دیللنمک / به سرش زدن.

خیبری فتح ائله‌مک / xeybəri fəth eləmək / بؤیوک ایش گؤرمک، خیردا ایشه لاغ اؤچؤن دئییلیر / فتح خیبر کردن، شاخ دیو شکستن.

خیخلاماق / xixlamaq / بیر آدام یا حیوانی اؤلدؤرمک / کلک کسی را کندن.

خیددکلمک / xiddəkləmək / خئرخئرادان یاپیشماق / خِر کسی را چسبیدن.

خیر و شر سؤپؤرگه‌سی / xeyr o şər süpürgəsi / هر یئرده تاپیلان آدام، چاغیریلمامیش هر یئره گئدن آدام / نخود هر آش.

خیرتدکجه / xirtdəkəcə / چوخ بیر زاد، حددن آشماق، چوخ آرتیق / تا خرخره.

خیرتدکدن آشماق / xirtdəkdən aşmaq / حددن آشماق، چوخ چوخ اولماق / از سر گذشتن.

خیردا اوغورلوق / xirda oğurluq / آفتافا اوغورلوغو، یؤنگؤل اوغورلوقلار / دله دزدی، قالپاق دزدی.

خیردا ییین / xirda yiyən / یوخسول آدام، یولچولوق ائله‌ین آدام، بیرینین آرتیقین ییین، یالاق و اسکیک آدام / ریزه خوار.

خیردالاماق / xirdalamaq / اؤزؤن ساتماق، خارابلاماق، ناموس سوزلوق / خود فروشی.

خیردالاماق / xirdalamaq / نارین گؤلمک، سس‌سیز سس‌سیز گؤلمک، یاواشدان گؤلمک / نخودی خندیدن.

خیرمان اؤستؤ وعده‌سی / xirman üstü vədəsi / یالان وعده / وعده‌ی سر خرمن.

خیشتگین جئرماق / xiştəgin cırmaq / دیلنمک، هارای داد سالماق، بیر زاددان چوخ ناراحات اولماق / خشتک خود را جر دادن، خشتک خود را پاره کردن.

خیلخا / xılxa / کؤهنه پالتار، ایشدن دؤشمؤش پالتار، تیکه تیکه یاماقدان تیکیلمیش پالتار / خرقه.

خیمیر خیمیر / xımır xımır / سس‌سیز، هئچ کیم بیلمزدن، گیزلی، ال آلتی / زیر جلکی، زیر آبی.

خیمین چکمک / xımın çəkmək / سسین

چئخار تاماماق، نفسین کسمک، سس باتماق / جیکش در نیامدن.

خیندیل / xindil / آلچاق یوغون آدام، ان بویی باسماق / چاقالو.

خینووا ائله‌مک / xinova eləmək / دیغلاتماق، قان اوتدورماق / خون دل خوراندن.

خینووا چکمک / xinova çəkmək / دیغلاتماق، قان اوتماق، اؤرگ آغریسی چکمک / خون دل خوردن، خودخوری کردن.

خییار / xiyar / سفئه، باشینا تئز بؤرک گئچن / مغفّل.

خییاوانلاری اؤلچمک / xiyavanlari ölçmək / ول دولانماق، آتدیملاماق / گز کردن.

د ـ ذ

دئدی قودوجو / dedi quducu / سؤز گزدیرن، شایعه دولاندیران آدام / سخن‌چین.

دئدی قودو / dedi qudu / سؤزلشمک، دیللره سؤز دؤشمک، بیربنین دالینجا سؤز دئمک / بگو مگو، شایعه.

دئسن اؤل اؤلر دئسن قال قالار / desən öl ölər desən qal qalar / چوخ سؤز ائشیدن آدام، سؤزه باخان آدام / حرف گوش کن.

دئسن یوغود آغدی دییر قره‌دی / desən yoğud ağdi diyər qərədi / کؤنز آدام، دامار وئرن آدام / مرغ یک پا دارد، یک دنده.

دئشیلمک / deşilmək / اؤرک سؤزؤن دئمک، اؤرک بوشالتماق / حرف دل را زدن.

دئغلاتماق / dığlatmaq / اؤرگ آغریسی وئرمک / دق مرگ کردن.

دئغلی / dığli / اؤرگی پالچیقلی، اؤزؤن یین / خود خور.

دئم دوغشانی / dem doğşani / آریق آدام، زیرنگ آدام، چیرکین / زشت و بی قواره.

دئم قارپیزی / dem qarpızi / قانماز آدام، باشی تؤکسؤز، چیرکین / کریه‌المنظر، پپه.

دئمک اولماز گؤزؤن اؤسته قاشین وار / demək olmaz gözün üstə qaşın var / تئز اینجیین آدام، دیمه دؤشر آدام، تئز سؤز دگن آدام / نمی‌توان گفت: بالای چشمت ابروست.

دئمک اولمور یئرین ایریدی دؤز اوتور / demək olmur yerin əyridi düz otur / تئز کؤسن آدام / نمی‌توان گفت: بالای چشمت ابروست.

دئندیغا دیمک / dındiğa dəymək / بیر زاد آجیغا گلمک / به کلیج قبای کسی خوردن.

دئندیق سالّاماق / dındıq sallamaq / قاش قاباق سالّاماق، بیر زاددان آجیق گلمک / سگرمه‌ها تو هم رفتن.

دئو قیلیق / dev qılıq / دئو کیمی، کله کؤتؤر ایشلر گؤرن، گؤبود، یولا گلمز، پیس خاصیتلی / دیو سیرت.

دئو گؤوده‌لی / dev güvdəli / دئوه بنزر، اوجا بویلو و یوغون یومورو / غول بی شاخ و دم.

دئو یوخوسو / dev yuxusu / چوخ آغیر یوخو، درین یوخو / خواب مرگ.

دئیینچل / deyinçəl / چوخ دئین آدام، زیقفیلدایان، باش آپاران / غر غرو.

دئیینگن / deyingən / چوخ دانیشان آدام، باش آغریسی وئرن، هر زادا دیللنن آدام / نق نقو.

دابان باسماق / daban basmaq / آددیم باسماق، حقدن گئچمک، سؤزعتله گئدمک / پایمال کردن، پا روی حق گذاشتن.

دابان باسماق / daban basmaq / بارماق باسماق، ایمضالاماق، بیر سؤزؤ حاقلاماق / مهر تأیید

زدن.

دابان پاتلاماق / daban patlamaq / آیاقدان دؤشمک، یورولماق، یئرییه بیلمه‌مک / از پا افتادن.

دابان چاتلاماق / daban çatlamaq / پینتیلیک، کیفیرلیک، سلقه‌سیزلیک / شلخته و بو گندو.

دابان چکمک / daban çəkmək / قورشالاماق / پاشنه‌ی کسی را کشیدن، هندوانه زیر بغل کسی دادن.

دابان دؤیمک / daban döymək / گزمک، بیر یئره چوخ گئدمک، گئد گلدن یورولمایان / سگ دو زدن.

دابان داشی / daban daşi / اوتانماز آدام اؤزؤ، دوه دیزی، اؤزلؤ آدام / سنگ پای قزوین.

دابان صابینلاماق / daban sabınlamaq / بیر آدامی یولدان چئخاتماق / زیر پای کسی نشستن.

دابان قئزماق / daban qızmaq / تویدا چوخ اویناماق / پاشنه‌ی کسی گرم شدن.

دابان قوغان / daban qoğan / اویونا دؤشمک، چوخ اوینویان آدام / پاشنه گرم کردن.

دابان یاغلاماق / daban yağlamaq / قاچماق، بیر قورخولو یئردن جان قورتارماق، تؤ دابانا / در رفتن، جان به در بردن.

دابانا تؤپؤرمک / dabana tüpürmək / قاچماق، سؤرعتله گئدمک، اکیلمک / فلنگ را بستن.

دابانا داش دیمک / dabana daş dəymək / یوبانماق، بیر یئرده چوخ دایانماق / سنگ به پاشنه خوردن.

دابانا قووت وئرمک / dabana quvət vermək / اکیلمک، قاچماق، بیینله‌مک، یئهین یول گئدمک / دو پا داشتن و دو پا هم قرض کردن.

دابان‌سیز / dabansız / بیر یئرده بند اولمایان، قورخاق، یورولمایان / بادپا.

دابان‌سیز فیریشته / dabansız firiştə / چوخ گزن آدام، اویان بویانی دولانان آدام، دولانماقدان یورولمویان آدام / پری بی پاشنه.

دابانلاماق / dabanlamaq / آددیم آددیم ایزله‌مک، اؤلچمک / گز کردن.

دابانی قالخیق / dabani qalxıq / گزه‌ین، اوردا بوردا اولان، دابانی یئر گؤرمه‌ین / در دری.

دابانی یازیق / dabani yazıq / قورخان، قوش اؤرک، الیندن ایش گلمه‌ین / بی بو و خاصیت.

داخ / dax / دانقاز آدام / آدم قُدّ.

داد داماغدا قالماق / dad damağda qalmaq / اونودولمایان بیر لذت، چوخ خوش گئچیدمک / مزه‌ی چیزی زیر دندان ماندن.

دادا باخماق / dada baxmaq / سئناماق، بیر قادینیلا اولماق، بیر ایش باشا گلمک / مزه‌ی چیزی را چشیدن.

دار اؤرکلی / dar ürəkli / اؤز قازانجین آختاران آدام / تنگ چشم.

دار بئیین / dar beyin / آنلاقی آز اولان، دؤشؤنجه‌سیز آدام / سبک مغز، تهی مغز.

دار بوغاز / dar boğaz / چیلیس آدام، آز خرج ائله‌ین آدام، وارلی قئتمیر آدام / ناخن خشک.

دار دؤشؤنجه‌لی / dar düşüncəli / دؤشؤنجه‌سی محدود و آز اولان / کم فهم، سطحی نگر.

دار دیبیندن قاچان / dar dibindən qaçan / هر ایشدن چیخان، چوخ قاچاق یولی بیلن آدام، دار دیبینه گئدیب اؤزؤن قوتاران / از دهن شیر رسته، گرگ بالان دیده.

دار دیبیندن قوتارمیش / dar dibindən qutarmış / شارلاتان آدام، مؤجرؤم آدام، تای باشی، اَیری آدام / از دهان اژدها رسته.

دار قورساق / dar qursaq / دؤزؤم‌سؤز، تئز اؤزؤندن چیخان آدام / تنگ حوصله.

دار گؤز / dar göz / پاخیل آدام، الی برک /

تنگ نظر.

دار گلیرلی / dar gəlirli / قـازانجی آز اولان آدام، یوخسول / تنگ روزی.

دارا قیسناماق / dara qısnamaq / برکه قویماق، سیخیشدیرماق / توی منگنه گذاشتن.

داراق دیشی / daraq dişi / بیر بویـدا اولان هـر بیر زاد / مثل دندانه‌های شانه.

داربا داغین اولماق / darba dağın olmaq / بیر زاد یئرلی دیبلی یوخ اولماق / کن فیکون شدن.

دارتیشماق / dartışmaq / ساواشـماق، چکیش بکیش، یاخادان یاپیشماق / کلنجار رفتن، دست به یقه شدن.

دارتیلمامیش دنی اولماق / dartılmamış dəni olmaq / سـؤزلؤ آدام، سـؤز آختارمـاق، سـاواش آختارماق / آرد نبیخته داشتن.

دارتینماق / dartınmaq / اؤزؤن اویـان بویانـا وورماق، بیر یئرده بند اولماماق، ساواش آختارماق / غیرتی شدن، تقلّا کردن.

داردا قالماق / darda qalmaq / چتینلیگـه دؤشمک / در تنگنا قرار گرفتن.

دارغا / darğa / فیضول آدام، هر ایشه بـاش چکـن آدام / داروغه.

دارلیق چکمک / darlıq çəkmək / سیخینتی چکمک، علاجسیز قالماق / چاره بریده شدن.

داروازانی فلک وورماق / darvazani fələk vurmaq / یـازیق اولماق، فلاکت اؤز وئرمک / فلک زده شدن.

داری‌یا دا قابی اولماق / darıya da qabi olmaq / آزا قـانع اولان، گـؤزؤ دویمایـان / سیری ناپذیر.

داش اؤرک / daş ürək / دؤزؤملو، دویغوسـوز / سنگدل.

داش اؤرکلی / daş ürəkli / رحم‌سیز، آمان‌سیز، اؤرگی سرت / سنگدل.

داش آتماق / daş atmaq / سـؤز آتمـاق، ساتاشماق، آجی سؤز دئمک / سنگ انداختن.

داش آتیب باشینی توتماق / daş atıb başını tutmaq / بیر ایش گؤرؤب بویونـان سـالماق، بیر ایش گؤرؤب آیریلارین بوینونا آتماق / خـود را بـه کوچه‌ی حاشا زدن، نعل وارونه زدن.

داش آتیب باشینی دوتماق / daş atıb başını dutmaq / دانماق، بویونا آلماماق / حاشا کردن.

داش الدن دؤشمک / daş əldən düşmək / عاجیزله‌مک، قوجالماق / عصا از دست کسی افتادن.

داش اولوب قویویا دؤشمک / daş olub quyuya düşmək / بیـردن بیـره یـوخ اولمـاق، یئرلـی دیبلـی ایتمـک، گـؤزه گؤرؤنمـه‌مـک / دود شدن و به هوا رفتن، آب شدن و در زمین رفتن.

داش باش ائله‌مک / daş baş eləmək / بیـر یامان ایشی تئز یئر به یئر ائله‌مک / یه خـاکی بـه سـر کردن.

داش باشچی / daş başçi / اونا بونا بؤرک قویان، رؤشوه دلالی، پول یین / تلکه کن.

داش چاتلاسادا / daş çatlasada / بیر ایشـی هـر حالدا گؤرمک، اولمایان بیر زاد اؤچؤن دئییلیـر، هـر نه اولسادا بو ایش گؤرؤلمه‌لیدی! / بـه هـر تقـدیر، از زیر سنگ هم که شده!.

داش دئغیرلاتماق / daş dığırlatmaq / مـانع دؤزلدمک، بیر ایشین قاباغین آلماق / جلـوی کـاری سنگ انداختن.

داش دؤیر / daş döyər / چوخ داواملـی بیـر زاد، عؤمؤرلؤ بیر زاد، یاخشی ایشله‌ین بیـر زاد / اسـطقس دار.

داش داش اؤسته قالماماق / daş daş üstə qalmamaq / تاماملـه داغیلمـاق، آلـت اؤسـت اولماق، ایلقارسیزلیق، چتینلیـک، قاتمـا قاریشـیقلیق / سنگ روی سنگ بند نشدن.

داش داشـی کسـمک / daş daşi kəsmək /

گـــرک اولمـــاق، بیـــر زاد لاپ گـــرک اولمـــاق، چاره‌سیزلیک / سنگ سنگ را بریدن.

داش داشـیماق / daş daşımaq / چـوخ آغیـر ایش، چوخ چتین ایش، یوران ایش / کوه کندن.

داش سینه‌یه وورمـاق / daş sinəyə vurmaq / طرف سـاخلاماق، بیـرینین دالینـدا دورمـاق / سـنگ کسی را به سینه زدن.

داش قایایا راست گلمـک / daş qayaya rast gəlmək / ایکی کؤنز آدام بیر بیرینه توش گلمک، بیری اؤزؤنـدن برکینـه تـوش گلمـک، دلـی دلـی‌یه راست گلمک / سنگ به فولاد برخوردن.

داش کلـم / daş kələm / گـیج آدام، هـئچ زاد بیلمه‌ین، یاراماز / خنگ.

داش کیمی دؤشمک / daş kimi düşmək / آغیر یوخویا گئدمک، درین یاتماق، یورقونلاییب یاتماق / به خواب مرگ رفتن، خواب اصحاب کهف داشتن.

داش کیمـین اولمـاق / daş kimin olmaq / اؤرگی برک، سـخاوت‌سـیز آدام، گـؤزؤ دار آدام / تنگ نظر.

داشا دؤنمؤش / daşa dönmüş / اؤرگـی‌بـرک، رحم‌سیز / سنگدل.

داشا ووروب باشا چئخماق / daşa vurub başa çıxmaq / هـر بیـر زادی الـدن وئرمـک، وار یوخـو کؤل ائله‌مک، هر زادی داشـاقا شاباش ائله‌مک، هر زادی اودوزمـاق، فؤرصـت‌لـری الـدن وئرمـک / بـه سبیل سگ زدن، بر گند رندان زدن، همه چیز را بـاد هوا کردن، خرج اتینا کردن.

داشــدان پــول چئخــاردان / daşdan pul çıxardan / چوخ زیرنگ آدام، آل وئر بـیلن آدام / از آب سیاه کره گرفتن.

داشدان جـاواب ایسـته‌مـک / daşdan cavab istəmək / اوتانجـاق آدامـی دانیشـدیرماق، سـؤز ساخلایان آدامدان سؤز چکمک، اولماز بیـر ایـش / اگر از سنگ جواب شنیدی از فلانی هم می‌شنوی!.

داشــدان یــاغ چیخاتمــاق / daşdan yağ çıxartmaq / هر زاددان بیر قازانج ائلـه‌مـک، اللـی آیاقلی آدام، هؤشلؤ باشـلی آدام / از آب سـیاه کـره گرفتن.

داشدان یوموشاق / daşdan yumuşaq / هر بیر زاد، هر جور یئمه‌لی ایشـمه‌لـی / هـر چـه نـرم‌تـر از سنگ.

داشدان‌دا سؤزؤ گئچمـک / daşdanda sözü geçmək / آغزی چوخ کسرلی آدام، سؤزؤ یئریین آدام، سؤزؤ یئرده قالمایان آدام، هامی سؤزؤنه باخان آدام / نفوذ کلام داشتن، حرف برش داشتن.

داششاق تؤکؤ / daşşaq tükü / اهمیـت‌سـیز بیـر زاد، دیرسیز بیر زاد / باد هوا.

داششـاق چکمـک / daşşaq çəkmək / بیـرین چـوخ پـیس دؤیـؤب قورخوتمـاق، بیـرین ایشـدن سالماق / اخته کردن.

داششاق شیشمک / daşşaq şişmək / کؤسمک، آجیق گلمک، بـورون شیشـمک / برخـوردن، اخـم کردن.

داششـاق قارینـا قاشـماق / daşşaq qarına qaşmaq / بـرک قورخمـاق، اؤرک قیریلمـاق / زهره آب شدن.

داششـاقا شـاباش ائلـه‌مـک / daşşaqa şabaş eləmək / بیر زادی مؤفته الدن وئرمـک، وار یوخـو کؤل ائله‌مک / خرج اتینا کردن.

داششاقلی / daşşaqli / قورخمـاز بـاش، اؤلؤمـدن قورخمایان، کیشـیلیگی یوخـاری اولان / جربـزه‌دار، خایه‌دار.

داششـاقلی لوبییـه اکمـک / daşşaqli lobiyə əkmək / بیر آدامینان کینه‌لی اولماق، دؤشمانچیلیق ائله‌مک / سایه‌ی هم را با تیر زدن.

داشلاری اتکدن تؤکمـک / daşlari ətəkdən tökmək / بیـر تصـمیم‌دن مؤنصـریف اولمـاق، بیـر

ایشدن ال چکمک، داعوا دان ال چکمک / از خر شیطان پایین آمدن.
داشلانماق / daşlanmaq / بیرینه ایجشمک، سؤز آتمـاق، سـاواش آختارمـاق، قابارمـاق، یئرینـدن اویناماق / متلک گفتن.
داشـماق / daşmaq / حؤصـله‌دن چئخمـاق، صبر تؤکنمک، قیزیشماق / کاسه‌ی صـبر لبریـز شـدن، از کوره در رفتن.
داشی دیللنـدیرن / daşi dillәndirәn / صـبری تؤکه‌دن بیر ایش یا سؤز یا فاجعه / نالـه از سـنگ بـر آورنده.
داشی سئخیب سو چئخـاردان / daşi sıxıb su çıxardan / چوخ گؤجلؤ و ساغلام آدام، زوربـا و هؤندؤر آدام / آهنین پنجه.
داشی قومو اولماماق / daşi qumu olmamaq / عیب‌سیز اولماق، یاخشی آدام / آدم بی شیله پیله.
داشی وار قومو؟ / ?daşi var qumu / عیب‌سـیز بیر زادا دئیلر / آشش شور بود یا چشمش کور بود؟
داشـیدماق / daşıdmaq / دیللنـدیرمک، سـؤزه گتیرمک / چزاندن.
داشین بؤیؤگؤن گؤتؤرمک / daşın böyügün götürmәk / الدن گلمه‌ین ایشه گئـدمک / سـنگ بزرگ برداشتن.
داشینی آتماق / daşıni atmaq / بیـر ایشـدن ال چکمک، بیر عادتی ترگیـدمک، یاخـانی بیـر زادداں قورتارمـاق / فکـری را از سـر بیـرون کـردن، عطـای چیزی را به لقایش بخشیدن، از خیر چیزی گذشتن.
داعـــوا داغــــارجیغی / dava dağarcıği / ساواشجیل / خروس جنگی.
داغ آیـی‌سـی / dağ ayısi / قاناجـاق سـیز آدام، تربیه‌سیز آدام / خرس گنده، از پشت کوه آمده.
داغ چکمــک / dağ çәkmәk / داغ گؤرمـک، بیرینین اؤرگین داغلاماق / داغ به دل گذاشتن.
داغ داش دیلـه گلمــک / dağ daş dilә gәlmәk / ظـؤلم چوخالمـاق، دؤزؤم تؤکنمـک، چتینلیک آرتماق / سنگ به زبان آمدن.
داغ داشا دؤشـمک / dağ daşa düşmәk / ائـو ائشیکدن آوارا اولماق / آواره‌ی کوه و بیابان شدن.
داغ داغـا راس گلمـک / dağ dağa ras gәlmәk / ایکی سرت آدام بیر بیرینه راس گلمک و سؤزه گلمک / دیوانه وقتی دیوانه ببیند چوبش را قائم می‌کند، سنگ به فولاد برخوردن.
داغ دالینـــدان گلمــک / dağ dalından gәlmәk / تربیه‌سـیز آدام، آداب بیلمـه‌یـن آدام / از پشت کوه آمدن.
داغ گؤرمـک / dağ görmәk / جـاوان اؤلؤمـؤ گؤرمک، مؤصؤبت‌لی اولماق / داغ دیده.
داغ نـاخیرچی‌سـی / dağ naxırçısi / آداب بیلمه‌ین آدام / گاوچران.
داغا دؤنمک / dağa dönmәk / چـوخ بؤیؤمـک / پشت به کوه دادن.
داغا داشا سئغماماق / dağa daşa sığmamaq / چوخ سئوینمک / در پوست خود نگنجیدن.
داغـا داشـا وورمـاق / dağa daşa vurmaq / چوخ چالیشـماق، هـارا گلـدی گئـدمک / بـه آب و آتش زدن.
داغدان باغدان دانیشـماق / dağdan bağdan danışmaq / سؤزؤن اوول آخیری بللی اولمامـاق، سفئه‌له‌مک، معناسیز سؤز / دری وری گفتن، آسمان ریسمان بافتن.
داغـدان باغـدان دئمـک / dağdan bağdan demәk / هــدرن پــدرن دانیشــماق، سـؤز بللـی اولماماق / آسمان ریسمان کردن.
داغـــدان قـــار باغیشـــلاماق / dağdan qar bağışlamaq / حامام سویوینان دوسـت توتمـاق / از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن.
داغـــلارا دؤشــــمک / dağlara düşmәk / آداملاردان قاچماق، بیـر بوجاقـا سـئغینماق / سـر بـه

کوه و صحرا نهادن.

داغـی داغ اۆسـته قویمـاق / dağı dağ üstə qoymaq / بؤیـۆک ایـش گؤرمـک، چـوخ چتـین ایش گؤرمک / کوه روی کوه گذاشتن.

داغیتمـــــاق / dağıtmaq / ایشـــدن ســـالماق، کۆهنتمک / از کار انداختن.

دال بوجاغ / dal bucağ / گۆزه گۆرۆنمه‌ین یئـر / گوشه و کنار.

دال داغـا دایانمـاق / dal dağa dayanmaq / کۆمکچی‌سی اولان آدام، یاردیمچی‌سـی اولان آدام / پشت به کوه دادن.

دال دالا وئرمـک / dal dala vermək / ال بیـر اولماق، آرخا دورماق، بیر بیرینه آرخالانمـاق / هـم‌-پشتی کردن.

دالا مینمــــــک / dala minmək / بیــــرین اۆسته‌له‌مک، بیرین پخمـه‌لتمـک / بـر گـردن کسـی سوار شدن.

دالازلامــاق / dalazlamaq / توپارلامـاق، سـۆز آلتیندا قویماق / سبیل کسی را دود دادن.

دالاغــی ســانجماق / dalaği sancmaq / ایـی آنلاماق، گیزلین بیر سۆز یا ایشـی بیلمـک / شسـتش خبردار شدن.

دالاماق / dalamaq / ساشماق، آجی سۆز دئمک / زهر خود را ریختن.

دالدالاماق / daldalamaq / دالـدا یئـرده توتـوب وورماق، بیرین تک تاپیب دؤیمک / گیر انداختن.

دالی اوتورمـاق / dali oturmaq / بیـر ایشـی یـا جریـانی بوراخمـاق، بیـر زاددان ال چکمـک / پـای خود را پس کشیدن، عقب نشستن.

دالی باخماماق / dali baxmamaq / سـایماماق، قورخـوب تئـز اکیلمـک / پشـت سـر خـود را نگـاه نکردن.

دالی چکیلمـک / dali çəkilmək / سـۆزۆ دالـی آلماق / عقب‌نشینی کردن.

دالی داغا دایاماق / dali dağa dayamaq / بیر بؤیۆک آدامـا آرخالانمـاق / پشـت بـه کـوه اسـتوار کردن.

دالــی کســیلمز / dali kəsilməz / هـی گلـن، تۆکنمز بیر زاد، دالبادال / تمامی نداشتن.

دالـــی گـــۆن / dali gün / قوجـالیق چـاغی، یوخسـوللوق چـاغی، اونودولمایـان بیـر گـۆن / روز مبادا.

دالیدان آتـان داش توپوغـا دیمـک / dalıdan atan daş topuğa dəymək / بیر ایشین واختـین گئچیدمک، فایداسیز ایش گؤرمـک / سـنگ بـه در بسته خوردن، حنای بعد از عروسی.

دالیـدان خنجـر وورمـاق / dalıdan xəncər vurmaq / خیانت ائله‌مک، نامردلیک ائله‌مک / از پشت خنجر زدن.

دالیدان داش آتمـاق / dalıdan daş atmaq / ایشین واختین گئچیـدمک، نتیجه‌سیز ایـش / نـوش داروی بعد از مرگ سهراب.

دالـــین چۆوۆرمــــک / dalin çövürmək / سایماماق، اعتنا ائله‌مه‌مک / پشت به کسی کردن.

دالـین یئـره وورمـاق / dalın yerə vurmaq / بیرینه اۆستۆن گلمک، یئره یئخماق / پشت کسـی را به خاک مالیدن.

دالینـا قاباغینـا باخمـاق / dalına qabağına baxmaq / اۆزۆن برک قوروماق، احتیاط ائله‌مـک / دور و بر خود را پاییدن.

دالینـــا وئرمـــک / dalına vermək / قولتوغـا وئرمک، بیرین قورماق، بیرینه یۆکله‌مـک / بـاد زیـر بغل کسی انداختن.

دالینجا آتلی دۆشمک / dalinca atli düşmək / تله‌سن آدام، قاپینی تئز تئز دوگن آدام / مثل کسـی که سگ دنبالش کرده.

دالیندا دورمـاق / dalında durmaq / کۆمـک ائله‌مک / پشت کسی بودن، پشتیبانی کردن.

دام دوروب بننانی سوواماق / dam durub bənnani suvarmaq / ایش ترسه اولماق، بیر زاد بیلمه‌ین بیله‌نه ایراد چئخاتماق / نخوانده ملّا شدن، عیب نقّاش می‌کنی هشدار!

دام دووار آدام گتیرمک / dam duvar adam gətirmək / چـوخ آدام بیـر یئـره یئغیشـماق، تؤنلؤ کلؤک / از در و دیوار آدم باریدن.

دام دووارین قولاغی اولماق / dam duvarın qulaği olmaq / سؤز باز آدامین جمع ایچینـده اولماقی / دیوار موش دارد...

داما باسماق / dama basmaq / دوستاق ائله‌مک / به هلفدونی انداختن.

داما داما گـؤل اولماق / dama dama göl olmaq / قناعات ائله‌مک / قطره قطره دریا شدن.

دامار الـه گتیرمـک / damar ələ gətirmək / بیرینین حال خویون تاپماق، بیرین بیر ایشه راضی ائله‌مک / پیچ و مهره‌ی کسی را یافتن.

دامار تاپماق / damar tapmaq / بیرینین چمین تاپماق، بیرینین خولقون تاپماق، قئلیقی اله گتیرمـک / رگ خواب کسی را پیدا کردن.

دامـار وئرمـک / damar vermək / ترسـه‌لیـک ائله‌مک، ناتارازلیق ائله‌مک / توی دنده‌ی لج افتادن.

دامارا باخیـب قـان آلمـاق / damara baxıb qan almaq / هـره‌دن اؤز چیخاریجـا بیـر زاد ایستمک، هره‌دن چیخارینجا ایش ایستمک / بسته به رگ خون گرفتن.

دامارسیز / damarsız / سؤز اؤسـتؤنده دورمایـان، تنبل، ایشه گیریشمه‌ین، ساری قـولاغ / سسـت رگ، بی‌رگ.

دامـارلی / damarli / قوچـاق، چیخـارلی / رگ دار.

داماری اله گتیرمـک / damari ələ gətirmək / دامارین تاپماق، چمین تاپماق / چم و خم کسی را به دست آوردن.

داماری بـوش / damari boş / تئـز آلـدانان، تئـز یولدان چئخان / سسـت رگ.

داماری توتماق / damari tutmaq / ترسه‌لیک، عیناد ائله‌مک، دامار وئرمـک، کؤنزلیـک ائلـه‌مـک، سؤز ائشیدمه‌مک / ویرش گرفتن، لجبازی کردن.

دامـاری قیریـق / damari qırıq / ترسـه آدام، ناتاراز / لج باز.

دامارینا دؤشـمک / damarına düşmək / بیـر زاد آجیغا گلمک، کؤنزلیک ائله‌مک / روی دنده‌ی لج افتادن.

دامارینا یاتمـاق / damarına yatmaq / خوشـا گلمک، بینمک، اؤرگه یاتمـاق / پسـند خـاطر واقـع شدن.

دامـارینی تاپمـاق / damarıni tapmaq / خاصـیتینی تاپمـاق، قیلیغینـی بیلمـک / رگ خـواب کسی را به دست آوردن.

داماغ پوزولمـاق / damağ pozulmaq / کئـف خاراب اولماق / دماغ سوختن.

داماغ چاغ اولماق / damağ çağ olmaq / کئف ساز اولماق، خوشلوق / تردماغ، دماغ چاق بودن، سر دماغ بودن.

داماغ یانماق / damağ yanmaq / ایستگه یتمه-مـک، ایسـتی آشـا سـویوق سـو قاتیشـماق / دمـاغ سوختن.

داماغـا دیمـک / damağa dəymək / آجیـق گلمک، اؤرگ اینجیمک / به کسی بر خوردن.

داماغدان دؤشـمؤش / damağdan düşmüş / کئفـی پوزولمـوش، روحـدان دؤشـمؤش / از دمـاغ افتادن.

دامـاغی بیـر زادینـان آچمـاق / damaği bir zadınan açmaq / بیر زادا آرتیق بـاغلی اولمـق، چوخ باغلیلیق / سق کسی را با فلان چیز برداشتن.

داماغی پولونان آچمـاق / damaği pulunan açmaq / پـول سئون آدام / سـقّ کسـی را بـا پـول

برداشتن.

داماق چاق اولماق / damaq çaq olmaq / کئف ساز اولماق / کیف کسی کوک بودن.

داماق ساللاماق / damaq sallamaq / قاش قاباق ساللاماق، بیر زاددان آجیق گلمک / لب و لوچه آویزان کردن.

داماق سیزلیق / damaq sızlıq / یورقونلوق، سئوینج‌سیز لیک / دمغ.

داماق یانماق / damaq yanmaq / مؤصؤبت گؤرمک، بیرینین عزیزی اؤلمک / دماغ کسی سوختن.

داماقلی / damaqli / سئوینجک / سر دماق.

دامدا قولاق کسن اولماق / damda qulaq kəsən olmaq / خفقان، باسیرینتی اولماق / هوا پس بودن.

دامغا باسماق / damğa basmaq / روسوای ائتمک / پیشانی داغ زدن.

دامغالانماق / damğalanmaq / آد پیسه چیخماق، آبیردان دؤشمک، ریسوای اولماق / لکّه‌دار شدن.

دانا باش / dana baş / کؤت آدام، ترسه آدام، تربیه‌سیز آدام، مال باش / سر خر، الدنگ.

دانا قیران / dana qıran / چوق سویوق هاوا، پاییزدا هاوانین بیردن سویوماقی / گاو کش.

دانقاز / danqaz / اؤزه دوران، سؤز قایتاران / قدّ.

دانماق / danmaq / بیر زادی بویونا آلماماق / زیر بار نرفتن.

دانیشدیرماق / danışdırmaq / هیرسلندیرمک، سؤز دئییب بیر آدامی هاوالاندیرماق / غلغلک دادن.

داواخانا نردووانی / davaxana nərduvani / چوخ اوزون آدام، سوسوز قلمه، آللاها نامه آپاران، اؤجؤ بثنیق / بابا لنگ دراز.

داوارجیق دیبی دلمک / davarcıq dibi dəlmək / اونا بونا اذییت وئرمک، خیانت کارلیق / انبان سوراخ کردن.

داوشان اؤرکلی / davşan ürəkli / قورخان آدام / بزدل.

داوشان یوخوسو / davşan yüxusu / یؤنگؤل یوخو، باخا باخا یوخلاماق / خواب خرگوشی.

دایاز دؤشؤنجه / dayaz düşüncə / آنلاق‌سیز، قیسسا فیکیر، بیر زاد بیلمه‌ین / کوته فکر.

دایاق / dayaq / کؤمک، آرخا / پشتیبان.

دایاق دورماق / dayaq durmaq / آرخا دورماق، بیرینه یاردیم ائله‌مک، بیرینه ایه اولماق / پشت کسی در آمدن.

دایاقسیز / dayaqsız / آرخاسیز، کؤمک‌سیز / بدون پشتیبان.

دبباغ خانادا گؤنه بلد اولماق / dəbbağ xanada gönə bələd olmaq / بیر آدامین ذاتین تانیماق، بیرین آرتیق تانیماق / شجره نامه‌ی کسی دست آدم بودن، آمار کسی دست آدم بودن.

دببه قویماق / dəbbə qoymaq / انگل تؤرتمک، ایراد قویماق / عیب و ایراد گذاشتن.

دببه یاغسیز اولماماق / dəbbə yağsız olmamaq / دببه‌دن ضرر گؤرمه‌مک / از دبّه کسی ضرر ندیده.

دخیل دؤشمک / dəxil düşmək / سیغیناق، کؤمک ایسته‌مک / دخیل بستن.

دده بابا گؤرمه‌ین / dədə baba görməyən / تاپیلماز شئی، تازا عرصه‌یه گلن بیر زاد / دست نایافتنی.

دده بابادان قالماق / dədə babadan qalmaq / چوخ کؤهنه و قدیمی، کؤهلؤ و دیرلی بیر زاد / میراث نیاکان.

دده بابالی آدام / dədə babali adam / کؤتؤکلؤ آدام، اصل و نسبلی آدام / پدر و مادر دار.

دده مالی شریکلی اولماماق / dədə mali şərikli olmamaq / اوزاق آدام، اؤزگه،

ایختیلاف سیزلیق / ارث پدر از کسی طلب کار نبودن.

دده یاندیرماق / dədə yandırmaq / سینسیتمک، اینجیتمک / پدر درآوردن.

دده یانماق / dədə yanmaq / چتینلیک چکمک، سینسیمک / پدر در آمدن، پیر در آمدن.

دده‌سی سیفراسینین باشیندا اوتوران / dədəsi sıfrasının başında oturan / حلال چؤرک ییین آدام، اؤزگه چؤرگی یئمه‌ین / سر سفره‌ی پدر خود بزرگ شدن.

دده‌سین دالینا سریمک / dədəsin dalına sərimək / برک اینجیتمک، یاندیریب یاخماق / پدر کسی را در آوردن.

دده‌سینین قانین بیر زادین اؤستؤنه قویماق dədəsinin qanın bir zadın üstünə / qoymaq / چوخ باها ساتماق، باهاچئل / خون بابای خود را روی چیزی گذاشتن.

دده‌نین قانین ایسته‌مک / dədənin qanın istəmək / یئرسیز ایستک / ارث پدر طلب داشتن، خون بابایش را خواستن.

دده‌نین کؤهنه بورجونا وئرمک / dədənin köhnə borcuna vermək / بیر آدامی گیره سالماق، هاچالا سالماق، بیرین جازا قویماق، بیرین چتینلیکا سالماق / در کوزه‌ی فقّاع انداختن، توی هچل انداختن.

در به در / dər bə dər / یوردونـدان آوارا دؤشمؤش / در به در.

درجا وورماق / dərca vurmaq / قاباقا گئدمه‌مک، بیر حالدا قالماق، بیر کلاسدا قالماق، درسلردن نؤمره آلماماق / درجا زدن.

درد عمی دردی اولماماق زمی دردی اولماق dərd əmi dərdi olmamaq zəmi dərdi / olmaq / بیری یالنیز اؤز قازانجین آختارماق، بیری اودو اؤز قاباغینا دئشمک / دعوا سر لحاف ملّا نصرالدین بودن.

دردلی دلیک‌لر دئشیلمک / dərdli dəliklər deşilmək / گیلی‌لیک ائله‌مک، اؤرک سؤزلرین دئمک / خرمن‌های کهنه را باد دادن.

دره خلوت تؤلکؤ بی / dərə xəlvət tülkü bəy / هرکی هرکی، اؤزباشینالیق / هرکی هرکی.

دره‌دن تپه‌دن دانیشماق / dərədən təpədən danışmaq / داغدان باغدان دانیشماق، سؤزؤن آدی بللی اولماماق، هر یئردن دانیشماق، تارتان پارتان سؤزلر / پراکنده‌گویی، از هر دری سخن گفتن.

درویشین اولدوغوندان / dərvişin olduğundan / هر کیمین نه قدر واریدی وئره بیلر، هره اؤز گؤجؤنه گؤره / هر کس به قدر بضاعت خویش، برگ سبزی تحفه‌ی درویش.

دری سولانماق / dəri sulanmaq / کؤکلمک، گؤزللنمک، آریغ آدام کؤکلمک / آب زیر پوست رفتن.

دری سویماق / dəri soymaq / جزالاندیرماق / پوست کسی را کندن.

دری فیریق چئخماق / dəri fırıq çıxmaq / سینسیمک، دارلیق چکمک / پوست کنده شدن.

دریادا بالیق سوداسی / dəryada balıq sodasi / یئرسیز سؤز یا آل‌وئر، چیی سودا / برف از کوه بخشیدن.

دریدن چیخماق / dəridən çıxmaq / حددیندن آرتیق چالیشماق، اللشمک / پوست کنده شدن.

دریدن دیرناقدان چئخماق / dəridən dırnaqdan çıxmaq / یورولماق، چوخ ایشله‌مک / زرت قمصور شدن.

دریسی اؤستؤنده یانماق / dərisi üstündə yanmaq / آریغلاماق، قوروماق، بیر دری بیر سؤمؤک اولماق / پوست و استخوان.

دریسی قالین / dərisi qalin / بئینی قالین، سؤز قانماز آدام، ایشه داواملی آدام، بئینینه سؤز گئچمه‌ین / پوست کلفت.

دریسین سودان چئخاتماق / dərisin sudan çıxatmaq / بیر جؤر قورتارماق، کؤکؤن سؤدان چئخاتماق / گلیم خود را از آب کشیدن.

دریسینه سامان تپمک / dərisinə saman təpmək/ چوخ برک جزالاندیرماق، ایسکنجه وئرمک، درینی سویوب سامان دولدورماق/پوست کسی را با کاه پر کردن، دمار از روزگار کسی کشیدن.

دریسینه سیغماز / dərisinə sığmaz / چوخ سئوینن، چوخ راضی‌لیق ائله‌ین، اؤزؤن بیه‌نن / در پوست خود نگنجیدن.

درین آدام / dərin adam / سئر ساخلایان آدام، پولون بیلیندیرمه‌ین آدام / آدم تو دار.

دریه سامان تپمک / dəriyə saman tapmək / اؤلدؤرمک، چوخ اینجیتمک / پوست کسی را با کاه پر کردن.

دس پاچا اولماق / dəs paça olmaq / ال آیاغا دؤشمک / دستپاچه شدن.

دسمال / dəsmal / یالتاق آدام، یاغلایان آدام / بادمجان دور قاب چین.

دعوا داغارجیغی / dəva dağarcığı / چوخ ساواشان آدام، ساواش آختاران / انبان دعوا.

دعوا داغارجیق اؤسته اولماق / dava dağarcıq üstə olmaq / ساواش قازانجدان اؤتری اولماق / دعوا سر لحاف ملّا نصرالدین بودن.

دفیر / dəfir / یوغون یوموری، یان یؤره‌لی / درشت اندام.

دگمه دؤشر / dəgmə düşər / تئز داشان آدام، تئز ناراحات اولان آدام، تئز کؤسن، تئز اینجین / زود رنج، به فوتی بند بودن.

دگنک کیمی / dəgənək kimi / قورو آدام، اؤزؤن بیه‌نن آدام / شقّ و رقّ، عصا قورت داده.

دگیرمان بوغازینا اؤلؤ دؤشؤب دیری چئخماق / dəgirman boğazına ölü düşüb diri çıxmaq / ایت جانلی آدام، شارلاتان آدام / سگ جان، از پای دار رسته.

دگیرمان کیمی اؤیؤدؤب تؤکمک / dəgirman kimi üyüdüb tökmək / کسیلمز دانیشماق، چوخ دانیشماق / یک ریز حرف زدن.

دللک / dəllək / فیضول آدام، یئرسیز بیر ایشه قاریشان / فضول.

دللک قیبشی / dəllək qeyişi / پیس اؤزلؤ آدام / سنگ پای قزوین.

دللک کیمی باش قیرخماق / dəllək kimi baş qırxmaq / آلداتماق، بیرینین الینده‌کینی آلماق / تیغ زدن.

دلی / dəli / وورغون، بیر زادی چوخ سئون، قورخمایان / شیدا.

دلی اولماق / dəli olmaq / برک قورخماق، دووالیق اولماق / دل از جا کنده شدن.

دلی دولو / dəli dolu / سؤزؤ اؤستؤ آچیق دیین آدام، صاف دانیشان / رو راست، بی پروا.

دلی دولو / dəli dolu / تئز هیرسله‌نن آدام / آدم جوشی.

دلی سوو / dəli sov / قورخماز، چکینمز / بی واهمه.

دلی شیطان بیر سؤز دئمک / dəli şeytan bir söz demək / بیر ایشه قورشالانماق، بیر ایشه بیردن بیره دادارلانماق / شیطونه می‌گه...

دلی قانلی / dəli qanli / ایگیت، قوچاق، هیرسلی، قورخماز، چکینمز / اهل خطر، آتشی.

دلی قیز ارین تانیماماق / dəli qız ərin tanımamaq / تؤنلؤک یئر، قاتما قاریشیقلیق / سگ صاحب خود را نشناختن.

دلیب دؤزمک / dəlib düzmək / ایشلری یولا سالماق، فیکیرلشمک، ات داش ائله‌مک / سبک

سنگین کردن.

دلیدن دوغرو / dəlidən doğru / دؤز سؤزؤ دلیدن ائشیدمک / سخن راست از دیوانه باید شنید.

دلیک مئنجیق / dəlik mıncıq / قئز اوشاقی، قادین خایلاقی / مهره‌ی سوراخ‌دار.

دلینین الینه چوماق وئرمک / dəlinin əlinə çomaq vermək / آنلامـاز الینـه فؤرصـت دؤشمک، قانمازی قورماق، بیلمه‌یـن آداما ایش تاپشیرماق / تیغ به دست زنگی مست دادن.

دلینین نه طویی نه یاسی / dəlinin nə toyi nə yasi / بیـر زادیـن شـورون چیئخاتمـاق، انـدازه‌دن چئخماق / شور چیزی را در آوردن.

دلیه هر گـؤن بـایرامدی / dəliyə hər gün bayramdi / کورا گئجه گؤنؤز بیردی، بیر آداما هئچ زاد فرق ائله‌مه‌مک / برای کور شب و روز یکی است.

دم آلماق / dəm almaq / یئمکدن سونرا یاتیب دینجلمک، یئمکدن سونرا بیر آز گـؤز قیزدیرماق / قیلوله.

دملـه‌مـک / dəmləmək / چـوخ گؤلمـک، شوخلوق ائله‌مک / خوش به حالش شدن.

دملـه‌مـک / dəmləmək / قورمـاق، دابـانلارین چکمک، قویشالاماق / هندوانه زیر بغل کسی دادن.

دملـی دسـتگاهلی / dəmli dəstgahli / وارلـی کارلی، دؤنیا مـالی چـوخ اولان، ایشـچی‌سـی چـوخ اولان / پر جلال و جبروت.

دمیر قاپینین تاختا قاپییا ایشی دؤشمک / dəmir qapının taxta qapıya işi düşmək دولتلینین کاسیبا ایشی دؤشمک، بیرینین بیرینه ایشی دؤشمک / گذر پوست به دباغ‌خانه افتادن.

دن دارتماق / dən dartmaq / بیری ایسته‌دیگی سؤزؤ دئمک یا ایشی گؤرمک / هر کسی ساز خـود را زدن.

دنده وئرمک / dəndə vermək / بیرین قورماق، دابان چکمک / شیر کردن.

دنلـه‌مـک / dənləmək / آرادان آپارمـاق، اؤلدؤرمک / بر چیدن.

دنلیک / dənlik / بوغاز / حلقوم.

دنلیگـدن یاپیشیب اونلـوق تـوز ائلـه‌مـک / dənligdən yapışib unluq toz eləmək / کؤتکله‌مک، بوغماق / خِر کسی را چسبیدن.

دنی ائلدن سویو گؤلـدن / dəni eldən suyu göldən / مؤفته یییـن آدام، راحـات گئچینن آدام، دیلنچی‌لیک، ایشـله‌مییـن آدام / از کیسه‌ی دیگران خرج کردن، به حساب دیگران زیستن.

دنیزده بیـر دامجی / dənizdə bir damci / گؤزه گلمه‌ین بیر زاد / قطره‌ای از دریا.

دنیزه قاپاق قویماق / dənizə qapaq qoymaq / فایداسیز ایـش، نتیجه‌سـیز ایـش، یئرسـیز ایـش گؤرمک / گره به آب زدن.

دها ده / deha deh / تئزتئز، دالبادال / تنـد تنـد، زود زود.

دوه نظرم بئلـه گـزرم / dəvə nəzərəm belə gəzərəm / بیعـار آدام، ایشـله‌مییـن آدام، ایشـدن قاچان آدام / عاطل و باطل.

دوه‌سی اؤلمؤش عرب / dəvəsi ölmüş ərəb / یازیق آدام، چاره‌سـی کسیلمیش آدام / عـرب شتر مرده.

دوه‌نی پالاز آلتیندا گیزلتمک / dəvəni palaz altında gizlətmək / یئرسیز ایش، اولمایان ایش / گلدسته را داخل چاه پنهان کردن.

دو بـوردا گلـیم / du burda gəlim / بیـرین سریمک، آلداتماق، گؤز یولدا قویماق / سر کاری.

دوتدو قاتیغ دوتمـادی آیـران / dutdi qatığ dutmadi ayran / ایشین آخیری بیلینمز اولماق / شد شد نشد نشد.

دوتماسی دوتماق / dutmasi dutmaq / بیـردن هیرسلنمک، جوشماق / دنگ گرفتن، ویر گرفتن.

دوداغ بۆزمک / dodağ büzmək / مسخره ائتمک، لاغ ائله‌مک، آجیغ گلمک، بینمه‌مک / پشت لب نازک کردن.

دوداغ دیشله‌مک / dodağ dişləmək / بیر سؤزدن یا ایشدن پئشمان اولماق، بیرینه ایشاره اؤچۆن کی بیر سؤزۆ دئمه یا ایشی گؤرمه / لب گزیدن.

دوداغ یئر سۆپۆرمک / dodağ yer süpürmək / قاشقاباغ ساللاماق، کؤسمک / اخم و تخم کردن.

دوداغا توپراق سۆرتمک / dodağa topraq sürtmək / بیر زادی دانماق / خاک بر لب مالیدن.

دوداغی سؤزلی / dodaği sözli / سؤز باز، سؤز دولاندیران، خبرچی، آرا ووروشدوران / سخن چین.

دوداق اؤجۆ / dodaq ücü / دیل اؤجۆ، اؤرکدن گلمز، کؤنۆل سؤز بیر سؤز / از باب تعارف، تعارف شاه عبدالعظیمی.

دوداق بۆزمک / dodaq büzmək / بیرین لاغا قویماق، بیرین بینمه‌مک، ناراضی‌لیق ائله‌مک / لب ور چیدن.

دوداق دۆشمک / dodaq düşmək / بوروون شیشمک، تئز کؤسمک / لب و لوچه آویزان شدن.

دوداق دوداق اۆسته قویماماق / dodaq dodaq üstə qoymamaq / دانیشماقدان یورولماماق، آغیزی یومماماق، چوخ دانیشماق / پرچانگی کردن.

دوداق دوداقدان گؤتۆرمه‌مک / dodaq dodaqdan götürməmək / دانیشماماق / لب وا نکردن.

دوداق سالّاماق / dodaq sallamaq / کؤسمک، قاش قاباق سالّاماق / لب و لوچه آویزان کردن.

دوداق قاچماق / dodaq qaçmaq / گؤلۆمسه‌مک، بیلینمز گؤلمک / لبخند زدن.

دوداق وورماق / dodaq vurmaq / یئمک / لب زدن.

دوداق وورماماق / dodaq vurmamaq / یئمه‌مک / لب نزدن.

دوداق یئر سۆپۆرمک / dodaq yer süpürmək / قاش قاباق سالّاماق، کؤسمک / ترشرویی کردن.

دوداق یاشاتماق / dodaq yaşatmaq / ایچگی ایچمک، شراب ایچمک / لب تر کردن، دمی به خمره زدن.

دوداقا توپراق سۆرتمک / dodaqa topraq sürtmək / بیر زادی دانماق، بیر ایشی بویونا آلماماق، ریا ائله‌مک، بللی بیر زادی گیزلتمک / کلوخ بر لب زدن، خاک بر لب مالیدن.

دودو گلمک / dodu gəlmək / آلداتماق، باش تووْلاماق / دست به سر کردن.

دودورقا / dodurqa / دیققت‌سیز، ایشده دؤز اولمایان، باشدان سووما ایش گؤرن / سر هم بند، شل و ول.

دورما گلدیم / durma gəldim / تئز، تلسیک / با شتاب، با عجله.

دورو سودان قایماق توتان / duru sudan qaymaq tutan / زیرنگ، قازانج آختاران، کلک باز / رند.

دوروشماق / duruşmaq / آتیشماق، دئییشمک / سر شاخ شدن.

دورولتماق / durultmaq / صافلاماق، پارلاتماق، آیدینلاتماق / صاف کردن.

دورویا چیخاتماق / duruya çıxatmaq / صافلاماق، سوچدان سیلمک، حسابی پاکلاماق / تبرئه کردن، حساب صاف کردن.

دوز بیلمز / duz bilməz / یاخشیلیق بیلمه‌ین، یولداشلیق بیلمه‌ین / نمک نشناس.

دوز بـیلن / duz bilən / یاخشـیلیق آنلایـان آدام، یاخشی پیس بیلن آدام / نمک شناس.

دوز چـؤرک ایتیـرن / duz çörək itirən / یولداشلیق بیلمه‌ین، یاخشـی‌لیقی ایتیـرن / نمـک بـه حرام، نمک خوردن و نمکدان شکستن.

دوز چـؤرک دؤز چـؤرک / duz çörək düz çörək / دؤزلـؤگ ائلـه‌مـک، دوز چـؤرگی ایتیرمه‌مک، دوز بیلنلیک / راست و حسینی.

دوز چـؤرک یئمـک / duz çörək yemək / یولداشلیق ائله‌مک، گئد گل ائله‌مک / نـان و نمـک خوردن.

دوز چـؤرگی تزلـه‌مـک / duz çörəgi təzələmək / عهـد و پیمـان باغلامـاق، دوسـتلوقو تزله‌مک / نان و نمک را تازه کردن.

دوز دادماق / duz dadmaq / بیـرینین چـؤرگین یئمک / نمک کسی را خوردن.

دوز سـوز / duz suz / سئومه‌مـه‌لی آدام، خوشـا گلمز، شیت / بی نمک.

دوز کیمـی یالامـاق / duz kimi yalamaq / چوخ سئومک، چوخ عزیزله‌مک / مثل نمـک لـیس زدن.

دوز معـدنی / duz mədəni / سیـر تیق، یؤنگـؤل، دوزسوز آدام / آدم نچسب، بی مزه.

دوز یئییب دوزدانـی سـئندیرماق / duz yeyib duzdani sındırmaq / حرامـزاده‌لیـق ائلـه‌مـک، خیانت ائله‌مک / نمک خوردن و نمکدان شکستن.

دوز ییییـب دوزدان سـیندیران / duz yiyib duzdan sındıran / بـی وفـا آدام، دوسـتلوق بیلمه‌ین آدام / نمک خوردن و نمکدان شکستن.

دوزسوزلوق / duzsuzluq / شیتلیق، یاراماز ایشـلر گؤرمک / بی‌نمکی کردن، بی‌مزگی کردن.

دوزلانمـــاق / duzlanmaq / دوزســوزلانماق / نمک ریختن.

دوزلو / duzlu / سئومه‌لی آدام / نمکین، با نمک.

دوشاب مورابـا چیخمـاق / doşab murabba çıxmaq / اینتیظـاردان یوخـاری زاد الـه گلمـک / گل بود به سبزه نیز آراسته شد.

دوشـابلانماق / doşablanmaq / یؤنگـؤل ایـش گؤرمک، دوزسوزلوق، سیرتیقلیق / مزه ریختن.

دوعالار قویمـاق / dualar qoymaq / هیرسلی آدامین هیرسی یاتماق.

دوغشـان چوماقـا راسـت گلمـک / doğşan çomaqa rast gəlmək / بیر آدام گیره دؤشمک / به تیر غیب دچار شدن.

دوغشـانا قـاچ دئمـک تازییـا تـوت دئمـک / doğşana qaç demək tazıya tut demək / ایکی اؤزلؤ و حوققا باز آدام لاریـن ایشـی / شـریک دزد و رفیق قافله.

دوغوز / doğuz / قانماز آدام، هوس بازلیق ائله‌یـن، موردار و گؤزؤ دویماز، چوخ پولاکی آدام/خوک.

دوغوزلـــوق / doğuzluq / زینـــدان، دوســـتاق / هلفدونی.

دوغوزو گؤتؤندن یئمک / doğuzu götündən yemək / چـوخ دؤنیـا مالینـا فیکیـر وئـرن، حـارام حالال بیلمه‌ین / لجن، چس خور، خر را بـا آخـور و مرده را با گور خوردن.

دوققـوز گلمـک / doqquz gəlmək / کلـک وورماق، حوققا قویماق، آلداتماق / آچمز کردن

دوققوزلانمـــــاق / doqquzlanmaq / ایـــت اؤزلؤلؤک، اوتانمازلیق، اؤزدن گئدمـه‌مـک / سمج بازی در آوردن.

دولاب قورمـاق / dolab qurmaq / آلـداتماق، بیرینه تله قورماق / دام پهن کردن.

دولارچی / dolarçi / پول سئون، پوللو، پولا چوخ فیکیر وئرن / خر پول.

دولاشماق / dolaşmaq / اله سـالماق، سـریمک / کسی را دست انداختن.

دولاناجاق / dolanacaq / گنچینه‌جاق / گذران.

دولانبـــاج گئـــدمک / dolanbac gedmək / گیجلمـک، اؤز باشـینا فیریلـداماق / دور سـر خـود چرخیدن.

دولچـا سـاللاماق / dolça sallamaq / هـر ایشـه بـاش اوزاتمـاق، اونـون بونـون ایشـلرینه بـورون اوزاتماق، فیضوللوق ائله‌مک / سرک کشیدن به کار دیگران.

دولما / dolma / چیچیک گؤزل اوشـاق / تـر گـل ور گل.

دولی اولمـاق / doli olmaq / ناراحـات اولمـاق، چـوخ بـیلن آدام، دردلـی آدام / پـر بـودن، دل پـر داشتن.

دولـو کیمـین / dolu kimin / گؤیـدن گوللـه یاغماق، شیدیرغی و دالبادال / مثل تگرگ.

دون آچیلمـاق / don açılmaq / بیـرینین اؤزؤ آچیلماق، اؤزلنمک / یخ کسی باز شدن.

دون بیچمـک / don biçmək / جزالانـدیرماق، تنبیه ائله‌مک / آش پختن.

دون دگیشـمک / don dəgişmək / ایکـی اؤزلؤلـؤک ائلـه‌مـک، ریاکـارلیق / رنـگ عـوض کردن.

دون گئیـدیرمک / don geydirmək / اصـلینده اولمایـان بیـر معنـا وئرمـک، رنـگ وئرمـک، ایکـی اؤزلؤلؤک ائله‌مک، آیری جور گؤرسدمک / رنگ کردن، چشم بندی کـردن، چیـزی را رنـگ و لعـاب دادن.

دونا گیرمک / dona girmək / ریاکارلیق، ایکی اؤزلؤلؤک / رنگ عوض کردن.

دونـــدان دونـــا گیرمـــک / dondan dona girmək / ایکی اؤزلؤلؤک، بیـر اؤرک اولمامـاق / هر لحظه به رنگی در آمدن، رنگ عوض کردن.

دونقولـدانماق / donquldanmaq / دیللنمـک، دئیینمک / نق زدن، غرغر کردن.

دونماق / donmaq / سـس‌سیز اوتومـاق، جـواب وئرمه‌مک / سر جای خود خشکیدن.

دونوزلوق / donuzluq / دوستاق / هلفدونی.

دوه / dəvə / بؤیؤک، یئکه / شتر.

دوه اوینامـــاق / dəvə oynamaq / یئکـه آدام اوشـاق ایشـی گؤرمـک، اؤنـدم سـیز ایـش / کـار بچه‌گانه، شتر رقصیدن.

دوه اوینویاندا قار یاغماق / dəvə oynuyanda qar yağmaq / یئکه آدام اوشاق ایشی گؤرمک / شتر برقصد برف می‌آید!.

دوه بؤیؤدؤ ائله‌مک / dəvə böyüdü eləmək / واختی فایداسیز گئچیدمک / یللی تللی کردن.

دوه بـوینی / dəvə boyni / دؤزلمـه‌یـن بیـر زاد، ایری اؤیرؤ / کج و کوله.

دوه دوداق / dəvə dodaq / چیـرکین / لـب شتری.

دوه دیزی / dəvə dizi / پیس اؤزلؤ آدام، اوتانماز آدام / زانوی شتر، سنگ پای قزوین.

دوه کیمی دالی ایشـه‌مـک / dəvə kimi dali işəmək / دالـی گئـدمک، قاباغـا گئدمـه‌مـک / وا ترقیدن.

دوه کـین‌لـی / dəvə kinli / چـوخ دریـن کینـی اولان، چوخ زامان کینه ساخلایان آدام / کینه شتری.

دوه کینی اولمـاق / dəvə kini olmaq / چـوخ کینه‌لی اولماق / کینه‌ی شتری داشتن.

دوه گؤتـؤ یاغلایـان / dəvə götü yağlayan / اوزون قیلیـق‌سـیز آدام، یارامـاز آدام / دیـلاق، لنـگ دراز.

دوه گـؤردؤن قئغئنـدا گؤرمـه‌دیـن / dəvə gördün qığında görmədin / سؤز سـاخلایان آدام، سئر ساخلایان، سؤز دولاندیرمایان آدام / شـتر دیدی ندیدی، دیوار حاشا بلند بودن.

دوه نالبنـده باخـان کیمـی / dəvə nalbəndə baxan kimi / چوخ هیرسلی و حیرتلی باخمـاق / نگه کردن عاقل اندر سفیه.

دوه‌ده بوینوز / dəvədə buynuz / اولمایان بیر ایش، عجایب بیر زاد، عقله سیغیلماز بیر ایش / عجیب و غریب، شاخ شتر.

دوه‌سی اؤلمؤش عرب / dəvəsi ölmüş ərəb / باشی بلالی، مؤصؤبت چکمیش / عرب شترمرده.

دوه‌سین ساتیب کؤششک آلماق / dəvəsin satıb köşşək almaq / بیر ایشده دالی گئدمک، زیبان قویماق / سگ دادن و سگ توله گرفتن.

دوه‌نی چؤمچه‌یله سووارماق / dəvəni çömçəylə suvarmaq / ینکه آداما خیردا قابدا سو یا غذا وئرمک / شتر را با ملاغه آب دادن.

دووار دلن / duvar dələn / اوغرو، چاپقین‌چی / از دیوار مردم بالا رونده.

دووارا دیره‌مک / duvara dirəmək / بیرین برکه قویماق، سئخیشدیرماق / سخت گرفتن، در تنگنا گذاشتن.

دوواری آلچاق / duvari alçaq / یازیق آدام، ضعیف آدام، گیری اولان آدام / دیوار کوتاه.

دووالیق اولماق / duvalıq olmaq / برک قورخماق، نیسلنمک / دل هرّی ریختن.

دووشان اؤرکلی / dovşan ürəkli / قورخاق، قوش اؤرک، آغ گؤز / بزدل.

دووشان یوخوسو / dovşan yuxusu / قیسا یوخو درین یوخو / خواب خرگوشی.

دووشانا قاچ تازییا توت دئمک / dovşana qaç taziya tut demək / ایکی اؤزلؤلؤک، یالانچیلیق / شریک دزد و رفیق قافله.

دویورماق / doyurmaq / اؤیرتمک / گوش‌های کسی را پر کردن.

دوییه یاتاندا مینمک / dəviyə yatanda minmək / ایشی واختیندا گؤرمک، ایشین واختین بیلمک / تا تنور داغ است باید نان را چسباند.

دؤببه / dübbə / میرت ائله‌ین آدام، تلخک / دلغک.

دؤبردینی داغیتماق / dübərdini dağıtmaq / اینجیتمک، دیوان توتماق، بیرین برک کؤتکلمک، بیرینین دده‌سین یاندیرماق، بیرینین تیفاقی داغیلماق / لت و پار کردن، پدر کسی را در آوردن.

دؤدؤللؤ / düdüllü / سریمک، توغلاماق، پوستا قویماق، باش آلداتماق / سر دواندن، دل خوش کنک.

دؤر سپه‌له‌مک / dür səpələmək / گؤزل سؤزلر دانیشماق / درفشانی کردن.

دؤر وورماق / dör vurmaq / بیرین حسابا قویماماق، سایمازلیق، بیر ایداره‌ده ایشی رئیس بیلمزدن گؤرمک / دور زدن.

دؤران سؤرمک / döran sürmək / سؤز گئچمک، کئفه باخماق، حکومت ائله‌مک / حکومت کردن.

دؤرد اللی / dörd alli / بیر زادا اؤرگدن یاپیشماق، علاقه‌لی، آرتیق کؤنؤل گؤسترمک / چاردستی، چهار دست و پا، با همه‌ی وجود.

دؤرد دووار / dörd duvar / ائو، یاشاماق یئری / چاردیواری.

دؤرد گؤزلؤ باخماق / dörd gözlü baxmaq / چوخ دیققت‌لی باخماق، گؤدمک / چار چشمی نگاه کردن.

دؤرد گؤزلؤ گزمک / dörd gözlü gəzmək / هر طرفی قوروماق / چهار چشمی پاییدن.

دؤرد نالا قوشماق / dörd nala qoşmaq / یئهین آت چاپیران، یئهین گئدمک، تلسیک‌لیک / چهار نعل تاختن.

دؤردده آلاجاقی اؤشده وئره‌جاقی اولمایان/ dörddə alacaqi üşdə verəcaqi olmayan / راحات خیال‌سیز آدام، فیکری آسوده / هفت کسی گرو هشتش نبودن.

دؤردده آلاجاقی، بئشده وئره‌جاقی اولماماق dörddə alacaqi, beşdə verəcaqi /

olmamaq / راحاتلیق، وضع مالی‌سی یاخشی اولماق، غوصصه‌سیزلیک / هفت گرو هشت نبودن.

دؤره‌سینه خط چکمک / dörəsinə xət çəkmək / بیریندن قیریشماق، بیر آلاجاقی اونوتماق / دورش را خط کشیدن.

دؤز اؤلو گؤتؤرمه‌مک / düz ölü götürməmək / ایشی دؤز گؤرمه‌مک، ایشده کم کسیر قویماق / کار درست نبودن.

دؤز دؤز یئریمک / düz düz yerimək / ایفاده‌لی اولماق، غرورلولوق / عصا قورت دادگی.

دؤز یول / düz yol / دؤز ایش، دؤز یول گئدمک / راه راست.

دؤز یول گئدن / düz yol gedən / دؤز ایش گؤرن / کار درست.

دؤز یومورتا دؤیؤشدؤرمه‌مک / düz yumurta döyüşdürməmək / اؤیون باز آدام، هؤللؤکچؤ آدام / ریگی به کفش داشتن، یک روده‌ی راست در شکم نداشتن.

دؤزتمک / düzətmək / تیریک چکمک، مؤخددیر چکمک، نشئه اولماق / خود را ساختن.

دؤزده گئدنمه‌ییب دولایدا شیللاق آتماق düzdə gedənməyib dolayda şıllaq atmaq / ایش گؤرمز، ایشدن قاچان آدام / آب گیر نمی‌آورد و گرنه شناگر قابلی است.

دؤزگؤن / düzgün / لاپ یاخشی / خوب خوب، راست راست.

دؤزلدمک / düzəldmək / معامله‌ده مغبون ائله‌مک، بیرینه پیس بیر زاد ساتماق / قالب کردن، چیزی به کسی انداختن.

دوزلو / duzlu / سئومه‌لی، اؤرگه یاتان / با نمک.

دؤزه‌لیشمک / düzəlişmək / باریشماق، اینجیکلیک‌لری قیراغا قویماق / شکر آب رفع شدن.

دؤش چالماق / döş çalmaq / دینجلمک، آز استراحت ائله‌مک، یورقونلوقو چیخاتماق / نفس تازه کردن.

دؤش قاباغا وئرمک / döş qabağa vermək / بیر ایشین مسئولیتین قبول ائله‌مک / سینه جلو دادن.

دؤش وئرمک / döş vermək / فخر ائله‌مک، بیر زادا غرورلانماق / سینه جلو دادن.

دؤشر دؤشمز / düşər düşməz / بیر ایشین گلیب گلمه‌مگی، یاخشی پیس، خوش اوغورلوق بد اوغورلوق / آمد نیامد داشتن.

دؤشر دؤشمزی اولماق / düşər düşməzi olmaq / نتیجه‌سی بللی اولمایان بیر زاد / آمد نیامد داشتن.

دؤشکه دؤشمک / döşəgə düşmək / خسته‌لنمک / در بستر بیماری افتادن.

دؤشمن توخماقی / düşmən toxmaqi / یوغون یومورو آدام / کت و کلفت.

دؤشمه یئره سینارسان / düşmə yerə sınarsan / تئز کؤسن آدام، دیمه دؤشر، سؤز دین / نازک نارنجی.

دؤشه آلماق / döşə almaq / اوشاغی قوجاغا آلماق، بیرینه یاردیم ائله‌مک / زیر بال و پر خود گرفتن.

دؤشه دؤیمک / döşə döymək / منم منم دئمک، اؤزؤن بینمک، اؤزؤن اؤستون بیلمک / منم منم گفتن.

دؤشه یاتان / döşə yatan / اؤرگه یاتان، جاذیبه‌لی / تو دل برو.

دؤکان ائله‌مک / dükan eləmək / بیر آداما بیر سؤز یا ایش آجیق گلمک.

دؤکان آچماق / dükan açmaq / چؤرک یولو دؤزتمک / دکان باز کردن.

دؤمؤک ائله‌مک / dümük eləmək / باش قاتماق، بیر زادیلا عؤمرؤن قالان گؤنلرین سوروماق / سر خود را گرم کردن، روزهای عمر را شمردن.

دؤنمه دووار / dönmə duvar / قوری بی، هئچ

کیمـی سـایمایان، اؤزؤن بیـهنـن / شـقّ و رقّ، عصـا قورت داده، از خود متشکّر.

دؤنیـــا دوردوقجـــا / dünya durduqca / قیامتـهجـاق، نـه قـدر دؤنیـا وار، چـوخ چـوخ، قورتارمایان / تا جهان پایدار است.

دؤنیا دوردوقجا دورمـاق / dünya durduqca durmaq / اوزون عؤمؤر سؤرمک، چوخ یاشـاماق / هر چه خاک، عمر کسی بودن.

دؤنیا گؤرمؤش / dünya görmüş / تجرؤبـهلـی آدام، چـوخ بـیلن آدام، ایسـتی سـویوق گؤرمـؤش / دنیا دیده، سرد و گرم چشیده.

دؤنیـا گیـر / dünya gir / قتتمیـر آدام، پـول خشلهمیین آدام، گـؤزؤ دویمـاز / تنـگ چشـم، دنیـا دوست، حریص چشم.

دؤنیا همیشه بئله گئدمهمـک / dünya həmişə belə gedməmək / روزگارین وضعی همیشه بیـر جور اولماماق، دؤنیانین یئنیش یوخوشو اولمـاق / در همیشه به یک پاشنه نچرخیدن.

دؤنیا یئلی جانا اسمهمـک / dünya yeli cana əsməmək / خـودوک یئمـهیـن آدام، غوصصـه ائلهمهین آدام، عارسیز آدام / بی عار.

دؤنیادان ال چکمک / dünyadan əl çəkmək / دؤنیا مالینا فیکیر وئرمهمک / دست از دنیا کشیدن.

دؤنیـادان کؤچمـک / dünyadan köçmək / اؤلمـک، دؤنیـادان گئـدمک، دؤنیـا ایشـینه فیکیـر وئرمهمک / از جهان کوچ کردن، کوچیدن از دنیا.

دؤنیالیق / dünyalıq / دؤنیا مالی، وار دولت، یئـر اؤزؤنه داخلی اولان بیر زادلار / این جهانی، زمینی.

دؤنیانی اؤزؤنـه دوسـتاق ائلـهمـک / dünyani özünə dustaq eləmək / اؤزؤن چـــوخ سینسیتمک، چتین گئچینمک، اؤزؤن دارلیغا سالماق / دنیا را برای خود زندان کردن، سخت گذراندن.

دؤنیـانی باشـا گؤتؤرمـک / dünyani başa götürmək / هـارای سـالماق، باغیرمـاق / دنیـا را روی سر خود گذاشتن.

دؤنیـــانی توتمـــاق / dünyani tutmaq / پـولا چوخ فیکیر وئرن آدام / دنیا را چسبیدن.

دؤنیانی دؤرد اللـی توتمـاق / dünyani dörd əlli tutmaq / دؤنیا مالینا چـوخ اؤرک وئرمـک / دنیا را چهار دستی گرفتن.

دؤنیانی داشـشاغا سریمک / dünyani daşşağa sərimək / اؤرک سـئون یاشـاماق، دؤنیایـا بـاش وئرمهمک / کون دنیا را پاره کردن.

دؤنیـــانی دگیشـــمک / dünyani dəgişmək / اؤلمک، دؤنیادان کؤچمک / جهان خـود را عـوض کردن، دار فانی را وداع گفتن.

دؤنیانی مین اللی توتماق / dünyani min əlli tutmaq / چوخ پول سئون آدام، دؤنیـا گیـر آدام، دؤنیا مالین چوخ سئون، طاماحکار آدام / دنیا را هزار دستی چسبیدن.

دؤنیـانی یورمـاق / dünyani yormaq / چـوخ قوجالماق / کون دنیا را پاره کردن.

دؤنیـانین او باشـی / dünyanın o başi / چـوخ اوزاق یئر، راحات گئدیله بیلمهین یئر / آن سر دنیا.

دؤنیانین قویروغو اوزون اولمـاق / dünyanın quyruğu uzun olmaq / دؤنیـــانین یئنـــیش یوخوشـو اولمـاق، دؤنیـادا پـیس یاخشـی گـؤن بیـر بیرییله اولماق / دم دنیا دراز بودن.

دؤنیانین گؤتؤن جیرمـاق / dünyanın götün cırmaq / اؤرک سئون یاشاماق / کون دنیا را پـره کردن.

دؤنیـــانین همـــم و غممینـــدن قورتارمـــاق / dünyanın həmm o ğəmmindən qurtarmaq / اؤلمک، الله رحمتینـه گئـدمک / از غم دنیا رها شدن.

دؤنیایـا آیـاق قویمـاق / dünyaya ayaq goymaq / آنادان اولماق، دؤنیایـا گلمـک / پـا بـه جهان گذاشتن.

دؤنیایـــا بئـــل باغلامـــاق / dünyaya bel bağlamaq / دؤنیایـــا اؤرک وئرمـــک، دؤنیـــا سئورلیک / دل به دنیا دادن.

دؤنیایـا سـیغماماق / dünyaya sığmamaq / چوخ سئوینجک‌لیک، اؤزؤنـدن راضـی اولمـاق / از خود راضی بودن، در دنیا نگنجیدن.

دؤنیایا گؤز آچمـاق / dünyaya göz açmaq / آنـادان اولمـاق، دؤنیایـا گلمـک / چشـم بـه جهـان گشودن.

دؤنیایـا گـؤز یوممـاق / dünyaya göz yummaq / اؤلمک، دؤنیادان گئـدمک / چشـم از جهان فرو بستن.

دؤوران سؤرمک / dövran sürmək / یاشاماق، حایات سؤرمک / دوران سپردن.

دؤیـؤش سـؤیؤش / döyüş söyüş / ساواشـیب سؤزلشـمک، ووروشـماق، یامانلاشـماق / پاچـه گرفتن، به همدیگر پریدن.

دؤیؤن / düyün / چتینلیک، ایش دایانمـاق / گـره در کار کسی افتادن.

دؤیؤن / düyün / دامـار وئـرن آدام، کـؤنز، سـؤز قانماز / یک دنده.

دؤیـؤن آچـان / düyün açan / مؤشـکؤل حـل ائله‌ین، ایش یوللاندیران / گره گشا.

دؤیؤن آچیلماق / düyün açılmaq / مؤشـکؤل حل اولماق، بورج وئریلمک / پته‌ی کسی روی آب افتادن، تشت کسی از بام افتادن.

دؤیؤن آدام / düyün adam / لجباز آدام، کـؤنز آدام / یک دنده.

دؤینه باسـماق / döyənə basmaq / تاپـدالاماق، آیاغلاماق، ازمک / له و لورده کردن.

دیبینه بئـل تپمـک / dibinə bel təpmək / بیـر شئیه چوخ زحمت چکمک، زحمتلی ایش / عـرق ریختن.

دیبینه بئل تپمه‌مـک / dibinə bel təpməmək / بیر زادا زحمت چکمه‌مک / مفت چنگ.

دیبینه داش آتمـاق / dibinə daş atmaq / هـر بیر زادی قورتارماق، آخیره چاتدیرماق / ته چیزی را بالا آوردن.

دیـر دیمـز / dəyər dəyməz / هئچـه پـوچ، دیریـنـدن اوجـوز، مؤفتـه کیمـی / چـوب حـراج بـه چیزی زدن.

دیرسـک گؤسـترمک / dirsək göstərmək / آجیق وئرمک، ساتاشماق، بیرین یـولا وئرمـه‌مک / چشم غرّه رفتن.

دیرســـکلنمک / dirsəklənmək / دینجلمـــک، یورقونلوقو آلماق / پا روی پا انداختن.

دیرسیز / dəyərsiz / یارارسیز / بی‌ارزش.

دیرک اولماق / dirək olmaq / آرخـا دورمـاق، کؤمک ائله‌مک / پشـت کسـی در آمدن.

دیرگـی قیزیلـدان اولمـاق / dirəgi qızıldan olmaq / چوخ وارلی اولماق / ناودان کسی از طـلا بودن.

دیرلی / dəyərli / باهالی، قیمتلی / گرانسنگ.

دیرناخسـیز / dırnaxsız / رحـمسـیز، فؤرصـت آختاران / بی ناخن.

دیرناغ گؤسترمه‌یـن / dirnağ göstərməyən / قیتمیر / ناخن خشک.

دیرنـاغ یئـری آختارمـاق / dirnağ yeri axtarmaq / گیره‌وه یا بهانـه آختارمـاق / انگشـت بند کردن.

دیرناغـدان چیخمـاق / dirnağdan çixmaq / حددیندن آرتیق چالیشماق، اللشمک / پوسـت کنـده شدن.

دیرنـاق اوووجـا باتمـاق / dirnaq ovuca batmaq / بیلمه‌یه بیلمه‌یه اؤز ایشـینی خارابلامـاق / آمدیم ثواب کنیم کباب کردیم.

دیرناق ایلیشدیرمک / dirnaq ilişdirmək / بیر زادا ایپه‌لنمک، صاحابلانماق، چنگ سالماق، بیر زاد

اله گتیرمک، بیرینه بند اولماق / ناخن بند کردن.

دیرناق تؤکمک / dirnaq tökmək / دالی چکیلمک، میدانی بوش قویماق / پا پس کشیدن.

دیرناق چالماق / dırnaq çalmaq / بیرینین پیس گؤنؤنه سئوینمک، لاغ ائله‌ییب چیلتیک چالماق / طعنه زن، لئیم.

دیرناق سیزمایان / dırnaq sızmayan / قئتمیر، گؤزؤ دار، الی برک / خسیس.

دیرناق یئری تاپماق / dirnaq yeri tapmaq / بهانه دالیجا دولانماق / ایراد بنی اسرائیلی گرفتن.

دیرناقلی / dirnaqli / ال آیاقلی، توتوملو / ناخن‌دار.

دیری باش / diri baş / باشاریقلی، زیرنگ / سر زنده.

دیری سویان / diri soyan / آمان‌سیز، داش اؤرک / تیغ‌زن، زنده پوست‌کننده.

دیریلمک / dirilmək / ینیدن اله گلمک، باتقین بیر زاد اله گلمک / دوباره زنده شدن.

دیز دیزه اوتورماق / diz dizə oturmaq / یاخین و صمیمی اوتورماق / زانو به زانو نشستن.

دیزلرین باغی قیریلماق / dizlərin bağı qırılmaq / دیزلر سوستالماق، دیزلرین گؤجی گئدمک / زانوان سست شدن.

دیزه چؤکدؤرمک / dizə çökdürmək / بیرینه اؤستؤن گلمک، بیرین عاجیزلتمک / به زانو در آوردن.

دیزه گؤج گلمک / dizə güc gəlmək / اؤرک قوووه‌سی، اومودلانماق / تاب و توان به زانوان باز آمدن.

دیزه گتیرمک / dizə gətirmək / عاجیرلتمک، بیرینه اؤستؤن گلمک، بیرین تسلیم ائله‌مک / به زانو در آوردن.

دیش آغارتماق / diş ağartmaq / گؤلمک، یئرسیز گؤلمک / نیش باز کردن.

دیش ایتیرتمک / diş itirtmək / عوض آچماقا حاضیرلنمک، اینتیقام آلماق، بیر زادا طاماح سالماق / دندان تیز کردن.

دیش باتماز / diş batmaz / گؤج چاتماز، زور آدام / رویین تن.

دیش باتماق / diş batmaq / زور دئمک، بیر زادین دادین آلماق / چنگ انداختن.

دیش بوغارسیغی کسمک / diş boğarsığı kəsmək / برک هیرسلنمک / خون خون را خوردن.

دیش پولو / diş pulu / قوناغا هدیه وئرمک / دندان مزد.

دیش تاققیلداتماق / diş taqqildatmaq / بیر زادا گؤزؤ اولماق، هده‌له‌مک / دندان تیز کردن.

دیش چؤپؤده قالماماق / diş çöpüdə qalmamaq / هر زاد غارت اولماق، هر زاد الدن گئدمک / خلال دندان نماندن از چیزی.

دیش چکمک / diş çəkmək / بیر آدامی قورخودماق / دندان کسی را کشیدن.

دیش دؤشمک / diş düşmək / عاجیزله‌مک، ایشدن دؤشمک / دندان کند شدن.

دیش دیبیندن چیخانی دئمک / diş dibindən çıxani demək / یامان دئمک / هر چه از دهن بیرون آمد نثار کردن.

دیش دیشه دیمک / diş dişə dəymək / هاوانین سویوق اولماقی / دندان به دندان خوردن.

دیش دیشی کسمک / diş dişi kəsmək / برک هیرسلنمک / دندان دندان را بریدن.

دیش دییشمک / diş dəyişmək / یئمگی دییشمک، یئمک برنامه‌سی دییشیلمک / تغییر ذائقه دادن.

دیش شیریه باتماق / diş şiriyə batmaq / بیر آدام بیر یئردن یا بیر زاددان منفعت گؤرمک، بیر زادا دادانماق، طاماحسیلانماق / دندان به شیره

خوردن.

دیش قنجیرتماق / diş qıcırtmaq / بیر زاد دان بیر پای اومماق، بیر زادا طاماح سالماق، بیر زاددا آدامین گؤزؤ اولماق / دندان گرد کردن، دندان تیز کردن.

دیش قورددالاماقا چؤپؤ اولماماق / diş qurddalamaqa çöpü olmamaq / یوخسوللوق، هئچ بیر زادی اولمایان / به لا قبا.

دیش کؤتلمک / diş kütəlmək / گؤزدن دؤشمک، عاجیزله‌مک، زور دییه بیلمه‌مک / دندان کند شدن.

دیش کیراسی / diş kirasi / قوناغا یا فقیر فؤقرایه یئمکدن سونرا بیر پول یا هدیه وئرمک / دندان مزد.

دیش گؤسترمک / diş göstərmək / قورخودماق، هده‌له‌مک، قره قورخو گئدمک / چنگ و دندان نشان دادن.

دیشدن آرتماق / dişdən artmaq / قناعات ائله‌مک / ریاضت کش به بادامی بسازد.

دیشدن کسمک / dişdən kəsmək / قناعات ائله‌مک / از حلق خود بریدن.

دیش‌سیز ایلان / dişsiz ilan / اؤزده یاخشی دالدادا پیس اولان آدام، اینصاف‌سیز آدام، اؤزده آرام دالدادا خبیث آدام، نانجیب آدام / مار خوش خط و خال، مار غاشیه.

دیشلان پیشیک / dişlan pişig / چوخ گؤلن آدام، یئرسیز گؤلن آدام / کسی که نیشش باز است.

دیشلری شاققیلداتماق / dişləri şaqqıldatmaq / بیر زادا طاماح سالماق / دندان تیز کردن برای چیزی.

دیشه باتان / dişə batan / یئمه‌لی، دیش باتان / دندان گیر.

دیشه چکمک / dişə çəkmək / یئمک، ایشتاهیلا یئمک / به نیش کشیدن.

دیشه دیر / dişə dəyər / یئمه‌لی بیر زاد، یئمیشین سونا قالانی / چیز دندان‌گیر.

دیشه وورماق / dişə vurmaq / سئناماق، آزمایش ائله‌مک / به دندان زدن.

دیشی آچیق / dişi açıq / چوخ گؤلن آدام / نیش کسی باز بودن.

دیشی قارنیندا اولان / dişi qarnında olan / گیزلین ایش گؤرن آدام / آب زیر کاه.

دیشی قارنیندا اولماق / dişi qarnında olmaq / گیزلین ایش‌گؤرن، تؤلکؤ صوفت آدام / پنهان کار.

دیشیلنمک / dişilənmək / دوزسوزلانماق، یؤنگؤل ایش گؤرمک / سبکی کردن.

دیشیله دیرناغیلا / dişilə dırnağıla / بیر زادی چوخ زحمتیله اله گتیرمک، چتینلیکلا، زحمتیله / با چنگ و دندان.

دیشین چکمک / dişin çəkmək / بیرین قورخوتماق، بیرینین گؤزؤنون اوتون آلماق / دندان کسی را کشیدن.

دیشین دیبین سورماق / dişin dibin sormaq / یوخسوللوق، بیر زادا تامارزی قالماق / بیخ دندان را مکیدن، آب دندان مزیدن.

دیقه یاریم / dəyqə yarım / بیر آز واخت، چوخ آز زامان / یه لحظه.

دیک باخماق / dik baxmaq / گؤزؤ گؤزه تیکیب غوروورلا باخماق، جیسارتله باخماق / چشم تو چشم کسی نگاه کردن.

دیک باش / dik baş / سؤز گؤتؤرمه‌ین، کلله شق / قدّ، کلّه شق.

دیک جاواب وئرمک / dik cavab vermək / اؤزه دورماق، خوروزلانماق / جواب سر بالا دادن.

دیککلمک / dikkəlmək / یوخاری مقاما یئتیرمک / ارتقاء مقام.

دیل اؤجؤ / dil ücü / تعاروف اؤچؤن، اؤرکدن دیلمه‌ین سؤز، کؤنؤل سؤز / نوک زبانی.

دیل آغیز ائله‌مک / dil ağız eləmək / خوش سؤز دئمک، محبت‌لی سؤزلریله تشککور ائله‌مک، خوش سؤز دئمک، مهربانلیق ائله‌مک / چرب زبانی کردن.

دیل آلتی / dil alti / گلین دانیشماق اؤچؤن انعام وئرمک / زیر لفظی.

دیل آلتیندا چیی لپه اولماق / dil altında ciy ləpə olmaq / سؤزلؤ آدام اولماق، بیرینین دارتیلمامیش دنی اولماق / آرد نبیخته داشتن.

دیل آلتینان سؤزؤ چکمک / dil altınnan sözü çəkmək / بیر دئمز سؤزؤ بیر طحرلی بیلمک / حرف از زیر زبان کسی کشیدن.

دیل اوتؤ یئمک / dil otü yemək / چوخ دانیشماق، دانیشیب اؤزؤن کؤتگه وئرمک / زبان سرخ سرسبز به باد دادن.

دیل اوجو / dil ucu / بیر سؤزؤ یالاندان دئمک، گؤیؤل‌سؤز بیر ایشی بویونا آلماق / توک زبانی.

دیل اوزونلوق ائله‌مک / dil uzunluq eləmək / چوخ دانیشماق، یئرسیز دانیشماق / زبان درازی کردن.

دیل بؤدؤره‌مک / dil büdürəmək / توپوق وورماق، سؤز تاپانماماق / تپق زدن.

دیل بنده دؤشمک / dil bəndə düşmək / دیل دولاشماق، سؤزه جاواب تاپماماق / / زبان به بند افتادن.

دیل بورانی‌سی / dil boranısi / دیللی باشلی اوشاق، شیرین سؤزلؤ اوشاق / شیرین سخن، سر و زبان دار.

دیل بوغازا سالماق / dil boğaza salmaq / بیر سؤزؤ دالبادال دئمه‌مک / زبان به کام گرفتن.

دیل بوغازا سالماماق / dil boğaza salmamaq / بیر سؤزؤ دالبادال دئمک، چوخ دانیشماق / زبان به کام نگرفتن.

دیل بوغازا قویماق / dil boğaza goymaq / دؤزمک، حوصله ائله‌مک / دندان روی جگر گذاشتن.

دیل بولاماق / dil bulamaq / یاغلی دیل ایشه سالماق، دیل آغیز ائله‌مک / زبان ریختن.

دیل بیر / dil bir / اؤرک بیر، بیر بیرین باشا دؤشن ایکی آدام / همدل.

دیل پهلوانی / dil pəhləvani / یالانچی، سؤز دئییب عمل ائله‌مه‌ین، یالانچی پهلوان / پهلوان پنبه.

دیل تؤکمک / dil tökmək / دیله دوتماق، چوخ نصیحت وئرمک، یالوارماق، یاغلی دانیشماق، چوخ و شیرین دانیشماق، سؤزؤله بیرینین باشین قاتماق / چرب زبانی، زبان ریختن.

دیل تاپماق / dil tapmaq / بیری بیرین باشا دؤشمک، اؤرک بیرلیک / رگ خواب همدیگر را پیدا کردن، چم و خم همدیگر را دانستن.

دیل چئخاتماق / dil çıxatmaq / بیر آداما دیل دئمک، بیر آدامین سؤزؤنه جاواب وئرمک، بیرینین اؤزؤنه دورماق، دیل قایتارماق / زبان در آوردن.

دیل چاشماق / dil çaşmaq / سؤزؤ ایتیرمک، نئطق توتولماق، سوسماق / زبان بند آمدن.

دیل دوداغ گمیرمک / dil dodağ gəmirmək / آجیقلانماق، غضبلنمک / لب و دندان گزیدن.

دیل دولاشدیرماق / dil dolaşdırmaq / بیری سؤزؤ عوضله‌مک، بیر سؤزه دؤز جاواب وئرمه‌مک / حرف را عوض کردن.

دیل دولاشماق / dil dolaşmaq / توپوق وورماق، سؤز تاپانماماق، سؤزؤ ایتیرمک، دیل بنده دؤشمک / تپق زدن، به تته پته افتادن.

دیل دیشله‌مک / dil dişləmək / بیر سؤزؤ آغیزدان قایتارماق، بیر سؤزؤ یئرینده دئمه‌مک / زبان خود را گاز گرفتن.

دیل قانماز / dil qanmaz / دؤشؤنمز، زور آدامی، سؤز ائشیدمه‌ین / زبان نفهم.

دیل قیسالماق / dil qıssalmaq / گؤناهینی بیلیب دانیشماماق / کوتاه آمدن، زبان بند آمدن.

دیل گؤسترمک / dil göstərmək / دیل چئخاردیب بیرین لاغا قویماق، آجیق وئرمک / شکلک در آوردن.

دیل گیجیشمک / dil gicişmək / بیر سؤزؤ دئمک اؤچؤن تلسمک، سؤز ساخلایا بیلمەمک / زبان لغزیدن.

دیل یؤکؤ / dil yükü / چوخ دیللی باشلی اوشاق، هر سؤزه جاوابی اولان آدام / حاضر جواب، بدیهه‌گو.

دیل یاراسی / dil yarasi / آجی سؤز، چیی سؤز، سؤزؤله بیر آدامی اینجیتمک / زخم زبان.

دیلدن دؤشمک / dildən düşmək / یورولماق، اؤزؤلمک / از نای افتادن.

دیلدن داش آسلانماق / dildən daş aslanmaq / دانیشماماق، دینمەمک، سوسماق / روزه‌ی سکوت گرفتن، زبان در کام کشیدن.

دیلدن قئفل قوپماق / dildən qıfıl qopmaq / بیر سؤز دئمک، بیر زادی تعارف ائله‌مک / قفل زبان باز شدن.

دیلدن قاچماق / dildən qaçmaq / بیر دئمه‌مه‌لی سؤز کی بیردن آغیزدان چئخا / حرفی از دهن پریدن.

دیلده تؤک بیتمک / dildə tük bitmək / بیر سؤزؤ چوخ دئمک، یالوارماق / زبان مو در آوردن.

دیل‌سیز آغیزسیز / dilsiz ağızsız / آز دانیشان آدام، به قال مقال آدام / کم حرف.

دیل‌سیز آغیزسیز / dilsiz ağizsiz / مال حیوان، مال قارا / بی زبان خاموش.

دیل‌سیز ایلان / dilsiz ilan / ایمام بیزوغو، چیم آلتدان سو یئریتمک، دالدادا هامییا نقشه تؤکمک / آب زیر کاه.

دیلقیر / dılqır / گؤزللیگی اولمایان / بی‌قوراه.

دیللاق دریسی / dıllaq dərisi / پیشمه‌ین ات، چئندر ات.

دیللر ازبری اولماق / dillər əzbəri olmaq / چوخ مشهور اولماق، بللی باشلی / ورد زبان‌ها شدن.

دیللردن دؤشمه‌مک / dillrədən düşməmək / یادلاردان چیخماماق، اونودولماماق/ از زبان‌ها نیفتادن.

دیللره دؤشمک / dillərə düşmək / مشهور اولماق، تانینماق / سر زبانها افتادن.

دیللنمک / dillənmək / سؤز دئمک، دانلاماق / ملامت کردن.

دیللی آغیزلی / dilli ağızli / شیرین دانیشیقلی، خوش دانیشان،نزاکتلی / سر و زبان‌دار.

دیللی باشلی / dilli başli / ال آیاقلی، هؤشلؤ باشلی، سؤز بیلن / سر و زبان دار.

دیللی دیبک / dilli dibək / چوخ حاضیر جواب و گؤزل دانیشان اوشاق / زبان‌دار، سر و زبان‌دار.

دیله باغلاماق / dilə bağlamaq / بیرینین آغزیننان سؤز توتماق، بیرینین اؤز سؤزؤنن ایستیفاده ائله‌مک / به زبان کسی بستن.

دیله دؤیؤن دؤشمک / dilə düyün düşmək / دیلده تؤک بیتمک / زبان مو درآوردن.

دیله دوتماق / dilə dutmaq / شیرین سؤزؤیله بیرینی راضی سالماق / نرم زبانی کردن.

دیله دیشه دؤشمک / dilə dişə düşmək / تانینماق / سر زبان‌ها افتادن.

دیله دیشه گلمک / dilə dişə gəlmək / بد نظر گؤز وورماق، نظرلنمک، گؤز دیمک، نظر دیمک / چشم خوردن.

دیلی آغزینا سیغماماق / dili ağzına sığmamaq / اؤزؤندن دئمک، قاسدان باسماق، جیرماق / لاف زدن.

دیلی اوزون / dili uzun / اؤزه قاباران، چوخ دانیشان، ادب‌سیز، جاواب قایتاران / زبان دراز.

دیلی بوغازدان چیخاتماق / dili boğazdan

çıxatmaq / جزالاندیرماق، ظؤلمؤیله اؤلدؤرمک / زبان از حلقوم کشیدن.

دیلی دؤیؤنلەمک / dili düyünləmək / دانیشماماق، یئرسیز سؤز دئمەمک / بند بر زبان نهادن.

دیلی دیشلەمک / dili dişləmək / سؤزؤ دئماقدان پشیمان اولماق / زبان را گاز گرفتن.

دیلی شیرین / dili şirin / پلتیک دانیشان، دیل دولاشدیران، شیرین سؤز دیین، بعضی سؤزلری دییەبیلمەین، بیرین دیلیندن اینجیتمەین / شیرین زبان.

دیلی قیسا / dili qıssa / هر سؤزە جاواب وئرمەین آدام، سؤز گؤتؤرن آدام، دؤزؤملؤ، سوچلو آدام / کوته زبان.

دیلی یاغلی / dili yağli / سؤزؤ یوموشاق دانیشان / چرب زبان.

دیلین آلتیندان سؤز چکمک / dilin altindan söz çəkmək / سؤز چکمک، بیر آدامین گیزلین سؤزلرین آل دیلیله سوروشماق / از زیر زبان کسی حرفی کشیدن.

دیلین پیشیک یئمک / dilin pişik yemək / سوسان آدام، دانیشمایان آدام / گربه زبانش را خورده.

دیلین قابئغی گئدمک / dilin qabığı gedmək / دیلده تؤک بیتمک، بیر سؤزؤ چوخ دئمک، اؤیؤد وئرمکدن یورولماق / زبان مو در آوردن.

دیلینی تاپماق / dilini tapmaq / چمین تاپماق، دامارین اله گتیرمک / چم و خم کاری یا کسی را پیدا کردن.

دیلیله ایلانی یوواداان چیخاتماق / diliylə ilani yuvadan çıxartmaq / یوموشاق دانیشماق / مار را از سوراخ بیرون کشیدن.

دیلیله چالماق / diliylə çalmaq / آجی سؤز دئمک، زهرلەمک، اؤرک سئندیرماق / زخم زبان زدن.

دیمدیکده دولاندیرماق / dimdikdə dolandırmaq / چوخ گؤزلەمک، گؤزدن قویماماق / به دم خود بستن.

دیمه دؤشر / dəymə düşər / تئز کؤسن آدام، تئز اینجیین آدام / نازک نارنجی.

دیمه دؤشرلیک / dəymə düşərlık / تئز کؤسمک، تئز اینجیمک / نازک نارنجی بودن.

دیندن دوندان چیخماق / dindən dondan çixmaq / یورولماق، سینسیمک / از کت و کول افتادن.

دینسیز الیندن ایمانسیز گلمک / dinsiz əlindən imansiz gəlmək / دمیری دمیرله کسمک، پیس آداما پیس غنیم اولماق / شیر به پلنگ برخوردن.

دینمز سؤیلەمز / dinməz söyləməz / آز دانیشان / ساکت و صامت.

دینمه وئر / dinmə ver / قدیم زامانلاردا بللی مالیاتلاردان آرتیق آلینان پارا / باج بی‌حساب.

دیواری آلچاق / divari alçaq / مظلوم، یازیق آدام، ال آیاق‌سیز آدام / دیوار کوتاه.

دییرمان خوروزو / dəyirman xoruzu / ساغلام آدام، قیوراق / گربەی امامزاده.

ذاتی‌قیریق / zati qırıq / نانجیب، فیریلداقچی، کلک‌باز / جعلَق.

ذهن کور اولماق / zehn kor olmaq / کیریخماق، سئچنمەمک، دیققت‌سیزلیک / ذهن کور شدن.

ذهنی آچیق / zehni açıq / آیدین‌فیکیرلی، تئزآنلایان، آچیق دؤشؤنجەلی / روشنفکر.

ر ـ ز

رأی وئرمک / rəy vermək / قـاش ایمـک، بیـر زادا ایسـتک نیشـان وئرمـک، نـازیلا بیـر ایشـه راضیلاشماق / چراغ سبز نشان دادن.

راس گلمک / ras gəlmək / ایش جؤر گلمـک، بیربیله اؤز اؤزه گلمک / کارها روی ریل افتادن.

رستمین شـیین قلینجلامـاق / rüstəmin şeyin qılınclamaq / دیرسـیز ایـش گؤرمـک، لاغ اؤچـؤن یؤنگـؤل ایشـه دئییلـر / شـاخ دیـو سـفید را شکستن.

رسـتمین قلنجـین سـئندیرماق / rüstəmin qılıncın sındırmaq / چتـین ایـش گؤرمـک، هردنده لاغ اؤچؤن چوخ راحات ایش گؤرنه دئییلر / شاخ دیو را شکستن.

رنگ آلیـب رنـگ وئرمـک / rəng alıb rəng vermək / اوتانماق / رنگ وا رنگ شدن.

رنـگ قویمـاق / rəng qoymaq / آلـداتماق، حوققا قویماق / خلایق را رنگ کردن.

رنگ یاخماق / rəng yaxmaq / بؤهتان وورماق، لکه‌له‌مک / بهتان زدن.

رنگچـی / rəngçi / ایکـی اؤزلـؤ، فیریلـداقچی، بؤرک قویان / نیرنگ باز، دو دوزه باز.

رنگله‌مـک / rəngləmək / آلـداتماق، توغلامـاق، باها ساتماق / رنگ کردن.

روزی کـور ملـک الینـه دؤشـمک / ruzi kor mələk əlinə düşmək / ایش گـؤزؤ دار آدامین الینه دؤشمک، گئچینه‌جاق چتین اولماق، گؤزی دار آدامیلا راست گلمک / روزی دست قـوزی افتـادن، روزی دست کریم گدا افتادن.

رنگه باخیب حالی سوروشـماق / rəngə baxıb hali soruşmaq / رنگ و روفدان بیرینین حـالینی بیلمک، انشیک ایچرینی گؤرسدمک / رخسار خبر می‌دهد از سرّ ضمیر.

روزی وئـرن / ruzi verən / تـانری، الله / روزی رسان.

روس تویوقـو / rus toyuqu / چـوخ تنبـل آدام، اوتانجاق / خجالتی، ننر.

رؤشوه‌سـیز دوسـت / rüşvəsiz döst / آتـا آنـا، یالنیز آدامین اؤزؤن سئون / رفیق بی شیله پیله، رفیـق بی کلک مادر.

ریحان مرزه اولمـاق / reyhan mərzə olmaq / هر طرفدن یئمک، آخیردانـدا یئمـک ناخیردانـدا / شتر مرغ، هم از آخور خوردن و هم از توبره.

زئبیخلامـاق / zıbıxlamaq / بیـر زادی سـالدیرما اتله‌مـک، بیـر زادا صـاحابلانماق / تیـغ زنـی کـردن، هیولی کردن.

زئپبیلتـی / zıpbılti / قاتمـا قاریشـیقلیق، هـارای هشیر، وور ها وور / هاگیر و واگیر، هنگامه.

زئرنانی گئن باشینداان چالمـاق / zırnani gen başından çalmaq / ترسه ایش گؤرمک، ایـش باشارماماق / سرنا را از تـه بـاد کـردن، سـرنا را از دم

گشادش دمیدن.
زئغلی / zığli / گؤزؤ دار، اؤرگی خبیث، کینه‌لی، پاخیل / بیمار دل.
زئققناماق / zıqqınmaq / زور وورماق، دئیینمک، هی سسی گلمک / نق زدن.
زاپاس تەیر / zapas təyər / بالدیز، آروادین باجی‌سی / زاپاس.
زارا گلمک / zara gəlmək / یورولماق، سینسیمک، جانا گلمک، آغلاماق / به تنگ آمدن، به جان آمدن.
زارافات بیلمز / zarafat bilməz / چوخ قوری آدام، شوخلوق قانمایان / برج زهرمار، عصا قورت داده.
زاغ زاغ اسمک / zağ zağ əsmək / قورخودان تیتره‌مک، آرتیق قورخماق / به لرزه افتادن.
zamanın nəbzin / زامانین نبضین اله گتیرمک ələ gətirmək / روزگاریلا قاباغا گئدمک، زامانا باخیب ایش گؤرمک، زمانیله قاباقا گئدمک / نان به نرخ روز خوردن.
زامپارا / zampara / شور گؤز / چشم ناپاک، چشم دریده.
زایواخلاماق / zayvaxlamaq / سر سفئه دانیشماق، هاداران پاداران دئمک / هذیان گفتن، مزخرف گفتن.
زب زیرکدن یاغ چئخاتماق / zəb zəyərəkdən yağ çıxatmaq / زوررولا بیر ایش گؤرؤلمک، زور گلنده نتیجه عایید اولماق.
زر زر یؤکؤ / zır zır yükü / چوخ آغلیان اوشاق / جیغ جیغو، زر زرو.
زرت پرت ائله‌مک / zırt pırt eləmək / بیهوده دانیشماق یا سس سالماق / زرت و پرت کردن.
زرنا چالماق / zırna çalmaq / بیهوده دانیشماق یا سس سالماق / لاطائلات گفتن، دری وری گفتن.
زعفرانا دؤنمک / zəfrana dönmək / رنگین سارالماقی / روی زرد شدن.
زققه توو / zəqqə tov / چوخ تورش، آجییا چالان تورش، تورشلوقدان بیبه بیلمه‌مک.
زکات گئچی‌سی / zəkat geçisi / دردە دیمه‌ین بیر زاد، مصرف‌سیز بیر زاد، آریق آدام / لاغر مردنی.
زلزله‌دن ولوله‌دن گئچمک / zəlzələdən vəlvələdən geçmək / ایش ایشدن قورتارماق / کار از کار گذشتن.
زلی / zəli / چوخ سؤد بیین اوشاق، قارین قولو / زالو.
زنانه حامام / zənanə hamam / سسلی سمیرلی یئر، شولوغ پولوغ / حمام زنانه.
زنبورک دوەسی / zənburək dəvəsi / تجرؤبه‌لی، قورخمایان / گرگ بالان دیده.
زنجیر گمیرمک / zəncir gəmirmək / چوخ هیرسلی، آجیقلی / زنجیر پاره کردن.
زهر آغاجی / zəhər ağaci / آجی آدام، هامینی اینجیدن، آجی دانیشان / جام زهر.
زهر تؤکمک / zəhr tökmək / ضربه وورماق، آجیق آچماق، بیر آداما آجی سؤزلر دئمک / زهر خود را ریختن.
زهر توخومی / zəhər toxumi / آجی آدام، هامینی اینجیدن، آجی دانیشان / شوکران.
زهر تولوغی / zəhr tuluği / ات آجی آدام، آجی‌دیل / گوشت‌تلخ، خیک زهر.
زهر کولی / zəhər koli / آجی آدام، هامینی اینجیدن، آجی دانیشان / بوته‌ی زهر.
زهر یاریلماق / zəhr yarılmaq / برک قورخماق / زهره ترک شدن.
زهر یاغدیرماق / zəhr yağdırmaq / قاش قاباق سالالاماق، آجیلیق ائله‌مک / برج زهرمار بودن.
زهرمار / zəhrmar / آجی بیر یئمه‌لی، چیمچشمه‌لی بیر زاد / زهرماری.
زهرمارلانماق / zəhrmarlanmaq / عراق

ایچمک، کئفلنمک، پیان اولماق / زهرماری خوردن.

زهریدن شفا قحبه‌دن وفا؟ / zəhridən şəfa qəhbədən vafa / اولمایان بیر ایش، عقله سئغمایان بیر زاد، کؤر گؤزدن یاش؟ / لانه‌ی خرس و انگور آونگ.

زهرین تؤکمک / zəhrin tökmək / آجیق آچماق، بیر آدامیلا آجی دانیشماق / زهر خود را ریختن.

زهله‌سیز / zəhləsiz / دوزسوز، سئومه‌مه‌لی / نچسب، چندش آور.

زهله‌ی زند گئدمک / zəhleye zənd gedmək / آرتیق درجه‌ده آجیق گلمک، گؤزدن دؤشمک / نفرت آمدن.

زهمی یاریلماق / zəhmi yarılmaq / برک قورخماق، اؤرک قیریلماق / زهره ترکیدن.

زوپاتا / zopata / چوخ یوغون چوماق، یئکه هیکللی آدام / دبوس.

زوزک / zəvzək / زهله تؤکن، بوی دیین، دوزسوز / بی مزه.

زول زول ائله‌مک / zol zol eləmək / شالّلاق ووروب قاراتماق، شالّلاقلاماق / کبود کردن.

زولا / zola / اوزون آدام، سوسوز قلمه، عؤجؤ بئتق / لنگ دراز.

زوللاماق / zollamaq / هارا گلدی آتماق، شالّلاقلاماق، حواله ائله‌مک / زخم و زیلی کردن، انداختن.

زیبون / zeybun / کیشی‌لیک حاجاتی، ارککلیگ / آلت رجولیّت.

زیبیل / zibil / دیرسیز، قولای / بنجل.

زیت باشی / zıt başi / تئز تئز، دالبادال، دالی کسیلمز، یوروجو / لا ینقطع.

زیر با زیر / zır ba zır / لعنت لیک، پیس آدامین اؤلماغی / تون به تون شده.

زیر با زیر دؤشمک / zır ba zır düşmək / پیس آدامین اؤلماغی / گور به گور شدن.

زیر زیبیل / zir zibil / خئریم خئردا، درده دیمه‌ین بیر زادلار / آت آشغال، خرت و پرت.

زیرپی / zırpi / چوخ یئکه بیر زاد، چوخ هیکللی آدام / لندهور.

زیرپی اللذی / zırpi əlləzi / چوخ یئکه بیر زاد، هیکللی آدام / گنده بک، نتراشیده و نخراشیده.

زیرت پیرت ائله‌مک / zırt pırt eləmək / مؤفته سؤز دانیشماق، سفئه سؤز دانیشماق / زرت و پرت کردن.

زیرتا زیرت ائله‌مک / zırta zırt eləmək / مؤفته سؤز دانیشماق، بیهوده سؤز دئمک / زرت و زورت کردن.

زیرراما / zırrama / عاغلی آز، سفئه، بیر زاد بیلمه‌ین / احمق.

زیرنا اله وئرمک / zırna ələ vermək / یالان وعده وئرمک / وعده‌ی سر خرمن دادن.

زیرنا باغلاماق / zirna bağlamaq / بیرینین دالینجا سؤز دئمک، غیبت ائله‌مک / در پوستین خلق افتادن.

زیرنا چالماق / zırna çalmaq / بوش دانیشماق، باش قولاغ آپارماق / زر زدن.

زیرنانی گئن باشیننان پوفله‌مک / zırnani gen başınnan püfləmək / ناشیلیق، ایش باشارماماق / سرنا را از طرف گشادش دمیدن.

زیریقلاماق / zırıqlamaq / دؤدؤ‌کله‌مک، بوش ائشیگه گئدمک، یامان دئمک / رید مال کردن.

زیریلداماق / zırıldamaq / تئز تئز آغلاماق، چوخ آغلاماق / زر زر کردن.

زیغ بارداغی / zığ bardaği / یوغون قادین، تنبل و لئر آرواد / خیکی.

زیلله‌مک / zilləmək / بیر قیزا باخماق، چوخ زامان گؤز تیکمک، شور گؤزلؤک / زوم کردن،

چشم دوختن.

زیلیق آخیتماق / **zılıq axıtmaq** / گؤز یاشی تؤکمک، آغلاماق / آب غوره گرفتن.

زیم با زیم / **zım ba zım** / دوم دولو، داشقین، چوخ یئغینتی / پر و پیمان، لبریز.

زینهارا گتیرمک / **zinhara gətirmək** / یورماق، تنگه گتیرمک، سئخئنتیا سالماق / ذله کردن.

زیییل / **ziyil** / مؤزاحیم، انگل، ایضافه بیر زاد، ال آیاقا دولاشان / زگیل.

س

سـئتیر قاپـان / setir qapan / آج، یوخسـول، کاسیب آدام / تنگ دست، تنگ روزی.
سـئچئب یوخـون اؤسـتؤنده اوتومـاق / sıçıb poxun üstündə otumaq / کیفیرلیـک، پینتی‌لیک، سلقه‌سیز آدام / رو گه نشستن.
سئچماز کی قارنیم آجار / sıçmaz ki qarnım acar / قئتمیر آدام، پول خشله‌مه‌ین آدام، مال یئمز / آدم نخور.
سئچماق گلمک / sıçmaq gəlmək / بیر زاددان چوخ چوخ آجیق گلمک / عقّش آمدن.
سئچمامیش اوجاق باشی قویماماق / sıçmamiş ocaq başi qoymamaq / ایشـی کورلامـاق، قاییدماقا یئر قویماماق / تمام پل‌ها را پشت سر خـود خراب کردن.
سـئخما بوغمـا / sıxma boğma / اینجیتمـک، هده‌له‌مک / در تنگنا قرار دادن.
سئخیلماق / sıxılmaq / داریخماق / دلتنگ شدن.
سـئنمایان / sınmayan / بیرینـه بـاش ایمـه‌یـن، غرورلو، داواملی، دالی اوتورمایان / قرص و محکم.
سـئر داغـارجیغی / sır dağarcıği / سـؤز ساخلایان آدام، سـئر سـاخلایان آدام / صـندوقچه‌ی اسرار.
سـئرچه اؤرک / serçə ürək / قورخـاق آدام، جرأت‌سیز آدام / گنجشک دل، بزدل.
سـئرچه بئیـین / serçə beyin / عاغیلـدان آز / گنجشک مغز.
سـئرچه بینـی یئمـک / serçə beyni yemək / چوخ دانیشماق / مغز گنجشک خوردن.
سئرچه سؤتؤ / serçə sütü / تاپیلمایان بیر زاد، بیر ایستک کی اونا یئتیشمک اولمایا / شـیر مـرغ، جـان آدمیزاد.
سئرچه صیفت / serçə sifət / چوخ جماع ائله‌یـن آدام / گنجشک مزاج.
سـئر داشـی / sır daşi / سـؤز سـاخلایان، اؤرک سؤزؤن ائشیدن، سئر بیر اولان / سنگ صبور.
سـئل قوشـماق / sel qoşmaq / اوشـاغین گئجـه یئرین باتیرماغی / جا را خیس کردن.
سئل گتیرمک / sel gətirmək / بیر زاد مؤفتـه الـه گلمک / باد آورده.
سئل همیشه دیرک گتیرمـه‌مـک / sel həmişə dirək gətirməmək / آدامـیـن همیشـه اؤز ایستگی اولماماق، شانس همیشه اویاق اولماماق / خر همیشه خرما نریدن.
سئلله‌مک / selləmək / اوشـاق یئرینـه ایشـه‌مـک، پشاب ائله‌مک / جا خیس کردن، زهراب ریختن.
سئوینجکدن باغری چاتلامـاق / sevincəkdən bağri çatlamaq / آرتیق سئوینمک، سئوینجیدن اؤزؤن ایتیرمک / از هول حلیم به دیگ افتادن.
ساپی قیریق / sapi qırıq / یوخسول، یازیق آدام، ال آیاقسیز، ایپی قیریق / آس و پاس، آسمان جل.

ساتاشماق / sataşmaq / ایجشمک، ال اوزاتماق، اینجیتمک، توخونماق / دست درازی کردن، گیر دادن.

ساتلیق آت کیمی باش توغلاماق / satlıq at kimi baş toğlamaq / بیر آدام بیله بیلمه‌یه باشین تریتمک، هر سؤزه باش تریتمک / مثل بز اخفش سر تکان دادن.

ساتماق / satmaq / لووا وئرمک، خبرچی‌لیک، شیطانلیق / آدم فروشی کردن.

ساج چؤرگی / sac çörəgi / ایکی اۆزلۆ آدام، ایکی اۆزلۆ فطیر / آدم دو رنگ.

ساچ بیچک آغارتماق / saç biçək ağartmaq / قوجالماق، قادینلارین قوجالماسی، پیشمک / گیس سفید کردن.

ساچ یولما / saç yolma / ایکی قادین ساواشماق / موی هم را کندن.

ساچا قالای چکیلمک / saça qalay çəkilmək / باش آغارماق، قوجالماق / برف پیری بر سر نشستن.

ساح چۆرۆک ائله‌مک / sah çürük eləmək / سئچمک، پیس یاخشینی آییرماق / دست چین کردن.

سارالماق / saralmaq / ناخوشلاماق، قورخماق / روی زرد شدن.

سارالمیش / saralmış / پاخیل، گؤزۆ دار، هئچ کیمی سئومه‌ین، ضعیف اوشاق، جان‌سیز آدام / تنگ نظر، زردنبو.

سارساخلاماق / sarsaxlamaq / سر سفنه سؤز دانیشماق / دری وری گفتن.

سارساق / sarsaq / آغیل‌سیز، مایماق، بوش بئین / حرّاف، روده دراز، الدنگ.

ساری آلی / sari əli / بؤل بیر زاد، ایتن تؤک، سئل سو، چوخلوق نشانه‌سی / آلو زرد.

ساری اینک سیزده ساتلیق یاغ بیزده؟ / sari inək sizdə satlıq yağ bizdə? / بیر آداما دئییلر کی اؤزۆنده اولان بیر زادی آیری آدامنان ایستر / از زمین به آسمان باریدن!

ساری سیمه وورماق / sari simə vurmaq / بیر سؤزۆ یاخشی وجهیده دئمک، سؤز یئری بیلمک / موقعیّت شناس بودن، خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران ـ گفته آید در حدیث دیگران.

ساری قولاغ / sari qulağ / بی غیرت آدام، یئر آلما صؤفت / بی رگ.

ساری یاغ کیمی جانا یاتماق / sari yağ kimi cana yatmaq / بیر سؤز خوشا گلمک، بیر آدام اؤرگه یاتماق، سؤز چوخ خوشا گلمک، بیرینه سؤزۆ یاخشی یتیرمک / سخن بر دل نشستن.

ساریمساق سوغانا ایپین گلیر دئمک / sarımsaq soğana iyin gəlir demək / عیبی اولان، عیب آختارماق، قازان قازانا دئییر گؤتۆن قره‌دی! / دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه.

سازلاماق / sazlamaq / دۆزلتمک، یاخشیلاتماق / راست و ریست کردن، ماست مالی کردن.

سازلانماق / sazlanmaq / بزنمک، کئف دورو اولماق / بزک دوزک کردن.

سازی سکسنده اؤیره‌نیب قیامتده چالماق / sazi səksəndə öyrənib qiyamətdə çalmaq / بیر ایشین واختین چوخ گئچیرمک / نوش داروی بعد از مرگ سهراب.

ساشماق / saşmaq / زهرله‌مک، آجی دانیشماق، دیلدن اینجیتمک / حرف نیش‌دار زدن، گزیدن، نیش زدن.

ساغ ال / sağ əl / ان یاخین آدام، کؤمکچی یولداش و سیرداش / دست راست کسی بودن.

ساغ ال اولماق / sağ əl olmaq / چوخ یاخین اولماق / دست راست کسی بودن.

ساغ ال بیرینین باشینا اولماق / sağ əl birinin başına olmaq / ال بیه‌سینین یاخشی ایشی هامیا

راس گلمک، تبرؤک ائله‌مک / متبرّک ساختن.
ساغ سؤلو تانیماماق / sağ solu tanımamaq / آوارا آدام، ال‌سیز آیاق‌سیز آدام / راست از چپ نشناختن.
ساغ سولا گئچمک / sağ sola geçmək / یالتاقلانماق، دسماللاماق / بادمجان دور قاب چیدن.
ساغ قولاغین دیبی قاشینماق / sağ qulağın dibi qaşınmaq / کؤتک آختارماق، خبر آختارماق / بیخ گوش خاریدن.
ساغ قولاق / sağ qulaq / خبر آپاریب گتیرن، خبرچی، گؤز اولماق، چوبان ایتی / چشم و گوش کسی بودن.
ساغا سولا سوورماق / sağa sola sovurmaq / وار دؤولتی کورلاماق، ایسراف ائله‌مک، یئرینده خشله‌مه‌مک / به گند رندان زدن.
ساغمالینان ساغیلماق سوباییلا قیرخیلماق sağmalınan sağılmaq subayıla / qırxılmaq / بیرینده‌ن هر ایش چکمک، چوخ ایشلتمک / رس کسی یا چیزی را کشیدن.
ساغیلماق / sağilmaq / بیرینه ایستیفاده وئرمک / دوشیده شدن.
ساققال آغارتماق / saqqal ağartmaq / قوجالماق، کیشی‌لرین قوجالماسی / ریش سفید کردن.
ساققال اله وئرمک / saqqal ələ vermək / اؤزگه سؤزؤنه باخماق، آغیزا باخیم‌لیق / ریش به دست دیگران دادن.
ساققال اوشاق الینه دؤشمک / saqqal uşaq əlinə düşmək / ایش خیریم خیردا الینه دؤشمک / ریش دست بچه افتادن.
ساققال بیرینین الینده اولماق / saqqal birinin əlində olmaq / گیرده اولماق، آزاد اولماماق / ریش در دست کسی داشتن.
ساققال توتماق / saqqal tutmaq / بیر آدامدان بیر شئی ایستمک، واسیطه اولماق، یالوارماق / ریش واسطه نمودن، ریش گرو گذاشتن.
ساققال توغلاماق / saqqal toğlamaq / یالاندان بیر سؤزؤ تأیید ائله‌مک / ریش جنباندن.
ساققال یؤنه دؤنمک / saqqal yünə dönmək / ساققال آغارماق، قوجالماق / برف پیری روی سر و صورت باریدن.
ساققالا دن دؤشمک / saqqala dən düşmək / ساققال آغارماق و یاواش یاواش قوجالماق / ریش سفید کردن.
ساققالا سوغان دوغراماماق / saqqala soğan doğramamaq / اله سالماق، اویناتماق، بیرین حسابا قویماماق / برای کسی تره خورد نکردن.
ساققالا گؤلمک / saqqala gülmək / لاغ ائله‌مک / به ریش کسی خندیدن.
ساققالی بیر یئرده ایسلادیب بیر آیری یئرده قئرخماق / saqqali bir yerdə isladıb bir ayri yerdə qırxmaq / لاپ تلسمک، بیر ایشه تلسیک گئدمک / آب در دست بود زمین گذاشتن.
ساققالی سایماق / saqqali saymaq / حؤرمت گؤسترمک، بؤیؤکلوغو گؤزه آلماق / احترام ریش کسی را نگه داشتن.
ساققالی گیروو قویماق / saqqali girov qoymaq / ضامین اولماق / ریش گرو گذاشتن.
ساققالی یئره سالماق / saqqali yerə salmaq / بیرینین اؤزؤنه و سؤزؤنه دیر وئرمه‌مک / پیش کسی ریش نداشتن.
ساققالی یئره سالماماق / saqqali yerə salmamaq / بیرینین اؤزؤنه و سؤزؤنه دیر وئرمک / پیش کسی ریش داشتن.
ساققالیم یوخ سؤزؤم گئچمیر / saqqalim yox sözüm geçmir / آز یاشلی آدامین سؤزؤنه باخیلماماق / من آستینم کهنه است.
ساققیز / saqqız / کنه، اؤزلؤ، سیمیتن، ال چکمه‌ین

/ موی دماغ، کنه.

ساققیز چئینه‌مک / saqqız çeynəmək / مؤفته سؤز دانیشماق، چوخ دانیشماق / حرّافی کردن، حرف مفت زدن.

ساققیزینی اوغورلاماق / saqqızını oğurlamaq / بیرین یولدان چئخاتماق، بیرینین عاغلین آزدیرماق / قاپ کسی را دزدیدن.

سالخاق قولاق / salxaq qulaq / غیرت‌سیز، ساری قولاق / سیب زمینی مزاج.

سالدیرما / saldırma / بیر زادی سالدیرما ائله‌مک، بیر زادا صاحابلانماق / تیغ زدن.

سالدیرماق / saldırmaq / آلماق، اله گئچیدمک، مؤفته اله گتیرمک / سگ خور کردن.

ساللاماق / sallamaq / بیرینه وورولماق، جیریلماق، وورغونلوق، گؤز دؤشمک / دل دادن، مفتون شدن، چشم افتادن، دلدادگی.

ساللان بوللان / sallan bullan / آرام آرام گلمک، یاواش یاواش یول گئدمک / سلانه سلانه.

سالماق / salmaq / سؤز دئمک، معامله‌ده بؤرک قویماق / چیزی را به کسی انداختن.

سالیب چئخماق / salıb çıxmaq / فیکیرلشمک، حسابلاماق / گز کردن و بریدن.

سامان آلتدان سو یئریدن / saman altdan su yeridən / شارلاتان آدام / آب زیر کاه.

ساماندا سنین اولماسا سامانلیق سنیندی / samanda sənin olmasa samanlıq sənindi / چوخ ییین آدام، اسراف اهلی / کاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است.

سانجلانماق / sanclanmaq / پاخیللیق ائله‌مک، بیرین گؤره‌جک گؤزؤ اولماماق / چشم دیدن کسی را نداشتن.

ساواشدا پیلوو پایلاماماق / savaşda pilov paylamamaq / ساواشدا یالنیز کؤتک یئمک اولار نه پیلوو / توی دعوا حلوا خیرات نکردن.

ساواشدا حالوا پایلاماماق / savaşda halva paylamamaq / ساواشدا یالنیز کؤتک یئمک اولار نه حالوا / توی دعوا حلوا خیرات نکردن.

ساواشین ساتین آلان / savaşın satın alan / چوخ ساواشان آدام، دانقاز آدام / خروس جنگی.

سایر بایر دئمک / sayır bayır demək / هر نه گلدی دئمک، دانیشیقی گؤزله‌مه‌مک / خزعبلات گفتن.

سبد گؤتؤندن گیلاس تؤکؤلمک / səbəd götündən gilas tökülmək / بیرینین سؤزؤنه اهمییت وئرمه‌مک / خشت لگد کردن، گوز بز.

سددی ایسکندر / səddi iskəndər / چوخ مؤحکم آدام، دایانان، مؤحکم دایانمیش آدام / سد اسکندر.

سریمک / sərimək / آوارا ائله‌مک، یالان دئمک / سر دواندن.

سرین باخماق / sərin baxmaq / اؤزگ یانماماق، ایستک‌سیز باخماق / سرد برخورد کردن.

سرین سو ایچمک / sərin su içmək / دوستاقا دؤشمک / آب خنک خوردن.

سس قوپماق / səs qopmaq / خبر یاییلماق، شاییعه دؤشمک / شایع شدن، صدایش در آمدن.

سس سسه وئرمک / səs səsə vermək / هارای داد سالماق، سس قوغزاماق / داد و بیداد راه انداختن.

سس‌سیز سمیرسیز / səssiz səmirsiz / ساکیت، جاوابسیز / بی‌سر و صدا، لام تا کام حرف نزدن.

سس‌سیز طییاره / səssiz təyyarə / اؤزده آرام آدام، سامان آلتیندان سو یئریدن آدام / آب زیر کاه.

سسه دؤشمک / səsə düşmək / آغیزلارا دؤشمک / سر زبان‌ها افتادن.

سسه سس وئرمک / səsə səs vermək / آرخا دورماق، یاردیم ائله‌مک / به ندای کسی لبیک گفتن.

سقه وورماق / səqqə vurmaq / بیر آدامین مین سؤزونه بیر سؤز دئمک یا مین ایشینه بیر ایش گؤرمک / کیر زدن.

سلامی اوجادان آلماق / səlami ucadan almaq / آرتیق احترام ائلەمک، قوناغا چوخ حؤرمت ائلەمک / سلام کسی را بلند جواب دادن.

سلمچی / sələmçi / ریبا ییین، نوزول ییین، پول ایجاره وئرن / نزول خور، اسکونت‌چی.

سن آتلی من پیادا / sən atli mən piyada / ایکی آدامین بیری بیریله سنخییتی اولماماق / سواره را با پیاده چه نسبتی؟

سن آغا من آغا اینک‌لری کیم ساغا / sən ağa mən ağa inəkləri kim sağa / ایشدن قاچماق، اؤزؤن توتماق / به سایەی خود فخر فروختن.

سن ایرەنی من توخوموشام / sən əyirəni mən toxumuşam / سنین ایشلریندن باش تاپارام، سنین دیلین بیلیرم / تو اگر روباهی من دمب روباهم.

سو اولان یئرده تیممیم باطیل‌دی / su olan yerdə təyəmmim batildi / چئخارلی آدام اولان یئرده چئخارسیزا ایش دئمزلر / جایی که آب هست تیمم باطل است.

سو اولوب یئره باتماق / su olub yerə batmaq / گؤزدن یوخ اولماق، بیردن بیره ایتیب باتماق، اکیلمک / یه قطره آب شدن و توی زمین رفتن.

سو باشدان آشماق / su başdan aşmaq / ایش ایشدن گئچمک، بیر ایشین واختی گئچمک / آب از سر گذشتن.

سو باشدان بولانلیق اولماق / su başdan bulanlıq olmaq / ایش کؤکؤندن خاراب اولماق / آب از سر چشمه گل بودن.

سو باشینا چئخماق / su başına çıxmaq / آیاق یولونا گئدمک، آدام اؤزؤن راحاتلاماق / رفع حاجت، دست به آب.

سو برکده دایانماق / su bərkdə dayanmaq / آز خشلەمک، پولون قدرین بیلمک / ریخت و پاش نکردن.

سو بیر آرخا گئدمک / su bir arxa gedmək / ایکی آدام کی اخلاقلاری بیر بیریله توتا، بیری بیرین سئون / آب دو نفر به یک جوب رفتن.

سو بیر آرخا گئدمەمک / su bir arxa gedməmək / ایکی آدام کی اخلاقلاری بیر بیریله توتمایا، بیری بیرین سئومەین / آب دو نفر به یک جوب نرفتن.

سو بیر یئردن آخماماق / su bir yerdən axmamaq / سو بیر آرخا گئدمەمک، دؤز گلمەمک / آب دو نفر به یک جوی نرفتن.

سو بیر یئرده چوخ قالسا اییله‌نر / su bir yerdə çox qalsa iylənər / بیر آدامین اوز یئرینده یا فامیلینین ایچینده ارزشدن دؤشمگی / آب در جایی ماندن و گندیدن.

سو تؤک آغاج وور / su tök ağac vur / هئچ زادی اولماماق، لاپ یوخسوللوق / آس و پاس بودن.

سو تؤکؤب آغاج وورماق / su töküb ağac vurmaq / فایداسیز ایش، ایش باش توتماماق، نتیجه‌سیز ایش / آب در هاون کوبیدن.

سو تؤکمک / su tökmək / تمللوق ائتمک / دستمال کشیدن.

سو دییشمک / su dəyişmək / هاوا دییشمک، آیری یئره کؤچمک / آب و هوا عوض کردن.

سو سرچشمەدن لیل اولماق / su sərçeşmədən lil olmaq / ایشلر کؤکدن خاراب اولماق / آب از سر چشمه تیره بودن.

سو سودان ترپشمەمک / su sudan tərpəşməmək / سس سمسیزلیک، نهایت

آراملیق، بیر ایش سس‌سیز صداسیز باشا چاتماق / آب از آب تکان نخوردن.

سو سوناسی / su sonasi / چوخ گؤزل قیز، یاراشیقلی قیز / زیبا روی.

سو سویون اولوب یئر یئرین اولماق / su suyun olub yer yerin olmaq / هر زاد اؤز یئرین تاپماق، آراملیق، ساکیتلیک، ایشلر دؤزلمک، چتینلیکلار قوتارماق، خطر و قورخو باشدان سوووولماق / آبها از آسیاب افتادن.

سو قوشو / su quşu / چوخ حاماما گئدن، چوخ سودا اولان / عین مرغابی.

سو کؤزه‌سی سو یولوندا سئنماق / su küzəsi su yolunda sınmaq / هره جانین اؤز ایشینین یولوندا قویماق / سر به راه سودا نهادن.

سو کی باشدان آشدی یا بیر قارینج یا مین قارینج / su ki başdan aşdi ya bir qarınc ya min qarınc / ایش خارابلانماق، ایش ایشدن گئچمک / آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب.

سو کیمی / su kimi / چوخ راحات، زحمت‌سیز / مثل آب خوردن.

سو کیمی هر یانا آخماق / su kimi hər yana axmaq / تئز تئز نظر عوضله‌مک / دمدمی مزاج.

سو کیمین اولماق / su kimin olmaq / چوخ راحات ایش / مثل آب خوردن.

سو گؤرنده سوساماق / su görəndə susamaq / فؤرصت طلب‌لیک ائله‌مک / اسب دیدن و لنگیدن.

سو گؤزه‌دن بولانلیق اولماق / su gözədən bulanlıq olmaq / ایش کؤکؤندن خاراب اولماق / آب از سرچشمه گل بودن.

سو همیشه قئرمیزی آلما گتیرمه‌مک / su həmişə qırmızi alma gətirməmək / همیشه فؤرصت اله دؤشمه‌مک / تا تنور داغ است باید نان را چسباند.

سو یئریندن لیل اولماق / su yerindən lil olmaq / ایش کؤکؤندن خاراب اولماق / آب از سرچشمه گل بودن، آب از بنه تیره بودن.

سو یولو / su yolu / چوخ گئدیب گلن یئر / آبراهه.

سوپالانماق / supalanmaq / یالتاقلانماق، اونا بونا دولاشماق، شئللاق آتماق / پاچه گرفتن، پاچه‌خواری کردن.

سوخدو پوخدو / soxdu poxdu / جؤرلشمک، حوققا قورماق، آداملارین حاققین یئمک / ساخت و پاخت.

سوخوشدورماق / soxuşdurmaq / یامان دئمک، سؤیؤش، یامانلاماق، آغیزا گله‌نی دئمک / فحش باران کردن، دری وری گفتن.

سوخولجان کیمی / soxulcan kimi / چیرکین / مثل کرم خاکی.

سودان چئخماق / sudan çıxmaq / سئناقدان چئخماق، آزمایشدان چئخماق، سئنانمیش / امتحان پس دادن، چی از آب در آمدن، دیزی از کار در آمده.

سودان قورو چیخماق / sudan quru çıxmaq / چتین و آغیر وضعییتدن قورتارماق، زیبان‌سیز یاخا قورتارماق / از دریا خشک در آمدن، از خطر جستن.

سودان قیماق توتماق / sudan qeymaq tutmaq / چوخ زیرنگلیک، هؤللؤکچؤ آدام / از آب کره گرفتن.

سوزالماق / sozalmaq / حال‌سیزلاماق، ایشدن دؤشمک / از نا افتادن.

سوسو گلمک / sosu gəlmək / قارا قورخی گئدمک، اؤزؤندن دئمک، هارای داد سالماق / سوسه آمدن.

سوغانی دوغرانماق / soğani doğranmaq /

یازیق اولماق، ایش خارابلانماق / پنبه‌ی کسی زده شدن.

سوغانی کؤت باغلاماق / soğani köt bağlamaq / ایستگه یئتیشمک، ائششک کؤرپؤدن گئچمک، نقشه دوغرولماق / نقشه کسی گرفتن، خر کسی از پل گذشتن، پیاز کسی کونه بستن.

سوفرادا چؤرک بیر اولماق / sufrada çörək bir olmaq / بیر اوشاقلی آدام / تک فرزنددار بودن، یه نان در طبق داشتن.

سولار باش یوخاری گئدمک / sular baş yuxari gedmək / ایش ترسه اولماق، بؤیؤک چیچیک قاریشماق / آب سر بالا رفتن.

سولاری بیر آرخا گئدمه‌مک / sulari bir arxa gedməmək / ایکی آدام کی بیر بیریله دؤز گلمه‌یه‌له، هی ساواشان ایکی آدام / آب دو نفر تو یک جوب نرفتن.

سوماخپالان ائله‌مک / sumaxpalan eləmək / بیرینه چوخ گؤلله وورماق، بیرین پیچاغینان دلیک دلیک ائله‌مک / آبکش کردن.

سوماخپالانینان‌سو داشیماق/ sumaxpalanınan su daşımaq / فایداسیز ایش گؤرمک / آب در غربال کشیدن.

سوماق سورماق / sumaq sormaq / یئرسیز اینتیظار چکمک، گؤزله‌مک، قارینا صابین چکمک / سماق مکیدن.

سوماقلی پئسیدماق / sumaqli pısıdmaq / ایفاده ائله‌مک، اؤزؤن توتماق / افاده‌ها طبق طبق.

سومبه‌له‌مک / sümbələmək / اؤزؤن تعریفله‌مک، بوی دئمک، قاسدان باسماق / قمپز در کردن.

سون آیاق / son ayaq / آخیر گئد گل، اؤلؤمدن قاباق بیر یئره گئدمک.

سون بئشیک / son beşik / آخیر اوشاق، سونونجو اوشاق / ته تغاری.

سون سوز / son suz / اوشاغی اولمایان آدام، عقیم / اجاق کور.

سونجوق آتماق / soncuq atmaq / یئرده گؤیده دورماماق، اؤز شانسینا تیپک وورماق / لگد به بخت خود زدن.

سوندان گؤرمؤش / sondan görmüş / ناهاردان سونرا کیشی اولان، گؤرمه‌میش / تازه به دوران رسیده.

سووادادان گئچمک / sovdadan geçmək / بیر تصمیمدن مؤنصریف اولماق / از سودایی صرف نظر کردن.

سوووورماق / sovurmaq / پول کورلاماق، بیر زادی هئچه پوچا چئخاتماق، یئله وئرمک / به باد دادن.

سویا تؤکمک / suya tökmək / بیر زادی مؤفته‌سینه وئرمک، بیر زاد هئچینه الدن گئدمک / جنسی را به آب ریختن.

سویا دؤگؤن وورماق / suya dügün vurmaq / فایداسیز ایش گؤرمک، یئرسیز ایش، نهایت شارلاتانلیق / گره به آب زدن.

سویا دؤنمک / suya dönmək / آدام وار یئردن یوخ اولماق، بیر موضوعدان اؤترؤ ناراحات اولماق، بُرک اوتانماق، خوشلوق بیردن ناراحاتچیلیقا دؤنمک / سنگ روی یخ شدن، آب شدن، عیش منغّص شدن.

سویا دؤیؤن ووران / suya düyün vuran / چوخ حوققا باز آدام، شارلاتان / گره به آب زننده، گره بر باد زننده.

سویا سالیب ایسلاتماق / suya salıb islatmaq / آبیردان سالماق، دانلاماق، ایتین گؤتؤنه سوخماق / به هیکل کسی ریدن.

سویا کسسک آتماق / suya kəssək atmaq / ساواش آختارماق، سویو لیللندیرمک / کلوخ در

آب افکندن.

سویا گئدمک / suya gedmək / آلچاق آدام، بیر اوشـاق یـا بؤیـؤک آریقلامـاق، قیسـالماق، خیردالانماق، گؤده آدام / آب رفتن.

سویا وئرمک / suya vermək / کورلاماق، الـدن وئرمک، ساخلایا بیلمه‌مک / به آب دادن.

سـویا یازمـاق / suya yazmaq / یئرسـیز ایـش گؤرمک / بر آب نوشتن، نقش بر آب زدن.

سُویماق / soymaq / بیر آدامنان پول کسمک، بیـر آداما چوخ خرج وورماق، تالاماق، بیر آدامین یولون کسیب هر زادین آلماق / لخت کردن، راهزنی، تیـغ زدن.

سـویو بولانـدیرماق / suyu bulandırmaq / آرانـی قاتمـاق، آرانـی ووروشـدورماق، آرایـا فیتنـه سالماق / آب را گل آلود کردن.

سویو بیر یئردن آخمامـاق / suyu bir yerdən axmamaq / دؤز گلمه‌مک / آب کسـی بـا کـس دیگر به یک جوب نرفتن.

سویو پولونا / syu puluna / چوخ اوجـوز، مؤفتـه بیر زاد / مفت چنگ.

سـویو دییشـمک / suyu dəyişmək / گزمگـه گئدمک / آب و هوا عوض کردن.

سـویو سـؤزؤلمک / suyu süzülmək / بـاش آلچاق اولمـاق، اوتانمـاق، آبیـردان دؤشـمک / سـر افکنده شدن.

سویو سؤزؤله سؤزؤله گئـدمک / suyu süzülə süzülə gedmək / کـور پئشـمان اولمـاق، کئـف پوزولماق / دست از پا درازتر برگشتن.

سویو سووولموش دییرمـان / suyu sovulmuş dayirman / پیس کؤکه دؤشمک، خارابا قالماق، داغیلماق / گلستان خزان زده.

سـویو شـیرین / suyu şirin / سـئومه‌لـی آدام، خوشا گلن آدام / گوشت شیرین.

سـویو کـؤزه‌ده گؤرمـک / suyu küzədə görmək / راحـات یاشـاماق، ایشـله‌مییـب یییـن / عیش خوش داشتن.

سـویو لیللتمـک / suyu lillətmək / ایشـی خارابلامـاق، سـؤز آختارمـاق، سـؤز بـازلیق / آب را گل آلود کردن.

سـویو لیللنـدیرمک / suyu lilləndirmək / معرکه آختارماق، ساواش سالماق / آب را گل آلود کردن.

سویو یوموشاق / suyu yumuşaq / سویو بوش، سؤز گؤتؤرن، تئز اینانان / نرمخو.

سویوب سویوب قویروقدا موردارلاماق / soyub soyub quyruqda murdarlamaq / ایشـی یاریمچیلیق قویماق / کار را که کرد آنکه تمام کرد.

سویوق / soyuq / ایستک‌سیز، قانی سـویوق، هـئچ کیمه اؤرک وئرمه‌ین / بی مهر، سرد.

سـویوق اولمـاق / soyuq olmaq / بیـر بیرینـدن ایستگ آزالماق، سئومک آزالماق / سرد شدن.

سویوق دمیره چکیش تاپتاماق / soyuq dəmirə çəkiş taptamaq / بیهوده ایش گؤرمـک / آهـن سرد کوفتن.

سـویوق دمیـری دؤیمـک / soyuq dəmiri döymək / فایداسـیز ایـش گؤرمـک، بیـر ایشـدن نتیجه آلماماق / آهن سرد کوبیدن.

سـویوق سـؤلیمان / soyuq süleyman / قـانی سـویوق، بـوز اؤرک، نـوودان بـوزی / سـرد و بـی عاطفه.

سـویوق سـاققال / soyuq saqqal / بـی غیـرت کیشی، ساری قولاق، عار ناموس بیلمه‌ین / جاکش.

سـویوق سـاققال اولمـاق / soyuq saqqal olmaq / بیرینین یانیندا اؤز یئره دؤشـمک، دیـردن دؤشمک، سؤزؤ یـالان چئخمـاق / سـنگ روی یـخ شدن.

سـویوق قـانلی / soyuq qanli / باشـی سـویوق، قانی سویوق، هئچ کیمی سئومه‌ین / بی عاطفه.

سویولا اود آراسیندا قالماق / suyula od arasında qalmaq / آوارا قالماق، نه ائله‌دیگین بیلمه‌مک / میان آب و آتش رها شدن.

سویون شیریلتیسینا قولاق آسماق / suyun şırıltısına qulaq asmaq / ایشین آخیرین گؤرمک / جوجه را آخر پاییز شمردن.

سویو بوش / suyu boş / بیر ایشی تئز قبول ائله‌ین آدام، تئز رای وئرن آدام، تئز نظری دگیشیلن آدام، بیر ایپ اؤسته دورمایان، تئز یولدان چئخان قیز یا آرواد / سبک رأی، سست نظر.

سویو پؤفلؤیه پؤفلؤیه ایچمک / suyu püflüyə püflüyə içmək / چوخ احتیاط ائله‌مک، حددن آرتیق دیققت / آب را فوت کردن و خوردن.

سویو سؤزؤلمؤش / suyu süzülmüş / بیر ایشی باشا یئتیره بیلمه‌مک، ایستگه چاتماماق / دست از پا درازتر.

سویو شیرین / soyi şirin / خوشا گلن آدام، یاراشیقلی آدام، شیرین سؤز دانیشان، بیرین دیلیندن اینجیتمه‌ین / خوش آب و گل.

سویو کؤزه‌ده گؤنؤ باجادا گؤرمک / suyu küzədə günü bacada görmək / راحاتلیقدا یاشاماق، چتینلیک چکمه‌مک، باختور آدام، شانسلی آدام، راحاتلیقدا یاشایان / پخته خور بودن، آب را در کوزه دیدن.

سویو لیللندیرمک / suyu lilləndirmək / ایشی قاتماق، ایختیلاف سالماق / آب را گل آلود کردن.

سؤپؤرگه ساققال / süpürgə saqqal / چیرکین آدام، خوخان، ساققالی کیفیر / لولو خور خوره.

سؤپؤرلشمک / süpürləşmək / ساواشماق، قارپیشماق / گلاویز شدن.

سؤپؤرله‌مک / süpürləmək / زیبیخلاماق، بیر زادی یئرلی دیبلی اؤزؤمله‌مک / بالا کشیدن.

سؤت داشماق / süt daşmaq / دوزسوزلوقولا ایستک گؤسترمک، یئرسیز ایستک، ظاهیرده محبت ائله‌مک، محبتی هامینین یانیندا گؤسترمک / محبّت به جوش آمدن، لی لی به لالا گذاشتن.

سؤت قاچماق / süt qaçmaq / قورخماق / شیر خشک شدن.

سؤت گؤلؤنده اولماق / süt gölündə olmaq / راحات چیلیق، راحاتلیقا چئخماق، غوصصه‌سیزلیک / در نهر شیر غوطه‌ور بودن.

سؤت گؤلؤنده یاشاماق / süt gölündə yaşamaq / راحاتچیلیق، کدرسیز اولماق / تو نهر شیر غوطه خوردن.

سؤتؤل / sütül / جاوان اوشاق، تؤک‌سؤز جاوان / خط سبز.

سؤتؤل اؤتمک / sütül ütmək / بیر زادا درین گیزلی کؤنؤل گؤسترمک، بیر زادی اله گتیرمکدن اؤترؤ گؤیه چئخماق، سؤمؤک گمیرمک، بئی وئرمک / به آب و آتش زدن، از هول هلیم به دیگ افتادن.

سؤتدن یانماق / sütdən yanmaq / یوغون آدام اؤچؤن لاغیلا دئییلر / شیر زده شدن.

سؤتدن یانمیش / sütdən yanmış / آریق آدام، چوخ یوغون آدام لاغ اؤچؤن / شیر زده.

سؤتؤ پوزوق / sütü pozuq / نانجیب آدام، نامرد آدام، خیانت ائله‌ین / شیر ناپاک خورده.

سؤتؤ خاراب / sütü xarab / ناجور آدام، هامیبا اینجیکلیک وئرن آدام، نانجیب آدام، نامرد آدام، خیانت ائله‌ین / شیر ناپاک خورده.

سؤد قاچماق / süd qaçmaq / برک قورخماق، برک دیسکینمک / شیر خشک شدن.

سؤد گؤلؤنده اولماق / süd gölündə olmaq / لاپ راحاتچیلیقدا اولماق / توی لحاف و تشک پر قو بودن.

سؤد گؤلؤنه دؤشمک / süd gölünə düşmək / راحاتلیقدا یاشاماق، ریفاهدا یاشاماق / توی نهر شیر افتادن.

سؤد گؤلؤ / süd gölü / راحاتلیق، خیال‌سیزلیق / نهر شیر.

سؤدؤک آتماق / südük atmaq / بیر زادا چوخ کؤنؤل گؤسترمک، بیر زاددان اؤترؤ اؤلمک، بیر ایشی آرتیق سئومک / شاش انداختن، در فراق چیزی سوختن.

سؤدؤک کؤپؤکلنمک / südük köpüklənmək / آییلماق، بالغ اولماق، اؤزؤن تانیماق / شاش کف کردن.

سؤددن یانمیش / süddən yanmış / چوخ یوغون آدام / شیرسوز شدن.

سؤدؤ وئریب ووروب جالاماق / südü verib vürüb calamaq / ایشین نتیجه‌سین خارابلاماق، ایشین آخیرین کورلاماق.

سؤرؤندؤرمک / süründürmək / ایشی اوزاتماق / کار را کش دادن.

سؤرت پؤرت ائله‌مک / sürt pürt eləmək / بیر زادی اؤرت باسیر ائله‌مک، خیانت کارلیغین اؤستون اؤرتمک، جؤرلشمک، حوققا قورماق، آداملارین حاققین یئمک / ماست مالی کردن، تبانی، هاپولی کردن.

سؤرتؤک / sürtük / اؤزلؤ، اوتانماز / بی چشم و رو.

سؤز اؤستؤنده دورماق / söz üstündə durmaq / دئدیگی سؤزه عمل ائله‌مک، تؤپؤردوغون یالاماماق، دئدیگی سؤزؤ دالا آلماماق / روی حرف خود ایستادن.

سؤز آپاریب گتیرن / söz aparıb gətirən / آرا ووران، خبرچی / سخن چین، دو به هم زن.

سؤز آتان / söz atan / ساتاشان، دولاشان / متلک پران، گوشه کنایه زدن.

سؤز آتماق / söz atmaq / ائجشمک، سؤز گؤلشدیرمک، آتماجا دئمک / متلک پراندن، نیش و کنایه زدن.

سؤز آچماق / söz açmaq / گیلی ائله‌مک، اؤرک سؤزلرین دئمک / سر سخن را باز کردن.

سؤز آزدیرماق / söz azdırmaq / سفئه‌لمک، هوش باشدان چئخماق / دری وری گفتن، هذیان گفتن.

سؤز آغیزدا ایسلانماماق / söz ağızda islanmamaq / سؤز ساخلاماماق، آغیز داغاناق اولماق / صندوقچه‌ی سرّ کسی نبودن، خواجه به ده رسان.

سؤز آلتیندا قالماق / söz altında qalmaq / سؤزه جاواب تاپانماماق / لالمونی گرفتن.

سؤز آلتیندا قالماماق / söz altında qalmamaq / هر سؤزه بیر جاواب وئرمک / حاضر جواب بودن.

سؤز بئینه باتماق / söz beynə batmaq / بیر آدام یاخچی سؤزؤ قبول ائله‌مک / حرف تو مغز کسی رفتن، حرف تو کلّه‌ی کسی رفتن.

سؤز باز / söz baz / آرا ووروشدوران آدام، سؤز گزدیرن / سخن چین، نمّام.

سؤز بزه‌مک / söz bəzəmək / سؤز دؤزلتمک، تؤهمت وورماق، یالان سؤز دئمک / حرف در آوردن.

سؤز بوروشدورماق / söz buruşdurmaq / سؤزؤ اویان بویانا آتماق / حرف را پیچاندن.

سؤز پهلوانی / söz pəhləvani / چوخ اددعاسی اولان آمما عملده بیر زاد اولمایان / پهلوان پنبه.

سؤز توخوماق / söz toxumaq / سؤز آتماق، کینایه ایشلتمک / گوشه و کنایه زدن.

سؤز چکمک / söz çəkmək / آغیزدان سؤز آلماق، سؤز گؤتؤرن آدام / حرف کشیدن از کسی.

سؤز دؤیؤشدؤرمک / söz döyüşdürmək / سؤزلشمک، سؤز آتماق، کینایه دئمک، ساواش آختارماق، یئرسیز دانیشماق / کنایه زدن.

سؤز داشدان گئچمک / söz daşdan geçmək

/ سؤز یئریمک، هامیبا سؤز یئریمک / حرف در رو داشتن.

سؤز دولاندیران / söz dolandıran / آرا وورو‌شدوران آدام / سخن چین، هیزم کش.

سؤز دیمک / söz dəymək / سؤزدن اینجیمک / حرف بر خوردن.

سؤز دیندیغا دیمک / söz dındığa dəymək / سؤز آجیق گلمک، دیمه دؤشرلیک / به تریج قبای کسی خوردن.

سؤز سؤزؤ گتیرمک / söz sözü gətirmək / صؤحبت اوزانماق، دانیشیق اوزانماق / حرف حرف آوردن.

سؤز سالماق / söz salmaq / بیر زادین سؤزون دانیشماق / حرف چیزی را به میان انداختن.

سؤز قولاغا گیرمه‌مک / söz qulağa girməmək / سؤز قانمایان آدام، سؤز قبول ائله‌مه‌ین / حرف توی گوش کسی نرفتن.

سؤز کسمک / söz kəsmək / قول وئرمک، قرارلاشماق / قول و قرار گذاشتن.

سؤز گؤتؤرمز / söz götürməz / دیکباش، سؤزه جاواب قایتاران / قدّ.

سؤز گؤلشدیرمک / söz güləşdirmək / ساواش آختارماق، سؤز آتماق / متلک پراندن.

سؤز گؤیرمک / söz göyərmək / بیر سؤز عمله گلمک، ایشین نتیجه‌سین قاباغدان بیلمک و سونرادان خبر وئرمک / حرفها عملی شدن.

سؤز گزدیرن / söz gəzdirən / سؤز آپاریب گتیرن، سؤز باز آدام، آرا وورو‌شدوران / سخن چین.

سؤز وئرمک / söz vermək / وعده وئرمک، ایلقار باغلاماق / قول دادن.

سؤز یئره دؤشمک / söz yerə düşmək / خار اولماق، اعتباردان دؤشمک / حرف کسی زمین افتادن.

سؤز یئریتمک / söz yeritmək / سؤزؤ آیریلارینا قبول ائلتدیرمک / حرف خود را بر کرسی نشاندن.

سؤزؤ بؤتؤو / sözü bütöv / سؤزؤنه صاحیب اولان، دئدیگی سؤز اؤسته دوران / خوش قول، روی حرف خود بودن.

سؤزؤن ال آیاغین باغلاماق / sözün əl ayağın bağlamaq / سؤزؤ قوتارماق، سؤزؤ قیسالتماق / مخلص کلام.

سؤزدن چئخماق / sözdən çıxmaq / دئییلن سؤزه عمل ائله‌مه‌مک / بد قولی کردن، زیر قول خود زدن.

سؤزدن سؤز آییرماق / sözdən söz ayirmaq / سؤز باز آدام / از حرف، حرف بیرون کشیدن.

سؤزدن فاطییا تومان اولماماق / sözdən fatıya tuman olmamaq / سؤزونن ایش گؤرؤلمز ایش گؤرمک گرک / از حرف برای فاطی تنبان نشدن.

سؤزمک / süzmək / اکیلمک / حب جیم خوردن، جیم شدن.

سؤزه باخان / sözə baxan / سؤزؤ ائشیدیب عمل ائله‌ین / حرف شنو.

سؤزه باخماق / sözə baxmaq / سؤزه قولاق آسیب عمل ائله‌مک / حرف شنوی.

سؤزه پنجه پینه سالماق / sözə pəncə pinə salmaq / سؤزؤ بولاندیرماق، سؤز بزه‌مک / حرف و حدیث در آوردن.

سؤزه دون گیدیرمک / sözə don geydirmək / سؤزؤ اویان بویانا بوروشدورماق، سؤزؤ چئویرمک / رنگ و لعاب به سخن دادن.

سؤزه گلمک / sözə gəlmək / سؤزلشمک / مشاجره.

سؤزو آغزیندان تؤکؤلن / sözü aqğzından tökülən / سؤزؤ بیر یئره یئغیب دانیشا بیلمه‌ین،

سؤز ساخلایا بیلمه‌ین / دهن لق.

سـؤزو بؤتـؤن / **sözü bütün** / سـؤزۆ اؤسـتؤنده دوران آدام، سؤزۆنۆ دییشمه‌ین آدام / خوش قول.

سـؤزۆ آغیـزدا پیشـیرمک / **sözü ağızda pişirmək** / فیکیرلشـیب سـؤز دانیشـماق، سـالیب چئخیب دانیشماق / حرف را در دهن مزه مزه کردن.

سؤزۆ اوزاتماق / **sözü uzatmaq** / مطلبدن کنارا دؤشمک، چوخ دانیشماق / حرف را دراز کردن.

سؤزۆ ایکی ائله‌مک / **sözü iki eləmək** / سـؤزه باخماماق، سؤزۆن ترسه‌سین ائله‌مـک / حـرف را دو تا کردن.

سؤزۆ ایکی ائله‌مه‌مک / **sözü iki eləməmək** / سؤز اؤسته دورماق، سؤزه اییه دورماق / حرف را دو تا نکردن.

سؤزۆ بو قولاغدان آلیب او قولاغدان اؤتؤرمـک **sözü bu qulağdan alıb o qulağdan ötürmək** / سؤزه اهمییت وئرمه‌مک / یک گـوش در بودن و یک گوش دروازه بودن.

سؤزۆ بوروشـدورماق / **sözü buruşdurmaq** / سؤزۆ عوض ائله‌مک / حرف یا موضـوعی را پـیچ و تاب دادن.

سؤزۆ خیردالاماق / **sözü xırdalamaq** / سـؤزۆ آیـدینلاتماق، ایضـاحلاماق، سـؤزۆ قانمـاق و باشـا دؤشمک / دو ریالی افتادن.

سؤزۆ غوربته سالماق / **sözü ğurbətə salmaq** / بیر سؤزۆ قبول ائله‌مه‌مک، سـؤز سـایماماق / پشـت گوش انداختن.

سؤزۆ گئچرلی / **sözü geçərli** / حؤرمتلی آدام، نفوذلـو آدام / حـرف در رو، حـرف کسـی بـرش داشتن.

سؤزۆ گؤیده قاپماق / **sözü göydə qapmaq** / چوخ هؤشلؤ باشلی اولماق، ایتی ذهنی اولان / تنـد و تیز بودن.

سؤزۆ لؤت دئمـک / **sözü lüt demək** / سـؤزۆ بوروشدورماماق، سؤزۆ چینه‌مه‌مک / برهنـه حـرف زدن، رک و پوست کنده حرف زدن.

سؤزۆ یئره آتماق تـا اییـه‌سـی گؤتـؤره / **sözü yerə atmaq ta iyəsi götürə** / بیر سؤزۆ بیرینه دئمک بیر آیریسینا ائشیـدیرمک / حـرف را زمـین بیندازی صاحبش بر می‌دارد.

سـؤزۆ یئـره سـالماق / **sözü yerə salamq** / بیرینین ایستگینه باخماماق، سؤزه باخمامـاق / حـرف کسی را زمین انداختن.

سؤزۆ یئره سالماماق / **sözü yerə salmamaq** / سؤزه باخماق / حرف کسی را زمین نینداختن.

سؤزۆ یئریتمـک / **sözü yeritmək** / بیـر ایسـتگه چاتماق، سؤزۆ قبول ائلتدیرمک / حرف خـود را بـه کرسی نشاندن.

سـؤکؤب قوشـماق / **söküb qoşmaq** / بیـر آدامنان چوخ ایش چکمک، بیر آدامی پیشـیرمک / آبدیده کردن.

سؤلک / **sülək** / قارین قولو، قـارین اوتـاران، گـؤز اوتاران، شور گؤز / شکم چران، چشم چران.

سـؤمؤک دوزا دؤنمـک / **sümük duza dönmək** / خسته‌لنمک، آزارلانماق، ناخوشـلاماق / در بستر افتادن.

سـؤمؤک سـئخیلماق / **sümük sıxılmaq** / چتینلیگه دؤشمک، دارلیق چکمک / به تنگنا افتادن.

سـؤمؤک سـؤرمه اولمـاق / **sümük sürmə olmaq** / جـان چئخمـاق، چـون سینسـیمک، چوخـدانکی اؤلـن، چوخـدانکی اؤلـؤ، چوخـدانان اؤلن آدام / هفت تا کفن پوساندن.

سـؤمؤک سـئندیرماق / **sümük sındırmaq** / بیر ایشده ماهیر اولماق، بیر ایشی یاخشـی باشـارماق، بیـر ایشـده چـوخ خبـره اولمـاق / استخوان خـورد کردن، راه دویدن و کفش دریدن.

سـؤمؤک سـیندیرمیش / **sümük sıdırmış** / تجرؤبه‌لی، ایش بیلن آدام / استخوان خرد کرده.

سۆمۆک کیمین / sümük kimin / بـرک بیر زاد، سیفت بیر زاد / عین استخوان.

سۆمۆک گمیرمک / sümük gəmirmək / بیر زادا چـوخ کؤنـۆل گؤسـترمک / از هـول حلـیم بـه دیگ افتادن.

سۆمۆک یوغونلاماق / sümük yoğunlamaq / بیعار دامار یوغونلاماق، تنبلیک ائلـه‌مک / بـاد بـه پشت خوردن.

سۆمۆکلر آجالماق / sümüklər acalmaq / چوخ بـرک آجالمـاق، دریـن آجالمـاق / از قحطـی آمدن.

سۆمۆکلر یوغونلاماق / sümüklər yoğunlamaq / بیعارلاماق، تنبل اؤیرنمک / پشت باد خوردن.

سۆمۆکلۆ آدام / sümüklü adam / اصیل آدام، هیکللی / آدام استخوان‌دار.

سۆمۆگه دۆشمک / sümügə düşmək / عـادت اولماق، بیر زادا عادت ائله‌مک / چیـزی تـوی خـون کسی وارد شدن.

سۆمۆگه سـو گلمک / sümügə su gəlmək / کؤکلمک، یوغونلاماق / آب زیر پوست افتادن.

سۆمسۆک / sümsük / آرا یئرچی، هر یئره گئدن، قـارین اوتـاران، هـارا گلـدی گئـدن، بئینـی قـالین / ولگرد، هرزه گرد.

سـۆنبۆللنمک / sünbüllənmək / خوشـلانماق، غم‌سیز یاشاماق / زندگی راحـت داشـتن، بـی درد و غم.

سـۆنگ ائلـه‌مک / süng eləmək / بیـرینین وار یوخـون الینـدن چئخاتمـاق، یوخسـوللاتماق / دار و ندار کسی را از چنگش در آوردن.

سیبیل بورما / sibil burma / لوتی آدام، هیکللـی آدام، ساواش اهلی / سبیل از بناگوش در رفته.

سیبیل یاغلاماق / sibil yağlamaq / بیر نفـره بیـر امتیاز وئرمک، ریشوه وئرمک / سبیل کسی را چرب کردن.

سیبیل یاغی / sibil yaği / رؤشوه، لوطی خرجـی، دارانا، زورولا آلینان پول / سبیل چـرب کـردن، بـاج سبیل.

سیجیللی پوزان / sicilli pozan / آدام اؤلـدؤرن، قورخمالی، خطرلی / آدم کش.

سیجیللیه قلـم چکمـک / sicilliyə qələm çəkmək / اؤلدؤرمک / شناسنامه‌ی کسی را باطـل کردن.

سیچان اولمـامیش داوارجیـق دیبـی دلمـک / siçan olmamış davarcıq dibi dəlmək / بیر آدام کی حددینن آرتیق هده قورخو گئده، بیری کی بیر ایشه گیرندن سـونرا هـامینی اینجیـده / غـوره نشده مویز شدن.

سیچان قره / siçan qərə / اسگیک آدام، ایشلری خارابلایان آدام، فضله کیمی هر یانی موردارلایـان / فضله‌ی موش.

سیچانا دؤنمک / siçana dönmək / قورخمـاق، کسردن دۆشمک، هاپ کوپدان دۆشـمک / پشـم و پیل کسی ریختن.

سیرتیق / sırtıq / قاشقا، سؤزه باخمایان / سرتق.

سـیرتینی یئـره قالـدیرماق / sırtını yerə qaldırmaq / بئلین یئره وورمـاق، بیـرین باسـماق، اؤستؤن گلمک / پشت کسی را به خاک مالیدن.

سیریخ چکمـک / sırıx çəkmək / بیرینـه او کـی وار آبیر وئرمک، زییان وورماق، قویو قازمـاق / پـدر کسی را در آوردن.

سیریق چکمک / sırıq çəkmək / تالان وورماق، بیبیـب قورتارمـاق، اؤلـدؤروب داغیتمـاق، بـرک کؤتکله‌مک، تیکه پارچا ائله‌مک، بیر زاد قویماماق / تسمه از گرده‌ی کسی بیرون کشیدن.

سـیریق گئچمـک / sırıq geçmək / سـیریق چکمک، پاتلایینجا یئمک، برک وورماق / دمـار از روزگار کسی بر آوردن.

سیسقا / sısqa / آریق، آلچاق، اؤلومجؤل / کوتوله.

سیفاریشیله حاج قبول اولماز / sifarişilə hac qəbul olmaz / هره گرک اؤز ایشین اؤزؤ گؤره / کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.

سیک وورورسان توز قوپور / sik vurursan toz qopur / بیر یئرده بیر شئی اولماماق، یوخسول آدام ائوی / خانه‌ی فقیر.

سیککه‌دن سالماق / sikkədən salmaq / آبیردان سالماق، دیردن سالماق / سکّه‌ی یک پول کردن.

سیکه دسمال سالان / sikə dəsmal salan / یالتاق آدام، اونو بونو یاغلایان آدام / بادمجان دور قاب چین.

سیکی تاخچالاری گزمک / siki taxçalari gəzmək / اؤزلنمک، حددن چئخماق / پا از حد خود فراتر گذاشتن.

سیکی قیریق / siki qırıq / کؤیک اوغلو آدام، کلک باز آدام / دم بریده.

سیکیش قیریش / sikiş qırış / اؤیؤن چئخاتماق، جئغاللیق، سریمک / موش دوانی.

سیکیلمیش سوپا / sikilmiş supa / عؤرضه‌سیز آدام، خیت اولموش آدام / سنگ روی یخ.

سیکین توغلویا توغلویا گلمک / sikin toğluya toğluya gəlmək / هدفه یتیشمه‌مک / دست از پا درازتر.

سیکین قاپان / sikin qapan / آجیندان اؤلن، یوخسول، یئتدی دگیرماندا بیر پونزا اونو اولمایان / توی هفت آسمان یک ستاره نداشتن.

سیکینه شاباش ائله‌مک / sikinə şabaş eləmək / بیری وار یوخون داغیتماق، هر نه واری الدن وئرمک / خرج اتینا کردن، نفله کردن.

سیلکلنمک / silkələnmək / بیر ایشی یا عادتی کؤکؤندن یئره قویماق / آستین افشاندن.

سیللیینن اؤز قئزارتماق / silliynən üz qızartmaq / یوخسوللوقو گیزلتمک / با سیلی صورت خود را سرخ نگاه داشتن.

سیلیب سؤپؤرمک / silib süpürmək / یئرلی دیبلی تالان ائله‌مک، هئچ زاد قویماماق / چپو کردن، به یغما بردن.

سیم قاریشماق / sim qarışmaq / آرتیق ناراحاتلیق / سیم‌ها قاتی شدن.

سیملری قاریشیق / simləri qarişiq / عقلی آز آدام، سفئه / سیم قاتی داشتن.

سیمی اسکیک / simi əskik / عقلی آز آدام، سفئه / یه سیم کم داشتن.

سیمیتن / simitən / اؤزدن گئدمز، اؤزلو / سمج.

سینماق / sınmaq / خاراب اولماق، مغلوب اولماق، خئت اولماق / خیت شدن.

سینه گرمک / sinə gərmək / سینه قاباقا وئرمک، دایانماق، دالی اوتورماماق / سینه سپر کردن.

سینه یوموشانماق / sinə yumuşanmaq / بیر آدام ایشمگ یا یئمگه دؤشه و دویماق بیلمه‌یه / شکم از گاو قرص کردن.

سینه‌یه کؤز باسیلماق / sinəyə köz basılmaq / اؤرکدن یانماق، ناراحاتچیلیق / سینه سوخته شدن.

سینه‌یه یاتماق / sinəyə yatmaq / خوشا گلمک، اؤرگه اوتوماق، سئومک / به دل نشستن.

سینوو گئدمک / sinov gedmək / بیر زادا چوخ علاقه گؤسترمک / استخوان سق زدن.

سینیخماق / sınıxmaq / دؤشمک، آریقلاماق / شکسته شدن.

سینیق رادیو / sınıq radyo / چوخ دانیشان، دایانمازدان دئمک / ور ور کردن.

سینیق قول بویوندان آسلانماق / sınıq qol boyundan aslanmaq / پیس یولداشی و قوهومو آتا بیلمه‌مک / دست شکسته وبال گردن بودن.

ش

شئر بچه / şer beçə / شجاعتلی اوشاق، قوخمایان اوشاق / شیر بچّه.
شئریلداماق / şırıldamaq / بیر آداما آجی سؤز دئمک کی یئری اولمایا / توپ و تشر زدن.
شئریلدانماق / şırıldanmaq / بیر آداما آجی سؤز دئمک کی یئری اولمایا / توپ و تشر زدن.
شئرین قویروغویلا اویناماق / şerin quyruğuyla oynamaq / خطرلی ایش گؤرمک، اؤلؤم آیاغینا گئدمک / با دم شیر بازی کردن.
شئشبر / şeşbər / سیبیل بورما، سیبیلی یوغون / سیبیل از بناگوش در رفته.
شئشه‌لنمک / şeşələnmək / زور دئمک، اؤزؤندن دئمک، هارای داد سالماق، ساواشماق، اؤزون گؤسترمک / سوسه آمدن، خودنمایی کردن، داد و هوار راه انداختن.
شابالید جینسی / şabalıd cinsi / قئتمیر آدام، قئر سئچماز آدام / آدم بی خیر، ناخن خشک.
شابالیددان یاغ چئخارتماق / şabalıddan yağ çıxartmaq / قئتمیر آدامدان پول کسمک، چوخ چتین ایش گؤرمک، سودان کره چئخاتماق / از آب کره گرفتن، از بز نر شیر دوشیدن.
شابان / şaban / تئز کؤسن، دیمه دؤشر / زود رنج.
شاببادان شوببادان / şabbadan şubbadan / بیردن بیره، گؤزله نیلمزدن / یهو، ناگهانی، زرتی.
شاپالاغینان اؤز قیزارتماق / şapalağınan üz qızartmaq / اؤزؤن سئندیرماماق، یوخسوللوقولا گئچینمک / با سیلی صورت خود را سرخ کردن.
شاپالاقیلا اؤز قیزاردماق / şapalaqıla üz qızardmaq / یوخسوللوقولا آبیر ساخلاماق / با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشتن.
شاخ دانیشماق / şax danışmaq / آنلی‌آچیقلیقلا سؤز دئمک، آدام اؤزؤ دؤز اولوب هامییا شاخ سؤز دئمک / رک و پوست کنده سخن گفتن.
شاخ گزمک / şax gəzmək / آنلی‌آچیق دولانماق، عاییب‌سیزلیق / پیشانی بلند بودن.
شاختا بابا / şaxta baba / بابا نوئل / بابا نوئل.
شاختا وورموش / şaxta vurmuş / حال‌سیز، ترپنمه‌ین، ایش گؤرمه‌ین / سرما زده.
شاخسی ده طبیل‌چی اولماق / şaxseydə təbilçi olmaq / چتین ایش تاپماق، عقیل‌سیزلیک.
شاخسی گئتمک / şaxsey getmək / بیر زاددان اؤترؤ گؤیه چئخماق، بیر زادی چوخ سئومک / برای چیزی سر و دست شکستن.
شادارایا دؤنمک / şadaraya dönmək / دلیک دلیک اولماق، گؤلله‌لنمک / آب کش شدن، سوراخ سوراخ شدن.
شادلیقا شؤونلیک ائله‌مک / şadlıqa şüvənlık

elǝmǝk / خوشلوق اؤرگی وورماق، خوشلوقا راضی اولماماق / خوشی زیر دل کسی را زدن.

شار بوراخماق / şar buraxmaq / بیرینین دالینجا سؤز دئمک، تؤهمت وورماق / انگ زدن.

شاسی‌سی ایری / şasisi ǝyri / پالانی ایری، دؤز یئریمه‌ین، آرواد باز / پالان کج.

شاطیر چؤرکدن یئمه‌لی اولماق / şatır çörǝkdǝn yemǝli olmaq / فرع اصلیدن قاباغ اولماق، گؤزله‌نیلمز گؤزللیک.

شاطیری ایشدن چئخماق / şatırı işdǝn çıxmaq / ایشدن دؤشمک، گؤزدن دؤشمک / زوار در رفته شدن.

شافتالی طاباقی / şaftali tabaqi / ناز ائله‌ین، اؤزؤن سئون / از خود راضی.

شافتالی گلمه‌میش طاباقی گلدی / şaftali gǝlmǝmiş tabaqi gǝldi / اؤزون نازا قویان آدام، تئز ناز ائله‌ین آدام / فیس و افاده فروختن.

شاققی سئندیرماق / şaqqi sındırmaq / سؤزؤ یئره سالماق، بیر آدامی ناراحات ائله‌مک / روی کسی را زمین انداختن.

شالان دالان / şalan dalan / چوخ تشریفات‌لی یئر، آرتیق آپار گتیر اولان یئر / برو بیا داشتن.

شالوار ایکی اولماق / şalvar iki olmaq / وضع مالی دؤزلمک بیر حالدا کی آدام اؤزؤن ایتیره / تنبان دو تا شدن.

شالوارا وئرمک / şalvara vermǝk / قورخماق، قورخودان شالواری باتیرماق / شلوار خرابی کردن.

شالوارین ساریسی چکیلمه‌مک / şalvarim sarisi çǝkilmǝmǝk / اوشاقلیق، ضعیفلیک / از آب و گل در نیامدن.

شام انشگی / şam eşşǝgi / چوخ یوغون آدام، قیلیق‌سیز آدام / لندهور.

شانس یاتماق / şans yatmaq / ایش راس گلمه‌مک / بخت کسی خوابیدن.

شانسینا شیللاق آتماق / şansına şıllaq atmaq / آدام اؤزؤنه زیان وورماق، شانسی قاپیدان قوغماق / لگد به بخت خود زدن.

شاه گلدیسین گئچمک / şah gǝldisin geçmǝk / ایش اوزانماق، یوبانماق.

شاهین ایشی قره‌چیه دؤشمک / şahın işi qǝrǝçiyǝ düşmǝk / هامینین هامیبا ایشی دؤشمک، دمیر قاپینین تاختا قاپیبا ایشی دؤشمک / کار شاه به کولی افتادن.

شایا بایا سالماق / şaya baya salmaq / آبیردان سالماق، دیللره سالماق، ریسوای ائله‌مک / سر زبان‌ها انداختن.

شبیه چئخاتماق / şǝbeh çıxatmaq / ادا بازلیق ائله‌مک، دؤزلؤک ائله‌مه‌مک / گربه رقصانی.

شپه توخونماق / şǝpǝ toxunmaq / بیرینه زیبان دیمک، بیرینین آیریسینا زیبانی دیمک، یاشدا قورو اودونا یانماق / پیه چیزی به تن آدم خوردن، تر و خشک باهم سوختن.

شتره‌ده سو داشیماق / şǝtǝrǝdǝ su daşımaq / بیهوده ایش گؤرمک، نتیجه‌سیز ایش / آب به غربال پیمودن.

شتل آتماق / şǝtǝl atmaq / قارا یاخماق، آللادماق / سیاه کردن.

شتل اولماق / şǝtǝl olmaq / بیرینه مؤزاحیم اولماق، یئرسیز بیرینه دولاشماق / پا پیچ شدن.

شر قوپباسی / şǝr qupbasi / شر داغارجیغی، ظالیم، عثمان کؤینگی / پیراهن عثمان.

شراب سپمک / şǝrab sǝpmǝk / بؤهتان دئمک، تؤهمت وورماق، آد قویماق / شراب پاشیدن.

شراب شؤشه‌سی / şǝrab şuşǝsi / شرر آدام، اونا بونا ساتاشان آدام، شره شؤر آدام، نانجیب آدام، ساواش آختاران آدام / شیشه‌ی شراب.

شرر آتماق / şǝrr atmaq / بیرینین ناموس و شرفینه توخونماق / شر کردن.

شرر داغارجیغی / şərr dağarcığı / هامیبا ایجه‌شن آدام، ساواش آختاران آدام، شره شؤر آدام / شیشه‌ی شراب.

شرر سپمک / şərr səpmək / بیرینین ناموس و شرفینه توخونماق / شر کردن.

شرر سوغماق / şərr soğmaq / بیر زاددان قوتارماق / شر چیزی را کندن.

شرر قوپارتماق / şərr qopartmaq / بیرینین ناموس و شرفینه توخونماق / شر کردن.

شرر یاخماق / şərr yaxmaq / تؤهمت وورماق / شراب پاشیدن.

شرطی شوخومدا کسمک / şərti şoxumda kəsmək / قرارلاشماق، هر سؤزؤ اوولده دئمک، ایشی واختیندا گؤرمک، ایشین قرارین اوولده قویماق، ایکی طرف ایستکلرین اوولده بیر بیرینه دئمک / سنگها را واکندن، سنگ‌های خود را باهم وا کندن.

شستینه دیمک / şəstinə dəymək / حؤرمتینه تؤخونماق، اؤزؤنه لایق بیلمه‌مک / کسر شأن.

شعر دئییب قافیه‌سینده قالماق / şer deyib qafiyəsində qalmaq / سؤزؤ فیکیرلشمه‌میش دئییب دالیسین گتیرنمه‌مک / شعر گفتن و در قافیه‌اش ماندن.

شفقت باجی / şəfəqət baci / خسته‌لره یئتیشن خانیم / پرستار.

شق‌القمر ائله‌مک / şəqilqəmər eləmək / چتین ایش گؤرمک، هردنده لاغ اؤچؤن چوخ راحات ایش گؤرنه دئیلر، یئکه ایش گؤرمک / شق‌القمر کردن.

شق‌القمر ائله‌مه‌مک / şəqilqəmər eləməmək / مؤهؤم ایش گؤرمه‌مک، چتین ایش گؤرمه‌مک / شق‌القمر نکردن.

شلته ایشله‌مک / şəltə işləmək / بیر یئرده آدامین سؤزؤ یئریمک و حؤرمت گؤرمک / حرف در رو داشتن.

شلته ایشله‌مه‌مک / şəltə işləməmək / بیر یئرده آدامین سؤزؤ یئریمه‌مک و حؤرمت گؤرمه‌مک / حرف در رو نداشتن.

شلته‌سی ایشله‌مه‌مک / şəltəsi işləməmək / کله‌یی باش توتمایان، حوققاسی ایشله‌مه‌ین / نقشه‌ی کسی نگرفتن.

شله پیرتلاماق / şələ pirtlamaq / ایش قاریشماق، هر زاد بیر بیرینه دیمک / شیر تو شیر شدن.

شله‌سی آغیر / şələsi ağır / هیکللی آدام، خانواده‌لی آدام، تجرؤبه‌لی آدام / ریشه دار.

شله‌سین سودان چئخارتماق / şələsin sudan çıxartmaq / گؤنؤنی سودان چئخارتماق / گلیم خود را از آب بیرون کشیدن.

شله‌لی / şələli / هیکللی آدام / درشت هیکل، خپل.

شنبه ووروب چارشنبه چئخاتماق / şənbə vurub çarşənbə çıxatmaq / تئز تئز دوغان آرواد / ماشین جوجه کشی.

شهادت کلمه‌سی دئمک / şəhadət kəlməsi demək / اؤلؤمؤ گؤزؤنؤن قاباغیندا گؤرمک / اشهد خود را گفتن.

شه‌بده بزه‌مک / şəbədə bəzəmək / لاغا قویماق، اله سالماق / دست انداختن.

شو قریب / şo qərib / کیشی شئیی / دودول.

شور چیخاتماق / şor çixatmaq / حددن چیخماق، دوزسوزلوق / شورش را درآوردن.

شور قاتماق / şur qatmaq / ایشلری قاریشدیرماق، ایشلری کورلاماق / کاسه کوزه‌ها را به هم ریختن.

شور گؤز / şor göz / گؤز اوتاران، اونون بونون ناموسونا باخان / چشم چران.

شوربا قئزدیران / şorba qızdıran / آرا

ووروشدوران آدام / دو به هم زن.
شوربا قئزدیرماق / şorba qızdırmaq / ایکی آدامی ساواشدیرماق، آرا ووروشدورماق، داباان چکمک، یالتاقلانماق / آتش بیار معرکه بودن.
شوربا کؤینگی / şorba köynəgi / قارا کؤینک گئییب ریبا ائله‌مک، قارا گئییب اؤلؤ ناهاری یئمک / لباس ریا.
شوربالانماق / şorbalanmaq / دوزسوزلانماق، شیتلنمک / مزه ریختن.
شوربانین سویون آرتیرماق / şorbanın suyun artırmaq / قوناق گلمک، قوناقدان اؤترؤ یئمگی آرتیرماق / آب دیزی را زیاد کردن.
شوربانین سویون چوخاتماق / şorbanın suyun çoxatmaq / قوناق گلمک، قوناقدان اؤترؤ یئمگی آرتیرماق / آب آبگوشت را زیاد کردن.
شورون شورباسین چئخاتماق / şorun şorbasın çıxatmaq / افراط ائله‌مک، حددن آشماق / شور چیزی را در آوردن.
شورونو چئخارتماق / şorunu çıxartmaq / آیاق اندازه‌دن گؤتؤرمک، اندازه‌دن چئخماق، شیتلنمک / شور چیزی را در آوردن.
شورو چئخماق / şoru çıxmaq / کورلانماق، خرابلانماق، بیر آدامین رفتاری خرابلانماق / شور چیزی در آمدن.
شولدی / şuldi / حساب کیتاب بولمه‌ین آدام / آداب ندان.
شومچا / şumça / اؤزؤن سئون، هر زادی اؤزؤنه ایسته‌ین / خود خواه.
شؤشکی گلمک / şüşəki gəlmək / تهدید ائله‌مک، قورخودماق / شیشکی آمدن، سوسه آمدن.
شؤشه باشی / şüşə başi / سفیه آدام، پیس آدام، شارلاتان آدام / گل سر سبد.
شؤشه یؤکؤ / şüşə yükü / بوغاز قادین، حامیله آرواد / بار شیشه.
شؤورک / şüvərək / آریق اوجا آدام / نی قلیان.
شؤورن مزاج / şüvərən məzac / گئچینن آدام، یوموشاق، لوط قومونون ایشلریندن گؤرن آدام / خاک‌شیرمزاج.
شیت / şit / دوزسوز، اؤره‌گه یاتمایان / تو دل نرو.
شیتیل / şitil / مؤزاحیم، انگل، یئنگه، اؤزؤن اؤزگه‌یه یؤک ائله‌ین، چاغیریلمامیش یئره گئدن / شتل شدن.
شیتینی شورونو چئخارتماق / şitini şorunu çıxartmaq / حد و حدود بیلمه‌مک، حددین آشماق / شور چیزی را در آوردن.
شیر اؤرگی اولماق / şir ürəgi olmaq / قورخماز آدام / دل شیر داشتن.
شیرنی ایچمک / şirni içmək / نیشانلاماق، اؤزؤک تاخماق، بیرینی گلین گتیرمک / شیرینی خوردن.
شیره چکمک / şirə çəkmək / نشئه چکمک، جینسی لذذت آپارماق / حال چیزی را بردن، شیره چیزی را کشیدن.
شیره وئرمک / şirə vermək / آغیزی شیرییه باتیرماق، طاماحا سالماق، بیرین آلداتماق / دون پاشیدن.
شیره‌سین سورماق / şirəsin sormaq / قانین سورماق، ایستیثمار ائله‌مک / شیره‌اش را مکیدن.
شیرین باخان / şirin baxan / بیر آز چئر / دو بین.
شیرین جانا قصد ائله‌مک / şirin cana qəsd eləmək / اؤزؤنه عذاب وئرمک، شیرین چؤرگین آجی ائله‌مک / برای خود سخت گرفتن.
شیرین چای پولو / şirin çay pulu / رؤشوه، ایش قوشماق اؤچؤن پول وئرمک / شیرین کردن دهن کسی.
شیرین دیل / şirin dil / اؤره‌یه یاتان، خوشا گلن،

خوش دانیشان، دیلی شیرین و گؤلر اؤزلؤ / شیرین زبان.

شیرین دیللی / şirin dilli / خوش دانیشان، دیلی شیرین و گؤلر اؤزلؤ / شیرین زبان.

شیرین سالماق / şirin salmaq / اؤزؤنؤ ایستمک / شیرین کاری.

شیرین قیمته ساتماق / şirin qimətə satmaq / یوخاری ساتماق، باها ساتماق / به قیمت شیرین فروختن.

شیرینه خاتینلیق / şirinə xatınlıq / یالتاق آدام، یاغلی دانیشان آدام.

شیشمک / şişmək / بیر غذادا یا هر زاددا گؤزؤ اولماق / چشم به چیزی داشتن.

شیشمک / şişmək / فخر ائله‌مک، بیر غذایا طاماح دؤشمک، گؤونمک، اومماق / پز چیزی را دادن، باد در غبغب انداختن.

شیشه تاخماق / şişə taxmaq / اذییت وئرمک، ظؤلم ائله‌مک / به سیخ کشیدن.

شیشه تاخیب تندیره توتماق / şişə taxıb təndirə tutmaq / اذییت وئرمک، بیر آدامی چوخ سینسیتمک / به سیخ کشیدن.

شیطان آتینا مینمک / şeytan atına minmək / بیر پیس تصمیم توتماق، لج ائله‌مک / بر خر شیطان سوار شدن.

شیطان آتیندان ینمک / şeytan atından yenmək / پیس ایشدن قاییتماق / از خر شیطان پایین آمدن.

شیطان باشقا جین باشقا / şeytan başqa cin başqa / ایکی آیری جور بیر زاد / دو چیز متفاوت.

شیطان بیرینه دون بیچمک / şeytan birinə don biçmək / شیطان بیرین یولدان چئخارتماق / شیطان برای کسی قبای لعنت قیچی کردن.

شیطان توخومو / şeytan tuxumu / آرا ووران آدام، شولوغ آدام / تخم شیطان، تخم ابلیس.

شیطان جعبه‌سی / şeytan cəbəsi / ماهواره بوشقابی / تلویزیون.

شیطان دؤیؤنؤ / şeytan düyünü / دؤزلمه‌ین ایش، آچیلماز دؤیؤن / گره کور.

شیطان دریه گیرمک / şeytan dəriyə girmək / توغلانماق، بیر ایش گؤرمگه وسوسه اولماق / شیطان توی جلد کسی رفتن.

شیطان فهله‌سی / şeytan fəhləsi / دخل خرج ائله‌میین ایش گؤرن آدام، خیپرسیز ایش گؤرن، مؤفته ایشله‌ین، فایداسیز ایش گؤرن، نتیجه‌سیز ایش گؤرن، ایشدن فایدا آلمایان / حمّال بی مزد، خر حمّالی، نوکر بی جیره و مواجب، مثل خر عصاری.

شیطان قولاغی / şeytan qulaği / چوخ شولوغ اوشاق، یئرده گؤیده دورمایان اوشاق / وروجک، بچه‌ی ناقلا.

شیطانا بؤرک تیکمک / şeytana börk tikmək / چوخ شارلاتان آدام، حوقّا باز آدام / سر شیطان را کلاه گذاشتن.

شیطانا پاپیش تیکمک / şeytana papış tikmək / چوخ شارلاتان و کلک باز آدام / پاپوش برای شیطان دوختن.

شیطانا پاپیش تیکن / şeytana papış tikən / چوخ کلک باز آدام، شارلاتان / برای شیطان پاپوش دوزنده.

شیطانلیق / şeytanlıq / سؤز دولاندیرماق، چوغوللوق / شیطنت، سخن‌چینی.

شـیطانیلا داری اکمـک / şeytanila dari akmək / پـیس آدامـیلا شـریک اولمـاق، نـا اهـل آدامیلا شراکت ائله‌مک / با شیطان ارزن کاشتن.

شیطانین قولاغی کار / şeytanın qulaği kar / دیله گلمه‌مک، بیر ایشه گؤونمک و نیگران اولماق کی الدن گئدر / گوش شیطان کر.

شیطانین قولاغینا قورقوشوم / şeytanın qulağına qurquşum / بیر زاددان اوزاق

اولماق / گوش شیطان کر.

شیطانین قیچین سیندیرماق / şeytanın qıçın sındırmaq / بیر یئره چوخ آز گدیب گلمک / مثل ستاره‌ی سهیل بودن.

شیل کؤت / şil küt / برک دؤیؤب ازیشدیرمک، قول قابیرقانی سیندیرماق / لت و پار کردن.

شیلتاق / şıltaq / اوشاق اؤزؤن دده ننه‌سینه ازدیرمک، بیر نفر بیرینه چوخ ایستکدن اذییت ائله‌مک / شلتاق دادن.

شیلتاق وئرمک / şiltaq vermək / بیرین ایستکدن اینجیتمک، بیرینه ایستک اؤچؤن ایجشمک / شلتاق دادن.

شیللاق آتماق / şıllaq atmaq / سؤزه باخماماق، ایشدن قاچماق، حایاسیزلاشماق، جیزیغدان چیخماق / جفتک انداختن.

شیلیتله‌مک / şilitləmək / دؤیمک، ساغ سول وورماق، کؤتک آلتینا سالماق / به باد کتک گرفتن.

شیلیم شهره / şilim şəhrə / برک یارالانماق / آش و لاش شدن.

شیمیایی وورماق / şimiyayi vurmaq / ایی سالماق، پئسئدماق، ایبلندیرمک / شیمیایی زدن.

شیار شوخوم هامیسی بیر توخوم / şiyar şuxum hamısi bir toxum / نئچه نفر یا نئچه زاد بیر جؤر اولماق، هامیسین بیر ایلان چالماق، بیر بیرینه بنزر آدام / سر و ته یک کرباس بودن.

ص ـ ض ـ ط ـ ظ

صابون کؤپؤیؤنه دؤنمک / sabın köpüyünə dönmək / هئچ اولماق، پوچ اولماق / آب زیپو شدن.

صابونونان قره پالاز آغارماماق / sabunınan qərə palaz ağarmamaq / بیر زادین اصلی عوض اولماماق / با آب هفت دریا پاک نشدن.

صاحب‌الامیر یولچوسو / sabiləmir yolçusu / اؤزدن گئدمه‌یین آدام، سیمیتن، اوتانماز / سریش، گدای بصره.

صاف اوجاق باشی قویماماق / saf ocaq başi qoymamaq / ایشی چوخ پیس وضعده خاراب ائله‌مک، سابقه‌نی کورلاماق / جای نریده نگذاشتن.

صاندیق تولاسی / sandıq tulasi / ایت اؤزلؤ، ال چکمه‌ین، کنه، بیرینین دالینجا دؤشن / کنه صفت، سریش، طفیلی، زاغ سیاه کسی را چوب زدن.

صبرینه داش باغلاماق / səbrinə daş bağlamaq / دؤزمک، گئچینمک، دایانماق / حوصله به خرج دادن.

صبیر داشی / səbir daşi / بیر آدام کی اؤرک سؤزؤن اونا دئمک اولا / سنگ صبور.

صبیر کاساسی داشماق / səbir kasasi daşmaq / داها دؤزه بیلمه‌مک / کاسه‌ی صبر لبریز شدن.

صحرالارا دؤشمک / səhralara düşmək / ائو ائشیگیندن دیدرگین اولماق / آواره‌ی کوه و بیابان شدن.

صفه قویماق / səfə qoymaq / بیرینین دالینجا سؤز دئمک / گناهان کسی را شستن.

صلوات گؤجه باغلی اولماق / sələvat gücə bağli olmaq / هر بیر شئیین قاباقدان فیکیرین چکمک، داماراا باخیب قان آلماق، رگ را نگاه کردن و خون کشیدن..

صندللی مچید / səndəlli məçid / سینما / سینما.

ضرب زیرکدن یاغ چئخاتماق / zərb zəyərəkdən yağ çıxatmaq / زورونان ایش گؤرمک، زورونان بیر آدامی ایشلتمک / به زور چوب و چماق.

ضعیفه / zəifə / آرواد طایفاسی / ضعیفه.

ضیرنا چالماق / zırna çalmaq / مؤفته سؤز دانیشماق، سارساخلاماق، یئرسیز دانیشماق، یؤنگؤل سؤز / شعر و غزل خواندن، دری وری گفتن.

ضیرنانی گئن باشیندان پوفله‌مک / zırnani gen başından püfləmək / ایش باشارماماق، ایش بیلمه‌مک، ناشی‌لیق، ترسه ایش گؤرمک / سرنا را از طرف گشادش فوت کردن.

طاباخدا بیر چؤرک اولماق / tabaxda bir çörək olmaq / بیر اوشاقی اولان آدام / یه قرص نان در طبق داشتن.

طاباقا قویوب گؤیه توتماق / tabaqa qoyub qöyə tutmaq / چوخ عزیزله‌مک / بر روی دست

داشتن.

طاباقدا چؤرک بیر اولماق / tabaqda çörək bir olmaq / بیر اوشاقلی اولماق / یه نون در طبق داشتن.

طاسا داش آتماق / tasa daş atmaq / شانسا شیللاق آتماق / لگد به بخت خود زدن.

طاغین پوزماق / tağın pozmaq / ناراحات ائله‌مک / حال کسی را گرفتن.

طالع اؤز چئویرمک / tale üz çevirmək / اوغورسوزلوق، چتینلیقا دؤشمک / بخت کسی خفتن، بخت روی برگرداندن.

طالع گؤلمک / tale gülmək / بختی گتیرمک، شانس اویانماق / بخت کسی بیدار شدن.

طاماح دیشین چکمک / tamah dişin çəkmək / بیر زاددان گؤز اؤتماق، بیر زاددان ال چکمک / دندان طمع را کشیدن.

طبیل / təbil / یئکه قارین / شکم گنده.

طبیل آغاجی / təbil ağaci / اون بیر، سایدا ایکی دانا بیر طبیل آغاجینا اوخشار.

طرلان یئرینه سار یاغیش یئرینه قار / tərlan yerinə sar yağış yerinə qar / ایشین ترسه دؤشماغی، اومدوغو ایشین ترسه‌سی.

طوطو واری / tutu vari / بیر زادی باشدان سووما اؤیرنمک / طوطو واری یاد گرفتن.

ظاهیر باطین / zahir batin / اوکی وار، هرزادین دؤزؤ، یالانسیز / ظاهر و باطن.

ظفر توخونماق / zəfər toxunmaq / باشا خاطا گلمک، خطر دیمک / آفت رسیدن.

ظؤلمات داشی / zulmat daşi / قئزیل گؤمؤش / سنگ ظلمات.

ع - غ

عاری یئییب ناموسو دالا آتماق / ari yeyib namusu dala atmaq / حیاسیزلیق ائله‌مک، هر زادا دال چئویرمک، یاخشی پیس آنلاماماق / آبرو را خوردن و حیا را قی کردن.

عاغئل شئیین اوجوندا اولماق / ağıl şeyin ucunda olmaq / سفئه، عاغیل‌سیز آدام / مخ کسی تعطیل بودن.

عاغلی پوخونا قاریشماق / ağli poxuna qarışmaq / چوخ خوشحال اولماق / گل از گلش شکفتن.

عاغلینی اودوزماق / ağlını uduzmaq / عاغلینی الدن وئرمک، سفئه‌له‌مک / هوش از سر رفتن.

عاغیل آزماق / ağıl azmaq / دلی اولماق، سؤزؤ آزدیرماق / هوش گم شدن.

عاغیل باشدان چئخماق / ağıl başdan çıxmaq / سفئه‌له‌مک، سؤزؤ آزدیرماق / عقل از سر بدر رفتن.

عاغیل کسمک / ağıl kəsmək / اوشاق یئکلمک، بیر سؤزه هن وئرمک / عقل قطع دادن.

عاغیل کسن / ağıl kəsən / اینانیلان بیر ایش یا سؤز / عقل پسند.

عاغیلدان سئیرک / ağıldan seyrək / عاغیلدان کاسیب، سفئه / کم داشتن.

عاغیلدان کاسیب / ağıldan kasıb / سفئه، عاغیل‌سیز / از عقل بی بهره.

عاغیللی باشلی / ağılli başli / لاییق، امللی، دؤزگؤن / درست و حسابی.

عثمان کؤینگی / osman koynəgi / بیر باهانا یئری، یالاندان سؤز چئخاتماق، باهانا چاناغی / پیراهن عثمان.

عذاب ملائکه‌سی / əzab məlakəsi / اؤنو بؤنو اینجیدن آدام / مردم آزار.

عرراده اییلمک / ərradə ayilmək / پول سوزلاماق / عراده لنگ آمدن.

عرراده دؤزلمک / ərradə düzəlmək / ایش یوللانماق، بیر آدامین مؤشکؤلؤ حل اولماق، پوللانماق / به نان و نوا رسیدن، عرّاده‌ی کسی درست شدن.

عزرائیل بیرینین جانین آلانماماق / əzraıl birinin canın alanmamaq / چوخ قئتمیر آدام / به عزرائیل هم جان ندادن.

عزرایلا ساققیز وئرمک / əzrayıla saqqız vermək / اؤلؤمدن قورتارماق، آغیر خسته‌لیقدان دورماق / سر عزرائیل شیره مالیدن.

عشقی / eşqi / هر نئجه سئوسه یاشایان آدام، اؤرگینه یاشایان آدام / عشقی.

عغیلدن دالی / əğildən dali / عقلی آز، سفئه / شیرین عقل.

عقرب ماشاسی / əqrəb maşasi / ظؤلم دلالی /

دلال مظلمه.

عقل توپوقدا اولماق / əql topuqda olmaq / عقلین آزلیقی، سفئه‌لیک، هؤش‌سؤزلوق / عقل کسی پاره سنگ برداشتن.

عقل گؤزده اولماق / əql gözdə olmaq / بیری گؤردوغون ائله‌مک یا ایناماق، هر زادین ظاهیرین گؤرمک، هر نه گؤرنی ایناماق / عقل کسی توی چشمش بودن.

علی آشیندان دا اولماق ولی آشیندان دا / əli aşından da olmaq vəli aşından da / ایکی طرفلی زییان قویماق، آراندا بوغداداندان اولماق یایلاقدا خورمادان / از اینجا مانده از آنجا رانده.

علی بؤرکؤن ولی باشینا ولی بؤرکؤن علی باشینا قویماق / əli börkün vəli başına vəli börkün əli başına qoymaq / بیر آدامنان بورج ائله‌ییب بیر آیری‌سینا وئرمک / هفت کسی گرو هشتش بودن.

علی میدانی / əli meydani / آرا یئر، آیاق آلتی / جلوی پای همه.

عمل آزماق / əməl azmaq / یولدان چئخماق، حددیندن چئخماق / پا از گلیم خود درازتر کردن.

عملی آیاغینا جیدار اولماق / əməli ayağına cidar olmaq / گؤردوغو ایشین جزاسین چکمک / هندوانه خوردن و پای لرزش نشستن.

عوجی بئنئق / ücibınıq / اوزون آدام، هیکللی کیشی / دیلاق.

عؤمؤر یولداشی / ömür yoldaşi / حیات یولداشی، ار یا آرواد / شریک زندگی.

عؤمؤره قووارا چکمک / ömürə qovara çəkmək / ناراحاتچیلیقیلا عؤمؤر گئچیدمک / سوهان روح.

عؤمؤرؤ بیر آداما وئرمک / ömürü bir adama vermək / اؤلمک / عمر به کسی دادن.

عؤمرؤن شؤشه‌سی / ömrün şüşəsi / یاشاییشین اندازه‌سی، چوخ ایستکلی و قورومالی بیر زاد / شیشه‌ی عمر.

عؤمرؤن یاریسی هئچ اولماق / ömrün yarisi heç olmaq / عؤمرؤ فایداسیز گئچیدمک، عؤمرؤدن فایدالانماماق، یاشاییشدان یاخشی قازانج اله گتیرمه‌مک / نصف عمر بر باد رفتن، نصف عمر فنا شدن.

عؤمره مطاع / ömrə mota / عؤمؤر بویو / مادام‌العمر.

عؤمرؤ کؤل ائله‌مک / ömrü kül eləmək / وقتی تلف ائله‌مک / عمر خود را به باد دادن.

عینالی قئزئلی / eynali qızılı / فایداسیز بیر زاد، دخل خرج ائله‌میین بیر ایش / آفتابه خرج لحیم.

غربیلده سو داشیماق / ğərbildə su daşımaq / فایداسیز و یئرسیز ایش گؤرمک / آب در غربال کشیدن.

غزل اوخوماق / ğəzəl oxumaq / چوخ دانیشماق، بوش دانیشماق / شعر و غزل خواندن.

غششی بیرینین اؤستؤنه یئخماق / ğəşşi birinin östünə yıxmaq / بیرینه شراب سپمک، شررین بیرینین اؤستؤنه سالماق / کاسه کوزه سر کسی شکستن.

غللیه قوم قاتماق / ğəlliyə qum qatmaq / بیرینین ایشین ایمک، بیر ایشه داش دیغیرلاتماق / در کاری موش دواندن.

غم پیچاغی / ğəm piçaği / بیر آدام کی اؤرک سؤزؤن اونا دئمک اولا / سنگ صبور.

غیرت‌سیزه غیرت ال وئرمک / ğeyrətsizə ğeyrət əl vermək / اولمایان بیر ایش، ترسه ایش، ایناماملی بیر ایش / شجاعت کسی گل کردن.

ف

فئری یاتماق / feri yatmaq / آجیغی، هیرسی سویوماق / آبها از آسیاب افتادن.

فئشنا تئشنا / fışna tışna / سؤز سوغ کی قاش‌قاباغیلا اولا، آروادین پیس رفتاری / اخم و تخم، فش فش کردن.

فئن دئیب بورنوندان دؤشمک / fın deyib burnundan düşmək / بیر بیرینه ایشلرینده یا قیافه‌ده چوخ بنزه‌مک / مثل سیبی که از وسط نصف شده باشد.

فالا ترسه گلمک / fala tərsə gəlmək / ایضطیرابلی اولماق، ناراحاتچیلیق، بیر یئرده بند اولماماق، اویان بویانا قاچماق / دل تو دل نداشتن، کک توی تنبان افتادن.

فالاسی ایتمک / falasi itmək / اویان بویانا بی‌هدف گئدمک / مثل سگ پا سوخته این ور و آن ور رفتن.

فالاسی ایتمیش تویوق / falasi itmiş toyuq / چوخ اویان بویانی دولانان آدام / سگ پا سوخته.

فالاسی ترسه گلمک / falasi tərsə gəlmək / ال آیاغا دؤشمک، اویان بویانا قاچماق / کک توی تنبان افتادن.

فالانی ایچمک / falani içmək / مایادان یئمک، زیبان ائله‌مک / وا ترقّیدن.

فالی بددن وورماق / fali bəddən vurmaq / بد اوغورلوق ائله‌مک / آیه‌ی یأس خواندن.

فتحعلی خان مشقی / fəthəli xan məşqi / چوخ اینجیتمک، سینسیتمک / پوست کندن.

فرشی خابینا سیغارلاماق / fərşi xabına sığarlamaq / سیاستیله گئچینمک / نان را به نرخ روز خوردن.

فرهاد اؤلوب کؤلؤنگؤنون سسی گلمک / fərhad ölüb külüngünün səsi gəlmək / بیر یاخشی و بؤیؤک آدام اؤلمک و اونون آثاری قالماق / بوی گل را از چه جویند از گلاب.

فشندی / fəşəndi / بزه‌نن، تیپ ووران / تیپ زدن.

فضله / fəzlə / آرا ووران، ساواش سالان، چالاسی / دو بهم زن.

فقط حلال آیری اولماق / fəqət həlal ayri olmaq / چوخ یاخین ایکی یولداش / فقط حلال کسی با کسی جدا بودن.

فلان کس گؤزؤم کیمیدی / filan kəs gözüm kimidi / چوخ ایطمینانیم وار / مثل تخم چشمان.

فلان کسه آغلئیان گؤزدن اولار / filan kəsə ağlıyan gözdən olar / دوز بیلن دئییر، پیس یاخشی بیلمز آدام / نمک نشناس.

فلان کسین آللاهینداندی / filan kəsin allahındandi / آرزوسو دی / از خداش بود که...

فلک وورموش / fələk vurmuş / یازیق آدام، ایشی دالی دؤشن آدام / فلک زده.

فلکدن بیر گؤن اوغورلاماق / fələkdən bir gün oğurlamaq / فؤرصتی غنیمت سایماق / دم

را غنیمت شمردن.

فلکـه چـؤرک آپارمـاق / fələkə çörək aparmaq / اوزون قـامتلی، اوجـا قـددی آدام / زینب غازچران.

فلکین گؤدازینا گئدمک / fələkin güdazına gedmək / اؤز طـالعینین قوربـانی اولمـاق / جفـای روزگار کشیدن.

فلگه چؤرک آپـاریر / fələgə çörək aparır / اوزون آدام / بابا لنگ دراز.

فِله اویماق / felə uymaq / توغلانماق، آلـدانماق / خام شدن.

فند قورماق / fənd qurmaq / حیلـه دؤزتمـک، بیج‌لیک ایشلتمک / ترفند به کار بردن.

فهلـه ناهـاری / fəhlə nahari / چـوخ اوزانـان یئمک، یئمگی اوزاتماق / دفع الوقت.

فورس ائله‌مک / fors eləmək / تکبور ائله‌مک، غرورلانماق / فیس و افاده فروختن.

فیتـه وئـرن / fitə verən / یالتـاق آدام، دسـمال چکن آدام / بادمجان دور قاب چین.

فیتیلـین باسـماق / fitilin basmaq / رؤشـوه وئرمک، بوغازین باسماق، سسـین کسـمک، راضـی ائله‌مک، اؤلدؤرمک / دمـش را دیـدن، صـدایش را بریدن.

فیرتانـا چئخاتمـاق / fırtana çıxatmaq / قاریشـدیرماق، سـاواش سـالماق / آب را گـل آلـود کردن.

فیرعونلـوق ائلـه‌مـک / fironluq eləmək / آزغین‌لیق ائله‌مک، تکبور ائله‌مک / فرعونی کردن.

فیرفیـرا کیمـی فیرلانمـاق / fır fıra kimi fırlanmaq / یالتاقلانمـاق، قـویروق بولامـاق / دم تکان دادن.

فیریقلامـاق / fırıqlamaq / بیـر زادیـن دریسـین سـویماق، بیـرین باسـماق، بیـر ایشـی تئـز گؤرمـک، بیرین یازیق ائله‌مک / پوست چیزی را قلفتی کندن.

فیریلداق / fırıldaq / هـامینی باشـدا دولانـدیران، دؤز اولمایـان، یـالانچی، هامییـا یـالان سـاتان، تـوغلاییجی، هـاردا آش اوردا بـاش / سـر دوانـنـده، نیرنگ باز.

فیریلداق گلمـک / fırıldaq gəlmək / بـؤرک قویمـاق، توغلامـاق، بؤرجـو وئرمـه‌مـک، کلـک ایشلتمک / بالا کشیدن، امروز فردا کردن.

فیریلـــداقچی / fırıldaqçi / کلــک بــاز، آدام آلدادان / نیرنگ باز.

فیســقیدماق / fısqıdmaq / تیریـک چکمـک، پاپئرز چکمک.

فیشقا / fışqa / ناموس‌سیز آرواد، آرا یئرچی آرواد، فایشا / زن هر جایی.

فیشقیراق ایچریده قالماق / fışqıraq içəridə qalmaq / اوخ داشا دیمک، ایستگه یئتیرمه‌مک / تیر به سنگ خوردن.

فیشنگ دیواننـان اولمـاق / fişəng divannan olmaq / بیــر زاد مؤفتــه اولمــاق، خلیفــه‌نــین کیسه‌سیندن باغیشلاماق / از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن.

فیشیلداماق / fışıldamaq / دیللنمک، دئیینمک / فش فش کردن.

فیطه / fitə / یالتـاق آدام، یاغلایـان آدام / بادمجـان دور قاب چین.

فیقان / fiqan / چوخ غلیظ بزه‌نن قیز / اطواری.

فیکری آچیق / fıkri açıq / درین دؤشـؤنجه‌لـی، هر زادا عقلیینن باخان / روشن‌فکر.

فیـل اوغلـی فلـک / fil oğli fələk / زور آدام، گؤجلؤ آدام / سالار و قوی پنجه.

فیــل خورطومونـــدان دؤشـــمک / fil xortumundan düşmək / ایفـاده ائلـه‌یـن آدام، اؤزؤن بیـه‌نـن آدام، بیـری اؤزؤنـؤ آیـریلاردان باشـقا بیلمک، اؤزؤنؤ اؤزگه‌لردن اؤستؤن توتماق / از دماغ فیل افتادن.

فیــل قولاغینـــدا یاتمـاق / fil qulağında

yatmaq / آرخـاییـنلیق، خبرسـیزلیک، هـئچ زادی سایمایان / با بزرگان پیوستن!

فیـل گؤتؤنـدن دؤشـمک / fil götündən düşmək / اؤزؤن توتماق، هئچ کیمـی سـایماماق / از دماغ فیل افتادن.

فیله مینمک / filə minmək / سیاسته قاریشماق / سوار فیل شدن.

فینجـان اؤینتمـک / fincan öynətmək / ادا گتیرمک / گربه رقصاندن.

فیندق / fındıq / گـؤزل اوشـاق، آغـزی جیققئلـی اوشاق یا بؤیؤک / مثل فندق.

ق

قئچی یورقانا گؤره اوزاتماق / qıçi yorqana görə uzatmaq / هره اؤز جیزیغین تانیماق / پا را اندازه‌ی گلیم خود دراز کردن.

قئچی یورقاندان آرتیق اوزاتماق / qıçi yorqandan artıq uzatmaq / جیزیغدان چیخماق / پا از گلیم خود درازتر کردن.

قئچین قوغزاییب بیرینین اؤستونه ایشه‌مک / qıçin qoğzayıb birinin üstünə işəmək / کیفیر سؤزلر دئمک، بیرین لاپ حؤرمتسیز ائله‌مک / به لجن کشیدن.

قئدیخلاماق / qıdıxlamaq / آجیق وئرمک، هیرسلندیرمک / دست به نقطه‌ی حساس کسی گذاشتن.

قئدیخلانماق / qıdıxlanmaq / بیر ایشه چوخ علاقه تاپماق، بیر زادا کؤنؤل گؤسترمک / به چیزیش شدن.

قئدیغا گلمک / qıdığa gəlmək / آجیق گلمک، بیر ایش بیرینی ناراحات ائله‌مک / حساسیّت داشتن.

قئر پیس اولماق / qır pis olmaq / وضع یاخشی اولماماق، ساواش ایبی گلمک / هوا پس بودن.

قئر سئچماز / qır sıçmaz / قئتمیر آدام، گؤزؤ دار آدام، پول خشله‌مه‌ین آدام / تنگ نظر، دنیا دوست.

قئرپ قویماق / qırp qoymaq / ایجشمک / به پر و پای کسی پیچیدن.

قئریخ قوشون / qırıx qoşun / بیر یئره آداملار چاغریلاندا بیر بیر گئدمک / لشکر شکست خورده.

قئز گلمک / qız gəlmək / بیر ایشده نتیجه آلماماق / روباه آمدن، شیری یا روباه؟

قئزارماق / qızarmaq / ناراحات اولماق، خجالت اولماق / سرخ شدن.

قئزلار بولاغیندان سو ایچمک / qızlar bulağından su içmək / خیردا قئز اوشاقینین بوی آتیب گؤزللنمگی، قئز اوشاغلارینین یئکلمگی و سئومه‌لی اولماغی / یک گل از هزار گل کشفتن.

قئزلار بولاغیندان سو ایچمه‌مک / qızlar bulağından su içməmək / قئز اوشاغینین کؤرپه واختی، قئز اوشاغی اون یاشدان قاباق / یک گل از هزار گل نشکفتن.

قئزمیش اصلان کیمی / qızmış əslan kimi / بیر یئرده بند آلمایان، اویان بویانا قاچان / مثل شیر حمله‌ور.

قئزیشدیرماق / qızışdırmaq / بیر آدامی بیر ایشه تحریک ائله‌مک / شیر کردن.

قئزیشمادیق ایستی‌سینه کؤر اولدوق تؤستؤسؤنه qızışmadıq istisinə kor olduq tüstüsünə / بیریندن خیر گؤرمه‌مک / آتشش را ندیدیم ولی دودش چشممان را کور کرد.

قئزیل / qızıl / ارزشلی بیر زاد، ارزیشدن

دؤشمه‌ین بیر زاد / طلا.

قئزیل گـؤل / qızıl gül / تمیزلیـک، پـاک‌لیق، گؤزللیک / مثل یه دسته گل سرخ.

قئزیم سنه دئییب گلینیم سنه آندیریرام / qızım sənə deyib gəlinim sənə andırıram / اؤستؤ اؤرتؤلؤ سؤز دئمک / به در می‌گوید تا دیـوار بشنود.

قئفیل اوغورلاماق / qıfıl oğurlamaq / بیـرینین اؤرگین آپارماق، بیرین اؤزؤنـه وورغـون ائلـه‌مـک / دل بردگی.

قئـل ایـیرمـک / qıl ayirmək / آریـق‌لیـق / نـی قلیان.

قئـل کؤرپـؤ / qıl körpü / صـیراط کؤرپؤسـؤ، قئل‌دان اینجه بیر کؤرپؤ / پل صراط.

قئلئـنج مؤسـلمانی / qılınc müsəlmani / زور آدامی، دیل بیلمه‌ین آدام / زبان نفهم.

قئلئنجـا چاپمـاق / qılınca çapmaq / سـاواش آختارماق / دنبال شر بودن.

قئلـپ قویمـاق / qılp qoymaq / باهانـا یئـری آختارماق، انگل تؤرتمک / بهانه تراشیدن.

قئلنجـین دالیـدا کـسمک قاباغیـدا / qılıncın dalıda kəsmək qabağıda / سـؤز گئچرلـی اولماق / هر دو دم شمشیر بریدن.

قئلی قئلدان سئچمک / qıli qıldan seçmək / چوخ آییق آدام، هؤشلؤ باشـلی آدام / مـو از ماسـت کشیدن.

قئلی وورماق / qıli vurmaq / اینجـه سـئچمک، چوخ دیققت‌لی، اینجه باخیشلی‌لیق / مو شکافی، مـو را زدن.

قئلیب یاتماق / qılıb yatmaq / ایشی گؤرمـک، آرخایینلیق / زیر سر گذاشتن.

قئلیغـی تاپمـاق / qılığı tapmaq / توولامـاق، چمین تاپماق / قلق کسی را بدست آوردن.

قئلیـق تاپمـاق / qılıq tapmaq / بیـر آدامـین اخلاقین تاپماق / قلق کسی را به دست آوردن، چـم کسی را بدست آوردن.

قئنقیـدماق / qınqıdmaq / اؤلـدؤرمک، آرادان آپارماق / سر کسی را زیر آب کردن.

قئنینـدان چئخمـاق / qınından çıxmaq / حدیندن آشماق / پا از گلیم خود درازتر کردن.

قئییم قـدیم / qeyim qədim / عزیـز آغیـر آدام، گـؤرکملی و حؤرمـت تاپـان آدام، کؤکلـؤ آدام / دارای شأن و منزلت، اصل و نسب‌دار، نژاده.

قابئغی قالین / qabığı qalin / بئینـی قـالین، سـؤز قانماز، ایشه داواملی آدام / پوست کلفت، نفهم.

قاب دیبی یالایان / qab dibi yalayan / یالتـاق آدام، چوخ یبین آدام، یولچو / کاسه لیس.

قاباخـدان یئمـز / qabaxdan yeməz / قورخمایان، دیک باش آدام / کلّه شق.

قابـار اللـی / qabar əlli / الی قابـارلی، زحمـت چکن، فهله / دست‌تاولی، کارگر.

قاباغـا آغـاج اوزاتمـاق / qabağa ağac uzatmaq / ایشـین قابـاغین آلمـاق، مؤزاحیمـت / چوب لای چرخ گذاشتن.

قاباغـا دؤشـمک / qabağa düşmək / یـول گؤسترمک، رهبرلیک / جلودار.

قاباغا کؤتؤک ایتـه‌لـه‌مـک / qabağa kötük itələmək / ایشـین قابـاغین آلمـاق، مؤزاحیمـت / چوب لای چرخ گذاشتن.

قاباغا یـول قویمـاق / qabağa yol qoymaq / بیرینه یول اؤیرتمک، بیرین بیر ایشه کؤنؤللنـدیرمک / راهی پیش پای کسی گذاشتن.

قاباقا دؤشنلیک ائلـه‌مـک / qabaqa düşənlik eləmək / آرتیـق گلمـک، هـامینی اؤزؤنـه بوشـلو بیلمک / دست پیش را گرفتن که پس نیفتد.

قاباقـا چئخمـاق / qabaqa çıxmaq / خیـدمت ائله‌مک، یاخشی یاناشماق / مقابـل کسـی خـوب در آمدن.

قاباقدان گلمه‌لیک / qabaqdan gəlməlik / زیرنگلیک ائله‌مک، قاباغا دؤشمک، بوشلو چئخارتماق / پیشدستی کردن.

قاباقدان گلنلیک ائله‌مک / qabaqdan gələnlık eləmək / بیر ایش گؤروب آیری آدامی بوشلو چیخاتماق، پیس ایش گؤروب بیر شئیده طلبکار اولماق / دست پیش را گرفتن، طلب کاری کردن.

قاباقدان یئمز / qabaqdan yeməz / قوخمایان آدام، دالا اوتورمایان / از رو نرو.

قابان / qaban / هیکللی آدام، قانماز آدام / گراز.

قابانا دؤنمک / qabana dönmək /کؤکلمک، آزغین‌لاشماق، ساغ سولونو تانیماماق/خود را گم کردن.

قابی بوش / qabi boş / بیر زاد بیلمه‌ین، ساوادسیز، ساده / چیزی در چنته نداشتن.

قابیرقا ساییلماق / qabırqa sayılmaq / چوخ آریق آدام، جان‌سیز آدام / دنده‌های کسی شمرده شدن.

قابیرقا صؤحبتی / qabırqa söhbəti / چوخ اوزون و قورتارماز صؤحبت / قصّه‌ی حسین کرد شبستری.

قابیرقا وئرمک / qabırqa vermək / دامار وئرمک، کؤنزلیک ائله‌مک، ایپه ساپا گلمه‌مک / یک‌دندگی کردن.

قابیغینا سیغماماق / qabığına sığmamaq / صبیرسیزلیک ائله‌مک، سئوینمه‌دن اؤزؤندن چیخماق / در پوست خود نگنجیدن.

قابیق سویولماق / qabıq soyulmaq / سینسیمک، دارلیق چکمک / پوست کنده شدن.

قابیقدان چئخماق / qabıqdan çıxmaq / یازیق اولماق، دری سویولماق، یوخسوللاماق / به فلاکت افتادن.

قابینا سالماق / qabına salmaq / سؤزؤن جوابین یئرینده وئرمک / جواب کسی را کف دستش گذاشتن.

قاپان قاپان ائله‌مک / qapan qapan eləmək / هر زادی داغیتماق، چاپماق، یئغیب آپارماق / بچاپ بچاپ کردن.

قاپان قاپیش / qapan qapış / بیر زادی هامی گؤیده گؤتؤرمک، آز بیر زادی هامی بومبالاما، هامی تؤکؤلؤب بیر یئری داغیتماق، قاتما قاریشیقلیق / بقاپ بقاپ، چپاول کردن.

قاپدی قاشدی / qapdi qaşdi / زوربا زورلوق، بیرینین الیندن بیر زادین آلیب قاچماق / زورگیری، بزن در رو.

قاپی اؤزه آچیلماق / qapi üzə açılmaq / ایش یولا دؤشمک، خئیر آپارماق / در به روی کسی باز شدن.

قاپی باجا بیر اولماق / qapi baca bir olmaq / ایستکلی‌لیک، ایکی یولداش یا قونشی بیر ائولی اولماق / خانه یکی بودن.

قاپی بیر / qapi bir / گل گئدلی، ائو بیر / در و همسایه.

قاپی دالینا دؤشمک / qapi dalına düşmək / اوتانماق، بیر ایشی واختی گئچندن سونرا گؤره بیلمه‌مک / تو رو در واسی گیر کردن.

قاپی قاپی آختارماق / qapi qapi axtarmaq / چوخ دیققتیله آختارماق، بیر زاددان اؤترؤ چوخ اللشمک / در به در دنبال چیزی رفتن.

قاپی قاپی دولانماق / qapi qapi dolanmaq / بیر زادی دیققتیله آختارماق / در به در دنبال چیزی بودن.

قاپی قیفیللاما / qapi qıfıllama / بیر ائوین هامیسین قوناق چاغیرماق، ائل قوناقلیقی / دعوت عام.

قاپی‌سی آچیق / qapısi açıq / سخاوتلی آدام، قوناق سئون آدام، ائوینه گئد گل چوخ اولان / در کسی به روی همه باز بودن، مهمان نواز.

قاپی‌سینی دؤیمک / qapısıni döymək / ساتاشماق، انجشمک / در کسی را کوفتن.

قاپی‌سینین آچاری داما آتیلماق / qapısının açari dama atılmaq / ائو یئخیلماق، عائله محو اولماق / دودمان کسی به باد رفتن.

قاپی‌لارا دؤشمک / qapılara düşmək / دیلنچی‌لیق ائله‌مک / کاسه‌ی گدایی دست گرفتن.

قاپینی تاپاننان ائله‌مک / qapını tapannan eləmək / چوخ گئد گل ائله‌مک / درب کسی را از جا کندن.

قاپی‌نی دابانینان چئخارتماق / qapıni dabanınnan çıxartmaq / بیر یئره چوخ گئد گل ائله‌مک / پاشنه در را کندن.

قاپینی کسمک / qapını kəsmək / بیرین گؤزله‌مک، قاپیدا دوروب گؤزله‌مک / چشم انتظار کسی بودن.

قاپییاجا بیربیله یولداش اولماق / qapıyaca biriylə yoldaş olmaq / یاریم یولداش، یولداشلیغی آخیره یئتیرمه‌مک / رفیق نیمه راه.

قاتما باغلاماق / qatma bağlamaq / لاغا قویماق / به کسی بند کردن.

قاتیقلانماق / qatıqlanmaq / دوزسوزلانماق، یالتاقلانماق، قویروق بولاماق / دم تکان دادن، شیوه بازی.

قاتیم قاتیم قاتلاماق / qatım qatım qatlamaq / ازمک، تاماملیه الدن سالماق، آرادان آپارماق، بیر زادی ازیب داغیدیب یئره سؤرتمک / نسل کسی یا چیزی را از روی زمین برداشتن، له و لورده کردن.

قاج دؤشمک / qac düşmək / دؤشمن اولماق، ضیدد اولماق / چپ افتادن، با کسی در افتادن.

قاچ آت باسدی / qaç at basdi / چوخ تلسیک، صبیرسیز، آتلی دالیجا دؤشمک / سه سوت.

قاچاق یولو ساخلاماق / qaçaq yolu saxlamaq / حیا حؤرمتین هامیسین پوزماماق، پرده‌لرین هامیسین یئرتماماق، کؤرپؤلرین هامیسین یئخماماق / راه در رو نگه داشتن، همه‌ی پل‌ها را پشت سر خود خراب نکردن.

قاچدی قوودو اولماماق / qaçdi qovdu olmamaq / ایکی عایله بیر بیربیله یاخین اولماق / با کسی خانه یک بودن.

قاخینج اولماق / qaxınc olmaq / باشا چیرپیلان بیر سؤز / سر کوفت.

قادینجیل / qadıncıl / آرواد آغیز، آرواد سؤزؤنه باخان / زن ذلیل.

قارا اؤرکلی / qara ürəkli / پاخیل، قلبی قارا / بد دل.

قارا اؤز / qara üz / اؤزؤ قارا، سوچلو آدام / رو سیاه.

قارا آغیز / qara ağız / قورد / گرگ، سیاه دهن.

قارا آغیز / qara ağız / وای خبری وئرن آدام / سق سیاه.

قارا با قارا / qara ba qara / قدم قدم ایزله‌مک، آردینجا دؤشمک / سایه به سایه‌ی کسی رفتن.

قارا باسماق / qara basmaq / قورخولو یوخو گؤرمک / کابوس دیدن.

قارا بخته قارانلیق چؤکمک / qara bəxtə qaranlıq çokmək / باختی قارا آداما بیر آیری قارا باختلیق اؤز وئرمک، یارا اؤستن یارا دیمک، لاپ یازیق اولماق / زخم روی زخم آمدن، بدبختی روی بدبختی.

قارا پاپاغ / qara papağ / آغ ساققال / ریش سفید.

قارا پارا / qara para / اوغورلوق پول، دؤز یولدان اله گلمه‌ین پول / پول کثیف.

قارا پول / qara pul / خیردا پول، دمیر پول / پول سیاه.

قارا تاپداق / qara tapdaq / هی کؤتک یئین،

دایم دؤیؤلن / کتک خور.

قارا تـوپراق آلتـی / qara topraq alti / قبیـر / منزل آخرت.

قـارا توپراقـا گؤنـدرمک / qara topraqa göndərmək / بیـرین اؤلـدؤرمک / بـه خـاک انداختن.

قارا جماعـت / qara cəmaət / ائللیـک، هـامی، عاوام آداملار / عوام‌النّاس.

قارا چور / qara çor / اوزون قئلنج، اوزون قددره / شمشیر دراز.

قارا خبر / qara xəbər / اؤلؤم خبری، وای خبری / خبر مرگ.

قارا دابان / qara daban / پیس قـدملی، گلیشـی یاخشی اولمایان / بد قدم.

قـارا دالاق / qara dalaq / یورقـون، آیاقـدان و نفسدن دؤشمؤش / نفس بریده.

قـارا دوغرامـاق / qara doğramaq / یـالان دانیشماق / سیاه کردن.

قارا دوواق / qara duvaq / اری اؤلن تازا گلـین / عروس سیاه پوش.

قارا دینمز / qara dinməz / سوسـان، دانیشـماز / صامت.

قـارا سـودان قایمـاق توتمـاق / qara sudan qaymaq tutmaq / لاب زیرکلیک، باشاراجاقلی آدام / از آب سیاه سرشیر گرفتن.

قارا سویوق / qara soyuq / شاختا، دونـدوروجو سویوق / زمهریر.

قارا قاباق / qara qabaq / قـاش قابـاقلی، گـؤلمز آدام / اخمو.

قارا قـاپی / qara qapi / قونـاق سـئومز، قئتمیـر، پول خشله‌مه‌ین / مهمان گریز.

قارا قول / qara qul / چوخ ایشله‌ین آدام، ایشـی بللی اولمایان نؤکر کی هر ایش چکه‌لر / غلام سیاه.

قارا قوومایا سالماق / qara qovmaya salmaq / دالینجـا گئـدمک، قوغالامـاق، برکـه سـالماق / در تنگنا انداختن.

قارا قیزیـل / qara qızıl / نـؤوت، نفـت / طـلای سیاه.

قارا کاغـاذ / qara kağaz / اؤلـؤم خبـری، پیس خبرلی کاغاذ / مکتوب مرگ.

قارا کیشـی / qara kişi / بیـر زاد بیلمـه‌یـن آدام، ساوادسیز، عاوام / عامی.

قارا گؤزلـؤک / qara gözlük / یالانـدان اؤزؤن آغلار گؤسترمک، اؤزؤن آغلاماغا وورماق / تظـاهر به گریه کردن.

قـارا گـؤن / qara gün / یـازیق، بـاختی قـارا، دارلیقدا یاشایان / سیه روزگار.

قارا گؤن قابلاشـماق / qara gün qablaşmaq / یازیق اولماق، پیس گؤنه قالمـاق / بـه خـاک سـیاه نشستن.

قـارا گؤنـده اولمـاق / qara gündə olmaq / چتینلیک چکمـک، کاسیـب‌لیـق، یوخسـوللوق / بـه روزگار سیاه نشستن.

قارا گؤنلؤ / qara günlü / باشـی بلالـی، یـازیق / سیه روزگار.

قـارا گؤنـه چیخمـاق / qara günə çıxmaq / بدبخت اولماق / به خاک سیاه نشستن.

قارا گؤنه قالماق / qara günə qalmaq / پـیس حالا دؤشمک، یازیق اولماق / بـه روز سـیاه افتـادن، به خاک سیاه نشستن.

قارا نفس / qara nəfəs / قاچـا قاچـدا، نفـس وورا وورا، نفس دالایـا دالایـا / تنگـه نفـس، نفـس نفـس زنان.

قارا وئرمک / qara vermək / قـارالتی وئرمـک، ایش گؤرمه‌مـک، اؤزؤن گـؤزه گؤسـترمک، الـک آپاریب غربیل گتیرمک / سایه‌ی خود را نشان دادن.

قارا یئر / qara yer / قبیـر، تـوپراق آلتـی / خـاک سیاه، گور.

قـارا یاتـاق / qara yataq / اوزون زامـان کئف‌سیزلییب یورقـان دؤشـکده قالمـاق / در بستر افتادن.

قارا یاخـا / qara yaxa / توتـدوغون بوراخمایـان آدام، اؤزؤنه ایشله‌ین، آزاد شوغلی اولان / سمج.

قـارا یاخمـاق / qara yaxmaq / آد قویمـاق، بؤهتان دئمک، بیرینه یالان یئره سؤز دئمـک، بیرینه بؤهتان وورماق / برچسب زدن، سیاه کاری.

قـارا یـازی / qara yazi / آنلـین پـیس یازیسـی، طالعین پیسلیگی، قارا قئید / طالع نحس، سرنوشـت شوم.

قـارا یهـر / qara yəhər / مینیلمـه‌مـیش آت، رام اولمامیش آت، مینیش وئرمه‌ین آت / اسب سرکش، توسن.

قاراچی / qaraçi / قیشقیریق‌چی، حیاسـیز، هـارای دادچی، سس سالان آرواد و اوشاق / کولی بازی در آوردن، کولی.

قاراسـینا دئمـک / qarasına demək / بیـرینین دالینجا سؤز دئمک، بیلمزدن دئمک / الله بختکی.

قـارالتی وئرمـک / qaralti vermək / اؤزؤن گؤزه گؤسترمک / سیاهی لشکر.

قـارانلیق قویویـا داش آتمـاق / qaranlıq quyuya daş atmaq / گؤمان ائلهمـک، تخمـین وورماق، فایداسیز ایش گؤرمـک / تیر در تـاریکی انداختن.

قارانلیقین تـوزو آرینمـاق / qaranlıqın tozu arınmaq / هـاوا ایشـیقلانماق، شـفق آتمـاق / تاریکی دامن چیدن.

قارانلیقین توزو چؤکمـک / qaranlıqın tozu çokmək / قارانلیق قووشماق، هـاوا قارانلیقلامـاق / شب گیسو فرو هشتن.

قـارانی کسـمک / qarani kəsmək / زحمتـی آزاتماق، بیر یئردن گئچیب گئـدمک / شـر خـود را کندن.

قارایا قوووشـماز / qaraya qovuşmaz / آدامـا قاریشماز، آداملارا قوشولمایان، تـک دولانـان تـک یاشایان آدام / جامعه گریز.

قارپیزلانماق / qarpızlanmaq / اؤزؤن بینمـک، اؤزؤندن دئمک / متفرعن.

قارپیشـماق / qarpışmaq / داعـوا ائلـه‌مـک، اؤز گؤزؤ دیدمک، ساواشماق / پنجول کشیدن.

قارتالمـاق / qartalmaq / اؤز گـؤز قیوریشـماق، قوجالماق، یاشا دولماق / فرتوت شدن.

قارتلیق / qartlıq / بیلیجی‌لیک، هر اؤیؤندن بـاش تاپان / کهنه کاری.

قـارتیمیش / qartımış / بـرک قوجـالمیش، اؤز گؤز دریلری قیوریشمیش / از طراوت افتاده.

قارداش پایی / qardaş payi / دؤز بؤلؤم، یـاری یاری بؤلمک، قارداش کیمی پای آپارمـاق / نصـف نصف.

قـارداش کیمـین / qardaş kimin / چـوخ ایستکلی، قانی ایسسی / عین برادر.

قارداش گؤزؤنده باخماق / qardaş gözündə baxmaq / پـیس فیکیـر ائلـه‌مـه‌مـک، دؤزلـوک و ناموس‌لولوق / به چشم برادر نگاه کردن.

قارداشـواری / qardaşvari / چـوخ صـمیمانه، اؤرکدن / برادرانه.

قارقـا بئینـی یئـدیتمک / qarqa beyni yeditmək / بیرینین عـاغلین الینـدن آلمـاق / بـرای کسی مغز خر خوراندن.

قارقـا بئینـی یئمـک / qarqa beyni yemək / دلی اولماق، سارساخلاماق، عاغیلدان چئخماق / مغز خر خوردن.

قارقا بئیین / qarqa beyin / سفئه، قیسـا فیکیـر، مغزی پوک / پوک مغز.

قارقا بازاری سـالماق / qarqa bazari salmaq / سس کؤی سالماق / مثل حمام زنانه بودن.

قارقـا باغـدان کؤسـؤب جـویزلر سـاح قالیـب /

qarqa bağdan küsüb cəvizlər sah qalıb / پیس یولداش آیریلماغی اؤزی خیره چاتار / قهر کردن خرس از بیشه.

قارقا دیلی / qarqa dili / گیزلین دانیشیق، بیر جؤر دانیشماق کی هئچ کیم باش تاپمایا / زبان زرگری.

قارقا قونار / qarqa qonar / دؤنیا مالی، وار دولت / آلاف و اولوف.

قارقا یئریندن پوخ قاپمامیش / qarqa yerindən pox qapmamış / سحرین تئزینده‌ن، آلا قارانلیقدان / از کلّه‌ی سحر.

قارقاجیق بورقاجیق / qarqacıq burqacıq / ایری اؤیرؤ یازی، پیس خط یازماق، شولاتلاماق / خرچنگ قورباغه، کج و معوج.

قارقاماق / qarqamaq / بیر آداما پیس گؤن آرزولاماق / نفرین کردن.

قارقاینان یولداش اولانین دیمدیگی پوخدا اولماق / qarqaynan yoldaş olanın dimdigi poxda olmaq / پیس یولداش پیس یولا چکمک / پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد.

قارنی آچیق / qarni açıq / آج، یوخسول، الی بوش، کاسیب، یوخسول، گؤتؤ آچیق / یاپتی، پا برهنه، شکم برهنه، لخت و پاپتی.

قارنی بئلینه یاپیشمیش / qarni belinə yapışmış / آریق آدام، اتسیز جانسیز آدام / شکم بر پشت چسبیده.

قارنی برکیتمک / qarni bərkitmək / چوخ یئمک، پارتلایینجا یئمک / ته‌بندی کردن، شکمی از عزا در آوردن.

قارنی زئغلی / qarni zığli / پاخیل آدام، گؤزؤ دار آدام / بیمار دل.

قارنین بیرینین باشینا سالماق / qarnın birinin başına salmaq / قارین اوتارماق، اؤزگه‌نین خرجینه یاشاماق / روی سر کسی خراب شدن.

قارنینا گیرگی دؤشمک / qarnına girgi düşmək / تیترتمیه دؤشمک / به لرزه افتادن.

قارون کیمی / qarun kimi / چوخ وارلی آدام / مثل قارون.

قاری سیکیلیب قاپی باغلانماق / qari sikilib qapi bağlanmaq / ایش ایشدن گئچمک / کار از کار گذشتن.

قاری قوجا / **qari qoca** / یاشلی آرواد کیشی / پیر و پاتال.

قاری ننه اؤرکنی / qari nənə örkəni / قاری ننه فرشی / رنگین کمان.

قاری ننه جئجیمی / qari nənə cecimi / قاری ننه فرشی / رنگین کمان.

قاری ننه قورشاغی / qari nənə qurşaği / قاری ننه فرشی / رنگین کمان.

قاریشدیرماق / qarışdırmaq / فیکیر جایماق، کئریخماق، هیرسلنمک، ترسه باشا دؤشمک / قاطی کردن، اختلال حواس.

قاریشقا کیمی قایناماق / qarışqa kimi qaynamaq / چوخ آدام، حددن آرتیق جماعت / مور و ملخ.

قاریشقایا پالان قویماق / qarışqaya palan qoymaq / شارلاتان و زیرنگ آدام / پالان روی مورچه گذاشتن.

قاریشقایا مینمک / qarışqaya minmək / چوخ یاواش یاواش یول گئدن آدام / حرکت لاک پشتی.

قارین اؤسته آغاش گؤتؤرمک / qarın üstə ağaş götürmək / یئمک اؤچؤن تلسمک، ال آیاقدان گئدمک، برک آجماق، آجیندان اؤلمک / روده‌ی کوچک روده‌ی بزرگ را خوردن.

قارین آچماق / qarın açmaq / یئمکدن دویماماق / شکم باز کردن.

قارین آغریسی / qarın ağrısi / مؤزاحیم آدام،

شیتیل اولان آدام / موی دماغ.

قارین آلتی / qarın alti / طؤفیلی آدام / طفیلی.

قارین اوتاران / qarın otaran / هر یئرده ییین آدام، یئمک دالینجا اولان، یئمک آختاران / شکم‌چران.

قارین بئله یاپیشماق / qarın belə yapişmaq / چوخ آریق اولماق / شکم بر پشت چسبیدن.

قارین باسماق / qarın basmaq / قارین چوخ یئکه اولماق / شکم گنده کردن، بشکه.

قارین بوروندا اولماق / qarın burunda olmaq / بوغاز قادین، حامیله‌لیک / شکم بالا آمدن.

قارین پا / qarın pa / چوخ ییین آدام / شکم پرور.

قارین دویماق / qarın doymaq / نعمت‌لرین قدرینی بیلمه‌مک / خوشی زیر دل را زدن.

قارین قولو / qarın qulu / چوخ ییین آدام، دویماز آدام، قارنینا قوللوق ائله‌ین آدام / شکمباره.

قارین قولولوق / qarın qululuq / یئمک دالینجا اولماق، یئمک آختارماق / شکم‌چرانی.

قارین یاس توتماق / qarın yas tutmaq / آجلیق چکمک، قارینا قارا چالماق، یئمه‌مک / سنگ به شکم بستن.

قارینا داش باغلاماق / qarın daş bağlamaq / چتینلیک چکمک، آژلیق چکمک، لاپ آجلیق / سنگ به شکم خود بستن.

قاریندا بیر دؤز بوغارسیق اولماماق / qarında bir düz boğarsıq olmamaq / شارلاتان آدام، ایری آدام / یک روده‌ی راست در شکم نداشتن.

قاریندا پالتار یوماق / qarında paltar yumaq / چوخ سو ایچمک، سو چوخ ایچن آداما دئییلر، یانقی آدام / استسقا داشتن.

قارینی یاسدان چئخاتماق / qarıni yasdan çıxatmaq / دویونجا یئمک / شکمی از عزا در آوردن.

قاز ووروب قازان دولدورماق / qaz vurub qazan doldurmaq / عؤرضه‌لی ایش گؤرمک، دردہ دیمک / کاری کارستان کردن.

قازان آسماق / qazan asmaq / قوناق اؤچؤن آرتیق حؤرمت گؤسترمک، قوناقی یاخشی قارشیلاماق / دیگ بار گذاشتن.

قازان قازانا دئییر گؤتؤن قره‌دی / qazan qazana deyir götün qərədi / ایرادی اولان آدام بیر آیری آداما ایراد توتماق، بیر آدامین بیر عیبی اولا همان عیبی اؤزگه‌ده گؤره دیه / دیگ به دیگ می گه روت سیاه.

قازدان آییق / qazdan ayıq / چوخ هؤشلؤ باشلی، دیقفت‌لی، اویان بویانی قورویان / هوشیارتر از کلاغ.

قازلانماق / qazlanmaq / خوروزلانماق، اؤزؤندن دئمک / باد زیر بغل افتادن.

قاسدان باسماق / qasdan basmaq / چاخان دئمک / خالی‌بندی کردن.

قاش آغارماق / qaş ağarmaq / هاوا یاواش یاواش ایشیقلانماق بیر جؤر کی زورولا قویون قورددان سئچیله / هوای گرگ و میش.

قاش آلان یئرده گؤز چئخارتماق / qaş alan yerdə göz çıxartmaq / ایشی خارابلاماق، خیر عوضی شر یئتیرمک / به جای ثواب کردن کباب کردن.

قاش اویناتماق / qaş oynatmaq / گؤز وورماق، قاش گؤز ائله‌مک / پشت ابرو نازک کردن.

قاش ایمک / qaş əymək / بیر ایشی گؤرماغا رأی وئرمک، ایشاره ائله‌مک / ابرو کج کردن.

قاش ترپتمک / qaş tərpətmək / ایشاره ائله‌مک، بیر سؤزؤ قاش گؤزؤله دئمک / لب تر

کردن.

قـاش چاتمـاق / qaş çatmaq / قـاش قابـاق دؤیؤنله‌مـک، قـاش قابـاق سـاللاماق / گـره در ابـرو افکندن.

قاش قاباخلی / qaş qabaxli / گؤلمه‌یـن آدام، همیشه اؤزؤن توتان آدام / اخمو.

قـاش قاباق ایبلمـک / qaş qabaq əyilmək / حوصله‌دن چئخماق، قاش قابـاق تورشـوماق / سـبیل آویزان شدن.

قـاش قابـاغ ائلـه‌مـک / qaş qabağ eləmək / حؤرمت سیزلیک، بیر آدامی حسابا قویماماق / اخـم و تخم کردن.

قـاش قابـاغی تورشـوتماق / qaş qabaği turşutmaq / حؤصـله‌سـیزلیک، دامـاغ‌سـیزلیق / ترشرویی کردن.

قـاش قابـاغی دؤیؤنلـه‌مـک / qaş qabaği düyünləmək / حوصله‌سیزلیک، دامـاغ‌سـیزلیق / گره بر ابرو زدن.

قاش قاباغی ساللاماق / qaş qabaği sallamaq / حوصله‌سیزلیک، داماغ‌سیزلیق / دمغ بودن.

قاش قاباق آچیلمـاق / qaş qabaq açılmaq / هیرس سویوماق، فرحلنمک / سگرمه‌ها باز شدن.

قاش قاباق آشاغی اولماق / qaş qabaq aşaği olmaq / چوخ عصبانی حالت / اخم و تخم کردن.

قــاش قابــاق تورشـــاتماق / qaş qabaq turşatmaq / حوصله‌سیزلیک، حال‌سیزلیق، آجـی باخماق / ابروها سرکه چلاندن.

قــاش قابــاق دؤگؤنلــه‌مــک / qaş qabaq dügünləmək / ناراحــات اولمــاق، بیــر زاددان اینجیمک / اخم و تخم کردن.

قاش قاباق سـاللاماق / qaş qabaq sallamaq / ناراحـات اولمـاق، ناراضـی اولمـاق / اخـم و تخـم کردن.

قــاش قابــاق گؤســـترمک / qaş qabaq göstərmək / پـیس قارشـی‌لامـاق / اخـم و تخـم کردن.

قاش قابـاق یئـر سـؤپؤرمک / qaş qabaq yer süpürmək / چـوخ قـاش قابـاق سـاللاماق، قیافـه توتماق، چوخ کدرلی اولماق، توتغونلوق، ناراحـات اوتوماق / اخم و تخم زمین را جارو کردن.

قــاش قابــاقلی / qaş qabaqli / دامـاغ‌سـیز، حوصله‌سیز / برج زهرمار.

قــاش قارالمــاق / qaş qaralmaq / آخشــام اولمـاق، هـاوا قارانلیقلامـاق، قـارانلیق چؤکمـک، زوررولا قویون قوردی سئچه بیلمک / هوای گرگ و میش.

قاش گؤز ائله‌مـک / qaş göz eləmək / ایشـاره ایله دانیشماق / چشم و ابرو رفتن.

قــاش گــؤز آتمــاق / qaş göz atmaq / نـاز ائله‌مک، قاش گؤزؤله سـؤز دئمـک / چشـم و ابـرو رفتن.

قاشقا / qaşqa / اؤزلؤ، سؤزه باخمایان، دانقـاز / پـر رو.

قاشقا / qaşqa / تانینمیش، بللـی باشـلی، آلا ایتـدن معروف، آلا دانا / گاو پیشانی سفید.

قاشلی گؤزلؤ / qaşli gözlü / گؤزل / خوش بر و رو.

قاشیلا گؤز آراسـیندا / qaşıla göz arasında / چؤخ تئز، بیر آندا / در یک چشم به هم زدن.

قاشیماغا دیرناق ایستمک / qaşımağa dırnaq istəmək / هر بیر زادا بیر وسیله لازیـم اولمـاق / بـا حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نشدن.

قاشینما / qaşınma / مردم آزارلیـق، خوردوشـلو / آزار داشتن.

قاشینماســـی اولان / qaşınmasi olan / آزار وئرن آدام / خارش داشتن.

قاطیر / qatır / بی ادب آدام، قانمـاز آدام، گوبـود ادالار گتیرن آدام / زبان نفهم.

قاطیر آلان ساووشدی / qatır alan savuşdi / بیر ایشین واختی گئچدی / آن ممه را لولو برد.

قـاطیر دوغـان واخـت / qatır doğan vaxt / اولمایان بیر زامان، ماحال بیر ایش / وقت گل نی.

قاطیر دوغانـدا / qatır doğanda / اولمایـان بیـر ایش / وقت گل نی.

قاطیرچی‌نین قاطیرین اؤلکؤدمک / qatırcının qatırın ülküdmək / بیـر قورخمـالی آدامـا ایجشمک، بیرینین قویروغون آیاقلاماق / بـا دم شیر بازی کردن.

قافاسی بوش / qafasi boş / بئینی قـالین، بیـر زاد بیلمز، ساوادسیز / تهی مغز.

قاقاچی / qaqaçi / تیریکی، قاچاقچی / دودی.

قال ماقال / qal maqal / سؤز سوو / قال و مقال.

قالاخ / qalax / تورشـامیش، ار واختـی کئچمـک، ائولنمک واختی کئچمک / ترشیدن.

قـالان ایشـه قـار یاغمـاق / qalan işə qar yağmaq / ایشی تأخیره سالیب خارابلاماق، واختی گئچیدمک / از امروز کاری به فردا ممان ـ چه دانـی که فردا چه زاید زمان.

قاللاش / qallaş / چـوخ پـول خـرج ائلـه‌یـن آدام، هئچ کیمی سایمایان، قورخماز / قلّاش، خراباتی.

قالیب ائلهمـک / qalıb eləmək / بیـر آل وئـرده بیرین توغلاماق / چیزی را قالب کردن.

قالین قافا / qalın qafa / بواخـت دؤشـؤنن، بینـی قالین، کؤت بیین، هؤشؤ آز / کند ذهن.

قـالینی خابینـا تومارلامـاق / qalıni xabına tumarlamaq / ایشـی دؤشـرینه گؤرمـک، اؤزه باخیب حال سوروشماق، ایشین گئچرینـه باخمـاق / نان به نرخ روز خوردن.

قاماس قاماس / qamas qamas / یاواش یـاواش، بیلمزدن، آتدیم آتدیم / آسته آسته.

قـان ائشـگینه مینمـک / qan eşşəginə minmək / ساواش آختارماق، قان قان دئمک / بـر خر شیطان سوار شدن.

قان ائله‌مه‌مک / qan eləməmək / مؤهـؤم ایـش گؤرمه‌مک، پیس ایش گؤرمه‌مـک، بؤیـؤک سـوچ ائله‌مه‌مک / خون نکردن.

قان آراسینا گیرمک / qan arasına girmək / آراچیلیـق ائتمـک، اؤلؤمـدن بیرینـی قورتارمـاق، باریشدیرماق / میان خون کسی رفتن.

قان آغلاتماق / qan ağlatmaq / جانا گتیرمک، تنگه گتیرمک، شیددتلی آغلاتماق / خون گریاندن.

قان آغلاماق / qan ağlamaq / چـوخ یـانیقلی و اؤرکدن آغلاماق، یاسا باتماق، جانا گلمـک / خـون گریستن.

قان اوتـدورماق / qan utdurmaq / بیـر آدامـی چوخ سینسیدمک / خون دل خوراندن.

قان اوددورمـاق / qan uddurmaq / بیـر آدامـا چـوخ آزار و اذییـت و اؤرگ آغریسـی وئرمـک / خون در جگر کردن، خون دل دادن.

قـان اودمـاق / qan udmaq / چـوخ چتینلیـک چکمـک، چـوخ ناراحـاتچیلیق، چـوخ غوصصـه چکمک، غم یئمک / خون دل خوردن.

قـان ایچـدیرمک / qan içdirmək / عـذاب وئرمک / خون دل خوراندن.

قان ایچـن / qan içən / ظـالیم، رحـم‌سیز، آدام اؤلدؤرن / خونخوار.

قان اییـی گلمـک / qan iyi gəlmək / سـاواش علامتی گؤرؤشمک / بوی خون آمدن.

قـان باشـا قالخمـاق / qan başa qalxmaq / عصـبانی اولمـاق، غضـبلنمک، هیرسـلنمک / خـون کثیف شدن.

قان بوغاز ائلهمـک / qan boğaz eləmək / بیـر آدامی چوخ سینسیدمک، اذییت وئرمک / خـون دل دادن.

قـان تـر تؤکمـک / qan tər tökmək / بـرک یورولماق، چوخ چالیشماق / عرق ریختن.

قـان ترسـه ایشـلهمـک / qan tərsə işləmək / برک هیرسلنمک، حؤصلهدن چئخماق، دلی اولماق، قـان باشـا قالخمـاق / سـیمهـا قـاطی شـدن، جـوش آوردن.

قـان چانـاغی / qan çanaği / شـرر آدام، باهانـا آختاران آدام، ساواش آختاران آدام، قان قان دئیەن، قورخمالی آدام / انبان شرّ.

قــان چاناغینــا دؤنمــک / qan çanağına dönmək / بـرک هیرسـلنمک / چشـمهـا کاسـهی خون شدن.

قـان خـراب اولمـاق / qan xərab olmaq / عصبانی اولماق، حؤصلهدن چئخماق / خـون کثیـف شدن.

قان دؤشمنچیلـیگـی / qan düşmənçiligi / آدام اؤلدؤرماقدان خاطیره کینه کؤدؤرت ساخلاماق / دشمن خونی.

قان سالماق / qan salmaq / ساواش قوغزامـاق / خون و خون ریزی راه انداختن.

قـان سـو یئرینـه آخمـاق / qan su yerinə axmaq / چـوخ قـان تؤکؤلمـک، آغیـر سـاواش، چوخ آدام اؤلمک / خون به جای آب روان شدن.

قـان سـو یئرینـه یئریمـک / qan su yerinə yerimək / بؤیؤک ساواش، طایفا داعواسی، چـوخ آدام اؤلمک / خون روان شدن.

قان سـوران / qan soran / اؤزگـهلـرین حسابینا یاشایان، ایستیثمارچی / خونخوار.

قـــان ســـورماق / qan sormaq / بیرینـــدن اینصافسیز ایستیفاده ائلهمک، ایسـتیثمار ائلـهمـک / خون کسی را مکیدن.

قان سیز / qan sız / تئز جینلنن آدام، عصبانی آدام / جوشی.

قان قارالمـاق / qan qaralmaq / آجیغلانمـاق، دیلخورلوق، هیرسلنمک / خون کثیف شدن.

قـان قـان آختارمـاق / qan qan axtarmaq / سـاواش آختارمـاق، سـؤز آختارمـاق / نفـس کـش طلبیدن.

قـان قـان چاغیرمـاق / qan qan çağırmaq / داعوا آختارماق، چیرپئشماق دالینجا اولمـاق / دنبـال معرکه بودن.

قان قـان دئمـک / qan qan demək / سـاواش آختارماق، قـان تؤکمـک آختارمـاق / رجـز خـوانی کردن.

قـان قـانی یئمـک / qan qani yemək / دلـی اولمـاق، دیـش دیشـی کسـمک / خـون خـون را خوردن.

قـان قایناماق / qan qaynamaq / ایسـتک ال وئرمک، سئومک، بیرینه آدامین قوشـو قونمـاق / بـه دل نشستن.

قـان قوسـدورماق / qan qusdurmaq / چـوخ اینجیتمک، باشا بلا گتیرمک / خون دل خوراندن.

قان قوهومـو / qan qohumu / ایلیشـیگی اولان قوهـوم، بیـر کؤکـدن اولان قوهـوم / فامیـل نسـبی، خویشاوندی خونی.

قان قیرمیزی اولمـاق / qan qırmızi olmaq / فرقلی اولماق، بیر آدام اؤزؤن مؤهؤم بیلمک / خون کسی از کسی سرخ تر بودن.

قـان یئـرده قالمـاق / qan yerdə qalmaq / اؤلؤنؤن قیصاصین آلماماق / خون نخوابیدن.

قان یاش تؤکمـک / qan yaş tökmək / چـوخ یانیقلی و اؤرکدن آغلاماق / خون گریه کردن.

قانـا بلشـمک / qana bələşmək / اؤلمـک، قارقیش اؤچؤن بیر سؤز / در خون خود غلطیدن.

قانـا دؤشـمک / qana düşmək / بؤهتانـا دؤشمک، ساواشا دؤشـمک / خـون دامـن کسـی را گرفتن.

قانـا قویمـاق / qana qoymaq / بیـر آدامـا مؤشکؤل آچماق، بیر آدامی ساواشـدیرماق / دسـت کسی را توی حنا گذاشتن.

قانــاد آچمــاق / qanad açmaq / چـوخ سئوینمک، غرورلانماق / بال بر افراختن.

قانـاد آلتینـا آلمـاق/ qanad altına almaq / قوروماق، حیمایت ائله‌مک، یاردیم ائله‌مک / کسی را زیر بال و پر گرفتن.

قانـاد چیخاتمـاق / qanad çıxatmaq / چوخ سئوینمک، برک شنلیک ائله‌مک / بال درآوردن.

قاناد قیریلماق / qanad qırılmaq / حیمایت‌سیز قالماق، کؤمک‌سیز اولماق / بال و پر شکستن.

قانــادلارین بیــرینین اؤســتؤنه یایمــاق / qanadların birinin üstünə yaymaq / بیریندن هاوار دورماق / کسی را زیر بال و پر گرفتن.

قانادلانماق / qanadlanmaq / چوخ سئوینمک / بال در آوردن.

قانـادی سـئنئق / qanadi sınıq / یـازیق آدام، عاجیز آوارا آدام، یوخسول / شکسته بال.

قانـادی یولـوق / qanadi yoluq / عـاجیز آوارا آدام، الیندن ایش گلمه‌ین آدام / بال بریده.

قانجیق / qancıq / اسکیک آدام، خیانت ائله‌ین، آرا یئر قادینی، یؤنگؤل ایش گـؤرن، فایشـا / هـرزه، هیز، رذل.

قـانلی اولمـاق / qanli olmaq / دؤشـمانچیلیق / دشمن خونی.

قانلی پیچـاغ / qanli piçağ / ایکـی ضـید شـئی، ایکی موخالیف بیر زاد / کارد و پنیر.

قانلی پیچـاق اولمـاق / qanli piçaq olmaq / بـرک دؤشـمن چیلـیک، بیـر بیـرین اؤلـدؤرمک ایستمک / با کسی کارد و پنیر بودن.

قـانلی قاپیسـیندا قـانلی‌سـی اولمـاق / qanli qapısında qanlısı olmaq / بیـرینین یانینـدا گیری یا گیرووی اولماق / آتو دست کسی داشتن.

قاننـــان قوتارمـــاق / qannan qutarmaq / ساواشدان قوتارماق، خطردن قوتارماق / میـان خـون کسی رفتن.

قانی آجی / qani aci / اتی آجی، آجی دانیشان / تلخ زبان.

قانی اوغوجا قویماق / qani oğuca qoymaq / اؤلؤمؤندن قورخمویـان، سـاواش آختـاران / جـان را کف دست گذاشتن.

قـانی بیـرینین باشـینا سـالماق / qani birinin başına salmaq / بیرینـه ایلیشـمک، یئرسـیز ایـدداعا ائلـه‌مک / خـون خـود را بـه گـردن کسـی انداختن.

قانی خاراب ائله‌مـک / qani xarab eləmək / عصـبانی اولمـاق، ناراحـات‌چیلیـق / خـون خـود را کثیف کردن.

قـــانی خارابلامـــاق / qani xarablamaq / هیرسلنمک / خون خود را کثیف کردن.

قـــانی دورولـــدماق / qani duruldmaq / راحاتلاشما، ناراحاتچیلیقدان قورتارماق / خون خـود را صاف کردن.

قانی شیرین / qani şirin / قانی ایستی، ایسته‌مه‌لی / خون گرم.

قـانی قـانیلا یومـاق / qani qanıla yumaq / پیسلیقا پیسلیقیلا جاواب وئرمک، قیصـاص آلمـاق / خون را با خون شستن.

قانی قانیلا یوماماق / qani qanıla yumamaq / باغیشلاماق، باریشماق، پیسلیقا یاخشی‌لیقلا جـاواب وئرمک، قاندان گئچمک / خون را با خون نشستن.

قانی قیرمیزی اولماق / qani qırmızi olmaq / اؤزؤن یوخـاری گؤرمـک، اؤزؤن آیـریلاردان فرقلـی گؤرمک / مگر خون او از خون دیگران سرخ‌تر است!

قـــانی کیفیرلتمـــک / qani kifirlətmək / هیرسلنمک / خون خود را کثیف کردن.

قـــانی یومـــاق / qani yumaq / ساواشـــدان قوتارماق، چتینلیکدان قوتارماق / غائله را خواباندن.

قـانیق وئرمـک / qanıq vermək / دویورمـاق، راضی ائله‌مک / کفاف کردن.

قـانین آخیـر قطـرەسـینەجـا / qanın axır qətrəsinəcə / اؤلؤنجـه، جانـدان دؤشـؤنجه / تـا آخرین قطرەی خون.

قانین ساتین آلماق / qanın satın almaq / بیـر نفـری اؤلؤمـدن قورتارمـاق / از کـام شـیر بیـرون کشیدن.

قانینـا سوسـاماق / qanına susamaq / بیـرین اؤلـدؤرمک آختارمـاق، بیـر زادی الـدن وئرمـک ایستەمک، بیـرینین اؤلؤمـون ایستەمـک / بـه خـون کسی تشنه بودن.

قانینـدا اولمـاق / qanında olmaq / طبیعتینـده اولماق، فیطرتینده اولمـاق / چیـزی در خـون و ذات کسی بودن.

قـانینی شؤشـؤیه توتمـاق / qanını şüşüyə tutmaq / بیـــرین بـــرک اینجیتمـــک، بـــرک سینسیتمک، اؤلؤمـؤ گؤزؤنـؤن قاباغینـا گتیرمـک، چـوخ برکـه قویمـاق / خـون کسـی را تـوی شیشـه کردن.

قـانینین آراسـینا گیرمـک / qanının arasına girmək / بیرینی اؤلؤمدن قورتارمـاق / میـان خـون کسی رفتن.

قاویرمـا باسـماق / qavırma basmaq / بیـرینین ایشی توتماق، قازانماق / نان توی روغن بودن.

قایتـاغی اوینامـاق / qaytaği oynamaq / درد دن قیوریلیب آچیلمـاق، عذابـدان اؤزؤنـه بلشـمک، ائشیلمک / از درد به خود پیچیدن.

قایچی کسـمز / qayçi kəsməz / تـوی پالتـارین کسماقا انعام ایستمک، انعام وئرین قایچی کسسین.

قـایچی گؤرمـەمـیش / qayçi görməmiş / ایشـلنمەمیش، کسـیلمەمیش / کـار نکـرده، دسـت نخورده.

قـاین آنـا چـوخ ایسـتەمـک / qayn ana çox istəmək / بیـر حاضـیری یئمـەلـی غـذایا راسـت گلمک.

قایناتماق / qaynatmaq / گؤلمک / قهقهه.

قایناماقا سـئغیر اتـی / qaynamaqa sığır əti / هر بیر ایشه چئخاری اولان آدام / دود از کنـده بلنـد شدن.

قاینابیب قاینابیب سویون چکمک / qaynayıb qaynayıb suyun çəkmək / بیر زاد قوتارمـاق، بیر زاد یوخا چئخماق / ته کشیدن.

قـاییش کیمـی / qayış kimi / چـوخ بـرک، قوپاریلماز بیر زاد، سیریمسیمیش بیر زاد.

قبریستانلیقدان گئچسـه اؤلـؤ اسـکیک گلمـک / qəbristanlıqdan geçsə öli əskik gəlmək / اَیری آدام، اوغرو / دست کج بودن.

قبیـــر ائـــوین آبادلامـــاق / qəbir evin abadlamaq / ثاواب ایشلر گؤرمک، آللاه سـئون ایشلری گؤرمک / خانەی آخرت را آباد کردن.

قبیر قازماق / qəbir qazmaq / بیرینین ضـیددینه ایشلەمک، بیرینـی یـازیق ائلـەمـک / گـور کسـی را کندن.

قبیردن دورمـاق / qəbirdən durmaq / چـوخ آریق و رنگی سـاری آدام، نـاخوش آدام / از دسـت عزرائیل رستن.

قجلـه بئینـی یئمـک / qəcələ beyni yemək / چوخ دانیشماق، سارساخلاماق / مغز زاغی خوردن.

قجله توتک چالان یئـر / qəcələ tütək çalan yer / چوخ اوزاق یئر، تانینمایان یئر، ایتین قـودوران یئری / جای پرت.

قجله ددەسی خیرینـه جـامیش بئلـی بیتلـەمـز / qəcələ dədəsi xeyrinə camış beli bitləməz / هـره اؤز خیـرین آختارمـاق / گربـه خیرات باباش موش نگرفتن.

قجله قانـاتی / qəcələ qanati / گـؤزل بیـر زاد، یاخشی بیر زاد، سلقەلی بیر جنس، شاخ پـول / شـاخ شمشاد.

قحط اولماق / qəhət olmaq / بیر زاد تاپیلماماق

/ قحطی افتادن.

قد قدده اولماق / qəd qəddə olmaq / چوخ اوتانماق / از خجالت آب شدن.

قدد آتماق / qədd atmaq / اوجالماق / قد کشیدن.

قدله‌مک / qədləmək / زوروناں بیر شئی یا پول بیر آدامنان آلماق / تیغ زدن.

قرآن غلط اولماماق / quran ğələt olmamaq / مؤهؤم بیر ایش ایتیفاق دؤشمه‌مک / قرآن خدا غلط نشدن.

قرآندان کؤینک گیرمک / qurandan köynək girmək / آند ایچمک، بیر ایشین دؤزلوغونا شهادت وئرمک، بیری حق اولماغینا چوخ اللشمک / پیراهن از قرآن پوشیدن.

قره به قره بیرینین دالینجا گئتمک / qərə bə qərə birinin dalınca getmək / ایزله‌مک، گؤدمک، تعقیب ائله‌مک / سایه به سایه‌ی کسی رفتن.

قره خالچی / qərə xalçi / حوققا باز آدام / چشم بند.

قره دؤرد چاپماق / qərə dörd çapmaq / تلسیک گئدمک، آتی برک قوغماق، قاچا قاچا دؤشمک / چار نعل تاختن.

قره دالاخ / qərə dalax / تلسیک، قاچا قاچدا / بدو بدو.

قره دوغراماق / qərə doğramaq / یالانان باهانا گتیرمک، بیر ایشه یالان دلیل گتیرمک / آسمان ریسمان کردن.

قره سودان قیماق توتماق / qərə sudan qeymaq tutmaq / باش بیلن قادین، ائو جانلی آرواد / از آب کره گرفتن.

قره قاباق / qərə qabaq / قاش قاباقلی، آز دانیشان آدام / اخمو، کم حرف.

قره قارقا / qərə qarqa / خبرچی، سؤز دولاندیران / جارچی.

قره قیسناخ / qərə qısnax / زیرنگ آدام، بیر آدام کی الین هئچ کیمه اوخودمایا / تودار.

قره گؤنه قالماق / qərə günə qalmaq / یازیق اولماق / به روز سیاه افتادن.

قره گؤنه قویماق / qərə günə qoymaq / یازیق ائله‌مک / کسی را به روز سیاه نشاندن.

قره لچک / qərə ləçək / اری اؤلن آرواد / بیوه.

قره واش الینه جیگر دؤشمک / qərəvaş əlinə cigər düşmək / چیخاری اولمویان آداما بیر نعمت وئریلمک / ندید بدید.

قره یاخماق / qərə yaxmaq / بیرینه آد قویماق، بؤهتان وورماق / سیاه کردن، برچسب زدن.

قره‌چی / qərəçi / تیریاکی / کولی، دودی، اهل دود و دم.

قره‌چی اینگی / qərəçi inəgi / هر ایش گؤرن آدام، بیر نفردن هر ایش چکمک / اسب عصّاری.

قره‌چی کؤچمک / qərəçi köçmək / چوخلو آدام سسیله بیر یئرده گئدمک / کوچ کولی.

قره‌چی لیک / qərəçilik / هارای داد ائله‌مک / کولی بازی در آوردن.

قره‌لتی وئرمک / qərəlti vermək / گؤزه گؤرؤشؤب ایش گؤرمه‌مک، ایشدن جان قاچیردماق / سیاهی لشکر بودن.

قرووولدان دؤشمک / qərovuldan düşmək / قوجالماق، تؤفنگ آتانماماق / از تک و تا افتادن.

قری‌نینکی قرآندان گئچمک / qərininki qurannan geçmək / بیر ایشین واختی گئچمک، بیرینین اؤلؤمؤ یاخینلاشماق / کار از کار گذشتن.

قزیلله‌مک / qəzilləmək / یاغلی دیلیله بیرین آلداتماق، یوموشاق دیلیله بیرینین ال آیاغین باغلاماق، بیرین اوتاندیریب اؤز گؤزدن سالماق / سر کسی را شیره مالیدن، زبان بازی کردن.

قشو چکمک / qəşov çəkmək / بیرین یاغلاماق، ائششکلتمک، پالانلاماق / خر کردن.

قشون / qoşun / چوخلوق / مور و ملخ.

قشـون چکمـک / qoşun çəkmək / چـوخ آدام بیر یئره گئدمک / لشکر کشی کردن.

قضـا اؤز وئرمـک / qəza üz vermək / ایـش گتیرمه‌مـک، اؤلـؤم گلمـک، چتینلیـک یئتیرمـک / بدبختی روی آوردن.

قضا پامبیق اییرمک / qəza pambıq əyirmək / بیرینین ایشـی چتینـه دؤشـمک، بیـرینین باشـینا بیـر ایش گلمک / اجل دور سر کسی چرخیدن.

قلئنجین دالی قاباغی کسـمک / qılıncın dali qabaği kəsmək / بیرینین الینه دوران گئچمـک، سؤز یئریمک / دو طرف شمشیر کسی بریدن.

قلبــی اوولامــاق / qəlbi ovlamaq / بیــرینین اؤرگــین الــه گتیرمــک، اؤرکلــری اؤزؤنــه طــرف چکمک، هامیلاری اؤزؤنه ایستکلی ائلـه‌مک / دل بردگی، دلربایی.

قلبی داش / qəlbi daş / داش اؤرگ، رحـم‌سیز، قانی سویوق / سنگدل.

قلبی صاف / qəlbi saf / دؤز آدام، یاخشـی ایشـلر گؤرن آدام / آدم صاف و ساده.

قلبــی قــره / qəlbi qərə / آروادینـا ایطمینـانی اولمایــان آدام، اورگــی زئغلــی آدام، ایچــه‌ریســی خاراب / بدبین، بد دل.

قلبی قیریق / qəlbi qırıq / قلبی سـئنیق، اؤرگـی اینجیک / دل شکسته.

قلبــی نازیــک / qəlbi nazik / تئـز سـؤز دیـن، اؤرگی یوموشاق، هامینی ایسته‌ین / دل رحم، نـازک دل.

قلبــی یـارالی / qəlbi yarali / دردلـی، اؤرگـی سئنیق / دل ریش، دل خسته.

قلبینی الـه آلمـاق / qəlbini ələ almaq / دیلـه توتماق، کؤنلؤن آلماق / دل کسی را به دست آوردن.

قلـم ائلـه‌مـک / qələm eləmək / سـئندرماق، کسـمک، تیکه تیکه ائله‌مک / قلم کردن.

قلم اهلی / qələm əhli / یازیچی، یازار / اهل قلم.

قلم چکمک / qələm çəkmək / بیرینین گؤناهین یا بورجون باغیشلاماق، بیریندن علاقه اؤزمک / قلـم کشیدن.

قلم دؤشمن الینـده اولمـاق / qələm düşmən əlində olmaq / دؤشـمن بیـرینین یاخشـیلیقیندا پیس گؤسترمک / قلم دست دشمن بودن.

قلم صاحیبی / qələm sahibi / فیکرینـی یاخشـی یازابیلن / صاحب‌قلم.

قلمــدن دؤشــمک / qələmdən düşmək / یاددان چئخماق / از قلم افتادن.

قلمـدن سـالماق / qələmdən salmaq / حسـابا قویماماق، بیرین یاددان چئخارتماق / از قلم انداختن.

قلمه / qələmə / نازیک، اوزون آدام، آریق اوزون آدام / نی قلیان.

قلمـه قـوزان / qələmə qozan / یارامـاز آدام، چوخ اوزون آدام، گؤیه چکیلمیش کیشـی / بـه درد لای جرز خوردن، بابا لنگ دراز، عوج بن عناق.

قلمی / qələmi / آریق آدام، بیر دری بیر سؤمؤک / آدم قلمی.

قلمــی قاتمــاق / qələmi qatmaq / بیــرینین یازیسین دگیشـمک، بیـرینین یازیسـینا ال آپارمـاق / دست بردن در نوشته‌ی دیگران.

قلیـان بوغـاز / qəlyan boğaz / اوزون بوغـاز / نی‌قلیان.

قلینجـا چاپمـاق / qılınca çapmaq / سـاواش آختارماق، قورخمازلیق / به دهن افعی رفتن، به کـام شیر رفتن.

قم خانایا قم اؤتؤرمه‌مک / qəm xanaya qəm ötürməmək / خودوک یئمـه‌یـن آدام، غوصصـه ائله‌مه‌ین آدام، بیبار آدام / درد بی دردی داشتن.

قمـه اؤز قئنـین کسـمه‌مـک / qəmə öz qının

kəsməmək / آدام اؤز دوستونا یا دوره‌برینه خیانت ائله‌مه‌مک / خنجر غلاف خود را نبریدن.

قمه باغلاییب آتا مینمک / qəmə bağlayıb ata minmək / ساواشا حاضیرلانماق، محاربیه آپارماق / اسب‌ها را زین کردن.

قمه‌نی اؤستن باغلاماق / qəməni üstən bağlamaq / دؤشمن‌لیگی بیلدیرمک، قارا قورخی سالماق / شمشیر را از رو بستن.

قمیش / qəmiş / زهله آپاران آدام، بئزیکدیرن آدام / موی دماغ.

قمیش اولماق / qəmiş olmaq / بیر آداما ایجشمک / موی دماغ شدن.

قمیش چکمک / qəmiş çəkmək / مؤزاحیم اولماماق، ال چکمک / غامیش کشیدن.

قمیش قویماق / qəmiş qoymaq / باش باشا قویماق، مؤزاحیم اولماق، انگل تؤرتمک، بیر ایشین گئدیشینه مانع اولماق / غامیش گذاشتن.

قنیم اولماق / qənim olmaq / دؤشمانچیلیق، اؤز به اؤز دورماق، بیری بیرینین قانینا سوساماق / طرف شدن.

قو تؤکؤ / qu tükü / یوموشاغ بیر شئی / پر قو.

قو وورورسان قولاغ توتولور / qu vurursan qulağ tutulur / چوخ ساکیت و سس‌سیز یئر / سوت و کور.

قوپاراغین گؤتؤرمک / qoparağın götürmək / قوغالاماق، قووماق، قورخودا قورخودا قووماق / متواری کردن.

قوتو قوروماق / qutu qurumaq / برک قورخماق، یئرینده قوروماق / بر جا خشکش زدن.

قوتور قورباغا / qotur qurbağa / چوخ چیرکین آدام / کریه‌المنظر.

قوجا چاققال چیغیرماماق / qoca çaqqal çığırmamaq / ایستی سویوق چکن آدام دؤزؤملؤ اولماق / سرد و گرم چشیده.

قوجاق آچماق / qucaq açmaq / بیرین قاناد آلتینا آلماق، یاردیم ائله‌مک، پناه وئرمک / آغوش گشودن، پناه دادن.

قوچ ایگیت / qoç igit / قورخمایان، ارن، قایغی چکن، وطن سئون / شیر دل.

قوچ بورنوزوندان کیرایه ایسته‌مه‌مک / qoç burnuzundan kirayə istəməmək / آدام اؤزؤنؤنکؤنه ایش گؤرنده بیر زاد گؤزله‌مه‌مک / پرنده از پر خود کرایه نخواستن.

قوچلانماق / qoçlanmaq / قورخودان چئخماق، یئکلمک، سؤدؤک کؤپؤکلنمک، مامئز یارماق / شاش کف کردن.

قودلار قایناماق / qudlar qaynamaq / پاخئللیق ائله‌مک، هئچ کیمی گؤز گؤتؤرمه‌مک / دیگ حسادت جوشیدن.

قودوخ آتدیرماق / qodux atdırmaq / هامینین سؤزؤنؤن آراسینا آتیلماق / کرّه خر.

قودوخلانماق / qoduxlanmaq / دوزسوزلوق، یؤنگؤللؤک / سبکی کردن.

قودورماق / qudurmaq / آیاق اندازه‌دن گؤتؤرمک، شورون چئخارتماق، آزماق / هار شدن، پا از گلیم خود دراز کردن.

قودوروشماق / quduruşmaq / ایکی گنج آدام شوخلوق ائله‌مک / از سر و کول هم بالا رفتن.

قودوز قورد / quduz qurd / چوخ آج آدام، چون یبین آدام / شکمو، جوع داشتن.

قورباغا گؤلؤنه داش آتماق / qurbağa gölünə daş atmaq / سس‌سیز سم‌سیزلیک، سسلر کسیلمک، هامی بیردن سوسماق، بیردن سس کؤی یاتماق، قورخودان هامی سسین کسمک / سنگ به برکه‌ی قورباغه‌ها انداختن.

قوربان اتی / qurban əti / هر یانا داغیلمیش بیر زاد، دارما داغین / گوشت قربانی.

قورتو قوروماق / qurtu qurumaq / برک

قورخماق، نیسلنمک، باغری یاریلماق / زهره ترک شدن.

قورد / qurd / رحم‌سیز آدام / گرگ صفت.

قورد اؤرگی یئمک / qurd urəgi yemək / چوخ قورخماز باشلی‌لیق، هئچ زاددان قورخمایان آدام، جیسارتلی اولماق، اؤرکلی اولماق / زهره‌ی گرگ داشتن.

قورد بزه‌مک / qurd bəzəmək / بیر آدامی قورخولو نیشان وئرمک / کسی را به شکل گرگ نمایاندن.

قورد تؤکؤ اولماق / qurd tükü olmaq / قورخمالی آدام، بیر آدام کی هر کیمه باخسا جانئنا قورخو سالار / موی گرگ داشتن.

قورد چوماقا راست گلمک / qurd çomaqa rast gəlmək / بیر آدام گیره دؤشمک / ببر با پلنگ دچار شدن.

قورد دئدیک قولاقی چئخدی / qurd dedık qulaqi çıxdi / بیر آدامین سؤزؤن دانیشیردیق اؤزؤ گلدی / موی کسی را آتش زدن.

قورد دومانلیق آختارماق / qurd dumanlıq axtarmaq / فؤرصت طلب آدام فؤرصت آختارماق / آب را گل آلود کردن.

قورد دومانلیق سئومک / qurd dumanlıq sevmək / فؤرصت آختاران آدام فؤرصت‌له‌مک / آب را گل آلود کردن و ماهی گرفتن.

قورد قورانی اوخوماق / qurd qurani oxumaq / آلداتماق، کلک وورماق / دو دوزه بازی.

قورد قورخوسوننان ایتی دالا آلماق / qurd qorxusunnan iti dala almaq / بیر پیسدن بیر آیری پیسه پناه آپارماق / از شرّ عقرب به مار پناه بردن.

قورد قوزویلا اوتلاماق / qurd quzuyla otlamaq / امن آمانلیق اولماق، چوخ ساکیتلیک اولماق / گرگ و برّه باهم چریدن.

قورد قویون دریسینه گیرمک / qurd qoyun dərisinə girmək / ایکی اؤزلؤ آدام، حیله‌چی آدام، اؤزده بیر جور دالدادا بیر جور اولان آدام / گرگ در پوستین برّه رفتن.

قورد قویونو دانلاماق / qurd qoyunu danlamaq / ایش ترسه اولماق / آب سر بالا رفتن.

قورد قویونونان گزمک / qurd qoyununan gəzmək / امن و امانلیق / گرگ و میش باهم چریدن.

قورد گئچینین بیر زادین یئمه‌مک / qurd geçinin bir zadın yeməmək / بیر ایش اولماماق، ایش ایشدن گئچمه‌مک / نه به داره نه به باره.

قورد ناغیلی / qurd nağılı / واخت گئچیدمک اؤچؤن آلدادیجی سؤزلر / قصّه‌ی امیر ارسلان گفتن.

قوردا گئدن / qurda gedən / قورخمایان، اؤرکلی، اؤلؤمدن قورخمایان / شیرگیر، خطر کننده.

قوردان قوردانا دؤشمک / qurdan qurdana düşmək / ایشن خارابدان خارابلاشماق، ال آیاقا دؤشمک / به دست و پا افتادن.

قورددالاییب قوردون چئخاتماق / qurddalayıb qurdun çıxatmaq / ایشی خارابلاماق، عیب‌سیز ایشه عیب قوندارماق / ایراد بنی اسرائیلی گرفتن.

قوردلو آدام / qurdlu adam / پاخیل آدام، گؤزؤ دار، هامیبا پیس ایسته‌ین آدام / کرم داشتن.

قوردولان قییامته قالماق / qurdulan qiyamətə qalmaq / چوخ یاشاماق، اؤلمه‌مک، چوخ یاشلی آداما دئییلر / عمر نوح داشتن.

قوردو اولماق / qurdu olmaq / خوردوشلانماق، اونا بونا اذییت وئرمک / کرم داشتن.

قـــوردو قایناماق / **qurdu qaynamaq** / پاخیل‌لیق ائله‌مک، گؤز گؤتؤرمه‌مک / چشم دیدن کسی را نداشتن.

قورساغی بوش / **qursaği boş** / آج، یئمکدن دویماماق / جوع داشتن.

قورساق یئللنمک / **qursaq yellənmək** / هاوالانماق، یئرسیز پوز وئرمک، شیشمک / باد در بروت انداختن.

قورساق‌سیز / **qursaq sız** / دؤزؤم‌سؤز، قورخاق / بی ظرفیت.

قورماق / **qurmaq** / بیر آدامی بیر ایشه تحریک ائله‌مک، دابان چکمک / کوک کردن.

قورو بی / **quru bəy** / یوخسول، واریوخو الیندن چیخمیش، اؤزؤن بینن / عصا قورت داده، از هستی ساقط شده.

قورو سؤز / **quru söz** / عمله گلمه‌ین یالنیز دانیشیلان سؤز، یالنیز وعده کیمی سؤز / سخن خشک و خالی.

قورو قافا / **quru qafa** / سفئه، عاغیل‌سیز / تهی مغز.

قورو یئرده قالماق / **quru yerdə qalmaq** / وار یوخدان چئخماق / به خاک سیاه نشستن.

قورود دؤیمک / **qurud döymək** / فایداسیز ایش گؤرمک، دیرسیز ایش گؤرمک / کشک سابیدن.

قورود ازمک / **qurud əzmək** / قورود دؤیمک، بیر یئره چاتمایان ایش / باد پیمودن، کشک سابیدن.

قورود سرمک / **qurud sərmək** / بیر یئرده قالماق / جایی لنگر انداختن.

قورودون بیر یئره سرمک / **qurudun bir yerə sərmək** / بیر یئرده قالماق، بیر یئری خوشلاماق / کنگر خوردن و لنگر انداختن.

قوروق پوزولماق / **quruq pozulmaq** / حیا حؤرمت آرادان گئدمک / قرق شکسته شدن.

قوروق قایتارسیزلیق / **quruq qaytarsızlıq** / یاخینلیق، حؤرمت‌سیزلیک / حد و مرز نداشتن.

قوروقو پوزماق / **qoruqu pozmaq** / حیا حؤرمتی آرادان آپارماق / قرق را شکستن.

قوروماق / **qurumaq** / حرکت‌سیز قالماق، حیران قالماق / بر جا خشک شدن.

قورونون اودونا یاشدا یانماق / **qurunun oduna yaşda yanmaq** / بیرینین گؤناهینا آیریلاردا مؤجازات اولماق/ خشک و تر باهم سوختن.

قورویان گؤزه چؤپ دؤشمک / **qoruyan gözə çöp düşmək** / چوخ گؤزله‌مکدن خطر چئخماق، گؤزله‌مگینده اندازه‌سی اولماق، هر نه دن قاچسان آداما راس گلمک / از هر چه بترسی به سر آمدن.

قورویوب قالماق / **quruyub qalmaq** / مات قالماق، معطلله‌مک، آغیز آچیق قالماق / در جای خود خشک شدن، مات و مبهوت شدن.

قورو / **quru** / اؤزؤن بینن آدام / عصا قورت داده.

قورو سؤز / **quru söz** / یالان سؤز، اولمایان سؤز / حرف مفت، حرف خشک و خالی.

قوز قابیغینا سوخماق / **qoz qabığına soxmaq** / سئخیشدیرماق / دست کسی را توی پوست گردو گذاشتن.

قوز قابیغینا گیرمک / **qoz qabığına girmək** / قورخودان دلیک آختارماق و گیزلنمک / دنبال سوراخ موش گشتن.

قوزو / **quzu** / چوخ آرام، سوزه باخان / مثل برّه.

قوسماق گلمک / **qusmaq gəlmək** / بیر زاددان چوخ چوخ آجیق گلمک / عق گرفتن.

قوش اؤرک / **quş ürək** / قورخاق، آغ گؤز، ساواشدان قاچان / مرغ دل، بزدل.

قوش آدی دئمک / **quş adi demək** / بیر اؤیؤن کی بیکارلیقدان اوینالالار، بئکارلیق / تخمه شکستن.

قوش اوچماز / quş uçmaz / سرت یئر، آیاق چاتماز یئر، تانینمامیش یئر، قورخولو یئر / جایی که پرنده پر نمی‌زند.

قوش اوچماماق / quş uçmamaq / سس‌سیز سم‌سیز بیر یئر، دینج بیر یئر، بیری ائلدن اوزاق دؤشؤب هئچ کیم اونا باش وورماماق / پرنده پر نزدن.

قوش اوچوتماق / quş uçutmaq / بنکارلیق، ایش‌سیز لیک / کفتر هوا کردن، فیل هوا کردن.

قوش اولوب گؤیه اوچماق / quş olub göyə uçmaq / بیردن یوخ اولماق، بیردن بیره ایتیب باتماق / پرنده شدن و به آسمان پر کشیدن.

قوش اووادان قاخماق / quş uvadan qaxmaq / هر بیر زاد اؤز اصلینه قاییتماق، اوغول دده‌سی کیمی اولماق / مرغ از آشیانه بلند شدن.

قوش بئیین / quş beyin / عقلی آز، سفئه، گله‌جاغی آنلامایان / گنجشک مغز.

قوش باز / quş baz / ایکی‌هاوالی آدام / کفترباز، سر به هوا.

قوش پیشیرمک / quş pişirmək / برک قورخماق، ال آیاقا دؤشمک / به هول و ولا افتادن.

قوش چئخاتماق / quş çıxatmaq / ائلدن اجاز بیر ایش گؤرمک، لؤلؤجؤ چئخاتماق / شاخ داشتن.

قوش دیلی اوخوماق / quş dili oxumaq / بیر آدامی سؤزؤنن توغلاماق، باش قاتماق، بیرین توغلاماق، یولدان چئخاتماق / مرغ زبانی کردن.

قوش دیمدیگینده گلن بیر زاد / quş dimdigində gələn bir zad / چوخ سهمان و تمیز بیر زاد.

قوش سؤتؤ / quş sütü / تاپیلمایان بیر زاد، اولمایان بیر زاد / شیر مرغ.

قوش سکمز یئر / quş səkməz yer / قورخولو یئر، اوچوروم / دام بلا، پرتگاه.

قوش قانادیندان کیرایه ایسته‌مه‌مک / quş qanadindan kirayə istəməmək / آدام اؤزؤنؤنکؤنه ایش گؤرنده بیر زاد گؤزله‌مز / پرنده از بال خود کرایه نخواستن.

قوش قوشو / quş quşu / بیر ایپ اؤسته دورمایان آدام، هر لحظه بیر فیکیر ائله‌ین آدام، خیال خیال ائله ین، تئز تئز تصمیمین عوض ائله‌ین / دمدمی مزاج، هرهری مسلک، هفته خیال.

قوش قونماز / quş qonmaz / چوخ اوجا، چوخ یوکسک / اوج سپهر.

قوش کیمی / quş kimi / چوخ یؤنگؤل بیر زاد، آغیرلیقی اولمایان بیر زاد / مثل پر.

قوش گؤرسدمک / quş görsədmək / بیر ایشین ایچینده فیکری جایدیرماق بیر زاد گؤرسدماغیلا.

قوش وئرمک / quş vermək / بیر آدامین شاییدین یا ایشچی‌سین توغلاماق و آپارماق / قاپ زدن.

قوش یوخوسو / quş yuxusu / چوخ آز یوخو، گؤز یوموب آچیم جا، یؤنگؤل یوخو / خواب پرنده.

قوش یوواداn قالخماق / quş yuvadan qalxmaq / هر زاد اؤز اصلینه قاییتماق، اوشاق دده‌سینه چکمک / شیر را بچّه به شیر ماند.

قوش یوواسی / quş yuvasi / چوخ بالاجا ائو یا بیر یئر / لانه‌ی پرنده.

قوشق ائله‌مک / quşq eləmək / بیرین یوخودان بیردن بیر سسینن قوغزاماق / از خواب پراندن.

قوشق اولماق / quşq olmaq / یوخودان بیردن بیر سسینن دورماق / چرت پاره شدن.

قوشقون تکلیفی / quşqun təklifi / یالان تعارف، دیل اؤجؤ بیر سؤز / تعارف شاه عبدالعظیمی.

قوشو قونماق / quşu qonmaq / خوشلاماق، مئیلی دؤشمک / دلدادگی.

قوشو اؤتؤرؤب گل گل چاغیرماق / quşu

ötürüb gəl gəl çağırmaq / فؤرصتی الدن وئرمک، فایداسیز ایش گؤرمک، ایش ایشدن گئچمک / بند را آب دادن و...

قوشو قوشویلا توتماق / quşu quşuyla tutmaq / هر ایشه اؤز یولونان گئدمک، هر زادین بیر وسیله‌سی اولماق / آهن را با آهن بریدن.

قوغ کیمی / qoğ kimi / چوخ یؤنگؤل بیر زاد، آغیرلیقی اولمایان بیر زاد / مثل پر.

قوغزاماق / qoğzamaq / بیر قادینی یولدان ائله‌مک، اوغورلوق / بلند کردن.

قول اولماق / qol olmaq / کؤمک اولماق / پشت کسی در آمدن.

قول بوداق وئرمک / qol budaq vermək / بیر ایشی بؤیؤتمک، بیر آدامی آرتیق بؤیؤتمک / آب و تاب دادن.

قول بوداغین وورماق / qol budağın vurmaq / بیرینین یاردیمچیلارین داغیتماق / بال و پر کسی را چیدن.

قول بویون اولماق / qol boyun olmaq / همدم، ایکی ایستکلی آدام بیر بیرین گؤرمک / به سینه فشردن.

قول قاناد آچماق / qol qanad açmaq / فرحلنمک، چوخ سئوینمک، روحلانماق / پر و بال وا کردن.

قول قاناد سئنماق / qol qanad sınmaq / ایشدن دؤشمک، شوقدان دؤشمک / پر و بال شکستن.

قول قاناد وئرمک / qol qanad vermək / بیرینه اؤرک وئرمک، اؤرکلندیرمک، کؤمک ائله‌مک، اومود وئرمک / بال و پر دادن.

قول قانادین سئندیرماق / qol qanadın sındırmaq / اومودسوز ائله‌مک / پر و بال کسی را شکستن.

قول قولا وئرمک / qol qola vermək / کؤمکلشمک / دست به دست هم دادن.

قولاخ باتماق / qulax batmaq / آغیر ائشیدمک / گوش سنگین شدن.

قولاخ بورماق / qulax burmaq / ادب ائله‌مک، تنبیه ائله‌مک، بیرینین باشین دووارا چالماق، مؤجازات ائله‌مک / گوش مالی دادن.

قولاخ دولدورماق / qulax doldurmaq / بیر سؤزؤ چوخ دئییب ایناندیرماق / گوش کسی را پر کردن.

قولاخ کسن / qulax kəsən / حوققا باز، شارلاتان / تیغ زن.

قولاخدان قوزلاتماق / qulaxdan quzlatmaq / بیر سؤزؤ چوخ دئمک / مغز کسی را خوردن.

قولاغ آردینا وورماق / qulağ ardına vurmaq / قولاغ آسماماق، بیر سؤزه اهمییت وئرمه‌مک / پشت گوش انداختن.

قولاغ بورما / qulağ burma / یؤنگؤل جزا، یؤنگؤل تنبیه / گوشمالی دادن.

قولاغ دولدورماق / qulağ doldurmaq / بیر فیکری ایلقا ائله‌مک / گوش کسی را پر کردن.

قولاغ دیبیندن حالوا اییی گلمک / qulağ dibindən halva iyi gəlmək / اؤلؤم یاخین اولماق / بوی الرّحمن کسی بلند بودن.

قولاغ دیبینه وورماق / qulağ dibinə vurmaq / سؤزه باش وئرمه‌مک، سؤزؤ ائشیدمه‌دیم سایماق / پشت گوش انداختن.

قولاغ گئدمک / qulağ gedmək / اوجا سس اولماق / سرسام گرفتن.

قولاغ یولداشی / qulağ yoldaşi / هم‌صؤحبت، دانیشماق یولداشی / همدم.

قولاغا بارماق تیخماق / qulağa barmaq tıxmaq / سؤزه قولاق وئرمه‌مک، سؤزه باخماماق / پنبه توی گوش کردن.

قولاغا پانبیغ تپمک / qulağa panbığ təpmək / سؤز اشیدمه‌مک، سؤز سایمایان، غفلت ائله‌مک / پنبه در گوش کردن.

قولاغا چکمک / qulağa çəkmək / بیر سؤزۆ ایشاره‌یله دئمک، سؤزۆ اؤرتۆلۆ دئمک / با ایما و اشاره مطلب را گفتن، چیزی یا مطلبی را به روی کسی آوردن.

قولاغا یئتیرمک / qulağa yetirmək / سؤزۆ آپاریب دئمک / سخنی را به گوش کسی رساندن.

قولاغا یاسین اوخوماق / qulağa yasin oxumaq / قانمازا سؤز دئمک، دؤشۆنمزه اؤیۆد وئرمک / یاسین به گوش خر خواندن.

قولاغدان پانبیغی چیخاتماق / qulağdan panbığı çıxatmaq / غفلتدن چیخماق، خیيرلی سؤزۆ ائشیدمک / پنبه از گوش در آوردن.

قولاغدان چئخاتماق / qulağdan çıxatmaq / ترک ائله‌مک / پنبه‌ی چیزی را از گوش بیرون کردن.

قولاغدان قوزلاتماق / qulağdan quzlatmaq / بیر سؤزۆ چوخ دئمک / مخ کسی را خوردن.

قولاغی تؤکلۆ / qulaği tüklü / آنلاماز آدام، ائششک، نهروان شیخی، بیر زاد بیلمه‌ین آدام، کؤهنه بئیین آدام / خرفت، شیخ نهروان.

قولاغی دولدورماق / qulaği doldurmaq / بیر آدامی بیر ایشه تشویق یا تحریک ائله‌مک / گوش کسی را پر کردن.

قولاغی دووارا میخلاماق / qulaği duvara mixlamaq / برک جزالاندیرماق، قولاق بورماق / حسابی گوشمالی دادن.

قولاغین دالین گؤرنده / qulağın dalın görəndə / اولمایان بیر ایش / وقت گل نی.

قولاغین دیبی / qulağın dibi / چوخ یاخین یئر / چیزی بغل گوش آدم بودن.

قولاغین دیبی سارالماق / qulağın dibi saralmaq / اؤلۆمۆ یاخینلاشماق / بوی الرّحمن کسی آمدن.

قولاغین دیبین قیزدیرماق / qulağın dibin qızdırmaq / وورماق / تو گوش کسی زدن.

قولاغین دیبین گؤرمک / qulağın dibin görmək / اولمایان بیر ایش / پشت گوش را دیدن.

قولاغین سازا وئرمه‌مک / qulağın saza verməmək / سؤزه قولاغ وئرمه‌مک، سایماماق / گوش بدهکار نبودن.

قولاغین قاپماق / qulağın qapmaq / آج اولماق، لاپ یوخسوللوق / لخت و عور بودن.

قولاغینا قورقوشوم / qulağına qurquşum / بیر سؤزۆ ائشیدمه‌سین، شیطانین قولاغی کار / گوش شیطان کر.

قولاق اولماق / qulaq olmaq / جاسوسلوق، تعقیب ائله‌مک / چشم و گوش کسی بودن.

قولاق بورما / qulaq burma / یؤنگۆل جزالاندیرماق / زهر چشم گرفتن.

قولاق داری درمک / qulaq dari dərmək / قولاق برک ائشیتمک، قولاق چوخ یاواش سسلریده ائشیدمک / گوش تیز بودن.

قولاق دینجلیگی / qulaq dinclıgi / راحاتلیق، سس سمدن قورتارماق.

قولاق ساللانماق / qulaq sallanmaq / غروردان دؤشمک، یئل چئخماق / گوش‌های کسی آویخته شدن.

قولاق سسده اولماق / qulaq səsdə olmaq / بیر زاد ائشیدماغا قولاق قیرپماق / گوش به زنگ بودن.

قولاق قابارتماق / qulaq qabartmaq / گیزلینجه قولاق آسماق، اوغورلوقجا قولاق آسماق / استراق سمع.

قولاق قولاقا / qulaq qulaqa / گیزلینجه بیر

سؤز / دم گوشی.

قولاق قیزماق / qulaq qızmaq / بیر سؤزؤ چوخ اشیدیب عادت ائله‌مک / گوش از حرفی پر بودن.

قولاق کسمک / qulaq kəsmək / آل وئرده باها ساتماق / گوش بریدن.

قولاق کسن / qulaq kəsən /حوققاباز / گوش‌بر.

قولاق گؤناهکاری اولماق / qulaq günahkari olmaq / بیر ایشدن خبری اولمامیش اشیدمگیله دئمک، بیر ایشه ایکی اؤرکلی فیتوا وئرمک / شنیدن کی بود مانند دیدن!.

قولاق وئرمک / qulaq vermək / قولاغ آسماق، اشیدمک / گوش دادن.

قولاق یولداشی / qulaq yoldaşi / ایکی آدام کی بیر بیریله دئییب دانیشالا، هم صؤحبت، ایکی قاری قوجا / هم صحبت، همدم.

قولاقدان داش آسلانماق / qualqdan daş aslanmaq / قولاقلار آغیرلاشماق، سؤزه قولاق وئرمه‌مک / گوش بدهکار نبودن، گوش‌ها سنگین شدن.

قولاقلاری پاسلانماق / qulaqlari paslanmaq / بیرینین قولاق یولداشی اولماماق، بیریله دئییب دانیشماماق / بی مونس و همدم بودن.

قولتوغا سوخولماق / qoltuğa soxulmaq / آرخا آختارماق، بیرینین دالیندا دالدالانماق، حیمایه آختارماق / پناه جستن، به کسی پناه بردن، زیر بال کسی رفتن.

قولتوغا قارپیز وئرمک / qoltuğa qarpız vermək / بوش یئره بیرین تعریف ائله‌مک، بیرین قورماق، دابان چکمک / هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن.

قولتوغا وئرمک / qoltuğa vermək / بیر نفری بیر ایشه قورشالاماق / باد در آستین کسی افکندن.

قولتوغون آلتی شیشمک / qoltuğun alti şişmək / بوش یئره مغرور اولماق / باد زیر بغل رفتن.

قولتوق شیشمک / qoltuq şişmək / هاوالانماق، هده‌لنمک، دانقازلانماق، یئرسیز پوز وئرمک / باد زیر بغل کسی افتادن.

قولتوق یئل آلماق / qoltuq yel almaq / هاوالانماق، هده‌لنمک، دانقازلانماق / باد زیر بغل کسی افتادن.

قولتوق یئللنمک / qoltuq yellənmək / بیر ایشی گؤرماقا اؤرکلنمک / باد در آستین افتادن، باد زیر بغل افتادن.

قولدان توتماق / qoldan tutmaq / کؤمک ائله‌مک / از دست کسی گرفتن.

قولدور / quldur / دانقاز / قلدر.

قولسوز / qolsuz / کیمسه‌سیز، آدام‌سیز / آدم بی کس و کار.

قولسوز قانادسیز / qolsuz qanadsız / کؤمک‌سیز، عاجیز آوارا آدام، باشاریغی اولمایان / بال و پر شکسته، بی‌بال و پر.

قوللاری چیرمالاماق / qollari çırmalamaq / بیر ایش گؤرماقا حاضیرلاشماق، بیر ایشه باشلاماق، بیر ایشه گیریشمک / آستین‌ها را بالا زدن.

قوللارین سالّلایا سالّلایا گلمک / qolların sallaya sallaya gəlmək / ایستگه چاتماماق، الی بوش قاییدماق / دست از پا درازتر برگشتن.

قوللوقدا دورماق / qulluqda durmaq / هر ایش گؤرماغا حاضیر اولماق، خیدمته حاضیر اولماق / گوش به فرمان بودن.

قوللو قانادلی / qollu qanadli / کیمسه‌لی آدام، آرخالی آدام / آدم با کس و کار.

قولون سئنیقی بویونّنان آسلانماق / qolun sınıqi boyunnan aslanmaq / دؤزمک، آیری آدامین یؤکؤن چکمک، قوهومون پیس یاخشیسینا دؤزمک / دست شکسته وبال گردن بودن.

قوم گؤللنده / qum güllənəndə / اولمایان بیر ایش / وقت گل نی.

قوم گؤیرمک / qum göyərmək / اولمایان بیر زاد، عاغلا سئغیلماز بیر ایش، قاطیر دوغماق / وقت گل نی.

قونچا آغیز / qunça ağız / آغزی بالاجا و گؤزل / غنچه دهن.

قونچا دوداق / qunça dodaq / دوداقلاری غونچا کیمی بالاجا و گؤزل / غنچه لب.

قونشو تویوغو قاز گؤرؤنمک / qonşi toyuğu qaz görünmək / اؤزگه‌لرده اولان بیر زاد گؤزه دیرلی گلمک / مرغ همسایه غاز بودن.

قونشو آروادی قیز گؤرؤنمک / qonşu arvadi qız görünmək / آدامین اؤزؤنؤنکؤنؤن ارزشی اولماماق، گؤز اوردا بوردا اولماق / مرغ همسایه غاز بودن.

قونشو آشی دادلی اولماق / qonşu aşi dadli olmaq / آدامین اؤزؤنؤنکؤنؤن ارزشی اولماماق، گؤز اوردا بوردا اولماق / مرغ همسایه غاز بودن.

قونوشماق / qonuşmaq / قوشولماق / حشر و نشر کردن.

قوو کیمی/qov kimi/یؤنگؤل بیر شئی/مثل پرکاه.

قوی گؤراخ ائله‌مک / qoy görax eləmək / بوگؤن صاباح ائله‌مک / امروز فردا کردن.

قویروخدان بوزا قویماق / quyruxdan buza goymaq / بیرین گیره سالماق / دم کسی را لای تله دادن.

قویروغ الـه وئرمه‌مک / quyruğ ələ verməmək / تاپیلماماق، اؤز گؤسترمه‌مک / دم به تله ندادن.

قویروغ قاپی آراسیندا قالماق / quyruğ qapi arasında qalmaq / گیره دؤشمک / دم لای در ماندن.

قویروغ قاپی آراسیندان چئخماق / quyruğ qapi arasından çıxmaq / گیردن قوتارماق / دم از لای تله رها شدن.

قویروغدان بوزا قویماق / quyruğdan buza qoymaq / بیر آداما نقشه چکمک، گیره قویماق / دم کسی را لای تله دادن.

قویروغون آیاخلاماق / quyruğun ayaxlamaq / اینجیتمک، سئناماق / پا روی دم کسی گذاشتن.

قویروغون بئلینه قویوب قاییدماق / quyruğun belinə qoyub qayıdmaq / قورخماق، ساواشدان قاچماق، بیر ایشدن مؤنصریف اولماق / دم روی کول گذاشتن و رفتن.

قویروغون قئچ آراسینا توتوب گئدمک / quyruğun qıç arasına tutub gedmək قورخماق، دیدیلمک / دم روی کول نهادن و رفتن.

قویروغونان جویز سئندئرماق / quyruğunan cəviz sındırmaq / سئوینمک، یئرده گؤیده دورماماق / با دم خود گردو شکستن.

قویروغوندان بوزا قویماق / quyruğundan buza qoymaq / بیر آدامی گیره سالماق، بیر آداما تله قویماق / کسی را تو هچل انداختن، دم کسی را لای در گذاشتن.

قویروغویلا بیر یئره گئدمک / quyruğuyla bir yerə gedmək / بیر یئره گئدنده یانینا بیر نئچه نفر سالیب آپارماق / با اذناب خود جایی رفتن.

قویروغو پاچا آراسیندا اولماق / quyruğu paça arasında olmaq / قورخماق، قورخا قورخا دولانماق / دم لای پا داشتن.

قویروق الـه وئرمک / quyruq ələ vermək / گیره دؤشمک، گیریفتار اولماق / دم به تله دادن.

قویروق الـه وئرمه‌مک / quyruq ələ verməmək / آرادان چئخماق، گیره دؤشمه‌مک، بیر یئرده تاپیلمایان، بیر ایش گؤرؤب ایزین ایتیرمک، قیریخچی آدام، فیریلداقچی آدام / دم به

تله ندادن.

قویروق اولماق / quyruq olmaq / دائیم بیرینین دالینجا دؤشؤب ال چکمه‌مک / موی دماغ شدن.

قویروق آیاقلاماق / quyruq ayaqlamaq / بیر آدامی سئناماق، خطرلی ایش گؤرمک / پا روی دم کسی گذاشتن.

قویروق بئله قویوب گئدمک / quyruq belə qoyub gedmək / قورخماق، مأیوس اولماق / دم روی کول گذاشتن و رفتن.

قویروق بولاماق / quyruq bulamaq / یالتاقلانماق، اسکیک‌لیک ائله‌مک / دم تکان دادن.

قویروق قاپی آراسیندا اولماق / quyruq qapi arasında olmaq / گیرده اولماق، ایش دارا دؤشمک / دم لای تله ماندن، دم لای در بودن.

قویروق قاپی آراسیندان چئخماق / quyruq qapi arasından çıxmaq / گیردن قوتارماق، مؤشکؤلدن قوتارماق / دم از لای در رها شدن.

قویروق قوغزاماق / quyruq qoğzamaq / یؤ گؤرماغا حاضیرلانماق، ساواش آختارماق / دم علم کردن.

قویروق قیسماق / quyruq qısmaq / قورخوب قاچماق / دم روی کول گذاشتن و رفتن.

قویروقلو یالان / quyruqlu yalan / ایناناماملی یالان، عاغلا سئغیلماز یالان، یئکه یالان، یئکه قاسدان باسماق / دروغ شاخ دار.

قویو قازان / quyu qazan / اونا بونا حیله قوران، خایین آدام / چاه کننده برای این و آن.

قویون / qoyun / تقلید ائله‌ین آدام، آرام آدام / گوسفند.

قویون اولمایان یئرده گئچییه عبدالکریم دئمک qoyun olmayan yerdə geçiyə / abdolkərim demək / مژبورچولوقدان بیرینه حؤرمت ائله‌مک / در حوضی که ماهی نیست قورباغه را سپهسالار خواندن.

قویون جیلدینه گیرمک / qoyun cildinə girmək / ایکی اؤزلؤلؤگ ائله‌مک، خالقا رنگ قویماق / گرگ در جلد میش.

قویون قوزو آیاغی باسماماق / qoyun quzu ayağı basmamaq / طرف چئخماق، اؤز گؤرمک، هره اؤز آدامینا طرف دانیشماق، حققی ناحق ائله‌مک، ناحققی حق ائله‌مک / ناداوری کردن، پا روی حق گذاشتن.

قویون کیمی / qoyun kimi / تقلید ائله‌ین آدام، هر زادا تسلیم اولان آدام / گوسفند تسلیم.

قویونو قوردا تاپیشیرماق / qoyuni qurda tapışırmaq / اینانامالییا ایناناماق، یئرسیز اینانماق / دنبه به خرس سپردن.

قویونو اؤز قئچئندان آسماق / qoyunu öz qıçından asmaq / هره اؤز ایشینین جزاسین گؤرمک / میش را به پای خود آویختن.

قویونو قوردا امانت تاپشیرماق/qoyunu qurda əmanət tapşırmaq / امانتی خیانتکارا تاپیشیرماق، خائینه امانت تاپیشیرماق، عقیل‌سیزلیک ائله‌مک / گوسفند را دست گرگ سپردن.

قیافه‌دن زهر تؤکؤلمک / qiyafədən zəhr tökülmək / چوخ اتی آجی آدام، بد اخلاق، حؤصله‌سیز / تلخ جبین.

قیبله دووارینا چؤپ تاخماق / qiblə duvarına çöp taxmaq / اینتیظارسیز بیر آدام بیردن گلسه دئییلر، اینتیظارسیز بیر ایش بیر نفردن اؤز وئرمک / آفتاب از کدام ور در آمده که...

قیر پیس اولماق / qır pis olmaq / قاریشیقلیق، وضع قولای اولماق، خطرلی بیر وضعییت / هوا پس بودن.

قیر وئرمک / qır vermək / قیرجانماق، ادا وئرمک، اؤیؤن وئرمک / طاقچه بالا گذاشتن.

قیراغی قاتلاماق / qırağî qatlamaq / اؤلمک / ریغ رحمت سر کشیدن.

قیراغین جئرماق / qırağın cırmaq / سؤزؤ دالی آلماق، سؤزه عمل ائله‌مه‌مک / زیر قول زدن.
قیراغین چکمک / qırağın çəkmək / الدن قویماق / هلیدن.
قیراغین قاتلاماق / qırağın qatlamaq / اؤلمک، دؤنیادان کؤچمک / غزل خداحافظی را خواندن.
قیراغینا سایماماق / qırağına saymamaq / سؤزؤ یا اؤیؤدؤ حسابا قویماماق / پشت گوش اندازی.
قیرانا دیمز / qırana dəyməz / دیرلی اولمایان بیرزاد / به یک هزار هم نیارزیدن.
قیرانا گؤلله آتماق / qırana güllə atmaq / پاراسیز اولماق، لاپ یوخسوللاماق / دوهزاری را در هوا زدن.
قیرخ آتلئینان شهره گیرمه‌مک / qırx atlıynan şəhrə girməmək / چوخ اؤزؤن توتان آدام، اؤزؤن آرتیق بیه‌نن آدام، بویون توتان آدام / با شاه هم فالوده نخوردن.
قیرخ یاشیندا قئللی دانا ایندی دؤشؤبدؤ میدانا qırx yaşında qılli dana indi düşübdü / meydana / واخت گئچمک / سر پیری و معرکه‌گیری.
قیرخینـدا یورغالاماق / qırxında yorğalamaq / سوندان سونا باشا دؤشمک، دوه اویناماق / چلچلی کردن، سر پیری و معرکه‌گیری.
قیرقی شیروانی آشماق / qırqi şirvani aşmaq / ایش ایشدن گئچمک، تئز گئدیب مقصده چاتماق، زیرنگ ترپشمک / کار از کار گذشتن، مرغ از قفس پریدن.
قیرقین قیامت / qırqın qiyamət / هرکی هرکی، قاتما قاریشیقلیق، ایت ایه‌سین تانیماماق / هرج و مرج.
قیرمیزی / qırmızi / اؤزلؤ، اوتانماز، حیاسیز / پر رو، چشم دریده.
قیریخ قوشون / qırx qoşun / چوخلوق آدام کی بیر یئره گئده‌له، چوخ آدام کی بیر یئره بیر بیر گئده‌له / مثل لشکر شکست خورده.
قیریق قوشون / qırıq qoşun / چوخلوق، چوخ عایله‌لی / مثل مور و ملخ.
قیریقچی / qırıqçi / یالان دوغرایان، باشدا دولاندیران، هامینی سریین، یالانچی، سریین، آلدادیجی / هفت خط، رند، دو دوزه باز.
قیریلداتماق / qırıldatmaq / کیلاس قویماق، پز وئرمک، یئکه دانیشماق / کلاس گذاشتن.
قیز بی‌بی / qız bibi / قورخاق، ائودن چیخمایان/نثر.
قیزاریب بوزارماق / qızarıb bozarmaq / اوتانماق، اوتانماقدان یا هیرسدان رنگ آلیب وئرمک / رنگ به رنگ شدن.
قیزماق / qızmaq / هارینلاماق، جؤفت آختارماق، دلیلنمک / هار شدن، دیوانه شدن.
قیزیشماق / qızışmaq / حؤصله‌دن چئخماق، صبر تؤکنمک / کاسه‌ی صبر لبریز شدن.
قیزیل / qızıl / دیرلی، تای‌سیز، چوخ خالیص، گؤزل / جواهر.
قیزیل باش / qızıl baş / چوح بیلمیش، سیاستلی، باشینا بؤرک گئچمه‌ین / با کلّه.
قیزیل پارچاسی / qızıl parçasi / یاخشی قیز، آبیرلی، گؤزل، آغیر قیز / یه پارچه جواهر.
قیزیل تشته قان قوسماق / qızıl təştə qan qusmaq / یاخشی وضعیت مالی‌سی اولان پیس گؤن چکمک، چتینلیک چکمک.
قیزیل کاسایا قان قوسماق / qızıl kasaya qan qusmaq / یاخشی وضعییت مالی‌سی اولان پیس گؤن چکمک، چتینلیک چکمک.
قیزیل میخ طؤیله / qızıl mıx töylə / اوشاق کی باعث اولار دده و ننه بیر بیرندن آیریلماسین،

یاخشی دیرلی قورو یئر.

قیسـا گلمـک / qıssa gəlmək / بیـر زاددان گئچمک، چتین توتماماق، بیـر ایشـدن ال اؤزمـک / کوتاه آمدن.

قیسـما بوغمایـا سـالماق / qısma boğmaya salmaq / سیخیشـدیرماق، قیسـناماق / تـوی منگنـه گذاشتن.

قیسناخلی / qısnaxli / زیرنگ آدام، بیر آدام کـی الین هئچ کیمه اوخودمایا / آدم تودار.

قیش چئخیب اؤزؤ قارالیق کؤمؤره قالماق / qış çıxıb üzü qaralıq kömürə qalmaq / چتینلیک قورتـارار الـدن یاپیشـمایان پئشـمان اولار / زمستان می‌رود و روسیاهی به زغال می‌ماند.

قیـل ایرمـک / qıl əyirmək / چـوخ آریـق اولمـاق، جـان‌سـیز آدام / یـه پوسـت و یـه اسـتخوان بودن.

قیل کؤرپؤ / qıl körpü / صیراط کؤرپؤسؤ / پـل نازک‌تر از مو.

قیلدان آسـیلماق / qıldan asılmaq / داوام‌سـیز بیر زاد، پؤفه بند اولماق، بیر تؤکه آسیلی / بـه مـویی بند بودن.

قیلدیریم قاش / qıldırım qaş / اوتانمـاز آرواد، قورخمایان آرواد / زن پر رو و جسور.

قیللـی دانـا دؤشـؤبدؤ میـدانا / qılli dana düşübdü meydana / یئکـه آدام خیـردا اوشـاق ایشی گؤرمک / سر پیری و معرکه گیری.

قیلوولامـاق / qilovlamaq / یولـدان چئخاتمـاق، باش قاتماق، آلداتماق / از راه به در بردن.

قیلی قیلدان سئچمک / qıli qıldan seçmək / چوخ دیققتلی اولماق، هؤشلؤ باشلیلیق، آییقلیق / مـو را از ماست کشیدن.

قیلی وورماق / qıli vurmaq / چـوخ دیققـتـلـی اولماق، هؤشلؤ باشلی‌لیق، آییق‌لیق / مـو را از ماسـت کشیـدن.

قیلیفتی / qılıfti / شارلاتان، حوقـقا بـاز، هامییـا دو بوردا گلیم دیین، یالانچی / شارلاتان، خر رنگ کن.

قیلیقا گیرمک / qılıqa girmək / بیرینین دریسینه گیرمک، قورشالاماق / زیر جلد کسی رفتن.

قیلیقینـا گیرمـک / qılıqına girmək / بیـرینین دامـارین تاپمـاق، بیـرینین دریسـینه گیرمـک / زیـر پوست کسی رفتن.

قیلینج آلتینـدان گئچمـک / qılınc altından geçmək / دالـدا بوجاقـدا قالمـاق، آدام ایچینـه چئخماماق / توی لاک خود فرو رفتن.

قیلینجـا چاپمـاق / qılınca çapmaq / سـاواش آختارماق / شمشیر کشیدن.

قیمت سئنماق / qimət sınmaq / اوجوزلانمـاق، قیمت آزالماق / شکست قیمت.

قینینا گیرمک / qınına girmək / دالـدا بوجاقـدا قالماق، آدام ایچینه چئخماماق / توی لاک خود فرو رفتن.

قینینـدان چیخمـاق / qınından çıxmaq / جیزیغیندان چیخماق، حددیندن آشـماق / پـا از حـد فراتر گذاشتن، پا از گلیم خود درازتر کردن.

قیویر زیویر / qıvır zıvır / خیـریم خیـردا زادلار، دیرسـیز زادلار، ائشـیگه آتمـالی زادلار / خـرت و پرت، آت آشغال.

قیافه شیش در چاهار اولماق / qiyafə şiş dər çahar olmaq / چـوخ عصـبانی حالـت، اؤزؤن توتماق / قیافه‌ی شش در چهار گرفتن.

قیامـت شـیپوری / qiyamət şeypuri / یئکـه بورون / شیپور صور اسرافیل.

قیامــت قوپارمــاق / qiyamət qoparmaq / هـارای سـالماق، قیشـقیریق سـالماق / قیامـت بـر پـا کردن.

قیامـت کـؤینگی / qiyamət köynəgi / ار یـا آرواد بیر بیری اؤچؤن / پیراهن قیامت، شریک زندگی.

ک

کئچل ائلەمک / keçəl eləmək / بیرین باش بئیندن چئخارماق، سیمیتن‌لیک ائلەمک، ال چکمەمک / کچل کردن.

کئچل باخار گؤزگؤیە عیبین قویار اؤزگؤیە keçəl baxar güzgüyə eybin qoyar özgüyə / اؤزؤنده عیب اولان آدام کی آیری آدامین عیبین دئیه. / دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه.

کئچل باشدان ال گؤتؤرمک / keçəl başdan əl götürmək / ال چکمک، اینجیتمەمک / دست از سر کچل کسی برداشتن.

کئچل بزەنینجه توی باشدان اولماق / keçəl bəzənincə toy başdan olmaq / ایش واختی گئچمک، چوخ یوبانماق.

کئچلین بؤرکؤ دؤشؤنجەدی / keçəlin börkü düşüncədi / ایش ایشدن گئچندن سونرا نه اولور اولسون / آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب.

کئچلین بؤرکؤ دؤشمک / keçəlin börkü düşmək / ایش ایشدن گئچمک، ایش خارابلانماق / کلاه کچل از سرش افتادن.

کئشیک قویماق / keşik qoymaq / بیرین بیر یئره اکمک، دو بوردا گلیم دئمک / کاشتن، سر کار گذاشتن.

کئشینه یاتماق / keşinə yatmaq / اؤرک باغلاماق / دل بستن.

کئف ایچینده کئف گؤرمک / kef içində kef görmək / ایکی طرفلی هرزەلیک ائلەمک، ارکگین دیشیلنمگی.

کئف گؤل ائلەمک / kef gül eləmək / هوسلنیب بیردن بیر ایش گؤرمک / کیف گل کردن، ویرش گرفتن.

کئفی آلا داغدا اولماق / kefi ala dağda olmaq / لاپ کئف چکمک / کون دنیا را پاره کردن.

کئفی دورولماق / kefi durulmaq / حالی دؤزلمک / کیف کسی کوک شدن.

کئفینه بوراخماق / kefine buraxmaq / باشینا بوراخماق / سر خود رها کردن.

کئفینه سوغان دوغراماق / kefinə soğan doğramaq / بیرینین حالین پوزماق، ایستی آشینا سویوق سو قاتماق، کئفین پوزماق / حال‌گیری کردن، اوقات کسی را تلخ کردن.

کئفینه یاتماق / kefinə yatmaq / خوشونا گلمک / حال کردن.

کئفینی پوزماق / kefini pozmaq / قانین قاراتماق / حال‌گیری کردن.

کاباب ایینه گئدیب ائششک داغلاماق گؤرمک / kabab iyinə gedib eşşək dağlamaq görmək / خیالات ائلەمک، ایستگین الە

گتیرمه‌مک / برای بوی کباب رفتن و دیدن که خر داغ می‌کنند.

کارسازلیق / karsazlıq / بیر آداما کؤتک وورماق / کار کسی را ساختن.

کاروانسارا / kərvansara / صاحاب‌سیز یئر، هامی گئد گل ائله‌ین یئر، نظمی اولمایان یئر / عین کاروان‌سرا.

کاسا کؤزه‌نی بیرینین باشیندا سئندیرماق / kasa / küzəni birinin başında sındırmaq / گؤناهی بیرینین بوینونا سالماق / کاسه کوزه‌ها را بر سر کسی شکستن.

کاساسی داشماق / kasasi daşmaq / صبری قورتارماق / کاسه‌ی صبر کسی لبریز شدن.

کاسیب نوغولو / kasıb noğulu / قووورولموش مکه، پاتلاق / چسفیل.

کاسیبین بختی تک یاتماق / kasıbın bəxti tək yatmaq / لاپ آغیر یوخویا گئدمک / به خواب مرگ رفتن.

کاغاذ قوهومو / kağaz qohumu / آرواد آدامی / فامیل کاغذی.

کافتار / kaftar / لاپ قوجا و چیرکین کیشی یا آرواد / عجوزه.

کافتارلاشماق / kaftarlaşmaq / قوجالماق، الدن دؤشمک / خرفت شدن.

کافر مؤسلمان ائله‌مک / kafər müsəlman eləmək / نئچه آدام بیرینی وورماق / کافر مسلمان کردن.

کال / kal / کؤت بئیین، گئج آنلایان / خام.

کال اویانماق / kal oyanmaq / یوخودان دویمامیش اویانماق.

کال آیی / kal ayi / قانماز آدام، آداملیق بیلمه‌ین / از پشت کوه آمده.

کال قودوخ / kal qodux / ناشی آدام، ایش بیلمه‌ین آدام / تازه کار.

کال کلله / kal kəllə / هئچ زاد قانماز آدام، دؤنیادان بیر زاد آنلامایان / از مرحله پرت بودن.

کالا قوزا / kala qoza / اهمیت‌سیز سؤز، سایمازلیق، بیر آدامین سؤزؤنه قولاغ وئرمه‌مک / خزعبلات.

کاللاشماق / kallaşmaq / سس توتولماق، بوغوق حالا دؤشمک.

کاللیق / kallıq / قانمازلیق، هئچ زاد آنلامایان / خام بودن.

کامینا چکمک / kamına çəkmək / اودماق، یئمک / به کام خود کشیدن.

کبینینه کسیلمک / kəbininə kəsilmək / بیری بیرینه قویروق اولماق، بیرینه انگل اولماق / سر جهازی، وبال گردن.

کپک آلتیندا اونو اولان / kəpək altında unu olan / زیرنگ آدام، چوخ بیلمیش آدام، اؤزده فاغیر دالدا زیرنگ / کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشتن.

کپنک کیمی باشا فیرلانماق / kəpənək kimi başa fırlanmaq / حددن آرتیق سئومک، باشا دولانماق / دور کسی گردیدن.

کدخودانی گؤرؤب کندی چاپماق / kədxudani görüb kəndi çapmaq / رؤشوه وئرمک، پارت بازلیق ائله‌مک / کدخدا را دیدن و ده را چاپیدن.

کددی قیزی گؤشوارا؟ / kəddi qızı güşvara / بیرینین بیر زادا چئخاری اولماماق، دوز بیلمزلیک / دست چلاق و سیب سرخ؟

کذاب سنی خوش گؤردؤم / kəzzab səni xoş gördüm / اؤرکدن بیریندن خوش گلمه‌مک / کج‌دار و مریز تا کردن.

کرتنکله‌نین توتک چالان یئری / kərtənkələnin tütək çalan yeri / چوخ اوزاق بیر یئر، ایتین قودوران یئری / جایی که عرب نی انداخت.

کردینی سووارماق / kərdini suvarmaq / اؤرگ ایستگینه یئتیرمک / باغ را آب دادن.

کرمه‌نی دادیب آلان / kərməni dadıb alan / آل وئرده چوخ آییق آدام، باشینا بؤرک گئدمه‌یـن آدام / کار بلد.

کره دئمک / kərə demək / بیرینین بورجـون دانماق، بیر ایشین آرتینا گئدمه‌مک / حاشان کردن، زیر بار نرفتن.

کره‌لنمک / kərələnmək / شـک ائلـه‌مـک / بـه شبهه افتادن.

کروان قووان / kərvan qovan / بورلوغـان، بوغاناق، فیرتانا / گرد باد.

کروان قیران / kərvan qıran / چوخ سـویوق یئل، زهرلی یئل / کاروان کش.

کروانسارا / kərvansara / بیـر یئـر کـی هـامی ایجازه‌سیز گئد گل ائله‌یه / کاروانسرای.

کسردن دؤشمک / kəsərdən düşmək / ایشدن دؤشمک، سؤزؤ یئریمه‌مک، هـئچ کـیم حسابا قویماماق، سؤزؤ اثـردن دؤشـمک / بـرش نداشتن، یال و کوپال ریختن.

کسسووی تؤستؤلؤ اولماق / kəssovi tüstülü olmaq / دوواری آلچـاق اولمـاق، آدی پیسـه چیخماق، اسکیسی ایپلی اولماق / دیـوارش کوتـاه بودن.

کسیلمیش‌لر / kəsilmişlər / اوغرو الی، الی ایـری آدامین اللری / چلاق شده‌ها.

کسیله کسیله قالماق / kəsilə kəsilə qalmaq / سـیخیلماق، اوتانمـاق، عـذاب چکمـک و دینـه بیلمه‌مک، اینجیمک و هـئچ کیمـه آچیـب آغارتـا بیلمه‌مک / از خجالت آب شـدن، عـذاب روحـی کشیدن و جیکش در نیامدن.

کش گئتمک / keş getmək / اوغورلاماق / کف رفتن.

کف گئتمک / kəf getmək / اوغورلامـاق، گیزلینجا گؤتؤرمک / کش رفتن، کف رفتن.

کفگیر قازانین تکینه دیمک / kəfgir qazanın təkinə dəymək / آخیـره چاتمـاق، بیـر شـئیین قوتارماقی، پول قوتارماق، دؤنیا مالیندان کاسیبلاماق / کفگیر به ته دیگ خوردن.

کفن سارالماماق / kəfən saralmamaq / اؤلؤمدن چوخ زامان کئچمه‌مک / آب کفن خشک نشدن.

کفن ییرتماق / kəfən yırtmaq / اؤلؤمـدن قورتارماق، آغیـر خسـته‌لیقـدان قورتارمـاق / از کـام مرگ گریختن.

کفنی مؤفته گؤرؤب اؤلمک / kəfəni müftə görüb ölmək / لاپ مؤفتـه یـین آدام، فؤرصـت آختاران آدام / کفن را مفت دیدن و مردن، چـاقوی مفت دیدن و شکم خود را پاره کردن.

کفنینی بوینونا دولاماق / kəfənini boynuna dolamaq / اؤزؤنـدن گؤجلـؤ آدامـیلا سـاواش آختارماق / دار خود را به دوش کشیدن.

ککیره / kəkirə / چوخ آجی آدام / شوکران.

کل دؤگؤشؤ باخماق / kəl dögüşü baxmaq / ساواش آختارماق، هیرسلی باخماق / چـپ چـپ نگاه کردن.

کلف پئتلاماق / kələf pıtlamaq / ایـش قاریشماق / خر رفتن و رسن را بردن.

کلفجه پیرتلاشماق / kələfcə pırtlaşmaq / کلفین اوجو ایتمک، پیس وضع قاباغا گلمک / سـر کلاف گم شدن.

کلفجه قاریشماق / kələfcə qarışmaq / ایش پئتلاشماق / سر نخ گم شدن.

کلفجه‌لنمک / kələfcələnmək / والای وورماق، آشا آشا یئریمک / قیلی بیلی رفتن.

کلفجه‌نین باشین ایتیرمک / kələfcənin başın itirmək / بیر ایشده گیژ قالماق، ایـش قاریشـماق، بوشـلو دؤشمک، چئخـار گلیـردن چـوخ اولمـاق،

چتینلیقا دؤشمک، اؤزؤن ایتیرمک / سر کلاف را گم کردن.

کلفین اوجون تاپماق / kələfin ucun tapmaq / ایشی یولا سالماق، مؤشکؤلدن قورتارماق / سر نخ را به دست آوردن.

کلفین اوجونو اله گتیرمک / kələfin ucunu ələ gətirmək / بیر ایشین کؤکؤن تاپماق / سر کلاف را پیدا کردن، سر نخ را پیدا کردن.

کلفین اوجونو ایتیرمک / kələfin ucunu itirmək / پیس حالا دؤشمک، نه ائله‌دیگین بیلمه‌مک / سر کلاف را گم کردن.

کلگیله گلن کؤلگیله گئدمک / kələgilə gələn külәgilə gedmək / نامردلیگیله گلن الدن گئدمک، حارام مال داوام ائله‌مه‌مک / باد آورده را باد بردن.

کلاهی / kəllahi / اؤزباشینا / سر خود.

کلله / kəllə / چوخ بؤلموش آدام / با کلّه.

کلله چارخا وورماق / kəllə çarxa vurmaq / سون حدده ایفراط ائله‌مک، حددینی آشماق / از حدّ خود گذشتن.

کلله سویو / kəllə suyu / دادسیز دوزسوز غذا / آب زیپو.

کلله قیزیشماق / kəllə qızışmaq / کئفلنمک، پیان اولماق، سرخوشلوق / کلّه گرم شدن.

کلله کللیه وورماق / kəllə kəlliyə vurmaq / رقابت ائله‌مک، دعوا ائله‌مک، بیر آدامینان روبرو دورماق و مخالفت ائله‌مک، دؤیؤشمک، ووروشماق / سر و کلّه زدن، رو در رو ایستادن.

کلله‌نی یئره قویماق / kəlləni yerə qoymaq / ییخیلیب یاتماق / سر روی بالش گذاشتن.

کلمه وئریب کلمه آلماق / kəlmə verib kəlmə almaq / دانیشماق / گفتن و شنیدن.

کلمه‌ی شهادت دئمک / kəlmeye şəhadət demək / اؤلؤمه حاضیرلنمک، برک قورخماق / اشهد گفتن.

کله / kələ / آرواد باز کیشی، موردارلیق ائله‌ین ارککک / فاسق، عیّاش.

کله کؤتؤر / kələ kötür / یاراشیق‌سیز آدام، بیچیم‌سیز / بی قواره.

کله کسمک / kələh kəsmək / ایشی قورتارماق، اذییت وئرن آدامیلان قورتارماق / کلک چیزی یا کسی را کندن.

کمرین آلتی بوش اولماق / kəmərin alti boş olmaq / آج اولماق، آجیندان اؤلمک / روده‌ی بزرگ روده‌ی کوچک را خوردن.

کمرین آلتینی برکیتمک / kəmərin altini bərkitmək / دویونجا یئمک، دویماق / شکم سیر خوردن.

کمسیگینی چئینه‌مک / kəmsigini çeynəmək / برک هیرسلنمک، دلی اولماق، ایت اولماق / قلّاده جویدن، خون به جوش آمدن.

کمسیینی قیرماق / kəmsiyini qırmaq / حددیندن آشماق، جیزیغیندان چیخماق، خالتاسینی قیرماق / طناب پاره کردن.

کندلی قیزی گؤشوارا؟ / kəndli qızı güşvara / بیرینین بیر زادا چئخاری اولماماق، دوز بیلمزلیک / سگ گر و قلّاده‌ی زر؟

کندیر بازلیق ائله‌مک / kəndir bazlıq eləmək / حوققابازلیق ائله‌مک، اؤیؤنبازلیق ائله‌مک / سر همه شیره مالیدن.

کندیر قاییش / kəndir qayış / برک، مؤحکم بیر زاد، یئییلمز بیر زاد.

کهلیک آزماق / kəhlik azmaq / جئزیقدان چئخماق، کیریخماق، چاشماق، جایماق / پا از گلیم خود درازتر کردن.

کهلیک کیمی باشی قارا قوغلاماق / kəhlik kimi başi qara quğlamaq / خبرسیزلیک، غفلت ائله‌مک / مثل کبک سر خود را توی برف

کردن.

کوبود / kobud / گوبود، کؤپمؤش و شیشمیش بیر زاد، یوغون آدام / خیکی.

کوتون آستاری اولماماق / kotun astari olmamaq / چوخ یوخسول اولماق / آسمان جل بودن.

کور اؤکؤز / kor öküz / هئچ ایش گؤرمه‌یـن آدام / عاطل و باطل.

کور آتین کور نالبندی اولماق / kor atın kor nalbəndi olmaq / ایکی زاد بیر بیرینه اویماق / کبوتر با کبوتر باز با باز.

کور پیشیک بیرینین قاپیسن آچماماق / kor pişik birinin qapısın açmamaq / گئد گل ائله‌مه‌یـن آدام، قئتمیر آدام / آب از دست کسی نچکیدن.

کور توتدوغون بوراخماماق / kör tutduğun buraxmamaq / بیر آدام بیر سؤزؤ هی دئمک، سیمیتنلیک، ال چکمزلیک، ترسه آدام، کؤنز آدام / چیزی را پیراهن عثمان کردن، مرغ یک پا داشتن.

کـور خـوروز قویویـا باخمـاق / kor xoruz quyuya baxmaq / بیرینه غیضلی باخماق، ایری ایری باخماق / چپ چپ نگاه کردن.

کـور شـیطان / kor şeytan / آرا ووروشـدوران آدام، ایشی شیطانلیق اولان آدام / دو بهم زن.

کور قـوش / kor quş / عـاجیز آوارا آدام / عـین پرنده‌ی کور.

کور قوشون روزوسـو یـووادا یئتیشـمک / kor quşun ruzusu yuvada yetişmək روزوسوز قالماماق، آج قالماماق / روزی روباه بی دست و پا در لانه‌اش رسیدن.

کـور کیشـی آروادیـن دؤیمـک / kor kişi arvadın döymək / ایـش باشـارماماق، ال آیاق‌سیزلیق.

کـور گـؤزه قویسـان آچیلمـاق / kor gözə qoysan açılmaq / لاپ گـؤزل بیـر زاد، قیـز یـا قادینین لاپ گؤزلی / بر چشم کـور گذارنـد روشـن شود.

کورا فهیم / kora fəhim / بئواخت اؤیرنن، ذهنی کؤند اولان / کند ذهن.

کورا گئجـه گؤنـؤز بیـر اولمـاق / kora gecə günüz bir olmaq / بیر آدامـا روزگـارین فرقـی اولماماق، بیر آداما پـیس یاخشـینین فرقـی اولمامـاق، بیر آدام هئچ زادا فرق قویماماق / برای کـور شـب و روز یکی بودن.

کورلوق چکمک / korluq çəkmək / سیخینتی چکمک، احتیاجدا یاشاماق / بینوایی.

کوکتمـک / kökətmək / هیرسلندیرمک، سؤز دئییب بیر آدامی هاوالاندیرماق / غلغلک دادن.

کولا کوسا ال آتمـاق / kola kosa əl atmaq / نهایت ناچارلیق، دنیـزه دؤشـن ایلانـادا سوواشـماق / دست به همه جا دراز کردن.

کولاخ / kolax / خیردا ائو / آلونک.

کـولاوات کسـوونا دؤنمـک / kolavat kəssovuna dönmək / چوخ آریغلامـاق، چـوخ ایشله‌ماقدان آریغلاماق / نی قلیان شدن.

کون فیکون اولماق / kun fə yəkun olmaq / دارماداغین اولماق، آلت اؤست اولماق / کن فیکون شدن.

کؤپ دیبینـده یاتـان / küp dibində yatan / دائـیم سـرخوش اولان، دائـیم کئفلـی اولان / دائم‌الخمر.

کؤپ دیبینده یاتماق / küp dibində yatmaq / چـوخ ایچمـک، لاپ سـرخوش آدام، دائـیم سرخوشلوق / کنار خمره خوابیدن، دائم‌الخمر بودن.

کؤپؤک کیمی / küpük kimi / دیرسیز بیرزاد، دادسیز دوزسوز بیر یئمه‌لی / آب زیپو.

کؤپؤن دیبینـه داش آتمـاق / küpün dibinə daş atmaq / بیر زادی یئییب قورتارمـاق، قـازانین

تکینـه یئتیرمـک، یئملـی بیـر زادی تؤکتمـک / تـه چیزی را بالا آوردن، هپولی کردن.

کؤپؤنـؤ آلمـاق / köpünü almaq / بیـرینین قابارماسینی یاتیرتماق / باد کسی را خالی کردن.

کـؤپگی اؤلـن چوبـان کیمـی / köpəgi ölən çoban kimi / بیر آدامین غریبلیگی، تک قالماق / عرب شتر مرده.

کؤپگین کؤنلؤ کؤپگه شـاد اولمـاق / köpəgin könlü köpəgə şad olmaq / هـره اؤز بـابیلا خوش اولماق، تای توشلا قونوشـوب شـاد اولمـاق / کبوتر با کبوتر باز با باز.

کـؤپلر یانینـدا کـؤزه‌لـر سـئنماق / küplər yanında küzələr sınmaq / قوجالار یاشـاییب جاوانلار اؤلمک، کؤهنه‌لر قالیب تـازالار داغیلمـاق، کؤتؤکلر اؤسته شـؤولر دوغرانمـاق / ریشـه مانـدن و شاخ و برگ شکستن.

کؤپـه گیـرن قـاری / küpə girən qari / آرا قاریشدیران، فیتنه تؤره‌دن / پیرزن جارو سوار، خمره سوار.

کؤتـؤک کؤتؤگـه راسـت گلمـک / kötügə rast gəlmək / ایکـی کـؤنز آدام بیـر بیرینه برابر گلمک / سنگ به صخره برخورد کردن.

کؤچ گلیب همیشه بوستان قیراغیندا دؤشمه‌مک / köç gəlib həmişə bostan qirağında düşməmək / فؤرصـتلر همیشـه الـده اولمامـاق، تندیر همیشـه ایسـتی اولمامـاق / در همیشـه بـه یـک پاشنه نچرخیدن.

کؤچمک / köçmək / اؤلمک / رحیل، کوچیدن.

کؤچـه سـؤزؤ / küçə sözü / ادب‌سیز سـؤزلر، یامان یاووز، یؤنگؤل سؤزلر / سخن کوچه بازاری.

کؤچـه‌لـری اؤلچمـک / küçələri ölçmək / بیهوده عمری گئچیدمک، ول دولانماق / گوچـه‌هـا را گز کردن.

کـؤح یاتمـاق / küh yatmaq / بیـری یئرینـدن تریشـمه‌مـک، ائـودن ائشـیگه چئخمامـاق / کـرچ خوابیدن.

کـؤر پئشـمان / kor peşman / الـی بـوش، اومودسوز، ناراحات و هدفه چاتمایـان / دسـت از پـا درازتر.

کـؤر گـؤزدن یـاش؟ / kor gözdən yaş / اولمایان بیر ایش، عاغلا سئغئلماز بیر ایش / کوسـه و ریش پهن؟، دمبه از بز خواستن.

کؤرپؤ آلتیندا باجا آختارماق / körpü altında baca axtarmaq / فایداسیز ایش گؤرمک / آب در هاون کوبیدن.

کؤرپـؤ سـویون او تاییـندا قالمـاق / körpü suyun o tayında qalmaq / ایـــش خارابلانماق، ایـپ قیریلیب دانـا قاشـماق، سـؤز بیـر آداما آجیق گلمک / پل آن سـوی رود مانـدن، خـر رفتن و رسن را بردن.

کؤرپـؤلرین هامیسـین یئخمـاق / körpülərin hamısın yıxmaq / پـیس ایشـلریله قاییتمـاق یـوللارین باغلامـاق / پـل‌هـای پشـت سـر را خـراب کردن.

کؤرپؤنـؤن گـؤزؤن گؤرمـک / körpünün gözün görmək / چتینلیگی آنلاماق، برکـه بوشـا دؤشمک، ایشین خارابلیقین بیلمک / فهمیـدن اینکـه هوا پسه.

کؤرت بیین / kürt beyin / آغیلسیز، گئج‌قانـان / پوست کلفت.

کؤرت بـاش / kürt baş / آغیلسـیز، گـئج‌قانـان / پوست کلفت.

کـؤرده فیشـنگ وئرمـک / kürdə fişəng vermək / بیرینین الینه فؤرصت دؤشمک / شمشیر به دست زنگی دادن.

کؤرکؤنـؤ سـودان چیخاتمـاق / kürkünü sudan çıxartmaq / اؤز ایشینی اؤزؤ گؤرمـک / گلیم خود را از آب کشیدن.

کؤرکؤنه بیره دؤشمک / kürkünə birə düşmək / قورخویا دؤشمک / کک توی تنبان افتادن.

کؤرکؤنه بیره سالماق / kürkünə birə salmaq / بیرین قورخویا سالماق / کک توی تنبان کسی انداختن.

کؤرکه بیره دؤشمک / kürkə birə düşmək / ناراحات اولماق، ایضطیرابا دؤشمک / کک توی تنبان افتادن.

کؤرکه بیره داریشماق / kürkə birə darışmaq / آرام و قراری اولماماق، قیدیقلانماق، ال آیاغا دؤشمک / کک در تنبان کسی افتادن.

کؤرگ یئره گلمک / kürəg yerə gəlmək / باسیلماق، یئخیلماق / پشت کسی به زمین خوردن.

کؤرگین یئره وورماق / kürəgin yerə vurmaq / مغلوب ائله‌مک، باسماق / پشت کسی را بر زمین زدن.

کؤز کیمی پؤرتمک / köz kimi pörtmək / چوخ آجیقلی اولماق، برک هیرسلنمک، هیرسدن اؤز قیزارماق / اسفند روی آتش شدن.

کؤفتؤیه قاش گؤز یاخماق / küftüyə qaş göz yaxmaq / چیرکین آدام / عین مترسک سر جالیز بودن.

کؤفته‌نی خاتین یئمک، یوموراقی یتیم / küftəni xatın yemək yumuraqi yetim / عاجیز آدام همیشه دانلانماق و اذییت اولماق / کاسه کوزه‌ها سر کسی شکستن.

کؤفرؤ چیخماق / küfrü çıxmaq / چوخ عصبانی اولماق / کفر کسی بالا آمدن.

کؤل ائله‌مک / kül eləmək / بیر زادی خارابلاماق، هئچ ائله‌مک، بیر وار ثروتی هدر ائله‌مک، ایسراف ائله‌مک / دود کردن و به آسمان فرستادن، چیزی را دود کردن، هباءً منثورا کردن.

کؤل باش / kül baş / یازیق اولان، پیس گؤنه قالمیش، پیس گؤنلؤ / خاک به سر.

کؤلؤ گؤیه سوورولماق / külü göyə sovrulmaq / تامام آرادان گندمک و محو اولماق / خاکسترش بر باد رفتن.

کؤلؤنگ سیندیرماق / külüng sındırmaq / چالیشماق، زحمت چکمک / استخوان خرد کردن.

کؤلک ائله‌مک / külək eləmək / بؤیؤک ایش گؤرمک / کولاک کردن.

کؤلگه کؤپگی / kölgə köpəgi / راحات‌لیق آختاران، ایش گؤرمه‌ین / کون گشاد.

کؤلگه‌سیز / kölgəsiz / یارامـاز آدام، فایدا وئرمه‌ین آدام، خییرسیز / آدم بی سایه.

کؤلگه‌سین قلینجلاماق / kölgəsin qılınclamaq / دؤشمانچیلیق، بیرینین پیسلیگین ایستمک / سایه کسی را با تیر زدن.

کؤلگه‌سیندن اؤلکن / kölgəsindən ülkən / چوخ قورخاق آدام / از سایه‌ی خود رم کردن.

کؤلگه‌سییله ساواشماق / kölgəsiylə savaşmaq / چوخ بد اخلاق آدام / با سایه‌ی خود در افتادن.

کؤلگه‌لنمک / kölgələnmək / بیعار آدام، ایشدن قاچان آدام / خود را باد دادن.

کؤلگه‌لی اولماق / kölgəli olmaq / بیر آدامین دردینه دیمک، درده دین آدام / سایه‌دار بودن.

کؤلگه‌نی اوخونان وورماق / kölgəni oxunan vurmaq / شیددتلی دؤشمنلیک / سایه‌ی کسی را با تیر زدن.

کؤلگه‌نی قلینجلاماق / kölgəni qılınclamaq / نهایت دؤشمنچیلیک / سایه‌ی کسی را با تیر زدن.

کؤللؤک سئرچه‌سی / küllük serçəsi / چوخ کیفیر آدام، سلقه‌سیز آدام / اکبیری، تقی خاک انداز.

کؤله پیسیدان / külə pısıdan / چوخ تنبل آدام، یئریندن تـرپشمه‌ین / کون گشاد، تنبل باشی.

کؤله دؤنمک / külə dönmək / یانیب یاخیلماق / خاکستر شدن.

کؤنــؤل بیرلشــمک / könül birləşmək / سئویشـمک، بیـر بیـرین سـئومک / یکـدل شـدن، دلدادگی.

کؤنــده ســالماق / kündə salmaq / آداخلـی بازلیق ائله‌مک.

کؤنلؤنــؤ آلمــاق / könlünü almaq / بیـرین راضی ائله‌مک، اؤرگین اله گتیرمـک / دل کسـی را به دست آوردن.

کؤنلؤ تـوخ / könlü tox / طاماحسیز آدام، الی آچیق آدام، گؤزؤ گؤیلؤ غنـی، گنیش اؤرگ، الـی آچیق / چشم و دل سیر.

کؤنلؤ غنی / könlü ğəni / گـؤزؤ غنـی، بیـرینین مالینا اؤرک وئرمه‌ین / چشم و دل سیر.

کؤهنـه اؤلـؤلره قوشـولماق / köhnə ölülərə qoşulmaq / اؤلنمک، یادلاردان چئخماق / قـاتی مرغها شدن.

کؤهنه بئیین / köhnə beyin / فیکری ایشله‌مه‌ین آدام، بیر آدام کی بیر سؤزؤ عـاواملیقلا ایناـا / تهی مغز.

کؤهنه پالانلاری سؤکمک / köhnə palanlari sökmək / یاددان چیخمیش حادیثه‌نی یـا پیسـلیگی یادا سالماق / گندم‌های کهنه را باد دادن.

کؤهنه حامام کؤهنه طـاس / köhnə hamam köhnə tas / وضع دگیشـیلمه‌مـک / همـان آش و همان کاسه.

کؤهنــه خرمنلــری ســوووورماق / köhnə xərmənləri sovurmaq / یـاددان چیخمـیش حادیثه‌نی یا پیسلیگی یادا سالماق / گندم‌هـای کهنـه را باد دادن.

کؤهنــه دگیرمــان ایشــدن دؤشــمک / köhnə dəgirman işdən düşmək / ایشـــلر دگیشیلمک، وضعیت چؤنمک / ورق برگشتن.

کؤهنــه دگیرمانــدا آیلارینــان یاتــان / köhnə dəgirmanda aylarinan yatan / چوخ بیعـار آدام، خیال‌سیز آدام، غم یئمه‌ین آدام.

کؤهنـــه دوســـت / köhnə dost / سـئنانمیش یولداش، سئناقدان چئخان دوست / کهنه رفیق.

کؤهنــه سـؤپؤرگه‌نــی دامـا آتمــاق / köhnə süpürgəni dama atmaq / بیـــر زاددان فایدالانیب سونرا گؤزدن سالماق / تازه آمد به بـازار کهنه شده دل آزار، نو که آمد به بازار ـ کهنـه شـود دل آزار.

کؤهنـــه ســـامانلاری ســـووورماق / köhnə samanlari sovurmaq / گئچـــه‌جاقـــدان دانیشماق و گئچه‌جاغا گؤونمک / کـاه کهنـه را بـاد دادن.

کؤهنه قباله / köhnə qəbalə / چوخ یاشلی آدام کی گئچه جـاغین هـر دبـین و بیلمه‌لـی‌لـرین بیلیـر / حرف کسی سند بودن.

کؤهنه قبیرلری سـؤکمک / köhnə qəbirləri sökmək / گـئچن چـاغلاری آختارمـاق، گیلـی ائله‌مک / خرمن‌های کهنه را باد دادن.

کؤهنه قورد / köhnə qurd / آییق، تجرؤبـه‌لـی / گرگ باران‌دیده.

کؤهنــه کؤللــؤکلری ائشــه‌لــه‌مــک / köhnə külləkləri eşələmək / یـــاددان چیخمـــیش حادیثه‌نی یا پیسلیگی یادا سالماق / کاه‌های کهنـه را باد دادن.

کؤینــک کؤینــک ات تؤکمــک / köynək ət tökmək / بـرک اوتانمـاق، خجیـل اولماق / عرق شرم ریختن، سرخ شـدن، از خجالـت آب شدن.

کؤینــک کؤینــک تــر تؤکمــک / köynək tər tökmək / بـرک اوتانمـاق، تـر تؤکمک / از خجالت آب شدن.

کؤینک یئرتماق / köynək yırtmaq / بیـر ایشـه

تانینماق، سؤمؤک سیندرماق، تجرؤبه اله گتیرمک / چند پیراهن اضافه پاره کردن.

کؤینک یاخشیلیغا یئرتماق / köynək yaxşılığa yırtmaq / یاخشیلیغا تانینماق / جامه به نیکنامی دریدن.

کؤینـک آرتیـق یئرتمـاق / köynəg artıq yırtmaq / تجرؤبه‌لی اولماق / چند پیراهن اضافه پاره کردن.

کیپریگین گؤزه نه آغیرلیقی / kiprigin gözə nə ağırlıqi / قوهـوملارا هممشه آدامین یئری اولماق و عزیزله‌مک / بال برای پرنده بار نبودن.

کیتـابسـیز / kitabsız / ایمـانسـیز، هـئچ زادا اینانمایان، اللّه‌سیز / بی خدا، لا مذهب.

کیچیتمک / kiçitmək / دَیَری آزالـدماق / کسی را کوچک کردن.

کیرپی / kirpi / چیرکین اوشاق / جوجه تیغی.

کیرپیکلریله اود گؤتؤرمـک / kirpiklərilə od götürmək / ظـؤلم چکمـک، چـوخ آغیـر ایـش گؤرمک / هزار بار مردن و زنده شدن، جان کندن.

کیـــرکین ســـاللاماق / kirkin sallamaq / خسته‌لنمک، کئف سیزله‌مک / خسته شدن.

کیســـه‌دن گئـــدمک / kisədən gedmək / اوتوزماق، بیر زادی الدن وئرمک، زیبان ائله‌مک / از کیسه رفتن.

کیسه‌دن یئمـک / kisədən yemək / ذخیـره‌دن یئمـک، قـازانج ائلـه‌مـه‌مـک، قازانماماق / از کیسه خوردن.

کیسه‌سیندن گئـدمک / kisəsindən gedmək / ضرر ائله‌مک، زیبان دیمک / از کیسه رفتن.

کیسه‌نین تکینه داش آتمـاق / kisənin təkinə daş atmaq / تامام پولو خرج ائله‌ییب قورتارماق / کفگیر ته دیگ خوردن.

کیســه‌یــه گئتمــک / kisəyə getmək / پـول چئخارتماق، رؤشوه یـا اوغورلوقجا پـول قازانمـاق / داخل توبره انداختن.

کیش توتمـاق / kiş tutmaq / لاپ ال آیـاق‌سـیز آداما لاغ دئمک.

کیشـــی‌لنمـــک / kişilənmək / خوروزلانمـاق، جســارتلنمک، بیــرینین اؤزؤنــه قابارمــاق / دم در آوردن.

کیلکـه یولمـاق / kilkə yolmaq / ساواشـماق، ووروشماق، تؤک یولماق / گیس کندن.

کیلید آلتیندا اولماق / kilid altında olmaq / دوستاق اولماق، باغلی یئرده ساخلانیلماق / بازداشت شدن.

کـیم کیمــه / kim kimə / هـرج و مرجلیـک، قاریشیقلیق / هرکی به هرکی، خرتوخر.

کینایه ساخلاماق / kinayə saxlamaq / بیریندن اؤرک چیرکین‌لیک، کینه‌لی اولمـاق / از کسی دل چرکین بودن، از کسی کینه به دل داشتن.

گ

گئت گله سالماق / get gələ salmaq / بو گۆن صاباح ائله‌مک، ایشی اوزاندیرماق / امروز فردا کردن.

گئتدی گؤیه گلدی یئره / getdi qöyə gəldi yerə / برک هیرسلندی، دلی اولدو، قانی قارالدی / از جا بشد.

گئج گلیب تئز اؤیرنن / gec gəlib tez öyrənən / باجاریقلی، هؤشلؤ باشلی، تئزآرتیق گلنلیک ائله‌مک / دست پیش گرفتن تا پس نیفتد.

گئجه قوشو / gecə quşu / گئجه‌لر یاتمایان آدام، یوخوسو آز کؤرپه اوشاق / بوف.

گئجه قوناغی / gecə qonaği / اوغرو / دزد، سارق، مهمان شب!

گئجه گؤزۆ / gecə gözü / گئجه چاغی، گئجه‌نین قارانلیقی / دل شب.

گئجه گۆندۆزۆ اولماماق / gecə gündüzü olmamaq / شیددتلی مشغله، سحردن آخشاما ایشله‌مک / روز و شب نداشتن.

گئجه مالّلاسی / gecə mallasi / آرواد، گلین قاینانا گؤزوندن / واعظ شب.

گئجه‌دن اودونا گئدمک / gecədən oduna gedmək / بیر ایشه تصمیم توتوب سونرا بوشلاماق، سؤز وئریب دالا آلماق / گفته را ناگفته انگاشتن.

گئجه‌نی گۆندۆزه قاتماق / gecəni gündüzə qatmaq / گئجه‌لری سحره‌جاق آییق قالماق / شب زنده‌داری.

گئچی / geçi / بیر یئرده دورمویان، شولوغ آدام / مثل بز، ورجه وورجه کننده.

گئچی اوسدوراقی / geçi osduraqi / یاراماز سؤز، دیرسیز سؤز / گوز سگ.

گئچی ساققالی / geçi saqqali / چئنه ده قویولان ساققال / ریش پروفسوری.

گئچی سویو بولاندیرماق / geçi suyu bulandırmaq / باهانا آختارماق، سؤز آختارماق / بزی آب را گل آلود کردن.

گئچی قوردا ایلیشمک / geçi qurda ilişmək / عاجیز آدام زوربایا ایجشمک / با دم شیر بازی کردن.

گئچی قیران / geçi qıran / قیشین سویوق هاواسی / بز کش.

گئچی یولو / geçi yolu / داریشلیق یول / راه مالرو.

گئچینی بستانا بوراخماق / geçini bostana buraxmaq / بیر آدامی ضرر ووردوقو یئره بوراخماق، قوردو سؤرۆیه بوراخماق / گوشت را دست گربه سپردن.

گئد گله سالماق / ged gələ salmaq / بیرینین ایشینی اوزاندیرماق / امروز و فردا کردن.

گئدر گلمز / gedər gəlməz / اؤلوم / راه بی

بازگشت.

گئدر گلمز اولماق / gedər gəlməz olmaq / اؤلمک / به راه بی بازگشت رفتن.

گئدر گلمزه یوللاماق / gedər gəlməzə yollamaq / ددەنین کؤهنه بورجونا وئرمک / به راه بی‌بازگشت فرستادن.

گئده گوْده / gedə güdə / سر سفئه آداملار، اسکیک آداملار، اسکیک ایشلر گؤرن آداملار / اراذل و اوباش.

گئنیش اؤرکلی / geniş ürəkli / دؤزؤملو / گشاد حوصله.

گئیینیب کئجینمک / geyinib kecinmək / اؤزؤن بزەمک، بیر یئره گئدمگه حاضیرلنمک / شال و کلاه کردن.

گاودوش دیغیرلانیب دوواغین تاپماق / gavduş dığırlanıb duvağın tapmaq / هره اؤز تای توشون تاپماق، هره اؤز بابین تاپماق / در و تخته باهم جور بودن، کبوتر با کبوتر باز با باز.

گاه بابا دایی مینر گاه دای بابانی / gah baba dayi minər gah day babani / یاشاییشین آلچاق اوجاسی اولماق / گهی زین به پشت و گهی پشت به زین.

گاه شله لەلەنی باسار گاه لەله شلەنی / gah şələ ləlǝni basar gah lələ şələni / یاشاییشین آلچاق اوجاسی اولماق / گهی زین به پشت و گهی پشت به زین.

گاه نالا گاه میخا وورماق / gah nala gah mıxa vurmaq / ایکی هاوالی دانیشماق، ایکی اؤزلؤلؤک ائلەمک، بیر ایپ اؤسته دورماماق، سؤزؤ بیر اولماماق، بیر آدامین اؤرک سؤزؤ معلوم اولماماق / گه به نعل و گه به میخ کوبیدن.

گبرمک / gəbərmək / پیس آدامین اؤلؤمؤ، ایت کیمی اؤلمک، ایت اؤزلؤ آدامین اؤلؤمؤ / سقط شدن.

گچی هاردا بیز هاردا / geçi harda biz harda / ایکی آدامین فیکیرلرینین فرقی اولماق / ما کجا و تو کجا.

گزن آیاقا داش دیمک / gəzən ayaqa daş dəymək / ایشلەمک‌له دولانماق خیر گتیرر / سفر مرّبی مرد است و آستانه‌ی جاه.

گلدی گئدر / gəldi gedər / غریبه، بیر یئرده دائیم قالمایان / مهمان دو سه روزه.

گلنیله یولداش گئدنیله قارداش اولماق / gələnilə yoldaş gedənilə qardaş / هامیلا یئمک، یئمکدن دویماماق، ساغمالیلا ساغیلماق سوباییلا سایلماق / ریحان مرزه.

گلیر / gəlir / قازانج / دخل.

گلیر چئخار / gəlir çıxar / قازانج و خرج / دخل و خرج.

گلین / gəlin / گؤزللیک / مثل عروس.

گلین کیمی / gəlin kimi / چوخ گوزل بیر زاد / عین عروس.

گمیده اوتوروب گمی‌چی گؤزؤ چیخاتماق / / gəmidə oturub gəmiçi gözü çıxatmaq / دوز بیلمزلیق، دوز یئییب دوزدانی سئندیرماق / نمک خوردن و نمکدان شکستن.

گمی‌سی غرق اولماق / gəmisi ğərq olmaq / بئکئف اولماق، وار یوخدان چئخماق / کشتی‌های کسی غرق شدن.

گمی‌سینین یئلکانی اییلمک / gəmisinin yelkani əyilmək / یولدان چئخماق، آزماق، سفئەلەمک / بیراهه رفتن، از راه به در شدن.

گمیلر دنیزده باتماق / gəmilər dənizdə batmaq / غوصصەلی اولماق، وار یوخون الدن وئرمک / کشتی‌های کسی غرق شدن.

گمیلر غرق اولماق / gəmilər ğərq olmaq / سوسماق، غوصصەلنمک / کشتی‌های کسی غرق شدن.

گوپ باسماق / gop basmaq / يئکه دانيشماق، اؤزؤندن دئمک، جيرماق / خالی بندی کردن، لاف زدن.

گور با گور / gor ba gor / پيس اؤلی، پيس آدام اؤلندن سونرا دئيلر، تؤن به تؤن / گور به گور شده.

گور گور گوروالداماق / gur gur guruldamaq / هارای داد سالماق، سس سالماق، بيرينين دالينـدا دورماق، قورخماماق، نفس ايستی يئردن گلمک / نفس از جای گرم بلند شدن.

گورا باش آشاغی گئدمک / gora baş aşaği gedmək / اؤلندن سونرا ياخشی آد قويماماق / نام نيک از کسی باقی نماندن.

گورولتويا گئدمک / gurultuya gedmək / گؤناهی اولمادان اؤلؤمه گئدمک، مؤفته يئره اؤلمک، مؤفته اؤلؤمه گئدمک، اؤزگه سوچونا اؤلدؤرؤلمک / بر باد رفتن، به گناه ديگری سوختن.

گوروالداماق / guruldamaq / بوی دئمک، يئکه دانيشماق / قمپز در کردن.

گورو وار کفنی اولا / goru var kəfəni ola / چوخ يوخسول آدام / آدم بی گور و کفن، در هفت آسمان يک ستاره نداشتن.

گوز قابيغيننان چئخماق / goz qabığınnan çıxmaq / اؤزؤن ايتيرن آدام / خود باختگی.

گوغدوش ديغيرلانيب دوواغين تاپماق / goğduş dığırlanıb duvağın tapmaq / هره اؤز تای توشون تاپماق / کبوتر با کبوتر باز با باز.

گؤبک / göbək / بير زادين آراسی / ناف چيزی.

گؤبک باغلاماق / göbək bağlamaq / اتلنمک، کؤکلمک / آبی زير پوست رفتن.

گؤبک دؤشمک / göbək düşmək / ايشله‌ماقدان زورا دؤشمک / ناف افتادن.

گؤبک گؤبگه داياماق / göbək göbəgə dayamaq / ياخينليق ائله‌مک / همبستر شدن.

گؤبکدن آشاغا دانيشماق / göbəkdən aşağa danışmaq / رکيک سؤز دانيشماق، پيس دانيشماق / از ناف به پايين حرف زدن.

گؤبگه گؤز دؤشمک / göbəgə güj düşmək / بير آداما سؤز آتماق اؤچؤن کی مؤهؤم ايش گؤرمه‌ييب دئيلر / شاخ ديو را شکستن.

گؤبگی بير زادا کسمک / göbəgi bir zada kəsmək / بير ايش اهلی اولماق، داماغی بير زاديلا آچماق / ناف زدن بر چيزی.

گؤبگی بير يئرده قوولاماق / göbəgi bir yerdə quvlamaq / بير آدام بير يئره چوخ گئدمک و اوردا قالماق، بير يئره چوخ گئديب گلمک / ناف کسی را جايی چال کردن.

گؤبگی بير يئره قوغلاماق / göbəgi bir yerə quğlamaq / بير يئره چوخ گئتمک / ناف را جايی چال کردن.

گؤبلک / göbələk / صاحابسيز آدام، تک آدام، آدامسيز / زير بته عمل آمدن.

گؤبلک کيمی يئردن چئخماماق / göbələk kimi yerdən çıxmamaq / ايه‌سی اولماق، صاحابلی اولماق، آدامسيز اولماياق / مثل قارچ نبودن، بی صاحب نبودن.

گؤت آتماق / göt atmaq / ايشدن قاچماق، اؤزؤن ايشه وئرمه‌مک / از زير کار در رفتن.

گؤت بير يئرده کيريش توتماماق / göt bir yerdə kiriş tutmamaq / بير آدام بير يئرده دايانماماق / در جايی بندن نشدن.

گؤت يئر گؤرمه‌مک / göt yer görməmək / چوخ اللشمک، چوخ ايشله‌مک، بوردان اورا اوردان بورا قاچماق / مثل سگ پاسوخته بودن.

گؤتؤر قوی ائله‌مک / götür qoy eləmək / بير ايشه قاباقدان فيکيرلشمک، ات داش ائله‌مک، اؤلچمک، حسابلاماق / سبک سنگين کردن کاری.

گؤتؤرلنمک / götürlənmək / برک هيرسلنمک، اؤزؤندن چئخماق، اؤزؤن ايتيرمک / از

جا در رفتن، دور برداشتن.

گؤتؤن ایشه وئرمه‌یـن / götün işə verməyən / بیعار آدام، ایشدن قاچان آدام / از زیر کار در رو.

گؤتؤن قـارانلیغی اولمـاق / götün qaranlığı olmaq / بیـر ایشـین سونراسـی پـیس اولمـاق، قورخولـو بیـر زاد، قورخویـا دؤشـمک، خطـره دؤشمک / اوضاع کسی قمر در عقرب بودن، هـوا پس بودن.

گؤتؤیلـه قـاپی آچمامـاق / götüylə qapi açmamaq / اللشمه‌میش بیر زاد اله گتیرمـک، بیـر زادین قدرینی بیلمـه‌مـک / صـاحب مـال بـاد آورده شدن.

گؤتؤیلـه گؤیـه چئخمـاق / götüylə göyə çıxmaq / بیر ایش گؤرماغا چوخ زور وورماق، بیر ایشه چوخ دایانماق، ششه‌لنمک / کون خود را پـاره کردن.

گؤتـه ات گلمـک / götə ət gəlmək / بیـری اؤزؤن ایتیرمک، آیریلاری بینمه‌مـک / تنبـان کسـی دو تا شدن.

گؤته بارماق اولمـاق / götə barmaq olmaq / یولداشلیق، چوخ یاخین ایکی یولداش / سری از هم سوا بودن.

گؤتـه بارمـاق اوینامـاق / götə barmaq oynamaq / جیجی بـاجی اولمـاق / صـحبت‌هـای زیر لحاف.

گؤتؤ آچیـق / götü açıq / کاسـیب، پـول‌سـوز / کون برهنه.

گؤتؤ آغیر / götü ağır / تنبل آدام، بیر ایشه آغیر گئدن آدام، بیر یئره گئدنـده هـامینی یوبـادان آدام / کون گشاد، کون سنگین.

گؤتؤ بوش / götü boş / ایشدن قاچان آدام، تنبـل آدام / پشت گوش پهن، کون گشاد.

گـؤج دوغـان بوینونـدا اولمـاق / güc doğan boynunda olmaq / زور ایشی گؤره‌نه گلمـک، ایشین آغیرلیقـی گـؤره‌نـین بوینونـدا اولمـاق / کنـار گود ایستادن و گفتن که لنگش کن.

گؤدازا گئدمک / qüdaza gedmək / چتینلیگـه دؤشمک، لووا گئدمک، یـازیق اولمـاق / لـو رفتن، دچار مخمصه شدن.

گـؤدازا وئرمـک / güdaza vermək / بیـرین برکه سـالماق، بیـرین مؤشـکؤله سـالماق / لـو دادن، دست کسی را توی پوست گردو گذاشتن.

گؤدن سیز / qödən siz / چئخارسیز، گؤرمه‌میش آدام، ادب‌سیز / ندید بدید.

گؤدن قولو / gödən qulu / قـارین قولـو، قـارین پا، چوخ ییین / شکم پرست.

گؤرؤشـن کنـد بلـدچی ایسـته‌مـز / görüşən kənd bələdçi istəməz / بـیلن بیـر زادی سوروشماق لازیم دگیر، تانیان آدامـی سئنامازلار / چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

گؤرؤشن کنده بلـدچی نـه لازیـم؟ / görüşən kəndə bələdçi nə lazim / بللـی بیـر زادی سوروشماق خطا اولماق / چیزی اظهـر مـن الشـمس بودن.

گؤرماغـا گـؤزؤ اولمامـاق / görmağa gözü olmamaq / زهله‌سی گئدمک / چشم دیدن کسی را نداشتن.

گؤرمه‌میش / görməmiş / آج گؤزلوق، جمعـده یاخشی رفتار ائله‌مه‌مک / ندید بدید، گرسنه چشم.

گؤرمه‌میش الینه جیگر دؤشـمک / görməmiş əlinə cigər düşmək / چئخارسـیز آدام الینـه فؤرصت دؤشمک / گدا معتبر شدن.

گؤرمـه‌میشـین اوغلـو اولمـاق / görməmişin oğlu olmaq / چئخارسـیر آدام الینـه فؤرصـت دؤشمک / چیزی دست ندید بدید افتادن.

گؤرنمــه‌مــک / görənməmək / آرزو گـؤزده قالماق، بیر ایستگه یئتیرمه‌مک / آرزو به گور بردن.

گؤره‌جـاق گـؤزؤ اولمامـاق / görəcaq gözü

olmamaq / چوخ آجیق گلمک، زهله گئدمک / چشم دیدن کسی را نداشتن.

گؤرو گؤزؤیله گؤرمک / goru gözüylə görmək / بیرین برک اینجیدیب آدام ائله‌مک / الّذین را ازبر خواندن.

گؤز اؤسته قویماق / göz üstə qoymaq / چوخ عزیزله‌مک / روی چشم گذاشتن.

گؤز اؤسته یئر وئرمک / göz üstə yer vermək / عزیزله‌مک، چوخ حؤرمت ائله‌مک / روی چشم کسی جا داشتن.

گؤز ائله‌مک / göz eləmək / ایشاره ائله‌مک / چشمک زدن.

گؤز آچان گؤندن / göz açan gündən / اوشاقلیقدان، کؤرپه‌لیقدان / از روزی که چشم باز کرده.

گؤز آچیب یومونجا / göz açıb yumunca / بیر آندا، فوری / در یک چشم به هم زدن.

گؤز آسیلی قالماق / göz asılı qalmaq / یول گؤزله‌مک، گؤز یولدا قالماق / چشم به راه بودن.

گؤز آغارتماق / göz ağartmaq / هیرسلی باخماق، غضب‌لی باخماق / چشم غرّه رفتن.

گؤز آلتی باخماق / göz alti baxmaq / گیزلین باخماق / زیرچشمی نگاه کردن.

گؤز آلماق / göz almaq / اؤیرنمک، عادت ائله‌مک / چشم عادت کردن.

گؤز اولماق / göz olmaq / جاسوسلوق، تعقیب ائله‌مک، گؤدمک / چشم و گوش بودن، زیر نظر داشتن.

گؤز آیاغین آلتین گؤرمه‌مک / göz ayağın altın görməmək / اؤزؤن بگنمک، غرورلولوق، قودورماق، هئچ کسی سایماماق / چشم جلو پا را ندیدن.

گؤز آیاقین آلتینا باخماق / göz ayaqın altına baxmaq / بیر آدامی حسابا قویماق، آلچاق کؤنؤللؤک ائله‌مک / چشم زیر پا را دیدن.

گؤز بؤیؤمک / göz böyümək / قورخماق، دهشتلنمک، حیرت ائله‌مک، آغیز آچیق قالماق / چشم از حدقه درآمدن، چشم خیره شدن.

گؤز بوزارتماق / göz bozartmaq / خور باخماق، هیرسلی باخماق / چشم غرّه رفتن، چپ چپ نگاه کردن.

گؤز بیر زاددان سو ایچمه‌مک / göz bir zaddan su içməmək / بیر ایشین اولدوغونا اومود باغلاماماق / چشم از چیزی آب نخوردن.

گؤز بیریندن سو ایچمه‌مک / göz birindən su içməmək / بیرینه اومود اولماماق، بیرینه ایطمینان ائله‌مه‌مک / چشم آب نخوردن.

گؤز بیرینین الینده اولماق / göz birinin əlində olmaq / بیرینه گؤز تیکیب اوننان اوممـاق / چشم به دست کسی بودن.

گؤز توتماق / göz tutmaq / بینمک، سئومک، اؤرگه یاتماق / چشم گرفتن.

گؤز تیکمک / göz tikmək / گؤزله‌مک، اینتیظاردا قالماق / چشم دوختن.

گؤز چئخاتماق / göz çıxatmaq / بیر ایشی هامیدان آیری گؤرمک، قیمتی باها وئرمک / چشم بازار را در آوردن.

گؤز دؤشمک / göz düşmək / سئومک، وورولماق / چشم افتادن، واله شدن.

گؤز داغی / göz daği / قاراقورخو، قورخوتما / زهر چشم گرفتن.

گؤز داغی وئرمک / göz daği vermək / غوصصه‌لندیرمک، دردە سالماق، آغیر ضربه وورماق، آجیق وئرمک / ترکاندن، چشم حسود را ترکاندن، داغ چشم دادن.

گؤز دالدا قالماق / göz dalda qalmaq / بیر آل وئردن راضی اولماماق، بیر زاددا گؤز قالماق / چشم پشت سر چیزی بودن.

گـؤز دولمـاق / göz dolmaq / سئوینمکدن یـا ناراحاتچیلیقدان گؤزه یـاش گلمـک، گـؤزلره یـاش ییغیشماق / چشم‌ها پر اشک شدن.

گـؤز دویمـاق / göz doymaq / قـانع اولمـاق، راضی‌لاشماق / چشم سیر شدن.

گـؤز دویمامـاق / göz doymamaq / حسـرت قالماق، آج گؤزلؤک / چشم سیر نشدن.

گؤز سو ایچمک / göz su içmək / بئل باغلاماق / چشم آب خوردن.

گـؤز سـو ایچمـه‌مـک / göz su içməmək / اومـودو اولمامـاق، بیـر زادا گؤونـه بیلمـه‌مـک، بئـل باغلاماماق، بیر زادا اینانماماق، اومود قئرماق / چشـم آب نخوردن.

گـؤز شـابیلدادماق / göz şabbıldadmaq / مؤفته اینتیظار چکمک / چشم دوختن.

گـؤز قئجیردمـاق / göz qıcırdmaq / بیـر زاددا آدامین گؤزؤ اولماق / چشم دوختن.

گـؤز قئزدیرمـاق / göz qızdırmaq / بیـر آز یوخلاماق، چورت وورماق، یـاتی واختینـدان آیـری بیر آز یاتماق / چشمی گرم کردن.

گـؤز قاپیـدا قالمـاق / göz qapıda qalmaq / بیرین گؤزله‌مک، بیرینه مؤنتظیر اولماق / چشم بر در ماندن.

گؤز قالماق / göz qalmaq / بیر زادین آرزوسوندا قالماق، حسرتده قالماق / در چیزی چشم داشتن.

گؤز قاماشـدیران / göz qamaşdıran / حیـران اثله‌ین، تأثیر قویان / خیره کننده.

گؤز قرلمک / göz qərəlmək / گـؤز تیکمـک، بیر زادی گؤرماغدا کئریخمـاق، گیجلمـک / چشـم سیاهی رفتن.

گـؤز قورخمـاق / göz qorxmaq / وحشـت اثله‌مک، احتیاط اثله‌مک / چشم ترسیدن.

گـؤز قـولاق اولمـاق / göz qulaq olmaq / موواظیب اولماق / چشم و گوش بودن.

گؤز قویماق / göz qoymaq / نظارت اثلـه‌مـک، دیققتله باخماق / چشم و گوش بودن.

گؤز قیرماق / göz qırmaq / قورخودمـاق / زهـر چشم گرفتن.

گـؤز قیزمـاق / göz qızmaq / داعـوا اثلـه‌مـک، قوخماماق، عصبانی اولمـاق، یوخـو توتمـاق / خـون جلوی چشم را گرفتن، چشم گرم شدن.

گؤز کلله‌یه چئخمـاق / göz kəlləyə çıxmaq / چوخ تعججؤب اثله‌مک / چشـم‌هـا از حدقـه بیـرون آمدن.

گؤز کیمـی / göz kimi / چـوخ عزیـز و دَیرلـی / مثل تخم دو تا چشم.

گـــؤز گؤتؤرمزلیـــک / göz götürməzlik / پاخیـل‌لیـق / چشـم دیـدن کسـی را نداشـتن، تنـگ نظری.

گؤز گؤتؤرمک / göz götürmək / ال چکمـک / چشم برداشتن.

گؤز گؤتؤرمـه‌مـک / göz götürməmək / بیـر ایشه ایـراد چئخارتمـاق، باهانـا توتمـاق، بیـرین یـولا وئرمه‌مک، بیرین برکه قویمـاق، سینسیدمک، قبـول اثله‌مزلیک، غیرت ایجازه وئرمه‌مـک / چشـم دیـدن کسی را نداشتن.

گـؤز گـؤرؤب کؤنـؤل غوبـار اثلـه‌مـک / göz görüb könül ğubar eləmək / گـــؤز گؤردوغون ایستمک، گؤردؤگـو بیـر زادی گؤیـؤل ایسـتمک، بیـر زادی یـا آدامـی گـؤرؤب گؤیـؤل ایستمک / فیل کسی یاد هندوستان کردن، هر آنچـه دیده بیند دل کند یاد.

گؤز گؤره گؤره چـووالا گیرمـک / göz görə görə çuvala girmək / بیله بیله خطـا اثلـه‌مـک، جایماق / در کوزه‌ی فقاع افتادن.

گؤز گؤز اثله‌مـک / göz göz eləmək / ایشـاره اثلـه‌مـک، چـوخ آز زمـاندا فؤرصـتدن ایسـتیفاده اثله‌مک / در یک چشم به هم زدن...

گـــوز گـــؤزؤ گؤرمـــه‌مـــک / göz gözü görmәmәk / چوخ قارانلیق اولماق، لاپ قـارانلیق گئجه، چوخ قارانلیق بیر یئر / چشم چشم را ندیدن.
گؤز گزدیرمک / göz gәzdirmәk / نظر سالماق / نظر بازی.
گؤز وئریب ایشیق وئرمه‌مک / göz verib ışıq vermәmәk / بیر آدامی یـولا وئرمـه‌مـک، بیـرین برک سینسیتمک، ایپ قیرماق، بیرین برکه قویمـاق، چتین توتماق، بیرینه فؤرصت وئرمـه‌مـک / روزگـار کسی را سیاه کردن، اجازه‌ی نطق کشیدن ندادن.
گؤز وورماق / göz vurmaq / ایشاره ائلـه‌مـک / چشمک زدن.
گؤز یاشی چؤرگین قاتیقی اولمـاق / göz yaşi çörәgin qatıqi olmaq / همیشه آغلایـان آدام، ناراحاتلیقی چوخ اولان آدام / اشک چشم قـاتق نـان بودن.
گؤز یولا تیکمک / göz yola tikmәk / مـؤنتظیر اولماق / چشم به راه دوختن.
گؤز یولدا / göz yolda / مؤنتظیر / چشم به راه.
گـؤز یولـدا قالمـاق / göz yolda qalmaq / گؤزله‌مک، اینتیظار چکمک / چشم به راه بودن.
گؤز یومماق / göz yummaq / بیر آدامین عیبـین گؤرمه‌مک / چشم‌پوشی کردن.
گؤزؤ آج / gözü ac / آج گؤزلـؤ، قـارین قولـو / حریص چشم، گرسنه چشم.
گؤزؤ آچیـق / gözü açıq / اویـاق، باشـاریق‌لـی آدام / چشم باز.
گؤزؤ باغلی / gözü bağli / غافیل، هئچ زاد بیلمـز / چشم بسته.
گـؤزؤ تـوخ / gözü tox / اؤزؤنؤسـیندیرمایان، اؤزؤنؤساخلایان / چشم و دل سیر.
گؤزؤ دار / gözü dar / پاخیل آدام، قئتمیر / تنگ نظر.
گؤزؤ دارلیق / gözü darlıq / قئتمیرلیـق / تنـگ نظری.
گـؤزؤ دویمـاز / gözü doymaz / هـئچ زاددان دویمایان آدام، طاماحکار، آج گؤز / حریص‌چشم.
گؤزؤ کؤلگه‌لی / gözü kölgәli / بیـرینین یانینـدا عیبی یا نوقصانی اولماق / پیش کسـی گیـر داشـتن، آتو دست کسی داشتن.
گـؤزؤ یولـدا / gözü yolda / مـؤنتظیر قالمـاق / چشم به راه.
گؤزؤ یوموب آغیزی آچمـاق / gözü yumub ağızi açmaq / یامـان دئمـک، سـؤیمک / چشـم بستن و دهن باز کردن.
گؤزؤله قاش آراسیندا / gözülә qaş arasında / تئز، بیر آندا / در یک چشم به هم زدن.
گـؤزؤم چیخـدی گـؤزؤم چیخـدییا سـالماق / gözüm çıxdi gözüm çıxdıya salmaq / حاق ناحاق بیرینی دانلاماق، اینجیتمک.
گـؤزؤن اؤسـتؤنده قـاش وار دئمـک / gözün üstündә qaş var demәk / تئـز آجیقلانـان آدام، دیمـه دؤشـر آدام / بـالای چشـمت ابروسـت گفتن...
گؤزؤن اؤسته قاشین وار دیینمـه‌مـک / gözün üstә qaşin var diyәnmәmәk / تئـز اینجیـین آدام حاققیندا / نمی‌توان گفـت بـالای چشـمت ابـرو هست.
گـؤزؤن آجیسـین آلمـاق / gözün acısın almaq / بیر آز یوخلاماق / دیده بر هم گذاشتن.
گؤزؤن آجـی‌سـینی آلمـاق / gözün acısıni almaq / بیر آز یاتیب دینجلمک / چشـم روی هـم گذاشتن.
گـؤزؤن آغـی قاراسـی / gözün aği qarasi / چـوخ عزیـز بیـر آدام، اوشـاق اؤچـؤن دئیلـر، بیـر آدامنان نهایت آجیـق گلمـک، چـوخ ایسـتکلی بیـر آدام / جفت تخم چشمهای کسی.
گـــؤزؤن آغـــین یئدیـــدمک / gözün ağın

yedidmək / چوخ محبت ائله‌مک / تخم چشم‌ها را دادن.

گؤزؤن اودون آلماق / gözün odun almaq / بیر آدامی قورخودماق، تنبیه ائله‌مک، قارا قورخو گئدمک / از کسی زهر چشم گرفتن.

گؤزؤن ببگی / gözün bəbəgi / چوخ عزیز آدام / نی‌نی چشم‌ها، تخم چشم‌ها.

گؤزؤن ببه‌سینه‌ده اعتمادی اولمایان / gözün bəbəsinədə etimadi olmayan / هامییا شک ائله‌ین، قلبی قارا آدام / به چشمان خود هم اعتماد نداشتن.

گؤزؤن ببه‌یی کیمی اولماق / gözün bəbəyi kimi olmaq / چوخ عزیز بیر آدام، چوخ ایستکلی آدام / مثل تخم چشم بودن.

گؤزؤن ببه‌یی کیمی قوروماق / gözün bəbəyi kimi qorumaq / بیر زادی برک قوروماق، چوخ عزیزله‌مک / مثل تخم چشم مواظب بودن.

گؤزؤن بیری آلچا دریب بیری سبده سالماق gözün biri alça dərib biri səbədə / salmaq / چئر گؤز، گؤزلری ایری آدام / چشم‌ها آلبالو گیلاس چیدن.

گؤزؤن قوراسین سیخماق / gözün qorasın sıxmaq / آغلاماق، گؤزیاشی تؤکمک / آبغوره گرفتن.

گؤزؤن قوردو اؤلمک / gözün qurdu ölmək / طاماحدان دؤشمک، احتیاج قورتارماق، بیر یئمه‌لیدن چوخ یئییب دویماق / شکمی از عزا درآمدن، چشم سیر شدن.

گؤزؤن قیراغییلا باخماق / gözün qırağıyla baxmaq / ایلتیفات ائله‌مک، بیر آز اهمییت وئرمک / گوشه‌ی چشمی داشتن.

گؤزؤن یاشی قورومامـاق / gözün yaşi qurumamaq / همیشه آغلار اولماق، همیشه مؤشکؤلده اولماق / آه نداشتن تا با ناله سودا کنی.

گؤزؤندن اوخوماق / gözündən oxumaq / بیرینین ایچریسین گؤزلریندن سئچمک، بیرینین فیکرین بیلمک / راز دل را از نگاه فهمیدن.

گؤزؤنه آغ سالماق / gözünə ağ salmaq / اینجیتمک، عذاب وئرمک / چشم کسی را در آوردن.

گؤزؤنه تپمک / gözünə təpmək / آج آدام یا حیوانین یئمگی / لنباندن.

گؤزؤنه سو وئرمک / gözünə su vermək / عیبرت آلماق، تجروبه ائله‌مک / درس گرفتن.

گؤزؤنه‌ده اینانماماق / gözünədə inanmamaq / گؤردؤگؤن اینانماماق، هر زادا شک ائله‌مک / به چشم خویش هم باور نداشتن.

گؤزؤنؤ پوفلویه بیلمه‌مک / gözünü püflüyə bilməmək / بیرینه سؤز دییه بیلمه‌مک، بیریندن قورخماق / نمی‌توان گفت: بالای چشمت ابروست.

گؤزؤیله یئمک / gözüylə yemək / گؤز اوتارماق، اؤزگه ناموسونا هیز باخماق / هیز نگاه کردن.

گؤزدن اود پاریلداماق / gözdən od parıldamaq / مات قالماق، اؤرگ آغریسی چکمک، قولاق دیبینه سیللی دییب برک آلاولاندیرماق / برق از چشم جهیدن.

گؤزدن اود تؤکؤلمک / gözdən od tökülmək / برک هیرسلی اولماق / آتش از چشم کسی باریدن.

گؤزدن اود تؤکمک / gözdən od tökmək / برک هیرسلنمک، زیرنگ آدام / آتش از چشم کسی باریدن.

گؤزدن ایتمک / gözdən itmək / اوزاخلاشماق، گؤزه گؤرؤنمه‌مک / ناپدید شدن.

گؤزدن پرده آسماق / gözdən pərdə asmaq / یالان دانیشماق، آلداتماق / چشم‌بندی کردن.

گؤزدن تؤک چکمک / gözdən tük çəkmək

/ بیر ایشی مهارتیله گؤرمک، بیر ایشی باشاریق و دیققتیله گؤرمک، هؤشلؤ باشلی اولماق / مو از ماست کشیدن.

گؤزدن تؤکؤ چکمک / gözdən tükü çəkmək / چوخ شارلاتان اولماق، فؤرصتله‌ین / مو را از ماست کشیدن.

گؤزدن دؤشمک / gözdən düşmək / خار اولماق، اؤرکدن گئدمک، زهله گئدمک، حؤرمتدن دؤشمک، هامینین ایسته‌گی بیرینه گؤره آزالماق / از چشم افتادن، از نظر افتادن.

گؤزدن سؤرمه اوغورلاماق / gözdən sürmə oğurlamaq / چوخ ایری آدام، شارلاتان آدام، جولیک / لقمه از دهن دزدیدن.

گؤزدن سؤرمه قاپماق / gözdən sürmə qapmaq / لاپ شارلاتانلیق، لاپ اوغرولوق / از کون لخت تنبان دزدیدن.

گؤزدن سالماق / gözdən salmaq / ایستگی آزادماق / کسی را از چشم دیگران انداختن.

گؤزدن قویماق / gözdən qoymaq / غفلت ائله‌مک / چشم از چیزی برداشتن، از نظر دور داشتن.

گؤزدن قویماماق / gözdən qoymamaq / کشیک چکمک، بیر زادا گؤز تیکمک / چشم از چیزی بر نداشتن.

گؤزده قولاخدا اولماق / gözdə qulaxda olmaq / بیر یئری گؤزله‌مک، بیر یئردن یا بیر ایشدن خبر بیلمک، بؤتؤن دیققتله باخماق، آییق اولماق / زیر نظر داشتن، سر و گوش آب دادن.

گؤزده قولاقدا اولماق / gözdə qulaqda olmaq / اینتیظار چکمک، بیر ایشی یا آدامی گؤرماقا مؤنتظیر اولماق / چشم انتظار بودن.

گؤزگو کیمی / güzgü kimi / آیدین، صاف اؤرکلی آدام / مثل آینه.

گؤزلر آلا بولا چالماق / gözlər ala bula çalmaq / بویاقلاری سئچه بیلمه‌مک، کئفلی اولماق / کلاه از سر افتادن.

گؤزلر ایلدیر بیلدیر چالماق / gözlər ıldır bıldır çalmaq / شور گؤز آدام، اویان بویانی آختاران آدام، هر یئره باخماق، تئز تئز اویان بویانا باخان آدام، هیز باخان آدام / توی چشمهای کسی شیطان معلّق زدن.

گؤزلر باتماق / gözlər batmaq / چوخ آریقلاماق / چشم‌ها گود افتادن.

گؤزلر بیینه چئخماق / gözlər beyinə çıxmaq / چوخ تعجؤب ائله‌مک / چشم‌ها به کلّه رفتن.

گؤزلر چاناغیندان چئخماق / gözlər çanağından çıxmaq / چوخ تعجؤب ائله‌مک / چشم‌ها از حدقه بیرون آمدن.

گؤزلر دیرکلنمک / gözlər diräklənmək / ناخوشلاماق، ناخوشلوقدان گؤزلر چوخورا دؤشمک / چشم‌ها گود افتادن.

گؤزلر قان چاناغینا دؤنمک / gözlər qan çanağına dönmək / بئرک هیرسلنمک / چشم‌ها به کاسه‌ی خون شدن.

گؤزلردن یوخو تؤکؤلمک / gözlərdən yuxu tökülmək / چوخ برک یوخو گلمک / خواب از چشمها ریختن.

گؤزلرده شیطان شئللاقلاماق / gözlərdə şeytan şıllaqlamaq / هر یئره باخماق، تئز تئز اویان بویانا باخان آدام، هیز باخان آدام / نگاه هیز داشتن.

گؤزلرین شاببیلداتماق / gözlərin şabbıldatmaq / بیر زاددا گؤزؤ اولماق، بیر یئمه‌لیه گؤز تیکمک / چشم دوختن.

گؤزله گؤزؤن وار اولسون / gözlə gözün var olsun / یئرسیز بیرین گؤزله‌مک، گؤز یولدا قالماق، بیرین گؤزله‌مک آمما او گلیب چئخماماق،

فایداسیز گؤزله‌مک، گؤزله‌ییب بیر یئره چاتماماق / چشم به در سفید شدن، در انتظار غبار بی سوار نشستن.

گؤزه آغ سالماق / gözə ağ salmaq / آجیق وئرمک / داغ چشم دادن.

گؤزه آلا بولا گلمک / gözə ala bula gəlmək / داعوا آختارماق، ایکی جؤر بیر جؤر گؤروشمک.

گؤزه آلایین چالایین گلمک / gözə alayın çalayın gəlmək / گؤزه ایکی جؤر بیر جؤر گؤرؤشمک، آدامین بیریندن خوشو گلمه‌مک.

گؤزه آلماق / gözə almaq / نظره توتماق، قبول ائله‌مک / در نظر گرفتن.

گؤزه ایکی جؤر بیر جؤر گلمک / gözə iki cür bir cür gəlmək / داعوا آختارماق، ساواش دالینجا اولماق.

گؤزه پیلته قویماق / gözə piltə qoymaq / گئجه سحره‌جا یاتماماق، یوخوسوزلوق چکمک / دود چراغ خوردن.

گؤزه سؤرتماغا / gözə sürtmağa / آز بیر زاد، دادیملیق / سر سوزنی از یه چیز.

گؤزه سوخماق / gözə soxmaq / باشا چالماق، اؤزه چکمک، بیر ایشی هی یادا سالماق / چیزی را به رخ کسی کشیدن، چیزی را به روی کسی آوردن.

گؤزه کؤل آتماق / gözə kül atmaq / آلداتماق / خاک در چشم کسی پاشیدن.

گؤزه کؤل پؤفله‌مک / gözə kül püfləmək / آلداتماق / خاک تو چشم کسی پاشیدن.

گؤزه گؤرؤشمه‌مک / gözə görüşməmək / گیزلنمک، بیریندن قاچماق / روی پنهان کردن.

گؤزه گلمک /gözə gəlmək/گؤز دیمک، نظر دیمک، بیر زاد نظره قشنگ گلمک/ به چشم آمدن.

گؤزه گلن / gözə gələn / گؤز توتان آدام، قشنگ، گؤزل / چشم گیر.

گؤزؤ آچیق / gözü acıq / هؤشلؤ باشلی، هر زادی تئز سئچن / تیز نظر.

گؤزؤ اوزاق گؤرمک / gözü uzaq görmək / بیری گیزلینده نه بیلدی ائله‌مک / نگاه کسی را دور دیدن.

گؤزؤ اولماق / gözü olmaq / بیر زاد اینتیظاریندا اولماق / طمع در چیزی بستن.

گؤزؤ باغلی‌جی / gözü bağlıci / شارلاتان آدام، شعبده‌باز / چشم بند.

گؤزؤ پاک / gözü pak / نامحرمه باخمایان، باش آشاغا آدام / چشم پاک.

گؤزؤ دار / gözü dar / باخیل، قتتمیر، هئچ کیمسه‌یه هئچ زاد وئرمه‌ین / تنگ نظر.

گؤزؤ داغاناق / gözü dağanaq / اونون بونون ناموسونا باخان، شور گؤز / چشم چران، چشم ناپاک.

گؤزؤ دویماز / gözü doymaz / طاماح کار، دؤنیا سئور / دنیا پرست.

گؤزؤ قان توتماق / gözü qan tutmaq / عصبانی اولماق / خون جلوی چشم را گرفتن.

گؤزؤ قولتوغا وورماق / gözü qoltuğa vurmaq / گؤرمه‌مک، هر زادی آیاقلاییب گئچمک.

گؤزؤ قیزماق / gözü qızmaq / قورخودان چئخماق، ساواشدا ساغ سولو گؤرمه‌مک / چشم جایی را ندیدن.

گؤزؤ گؤیلؤ توخ / gözü göylü tox / پول خشله‌ین آدام، سخاوتلی آدام / چشم و دل سیر.

گؤزؤ گؤیلؤ غنی / gözü göylü ğəni / الی آچیق، سخاوتلی / چشم و دل سیر.

گؤزؤ یوموب آچاناجا / gözü yumub açanaca / چوخ آز زامان، بیر باخیشدا / در یک چشم به هم زدن.

گؤزؤ یوموب آغزی آچماق / gözü yumub

ağzi açmaq / هر نه یامان یوغوز اولا اوتانماییب دئمک / چشم را بستن و دهن را باز کردن.

گؤزؤ یوموب الی آچماق / gözü yumub əli açmaq / بیر زادی ساتاندا هر قیمته وئرسله راضی اولماق، بیر زادی ساتماغا تلسمک / چوب حراج به چیزی زدن.

گؤزؤ یومولو بیر ایشی گؤرمک / gözü yumulu bir işi görmək / بیر ایشده چوخ مهارتلی اولماق / چشم بسته کاری را انجام دادن.

گؤزؤن قئراغییلا باخماق / qözün qırağiyla baxmaq / بیرین حسابا قویماق، بیرینه بیر آز لؤطف ائله‌مک / گوشه‌ی چشمی به کسی داشتن، گوشه‌ی چشمی نازک کردن.

گؤل ائله‌مک / gül eləmək / آد چئخاتماق، اؤرک ایستمک / آوازه پیدا کردن.

گؤل آخیتماق / gül axıtmaq / ایشی خارابلاماق، فیتنه قوغزاماق، ایشی کورلاماق، بارا قویماق، نا غافیل دئمه‌مه‌لی سؤز دئمک / دسته گل به آب دادن.

گؤل تیکان‌سیز اولماماق / gül tikansız olmamaq / هر یاخشیدا بیر پیسلیکدا اولماق، یاخشیلیق و پیسلیک بیر یئرده اولماق / گل بی خار نبودن.

گؤل دره دره گئدمک / gül dərə dərə gedmək / یاواش یول گئدمک، آستا آستا گئدمک / گل چین گل چین رفتن.

گؤلؤن وورماق / gülün vurmaq / بیر ایشین یا بیر زادین لاپ یاخشیسین سئچمک / گلچین کردن.

گؤلؤندن گؤللر آچیلماق / gülündən güllər açılmaq / چوخ خوشحال اولماق، چوخ سئوینمک، شنلیک ائله‌مک / سر از پا نشناختن، کبکش خروس خواندن، گل از گلش شکفتن.

گؤلؤنؤ وورماق / gülünü vurmaq / هر زادین لاپ یاخشیسین سئچمک، سئچمک / گلچین کردن، نخبه گزینی.

گؤلدن آغیر سؤز / güldən ağır söz / اینجیتمه‌ین سؤز / از گل نازک‌تر.

گؤلدن آغیر سؤز دئمه‌مک / güldən ağır söz deməmək / بیرین دیلیندن اینجیتمه‌مک، یوموشاقلیقیلا رفتار ائله‌مک / از گل نازک‌تر چیزی نگفتن.

گؤلش قاباق / güləş qabaq / اتی شیرین، گؤلر اؤزلو، شن، مئهربان / خنده رو، پیشانی گشاده.

گؤللنمک / güllənmək / قیزارماق، بیریشته اولماق / گل انداختن.

گؤلله کیمی / güllə kimi / چوخ یهین، سؤرعتلی / مثل گلوله‌ی جنگی.

گؤمانا دؤشمک / gümana düşmək / بیر آدام بیر ایش گؤرماغا ناز ائله‌مک / ناز و ادا در آوردن.

گؤنؤن اؤزؤنه توپراق سپمک / günün üzünə topraq səpmək / اولمایان بیر زاد، حقیقتی گیزلتمک، بیری اؤز آبیرین آپارماق، یاراماز ایش گؤرمک / خاک به روی خورشید پاشیدن.

گؤن اؤزؤ توتولماق / gün üzü tutulmaq / برک ساواش، وور ها وور، چال ها چال / گرد به آسمان بلند شدن.

گؤن آدامی / gün adami / ایکی اؤزلو آدام، ایشین آشارینا باخان آدام / نان به نرخ روز خور.

گؤن آغلاماق / gün ağlamaq / فیکیر چکمک، معاش یولو آچماق، یاردیم ائله‌مک / فکری به حال کسی کردن.

گؤن ایلمک / gün əyilmək / آخشام اولماق / آفتاب لب بام بودن.

گؤن بولود آلتیندا قالماماق / gün bulud altında qalmamaq / حقیقت گیزلی قالماماق، عدالت تؤکنمه‌مک، اولان ایش بیلینمک، بیر ایشین اؤستؤ آچیلماق / آفتاب همیشه پشت ابر نماندن.

گؤن دیمز / gün dəyməz / دیمه دؤشر، تئز

کؤسن / نازک نارنجی.

گـؤن قرلمـک / **gün qərəlmək** / فیشـارا دؤشمک، چتینلیک چکمک / روزگار کسی سیاه شدن.

گـؤن کالاوایـا دؤشـمک / **gün kalavaya düşmək** / چـوخ اولمـاق، بوللـوق / آفتـاب بـه خرابه‌ها هم افتادن.

گؤن گؤرمه‌مک / **gün görməmək** / دارلیقـدا یاشاماق، چتین گئچینمک / روز خوش ندیـدن، آب خوش از گلو پایین نرفتن.

گـؤن هایانـان چئخمـاق / **gün hayannan çıxmaq** / اینتیظارسیز ایـش اؤز وئرمـک، بیـر آدام کی اینتیظارسیز قوناق گله / آفتاب از کدام طرف در آمده!.

گـؤن یاغلانمـاق / **gün yağlanmaq** / گؤنـؤن لاپ ایستی چاغی / صلاة ظهر.

گؤن یایلانـان / **gün yaylanan** / سـحر چـاغی گئچمک، سحرین ایش واختی سووۋشماق / آفتاب پهن.

گؤنؤ باجادا سـویو کـؤزه‌ده گؤرمـک / **günü bacada suyu küzədə görmək** / راحاتلیقـدا یاشـاماق، چتینلیـک چکمـه‌مـک / آب را در کـوزه دیدن.

گؤنؤ پالچیق آلتـدا گیزلتمـک / **günü palçıq altda gizlətmək** / اولمایـان بیـر زاد، حقیقیتـی گیزلتمک، عاغلا سئغیلمایان بیر زاد / آفتاب بـه گـل اندودن.

گؤنؤ دوزلامـاق / **günü duzlamaq** / اؤلمـک، دؤنیادان گئدمک / غزل خداحافظی را خواندن.

گؤنـؤ سـویا وئرمـک / **gönü suya vermək** / ایشی خارابلاماق / گلیم را بـه آب دادن، بنـد را آب دادن.

گؤنؤ قـارا / **günü qara** / بـدبخت، یـازیق آدام / سیه روزگار.

گؤنـؤ قـالین / **gönü qalin** / بئینـی قـالین، سـؤز قانماز، ایشه داواملی آدام / پوست کلفت، نفهم.

گؤنؤ قره / **günü qərə** / یازیق آدام، ایشـی ایـلن آدام / سیه روزگار.

گؤنؤ کؤلـله‌مـک / **göni külləmək** / اؤلمـک، دؤنیانی دییشمک / ریغ رحمت را سر کشیدن.

گؤنؤ گؤندن دالی گئـدمک / **günü gündən dali gedmək** / ضـعیف‌لـه‌مـک، دالیلامـاق، سفئله‌مک / ترقّی معکوس کردن.

گؤنـؤ گؤنـه سـاتماق / **günü günə satmaq** / بو گؤن صاباح ائله‌مک، واختی الدن وئرمک، عؤمرؤ چؤرؤتمک / یلّلی تلّلی کردن، امروز فردا کردن.

گؤنـؤ گؤنـه سـاتماق / **günü günə satmaq** / واختی هدر ائله‌مک، عؤمؤرؤ فایداسیز گئچیتمـک / امروز فردا کردن.

گؤنؤ گؤی اسگییه توتماق / **günü göy əsgiyə tutmaq** / اینجیتمک، ناتـارازلیق ائلـه‌مـک / خـون دل خوراندن.

گؤنـؤل بولانمـاق / **gönül bulanmaq** / شـک ائله‌مک، اؤرک قاریشماق / دل آشوب شدن.

گؤناه یوماق / **günah yumaq** / غیبت ائلـه‌مـک، بیـرینین دالینجـا سـؤزؤن دانیشـماق / گنـاه کسـی را شستن.

گئنتمـــک / **genətmək** / چـــوخ بؤیؤتمـــک، جئرماق، قاسدان باسماق، گوپلاماق / بلوف زدن.

گؤنده بیـر دونـا گیرمـک / **gündə bir dona girmək** / عقیده عوضله‌مک، ریاکارلیق / هـر روز به رنگی در آمدن.

گؤنشـی باتمـاق /**günəşi batmaq**/ اؤلمـک، دؤنیادان کؤچمک/ آفتاب عمر کسی غروب کردن.

گـؤنلری سـایماق / **günləri saymaq** / اؤلؤمـؤ گؤزله‌مک، عؤمرؤن سون چاغلاری / روزهای عمـر را شمردن.

گؤنلرین سایماق / **günlərin saymaq** / اؤلؤمـؤ

گؤزله‌مک، عؤمرؤن سون چاغلاری / روزهای عمر را شمردن، روزها را شمردن.

گؤنه دئییر بات آیا دئییر چئخما / günə deyir bat aya deyir çıxma / چوخ گؤزل اؤزلؤ آدام / به آفتاب می‌گوید در نیا.

گؤی آچیلیب بیری یئره دؤشمک / göy açılıb biri yerə düşmək / ایفاده‌لی آدام / آسمان سوراخ شده فلانی افتاده پایین.

گؤی گؤبگی یئره گلمک / göy göbəgi yerə gəlmək / چتین ایش انجام تاپیلماق، لاغیلا راحات ایشه‌ده دئیلر / آسمان به زمین آمدن.

گؤی گؤبگین یئره دایاماق / göy göbəgin yerə dayamaq / چوخ چتین بیر ایش، لاغ اؤچؤن دئییلیر / آسمان ناف بر زمین گذاشتن.

گؤی یئره گلیب یئر گؤیه گئتمک / göy yerə gəlib yer göyə getmək / بیر ایشین اولمازلیقی / آسمان به زمین آمدن و زمین به آسمان رفتن.

گؤیؤله گئدمک / göyülə gedmək / اؤزؤن ایتیرمک، غرورلو، ایفاده ساتان آدام، اؤزؤنؤ چوخ یوخاری ایناناماق / باد داشتن، در آسمان‌ها سیر کردن.

گؤیدن اود یاغماق / göydən od yağmaq / چوخ ایستی اولماق / آتش از آسمان باریدن.

گؤیدن دؤشمک / göydən düşmək / ایفاده ائله‌ین آدام، اؤزؤن بیه‌نن آدام، بیری اؤزؤنؤ آیریلاردان باشقا بیلمک، اؤزؤنؤ اؤزگه‌لردن اؤستؤن توتماق / از دماغ فیل افتادن.

گؤیدن داش یاغماق / göydən daş yağmaq / چتینلیک، بیر ایشه قطعی تصمیم توتماق / سنگ از آسمان باریدن.

گؤیده گؤتؤرمک / göydə götürmək / بیر زادین مؤشتریسی چوخ اولماق / تو هوا قاپیدن.

گؤیده وورماق / göydə vurmaq / هؤشلؤ آدام، بیر سؤزؤ تئز باشا دؤشن آدام / در هوا زدن.

گؤیلرده آختارماق / göylərdə axtarmaq / شوقولا آختارماق، بیر زادین علاقه‌یله دالینجا اولماق / در آسمان‌ها دنبال چیزی گشتن.

گؤیلرده دولانماق / göylərdə dolanmaq / چوخ سئوینمک، هپروتدا اولماق، نشئه اولماق / توی آسمانها سیر کردن، در هپروت سیر کردن.

گؤیلؤ گؤزؤ توخ / göylü gözü tox / دؤنیا مالینا فیکیر وئرمه‌ین، سخاوتلی، الی آچیق آدام / چشم و دل سیر.

گؤیه باخماق / göyə baxmaq / باشقا آداملاری سایماماق / دماغ بالا گرفتن.

گیر بیرینین گؤزؤنه باخ بیرینین اؤزؤنه / gir birinin gözünə bax birinin üzünə / اؤرک سئون یاخشی اولماق، بیر زاد بیرینین اؤرگینه یاتماق، سئون بیرینه خوش گلمک / تو دهن شتر خار خشک خرمای تر بودن.

گیردکان مسسب / girdəkan məssəb / بیر ایپ اؤسته دورمایان، هفته خییال / بوقلمون صفت، دمدمی مزاج.

گیردلمک / girdələmək / سؤزؤ بوروشدورماق، باشدان سووماق / پیچاندن، سمبل کردن.

گیردیرمک / girdirmək / بیر سفئه زادی بیرینه بدله‌مک، بؤرک قویماق / انداختن، کلاه‌برداری.

گیرگیلنمک / girgilənmək / واختی سووماق، باش قاتماق / سر خود را گرم کردن.

گیره دؤشمک / girə düşmək / ایشه قالماق، بیر سوچلو ایشدن قاچا بیلمه‌مک / به گیر افتادن، دم لای تله گیر کردن.

گیره سالماق / girə salmaq / گیریفتار ائله‌مک / به گیر انداختن.

گیره‌لنمک / girələnmək / وقت گئچیدمک / این دست و آن دست کردن.

گیزلین پاچ اویناماق / gizlin paç oynamaq /

گیزلین ایش گؤرمک، بیر ایشی بیلیندیرمه‌مک / قائم‌موشک بازی.

گیژ توخلـو / **gij toxlu** / باشاریقسیز آدام، گیج آدام / مشنگ.

گیـژ قالمـاق / **gij qalmaq** / نـه ائلـه‌دیگـین بیلمه‌مک، معطلله‌مک / آستین خاییدن.

گیلی گیلی گئدمک / **gili gili gedmək** / چوخ عذابـدا اولمـاق، درد چکمـک، عذابـدان بلشـمک، عجله ائله‌مک / آه به آسمان رفتن.

ل

لئته چئخماق / **letə çıxmaq** / هر زادی الدن وئرمک، وار یوخدان چئخماق / از هستی ساقط شدن.

لئر / **lır** / ترپشه بیلمه‌ین، تنبل، سوست / بی حال، سست و بی حوصله.

لئشیمین آچماق / **leşimin açmaq** / بیرینین قارنین سؤکمک، اؤلدؤرمک / شکم کسی را سفره کردن.

لئلیق آخیتماق / **lılıq axıtmaq** / هر زادا مؤفته یئره آغلاماق، تئز تئز آغلاماق / آب غوره گرفتن، اشک کسی دم مشکش بودن.

لات لؤت / **lat lüt** / هئچ زادی اولمایان، یوخسول، هارای داد سالان، اوتانمایان / اراذل و اوباش.

لاخت شیید / **laxt şeyid** / دارماداغین اولماق / آش و لاش شدن.

لاخلاتماق / **laxlatmaq** / یئریندن اویناتماق، اؤرگی اویناتماق، بیر سؤز اثر سالماق.

لاری خوروز / **lari xoruz** / ساواش آختاران، هامییلا ساواشان / خروس جنگی.

لاغلاغی / **lağlaği** / چوخ دانیشان، بوش بوغاز / روده دراز، پرچانه.

لاقیرتی وورماق / **laqırti vurmaq** / چوخ دانیشماق، باشدان بئییندن آپارماق / ورّاجی کردن.

لال / **lal** / سس‌سیز اوتوماق، جواب وئرمه‌مک / لال مونی گرفتن.

لال اؤیؤنؤ چئخاتماق / **lal öyünü çıxatmaq** / بیر جؤر دانیشماق کی آدام حالی اولمایا، ایشاریله دانیشماق / لال بازی در آوردن.

لال آخماق / **lal axmaq** / سویون سس‌سیز آخماقی، سویون شاریلتی‌سی اولماماقی / ساکت و روان.

لالاپتی / **lalapeti** / دیلی توتان آدام / لکنتی.

لالاقا / **lalaqqa** / دیلی توتان آدام / لکنتی.

لالام کارام / **lalam karam** / سس‌سیز سؤزسؤز، دیللنمه‌مک، بیر سؤزؤ قبول ائله‌مک / صمٌّ بکم بودن، چشمم کور دندم نرم.

لالین دیلین ننه‌سی بیلمک / **lalın dilin nənəsi bilmək** / ایکی نفر کی بیر بیرینین حال خویون بیله‌لر، هره اؤز صینفینین حالینی بیلمک، هامی هامینین سؤزونه باخماز / زبان الکن را مادرش فهمیدن، زبان خر را خلج دانستن.

لامپا دوه‌سی / **lampa dəvəsi** / چوخ اوزون آدام، قیلیق‌سیز آدام / بی قواره، بد ترکیب.

لاواش قولاغی سولاماق / **lavaş qulaği sulamaq** / یالتاقلانماق، بیرین یاغلاماق / بادمجان دور قاب چیدن.

لای لای بؤلؤب یاتماماق / **lay lay bülüb yatmamaq** / بیر ایشی اؤزگؤیه دئمک اؤزی عمل ائله‌مه‌مک، یاخشی پیسی بیلمک و عمل

ائله‌مه‌مک / لالایی بلد بودن و نخوابیدن.
لای لای دئمک / lay lay demək / غفلتده ساخلاماق / توی گوش کسی لالایی خواندن و خواب کردن.
لپه تایی / ləpə tayi / چوخ یوغون یوموری آدام، اتلی جانلی / خیکی، خپل.
لپه جا / ləpə ca / آز / قد یه لپه.
لحله‌مک / ləhləmək / چوخ سوسوز اولماق / له له زدن.
لش سرمک / ləş sərmək / اؤلدؤرمک، بیرین یئره وورماق / نقش بر زمین کردن.
لکه یاخماق / ləkə yaxmaq / بیرینین ناموس و شرفینه توخونماق / لکه‌دار کردن.
للش / lələş / بیری اؤزؤن تعریفله‌مک اؤچؤن دییر، داداشین / داداشت.
لَله کؤچؤب یورد آغلاماق / lələ köçüb yurd ağlamaq / هر زاد قورتارماق، هامی گئدیب هئچ کیم قالماماق، کروان کؤچمک، بیر یئر بیردن بوشالماق / از کاروان چه ماند جز آتشی به منزل.
لـله وار یوردو یوخ / lələ var yurdu yox / هئچ زادی اولمایان، مؤفته الدن گئتمک، بیر واری اؤزگه‌لر یئمک / لوطی خور شدن.
لـله‌نین یاز ائوی / lələnin yaz evi / هئچ زاد تاپیلمایان ائو، کاسیب ائوی، قارا یئر قوری یئر / خانه‌ی پاییزی لـله.
اللم قللم / əlləm qəlləm / فیریلداقچی، سؤزؤنؤن اؤستؤنده دورمایان، دؤز اولمایان / شیله پیله دار.
له دوداق / löh dodaq / دوداقی یئکه / لفجن.
له‌لؤیؤن / lələyün / آج گؤز، گؤزو دار، دویمویان، گؤرمه‌میش / گرسنه چشم، حریص‌چشم.
لـه‌له داغ ائله‌مک / lələ dağ eləmək / هیرسلندیرمک، اینجیتمک / نقره داغ کردن.
لـه‌له کؤچؤب یورد آغلاماق / lələ köçüb yurd ağlamaq / ایش ایشدن گئچمک، بیر زادین واختی الدن گئدمک / آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.
لـه‌له کؤچؤب یوردو قالماق / lələ köçüb yurdu qalmaq / ایش ایشدن گئچمک، بیر زادین واختی الدن گئدمک / آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.
له‌له‌لیک ائله‌مک / lələlık eləmək / یالتاقلانماق / للگی کردن.
لوتو بئچه / lotu beçə / زیرنگ اوغلان اوشاغی، کلک‌باز / بچه لوتی.
لورولا شورو قانماماق / lorula şoru qanmamaq / هئچ زاد بیلمه‌مک، قانمازلیق / از بیخ عرب بودن.
لورونان شورا فرق قویماماق / lorunan şora fərq qoymamaq / بیر زاد بیلمه‌ین آدام / هر از بر تشخیص ندادن.
لورونان شورون فرقین بیلمه‌مک / lorunan şorun fərqin bilməmək / بیر یئرده یاخچی پیسی بیلمه‌مک / خادم و خائن معلوم نبودن.
لورولا شورو بیلمه‌مک / lorula şoru bilməmək / پیس یاخشینی بیلمه‌مک، یاخشی پیسی بیر گؤرمک / هر از بر تشخیص ندادن، همه را به یک چوب راندن.
لومو شیرین / lumu şirin / تازا اره گئدن قیز، نیشانلی قیز، آداخلی قیز / لیمو شیرین.
لؤت / lüt / یوخسول، دؤنیا مالی اولمایان / آسمان جل.
لؤت گؤتدن تومان اوغورلاماق / lüt götdən tuman oğurlamaq / نهایت شارلاتانلیق، نهایت جولیکلیک / از کون برهنه تنبان دزدیدن.
لؤلؤجؤ چئخارتماق / lülücü çıxartmaq / ائلدن عجایب ایش گؤرمک، اؤزؤن اؤزگه‌لردن باشقا بیلمک / طاقچه بالا گذاشتن، از دماغ فیل

افتادن.

لۆلئیین آزماق / lüleyin azmaq / حددیندن چئخماق، اؤزؤن ایتیرمک / حدّ خود را نشناختن.

لۆلهین چوخ سو توتماق / lülehin çox su tutmaq / چئخارلی آدام / لولهنگ کسی زیاد آب برداشتن.

لۆلهین دامیندا اذان وئرمک / lülehin damında əzan vermək / لاپ یوخسوللوق / آه در بساط نداشتن.

لیجیمدن چئخماق / lıcımdən çıxmaq / بیچیمدن چیخماق، آیاق بؤدرهمک / پا از گلیم خود درازتر کردن.

لیفلهمک / lifləmək / بیر آدام باشینا ایش گتیرمک، آل وئرده بیرین توغلاماق / لیف کشیدن، تیغ زدن.

لیل سودان بالیق توتماق / lil sudan balıq tutmaq / فؤرصتی غنیمت سایماق / از آب گل آلود ماهی گرفتن.

لیللنمهسه دورولماز / lillənməsə durulmaz / قاریشیق‌دان سونرا باریشیق اولار / جنگ اوّل به از صلح آخر.

لیلی مجنون اولماق / leyli macnun olmaq / بیر بیرین چوخ ایستمک / لیلی و مجنون بودن.

لیلیق آخیرتماق / lılıq axırtmaq / یالاندان آغلاماق، بیرینی آلداتماق اؤچؤن یالاندان آغلاماق / اشک تمساح.

م

مئتئنقــی وئرمــک / mıtınqi vermək / ایشــی اوزاتماق، ادا بازلیق، سریمک / لودگی، مسخرگی.
مئــددانماق / mıddanmaq / ذیقفیلــداماق، آرام آرام دئیینمک / ور ور کردن.
مئــرتین باشــی یــاریم اولمــاق / mırtın başi yarım olmaq / بیر آدام لاغ ائله‌مک یا گولمــک آختارماق.
مئرنوغا گلمک / mırnoğa gəlmək / بیــر آرواد یــا کیشــی یــا اوغــلان و قیــز آیــری ایشــلردن اؤتــرؤ دولمانماق / فحل آمدن.
مئــریخ چیراغــی پوفلــه‌مــک / mırıx çirağı pufləmək / ایش باشارماماق، ایش بیلمــه‌یــن / بــی دست و پا، پپه.
مئزیغینا دیمک / mızığına dəymək / بیــر سؤز بیرینه آجیق گلمک / بر خوردن.
مئس مئس / mıs mıs / یئره باخان شر آدام، سامان آلتیندان سو یئریدن آدام / مارمولک.
مئسماق / mısmaq / قورخماق، قیراغا چکیلمک / کز کردن.
مئشه قیران / meşə qıran / حامام داواسی، تؤک آپاران داوا / مو بر.
مئغ مئغ کیمــی ویزیلــداماق / mığ mığ kimi vızıldamaq / چــوخ دانیشــماق، بــاش بئیینــدن چئخاتماق / پر چانگی کردن، وزوز کردن.
مــات قالمــاق / mat qalmaq / حیــران اولمــاق، تعجؤب ائله‌مک / مات شدن.
ماتاحین سووماق / matahın sovmaq / هوسین ســویودماق، ایســتگه یئتیرمــک / بــر خــر مــراد ســوار شدن.
مــــاتی میخاناســــــی / mati meyxanasi / صاحاب‌سیز بیر یئر، قاتمــا قاریشــیق بیــر یئــر / بلبشــو، جای بی صاحب.
ماتینا ســالماق / matına salmaq / ایشــی یئرینــه ســالماق، ایشــی دؤز گؤرمــک / کــار را روی ریــل انداختن.
ماچاســــی آلچــــی دورمــــاق / maçasi alçi durmaq / ایش گتیرمک، شــانس اویــاق اولمــاق / کبک کسی خروس خواندن، بخــت بــه روی کســی خندیدن.
ماریمــاق / marımaq / بیــر آدامیــن یؤزؤنــه گــؤز تیکمک / چشم دوختن.
مــــازادا قویمـــاق / mazada qoymaq / نــاز ائله‌مک و راضی اولماماق / قر و قوز آمدن.
مازا ماتا قویمــاق / maza mata qoymaq / نــاز ائله‌مک و راضی اولماماق، ایفاده ساتماق / آدم گدا این همه ادا؟
ماســـاد / masad / کاســادلیق، ســاتیلان زادلاری آلانلار قایتارماق / کار و کاسبی کساد بودن.
ماســتیر / mastır / حوققــا بــاز آدام، اؤزؤن تؤلکــؤ اؤلؤمؤنه ووران / خود را به موش مردگی زدن.

ماققابی داری اؤسته قویماق / maqqabi dari üstə qoymaq / چوخ دیققت ائلەمک، چوخ وسواس اولماق / مته روی خشخاش گذاشتن.

مال آشیقی / mal aşıqi / دؤشۆنجەسیز آدام، کؤت آدام، دانا باش / بی کلّه.

مال اوتاران / mal otaran / بیر زاد بیلمەیـن آدام، آنلام‌سیز / گاو چران.

مال اوسسوراغی / mal ossurağı / هئچ زاد قانماز آدام، آداب بیلمەیـن، اؤزؤن سئون / گـوز سگ.

مال باش / mal baş / ال آیـاق‌سیز، عـاجیز آوارا آدام / دست و پا چلفتی.

مال دگنگی / mal dəgənəgi / بیر شئی قانمایان، قانماز، پیس یاخشینی بیلمەین / عین گاو.

مال یئمز / mal yeməz / قئتمیر، گـؤزی دار، الـی برک، پول خشلەمز / ناخورایی، نـاخن خشـک، آدم نخور.

مالا چکمک / mala çəkmək / بیـر زادی اؤرت باسیر ائلەمک، خیانت کـارلیغین اؤسـتؤن اؤرتمـک، بیرینین عیبین گیزلتمک / ماسـت مـالی کـردن، مالـه کشیدن.

مالا گئدن / mala gedən / بیر زاد بیلمەیـن آدام، آنلام‌سیز / گاو چران.

مالباش / malbaş / آخماق، بیر زاد قانمایان / کلّـه خر.

مالّالیق ائلەمک / mallalıq eləmək / یئرسیز بیر ایشه قاریشماق و دخالت ائلەمک / مـوس مـوس کردن.

مالی چوخ گؤنؤ قارا / mali çox günü qara / اسگیک آدام، مال یئمز، عؤرضەسیز آدام / چـس خور.

مالی سویا تؤکمک / mali suya tökmək / بیـر مالی اوجوز ساتماق / آتش به مال خود زدن.

مامئز یارماق / mamız yarmaq / یئکلمـک، ارککلنمک / شاش کف کردن.

ماماليق ائلەمک / mamalıq eləmək / هـر ایشـه نظـر وئرمـک، اؤزؤن بیلیجـی یئرینـه قویمـاق، یویولمامیش قاشیق کیمی هر یئره سوخولماق / نخود هر آش شدن، فضولی کردن.

مانقالچی / manqalçi / تریـاکی، مانقـال باشـیندا اوتوروب تریاک چکن / اهل دود و دم، دودی.

مایا باتماق / maya batmaq / زییان قویماق، آل وئرده زییان ائلەمک / مایه از دست رفتن.

مایا باش چئخماق / maya baş çıxmaq / یئـر به یئر اولماق، نه قازانماق نه زییان ائلەمـک / سـر بـه سر شدن، یئر به یئر شدن.

مایا قویماق / maya qoymaq / جـان و دیلـدن ایشلەمک، بیر نفره هر ایش گؤرمک / از جـان مایـه گذاشتن.

مایا قویماق / maya qoymaq / خـاطیر قویمـاق، بیر آداما بیـر ایشـده یئرسـیز کؤمکلیـک ائلـەمک / غمض عین کردن.

مایماق / maymaq / ال آیاق‌سیز، بئیـین‌سـیز / آدم بی دست و پا.

مچید ائششک باغلامالی اولماماق / məçid eşşəg bağlamali olmamaq / وضـع قـولای اولماق، بیر ایش یا سؤزؤن یئری اولماماق / هوا پـس بودن.

مچید آغاجی / məçid ağaci / بیر آدام کـی اونـا بیر سؤز دئمک اولمویا / کبوتر حرم.

مچیده بیژ بوراخماق / məçidə bij buraxmaq / آیری آداملاری دردسره سالماق، بیر ایش گؤرؤب اؤزگەنی سینسیدمک / نان تو دامن کسی گذاشتن.

مدینه قاصیدی / mədinə qasidi / آرا وورروشدوران، سؤز دولاندیران / آتش بیار معرکه.

مزیقللی گئچمک / mızıqılli geçmək / اؤزؤن گؤرمز بیلمزلیگه وورماق / خود را به کوچەی علی

چپ زدن.
مشقه دؤشمک / məşqə düşmək / بیر ایشه تصمیم توتماق / به هوای چیزی افتادن، هوای چیزی را کردن، به کلّه زدن.
مشقه سالماق / məşqə salmaq / بیر آدامی بیر ایش گؤرماغا راغیب ائله‌مک، بیر ایشه تحریک یا تشویق ائله‌مک / هوای چیزی را به سر کسی انداختن.
معده گؤجؤ سؤز دئمک / mədə gücü söz demək / مؤفته سؤز دانیشماق، یئرسیز سؤز دانیشماق / حرفی را از معده‌ی مبارک زدن.
معده‌سی گنیشلیک / mədəsi genişlık / دویمایان آدام، آج گؤز، طاماح کار آدام / سیری ناپذیر، چاه ویل.
معدیه قول وئرمک / mədiyə qol vermək / بیر ایشه گؤز تیکمک، اوممـاق / شکم را صابون کشیدن.
مککه‌دن گؤزؤ پالچیقلی گلمک / məkkədən gözü palçıqli gəlmək / اؤزؤن اؤزگه‌دن فرقلی بیلن آدام، اؤزؤن یوخاری گؤرمک / خون خود را از خون دیگران رنگین دانستن، تافته‌ی جدا بافته بودن.
مله‌مسن سؤد اولماز / mələməsən süd olmaz / آدام اؤزؤ گرگ اؤز ایشینه فیکیر وئره.
ممد حسن قالئبی / məmməd həsən qalıbi / اندازه اولماق، لباس یا باشماق اندازه گلمک / قالب تن بودن، چیزی به تن کسی بریده شدن.
ممد نصیر بیر جؤت حصیر / məməd nəsir bir cüt həsir / یوخسوللوق، آجلیق / آسمان جل.
ممه خوسی / məmə xosi / دانقاز، لوتولوق ائله‌ین / داش مشدی، لوطی، لات.
ممه ییندن په ییه‌نه‌جا / məmə yiyəndən pəpə yiyənəca / هامی، ائللیق، توستؤ چئخان قوناقلیقی / از خرد تا کلان.

منزیل یوخون کیرا چوخ / mənzil yoxun kira çox / عاغلا سئغمایان بیر ایش، ایشین گیری اولماق.
مه یئلی / meh yeli / هر گؤن بیر جؤر اولان آدام / باد صبا.
مه یئلی کیمی اولماق / meh yeli kimi olmaq / تئز تئز فیکیری عوضله‌مک / خیال خیال کردن.
مه یئلی کیمین / meh yeli kimin / هر دقیقه بیر تصمیم توتان آدام / مثل باد صبا.
مه‌لنمک / mehlənmək / خشرلنمک، اؤزؤن مهه وئرمک / خود را باد دادن.
موخول اولماق / muxul olmaq / ایش قاریشدیرماق / مخلّ شدن.
موردار اسگی / murdar əsgi / پیس آدام، اسگیک آدام / دون.
موردار اولماق / murdar olmaq / اؤلمک، نجیس اولماق / سقط شدن.
موزالان دیمک / mozalan dəymək / بیردن هاوالانماق، بیردن قاچماق، بیردن بیر ایش گؤرمک / مار زدن.
موشـاطا / muşata / مؤزاحیم، انگـل، طؤفیلی / موی دماغ.
موشتولوغو اولماماق / muştuluğu olmamaq / موقاییسه عالمینده دئییلیر، بیر زاد چوخ اؤستؤن اولماق / سر بودن.
موم / mum / یوموشاق، تسلیم اولان آدام / مثل موم.
موما دؤنمک / muma dönmək / یوموشانماق، ایپه ساپا گلمک / مثل موم نرم شدن.
مویدا / moyda / پیس قادین، هر پئشه‌دن چئخان قادین، ناموس‌سوز آرواد / پتیاره.
مؤشتری باشی اؤسته اولماق / müştəri başi östə olmaq / بیر زادین یاخشی اولماقی، دؤز بیر

زاد / مشتری روی شاخش بودن.

مؤشتری گؤزؤیله باخماق / müştəri gözüylə baxmaq / دریندن دیققت ائله‌مک / با چشم مشتری نگاه کردن.

مؤفت اللذی / müft əlləzi / زحمت‌سیز، مجانی / یا مفت.

مؤفته سؤز / müftə söz / بی‌معنی سؤز، فایداسیز سؤز / حرف مفت.

مؤلچؤ / mülçü / آریق آدام / لاغر مردنی.

میتیل / mitil / اؤستؤ باشی کیفیر آدام، تنبل و عاجیز آدام، ایشه گلمه‌ین آدام / زواردررفته، پا پتی.

میخ دورماق / mıx durmaq / دؤمدؤز دورماق، ترپنمه‌مک / سیخ وا ایستادن.

میخ دیبی / mıx dibi / بیر یئرده قالان، آیری یئره گئدمه‌ین / مشتری پا به میخ.

مئد مئد / mıd mıd / چوخ زیققیلدایان آدام / ور ورو.

میدان سولاماق / meydan sulamaq / منم منم دئمک، اؤزؤنؤ حاکیملیقا حاضیرله‌مک، ساواشا تحریک ائله‌مک / معرکه گرفتن، دو به هم زنی.

میدان قیزیشدیرماق / meydan qızışdırmaq / های سالماق، هامینی بیربنین ضیددینه یا اؤزؤنؤن نفعینه تحریک ائله‌مک / گرد و خاک کردن.

میدان میدان اوخوماق / meydan meydan oxumaq / سؤز گؤلشدیرمک، ساواش آختارماق، اؤزؤندن دئمک / رجز خوانی کردن.

میدانا چئخماق / meydana çıxmaq / هامینین گؤزؤنه گؤروشمک، گؤز قاباغینا گلمک / به صحنه آمدن.

میدانا قویماق / meydana qoymaq / گیزلی بیر زادی اؤزه چئخاتماق، دؤزلؤک گؤسترمک / روی دایره ریختن.

میدانی بوش گؤرمک / meydani boş görmək / بیر آدام اؤزؤندن دانیشماق / میدان را خالی دیدن.

میدانی دار اولماق / meydani dar olmaq / بیرینین ال آیاغی باغلی اولماق، دارلیقدا اولماق / عرصه بر کسی تنگ بودن.

میسلیم بالالاری کیمی / mislim balalari kimi / فاغیر اوشاق، باش آشاغی و دینمز اوشاق / سر به زیر و خجالتی.

میسمیریق سالالاماق / mısmırıq sallamaq / قاش قاباق تؤکمک / اخم و تخم کردن.

میل میلی / mil mili / یول یول پارچا / راه راه.

میلاب ایچینه دؤشمک / milab içinə düşmək / سوسماق، سس‌سیز اوتوماق / کشتی‌های کسی غرق شدن.

میلچک قووماق / milçək qovmaq / آوارالانماق، هئچ ایشه مشغول اولماماق / مگس پراندن.

میلچگی گؤیدهناللاماق / milçəgi göydə nallamaq / چوخ شارلاتان و کلک باز آدام، بیر قیرانادا قابی اولان، لاپ یوخسوللوق، پولسوزلوق، حوققابازلیق، کلکبازلیق / ملخ را در هوا رگ زدن، مگس را در هوا رگ زدن، پشه را در هوا نعل زدن.

میلچگینی قوغا بیلمه‌ین / milçəgini qoğa bilməyən / ال آیاق‌سیز آدام، زورسوز، اوشاق / مگس راندن نتوانستن.

میمونون سون بالاسی / meymunun son balasi / لاپ چیرکین اوشاق.

مین اؤزلؤ / min üzlü / ایکی اؤزلؤ، ریاکار آدام، ایچریسیله ائشیگی بیر اولمایان / هزار چهره.

مین اؤش یؤز قدیم / min üş yüz qədim / چوخ کؤهنه و قدیمی، چوخ اوزون زامان / عهد بوق.

مین آتلییا داو اولماق / min atlıya dav olmaq / بیر نفر مینینه برابر اولماق، چوخ گؤجلؤ آدام، هؤشلؤ باشلی آدام، زیرنگ آدام / یک تنه

حریف یک لشگر بودن، یکی مرد جنگی به از صد هزار.

مین ایت آلسان بیری هؤرمز / min it alsan biri hürməz / چوخ قلب آدام، نادوز آدام / هزار چاقو درست کند یکی دسته ندارد.

مین جیرا بیر جیر وورماق / min cıra bir cır vurmaq / بیر سقه وورماق، یاخشی جاواب وئرمک / جواب دندان شکن.

مین جیریقا یاماق سالان / min cırıqa yamaq salan / یالانچی، هؤللوک‌چی، اؤزؤندن دیین / بلوف زن.

مین دره‌نین سویون بیر بیرینه قاتماق / min dərənin suyun bir birinə qatmaq / سؤز بللی اولماماق، سؤز آختارماق، چوخلو زادلاردان دانیشماق، باشی دیبی بللی اولمایان بیر دانیشیق / از هر دری سخنی گفتن، سخنان بی سر و ته گفتن.

مین کؤزؤیه قیرپ قویماق / min küzüyə qırp qoymaq / هر ایشدن چئخماق، هر پیشه‌دن چئخماق، هر ایشه باش اوزاتماق / همه فن حریف بودن، همه کاره‌ی هیچ کاره بودن.

مین گؤلدن بیری آچیلماماق / min güldən biri açılmamaq / آرزولارین میندن بیرینه چاتماماق / از هزار گل یکی نشکفتن.

مین نفره دوو اولماق / min nəfərə dov olmaq / هئچ کیمدن قورخماماق، هامیلا باش باشا چالماق، چوخ اؤرکلی اولماق / صد سر را کلاه بودن و صد کور را عصا.

مین نفری آلیب ساتان / min nəfəri alıb satan / پوللو آدام، زور آدام، سؤزؤ گئچگین آدام / هزار نفر را خریدن و آزاد کردن.

ن

نئچه کؤینک آرتیق یئرتماق / neçə köynək artıq yırtmaq / تجرؤبه‌لی اولماق، چوخ ایش بیلن آدام / چند پیراهن اضافه پاره کردن.

نئچه‌دن بیر اولماق / neçədən bir olmaq / ارزش‌سیز اولماق، دَیرسیز اولماق، هش نه‌چی اولماماق / سر پیاز یا ته پیاز بودن.

نئطق توتولماق / nıtq tutulmaq / دانیشا بیلمه‌مک، سوساماق، اوتانیب دانیشماماق / نطق کسی کور شدن.

نؤمره گلمک / nümrə gəlmək / آلداتماق، کلک وورماق / دو دوزه بازی کردن.

نئیله‌ییم نئجه ائله‌ییم / neyləyim necə eləyim / ایکی اؤرکلی قالماق / دو دل ماندن.

ناباب / nabab / پیس، نا اهل / ناباب.

ناخلئن بزه‌مک / naxlın bəzəmək / بیر آدامی ووروب قانا بویاماق / دخل کسی را در آوردن.

ناخوش تویوق / naxoş toyuq / همیشه ناخوش اولان، آریق آوارا / لاغر مردنی.

ناخیر چئخمامیش بیزو چئخماق / naxır çıxmamıs bizov çıxmaq / چیچیک قارداش بؤیؤک قارداشدان تئز ائولنمک.

ناخیرچی / naxırçi / آداب بیلمه‌یَن آدام / گاوچران.

نادیری تختینده گؤرمک / nadiri təxtində görmək / چوخ یاشلی آدام / عمر نوح داشتن.

نار گیله / nar gilə / قیز اوشاغینین عزیزله‌مه‌سی، سئومه‌لی قیز اوشاغی / عزیز دردانه.

ناز نازی / naz nazi / اوشاق یا بؤیؤک آدام کی ازیلیر / ناز نازی.

نازیک قابیق / nazik qabıq / ایشه داوامی اولمایان، ال‌سیز آیاق‌سیز / بچّه ننه، تیتیش مامانی.

ناغیل تاباجا / nağıl tabbaca / سر سفئه سؤز / دری وری، شعر و ور.

ناغیل تاباجا دئمک / nağıl tabbaca demək / یئرسیز سؤز دانیشماق، دخلی اولمایان سؤز دانیشماق / برای کسی غزل خواندن.

ناقافیل اوسسوراخ / naqafıl ossurax / چاغیریلمامیش قوناق، چیی سؤز، بیر ایش کی آدام مؤنتظیر اولمایا / گوز ناغافل.

ناققا / naqqa / چوخ ییین آدام / نهنگ.

ناققال / naqqal / چوخ دانیشان آدام، انگی بوش آدام / روده دراز.

ناققیش تیکمک / naqqış tikmək / چتین ایش گؤرمک، دیققت‌لی ایش گؤرمک / با سوزن گور کندن.

نالاماق / nallamaq / بیرین وورماق، بیرینه بیر پیس جینسی بدله‌مک / بیخ گوش کسی زدن.

ناله‌سی عرشه دایانماق / naləsi ərşə dayanmaq / اوجادان آغلاماق / ناله به عرش رسیدن.

نامازلیق اولماق / namazlıq olmaq / پاکلیق، بوینوندا غوسل اولماماق / نمازی بودن.

نان کور / nan kor / دوز بیلمز، نامرد، کیشیلیگی اولمایان / نان کور.

ناهار پولو / nahar pulu / رؤشوه / پول ناهار.

ناهاردان سونرا کیشی اولماق / nahardan sonra kişi olmaq / چئخارسیر آدام الینه فؤرصت دؤشمک / تازه به دوران رسیده.

ناودان بوزی / navdan buzi / هئچ زاد بیلمه‌یـن / مثل سنگ خارا.

نخودی گؤلمک / noxodi gülmək / یؤنگـول گؤلمک، پیس گؤلن آدام / نخودی خندیدن.

نرخین خبر آلماماق / nırxın xəbər almamaq / حساب کیتاب سیز ایش گؤرمک / نرخ چیزی را نپرسیدن.

نردووانی پیلله پیلله چئخماق / nərduvani pillə pillə çıxmaq / آددیـم آددیـم قاباغـا گئدمک / نردبان را پله پله بالا رفتن.

نرگیس / nərgis / سؤز دولانـدیران، خبرچی، آرا ووران، نرگیز بیلدی تربیز بیلدی / خبرچین.

نس داماری توتماق / nəs damari tutmaq / کؤنزلیک ائله‌مک، دامار وئرمک / روی دنده‌ی لج افتادن.

نسلی کسیلمک / nəsli kəsilmək / بیر زاد تام آرادان گئدمک، بیر زادین کؤکؤ کسیلمک / نسل چیزی از روی زمین برداشته شدن.

نغنغاچی / nığnığaçi / چوخ دئیینن آدام / آدم نق نقو.

نَفَس اؤلدؤرمک / nəfəs öldürmək / یورولمازلیق / نفس را کشتن.

نفس آلتدان چئخماق / nəfəs altdan çıxmaq / زورا دؤشمک / بـه زرت و زورت افتادن.

نفس اودماق / nəfəs udmaq / ساکیت اولماق / نفس در سینه حبس کردن.

نفس ایستی یئردن چئخماق / nəfəs isti yerdən çıxmaq / بیر سؤز دئمک کی عملی چتینـدی، وار یوخـو آتیـب توتمـاق، وار نعمتـی کورلاماق و قدرین بیلمه‌مک، وارلی کارلی آدام، کئفی ساز آدام / نفس از جای گرم بلند شدن.

نفس سالماق / nəfəs salmaq / بیر شئیده گؤز اولماق و اونو اله گتیرمک / جذب کردن.

نفسدن دؤشمک / nəfəsdən düşmək / چوخ یورولماق / از نفس افتادن.

نفسینی اؤلدؤرمک / nəfsini öldürmək / ایسته‌یینی ائله‌مه‌مک، طاماحینی اؤلـدؤرمک / نفس خود را کشتن.

نفه‌دن دؤشمک / nəfədən düşmək / یورولماق / از نا افتادن.

نم نؤم ائله‌مک / nəm nüm eləmək / اؤزؤنؤ نازا قویماق، راضی اولماماق / ان قلت آوردن.

نم نیشان‌سیز / nəm nişansız / تاری، الله / بی نشان.

نم نیشانی قالماماق / nəm nişani qalmamaq / بیر زاد تام محو اولماق / کن فیکون شدن.

ننه اؤلسون تیکه‌سی / nənə ölsün tikəsi / بیر آداما عزیز خورک ساخلاماق.

ننه باجی / nənə baci / ناموس / خواهر مادر.

ننه باجی بیلمه‌یـن / nənə baci bilməyən / حرام‌زادا، رحم‌سیز، آدام اؤلدؤرن / بی خـواهر و مادر.

ننه باجی تانیمایان / nənə baci tanımayan / بی‌نهایت بی رحـم آدام، کیشیلیقدان بی‌خبر آدام / بی خواهر و مادر.

ننه‌سینین امجگین کسن / nənəsinin əmcəgin kəsən / رحم‌سیز، نامرد، هیز آدام، ذاتی خاراب، داش‌اؤرگ، ننه باجی بیلمه‌یـن، آدام اؤلـدؤرن، کیشیلیقدان اوزاق / پستان مادر خود را بریدن، پستان

نه برنده.

ننه‌سینین اوغلو / nənəsinin oğlu / حرامزادا، رحم‌سیز، آدام اؤلدؤرن / حرامزاده.

ننه‌نی اممک / nənəni əmmək / تنبل آدام، ایشله‌مه‌ین آدام / آدم عاطل و باطل، بیکار.

ننه‌نین اویناشی / nənənin oynaşi / چوخ زهله گندمه‌لی آدام / فاسق مادر.

نه ائلییم نه ائلییم دئمک / nə eliyim nə eliyim demək / شک ائله‌مک / کاسه‌ی چه کنم چه کنم دست گرفتن.

نه آتماق اولار نه اوتماق / nə atmaq olar nə utmaq / پیس اوشاق، نا اهل اوشاق.

نه آرتیب نه اریمک / nə artıb nə ərimək / بیر حالدا قالماق، نه کؤکلیب نه آریغلاماق.

نه آغ دینمک نه قره / nə ağ dinmək nə qərə / سؤزه جاواب وئرمه‌مک، لال کار اوتورماق / اگر از سنگ جواب آمد از او هم آمد.

نه اومورسان باجیننان باجین اؤلؤر آجیننان / nə umursan bacınnan bacın ölür acınnan / ایکی طرفده مؤشکؤلده اولماق، یئرسیز اوممـاق / توقع بی جا.

نه ایتیم آزیب؟ / nə itim azıb / بیر یئرده ایشیم یوخ کی اورا گئدم / مگر مغز خر خوردم که...، نانم کم است آبم کم است؟ که....

نه چؤلمک سئنسین نه دوواق / nə çölmək sınsın nə duvaq / عدالت اولسون، هئچ طرفه ظؤلم اولماسین، نه شیش یانسین نه کاباب / نه سیخ بسوزد نه کباب.

نه حامام نه تاس / nə hamam nə tas / بیر شئیی کؤکؤندن دانماق / چه کشکی چه مشکی؟، شتر دیدی ندیدی.

نه دمیر گئدمک نه کؤمؤر / nə dəmir gedmək nə kömür / بیر ایشین بیرینه زیانی اولماماق / از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن.

نه دیل بیلسین نه دوداغ / nə dil bilsin nə dodağ / تامامیله گیزلین ساخلانمیش سؤز، سیر ساخلاماق / راز مگو.

نه دیل بیلمک نه دوداق / nə dil bilmək nə dodaq / چوخ گیزلین بیر زاد، گیزلین بیر سؤز / راز مگو.

نه شیش یانسین نه کاباب / nə şiş yansın nə kabab / اینصاف اولسون، قازانج زیان هر ایکی طرفه بؤلؤنسون، ایش حددینده اولماق، عدالت اولسون، هئچ طرفه ظؤلم اولماسین / نه سیخ بسوزد نه کباب.

نه قوشون یومورتاسی اولماق / nə quşun yumurtasi olmaq / بیر آدامین ذات و سؤتؤنه تانیش اولماق / هفت پشت کسی را شناختن.

نه قویوب نه آختارماق / nə qoyub nə axtarmaq / یولو ترسه گئدمک، یئرسیز اینتیظار / ره گم کردن.

نه گؤیده اولوب نه یئرده اولماق / nə göydə olub nə yerdə olmaq / چوخ سئوینمک، شنلیگ ائله‌مک / سر از پا نشناختن.

نه یئمیسن تورشولو آش / nə yemisən turşulu aş / بیرین برک کؤتکله‌مک، ازیب سویون چئخاتماق، برک وورماق / گرد و خاک کسی را گرفتن، هر چه می‌خورد زدن، چی خوردی نخود.

نه یاتدین نه یوخو گؤره‌سن / nə yatdın nə yuxu görəsən / بیر مسئله‌دن تئز چیوزیمک، تئز یورولماق و دویماق / نه به داره نه به باره.

نهروان شیخی / nəhrəvan şeyxi / هر زادین ظاهیرین گؤرن، آنلاماز، دینین فلسفه‌سین بیلمه‌ین آدام / شیخ نهروان.

نوح ایامیندان قالماق / nuh əyyamindan qalmaq / چوخ قدیم زاماندان قالماق، چوخ عؤمؤرلؤ بیر زاد / از عهد عتیق ماندن، از عهد نوح

ماندن.

نوحــو بئشــیکده گؤرمــک / nuhu beşikdə görmək / چـوخ یاشـاماق، عـؤمرؤ چـوخ اولان / عهد بوقی.

نوختـا گمیرمـک / nuxta gəmirmək / سـؤزه باخماماق، ساواش آختارماق / لگام خاییدن.

نوختا وورماق / nuxta vurmaq / ائشکلتمک، یوموشاق دانشیب منظورا چاتماق / افسار کسی را به دست گرفتن.

نوختــا یالامــاق / nuxta yalamaq / ســؤزه باخماق، آراملیق / لگام لیسیدن.

نوختاسـین الـده سـاخلاماق / nuxtasın əldə saxlamaq / بیرینی اؤزؤنه باغلی ائله‌مـک / افسـار کسی را در دست داشتن.

نوختاسین قیرمـاق/ nuxtasın qırmaq / بیـری اؤزؤن ایتیرمک، یئللی گئدمک / افسار پاره کردن.

نوختاسین قیـرمیش / nuxtasın qırmış / بیـری اؤزؤن ایتیرمک، یئللی گئدمک / از بند جسته، افسار پاره کرده.

نوخـودون سـویا سـالماماق / noxudun suya salmamaq / بیـــر زادا اهمیـــت وئرمـــه‌مـــک، سایمازلیق / ترتیب اثر ندادن، ککش هم نگزیدن.

نور توتمـاق / nur tutmaq / خـدمت ائلـه‌مـک، یاخشیلیق ائله‌مک / چراغ افروختن.

نــور جوجوغــو / nur cocuğu / ازدیــریلمیش اوشاق، نتر اوشاق / لوس و ننر.

نـور قوبباسـی / nur qubbasi / چـوخ چیـرکین آدام / بد ریخت و بد قیافه.

نـــور یئمـــک / nur yemək / آز خـــورگینن گئچینمک، یئمگی آز آدام / نور خوردن.

نیسگیل تیکه‌سی / nisgil tikəsi / بیـر آدامـا عزیـز خورک ساخلاماق.

نیسـگیل کیسـه‌سـی / nisgil kisəsi / بیـر آدامـا اؤرک یاندیرماق و مؤشکؤلؤنه فیکیرلشمک، قازانج یئری تاپماق / برای کسی کیسه دوختن.

نیشــه پوزولمــاق / neyşə pozulmaq / حـال خارابلانماق، بیردن بئکئف اولمـاق / عـیش مـنغص شدن.

نیشه تاخت اولماق / neyşə taxt olmaq / کئف دورولماق، حال خوش اولماق / کیف کوک بودن.

نیقیلــــداماق / nıqqıldamaq / دیللنمــــک، دئیینمک / غرغر کردن.

نیلیم نئجه ائله‌ییمه دؤشمک / neylim necə eləyimə düşmək / چاره‌سیزلیک، بیر ایشه علاج تاپانماماق / کاسه چه کنم چه کنم دست گرفتن.

و

وئر الـی اولان / ver əli olan / پـول خشـله‌یـن آدام، سخاوتلی آدام / دست بده داشتن.

وئرن آشی ایچمک / verən aşi içmək / آرواد باز آداملارین سؤزۆ فایشا آروادلارین دالینجا، فسـادا باخماق، ناموس‌سوزلوق ائله‌مک.

وئزئلداماق / vızıldamaq / یـاواش یـاواش سـس ائله‌مک / وز وز کردن.

واخـت‌سیز خـوروز / vaxtsız xoruz / سـؤزۆ یئرینده دئمه‌ین آدام، آغزینا گلن سؤزۆ دانیشان آدام / خروس بی محل.

وار یئـردن یـوخ اولمـاق / var yerdən yox olmaq / برک قورخمـاق، دیسـکینمک / دسـت و پای مردن.

وار یئمز / var yeməz / الـی بـرک، قئتمیـر / دنیـا دوست، ناخن خشک.

وار یوخا داش آتماق / var yoxa daş atmaq / یوخسوللوقا چئخمـاق، ال بوشـا چئخمـاق / دسـت خالی شدن.

وار یوخـو سـویا وئرمـک / var yoxu suya vermək / هـــر زادی الـــدن وئرمـــک، ال بوشـــا چئخماق / آب به مال بستن.

وارلی کارلی / varli karli / دؤولتلی، دؤنیا مـالی چوخ اولان / دبدبه کبکبه داشتن.

والای وورمـاق / valay vurmaq / آشـا آشـا یئریمک، کئفلی یئریشی / پیلی پیلی خوردن، تلوتلو.

وای گل ائله‌مک / vay gəl eləmək / هدف‌سیز اویـان بویانـا گئـدمک، یالانـدان ایشـله‌مـک، ایشـی باشدان سووماق / باری به هر جهت، پلکیدن.

وراغـئن دالیسـی / vərağın dalisi / بیـر ایشـین آیری اؤزۆ، پرده‌نین دالیسـی، ظـاهیرین بـاطینی / آن روی سکه.

وردنـه یئتیرمـک / vərdənə yetirmək / ایشـی قاریشدیرماق / توی کاری موش دواندن.

ورق دؤنمک / vərəq dönmək / عوض اولماق، وضعییت عوضلنمک / ورق برگشتن.

وریـان چکمـک / vəryan çəkmək / اؤزۆنـه قازانج یئری آختارماق، ایش قاریشـدیرماق / از پشـم کسی برای خود کلاه دوختن.

وریانی سویا وئرمک / vəryani suya vermək / ایشی کورلاماق، ایشین واختین گئچیدمک / بند را به آب دادن.

وریـانین چیمـی اولمـاق / vəryanın çimi olmaq / بیـر ایشـی یئرینـه یتیـره بیلمـک، ایـش باشارماق / مرد کار بودن.

وززارییات اوخومـاق / vəzzariyat oxumaq / چـوخ دانیشـماق، انگـی بوشـلوق / ژاژ خـایی، روده درازی کردن.

وقـت قوتارمـاق / vəqt qutarmaq / اؤلمـک / وقت به اتمام رسیدن.

وقت وعده یئتیرمک / vəqt vədə yetirmək /

اؤلمک / عمر کسی به سر رسیدن.

وور تـوت / vur tut / بیـر زادیـن هامیسـی، اوول آخیر، واریوخ / اوّل و آخر، دار و ندار.

وور چاتلاسین / vur çatlasın / چالیب اویناماق، ساواش، معرکه، آراقاریشماق / بـزن و بکـوب، بـزن بزن.

ووردوم داشا چئخـدیم باشـا / vurdum daşa çıxdım başa / هـیچ ائلـه‌دیـم، وار یوخـو هـئج ائله‌مک / خرج اتینا کردن.

وورمـــاق / vurmaq / اوغورلامـــاق، بیـــر یئـــری کسمک / دستبرد زدن.

وورولماق / vurulmaq / بیرین سئومک، عاشیق اولماق، سئومک، اؤرک بیرین توتماق / دلـدادگی، دل سپردگی.

ویده مینمک / vidə minmək / اؤزؤن بـزه‌مـک، گئیینیب گئجینمک / شیک و پیک کـردن، تیـپ زدن.

ویـالون چالمـاق / viyalon çalmaq / تریـاک چکمک / ویولون نواختن.



هئچ کیم اؤز یوغوردونا تورش دئمه‌مک / heç kim öz yoğurduna turş deməmək / هئچ کیم اؤز عیبین گؤرمه‌مک / هیچ بقالی ماست خود را ترش نمی‌داند.

هئچ کیمی اؤزگه قبرینه قویمازلار / heç kimi özgə qəbrinə qoymazlar / هـــره اؤز سـوچونون عـذابین چکـه‌جـک / هـر کـه خربـزه می‌خورد باید پای لرزش هم بنشیند.

هئی‌دن دؤشمک / heydən düşmək / گؤجدن دؤشمک، اؤزؤلمک، یورولماق / از نا افتادن.

هئیـوره / heyvərə / قورخمـالی پـیس آدام، دوز ایـش گؤرمـه‌یـن آدام، گؤبـود بیـر شـئی، کیفیـر و عیبه‌جر آدام / زیرتی، آدم نخراشیده و نتراشیده.

هاپبـا گوپـدان دؤشـمک / hapba gupdan düşmək / بیری ایشدن دؤشمک، گنجلیـک الـدن گئـــدمک، گؤجلـــؤ آدام گؤجـــدن دؤشـــمک، قوجالماق، داش الدن دؤشمک، ایشـدن دؤشـمک / پشم و پیل کسی ریختن، از تک و تا افتادن، زوار در رفته شدن.

هـاداران پـاداران / hadaran padaran / سـر سفته سؤز / دری وری.

هـــاداران پـــاداران دانیشـــماق / hadaran padaran danışmaq / هـر نـه گلـدی دئمـک / پرت و پلا گفتن، آسمان و ریسمان بافتن.

هارا گؤن اولسا قورودون سـرمک / hara gün olsa qurudun sərmək / تؤلؤلـؤک، فؤرصـت آختارمـاق / نـان بـه نـرخ روز خـوردن، ابـن الوقـت بودن.

هارای هشیر / haray həşir / سـس سـوو، قاتمـا قاریشیقلیق / داد و بیداد، هنگامه به پا شدن.

هارایینا چاتماق / harayına çatmaq / یـاردیم ائله‌مک، بیرینین سسینه سس وئرمک / بـه داد کسـی رسیدن.

هاردا آش اوردا بـاش / harda aş orda baş / سؤرتؤک آدام، سئرتیق آدام، یـالاق، فیضـول آدام، قارین قولو آدام، هر یئره گئـدن آدام / هـر جـا آش کل فرّاش.

هامان آش هامان کاسـا / haman aş haman kasa / هئچ زاد عوض اولماماق، ظاهیرده عوضلنسه باطین هامان اولماق / همان آش و همان کاسه.

هامپالیقا گـؤره دانیشـماق / hampalıqa görə danışmaq / هره چئخاریجـا سـؤز دئمـک، آیـاق اندازه‌دن چئخاتماماق / پا از گلیم خود دراز نکردن.

هامی کور سنده کـور / hami kor səndə kor / جماعتیله آیاقلاشماق / همرنگ جماعت شدن.

هامیسین بیر ایلان چالماق / hamısın bir ilan çalmaq / هر زاد بیر اولماق، دورد بـئش شـئی بیـر بیرینه بنزه‌مک / همه‌شان را یه مار زدن.

هــامینی آغاجــا باغلامــاق / hamını ağaca bağlamaq / هـره‌یـه بیـر سـؤز دیـین آدام، هامییـا

ایجه‌شن آدام / همه را از میدان به در کردن.
هـامینی بارماقـدا فیرلاتمـاق / hamını barmaqda fırlatmaq / زیرکلیـک، شـارلاتانلیق، هؤللؤکبازلیق / همـه را روی انگشـت چرخاندن.
هامینی بـزر اؤزؤ لـؤت گـزر / hamını bəzər özü lüt gəzər / بیـر آدام کـی اؤزؤنـؤ یـاددان چیخـاردا / از خـود گذشـتگی، دنیـا را سـه طلاقـه کردن.
هـامینی بیـر گـؤزده گؤرمـک / hamını bir gözdə görmək / فرق قویماماق، عدالتیلـه رفتـار ائله‌مک / همه را به یک چشم دیدن.
هامینین سـازییلا اویناماق / hamının sazıyla oynamaq / هامینین سؤزؤنه باخماق / بـه سـاز هـر کسی رقصیدن.
هانسـی قبریسـتاننان گئچسـه اؤچ دؤرد اؤلـؤ اسگیک اولماق / hansi qəbristannan geçsə üç dörd ölü əsgik olmaq / اوغـرو آدام، الـی ایری آدام / دست کج.
هانسی مچیـد قاباغینـدا سـینه وورمـاقی بیلمـک / hansi məçid qabağında sinə vurmaqi bilmək / زیرنگ اولماق، ایکـی اؤزلؤلـؤک / ریـا کاری، به هر رنگی در آمدن.
هانکی تـاتین کتابینـدا اولمـاق / hanki tatın kitabında olmaq / بیر یئرده اولمایان سـؤز / بـه کدام ملّت است این...
هاوا / hava / یالانچی آدام / باد هوا.
هـاوا بولـود اولمـاق / hava bulud olmaq / نیگرانچیلیـق یئـری اولمـاق، خبرچـی آدام جمـع ایچینده اولماق / دیوار موش دارد.
هـاوا دییشـمک / hava dəyişmək / گزماقـا گئدمک / آب و هوا عوض کردن.
هاوالانمـاق / havalanmaq / یالانـان عصـبانی اولماق / دور برداشتن.

هپـؤر زؤپـؤر / həpür zöpür / قـره قـورخی، سؤزؤله هـده‌لـه‌مـک، نـارین نـورون / خـط و نشـان کشیدن.
هچلـه دؤشـمک / həçələ düşmək / چتینلیگـه دؤشمک / به هچل افتادن.
هچله سالماق / həçələ salmaq / گیره سـالماق / کسی را به هچل انداختن.
هـدرن پـدرن / hədərən pədərən / تارتـان پارتان، معناسیز سؤز دانیشماق / چرت و پرت، چرند و پرند.
هـــدیکلنمک / hədiklənmək / ازیلمـــک، سـئرتیقلانماق، شـیتلنمک / اطـوار در آوردن، لـوس شدن.
هدیکلنمـــه / hadiklənmə / دوزسـوزلانماق، ازیلمک / بی نمکی.
هر انششگه پـالان اولمـاق / hər eşşəgə palan olmaq / هئچ زاددان زیـان گؤرمـه‌مـک، هامیینـان یول گئدمک / پالان هر خری شدن.
هر انششگین بیر بیزی اولماق / hər eşşəgin bir bizi olmaq / هـره‌نـین بیـر دیلـی اولمـاق، بیـرینین چمین تاپماق / رگ خواب هر کسی جدا بودن.
هـر آشـین نخـودی / hər aşın noxudi / مـین اؤزلؤ آدام، سیرتیق آدام، سؤرتؤک آدام / نخود هـر آشی بودن.
هر آغیزدان بیـر آواز گلمـک / hər ağızdan bir avaz gəlmək / هره بیر سؤز دئمک، هره بیـر طرفه چکمک، هره بیر هاوا چالماق / هر کسی سـاز خود را زدن.
هر آغیزدان بیر هاوا چیخمـاق / hər ağızdan bir hava çıxmaq / هرکی هرکی، باش‌سیزلیق، قاریشیقلیق، اؤرک بیر اولماماق / از هر دهنی آوازی در آمدن.
هر انیشین بیر یوخوشو اولماق / hər enişin bir yoxuşu olmaq / هـر راحـاتلیقین بیـر چتینلیگـی

اولماق / هر نشیبی را فرازی بودن.

هر ایته بیر چؤرک بوشلو اولماق / hər itə bir çörək boşlu olmaq / چوخ بوشلو دؤشمک، معاش وضعی قولای اولماق، یوخسوللوق / هفت کسی گرو هشتش بودن.

هر بارماخدان بیر هونر یاغماق / hər barmaxdan bir hünər yağmaq / الی ایشلی آدام، چوخ ایش باشاران آدام / از هر انگشتی هنر باریدن.

هر تؤکو بیر قیزیل / hər tükü bir qızıl / چوخ دیرلی آدام، چوخ بیلن / گوهر.

هر دونا گیرمک / hər dona girmək / مین اؤزلؤ آدام، نامردلیک / هر لحظه به رنگی در آمدن.

هر زادا قابی اولماق / hər zada qabi olmaq / بیر آدام هرءدن بیر شئی ایستهیه و هر نه وئرسهلر قبول ائلهیه، دیلنچی / گدا منش.

هر زادی آیاق آلتینا قویماق / hər zadi ayaq altına qoymaq / آبیردان و حؤرمتدن گئچمک / به سیم آخر زدن.

هر زادی علی میدانینا قویماق / hər zadi əli meydanına qoymaq / ظاهیر باطین معلوم اولماق، گیزلی بیر زاد اولماماق / رو راست بودن.

هر زادین بیر پؤفؤ اولماق / hər zadın bir pufü olmaq / بیر زادین بیر یولو اولماق / فوت کوزه گری.

هر سازا اویناماق / hər saza oynamaq / اؤزؤندن فیکیری اولمایان، آغیزا باخیم آدام / به هر سازی رقصیدن.

هر کی هر کی / hər ki hər ki / قاریشیقلیق / هر کی به هر کی.

هر گؤن بیر هاوا چالماق / hər gün bir hava çalmaq / هر زامان بیر فیکیرده اولماق، بیر ایشده یا بیر فیکیرده ثابیت اولماماق / متلون المزاج، ملوّن.

هر نه اکسن اونو دررسن / hər nə aksən onu dərərsən / هر ایشین اؤزؤنه گؤره نتیجهسی وار / هر چه بکاری همان را درو می کنی.

هر هاوایا اویناماق / hər havaya oynamaq / کؤک سؤز آدام اولماق، اؤزلؤگؤ اولمایان، فیکیرسیز / به هر سازی رقصیدن.

هر یاراق جؤرلهنیب تئل داراقی قالماق / hər yaraq cürlənib tel daraqi qalmaq / اصلی ایش قالیب فرعیلره باش قاتماق / اسب را گم کردن و دنبال افسارش گشتن.

هرزه سؤزؤن مرزه جاوابی اولماق / hərzə sözün mərzə cavabi olmaq / سفئه سؤزه سفئه جواب وئرمک / جواب های هوی است.

هره اؤز دوهسین آختارماق / hərə öz dəvəsin axtarmaq / هره اؤز فیکرینه قالماق / هر کس در قید خود بودن.

هره اؤز قوتورون قاشیماق / hərə öz qoturun qaşımaq / هر کس اؤز عیبینی دؤزلدسین / هر کسی باغ خود را بیل زدن.

هره اؤز یولون گئدمک / hərə öz yolun gedmək / هرهنین فیکیری اؤزؤنه خوش اولماق، بیری اؤزگهلرین گؤستردیگی یولا گئدمهمک / هر کس راه خود را رفتن.

هرهنی اؤز قبرینه قویماق / hərəni öz qəbrinə qoymaq / هره اؤز ایشینه جاواب وئرمک، هئچ کیمین سوچو اؤزگهیه یازیلماماق / عیسی به دین خود موسی به دین خود.

هریس فرشی / heris fərşi / یاخچی قالمیش قوجا آدام، یاشی آز گؤرؤشن یاشلی آدام / همیشه بهار.

هزهبیر / hezəbir / هیکللی آدام / لندهور.

هس دورماق / həs durmaq / ایفاده ساتماق، اؤزؤن بینمک / شقّ و رقّ.

هس هوس آنلاماق / həs hüs anlamaq / اوشاق بؤیؤمک، جاوانلیقا آیاق قویماق / شاش کف

کردن، هر از بر تشخیص دادن، بـه هـوش و گـوش آمدن.

هفتـه خیــال / **həftə xiyal** / بیـر ایـپ اؤسـته دورمایان آدام، هر لحظه بیر فیکیر ائله‌ین آدام، خیال خیال ائله‌ین، قوش قوشو / دمدمی مزاج.

هفته سگگیز مـن دوققـوز / **həftə səggiz mən doqquz** / بیر یئره چوخ گئدمک، تئز تئز، بیر ایشی تئز تئز گؤرمک.

هللــم قللــم / **hələm qələm** / دؤز ایـش گؤرمه‌ین آدام، یالانچی آدام، ایکی اؤزلؤ، اؤزده بیر جؤر دالدادا آیری جؤر اولان آدام / شیله پیلـه دار، شیشه خورده داشتن.

هلــه هیرنــا / **hələ hırna** / اوجـادان دئییـب گؤلمک، کؤچـه باجـادا دئییـب گؤلمـک / بگـو و بخند، کارناوال.

هـم آخیـردان یئمـک هـم نـاخیردان / **həm axırdan yemək həm naxırdan** / گـؤزؤ دویمایان آدام، هر طرفدن یییـن آدام / هـم از آخـور خوردن و هم از توبره.

هم خوی اولـدو هـم طـوی / **həm xoy oldu həm toy** / ایستکدن یاخشی اولماق، ایکـی قـازانج بیر یئرده اولماق / هم زیات هم تجارت.

هم زییارت هم تیجـارت / **həm ziyarət həm ticarət** / ایکی قازانج بیر یئرده اولمـاق، فؤرصـتدن آرتیق ایستیفاده ائله‌مک / هم فال و هم تماشا.

هم سیکیب هم آغیرلیغین سالماق / **həm sikib həm ağırlığın salmaq** / اینصـافسـیزلیق ائله‌مک، کیشی‌لیقـدان اوزاق اولمـاق / دو قـورت و نیم باقی بودن.

هم سیکیب هـم حامـام پولـو ایسـتمک / **həm sikib həm hamam pulu istəmək** / اینصاف‌سیزلیق ائله‌مک، کیشی‌لیقدان اوزاق اولمـاق / دو قورت و نیم باقی بودن.

هم یورقان هم دؤشـک / **həm yorqan həm döşək** / چوخ یوغـون آرواد، اَتلـی جـانلی آرواد / هم لحاف و هم تشک.

همان آش همـان کاسـا / **həman aş həman kasa** / بیر ایش یا بیر وضعییت عوض اولماماق، بیـر حالدا قالماق / همان آش و همان کاسه.

همــدان اوزاق کردیســی یــاخین / **həmədn uzaq kərdisi yaxın** / چاخـانچـی آدامــین جاوابی کـه سـؤزؤوؤ عمـل ائلـه / ایـن گـوی و ایـن میدان.

همیشه دوه قوز سئچماماق / **həmişə dəvə qoz sıçmamaq** / همیشـه فؤرصـت الـه دؤشـمه‌مـک / همیشه خر خرما نریدن.

همیشه سئل کؤتؤک گتیرمه‌مـک / **həmişə sel kötük gətirməmək** / همیشــه فؤرصــت الــه دؤشمه‌مک / همیشه خر خرما نریدن.

هن هـؤن ائلـه‌مـک / **hən hün eləmək** / تئـز ترپشمک / اهنّ و اوهونّ کردن.

هنــده منــده دانیشــماق / **həndə məndə danışmaq** / بوش سؤز دئمـک، هـاداران پـاداران دانیشماق، دئمه‌مـه‌لـی سـؤزلر دئمـک / پـرت و پـلا گفتن، دری وری گفتن.

هــوپ توتمــاق / **hop tutmaq** / دانیشــماماق، دینمه‌مک / روزه‌ی سکوت گرفتن، لالمونی گرفتن، زیپ دهان را کشیدن.

هـولا قوشـماق / **hola qoşmaq** / بیـرین بـرک سینسیتمک، برک یورماق، بیـرین ایشـدن سـالماق / پدر کسی را در آوردن.

هؤددؤلؤم / **hüddülüm** / اسکیک آدام / لئیم.

هـؤرؤک کسـمک / **hörük kəsmək** / یاسـلی اولمـاق، ایسـتکلی‌سـین الـدن وئریـب ماتمـه باتـان / گیسو بریدن.

هؤرمــک / **hürmək** / یامـان دئمـک و حؤرمـت سیندیرماق / پارس کردن.

هؤره‌له‌مک / **hörələmək** / بیر دام داشی یالانـنان

تیکمک، دام داش دوزلدیب ساتان آداملارین ایشی / سر هم بندی کردن.

هـؤش آزمـاق / hüş azmaq / بیـین قاریشـماق، سفئه‌له‌مـک، هـر زاد خـاطیردن چئخمـاق، جایمـاق، دلی اولماق / عقل از دست رفتن.

هؤش باشماقدان چئخماق / hüş başmaqdan çıxmaq / چـوخ سـئوینمک، اویـان بویـانی سئوینمه‌دن گؤرمه‌مک / هوش از سر پریدن.

هؤشدؤرؤم / hüşdürüm / بیر شئی قانماز / پیاده.

هؤشلنمک / hüşlənmək / بیر آز یاتمـاق، گـؤزؤ قیزدیرمـاق، ناهـار فاصـیله‌سـینده یـا هـر واقـت آز یوخلاماق / قیلوله، چرت زدن.

هؤللؤکباز / hüllükbaz / بؤرک قویماق، کلـک باز / کلاهبردار.

هؤللؤکچـــو / hüllükçu / یـالانچی، آلـدادان، توولاییجی / خالی بند.

هیـــر دئـــدیقجا ســـاللاماق / hır dedıqca sallamaq / بیر آدام آرتیق گلمـک / پـا از انـدازه فراتر نهادن.

هیرس بوغارساقی کـسـمک / hırs boğarsaqi kəsmək / لاپ هیرسلی اولماق، قان باشـا قالخمـاق / خون خون را خوردن.

هیریلـداماق / hırıldamaq / یئرسـیز گؤلمـک، اوجادان گؤلمک / نیش کسی باز بودن.

هیم جیم ائلـه‌مـک / him cim eləmək / قـاش گؤزؤیله ایشاره ائله‌مک، هیملشمک / دست به یکی کردن.

هیملشمک / himləşmək / ال بیـر اولمـاق، قـاش گؤز ائله‌مک / همدست شدن.

ی

یئتمیش ایکی آرخئیا بس اولماق / yetmiş iki arxıya bəs olmaq / بیر زاد دؤزؤمنن آرتیق اولماق، چئخارداان یوخاری / تا هفتاد پشت بس بودن.

یئتمیش ایکی میللتدن آزاد اولماق / yetmiş iki millətdən azad olmaq / هر نجور کئفی سئوسه یاشایان آدام / از هفتاد و دو ملّت آزاد بودن.

یئتمیش کفن چؤرؤتمک / yetmiş kəfən çürütmək / چوخدان اؤلمک / هفتاد کفن پوساندن.

یئتنه یئتمک یئتمه‌ینه بیر داش آتماق / yetənə yetmək yetməyənə bir daş atmaq / هامییا ایلیشمک، انگل اولان / به پر و پای همه پیچیدن.

یئتیم دویوران / yetim doyuran / یئکه قاب، ایری لیوان یا بوشقاب / قدح مرد افکن.

یئخیلماز / yıxılmaz / سئنمایان، سارسیلماز / خستگی ناپذیر، نستوه.

یئددی آرخادان دؤنن / yeddi arxadan dönən / تامام قوم و قبیله / هفت پشت.

یئددی آیلیق / yeddi aylıq / تله‌سن آدام، چوخ تلسمه‌دن تئز دؤنیایا گلمه‌غا گؤره دئییلیر، چوخ عجله ائله‌ین آدام، تئز قضاوت ائله‌ین آدام، بعضی اوشاقلار یئددی آیدا آنادان اولارلار / هفت ماهه به دنیا آمدن.

یئددی آیلیق اولماق / yeddi aylıq olmaq / عجله ائله‌ین، قاچاقاچدا اولان / هفت ماهه به دنیا آمدن.

یئددی بابایا بس اولماق / yeddi babaya bəs olmaq / بیر زاد دؤزؤمنن آرتیق اولماق، زور گلمک / تا هفت پشت بس بودن.

یئددی تؤلکؤ بیر دلیک / yeddi tülkü bir dəlik / نهایت یوخسوللوق / در هفت آسمان یک ستاره نداشتن.

یئددی دؤلتدن آزاد اولماق / yeddi dölətdən azad olmaq / بیر آدام کی هر سؤزؤ دئییر یا هر عملی ائلیر / از هفت دولت آزاد بودن.

یئددی دره‌دن سو گتیرمک / yeddi dərədən su gətirmək / ایشی چتینلتمک، کئریختیرماق / نعل وارونه زدن، ایز گم کردن.

یئددی دره‌نین سویون بیر بیرینه قاتماق yeddi dərənin suyun bir birinə / qatmaq / هدرن پدرن، سؤزؤن اؤجؤ بوجاقی بللی اولماماق / از هر دری سخنی، آسمان ریسمان کردن.

یئددی دگیرماندا بیر پونزا اونو اولماماق yeddi dəgirmanda bir ponza unu / olmamaq / چوخ یوخسول آدام / در هفت آسیاب یک من آرد نداشتن، در هفت آسمان یک ستاره نداشتن.

یئددی شاهی یوخودا گؤرمک / yeddi şahi yuxuda görmək / چوخ آغیر یوخویا گئدمک

/ هفت پادشاه را به خواب دیدن.

یئددی شهردن قووولموش / yeddi şəhərdən qovulmuş / ایــری آدامــین اعتبارســیزلیقی، چئخارسیزلیق / از همه جا رانده.

یئـددی قئفیـل آلتینـدا اولمـاق / yeddi qıfıl altında olmaq / بـرک بـرک گیزلـی، آچیلمـاز سئر، هامیدان گیزلی / راز پنهان.

یئــددی قلــم بزنمــک / yeddi qələm bəzənmək / اؤزؤن لاپ گؤزللتمک / هفـت قلـم آرایش کردن.

یئددی قوردا بیر چؤرک / yeddi qurda bir çörək / لاپ یوخسوللوق / در هفـت آسـمان یـک ستاره نداشتن.

یئــددی کفــن چؤرؤتمــک / yeddi kəfən çürütmək / چوخـدان اؤلـن آدام، یئتمیش کفـن چؤرؤتمک / هفت کفن پوساندن.

یئددی گؤیده بیر اولـدوزو اولمامـاق / yeddi göydə bir ulduzu olmamaq / یوخسـول آدام، هـئج کیمسـه‌سـی اولمایـان آدام / در هفـت آسمان ستاره‌ای نداشتن.

یئددی مؤهر آلتیندا ساخلاماق / yeddi möhr altında saxlamaq / چـوخ گیزلـی سـاخلاماق، دئییلمه‌مه‌لی بیر زاد / راز سر به مهر.

یئددی مـاللا بیـر سـریک / yeddi malla bir sərik / لاپ یوخسـوللوق / در هفـت آسـمان یـک ستاره نداشتن، آسمان جل بودن.

یئددی همسایا بیر قازانا محتاج اولمـاق / yeddi həmsaya bir qazana möhtac olmaq / لاپ یوخسـوللوق / در هفـت آسـمان یـک سـتاره نداشتن.

یئددی یاشدان یئتمیشه قـدر / yeddi yaşdan yetmişə qədər / اوشـاقدان بؤیؤگـه، هـامی / از شیر خواره تا پیر سالخورده.

یئـددی یوخونـون ایچینـده اولمـاق / yeddi yuxunun içində olmaq / دریــن یوخویــا گئـدمک، آغیـر یاتمـاق / هفـت پادشـاه را خـواب دیدن.

یئددیـده یئتمـه‌یـن یئتمیشـده‌ده یئتمـه‌مـک / yeddidə yetməyən yetmişdədə yetməmək / فایـدا وئرمـه‌یـن بیـر زاد، واختـی گئچمیش بیر ایش / فرصت فوت شدن.

یئـددی‌لـر اؤسـته تاپمـاق / yeddilər üstə tapmaq / بیر اوغلان اوشاغی کـی یئـددی قئـزدان سونرا تاپالار / کرامت.

یئدوق ائله‌مک / yeduq eləmək / بیـر زادا قمـه سالماق، بیر زادی بیریندن آلیب وئرمه‌مـک / سـگ خور کردن.

یئـر اؤزؤنـدن گؤتؤرمـک / yer üzündən götürmək / اؤلـدؤرمک، محـو ائتمـک / نسـل کسی را از روی زمین برداشتن.

یئـر آلتینـدان یاسـا گئـدمک / yer altından yasa gedmək / گیـزلین ایـش گؤرمـک، هـئچ کیمسه‌نین خبری اولمادان بیـر ایـش گؤرمـک / آب زیر کاه بودن.

یئر به یئر ائلـه‌مـک / yer bə yer eləmək / هـر ایشی اؤز یئرینه قویماق، هر زاد اندازه‌سیجا اولمـاق / یئر به یئر کردن.

یئر قئزدیرماق / yer qızdırmaq / تـازا یاتمـاق، یاتینین اوولی، مؤرگؤلنمک / سر به بالین گذاشتن.

یئر گؤی / yer göy / کائینات، بؤتؤن عالم / زمین و آسمان، چرخ و فلک.

یئر گؤی آغلاماق / yer göy ağlamaq / چـوخ فلاکتلی بیر اوضاع، آجی بیر حال / زمـین و آسـمان گریان شدن.

یئر گـؤی باغلانمـاق / yer göy bağlanmaq / بیـرینین ایشـی باغلانمـاق / آسـمان بـر کسـی تنـگ آمدن.

یئر گؤیـه گئـدمک / yer göyə gedmək / بیـر

ایشی یؤنگؤل بؤلؤب ترسینه دئییلر / زمین به آسمان رفتن.

یئر گؤیه گئده گؤی یئره گله / yer göyə gedə göy yerə gələ / اولماز بیر ایش، کؤنزلیق، دامار وئرمک / اگر آسمان زمین بیاید و زمین به آسمان برود...

یئردن بیتمک / yerdən bitmək / گؤیدن دؤشمک، بیردن تاپیلماق، گؤزلەمەدن تاپیلماق / مثل اجل معلّق سر رسیدن.

یئردن تاپماق / yerdən tapmaq / بیر زادی مؤفته اله گتیرمک / بادآورده.

یئردن چئخماق / yerdən çıxmaq / بوللوق، بیر زادین چوخلوقی / از زمین بر جوشیدن.

یئردن چئخمامیش / yerdən çıxmamış / خیردا اوشاق، کیچیک و آز یاشلی اوشاق / از آب و گل در نیامده.

یئردن قوغزاماق / yerdən qoğzamaq / کؤمک ائلەمک، اوجالاندیرماق / کسی را از خاک بر گرفتن.

یئردن گؤتؤرمک / yerdən götürmək / لاغ اؤچؤن بیر آداما دئییلر اگر مینت وورا گؤردوغو ایشه، بیر کاسیبا کؤمک ائلەمک، اؤلؤنؤ یئردن گؤتؤرمک، اؤلؤنؤ باسدیرماق، قالمیشا کؤمک ائلەمک / از خاک برداشتن.

یئردن گؤورمک / yerdən gövərmək / گؤیدن دؤشمک، بیردن تاپیلماق، گؤزلەمەدن تاپیلماق / مثل علف جلوی کسی سبز شدن، مثل اجل معلّق سر رسیدن.

یئرده قالماق / yerdə qalmaq / بیر ایش گؤرولمەمک، صاحابسیزلیق / روی زمین ماندن.

یئرده گؤیده دورماماق / yerdə göydə durmamaq / آیاق اندازەدن گؤتؤرمک، شولوغلوق ائلەمک، چوخ سئوینمک، شنلیک ائلەمک، شئلتاق ائلەمک، بیرینین الینه دوران دؤشمک / در آسمان و زمین بند نشدن.

یئرسیز چئخماق / yersiz çıxmaq / زییان ائلەمک، زییانلی چئخماق / جا خالی در آمدن.

یئرسیز یوواسیز / yersiz yuvasız / یاشاییش یئری اولمایان آدام، ائوسیز / بی‌خانمان، پا در هوا.

یئرلی دیبلی / yerli dibli / بؤتؤنلؤک، بیر زادین هامیسی / از سیر تا پیاز.

یئرلی یئرینده اولماق / yerli yerində olmaq / هر ایش اؤز قایداسیندا اولماق / همه چیز به قاعده بودن.

یئره اوزاتماق / yerə uzatmaq / اؤلدؤرمک، آرادان آپارماق، یئخماق / نقش بر زمین کردن، معدوم کردن.

یئره باتماق / yerə batmaq / آددان سانان دؤشمک / از اسب و اصل افتادن.

یئره باخان / yerə baxan / اؤزده آرام، سامان آلتیندان سو یئریدن آدام / آب زیر کاه، سر به تو.

یئره سوخماق / yerə soxmaq / اوتاندیرماق، اؤلدؤرمک، باش‌آشاغا ائلەمک / خجالت دادن، سنگ روی یخ کردن.

یئره قویماق / yerə qoymaq / ترک ائلەمک / قید چیزی را زدن.

یئره گؤیه چنگ سالماق / yerə göyə çəng salmaq / چوخ دؤنیا سئون آدام، پارا ییغان آدام، چوخ شولوغ / چنگ به زمین و آسمان انداختن.

یئره گؤیه زنجیر سالماق / yerə göyə zəncir salmaq / آدام اؤزؤن ایتیرمک / زمین و آسمان را بهم ریختن.

یئره گیرمک / yerə girmək / برک اوتانماق / آب شدن.

یئره یاپیشماق / yerə yapışmaq / حرکت ائلەیه بیلمەیین، بیر مریض کی ترپشەبیلمەیه / زمین گیر شدن.

یئریشه حارام قاتماماق / yerişə haram

qatmamaq / چوخ یاواش یئریمک، تلسمه‌مک، چوخ یاواش یول گئدن آدام / سلانه سلانه رفتن، آهسته رو.

یئریشین آزدیرماق / yerişin azdırmaq / یولدان چیخماق، قودورماق / از راه به در شدن.

یئریمه‌میش یؤگۆرمک / yeriməmiş yügürmək / بیری کی بیردن یوخارییا گئدمک ایسته‌یه و نردووانی پیلله پیلله چئخمایا، بیر ایشده مهارت تاپمامیش اوستالیق ائله‌مک / غوره نشده مویز شدن.

یئرین آلتیندا بیلن اؤستۆنده بیلن / yerin altında bilən üstündə / چوخ کلک باز آدام، چوخ بیلمیش آدام، هامیبا بؤرک قویان آدام / رند هفت خط، زیرک.

یئرین سالماق / yerin salmaq / بیر زادا طاماح سالماق، گؤز تیکمک / زمینه فراهم کردن.

یئریندن اولماق / yerindən olmaq / هیرسلنمک، داشماق / از جای شدن.

یئریندن اویناماق / yerindən oynamaq / هیرسلنمک، آشیب داشماق / از جای شدن.

یئرینده یئللر اسمک / yerində yellər əsmək / محو اولماق، آدی سانی قالماماق، نیشانی قالماماق / خاکستر کسی به باد رفتن.

یئرینه ایشه‌مک بس اولماماق بیرده شیرین چای ایستمک / yerinə işəmək bəs olmamaq birdə şirin çay istəmək / پیس ایش گؤرؤب بیر زاددا آرتیق گلمک / دو قورت و نیم کسی باقی بودن.

یئرینه دؤشمک / yerinə düşmək / بیر ایش لاپ یاخشی چاغدا گؤرؤلمک، ایشین خوش چاغی / بجا بودن.

یئرینی تانیماق / yerini tanımaq / هره اؤز یئرین تانیماق، اندازه‌سین بیلمک / حد خود را شناختن.

یئسنده بودو یئمه‌سنده / yesəndə budu yeməsəndə / مژبورچولوق، بیر ایشی ایستر ایسته‌مز گؤرمک / آش خالته بخوری هم پاته نخوری هم پاته.

یئکه باش / yekə baş / بؤیؤک باش، گؤرکملی آدام، ایش باشیندا اولان آدام / کلّه گنده.

یئکه باشلیق / yekə başlıq / قانمازلیق، دؤشؤنمزلیق / گنده سری.

یئکه پر / yekə pər / هیکللی آدام / لندهور.

یئکه پوخ یئمک / yekə pox yemək / یئکه دانیشماق / گه زیادی خوردن.

یئل آتینا مینمک / yel atına minmək / یئیین گئدمک، ایتی گئدمک / بادپا، سوار باد شدن.

یئل آیاغ / yel ayağ / چوخ ایتی گئدن، یئیین گئدن / بادپا.

یئل بئیین / yel beyin / باشی‌بوش، آخماق، یؤنگؤل / تهی مغز.

یئل بئیینلیک / yel beyinlık / یؤنگؤللؤک، سفئه‌لیک / تهی مغز بودن.

یئل چئخماق / yel çıxmaq / چتینلیقا دؤشمک، هاپ گوپدان دؤشمک / باد کسی خالی شدن.

یئل قایادان بیر زاد آپارماماق / yel qayadan bir zad aparmamaq / بیرینه باخماقیلا بیر زاد اولماماق، اؤزگه ناموسونا باخانا دئیلر، شور گؤز آدام بیرینه باخماق / باد را از سنگ چه نصیب.

یئل قوغان / yel qoğan / یؤنگؤل بیر زاد / پر کاه.

یئل کیمین / yel kimin / چون یئیین گئدن / مثل باد.

یئل گتیرمک / yel gətirmək / بیر زاد مؤفته اله گلمک / باد آورده.

یئل گتیریب گؤن قورودماق / yel gətirib gün qurudmaq / بیر زاد مؤفته اله گلمک / باد آورده، مفت چنگ.

یئلـک قانـاد تؤکؤلمـک / yelək qanad tökülmək / قوجالماق، ایشدن دؤشمک / پر و بال ریختن.

یئلکنی سویا سالماق / yelkəni suya salmaq / تسلیم اولماق، باش ایمک / سپر انداختن.

یئللنـدیرمک / yelləndirmək / بیر آدامی بیر ایشه تحریک ائله‌مک، دابان چکمک / باد زیر بغل کسی انداختن.

یئللـه‌نیـب اوچمـاق / yellənib uçmaq / روحلانماق، بیر یئره گئدماقا جان آتماق / بال و پر در آوردن.

یئللی / yelli / تئز هیرسلنن، تئزقیزان / جوشی.

یئله دؤیؤن وورماق / yelə düyün vurmaq / فایداسیز ایش گؤرمک، یاراماز ایش / گره بر باد زدن.

یئلـه وئرمـک / yelə vermək / بیر زادی هدر ائله‌مک / به باد دادن.

یئلـی چئخمـاق / yeli çıxmaq / بیر آدامین سئنماقی / باد کسی خالی شدن.

یئلی دؤیؤنله‌مک / yeli düyünləmək / بیهوده ایش گؤرمک، یئرسیز ایش / گره به باد زدن.

یئمک اؤستؤندنده بیر سو ایچمک / yemək üstündəndə bir su içmək / بیر زادین واختی گئچمک، بورجو دانماق / هپولی کردن.

یئمگیلـه دویمایـان یالامـاغیلا دویمامـاق / yeməgilə doymayan yalamağıla doymamaq / بیر ایشین اصلیندن فایدالانمایان فرعیندن فایدالانماماق / با خوردن سیر نشدن و با لیسیدن سیر شدن؟!

یئمی آرتیق دؤشمک / yemi artıq düşmək / آرپاسی آرتیق اولماق، قودورماق،هارینلاماق، اؤزؤن ایتیرمک / هار شدن، جواش زیادی کردن.

یئنگه / yengə / مؤزاحیم، بیرینین یانیندا بیر یئره گئدن، چاغریلمامیش یئره قوشولوب گئدن / طفیلی.

یئییب اؤستؤندن سو ایچمک / yeyib üstündən su içmək / بیر آدامین مالین یئمک و قایتارماماق / مال کسی را خوردن و یه آب هم رویش خوردن.

یا باشینا یا گؤتؤنه / ya başına ya götünə / دوز بیلمز آدام / نمک نشناس.

یا علی دئمک / ya ali demək / بیر آداملا دوستلوق ائله‌مک، بیر نفریله شریک اولماق / یا علی گفتن.

یابونی تومارلاسان شیللاق آتار / yabuni tumarlasan şıllaq atar / دوز بیلمز آدام، چیخارسیز آداما محبت ائله‌ییب مرض گؤرمک.

یابی / yabi / بی ادب آدام / یابو.

یاپیشماق / yapışmaq / لذذت وئرمک / چسبیدن، دلچسب.

یاتاق سالماق / yataq salmaq / بیر یئرده چوخ قالماق / کنگر خوردن و لنگر انداختن.

یاتاقدان قالخماق / yataqdan qalxmaq / ناخوشلوقدان دورماق، ساغالماق / از بستر برخاستن.

یاتان ایته داش آتماق / yatan itə daş atmaq / ساواش آختارماق، بیر زادی قوددالاییب چتینلیک چئخاتماق / فتنه‌ی خوابیده را بیدار کردن، چوب تو لانه‌ی زنبور کردن.

یاتیب دورماماق / yatıb durmamaq / اؤلمک / خوابیدن و بیدار نشدن.

یاخا آچماق / yaxa açmaq / یاس ساخلاماق، اؤلو اؤچؤن آغلاماق / گریبان چاک کردن.

یاخا الده قالماق / yaxa əldə qalmaq / گیره دؤشمک / دم لای تله ماندن.

یاخـا الـه وئرمـک / yaxa ələ vermək / توتولماق، گیریفتار اولماق / دم به تله دادن.

یاخـا باغلامـا / yaxa bağlama / ایشین قوتارماغی، بیر ایشین قوتاران چاغی / اختتامیّه، کلوخ‌انداز.

یاخـــا باغلامـــاق / yaxa bağlamaq / ایشـی قورتارماق، اوروجلوق و محرم قاباغی بعضی ایشلری یئغیشدیرماق / کلوخ انداز.

یاخا تانیماق / yaxa tanımaq / دادانمـاق، بیرینـه دایم مؤراجیعه ائله‌مک / یقه‌ی کسی را شناختن.

یاخا جئرماق / yaxa cırmaq / بیر آداما یالانـان محببت گؤرستمک / یقه دریدن.

یاخـــا جئریـــب داغیـــدماق / yaxa cırıb dağıdmaq / داعوا ائله‌مک، بیر زاددان طرفدارلیق ائله‌مک / یقه پاره کردن.

یاخـــا قورتارمـــاق / yaxa qurtarmaq / جـان قوتارماق، اؤلؤمدن قورتارماق / از دست اجل رستن.

یاخادان یاپئشماق / yaxadan yapışmaq / بیـر آدامی گؤناهکار بیلمک / یقه‌ی کسی را چسبیدن.

یاخالاشـما / yaxalaşma / ساواشـما، بیـر بیـرینین یاخاسیندان توتماق / دست به یقه شدن.

یاخـانی بوشـلاماق / yaxani boşlamaq / بیـر آدامدان ال چکمک / یقه کسی را رها کردن.

یاخانی بوشـلاماماق / yaxani boşlamamaq / بیر آدامدان ال چکمه‌مک / یقه کسی را چسبیدن.

یاخـــانی قیراغـــا چکمـــک / yaxani qırağa çəkmək / بیر ایشه قاریشماماق / پـا کنـار کشـیدن، یقه‌ی خود را کنار کشیدن.

یاخشـــی‌لیقـا کؤینــک یئرتمــاق / yaxşılıqa köynək yırtmaq / یاخشی گئجه‌جاغی اولماق / خوش سابقه بودن، پیراهن برای خوبی پاره کردن.

یاخیب یاندیرماق / yaxıb yandırmaq / بـرک یاندیرماق، برک اینجیتمک / آتش زدن.

یاد اولماق / yad olmaq / اؤزگـه اولمـاق، بیـری بیرین اونودماق / پارسال دوست امسال آشنا.

یـادا یـالاخلیق ائلــه‌مــک / yada yalaxlıq eləmək / اؤزگه‌یه بئل باغلامـاق، اؤزگـه‌یـه اومـود اولماق / دل به دیگران سپردن.

یارا اؤسـتن یـارا وورمـاق / yara üstən yara vurmaq / اینصـــاف‌ســـیزلیق، داش اؤرگلیـــک، کیشـی‌لیکـدن اوزاق / زخـم روی زخـم زدن، آب شور به کام تشنگان ریختن.

یارا آراسینا سؤمؤک قویمـاق / yara arasına sümük qoymaq / شـــارلاتانلیقلا بیرینـــدن ایستیفاده ائله‌مک، بیرینین ایشـین ایمـک / اسـتخوان لای زخم گذاشتن.

یـــارا باغلامـــاق / yara bağlamaq / کؤمـک ائله‌مک، الدن توتماق، یاردیمچیلیق / زخم کسـی را بستن.

یاراشـــیغا مینمـــک / yaraşığa minmək / گؤزللنمـک، رنـگ روخ جؤرلنمـک / رنـگ و رو پیدا کردن.

یاراشیغدان دؤشمک / yaraşığdan düşmək / چیرکینلنمک / از ریخت و قیافه افتادن.

یــارالی قابانـــا دؤنمـــک / yarali qabana dönmək / کؤکلمک، آزقینلاشماق، ساغ سـولونو تانیماماق / خود را گم کردن.

یـارالی یئرینـه توخونمـاق / yarali yerinə toxunmaq / دردینی دئشمک / نمک روی زخـم پاشیدن، دست روی دل گذاشتن.

یـارانی تازالامـاق / yarani tazalamaq / دیـل یاراسی وورماق، کؤهنه دردی یـادا سـالماق / نمـک به زخم پاشیدن.

یـــارانی دئشـــمک / yarani deşmək / دردی تزه‌له‌مک / نیشتر به زخم زدن.

یــــارانین قاســــناغین قوپاتمــــاق / yaranın qasnağın qopatmaq / اؤرک یاراســـــی وورمـاق، یـارانی تازالامـاق / زخـم کسـی را تـازه گردانیدن.

یارایـا دوز باسـماق / yaraya duz basmaq / دیل یاراسی وورماق، اینجیدن سؤز دئمک، دانلاماق / نمک روی زخم پاشیدن.

یارایـا دوز قویمـاق / yaraya duz qoymaq /

آرتیق اینجیتمک، دردلیبه درد آرتیرماق / نمک روی زخم پاشیدن.

یارپیز / yarpız / خوشا گلمه‌مه‌لی، سئومه‌مه‌لی آدام، یؤنگؤل، هر یئرده گؤزه تینگیلن آدام / نخود هر آش.

یاری بؤلمک / yari bölmək / چاخانی آزالتماق، جئرانا دییللر کی بسدی یاری بؤل / مختصر قمپز در کردن.

یاری جان اولماق / yari can olmaq / اؤزؤلمک، آریقلاماق / نصفه جان شدن، نیمه جان شدن.

یاری کؤنؤل / yari könül / علاقه‌سیز، ایستمز / بخواهی نخواهی.

یاری قارین / yari qarın / یاری آج یاری توخ، یاریمچیلیق یئمک / نیم سیر.

یاریسی یئرده / yarısi yerdə / جینه بؤرک تیکن، اؤزؤندن یئکه ایش گؤرن / جعلّق.

یاریم پالان / yarım palan / تازا جاوان، بالا بالا آداملارا قاریشان، اؤستؤنده بیر آز حساب ائله‌مه‌لی جاوان / نصفه آدم.

یاریبا دوز تؤکمک / yarıya duz tökmək / دردی تازالاماق، دیل یاراسی وورماق / ریش به فلفل آکندن.

یاریبا دوز سپمک / yarıya duz səpmək / شمادت ائله‌مک، بیر نفرین دردین تزه‌له‌مک / نمک به زخم پاشیدن.

یاز ائششگی / ya eşşəgi / یئرده گؤیده دورمایان آدام، یئییب یوغونلویان آدام، مئزیخان آدام.

یاز هاواسی کیمی اولماق / yaz havasi kimi olmaq / تئز تئز فیکیری عوضله‌مک، هردن بیر خییال / دمدمی.

یاسا باتماق / yasa batmaq / چوخ کدرلنمک / به ماتم نشستن، به عزا نشستن.

یاستی آغیز / yasti ağız / یاوا سؤز دانیشان / دهن دریده.

یاستی یاپالاق / yasti yapalaq / یاراشیق‌سیز / نتراشیده و نخراشیده.

یاش گیزلتمک / yaş gizlətmək / یاشینی آز دیین آدام، اؤزؤنؤ جاوان گؤسترن، الی برکلیک / سال دزدیدن، نم پس ندادن.

یاشدا قورو اودونا یانماق / yaşda quru oduna yanmaq / گؤناهسیز گؤناهلی یئرینه جزالانماق / تر و خشک با هم سوختن.

یاشیل باش سونا / yaşıl baş sona / گؤزل قیز.

یاغ بال ایچینده یاشاماق / yağ bal içində yaşamaq / گئن بول حایات سؤرمک، نعمت ایچینده یاشاماق / نان کسی توی روغن بودن.

یاغ داشماق / yağ daşmaq / ایش پیرتلاشیق دؤشمک، ایش باساریقا دؤشمک / فرصت سر خاراندن نداشتن.

یاغ سوغانی چوخ ائله‌مک / yağ soğani çox eləmək / بیر ایشی بؤیؤتمک، هئچ زاددان بیر زاد دؤزتمک / پیاز داغ چیزی را زیاد کردن.

یاغ کیمی اؤرگه یاتماق / yağ kimi ürəgə yatmaq / چوخ خوشا گلمک / به دل نشستن.

یاغ کیمین / yağ kimin / یوموشاق بیر زاد، راحات ایش / عین آب خوردن.

یاغ یاندیرماق / yağ yandırmaq / زورا دؤشمک، یورولماق، فیشاردا اولماق / به روغن سوزی افتادن.

یاغ یاغ اؤسته تؤکؤلؤب یارما یاوان قالماق / yağ yağ üstə tökülüb yarma yavan qalmaq / وارلی آرتیق وارلانماق یوخسولدا گؤن به گؤن یوخسوللاماق / روغن روی روغن رفتن و بلغور خشک ماندن.

یاغدیغی بیتدیگی اؤستؤنده اولماق / yağdıği bitdigi üstündə olmaq / پول خشله‌مئین آدام، خرجی چئخمایان آدام / آدم نخور.

یاغلاماق / yağlamaq / ایکی اۆزلۆلۆگویله سؤز دئمک، یالانتان بیرین تعریفلەمک، یالانتان یاخشیلاماق / مجیز کسی را گفتن.

یاغلی الی بیرینین باشینا چکمک / yağli əli birinin başına çəkmək / بیرینه خئییر یئتیرمک، بیرینه بؤرک قویماق، توغلاماق / نان توی دامن کسی گذاشتن.

یاغلی ایپ / yağli ip / دار آغاجی.

یاغلی تیکه / yağli tikə / قازانجلی بیر زاد، یاخشی یئمەلی / لقمەی چرب.

یاغلی دیل / yağli dil / شیرین و آلدادیجی دیل، آللادان آدام / چرب زبان.

یاغلی ماغلی / yağli mağli / یئمەلی غذا / چرب و نرم.

یاغماسادا گورولداماق / yağmasada guruldamaq / ایش گؤرمەسەده اۆرک وئریر، اۆرک وئرمک / دل گرمی دادن، پشت کسی در آمدن.

یاغیسی کسیلمک / yağısi kəsilmək / برک قورخماق / زهره ترک شدن.

یاغیشدان چئخیب یاغمورا دؤشمک / yağışdan çıxıb yağmura düşmək / بیر چتینلیقدان آیری چتینلیقا دؤشمک، بیر پیس وضعیتدن قورتاریب لاپ پیس وضعییته دؤشمک / از چاله به چاه افتادن.

یاغیشدان قوتاریب دامجئیا دؤشمک / yağışdan qutarıb damcıya düşmək / بیر ایشدن قوتاریب اونتان پیسینه دؤشمک / از چاه در آمدن و به چاله افتادن.

یاغیشدان قوتاریب دولویا دؤشمک / yağışdan qutarıb doluya düşmək / بیر چتینلیقدان قوتاریب اونددان پیسینه راست گلمک / از چاله به چاه افتادن.

یال آغارماق / yal ağarmaq / قوجالماق، یاشا دولماق / برف پیری به سر و صورت نشستن.

یالاق / yalaq / چوخ قارین قولو، طاماحلی / گرم شکم.

یالان ساتماق / yalan satmaq / آلداتماق، یالان دئمک / دروغ تحویل دادن.

یالانچی پهلوان / yalançi pəhlәvan / اؤزؤندن دم ووران، گؤره بیلمەین ایشی دئمک، چاخانچی، قاز دیین / پهلوان پنبه.

یالی آرتماق / yali artmaq / وارلانماق، دؤولتلنمک / گوشت آوردن.

یامان یئرده تؤکان آچماق / yaman yerdə tükan açmaq / بیری اۆزۆن ایشه سالماق، اۆزۆن چتینلیقا سالماق / به سری که درد نمی‌کند دستمال بستن.

یامان یارا / yaman yara / سرطان / درد بی درمان.

یان باخماق / yan baxmaq / بینمەمک، حیقارتله باخماق / نگه کردن عاقل اندر سفیه.

یان گئچمک / yan geçmək / بیر آدامینان ناراحاتچیلیقدان کنار گزمک، بیریندن کؤسمک / کناره گرفتن.

یان یئر گؤرمەمک / yan yer görməmək / آیاق اۆسته قالماق، چوخ ایشلەمک / سگ دو زدن.

یانا یانا قالماق / yana yana qalmaq / چوخ ناراحات اولماق / دماغ سوخته شدن.

یانار اود / yanar od / اللی آیاقلی آدام، شولوغ اوشاق / آتیش پاره.

یانار اودا سالماق / yanar oda salmaq / بلایا سالماق، دردە سالماق / کسی را گرفتار آتش سوزان کردن.

یاناغدان قان دامماق / yanağdan qan dammaq / چوخ ساغلام آدام، قیرمیزی یاناغ / لپ قرمزی.

یاندیریب یاخماق / yandırıb yaxmaq /

روحی عذاب وئرمک، برک اینجیتمک، اؤرک آغریسی وئرمک / جگر کسی را به آتش کشیدن.

یاندیقیندان یارما دارتماق / yandıqından yarma dartmaq / لاپ پاخیللیق، هیرسلنمک / از حسد ترکیدن.

یانسین چیراغی گلسین ایشیغی / yansın çirağı gəlsin ışığı / بیرینین یالنیز اؤز ساغلیغین ایستمک و اوندان آیری فایدا دیلەمەمک.

یانقی قالماق / yanqi qalmaq / بیر ایستگین هامیسینا یتیرمەمک، لذذت یاریمچیلیق قالماق / نشئه ناقص ماندن.

یانقی قویماق / yanqi qoymaq / بیرین بیر زاددان یاریمچیلیق اؤزمک، نیشەنی پوزماق / نشئەی کسی را پاره کردن.

یانلارین باسا باسا گئدمک / yanların basa basa gedmək / چوخ یاواش یاواش گئدمک، بیر ایشه تلسمەمک / اهنّ و تلپ کردن، فس فس کردن.

یانلارین قاپماق / yanların qapmaq / چوخ هیرسلی آدام حاققیندا / پاچه گرفتن.

یاننان یئل گئچمک / yannan yel geçmək / پوفه بند اولماق، تئز کؤسن آدام / به فوتی بند بودن.

یانی قودوقلو ارکک ائششک / yani qoduqlu ərkək eşşək / بیر دده کی اوشاغین اؤزؤیله قوناقلیقا آپارا.

یانیب قووورولماق / yanıb govrulmaq / عذاب چکمک، سینسیمک، دردین بیرینه دیه بیلمەمک / سوختن و دم بر نیاوردن.

یانیخ قازماق / yanıx qazmaq / دریسی قارا آدام، چوخ قاراشین اولماق / سیاه سوخته.

یانیق وئرمک / yanıq vermək / بیرین هیرسلندیرمک، بیرینه گؤز داغی وئرمک، اؤرک آغریسی وئرمک / داغ چشم دادن، حرص کسی را در آوردن.

یاواججا ایلان / yavacca ilan / اینصافسیز آدام، اؤزده آرام دالدادا خبیث آدام / مار خوش خطّ و خال.

یاوان آش / yavan aş / کاسیبلیق، کاسیب غذاسی / قوت لایموت.

یکیشدیرمک / yekişdirmək / بیر آدامی بیر زاددان اؤترؤ فیشارا قویماق / توی منگنه گذاشتن.

یمیش پایلایان / yemiş paylayan / سؤز دولاندیران، سؤز باز، خبرچی / بی بی سی.

یوخلاماق / yoxlamaq / اؤلچمک، آغیر یؤنگؤل ائلەمک / سبک سنگین کردن.

یوخو پیشیگی / yuxu pişigi / چوخ یاتان، یاتماغی چوخ سئون آدام / خوش خواب.

یوخو چیی اولماق / yuxu çiy olmaq / یوخو یاریمچیلیق اولماق / چرت کسی پاره شدن.

یوخو گؤرمک / yuxu görmək / نقشه چکمک، کیریخماق، خیالات ائلەمک / برای کسی خواب دیدن، خواب دیدی خیر باشد.

یوخونون توخومون توتماق / yuxunun tuxumun tutmaq / چوخ یاتماق، چوخ یاتان آدام / خوش خواب بودن.

یوخویا حرام قاتماق / yuxuya həram qatmaq / تئز آییلماق، یوخو یاریمچیلیق قالماق / زا براه شدن.

یوخویا حرام قاتماماق / yuxuya həram qatmamaq / بئواخت آییلماق، یوخودان دویماق.

یوخویا وئرمک / yuxuya vermək / بیرین آلداتماق، بیرین توغلاماق، کلک وورماق، بیرین خامسیتماق، بیرینین عاغلین اوغورلاماق / خواب کردن.

یورقان باسماق / yorqan basmaq / یوخویا قالماق، بئواخت یوخودان دورماق / خواب نوشین بامداد رحیل...

یورقان دؤشگه دؤشمک / yorqan döşəgə düşmək / بر ک خسته‌لنمک / در بستر افتادن.

یورقانا گؤره قیچ اوزاتماق / yorqana görə qıç uzatmaq / واریجا خشله‌مک، چئخاریجا ایش گؤرمک، هره اؤز اندازه‌سین تانیماق، هره گؤجونه گؤره ایش گؤرمک / پا از گلیم خود دراز نکردن.

یورقانی قالین / yorqani qalin / آدامی چوخ اولدوغونا گؤره عیبلری اؤرتؤلن آدام، هاواداری اولماق اؤچؤن آغی آچیلمایان آدام / پارتی کلفت.

یوز آرخین سویون بیر بیرینه قاتماق / yüz arxın suyun bir birinə qatmaq / هر یئردن بیر سؤز دئمک، گیلیلیک ائله‌مک / خرمن‌های کهنه را باد دادن.

یوز آلتینا دؤنبک چالماق / yüz altına dünbək çalmaq / یوخسوللوق، ناچارلیق / برای یه شاهی تنبک زدن.

یوزی آغ / yüzi ağ / آنلی آچیق، باشی اوجا، ایشلری یاخشی اولان آدام، دیرلی آدام / رو سفید، سر بلند.

یوزی قارا / yüzi qara / باشی آلچاق، خاراب ایش گؤرن آدام، دیرسیز آدام / رو سیاه، سر افکنده.

یوغود قره‌دی کی قره‌دی / yoğud qərədi ki qərədi / کؤنز آدام، لج‌باز آدام / ماست سیاه است که سیاه است.

یوغودا شور یا گؤزه کور دئمک / yoğuda şor ya gözə kor demək / بیر آدامین آجیغینا گلن سؤز دئمک / به اسب سلطان یابو گفتن.

یوغوددان تؤک چکمک / yoğuddan tük çəkmək / چوخ راحات ایش، یؤنگؤل ایش، هؤشلؤ باشلی اولماق، چوخ زیرنگ و سؤز بیلن آدام / مو از ماست بیرون کشیدن.

یوغوددان تؤکؤ چکمک / yoğuddan tükü çəkmək / هؤشلؤ باشلی آدام، راحات ایش / مو را از ماست کشیدن.

یوغورت کیمین دامارسیز اولماق / yoğurt kimin damarsız olmaq / غیرت‌سیز آدام / بی‌رگ.

یوغونلاماق / yoğunlamaq / گؤزلنمک، یوخاری مقاما چاتماق، پوللانماق، هئچ کیمی سایماماق / دم در آوردن، دم کلفت شدن.

یول اؤسته اولماق / yol üstə olmaq / سفره حاضیرلنمک / راهی شدن.

یول آراماق / yol aramaq / بیر ایشه فیکیر قیلماق / دنبال راه و چاه بودن.

یول بیلن / yol bilən / تجرؤبه‌لی، تدبیرلی / راه بلد.

یول دؤیمک / yol döymək / بیر یئره چوخ گئد گل ائله‌مک / راه بریدن.

یول سوز / yol suz / دین‌سیز ایمان‌سیز / بی دین و ایمان.

یول قویماق / yol qoymaq / بیر آداما بیر سؤز یا بیر ایش اؤرگدمک / راه و چاه نشان کسی دادن.

یول کسمک / yol kəsmək / یول گئدمک، اوغورلوق ائله‌مک / راهزنی کردن.

یول کسن / yol kəsən / اوغرو، سویقونچی، چاپقینچی / راه زن.

یولا دؤشمک / yola düşmək / بیر ایشده مهارت تاپماق / راه افتادن.

یولا گئدمک / yola gedmək / جؤر گلمک / به راه آمدن.

یولا گئدمه‌مک / yola gedməmək / سؤزلری دوتماماق، یولداشلیق ائله‌مه‌مک / آب در یک جوی نرفتن.

یولا گلمک / yola gəlmək / سؤز قبول ائله‌مک / راه آمدن، کنار آمدن.

یولا نردووان قویماق / yola nərduvan qoymaq / دانیشماق، ایکی گزماغا گئدنین بیر

بیرییله دانیشماغی، یول گئده گئده دانیشماق و یول نظره قیسسا گلمک / نردبان نهادن بر راه، راه را کوتاه کردن.

یولا وئرمک / yola vermək / گئچینمک، بیرلیقدا یاشاماق، یاخشی رفتار ائله‌مک / با کسی راه آمدن، کنار آمدن.

یولا وئرمه‌مک / yola verməmək / ساتاشماق، اینجیتمک / کنار نیامدن.

یولچو / yolçu / دیلنچی، یولدا دوروب بیر زاد دیله‌ین / راه نشین، گدا.

یولچو تورباسی / yolçu torbasi / هر زاد تاپیلان بیر ائو، هر زاد تاپیلان تؤکان / توبره‌ی گدا، طبله‌ی عطّار.

یولچو داغارجیغی / yolçu dağarcığı / هر بیر زاددان تاپیلان، بیر یئرده یا جعبه‌ده هر زاد تاپیلماق / مثل توبره‌ی گدا.

یولداش جانلی / yoldaş canli / یولداشی چوخ سئون / رفیق باز.

یولداش جانلی‌لیق / yoldaş canlılıq / یولداشا چوخ باغلی اولان، یولداشی چوخ سئون / رفیق دوست، جان جانی.

یولداشی قوردا وئرمک / yoldaşi qurda vermək / یولداشلیق بیلمه‌ین آدام، دوستلوقو باشا وئرمه‌ین آدام / نا رفیق، رفیق نیمه راه.

یولداشی قوردا وئرمه‌ین / yoldaşi qurda verməyən / دوستلوقو باشا یئتیرن، وفالی آدام / عیّار، رفیق نیمه راه نبودن.

یولدان ائله‌مک / yoldan eləmək / آزدیرماق، دؤز یولدان چئخاتماق / از راه به در بردن.

یولدان چئخاتماق / yoldan çıxatmaq / دؤز ایشدن، بیر نفری پیس یوللارا چکمک / از راه به در کردن.

یولدان چئخماق / yoldan çixmaq / توغلانان آدام، دیندن چئخان آدام، اخلاقیاتی آتان آدام / از راه بدر رفتن.

یوللاری اؤلچمک / yollari ölçmək / بوش بوشونا گزمک دولانماق / کوچه‌ها را گز کردن.

یولو قورو / yolu quru / بیر زاد اله گتیرمه‌مک / دست خالی.

یولو یاخینلاتماق / yolu yaxınlatmaq / ائوی یول اؤسته اولان آداما قوناق اولماق / راه را نزدیک کردن.

یومورتا اؤسته یاتماق / yumurta üstə yatmaq / بیری یئریندن ترپشمه‌مک، ائودن ائشیگه چئخماماق / کرچ خوابیدن.

یومورتا دؤیؤنلؤیؤب بیرینه سؤز قاندیرماق / yumurta düyünlüyüb birinə söz qandırmaq / اولمایان بیر ایش، سؤز قانمازا سؤز قاندیرماق / آب در غربال کشیدن.

یومورتا یؤکؤ / yumurta yükü / تئز آرادان گئدن بیر زاد، چوخ قورومالی بیر زاد / بار شیشه.

یومورتا یؤکؤ آپاران / yumurta yükü aparan / بیر زاددان قورخوب احتیاط ائله‌ین، گؤزؤ قیریلمیش آدام / بار شیشه بردن.

یومورتا یؤکؤ آپارماق / yumurta yükü aparmaq / حمیللیک، بیری قورخوسونان یاخشی سؤزه باخماق / بار شیشه بردن.

یومورتادان یؤن قیرخماق / yumurtadan yün qırxmaq / هر شئیدن قازانج گؤتؤرمک اؤچؤن چالیشماق / از آب کره گرفتن.

یومورتاسی ترسه گلمک / yumurtasi tərsə gəlmək / ال آیاغا دؤشمک، اویان بویانا قاچماق / به دست و پا افتادن.

یومورتانین ساریسی اولماماق / yumurtanın sarısi olmamaq / قلب بیر زاد، خاراب جینس / چاقوی کسی دسته نداشتن.

یومورتایا قیرپ تاخماق / yumurtaya qırp taxmaq / هر زادا بیر باهانا تاپماق، انگل تؤرتمک

/ بهانه‌ی بنی اسرائیلی گرفتن.

یوموشاق / yumuşaq / عینادسیز آدام، سؤز قبول ائله‌ین آدام / آدم نرم.

یوموشاق تیکان / yumuşaq tikan / سؤزلرینی یوموشاق دیین، یوموشاق دیلیله آتماجا دیین / با گوشه و کنایه حرف زدن.

یوموشاق دانیشماق / yumuşaq danışmaq / مؤلاییم رفتار ائله‌مک، خوش دانیشماق / نرم زبانی کردن.

یوموشاق یئرین بئلداری / yumuşaq yerin beldari / یؤنگؤل ایش آختارماق، تنبل آدام / پخته خواری کردن.

یووب آریتماق / yuvub arıtmaq / دانلاماق، هر سؤز دئمک / سر کوفت زدن، ملامت.

یووولمامیش قاشیق / yuvulmamış qaşıq / اؤزؤ سوسوز آدام، هر سؤزه بیر یؤنگؤل جاواب وئرن آدام، سؤرتؤک آدام، دوزسوز آدام، یؤنگؤل آدام / عین قاشق نشسته، نخود هر آش.

یؤکؤنؤ توتماق / yükünü tutmaq / حارام حالالدان دؤنیا مالی یئغماق / بار خود را بستن.

یؤکؤن توتماق / yükün tutmaq / بیر آدام رؤشوه‌دن اؤزؤنه چوخ مال اله گتیرمک / بار خود را بستن، برای خود کیسه دوختن.

یؤگؤرک آت آرپاسین چوخاتماق / yügürək at arpasın çoxatmaq / چوخ ایشله‌ین آدام چوخ قازانج آپارماق / اسب دونده جو خود را زیاد کردن.

یؤن دورولماق / yün durulmaq / تؤک دورولماق، ساغالماق / آبی زیر پوست رفتن.

یؤنگؤل ال / yüngül əl / قازانج گتیرن آدام / سبک‌دست.

یؤنگؤل آیاغ / yüngül ayağ / قازانج گتیرن آدام / پا سبک.

یؤنگؤل آیاق / yüngül ayaq / اوشاق / سبک پا.

ییخیلانی وورماق / yıxılani vurmaq / عاجیزه ظالیم اولماق / آهوی لنگ گرفتن، افتاده را پای زدن.

ییرتیق یاماق / yırtıq yamaq / ییرتیلان زادلاری یاماماق / وصله پینه کردن.

ییلان گؤرمؤش سرچه / yilan görmüş serçə / قورخان آدام / گنجشک مار دیده.

بخش دوّم

فرهنگ تطبیقی کنایات

فارسی ـ ترکی

آ

آب آبگوشت را زیاد کردن / شوربانین سویون چوخاتماق / şorbanın suyun çoxatmaq /

آب از آب تکان نخوردن / سو سودان ترپشمه‌مک / su sudan tərpəşməmək /

آب از بنه تیره بودن / سو یئریندن لیل اولماق / su yerindən lil olmaq / بیرینین تؤکؤده ترپشمه‌مک / birinin tüküdə tərpəşməmək /

آب از دست کسی نچکیدن / کور پیشیک بیرینین قاپیسن آچماماق / kor pişik birinin qapısın açmamaq / الدن سو دامماماق / əldən su dammamaq /

آب از دست نچکیدن/ قئر سئچماز/ qır sıçmaz /

آب از سر چشمه تیره بودن / سو سرچشمه‌دن لیل اولماق / su sərçeşmədən lil olmaq /

آب از سر چشمه گل آلود بودن / سو گؤزه‌دن بولانلیق اولماق / su gözədən bulanlıq olmaq /

آب از سر چشمه گل بودن / سو باشدان بولانلیق اولماق / su başdan bulanlıq olmaq /

آب از سر گذشتن / سو باشدان آشماق / su başdan aşmaq / ایش ایشدن گئچمک / iş işdən geçmək /

آب از لب و لوچه جاری بودن / آسقیریقلی تیسقیریقلی / asqırıqli tısqırıqli /

آب از لب و لوچه جاری شدن / آغیزدان بوروننان سو آخماق / ağızdan burnunnan su / axmaq /

آب انگور / اؤزؤم سویو / üzüm suyu /

آب بر دست و پای کسی ریختن / اودا یئکه سو تؤکمک / oda yekə su tökmək / قال یاتیردماق / qal yatırdmaq /

آب به آتش ریختن / اوتا سو تؤکمک / ota su tökmək / قانین آراسینا گیرمک / qanın arasına girmək /

آب به آسیاب دشمن ریختن / اؤزگه جانلی / özgə canli / اؤزگه سئون / özgə sevən /

آب به آسیاب کسی ریختن / چیراغا پیلته قویماق / çirağa piltə qoymaq

آب به غربال پیمودن / خلبیرییله سو داشیماق / xəlbiriylə su daşımaq

آب به غربال پیمودن / شترده سو داشیماق / şətərədə su daşimaq

آب به مال بستن / وار یوخو سویا وئرمک / var / yoxu suya vermək

آب پاکی دست کسی ریختن / بیرین شؤوه‌رییه وئرمک / birin şüvəriyə vermək /

آب توبه بر سر ریختن / توبه سویو باشا تؤکمک / tobə suyu başa tökmək

آب توی دل تکان نخوردن / اؤرگده سو ترپنمه‌مک / ürəgdə su tərpənməmək /

آب خنک خوردن / سرین سو ایچمک / sərin su içmək / دوغوزلوقا باسیلماق / doöuzluqa basılmaq /

آب خوش از گلو پایین نرفتن / خوش سو بوغازدان گئچمه‌مک / xoş su boğazdan geçməmək / اؤز گؤلمه‌مک / üz gülməmək /

آب در آبکش کشیدن / سوماخپالانینان سو داشیماق / sumaxpalanınan su daşımaq / شتره‌ده سو داشیماق / şətərədə su daşımaq /

آب در جایی ماندن و گندیدن / سو بیر یئرده چوخ قالیب ایلنمک / su bir yerdə çox qalıb iylənmək /

آب در دست بود زمین گذاشتن / ساققالی بیر یئرده ایسلادیب بیر آیری یئرده قئرخماق / saqqali bir yerdə isladıb bir ayri yerdə qırxmaq

آب در دل کسی تکان نخوردن / بیرینین تؤکو تؤکؤندن ترپشمه‌مک / birinin tükü tükündən tərpəşməmək / سو سودان ترپشمه‌مک / su sudan tərpəşməmək

آب در دهان داشتن / آغیزا سو آلماق / ağıza su almaq / آغیزا یوغورت آلماق / ağıza yoöurt almaq /

آب در غربال کشیدن / غربیلده سو داشیماق / ğərbildə su daşımaq

آب در هاون کوبیدن / سو تؤکؤب آغاج وورماق / su tüküb ağac vurmaq / ارکگ اششک آلتیندا قودوخ آختارماق / ərkəg eşşək altında qodux axtarmaq / کؤرپؤ آلتیندا باجا آختارماق / körpü altında baca axtarmaq / یئله دؤگؤن وورماق / yelə dügün vurmaq

آب در یک جوی نرفتن / یولا گئدمه‌مک / yola gedməmək / اولدوزلار بیری بیریله اوخومااق / ulduzlar biri biriylə oxumamaq

آب دندان مزیدن / دیشین دیبین سورماق / dişin dibin sormaq / گؤزؤن شابئلداتماق / gözün şabıldatmaq

آب دو نفر به یک جوب رفتن / ایکی نفرین سویو بیر آرخا گئدمک / iki nəfərin suyu bir arxa gedmək

آب دو نفر به یک جوب نرفتن / ایکی نفرین سویو بیر آرخا گئدمه‌مک / iki nəfərin suyu bir arxa gedməmək

آب دو نفر تو یک جوب نرفتن / سولاری بیر آرخا گئدمه‌مک / sulari bir arxa gedməmək/

آب دهن خشک شدن / تؤپؤرجگی قوروماق / tüpürcəgi qurumaq / قورتو قوروماق / qurtu qurumaq

آب دیدن و تشنه شدن / آت گؤرؤب آخساماق / at görüb axsamaq / مؤفته کفن گؤرؤب اؤلمک / muftə kəfən görüb ölmək /

آب دیزی را زیاد کردن / شوربانین سویون آرتیرماق / şorbanın suyun artırmaq /

آب را در کوزه دیدن / گؤنؤ باجادا سویو کؤزه‌ده گؤرمک / günu bacada suyu küzədə görmək

آب را فوت کردن و خوردن / سویو پؤفلؤیه پوفلؤیه ایچمک / suyu püflüyə püflüyə içmək

آب را گل آلود کردن / سویو بولاندیرماق / suyu bulandırmaq / سویو لیللندیرمک / suyu lilləndirmək / قورد دومانلیق آختارماق / qurd dumanlıq axtarmaq

آب را گل آلود کردن و ماهی گرفتن / قورد دومانلیق سئومک / qurd dumanlıq sevmək / سویو لیللندیریب بالیق توتماق / suyu lillədirib balıq tutmaq

آب راحت از گلو پایین نرفتن / بوغازدان خوش سو گئدمه‌مک / boğazdan xoş su gedməmək /

/ اؤز گؤلمه‌مک / üz gülməmək /

آب رفتن / سویا گئدمک / suya gedmək /

آب رفته بـه جـوی بـاز آمـدن / بیـر دره‌دن سـو گلمک / bir dərədən su gəlmək /

آب رفته به جوی باز نگشتن / چیخـان قـان دامـارا قاییتمـاماق / çıxan qan damara qayıtmamaq /

آب روی خـــــود را ریخـــــتن / اؤزؤن ســـویو تؤکؤلمک / üzün suyu tökülmək /

آب روی دست کسی ریختن / بیر آدامین الینه سو تؤکمـک / bir adamın əlinə su tökmək / بیـرینین وار یوخـون الینـدن آلمـاق / birinin var yoxun əlindən almaq /

آب ریخته جمع نشدن / ایپ قئریلیب دانا قاچمـاق / ip qırılıb dana qaçmaq / آغیـزدان چئخـان سـؤز آغیـزا قاییتمامـاق / ağızdan çıxan söz ağıza qayitmamaq /

آب زیپو / کؤپـؤک کیمـی / küpük kimi / کلله سویو / kəllə suyu /

آب زیپو شدن / صابون کؤپؤیؤنه دؤنمک / sabın köpüyünə dönmək /

آب زیر پوست افتـادن / سـؤمؤگه سـو گلمـک / sümügə su gəlmək / تـؤک دورولمـاق / tük durulmaq /

آب زیـر پوسـت رفـتن / دری سـولانماق / dəri sulanmaq / آغ ات گتیرمک / ağ at gətirmək / تؤک دورولماق / tük durulmaq /

آب زیر کاه بودن / یئر آلتینـدان یاسـا گئـدمک / yer altından yasa gedmək / ایمـام بیزوغـو / imam bizoğu /

آب زیر کاه / آز آشـین دوزو اولمامـاق / az aşın duzu olmamaq / بابـا دینمـز / baba dinməz / چیم آلتدان سو یئریدن / çim altdan su yeridən / دیشـی قارنینـدا اولان / dişi qarnında olan / دیـل‌سیز ایـلان / dilsiz ilan / سـامان آلتـدان سـو یئریـدن / saman altdan su yeridən / سـس‌سیز طیـاره / səssiz təyyarə / یئـره باخـان / yerə baxan /

آب سر بالا رفتن / سولار باش یوخاری گئدمک / sular baş yuxari gedmək / قـورد قویونـو دانلاماق / qurd qoyunu danlamaq /

آب شدن / اریمـک / ərimək / چؤپـه دؤنمـک / çöpə donmək / سویا دؤنمـک / suya dönmək / یئره گیرمک / yerə girmək /

آب شدن و در زمین فرو رفـتن / بیـر اووـوج سـو اولـوب یئـره گئـدمک / bir ovuc su olub yerə gedmək / بـالیق اولـوب سـویا دؤشـمک / balıq olub suya düşmək / تؤســتؤ اولــوب گؤیــه گئدمک / tüstü olub göyə gedmək /

آب شور به کام تشنگان ریختن / یارا اؤستن یارا وورماق / yara üstən yara vurmaq / یارایا دوز سپمک / yaraya duz səpmək /

آب غوره گـرفتن / آب قـورا / ab qora / زیلیـق آخیتماق / zılıq axıtmaq / لیلیق آخیتماق / lılıq axıtmaq /

آب کفن خشک نشدن / کفن سارالماماق / kəfən saralmamaq /

آب کردن / اریتمک / əritmək / پولا یئتیرمـک / pula yetirmək /

آب کسی با کس دیگر بـه یـک جـوب نـرفتن / سـویو بیـر یئـردن آخمامـاق / suyu bir yerdən axmamaq / ایکـی آدامـین ســویو بیــر آرخــا گئدمـه‌مـک / iki adamın suyu bir arxa gedməmək /

آب که از سر گذشت چه یک وجـب چـه صـد وجب / سو کی باشدان آشدی یا بیر قارینج یـا مـین قـارینج / su ki başdan aşdi ya bir qarınc ya min qarınc / ایسلانمیشـون یاغیشـدان نـه بـاکی / islanmişun yağişdan nə baki / کئچلـین

keçəlin börkü düşuncədi/ بؤرکؤد ؤشؤنجه‌دی
/ اللی اللی اؤسته بیر اللیده اونون اؤستؤنده / əlli
/ əlli üstə bir əllidə onun üstündə

آب گلو خشک شدن / حولقومو قوروماق /
boğaz / بوغاز قوروماق / hulqumu qurumaq
/ qurumaq

آب گیر نمی‌آورد و گرنه شناگر قابلی است /
دؤزده گئدنمه‌ییب دولایدا شیللاق آتماق / düzdə
/ gedənməyib dolayda şıllaq atmaq

آب و آتش / اودولا سو / oduyla su / قوردولا
odula / اودولا پانبیق / qurdula qoyun / قویون
/ panbıq

آب و تاب دادن / قول بوداق وئرمک / qol
biri min / بیری مین ائله‌مک / budaq vermək
/ eləmə

آب و هوا عوض کردن / سو دییشمک / su
/ suyu dəyişmək / سویو دییشمک / dəyişmək
/ hava dəyişmək / هاوا دییشمک

آب واجب شدن / حامامليق اولماق / hamamlıq
/ su vacib olmaq / سو واجیب اولماق / olmaq

آبدیده کردن / سؤکؤب قوشماق / söküb
/ pişirmək / پیشیرمک / qoşmaq

آبراهه / سو یولو / su yolu / پیشیک یولو / pişik
/ yolu

آبرو دار / اؤزؤ سولو / üzü sulu /

آبرو را خوردن و حیا را قی کردن / عاری یئییب
ناموسو دالا آتماق / ari yeyib namusu dala
tumani başa / تومانی باشا اؤرتمک / atmaq
/ örtmək

آبروی کسی را بردن / آبیر تؤکمک / abır
birin / بیرین ایتدن آلیب ایته وئرمک / tökmək
/ itdən alıb itə vermək

آبروی کسی را ریختن / آبیر وئرمک / abır
/ بیرینین هیکلینه آفتافا گؤتؤرمک / vermək
/ birinin heykəlinə aftafa götürmək

آبغوره گرفتن / گؤزؤن قوراسین سیخماق /
/ gözün qorasın sıxmaq

آبکش کردن / سوماخپالان ائله‌مک /
/ دلیک دلیک ائله‌مک / sumaxpalan eləmək
/ dəlik dəlik eləmək

آبها از آسیاب افتادن / سو سویون اولوب یئر یئرین
اولماق / su suyun olub yer yerin olmaq /

آبی در زیر پوست داشتن / جانی سولو / cani
/ ətli canli / اتلی جانلی / sulu

آبی زیر پوست رفتن / تؤک دورولماق / tük
/ tük dirilmək / تؤک دیریلمک / durulmaq
گؤبک باغلاماق / göbək bağlamaq / یون
دورولماق / yün durulmaq /

آبی گرم نشدن / چیراغ یانماماق / çirağ
poxu / پوخو تون آناردا یانماماق / yanmamaq
/ قوش توتانماماق / tun anbarda yanmamaq
/ quş tutanmamaq

آتش از آسمان باریدن / گؤیدن اود یاغماق /
/ göydən od yağmaq

آتش از چشم کسی باریدن / گؤزدن اود تؤکمک
/ گؤزدن اود تؤکؤلمک / gözdən od tökmək /
/ gözdən od tökülmək

آتش باریدن / اود پؤفکؤرمک/od püfkürmək /

آتش به جان انداختن / جانا اود سالماق / cana
birinin / بیرینین دده‌سین اودلاماق / od salmaq
/ dədəsin odlamaq

آتش به مال خود زدن / مالی سویا تؤکمک /
hərrac / حرراج ائله‌مک / mali suya tökmək
/ eləmək

آتش بیار معرکه / آرا پوزان / ara pozan / مدینه
قاصیدی / mədinə qasidi / آرا ووروشدوران /
/ ara vuruşduran

آتش بیار معرکه بودن / اودون قویماق / odun

qoymaq/ شوربا قئزدیرماق / şorba qızdırmaq /
آتش پاره / آغیزیلا قوش توتماق / ağızıla quş
tutmaq / اود آلاو / od alav / اود قیرناسی / od
qırnasi / ایلدیریم / ıldırım /
آتش را جلوی خود کشیدن / اودی اؤز قاباغینا
دئشمک / odi öz qabağına deşmək / اؤزؤنه
طرف یاهالماق / özunə tərəf yahalmaq /
آتش زدن / آلوولاندیرماق / alovlandırmaq /
آلیشدیرماق / alışdırmaq / یاخیب یاندیرماق /
yaxıb yandırmaq /
آتش زیر پا داشتن / اود آپارماغا گلمک / od
aparmağa gəlmək / ایینه اؤسته اوتورماق / iynə
tikan / تیکان اؤستؤنده اوتورماق / üstə oturmaq
cüvəsi / جؤوه‌سی اولماق / üstündə oturmaq
olmaq /
آتش زیر خاکستر / بابا دینمز / baba dinməz /
ایمام بیزوغو / imam bizoğu /
آتش غضب فروکش کردن / جینلر یاتماق /
cinlər yatmaq / دلیلیک قویماق / dəlilik
qoymaq /
آتش لگد کردن / اود آیاقلاماق / od
ayaqlamaq /
آتش و پنبه / اودولا پانبیق / odula panbıq /
قوردولا قویون / qurdula qoyun /
آتشش را ندیدیم ولی دودش چشممان را کور کرد / قئزیشمادیق ایستی‌سینه کؤر اولدوق
تؤستؤسؤنه / qızışmadıq istisinə kor olduq
tüstüsünə /
آتشی / دلی قانلی / dəli qanli / جینلی / cinli /
آتشی شدن / اود گؤتؤرمک / od götürmək /
پرت اولماق / pərt olmaq / جینلر باشا یئغیشماق /
cinlər başa yığışmaq /
آتشی کردن / بیر آداما اود قویماق / bir adama
od qoymaq / جینلتمک / cinlətmək / چؤپ

اوزاتماق / çöp uzatmaq /
آتو دست کسی داشتن / قانلی قاپیسیندا قانلی‌سی
اولماق / qanli qapısında qanlısı olmaq /
بیرینین یانیندا گیری اولماق / birinin yanında
giri olmaq / قویروقی قاپی آراسیندا اولماق /
quyruqi qapi arasında olmaq /
آتیش پاره / اود پارچاسی / od parçasi / یانار اود
/ yanar od /
آچار فرانسه / آچار فرانسه / açar fəransə /
آچمز کردن / دوققوز گلمک / doqquz
gəlmək / سققه وورماق / səqqə vurmaq /
آخرین دیدار / سون آیاق / son ayaq /
آداب ندان / اؤکؤز آشیقی / öküz aşıqi / اؤکؤز
اومباسی / öküz ombasi / شولدی / şuldi /
آدم استخوان‌دار / سؤمؤکلؤ آدام / sümüklü
adam /
آدم از چیزی عقش گرفتن / آریقلاماق /
arıqlamaq / ات تؤکؤلمک / at tökülmək /
قوسماقی گلمک / qusmaqi gəlmək /
آدم از خود راضی / پوخونا په‌په دیین / poxuna
pəpə diyən / بویون توتان / boyun tutan /
آدم با کس و کار / قوللو قانادلی/qollu qanadli/
آدم بی بخار / بوخارسیز / buxarsız / یئر آلما
صؤفت / yer alma süfət / ساری قولاق / sari
qulaq /
آدم بی خیر / شابالید جینسی / şabalıd cinsi /
آدم بی دست و پا / مایماق / maymaq / السیز
آیاقسیز / əlsiz ayaqsiz /
آدم بی سایه / کؤلگه‌سیز / kölgəsiz /
آدم بی شیله پیله / چؤرکده چیی اولماماق /
çörəkdə çiyi olmamaq / داشی قومو اولماماق /
daşi qumu olmamaq /
آدم بی کس و کار / قولسوز / qolsuz / قولسوز
قانادسیز / qolsuz qanadsiz /

آدم بی گور و کفن / گوری وار کفنی اولا / gori / var kəfəni ola
آدم بی نمک / آدامین دوزو اولماماق / adamın / çiyid / چییـد / duzu olmamaq / کـال قـارپئز / kal qarpız
آدم تــــو دار / دریـــن آدام / dərin adam / قیسناخلی / qısnaxli /
آدم جوشی / دلی دولی / dəli doli /
آدم دســت و پـا چلفتـی / ایپـی چـؤرؤک / ipi / السیز آیاق‌سیز / əlsiz ayaqsiz / çürük /
آدم دو رنگ / ساج چؤرگی / sac çörəgi /
آدم دهن بین / بیر آدامین آغزینا اوتـوروب دوران / bir adamın ağzına otürüb duran / اؤزگـه آغیز / özgə ağiz /
آدم سر به زیـر / اؤز تؤکؤنـؤن اؤسـتؤنده اولمـاق / öz tükünün üstündə olmaq / اؤزؤ یولا / üzü / yola
آدم سرد و گرم چشیده / پیشمیش آدام / pişmiş adam / ایسـتی سـویوق گؤرمـؤش / isti soyuq / görmüş
آدم صاف و ساده / قلبی صاف / qəlbi saf /
آدم عاطـل و باطـل / ننـه‌نـی اممـک / nənəni əmmək / الـگ آپاریـب غربیـل گتیـرن / ələg / aparıb ğərbil gətirən
آدم عقّـش گــرفتن / آدامـین اتـی تؤکؤلمـک / adamın ati tökülmək / قوســاقی گلمــک / qusmaqi gəlmək
آدم فروش / آدام ساتان / adam satan /
آدم فروشی کردن / ساتماق / satmaq /
آدم قُدّ / جیت قوز / cit qoz / داخ / dax /
آدم قلمی / قلمی / qələmi /
آدم کنس / برک آدام / bərk adam /
آدم لنگ دراز / ال آروادی / əl arvadi /
آدم مـف مفـی / بورنـون چکنمـه‌یـن / burnun / تومـانین چکنمـه‌یـن / tumanın / çəkənməyən / çəkənməyən
آدم ناتو / بیج / bic / بیژ وله / bij vələ /
آدم نـان ده / چـؤرک وئـرن / çörək verən / چـؤرکلی کیشـی / çörəkli kişi / کؤلگـه‌لـی / kölgəli
آدم نچسـب / دوز معـدنی / duz mədəni / کـال قارپئز / kal qarpız /
آدم نخراشیده و نتراشیده / هئیوره / heyvərə /
آدم نخور / قئر سئچماز / qır sıçmaz / مال یئمز / mal yeməz / یاغدیغی بیتدیگی اؤستؤنده اولماق / yağdiği bitdigi üstündə olmaq / الـی بـرک / əli bərk
آدم نرم / یوموشاق / yumuşaq / اؤزؤ یولا / üzü / yola
آدم نق نقو / نغنغاچی / nığnığaçi / زئققیلـدایان / zıqqıldayan
آرد را بیختن و الـک را آویخـتن / الگـی النیـب قلبیـری آســلانماق / əlegi ələnib qəlbiri / قئلیب یاتماق / qılıb yatmaq / aslanmaq /
آرد نبیختـه داشـتن / دارتیلمـامیش دنـی اولمـاق / dartılmamış dəni olmaq / دیل آلتیندا چیی لپـه اولماق / dil altında ciy ləpə olmaq /
آردها را بیختن و الک را آویختن / الـک النیـب قلبیـر گؤیـدن آسـلانماق / ələk ələnib qəlbir / göydn aslanmaq
آرزو به دل گذاشـتن / آرزونـو گـؤزده قویمـاق / arzunu gözdə qoymaq
آرزو به دل ماندن / آرزو اؤرکده قالمـاق / arzu / ürəkdə qalmaq / آرزو گـؤزده قالمـاق / arzu / gözdə qalmaq
آرزو بــــه گــــور بــــردن / گؤرنمــه‌مــک / görənməmək / آرزونو گورا آپارمـاق / arzunu / gora aparmaq

آزار / خوردوش / xurduş / قاشینما / qaşınma /

آزار داشتن / خوردوشلانماق / xurduşlanmaq / قاشینماق / qaşınmaq /

آزار کسی حتّی به مورچه نرسیدن / بیرینین تویوغونا داش آتماماق / birinin toyuğuna daş atmamaq / بیر قاریشقانیدا اینجیتمه‌مک / bir qarışqanida incitməmək

آزرده خاطر کردن / خاطیره دیمک / xatirə dəymək / اؤرگی اینجیتمک / ürəgi incitmək /

آس و پاس / بیر قارقا قوناری اولماماق / bir qarqa qonari olmamaq / آیاق یالین باش آچیق / ayaq yalın baş açıq / گؤتؤ آچیق / götü açıq

آس و پاس بودن / جیبده سیچانلار اویناماق / cibdə siçanlar oynamaq / سو تؤک آغاج وور / su tök ağac vur / قیرانا گؤلله آتماق / qırana güllə atmaq

آستر رویه را نگه داشتن / آستار اؤزؤ ساخلاماق / astar üzü saxlamaq / آروادی ار بوستانی ور ساخلاماق / arvadi ər bostani vər saxlamaq /

آستر گرانتر از رویه / بیر زادین آستاری اؤزؤندن باها اولماق / bir zadın astari üzündən baha olmaq

آستر گران‌تر از رویه در آمدن / آستار اؤزدن باها چئخماق / astar üzdən baha çıxmaq /

آستر و رویه / اؤز آستار / üz astar /

آستر و رویه بودن / اؤز آستار اولماق / üz astar olmaq / جان بیر شؤشه / can bir şüşə /

آسته آسته / خئمیر خئمیر / xımır xımır / قاماس قاماس / qamas qamas / آلتدان آلتدان / altdan altdan

آستین افشاندن / سیلکه‌لنمک / silkələnmək / ال اؤزمک / əl üzmək / داشین آتماق / daşın atmaq

آستین بالا زدن / تئشی باشینا ایپ گئچیرتمک / teşi başına ip geçirtmək / چئرمالانماق / çırmalanmaq

آستین‌ها را بالا زدن / قوللاری چیرمالاماق / qollari çırmalamaq / یا علی دئمک / ya əli demək

آسمان بر کسی تنگ آمدن / یئر گؤی باغلانماق / yer göy bağlanmaq / بیرینین کی گتیرمه‌مک / birinin ki gətirməmək / شانس یاتماق / şans yatmaq / ایش ایلمک / iş əyilmək /

آسمان به زمین آمدن / گؤی گؤبگی یئره گلمک / göy göbəgi yerə gəlmək /

آسمان به زمین آمدن و زمین به آسمان رفتن / گؤی یئره گلیب یئر گؤیه گئتمک / göy yerə gəlib yer göyə getmək

آسمان جل / ساپی قیریق / sapi qırıq / لؤت / lüt / ممد نصیر بیر جؤت حصیر / məməd nəsir bir cüt həsir / یئددی دولتدن آزاد / yeddi dovlətdən azad

آسمان جل بودن / جیبده یئل اسمک / cibdə yel əsmək / کوتون آستاری اولماماق / kotun astari olmamaq / یئر دؤشگیم گؤی یورقانیم / yer döşəgim göy yorqanım

آسمان جل شدن / بیر دیش چؤپؤنه‌ده گؤمان گلمه‌مک / bir diş çöpünədə güman gəlməmək / سیک وورسان توز قالخماق / sik vursan toz qalxmaq

آسمان ریسمان بافتن / داغدان باغدان دانیشماق / dağdan bağdan danışmaq / قارا دوغراماق / qara doğramaq

آسمان ریسمان کردن / قره دوغراماق / qərə doğramaq / داغدان باغدان دئمک / dağdan bağdan demək

آسمان سوراخ شده فلانی افتاده پایین / گؤی

آچیلیب بیری یئره دؤشمک / göy açılıb biri yerə düşmək / فیل گؤتؤندن دؤشمک / fil götündən düşmək /

آسمان ناف بر زمین گذاشتن / گؤی گؤبگین یئره دایاماق / göy göbəgin yerə dayamaq /

آسمان و ریسمان بافتن / هاداران پاداران دانیشماق / hadaran padaran danışmaq / اوردان بوردان دئمک / ordan burdan demək /

آسیاب حسن تپانید / حسن سوخدو دگیرمانی / həsən sodu dəgirmani /

آش پختن / آش پیشیرمک / aş pişirmək / دون بیچمک / don biçmək / قویو قازماق / quyu qazmaq /

آش خالته بخوری هم پاته نخوری هم پاته / ایپ اؤزؤلمز جان چئخماز / ip üzülməz can çıxmaz / یئسنده بودو یئمه‌سنده / yesəndə budu yeməsəndə / جانین بوینوودای / canın boynuvadi /

آش خور / آش خور / aş xor /

آش دهن سوزی نبودن / آغیز یاندیران تیکه اولماماق / ağız yandıran tikə olmamaq /

آش شله قلمکار / چارشنبه یئمیشی / çarşənbə yemişi / یئددی لؤیؤن / yeddi löyün /

آش کسی را پختن / آشینی سویونو وئرمک / aşıni suyunu vermək /

آش نخورده و دهن سوخته / ایش ایشی گؤسترمک / iş işi göstərmək / گؤناهسیز کففاره وئرمک / günahsız kəffarə vermək /

آش و لاش شدن / شیلیم شهره / şilim şəhrə / لاخت شید / laxt şeyid /

آشش شور بود یا چشمش کور بود؟ / داشی وار قومی؟ / daşi var qumi? /

آشفته و درهم ریخته / جینلی قیز قاسیغی / cinli qız qasığı /

آشنا گریز بیگانه پرست / او قدر سمن وار کی یاسمن یادا دؤشمؤر / o qədər səmən var ki yasəmən yada düşmür / قونشو آشی دادلی اولماق / qonşi aşi dadli olmaq /

آشی است که خودت پختی / اؤز توتدوغون تیکه‌دی / öz tutduğun tikədi /

آغوش گشودن / قوجاق آچماق / qucaq açmaq /

آفت رسیدن / ظفر توخونماق / zəfər toxunmaq / شپه دیمک / şəpə dəymək /

آفتاب از کدام طرف در آمده! / آیاق آلتینا ارسین سالماق / ayaq altına ərsin salmaq / گؤن هایانان چئخماق / gün hayannan çıxmaq / قیبله دووارینا چؤپ تاخماق / qiblə duvarına çöp taxmaq /

آفتاب به خرابه‌ها هم افتادن / گؤن کالاوایا دؤشمک / gün kalavaya düşmək /

آفتاب به گل اندودن / گؤنؤ پالچیق آلتدا گیزلتمک / günü palçıq altda gizlətmək /

آفتاب به ملاج کسی خوردن / باش بیر یئره دیمک / baş bir yerə dəymək /

آفتاب پهن / گؤن یایلانان / gün yaylanan /

آفتاب عمر کسی غروب کردن / گؤنشی باتماق / günəşi batmaq /

آفتاب لب بام بودن / آغیز یئردن توپراق قاپماق / ağız yerdən topraq qapmaq / گؤن ایلمک / gün əyilmək / آیاق قبیرده اولماق / ayaq qəbirdə olmaq / قولاق دیبیندن حالوا ایی گلمک / qulaq dibindən halva iyi gəlmək /

آفتاب همیشه پشت ابر نماندن / گؤن بولود آلتیندا قالماماق / gün bulud altında qalmamaq /

آفتابه برداشتن / آفتافا گؤتؤرمک / aftafa götürmək / هیکلین کورلاماق / hekəlin korlamaq /

آفتابه خرج لحیم / عینالی قئزئلی / eynali qızılı /

گتدیگی سو سئچدیقی یوخو گؤرمه‌مک / gətdigi / su sıçdıqi yuxu görməmək

آلاف و اولوف / قارقا قونار / qarqa qonar /

آلو ترش / اره گئدن بئزاردی گئدمه‌ین اینتیظاردی / ərə gedən bezardi gedməyən intizardi /

آلو زرد / ساری آلی / sari əli /

آلونک / کولاخ / kolax /

آمپول زدن / اینه‌له‌مک / iynələmək / پر وورماق / pər vurmaq /

آمد بودن کار / ایشین گتیرماغی / işin / gətirmaği

آمد نیامد داشتن / دؤشر دؤشمز / düşər düşməz / دؤشر دؤشمزی اولماق / düşər düşməzi olmaq

آمدیم ثواب کنیم کباب کردیم / دیرناق اووچا باتماق / dirnaq ovuca batmaq / قاش آلان یئرده گؤز چئخارتدیق / qaş alan yerdə göz çıxartdıq / ثاواب عوضی کاباب ائله‌دیک / savab əvəzi kabak elədik

آموخته شدن / آچیلیشماق / qçılışmaq /

آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت / له‌له کؤچؤب یورد آغلاماق / lələ köçüb yurd ağlamaq / له‌له کؤچؤب یوردو قالماق / lələ köçüb yurdu qalmaq / او آغاجلار دیرکلیگه کسیلمک / o ağaclar dirəkligə kəsilmək / او آغاجلار کؤرکلیگه کسیلمک / o ağaclar kürəkligə kəsilmək

آن سر دنیا / دؤنیانین او باشی / dünyanin o başi / قاطیر آلان ساووشدی / qatır alan savuşdi /

آن ممه را لولو برد / قاطیر آلان ساووشدی / qatır alan savuşdi

آواره‌ی کوه و بیابان شدن / داغ داشا دؤشمک / dağ daşa düşmək / صحرالارا دؤشمک / səhralara düşmək

آوازه پیدا کردن / گؤل ائله‌مک / gül eləmək /

آه از نهاد بر آمدن / ال آیاقی اووکالاماق / əl ayaqi ovkalamaq / باشین تؤکؤ آیاغا سالاما گلمک / başın tükü ayağa səlama gəlmək /

آه از نهاد کسی بر آوردن / باشا تاس دگیرمانی چئویرمک / başa tas dəgirmani çevirmək /

آه به آسمان رفتن / گیلی گیلی گئدمک / gili gili gedmək

آه در بساط نداشتن / آغزی قولاغیندا اولماق / ağzi qulağında olmaq / لؤلهین دامیندا اذان وئرمک / lülehin damında əzan vermək / ایکی قیرانا گؤلله آتماق / iki qırana güllə atmaq

آه کشیدن و خون دل خوردن / آه چکیب قان اودماق / ah çəkib qan udmaq /

آه نداشتن تا با ناله سودا کنی / چؤرک وای اولماق / çörək vay olmaq / گؤزؤن یاشی قوروماماق / gözün yaşi qurumamaq /

آهسته رو / یئریشه حارام قاتماماق / yerişə haram qatmamaq

آهن را با آهن بریدن / ایتی ایتیله بوغدورماق / iti itilə boğdurmaq / قوشو قوشویلا توتماق / quşu quşuyla tutmaq / دمیری دمیریله کسمک / dəmiri dəmirilə kəsmək /

آهن سرد کوفتن / سویوق دمیره چکیش تاپتاماق / soyuq dəmirə çəkiş taptamaq / بوش هونگ دؤیمک / boş həvəng döymək / ائششگین قولاغینا یاسین اوخوماق / eşşəgin qulağına yasin oxumaq

آهن سرد کوبیدن / سویوق دمیری دؤیمک / soyuq dəmiri döymək

آهنین پنجه / داشی سئخیب سو چئخاردان / daşi sıxıb su çıxardan

آهو رفتار / جئیران یئریشلی / ceyran yerişli /

آهو گیـر و شـیر گیـر / جئیـران باسـان / ceyran / basan

آهو نگاه / جئیران باخیشلی / ceyran baxişli /

آهوی ناگرفته بخشـیدن / چایـدا بـالیغ سوداسـی / çayda baliğ sodasi / چیـی سـودا / çiy suda / گؤیـؤن قوشـلارین سـاتماق / göyün quşlarin / satmaq

آهی در بساط نداشتن / ایته‌ده بیـر چؤرک بوشـلو اولماق / itədə bir çörək boşlu olmaq /

آینه‌ی دق شدن / بیرینین آغزین پیچاق آچماماق / birinin ağzın piçaq açmamaq / قاش قاباق یئر سؤپؤرمک / qaş qabaq yer süpürmək /

آیه‌ی یأس خواندن / فـالی بـددن وورمـاق / bəddən vurmaq / fali / خئییر سـویله‌مزلیـک / xeyir / soyləməzlik

ا

ابرو کج کردن / قاش ایمک / qaş əymək /

ابروها سرکه چلاندن / قاش قاباق تورشاتماق / qaş qabaq turşatmaq / قاش قاباق یئر سؤپؤرمک / qaş qabaq yer süpürmək /

ابو قراضه / ابو قوراضه / əbu qorazə / داشقا / daşqa

اتوی شلوار کسی خربزه قاچ کردن / پالتارین اؤتؤسؤ خوروز باشی کسمک / paltarın ütüsü xoruz başi kəsmək

اتوی شلوار کسی هندوانه قاچ کردن / پالتارین اؤتؤسؤ قارپیز کسمک / paltarın ütüsü qarpız kəsmək

اجازه‌ی نطق کشیدن ندادن / گؤز وئریب ایشیق وئرمه‌مک / göz verib ışıq verməmək /

اجاق کسی را کور کردن / اوجاق سؤندؤرمک / ocaq söndürmək / بیرینین دودمانین داغیتماق / birinin dudmanın dağıtmaq

اجاق کور / سون سوز / son suz /

اجل دور سر کسی چرخیدن / قضا پامبیق اییرمک / qəza pambıq əyirmək / اجل جهره اییریمک / əcəl cəhrə əyirmək /

اجل رسیدن / اجل یئتمک / əcəl yetmək /

اجل معلّق / اجل مایاللاق / əcəl mayallaq / چتیر باز / çətir baz / قورد دئمک قولاغی چئخماق / qurd demək qulaği çıxmaq /

اجل معلّق شدن / اجله موعللق اولماق / əcələ müəlləq olmaq

احترام ریش کسی را نگه داشتن / ساققالی سایماق / saqqali saymaq /

احمد بی غم / احمد به قم / əhmədi beqəm /

اختتامیّه / یاخا باغلاما / yaxa bağlama / فاته‌سین اوخوماق / fatəsin oxumaq /

اخته شدن / بورولماق / burulmaq / یومورتا یؤکؤ آپارماق / yumurta yükü aparmaq /

اخته کردن / داششاق چکمک / daşşaq çəkmək / بیرین بورماق / birin burmaq / بیرینین یئلین آچماق / birinin yelin açmaq /

اخم کردن / بؤزمک / büzmək / داششاق شیشمک / daşşaq şişmək / فئشنا تئشنا ائله‌مک / fişna tışna eləmək

اخم و تخم زمین را جارو کردن / قاش قاباق یئر سؤپؤرمک / qaş qabaq yer süpürmək /

اخم و تخم کردن / بورون توغو وئرمک / burun toğu vermək

اخم و تخم کردن / بورونا ایسسود دولدورماق / buruna issod doldurmaq

اخمو / قارا قاباق / qara qabaq / قاش قاباخلی / qaş qabaxli

اخی تفی / اؤزؤ تؤپؤرجکلی دالیسی بوغمالی / üzü tüpürcakli dalısi boğmali

اراذل و اوباش / گنده گؤده / gedə güdə / لات / لؤت / lat lüt / گؤی گؤتورن / göy göt verən /
ارتقاء مقام / دیککلمک / dikkəlmək /
ارث پدر از کسی طلب کار نبودن / دده مالی شـریکلی اولمامـاق / dədə mali şərikli / olmamaq
ارزن با شیطان کاشتن / ارمنیله سمنی پیشیرمک / ərməniylə səməni pişirmək
از آب سیاه سرشیر گرفتن / قارا سودان قایماق توتماق / qara sudan qaymaq tutmaq /
از آب کره گرفتن / یومورتادان یؤن قیرخماق / yumurtadan yün qırxmaq / داشدان پول چئخاردماق / daşdan pul çıxardmaq / داشدان یاغ چیخاتماق / daşdan yağ çıxartmaq / سودان قیماق توتماق / sudan qeymaq tutmaq / شابالیددان یاغ چئخارتماق / şabalıddan yağ çıxartmaq / قره سودان قیماق توتماق / qərə sudan qeymaq tutmaq
از آب گل آلود ماهی گرفتن / آرا خلوت اولاندا تؤلکؤ بیگ اولماق / ara xəlvət olanda tülkü bəy olmaq / لیل سودان بالیق توتماق / lil sudan balıq tutmaq / قورد دومانلیق آختارماق / qurd dumanlıq axtarmaq /
از آب و گل در آمدن / پوخدان سؤدؤکدن چئخماق / poxdan südükdən çıxmaq /
از آب و گل در آوردن / آچیب بلمک / açıb bələmək / پوخدان سؤدؤکدن چئخارتماق / poxdan südükdən çıxartmaq
از آب و گل در نیامدن / پوخون ساریسی چکیلمه‌مک / poxun sarısi çəkilməmək / شالوارین ساریسی چکیلمه‌مک / şalvarım sarısi çəkilməmək /
از آب و گل در نیامده / یئردن چئخمامیش / yerdən çıxmamış

از آب هر چشمه‌ای خوردن / بیر بولاغین سؤیون ایچمه‌میش قویماماق / bir bulağın suyun içməmiş qoymamaq /
از آخور مفت خوردن و تیزی دادن / خام ییب خام آنقیرماق / xam yeyib xam anqırmaq /
از آدم تا خاتم / آدمنن خاتمه / adəmnən xatəmə /
از آن بیدها نبودن که به هر بادی بلرزد / اؤزدن گئدمه‌مک / üzdən gedməmək / کؤهنه دیرماندا آیلاریلا یاتان / köhnə dəyirmanda aylarıla yatan /
از اسب افتادن / آتدان دؤشمک / atdan düşmak /
از اسب و اصل افتادن / یئره باتماق / yerə batmaq /
از این امامزاده کسی معجز نمی‌بیند / پیرین کرامتین بیلمک / pirin kəramətin bilmək / پیر منیمدی کرامتین بیلیرم / pir mənimdi kəramətin bilirəm /
از این قماش برای فاطی تنبان نشدن / اجینه‌دن قوشون اولمامـاق / əcinnədən qoşun olmamaq/ بو بئزدن فاطیا تومان اولماماق / bu bczdən fatiya tuman olmamaq /
از اینجا مانده از آنجا رانده / آراندا خورمادان اولماق یایلاقدا بوغدادان / aranda xurmadan olmaq yaylaqda buğdadan / آرانانـدا اولوب یایلاقـدان دا اولماق / arannanda olub yaylaqdanda olmaq / ایکی یانا باخان چری قالماق / iki yana baxan çeri qalmaq / علی آشیندان دا اولماق ولی آشیندان دا / əli aşından da olmaq vəli aşından da /
از باب تعارف / دوداق اؤجؤ / dodaq ücü /
از بز نر شیر دوشیدن / تؤلکؤ دریسیندن پاپاق تیکمک / tülkü dərisindən papaq tikmək /

تکه‌دن سۆت ساغماق / təkədən süt sağmaq /
از بستر برخاستن / یاتاقـدان قالخمـاق / yataqdan / qalxmaq
از بنـد جسـته / نوختاسـین قیـرمیش / nuxtasın / qırmış / جئله قیرمیش / cələ qırmış /
از بـیخ عـرب بـودن / لـورولا شـورو قانمامـاق / / lorula şoru qanmamaq
از بیکـاری سـر خـود را تراشـیدن / اؤز باشـین قیرخماق / öz başın qırxmaq / توخوم چیتلامـاق / toxum çıtlamaq /
از پا افتادن / الـدن دؤشـمک / əldən düşmək / الـدن داش دؤشـمک / əldən daş düşmək / چؤمبلمیینجـه هؤرنمـه‌مـک / çömbəlmiyincə hürənməmək / دابـــان پاتلامـــاق / daban / patlamaq
از پـا کشـیدن / آیاخـدان چکمـک / ayaxdan / çəkmək
از پـای افتـادن / آیاقـدان دؤشـمک / ayaqdan / düşmək
از پشـت پـرده سـخن گفـتن / پـرده آرخاسـیندا دانیشماق / pərdə arxasında danışmaq/
از پشـت خنجـر زدن / دالیـدان خنجـر وورمـاق / / dalıdan xəncər vurmaq
از پشـت کسـی بـودن / بیـرینین بئلینـدن اولمـاق / / birinin belindən olmaq
از پشت کـوه آمـدن / آوادانلیـق بـابی اولمامـاق / avadanlıq babi olmamaq / داغ دالینـــدان گلمـک / dağ dalından gəlmək / کـال آیـی / / kal ayi
از پشم کسی برای خـود کـلاه دوخـتن / وریـان چکمـــک / vəryan çəkmək / اؤزؤنـــه کیســـه تیکمک / özünə kisə tikmək /
از پهنا قد کشیدن / اَنه وئرمک / ənə vermək /
از تعجّب دهن باز مانـدن / آغیـز آچیـق قالمـاق / / ağız açıq qalmaq /
از تـــک و تـــا افتـــادن / قروولـدان دؤشـمک / / qərovuldan düşmək
از تیـــغ گذرانـــدن / پیچاقـــدان گئچیتمـــک / / piçaqdan geçitmək
از جا در رفتن / گؤتؤرلنمک / götürlənmək /
از جـــان مایـــه گذاشـــتن / جـان قویمـاق / can / qoymaq / جانـان گئچمک / cannan geçmək / جانـان مایـا قویمـاق / cannan maya qoymaq / مایا قویماق / maya qoymaq /
از جـــان و دل تـــلاش کـــردن / جانـدان تیکـان چئخاتماق / candan tikan çıxatmaq /
از جـــای شـــدن / یئرینـدن اولمـاق / yerindən olmaq / یئرینـــــدن اوینامـــــاق / yerindən /oynamaq
از جایی سوختن / آدیشماق / adışmaq /
از جوش و خروش افتادن / فئـری یاتمـاق / feri yatmaq / هاپبـــا گؤپـــدان دؤشـــمک / hapba / güpdan düşmək
از جهـــان کـــوچ کـــردن / دؤنیـادان کؤچمـک / / dünyadan köçmək
از چاله به چاه افتـادن / تؤسـتؤدن قورتاریـب اودا دؤشـمک / tüstüdən qurtarıb oda düşmək / یاغیشدان چئخیب یـاغمورا دؤشـمک / yağışdan çıxıb yağmura düşmək / یاغیشـدان قوتاریـب دولویـا دؤشـمک / yağışdan qutarıb doluya düşmək / قویـــدان چئخیـــب قویویـــا دوشـــمک / / quydan çıxıb quyuya düşmək
از چاه در آمدن و بـه چالـه افتـادن / یاغیشـدان قوتاریـب دامجئیـا دؤشـمک / yağışdan qutarıb / damcıya düşmək
از چشـم افتـادن / گـؤزدن دؤشـمک / gözdən / düşmək
از چیزی بویی هـم نبـردن / بیـر زاددان بیـر ایـی

آنلاماماق / bir zaddan bir iy anlamamaq / بیر زادین ایییده بورونا دیمه‌مک / bir zadın iyidə / buruna dəyməmək

از چیزی یه نخود کم / بیر زاددان بادام اسگیک / bir zaddan badam əsgik

از حد خود پا فراتر گذاشتن / جئزیخدان چئخماق / cızıxdan çıxmaq /

از حدّ خود گذشتن / کلله چارخا وورماق / kəllə çarxa vurmaq / آیاق اندازه‌دن گؤتؤرمک / ayaq əndazədən götürmək

از حرف برای فاطی تنبان نشدن / سؤزدن فاطییا تومان اولماماق / sözdən fatıya tuman / olmamaq

از حرف، حرف بیرون کشیدن / سؤزدن سؤز آییرماق / sözdən söz ayırmaq /

از حرفهای کسی بوی خون آمدن / آغیزدان قان ایبی گلمک / ağızdan qan iyi gəlmək / قان قان دئمک / qan qan demək /

از حرکت افتادن / اوتوراق اولماق / oturaq / olmaq

از حسد ترکیدن / یاندیقیندان یارما دارتماق / yandıqından yarma dartmaq

از حلق خود بریدن / بوغازا کندیر سالماق / boğaza kəndir salmaq / دیشدن کسمک / dişdən kəsmək

از خاک برداشتن / یئردن گؤتؤرمک / yerdən / götürmək

از خجالت آب شدن / اؤلؤب اریمک / ölüb / ərimək / قد قدده اولماق / qəd qəddə olmaq / کسیله کسیله قالماق / kəsilə kəsilə qalmaq / کؤینک کؤینک تر تؤکمک / köynək köynək / tər tökmək / بوزارتماق / bozartmaq /

از خجالت سرخ شدن / پول کیمی اولماق / pul / kimi olmaq / قئیپ قئرمئزی قیزارماق / qıp qırmızi qizarmaq

از خجالت کسی درآمدن / خجالتدن چیخماق / xəcalətdən çıxmaq / بیرینین خجالتیندن چئخماق / birinin xəcalətindən çıxmaq /

از خداش بود که... / فلان کسین آللاهیندانیدی / filan kəsin allahındandi

از خر افتادن / ائششکدن دؤشمک / eşşəkdən / düşmək

از خر شیطان پایین آمدن / داشلاری اتکدن تؤکمک / daşlari ətəkdən tökmək / شیطان آتیندان یئنمک / şeytan atından yenmək /

از خرد تا کلان / ممه ییندن په ییه‌نه‌جا / məmə / yiyəndən pəpə yiyənəca

از خط قرمز رد شدن / جیزیغیندان چیخماق / cızığindan çixmaq / کهلیگ آزماق / kəhlig / azmaq

از خواب پراندن / قوشق ائله‌مک / quşq / eləmək

از خود راضی / چاتلاماق / çatlamaq / شافتالی طاباقی / şaftali tabaqi / اؤزؤن بوغدا میدانیندا گؤرمک/özün buğda meydaninda görmək/

از خود رفتن / اؤزؤندن گئدمک / özündən / gedmək

از خود گذشتگی / هامینی بزر اؤزؤ لؤت گزر / hamını bəzər özü lüt gəzər

از دامن کسی آویزان شدن / آسلانماق / aslanmaq / پتووا اولماق / pətova olmaq /

از دبّه کسی ضرر ندیده / دبه یاغسیز اولماماق / dəbbə yağsız olmamaq / دبه‌دن زییان گلمه‌مک / dəbdəbədən ziyan gəlməmək /

از در و دیوار آدم باریدن / دام دووار آدام گتیرمک / dam duvar adam gətirmək / دام دوواردان آدام یاغماق / dam duvardan adam / yağmaq

از درد بـه خـود پیچیـدن / قایتـاغی اوینامـاق / qaytaği oynamaq / ایلان ووران کیمی قئوریلیب آچیلماق / ilan vuran kimi qıvrılıb açilmaq /

از دریا خشک در آمدن / سودان قورو چیخمـاق / sudan quru çıxmaq /

از دزد دزدیـــدن / اوغـــرودان اوغورلامـــاق / oğrudan oğurlamaq /

از دست اجـل رسـتن / یاخـا قورتارمـاق / yaxa qurtarmaq / عـزرائیلین آغزینـا سـاققیز وئرمـک / əzrailin ağzına saqqiz vermək /

از دست رفتن / بیری الدن گئدمک / biri əldən gedmək /

از دسـت عزرائیـل در رفـتن / آسـقیریب آیاغـا دورمـاق / asqırıb ayağa durmaq / عـزرائیلا بوروق وئرمک / əzraila buruq vermək /

از دسـت عزرائیـل رسـتن / قبیـردن دورمـاق / qəbirdən durmaq / عـزرائیلا بـؤرک قویمـاق / əzraila börk qoymaq /

از دسـت کسـی آب نچکیـدن / الـی بـرک / əli bərk / قئـر سـئچماز / qır sıçmaz / الـی جیبینـه گئدمه‌ین / əli cibinə gedməyən /

از دست کسی گرفتن / قولدان توتمـاق / qoldan tutmaq / بیرینـه دایـاق اولمـاق / birinə dayaq olmaq /

از دل بـر آمـدن / اؤرکـدن گلمـک / ürəkdən gəlmək /

از دل بر نیامدن / اؤرکدن گلمه‌مـک / ürəkdən gəlməmək / الی گلمه‌مک / əli gəlməmək /

از دل بیرون رفتن / اؤرکدن چئخماق / ürəkdən çıxmaq / گؤزدن دؤشمک / gözdən düşmək /

از دل خبـــر دادن / اؤرگـــدن خبـــر وئرمـــک / ürəgdən xəbər vermək /

از دل کســی در آوردن / اؤرکـدن چئخاتمـاق / ürəkdən çıxatmaq / بیـــرینین اؤرگـــین الـــه گتیرمک / birinin ürəgin ələ gətirmək /

از دل و دماغ افتادن / آغیزی پیچـاق آچمامـاق / ağızı piçaq açmamaq / داماغـدان دؤشـمک / damağdan düşmək /

از دمـــاغ افتـــادن / داماغـــدان دؤشـــمک / damağdan düşmək /

از دماغ ریختن / بوروندان گتیرمک / burundan gətirmək / بورونـــدان تؤکمـــک / burundan tökmək /

از دمــاغ ریختــه شــدن / بورونــدان گلمــک / burundan gəlmək /

از دماغ فیل افتادن / فیل گؤتؤندن دؤشمک / fil götündən düşmək / گؤیـــدن دؤشـــمک / göydən düşmək / مککـه‌دن گـؤزؤ پـالچیغلی گلمک / məkkədən gözü palçiğli gəlmək /

از دمــاغ کســی آوردن / بورونـــان تؤکمـــک / burunnan tökmək /

از دمــاغ کســی خــون نیامــدن / بیـرینین بورنـو قانامامـاق / birinin burnu qanamamaq / سـو سودان ترپشمه‌مک / su sudan tərpəşməmək /

از دور دســتی بــر آتــش داشــتن / بیــر ایشــین باجاسـیندان باخمـاق / bir işin bacasından baxmaq / بیر زادین الیفباسین بیلمک / bir zadın əlifbasın bilmək /

از دهان اژدها رسته / دار دیبینـدن قورتـارمیش / dar dibindən qurtarmiş / اؤلـؤم آیاغینـدان قایتماق / ölüm ayağından qayitmaq /

از دهن شیر در رفتن / ایلان آغزینـدان قورتارمـاق / ilan ağzından qurtarmaq /

از دهن کسی عسل ریختن / آغیزدان بال دامماق / ağızdan bal dammaq / آغیزدان دؤر سپلنمک / ağızdan dür səpələnmək /

از دیوار مردم بـالا رونـده / دووار دلـن / duvar dələn /

از راه بـدر رفـتن / یولـدان چئخمـاق / yoldan çıxmaq / آیاق زؤومک / ayaq züvmək /
از راه به در بردن / ایپدن ساپدان ائله‌مک / ipdən başdan / باشـدان چئخاتمـاق / sapdan eləmək başdan çəkmək / باشدان چکمـک / çıxatmaq / قیلوولامـاق / qilovlamaq / یولـدان ائلـه‌مـک / yoldan / یولدان چئخاتمـاق / yoldan eləmək / çıxatmaq
از راه به در شدن / آزمـاق / azmaq / پـیس یـولا دؤشـمک / pis yola düşmək / گمـی‌سـینین یئلکانی ایلمـک / gəmisinin yelkani əyilmək / یئریشین آزدیرماق / yerişin azdırmaq / یولدان چئخماق / yoldan çıxmaq /
از راه به در کردن / یولدان چئخاتمـاق / yoldan ayaqdan / آیاقـــدان چکمـــک / çıxatmaq / çəkmək
از رو بـردن / اؤزدن گـؤزدن سـالماق / üzdən / üzə qoymaq / اؤزه قویماق / gözdən salmaq /
از رو در واسـی در آمـدن / اؤز آچیلمـاق / üz / don açılmaq / دون آچیلماق / açılmaq
از رو رفتن / اؤزدن گئدمک / üzdən gedmək /
از رو نرو / قاباقدان یئمز / qabaqdan yeməz /
از روزی که چشم باز کرده / گؤز آچان گؤنـدن / göz açan gündən
از ریخت و قیافه افتادن / یاراشیغدان دؤشـمک / yaraşığdan düşmək
از ریش گرفتن و پیونـد سـبیل کـردن / بوغـدان ساققالا یاخماق / buğdan saqqala yaxmaq /
از زبـان‌هـا نیفتــادن / دیللـردن دؤشـمه‌مـک / dillərdən düşməmək
از زمین بر جوشیدن / یئـردن چئخمـاق / yerdən / çıxmaq
از زندگی ساقط شدن / چؤرک پالتار کسیلمک / çörək paltar kəsilmək / دیریلیکدن دؤشـمک / dirilikdən düşmək
از زیر بـار در رفـتن / بویـون قاچیرمـاق / boyun / ایپــه یاتمامــاق / ipə yatmamaq / qaçırmaq / بویوندان سالماق / boyundan salmaq /
از زیر زبان کسی حرفی کشیدن / دیلـین آلتینـدان سـؤز چکمـک / dilin altindan söz çəkmək / انگــین پیچــین بوشــالتماق / əngin piçin / boşaltmaq
از زیر سنگ هم که شده! / داش چاتلاسادا / daş / داش آلتینـدا اولسـادا / daş altında / çatlasada / olsada
از زیر کار در رفتن / بورجوتمـاق / burcutmaq / تؤلکـؤ تؤلکؤیــه تؤلکـؤده قویروغونـا / tülkü / tülküyə tülküdə quyruğuna / گـؤت آتمـاق / göt atmaq / بوروق وئرمک / buruq vermək /
از زیر کار در رو / جان ایشـه وئرمـه‌یـن / can işə / کؤتؤن ایشـه وئرمـه‌یـن / kötün işə / verməyən / verməyən
از سایه‌ی خود رم کردن / کؤلگه‌سیندن اؤلکـن / kölgəsindən ülkən
از سـر بـاز کـردن / باشـدان سـوماق / başdan / باشـدان ائلـه‌مـک / başdan eləmək / sovmaq / جـان چکمـــک / can çəkmək / جـان آللاهـا وئرمک / can allaha vermək /
از سر تا پا / تپه‌دن دیرناغا / təpədən dırnağa /
از سر گذشتن / خیرتدکدن آشماق / xirtdəkdən / باشدان آشماق / başdan aşmaq / aşmaq
از ســر و جــان گذشــتن / باشــدان گئچمــک / başdan geçmək
از سر و روی کسی باریـدن / اؤزدن تؤکؤلمـک / üzdən tökülmək
از سر و کول کسی بـالا رفـتن / باشـا چئخمـاق / başa çıxmaq / چیینه چئخماق / çiynə çıxmaq /
از سر و کول هم بـالا رفـتن / بـاش سـئندیرماق /

haray / هــارای هنگامــه / baş sındırmaq / həngamə

از سر و گردن کسی بالا رفتن / تپه‌یه چئخماق / təpəyə çıxmaq

از سر وا کردن / بویوندان سالماق / boyundan salmaq / آلا تله‌که / ala tələkə / پوخدان دووار / poxdan duvar / باشدان ائتمک / başdan etmək

از سرش هم زیادی بودن / باشیندان آرتیق اولماق / başından artıq olmaq /

از سودایی صرف نظر کردن / سوودادان گئچمک / sovdadan geçmək / گـؤز اؤتمک / göz ötmək

از سیر تا پیاز / اینه‌دن چؤپه / iynədən çöpə / بوزدان دوزا / buzdan duza / بیتدن سیرکیه / bitdən sirkiyə / یئرلی دیبلی / yerli dibli /

از شرّ عقرب به مار پناه بردن / قورد قورخوسونان ایتی دالا آلماق / qurd qorxusunnan iti dala almaq / ایلانین شرریندن اژدها دالینا سئغیشماق / ilanın şərrindən əjdəha dalina sığışmaq

از شیر خواره تا پیر سالخورده / یئددی یاشدان یئتمیشه قدر / yeddi yaşdan yetmişə qədər /

از صافی گذراندن / الکدن گئچیتمک / ələkdən geçitmək / دیشه وورماق / dişə vurmaq /

از صبح علی‌الطلوع تا شام / خوروز بانینلان شام اذانیناجا / xoruz baninlan şam əzanınaca /

از صمیم جان / جان ها جان / can ha can /

از ضمیر پاک کردن / خاطیردن سیلمک / xatirdən silmək

از طراوت افتاده / قارتیمیش / qartımış /

از عرق جبین نان خوردن / آنلین تریله چؤرک یئمک / anlın təriylə çörək yemək / بیلگین چؤرگین یئمک / biləgin çörəgin yemək /

از عقل بی بهره / عاغیلدان کاسیب / ağıldan kasıb / بالاخانانی ایجاره وئرمیش / balaxanani icarə vermiş

از عهد عتیق ماندن / نوح ایامیندان قالماق / nuh əyyamindan qalmaq / مین اؤش یؤز قدیمدن قالماق / min üş yüz qədimdən qalmaq /

از عهده‌ی کسی بر آمدن / بیرینه باتماق / birinə batmaq / بیرینه دوو اولماق / birinə dov olmaq

از عهده‌ی کسی بر نیامدن / بیرینه باتا بیلمه‌مک / birinə bata bilməmək / بیر وریانین چیمی اولماماق / bir vəryanın çimi olmamaq /

از غم دنیا رها شدن / دؤنیانین همم و غممیندن قورتارماق / dünyanın həmm o ğəmmindən qurtarmaq / دؤنیانین داشین آتماق / dünyanın daşın atmaq

از غم دنیا فارغ شدن / جان دینجلمک / can dincəlmək

از فرق سر تا نوک پا / تپه‌دن دیرناغا / təpədən dırnağa

از قحطی آمدن / اودوخماق / uduxmaq / سؤمؤکلر آجالماق / sümüklər acalmaq /

از قلم افتادن / قلمدن دؤشمک / qələmdən düşmək

از قلم انداختن / قلمدن سالماق / qələmdən salmaq

از قیمت افتادن / حیفدن دؤشمک / heyifdən düşmək

از کت و کول افتادن / دیندن دوندان چیخماق / dindən dondan çixmaq / ایپی قیریلماق / ipi qirilmaq

از کیسه رفتن/ کیسه‌دن گئدمک / kisədən gedmək / جیبدن گئدمک / cibdən gedmək

از کار افتادن / ایشدن دؤشمک / işdən

/düşmək

از کار انداختن / داغیتماق / dağitmaq / دارما داغین ائله‌مک / darma dağın eləmək /

از کار کوچک کار بزرگ زاییدن / ایش ایچیندن ایش چیخماق / iş içindən iş çıxmaq /

از کاروان چه ماند جز آتشی به منزل / ایچینده یئل گزیب یئنگه‌لر اویناماق / içində yel gəzib / یengələr oynamaq / توی گئدیب توزو قالماق / toy gedib tozu qalmaq / لَله کؤچؤب یورد آغلاماق / lələ köçüb yurd ağlamaq /

از کاری سر در آوردن / ال آپاریب ال گتیرمک / əl aparıb əl gətirmək /

از کام شیر بیرون کشیدن / قانین ساتین آلماق / qanın satın almaq / اژداها آغزیندان قورتارماق / əjdaha ağzından qurtarmaq /

از کام مرگ گریختن / کفن ییرتماق / kəfən yırtmaq / عزرائیلا بوروق وئرمک / əzrayila buruq vermək /

از کسی حساب بردن / بیریندن حساب آپارماق / birindən hesab aparmaq / چکینمک / çəkinmək / حساب آپارماق / hesab aparmaq/

از کسی خرده برده داشتن / بیر نفردن ایمک / bir nəfərdən əymək / بیرینین یانیندا گیری اولماق / birinin yanında giri olmaq /

از کسی دل پری داشتن / اؤرک دولو اولماق / ürək dolu olmaq /

از کسی زهر چشم گرفتن / گؤزؤن اودون آلماق / gözün odun almaq / بیرینین گؤزؤن قیرماق / birinin gözün qırmaq /

از کسی کینه به دل داشتن / کینایه ساخلاماق / kinayə saxlamaq / داشقاقلی لوبییه اکمک / daşşaqli lobiyə əkmək /

از کسی مو ریختن / بیریندن تؤک تؤکمک / birindən tük tökmək / تؤک سالماق / tük salmaq /

از کلّه‌ی سحر / قارقا یئریندن پوخ قاپمامیش / qarqa yerindən pox qapmamış /

از کوره در رفتن / آشیب داشماق / aşıb daşmaq / تئز داشماق / tez daşmaq / اود گؤتؤرمک / od götürmək /

از کول کسی بالا رفتن / چیگنه چیخماق / çignə çixmaq / بویونا مینمک / boyuna minmək /

از کول هم بالا رفتن / آدام آدام اؤسته چیخماق / adam adam üstə çıxmaq /

از کون برهنه تنبان دزدیدن / لؤت گؤتدن تومان اوغورلاماق / lüt götdən tuman oğurlamaq /

از کون لخت تنبان دزدیدن / گؤزدن سؤرمه قاپماق / gözdən sürmə qapmaq /

از کیسه خوردن / کیسه‌دن یئمک / kisədən yemək / مایادان یئمک / mayadan yemək /

از کیسه رفتن / کیسه‌سیندن گئدمک / kisəsindən gedmək /

از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن / داغدان قار باغیشلاماق / dağdan qar bağışlamaq / فیشنگ دیواننان اولماق / fişəng divannan olmaq / نه دمیر گئدمک نه کؤمؤر / nə dəmir gedmək nə kömür / حامام سویویلا دوست توتماق / hamam suyuyla dost tutmaq /

از کیسه‌ی دیگران خرج کردن / دنی ائلدن سویو گؤلدن / dəni eldən suyu göldən / آت اؤزگه‌نین کؤت اؤزگه‌نین / at özgənin köt özgənin /

از گل نازک‌تر / گؤلدن آغیر سؤز / güldən ağır söz /

از گل نازک‌تر چیزی نگفتن / گؤلدن آغیر سؤز دئمه‌مک / güldən ağır söz deməmək /

از گلوی خود بریدن / بوغازا چاتی سالماق / boğaza çati salmaq / بوغازدان کسمک /

/ boğazdan kəsmək

از لاعلاجی به خر می‌گه خانوم باجی / تنبلليكدن ائششگه دايی دئمک / tənbəllikdən eşşəgə dayi demək /

از ما بهتران / بیزدن یئی‌لر / bizdən yeylər /

از ما گفتن / جان سنين جهنم تارينين / can sənin cəhənnəm tarının /

از مرحله پرت بودن / کال کلله / kal kəllə /

از مـرگ امـان یـافتن / اجلـدن امـان آلمـاق / əcəldən əman almaq /

از میـان برداشـتن / آرادان قالـديرماق / aradan qaldırmaq /

از نا افتادن / امنن دؤشـمک / əmnən düşmək / جانتان دؤشمک / cannan düşmək / سـوزالماق / sozalmaq / نفــــه‌دن دؤشـــــمک / nəfədən düşmək / هئی‌دن دؤشمک / heydən düşmək/

از نا انداختن / جاندان سالماق / candan salmaq / ايشدن سالماق / işdən salmaq /

از نـاف بـه پـايين حـرف زدن / گؤبکـدن آشـاغا دانيشماق / göbəkdən aşağa danışmaq /

از نـان خـوردن انـداختن / اپپکـدن سـالماق / əppəkdən salmaq / چؤرکــــدن ســــالماق / çörəkdən salmaq /

از نـای افتـادن / ديلـدن دؤشـمک / dildən düşmək / ايپ اؤزؤلمک / ip üzülmək /

از نفس افتـادن / نفسـدن دؤشـمک / nəfəsdən düşmək /

از نفس انـداختن / الـدن ديلـدن سـالماق / əldən dildən salmaq /

از وجنات پيـدا بـودن / اؤزدن گـؤزدن ياغمـاق / üzdən gözdən yağmaq /

از وجين کـاری برگشـته / آلاخـدان گلـن آدام / alaxdan gələn adam /

از هر انگشتی هنر باريدن / هر بارماخدان بير هـؤنر ياغماق / hər barmaxdan bir hünər yağmaq/

از هر چه بترسی به سـر آمـدن / قورويـان گـؤزه چؤپ دؤشمک / qoruyan gözə çöp düşmək/

از هر دری سخن گفتن / دره‌دن تپه‌دن دانيشماق / dərədən təpədən danışmaq / داغـدان باغـدان دئمک / dağdan bağdan demək /

از هـر دری سـخنی / يئـددی دره‌نـين سـويون بيـر بيرينـه قاتمـاق / yeddi dərənin suyun bir birinə qatmaq /

از هر دری سخنی گفتن / بير بوداقـا چئخيـب يـوز بـوداقی سـيلکله‌مـک / bir budaqa çıxib yüz budaqi silkələmək / مـين دره‌نـين سـويون بيـر بيرينه قاتمـاق / min dərənin suyun bir birinə qatmaq /

از هر دهنی آوازی در آمـدن / هـر آغيـزدان بيـر هاوا چيخماق / hər ağızdan bir hava çıxmaq/

از هر سمت بـاد آمـد بـاد دادن / تؤکـؤ ياتيمينـا سيغاللاماق / tükü yatımına sığallamaq /

از هزار گـل يکـی نشـکفتن / مـين گؤلـدن بيـری آچيلماماق / min güldən biri açılmamaq /

از هستی ساقط شدن / آغير يؤنگؤللؤگؤ قويمـاق / ağır yüngüllügü qoymaq / ائـو ائشـيکدن چئخماق / ev eşikdən çıxmaq / لئتـه چئخمـاق / letə çıxmaq /

از هستی ساقط شده / قـورو بـی / quru bəy / وار يوخدان چئخميش / var yoxdan çıxmış /

از هفت دولت آزاد بودن / يئـددی دؤلتـدن آزاد اولماق / yeddi dölətdən azad olmaq /

از هفتاد و دو ملّـت آزاد بـودن / يئتميش ايکـی ميللتـدن آزاد اولمـاق / yetmiş iki millətdən azad olmaq /

از همه جا رانـده / يئـددی شـهردن قووولمـوش / yeddi şəhərdən qovulmuş

از هول حليم به ديگ افتادن / بيـر زاددان اؤتـؤر

سؤتؤل اؤتمک / bir zaddan ötür sütül ütmək / سـؤمؤک گمیرمـک / sümük gəmirmək / سـؤتؤل اؤتمـک / sütül ütmək / سـئوینجکدن بـاغری چاتلامـاق / sevincəkdən bağri / çatlamaq

از یـک آب و گـل بـودن / پـالچیق بیـر اولمـاق / palçıq bir olmaq

اسب تازانـدن / آت اویناتمـاق / at oynatmaq / آت چاپیتماق / at çapıtmaq

اسـب در سـنگلاخ رانـدن / آتـی بـاش یوخـاری سؤرمک / ati baş yuxari sürmək

اسب دزد / آت اوغروسو / at oğrusu

اسب دونده جو خود را زیاد کردن / یؤگـؤرک آت آرپاسـین چوخاتمـاق / yügürək at arpasın / çoxatmaq

اسب دیدن و لنگیدن / سو گؤرنده سوساماق / su / görəndə susamaq

اسب را گم کردن و دنبـال افسـار گشـتن / آت ایتیریب نوختاسون آختارماق / at itirib nuxtasın axtarmaq / هر یاراق جؤرلەنیب تئل داراقی قالماق / hər yaraq cürlənib tel daraqi qalmaq /

اسب را گم کردن و دنبال نعلـش گشـتن / آتـی ایتیریـب نـالین آختارمـاق/ ati itirib nalın / axtarmaq

اسب سرکش / قارا یهر / qara yəhər /

اسب عصّاری / آرالیـق آتـی اولمـاق / aralıq ati olmaq / جـار جـار آتـی / car car ati / چرچـی ائششـگی / çərçi eşşəgi / خـرکن ائششـگی / xərkən eşşəgi / قرەچی اینگی / qərəçi inəgi /

اسب نجیب را یک تازیانه / بیلنه بیر تیکه / bilənə bir tikə / آییقا بیر ایشاره / ayıqa bir işarə /

اسب‌ها را زین کردن / قمه باغلاییب آتا مینمک / qəmə bağlayıb ata minmək

اسپند دود کـردن / اؤزرلیـک سـالماق / üzərlik / salmaq

استخاره کـردن / ایسـتیخاره ائلـەمـک / istixarə eləmək / بـو گـؤن صـاباح ائلـەمـک / bu gün / sabah eləmək

استخوان از دست سگ قاپیـدن / ایـت آغزیننـان سـؤمؤک قاپمـاق / it ağzınnan sümük /qapmaq

اسـتخوان خـرد کـردن / کؤلؤنـگ سـیندیرماق / külüng sındırmaq / بیـر یولـدا کؤلـؤک سـئندیرماق / bir yolda külük sındırmaq / سؤمؤک سـئندیرماق / sümük sındırmaq / بـاش آغارتماق / baş ağartmaq /

اسـتخوان خـرد کـرده / سـؤمؤک سـیندیرمیش / sümük sıdırmış

استخوان سـق زدن / آجینـدان قـوروت قاپمـاق / acından qurut qapmaq / سـینو گئـدمک / sinov gedmək

اسـتخوان لای زخـم گذاشـتن / یـارا آراسـینا سـؤمؤک قویمـاق / yara arasına sümük / qoymaq

اسـتراق سـمع / قـولاق قابارتمـاق / qulaq / qabartmaq

استسقا داشـتن / قارینـدا پالتـار یومـاق / qarında / paltar yumaq

اسطقس دار / داش دؤیـر / daş döyər / سـیمیتن / simitən

اسفند روی آتش شدن / کـؤز کیمـی پؤرتمـک / köz kimi pörtmək / اؤزرلیـک کیمـی یانیـب قوورولماق / üzərlik kimi yanıb qovrulmaq /

اسم خود را از دیگران پرسـیدن / آدام اؤز آدیـن اؤزگەدن سوروشماق / adam öz adın özgədən / soruşmaq

اسم خود را عوض کردن / آدی چئویرمک / adi / çevirmək

اسم کسی توی هیچ دفتری نبودن / ایت دفتریندە آد اولماماق / it dəftərində ad olmamaq /

اسم و رسم‌دار / آدلی سانلی / adli sanli / بؤیۆک باش / böyük baş /

اسم و رسمی در کردن / آد چئخاتماق / ad çıxatmaq /

اسیر اهل و عیال / چؤل قوشو / çöl quşu /

اسیر خاک شدن / توپراقدا امیشدیرمک / topraqda əmişdirmək /

اشاره به عاقل / ایشاره آنلایان / işarə anlayan /

اشک تمساح / لیلیق آخیرتماق / lılıq axırtmaq /

اشک چشم قاتق نان بودن / گوز یاشی چؤرگین قاتیقی اولماق / göz yaşi çörəgin qatıqi olmaq /

اشک کسی دم مشکش بودن / آب قورا / ab qora / لئلیق آخیتماق / lılıq axıtmaq /

اشهد خود را گفتن / شهادت کلمه‌سی دئمک / şəhadət kəlməsi demək

اشهد گفتن / کلمه‌ی شهادت دئمک / kəlmeye şəhadət demək

اصفهان دور و کرتش نزدیک / ایصفهان اوزاق کردیسی یاخین / isfəhan uzaq kərdisi yaxin /

اصول دین پرسیدن / اصول دین سوروشماق / isuli din soruşmaq

اطوار در آوردن / هدیکلنمک / hədiklənmək/

اطواری / فیقان / fiqan /

اغفال کردن / خامسیتماق / xamsıtmaq /

افاده‌ها طبق طبق / آغیرلیق ساتماق / ağırlıq satmaq / آغیزا چوللی دووشان یئرلشمه‌مک / ağıza çulli dovşan yerləşməmək / خان سیکیب خانیم اولوب / xan sikib xanım olub / سوماقلی پئسیدماق / sumaqlu pısıdmaq /

افتاده را پای زدن / ییخیلانی وورماق / yıxılani vurmaq / ازیله‌نی ازمک / əziləni əzmək /

افسار پاره کردن / بندی قیرماق / bəndi qırmaq/ نوختاسین قیرماق/ nuxtasın qırmaq /

افسار پاره کرده / نوختاسین قیرمیش / nuxtasın qırmış /

افسار خاییدن / جیلوو گمیرمک / cilov gəmirmək / یئرده گؤیده دورماماق / yerdə göydə durmamaq /

افسار خود را دست کسی دادن / جیلووی بیرینین الینه وئرمک / cilovi birinin əlinə vermək /

افسار رها کردن / باشین قارنیوا / başin qarnıva/

افسار زدن / جیلولاماق / cilovlamaq /

افسار کسی را در دست داشتن / نوختاسین الده ساخلاماق / nuxtasın əldə saxlamaq /

افسار کشیدن / جیلوو چکمک / cilov çəkmək/

افسار کسی را به دست گرفتن / نوختا وورماق / nuxta vurmaq / بیرینین نوختاسین الده ساخلاماق / birinin nuxtasın əldə saxlamaq /

افسار کسی را رها کردن / بیرینین نوختاسین باشینا دولاماق / birinin nuxtasın başına dolamaq / جیلووی باشا دولاماق / cilovi başa dolamaq /

افسار کسی را ول کردن / بیرینین نوختاسین بوشلاماق / birinin nuxtasın boşlamaq /

افسون کردن / جادولاماق / cadulamaq / اووسونلاماق / ovsunlamaq /

اقبال کسی بیدار بودن / الله خوش ساعاتدا اؤزه باخماق / allah xoş saatda üzə baxmaq / شانس اویاق اولماق / şans oyaq olmaq /

اقرار گرفتن / بویونا دیری ایلان سالماق / boyuna diri ilan salmaq / پیشیگیم پیشیگیم‌یله سؤز چکمک / pişigim pişigimiylə söz çəkmək /

اکبیری / کؤللؤک سئرچه‌سی / külluk serçəsi /

اگر آسمان زمین بیاید و زمین به آسمان برود... / یئر گؤیه گئده گؤی یئره گله / yer göyə gedə göy yerə gələ /

اگر از سنگ جواب آمد از او هم آمد / نه آغ دینمک نه قره / nə ağ dinmək nə qərə / داشدان جاواب گلسه اوندان‌دا گلر / daşdan cavab gəlsə ondanda gələr /

اگر از سنگ جواب شنیدی از فلانی هم می‌شنوی! / داشدان جاواب ایسته‌مک / daşdan cavab istəmək /

اگر لر به بازار نرود بازار می‌گندد / بازارین گؤزؤن چیخاتماق / bazarin gözün çıxatmaq /

الحمد خود را گم کردن / الحمدین ایتیرمک / əlhəmdin itirmək /

الّذین را ازبر خواندن / گؤرو گؤزؤیله گؤرمک / goru gözüylə görmək /

الف دال شدن / ایکی قات اولماق / iki qat olmaq /

الک شدن / الکلنمک / ələklənmək /

اما و اگر چیزی باقی بودن / بیر ایشین اؤسکؤرگی اولماق / bir işin öskürəgi olmaq /

امان بریدن / آمان کسمک / aman kəsmək /

امان کسی بریده شدن / آمان کسیلمک / aman kəsilmək /

امروز فردا کردن / بو گؤن صاباح ائله‌مک / bu gün sabah eləmək / بوروشدورماق / buruşdurmaq / فیریلداق گلمک / fırıldaq gəlmək / قوی گؤراخ ائله‌مک / qoy görax eləmək / گؤنؤ گؤنه ساتماق / günü günə satmaq / گئد گله سالماق / ged gələ salmaq /

ان قلت آوردن / نم نؤم ائله‌مک / nəm nüm eləmək / ائله گلدی بئله گتدی ائله‌مک / elə gəldi belə getdi eləmək /

انبان دعوا / ساواش داغارجیغی / savaş dağarcığı /

انبان سوراخ کردن / داوارجیق دیبی دلمک / davarcıq dibi dəlmək /

انبان شرّ / قان چاناغی / qan çanaği / چاخیر شؤشه‌سی / çaxır şüşəsi /

انتقام کشیدن / آجیق آلماق / acıq almaq /

انداختن / گیردیرمک / girdirmək /

اندازه‌ی مو / تؤک قدر / tük qədər /

انگ زدن / شار بوراخماق / şar buraxmaq /

انگشت بر چیزی نهادن / بیر زادا بارماق قویماق / bir zada barmaq qoymaq /

انگشت بند کردن / دیرناغ یئری آختارماق / dirnağ yeri axtarmaq /

انگشت به هر طرف کردی رفته / بارماغی هارا توتسان گئدر / barmaği hara tutsan gedər /

انگشت حیرت به دندان گزیدن / ایکی الیم اولدو بیر باشیم / iki əlim oldu bir başım /

انگشت روی چشم نهادن / ال گؤزه قویماق / əl gözə goymaq /

انگشت کوچک کسی نبودن / بیرینین چوچالا بارماقی اولماماق / birinin çoçala barmaqi olmamaq /

انگشت گذاشتن روی چیزی / بارماق قویماق / barmaq qoymaq /

انگشتان خود را خوردن / بارماغلاری یئمک / barmağlari yemək /

انگشتش را ببری خبردار نمی‌شود / بارماغین کسسن خبری اولماز / barmağın kəssən xəbəri olmaz /

انگشت‌های خود را خوردن / بارماقلارین یئمک / barmaqların yemək /

انگولک کردن / بارماق ائله‌مک / barmaq eləmək / چؤپ اوزاتماق / çöp uzatmaq /

اوج سپهر / قوش قونماز / quş qonmaz /

اوضاع شیر تو شیر شدن / آرا قاریشماق / ara qarışmaq / آرا قاریشیب مصصب ایتمک / ara qarışıb məssəb itmək /

اوضاع قمر در عقرب بودن / آیری اوضاع / ayri oza / تاس قارانلیق گؤرسدمک / tas qaranlıq / görsədmək

اوضاع قمر در عقرب شدن / ایش پیتلاماق / iş / pıtlamaq

اوضاع کسی قمر در عقرب بودن / گؤتؤن قارانلیغی اولماق / götün qaranlığı olmaq /

اوّل پیاله و بد مستی / ایچمه‌میش کئفلنمک / / içməmiş keflənmək

اوّل و آخر / وور توت / vur tut /

اولدرم بولدرم / آغیزی یئللی / ağızı yelli /

اولدرم بولدرم راه انداختن / تؤستی سالماق / tüsti salmaq / آسارام کسرم ائله‌مک / asaram / kəsərəm eləmək

اهل بخیه / اهل بخیه / əhle bəxyə /

اهل بخیه بودن / بیر ایش دؤره‌سینه دولانماق / / bir iş dörəsinə dolanmaq

اهل خانه / ائو / ev /

اهل خطر / دلی قانلی / dəli qanli /

اهل دود و دم / قره‌چی / qərəçi /

اهل قلم / قلم اهلی / qələm əhli /

اهنّ و اوهونّ کردن / هن هؤن ائله‌مک / hən / hün eləmək

اهنّ و تلپ کردن / یانلارین باسا باسا گئدمک / / yanların basa basa gedmək

ایراد بنی اسرائیلی گرفتن / چؤپ قوندارماق / çop qondarmaq / دیرناق یئری تاپماق / dirnaq / yeri tapmaq

ایمان خود را به حراج گذاشتن / ایمانی ترزییه قویماق / imani tərəziyə qoymaq /

این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست / بو قره او قره‌لردن دییر / bu qərə o qərələrdən dəyir / بو کؤل سن گیرن کؤل دگیر / bu kül sən girən / kül dəgir

این جهانی / دؤنیالیق / dünyalıq /

این دست و آن دست کردن / بو آیاق او آیاق ائله‌مک / bu ayaq o ayaq eləmək / گیره‌لنمک / girələnmək /

این رشته سر دراز دارد / خمیرلر چوخ سو آپارماق / xəmirlər çox su aparmaq / ایش اوزون اولماق / iş uzun olmaq /

این گوی و این میدان / همدان اوزاق کردیسی یاخین / hamədn uzaq kərdisi yaxın /

این منم طاووس علّیّن شده/ بوردا منم باغدادا کؤر خلیفه/ burda mənəm bağdadda kor xəlifə /

ب

با آب حمام رفیق گرفتن / حامام سویویلا دوست توتماق / hamam suyuyla dost tutmaq /

با آب هفت دریا پاک نشدن / صابونونان قره پالاز آغارماماق / sabununan qərə palaz ağarmamaq / یئددی دنیزین سویویلا پاکلانماق / yeddi dənizin suyuila paklanmaq

با آبرو / اؤزو سولی / üzü suli / آبیرلی حایالی / abirli hayali

با آتش بازی کردن / اودویلا اویناماق / oduyla oynamaq / اجل جهره ایرمک / əcəl cəhrə əyirmək

با اجل کشتی گرفتن / توپ آغزیندا اولماق / top ağzında olmaq / اجلیله گؤلشمک / əcəlilə güləşmək

با ادا و اطوار آمدن / خان گلدی / xan gəldi /

با اذناب خود جایی رفتن / قویروغویلا بیر یئره گئدمک / quyruğuyla bir yerə gedmək /

با ایما و اشاره مطلب را گفتن / قولاغا چکمک / qulağa çəkmək / سؤز آراسیندا سؤز دئمک / söz arasında söz demək

با بزرگان پیوستن / ال بؤیؤکلر اتگینه یئتیشمک / əl böyüklər ətəginə yetişmək / فیل قولاغیندا یاتماق / fil qulağında yatmaq

با پنبه سر بریدن / پامبیغیلان باش کسمک / pambığılan baş kəsmək

با چادر آمدن و با کفن رفتن / آغ دونویلا گلیب آغ دونویلا گئدمک / ağ donuyla gəlib ağ donuyla gedmək

با چشم مشتری نگاه کردن / مؤشتری گؤزؤیله باخماق / müştəri gözüylə baxmaq

با چنگ و دندان / دیشیله دیرناغیلا / dişilə dırnağıla

با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود / پهینن پیلو اولماز یاغینان دؤگؤ گرک / pəhinən pilov olmaz yağinan dügü gərək / حالوا حالوا دئماقلا آغیز شیرین اولما / halva halva demaqla ağız şirin olma

با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نشدن / قاشیماغا دیرناق ایستمک / qaşımağa dırnaq istəmək / حالوا حالوا دئمگیله آغیز شیرین اولماماق / halva halva deməgilə ağız şirin olmamaq

با خرس ارزن کاشتن / ایتیله قول بویون اولماق / itilə qol boyun olmaq / ارمنیله سمنی پیشیرمک / ərməniyle səməni pişirmək /

با خرس در جوال رفتن / آییلا چووالا گیرمک / ayıyla çuvala girmək

با خوردن سیر نشدن و با لیسیدن سیر شدن؟! / یئمگیله دویمایان یالاماغیلا دویماق / yeməgilə doymayan yalamağıla doymaq

با دست و پا / اللی آیاقلی / əlli ayaqli /

بـا دم خـود گـردو شکسـتن / قویروغـویلا جـویز سـیندیرماق / quyruğuyla cəviz sındırmaq / ایمـانی قیرقـی ایمانینـا دؤنمـک / imani qırqi imanına dönmək / یئـرده گؤیـده دورمامـاق / yerdə göydə durmamaq

بـا دم شـیر بـازی کـردن / شـئرین قویروغـویلا اویناماق / şerin quyruğuyla oynamaq / قـاطیرچی‌نـین قـاطیرین اؤلکؤدمـک / qatırcının qatırın ülküdmək / گئچـی قـوردا ایلیشـمک / geçi qurda ilişmək

بـا دم مـار بـازی کـردن / ایلانینـان اوینامـاق / ilaninan oynamaq

با سایه‌ی خود در افتادن / کؤلگه‌سیله ساواشماق / kölgəsiylə savaşmaq / اؤز اوستوراغینا تپیـک آتماق / öz osturağına təpik atmaq

با سایه‌ی خـود دعـوا داشـتن / اؤز کؤلگـه‌سـیله ساواشان / öz kölgəsiylə savaşan

با سگ در جوال شدن / ایتیلـه چـووالا گیرمـک / itilə çuvala girmək

با سگ همسر شـدن / ایتیلـه قـول بویـون اولمـاق / itilə qol boyun olmaq

با سـوزن گـور کنـدن / ایگنـه‌یلـه گـور قازمـاق / ignəylə gor qazmaq / ایینـه ایلـه گـور قازمـاق / iynəilə gor qazmaq / نـاققیش تیکمـک / naqqış tikmək / چؤمچـه‌یلـه دوه سـووارماق / çömçəylə dəvə suvarmaq

با سیلی صورت خود را سرخ کردن / شاپالاغینان اؤز قیزارتماق / şapalağınan üz qızartmaq

با سـیلی صـورت خـود را سـرخ نگـاه داشـتن / سـیللیینن اوز قئزارتمـاق / silliynən üz qızartmaq / شـاپالاقیلا اؤز قیزاردمـاق / şapalaqıla üz qızardmaq

با شاه هم فالوده نخـوردن / قیـرخ آتلئینـان شـهره گیرمه‌مـک / qırx atlıynan şəhrə girməmək / دؤیؤ یئمیر کی بوغلاریم یاغا باتـار / düyü yemir ki buğlarim yağa batar

با شیطان ارزن کاشـتن / شـیطانیلا داری اکمـک / şeytanila dari akmək

با شیله پیله / حللم قللم / həlləm qəlləm

با طناب کسی به چاه رفـتن / اؤزگـه ایپینـه اودون دؤزمک / özgə ipinə odun duzmək

با طناب کسی داخـل چـاه رفـتن / بیـرینین ایپینـه اودون دؤزمک / birinin ipinə odun düzmək

با طناب کسی داخل چـاه شـدن / بیـرینین ایپیلـه قویویـا دؤشـمک / birinin ipiylə quyuya düşmək

با فیس و افاده جایی رفتن / بیرینین گلمـاغی شـاه گلدیسـین گئچمـک / birinin gəlmaği şah gəldisin geçmək

با کسی عین سگ رفتار کـردن / باشـینا کمسـیک سالماق / başına kəmsik salmaq

با کج دار و مریز / پیشیگیم پیشیگیمیله / pişigim pişigimilə / پیشـیگیم پیشـیگیمیله سـاخلاماق / pişigim pişigimilə saxlamaq

با کج دار و مریز کاری را پیش بـردن / پیشـیگیم پیشـیگیمینن بیـر ایـش گؤرمـک / pişigim pişigiminən bir iş görmək

با کسی اپاق شدن / آیاق اولماق / ayaq olmaq

با کسی بد بودن / بیریله اَیری توغلاماق / biriylə əyri toğlamaq

با کسـی بـر آمـدن / بیریلـه باشـارماق / biriylə başarmaq

با کسی چـپ افتـادن / ترسـه توغلامـاق / tərsə toğlamaq

با کسی خانه یک بودن / قاچدی قوودو اولماماق / qaçdi qovdu olmamaq

بـا کسـی راه آمـدن / یـولا وئرمـک / yola vermək

با کسی روی هم ریختن / بیریله اولماق / biriylə olmaq / بیریله قوشماق / biriylə qoşmaq /
با کسی شاخ به شاخ شدن / ائشمک / eşmək /
با کسی کارد و پنیر بودن / قانلی پیچاق اولماق / qanli piçaq olmaq
با کسی کج افتادن / بیر آدامینان ایری دؤشمک / bir adamınan əyri düşmək
با کلّه / قیزیل باش / qızıl baş / کلله / kəllə /
با گوشه و کنایه حرف زدن / یوموشاق تیکان / yumuşaq tikan / آتماجا آتماجا بیر سؤز دئمک / atmaca atmaca bir söz demək /
با لن ترانی سر کردن / آرادا یئییب اورتادا گزمک / arada yeyib ortada gəzmək /
با مار هم تا کردن / ایلنمیش سویولا یولا گئدمک / iylənmiş suyula yola gedmək / ایتیلنده گئچینمک / itiləndə geçinmək /
با متر خود گز کردن / اؤز آرشینیلا اؤلچمک / öz arşınıyla ölçmək
با نمک / دوزلو / duzlu /
با یک تیر دو نشان زدن / بیر داشیلا ایکی قوش وورماق / bir daşila iki quş vurmaq / ایش ایچینده ایش گؤرمک / iş içində iş görmək / بیر الده ایکی قارپیز گؤتورمک / bir əldə iki qarpız götürmək
با یک دست دو تا هندوانه برداشتن / بیر الده ایکی قارپیز توتماق / bir əldə iki qarpız tutmaq
باب دندان بودن / آغزین یئمی اولماق / ağzin yemi olmaq
باب دندان نبودن / آغزین یئمی اولماماق / ağzin yemi olmamaq
بابا لنگ دراز / اوزون کسسوو / uzun kəssov / داواخانا نردوودانی / davaxana nərduvani / فلگه چؤرک آپاران / fələgə çörək aparan /

بابا نوئل / شاختا بابا / şaxta baba /
باج بی‌حساب / دینمه وئر / dinmə ver /
باج سبیل / بیغ یاغی / bığ yaği / سیبیل یاغی / sibil yaği
باحال و تو دل برو / جیگر / cigər / اؤرگه یاتیم / ürəgə yatım
باختن / اودوزماق / uduzmaq /
باد آورده / باجادان دؤشمه / bacadan düşmə / بیر زادین مایاسی یئلدن اولماق / bir zadın mayasi yeldən olmaq / سئل گتیرمک / sel gətirmək / یئل گتیرمک / yel gətirmək /
باد آورده را باد بردن / کلگیله گلن کؤلگیله گئدمک / kələgilə gələn küləgilə gedmək / یئلیله گلن سئلیله گئدمک / yelilə gələn selilə gedmək
باد به پرچم کسی وزیدن / بیرینین کی گتیرمک / birinin ki gətirmək / بیرینین آشیقی اووچی دورماق / birinin aşiqi ovçi durmaq /
باد به پشت خوردن / سؤمؤک یوغونلاماق / sümük yoğunlamaq / بئعار دامارلار یوغونلاماق / bear damarlar yoğunlamaq /
باد پا / دابانسیز / dabansız /
باد توی دماغ افتادن / بورون یئللنمک / burun yellənmək
باد داشتن / گؤیؤله گئدمک / göyülə gedmək /
باد در آستین افتادن / قولتوق یئللنمک / qoltuq yellənmək
باد در آستین کسی افکندن / قولتوغا وئرمک / qoltuğa vermək
باد در بروت انداختن / قورساق یئللنمک / qursaq yellənmək
باد در دماغ افتادن / بورونو یئللندیرمک / burunu yelləndirmək
باد در دماغ داشتن / بورون یئللی اولماق / burun

/ yelli olmaq

باد در غبغب انداختن / شیشمک / şişmək /

باد را از سنگ چه نصیب / یئل قایادان بیر زاد آپارماماق/ yel qayadan bir zad aparmamaq /

باد زیر بغل افتادن / قازلانماق / qazlanmaq / قولتوق یئللنمک / qoltuq yellənmək /

باد زیر بغل رفتن / قولتوغون آلتی شیشمک / qoltuğun alti şişmək /

باد زیر بغل کسی افتادن / قولتوق شیشمک / qoltuq şişmək / قولتوق یئل آلماق / qoltuq / yel almaq

باد زیر بغل کسی انداختن / دالینا وئرمک / dalına vermək / یئللندیرمک / yelləndirmək / بیرینین قولتوغونا وئرمک / birinin qoltuğuna / vermək

باد صبا / مه یئلی / meh yeli / هفته حییال / həftə / xiyal

باد کسی را خالی کردن / کؤپؤنؤ آلماق / küpünü almaq / یئلین آچماق / yelin açmaq /

باد کسی خالی شدن / یئل چئخماق / çıxmaq / یئلی چئخماق / yeli çıxmaq / yel /

باد هوا / آلاخ بولاخ / alax bulax / داششاق تؤکؤ / daşşaq tükü / هاوا / hava /

باد هوا بودن / الـه‌یب الـه‌یب کپگینـه قاتماق / ələyib ələyib kəpəginə qatmaq / آتیب توتماق / atıb tutmaq /

بادآورده / یئردن تاپماق / yerdən tapmaq /

بادپا / یئل آیاغ / yel ayağ /

بادمجان بم آفت ندارد / ایت ساخسیسی / it saxsisi / موردار اسگی اود توتماماق / murdar / əsgi od tutmamaq /

بادمجان دور قاب چیدن / ساغ سولا گئچمک / sağ sola geçmək / لاواش قولاغی سولاماق / lavaş qulaği sulamaq / چای سؤزن / çay

سؤزن / süzən / دسمال / dəsmal / سیکه دسمال سالان / sikə dəsmal salan / فیته وئرن / fitə verən / فیطه / fitə /

بار از دوش برداشته شدن / چییندن آغیر یؤک گؤتؤرؤلمک / çiyindən ağir yük / götürülmək

بار به دوش خود نهادن / چیینه شله چاتماق / çiynə şələ çatmaq

بار خود را بستن / یؤکؤنؤ توتماق / yükünü tutmaq / یؤک توتماق / yük tutmaq /

بار زندگی / چؤرک تیکانی / çörək tikani /

بار شیشه / شؤشه یؤکؤ / şüşə yükü / یومورتا یؤکؤ / yumurta yükü /

بار شیشه بردن / یومورتا یؤکؤ آپارماق / yumurta / yükü aparmaq

بار کردن / بیرینه سالماق / birinə salmaq / بیرینین قابینا قویماق / birinin qabına qoymaq /

بار و بندیل کسی را زیر بغلش دادن / بیرینین پسه پؤسه‌سین قولتوغونا وئرمک / birinin pəsə / püsəsin qoltuğuna vermək

باری به هر جهت / باشدان سووما / başdan / sovma

بازار چیزی گرم شدن / بازار شیرینلشمک / bazar şirinləşmək

بازار رونق داشتن / بازار توتماق / bazar /tutmaq

بازار رونق گرفتن / بازار گؤللنمک / bazar / güllənmək

بازار شام / ایت اویناقی / it oynaqi / ایت حشیری / it həşiri /

بازار کساد شدن / بازار اولماماق / bazar olmamaq / بازاردان دؤشمک / bazardan düşmək / بازار کاساد اولماق / bazar kasad / olmaq

بازار گرمی کردن / بازار قئزیشدیرماق / bazar qızışdırmaq / بـازار قیزدیرماق / bazar / qızdırmaq

بازداشت شدن / کیلید آلتیندا اولماق / kilid / dama / داما باسیلماق / altında olmaq / basılmaq /

بازی دادن / اویناتماق / oynatmaq /

بازی در آوردن / اؤیـؤن چئخارتماق / öyün / çıxartmaq

بازیگوش / اؤینش / öynəş /

باغ را آب دادن / کردینی سووارماق / kərdini / suvarmaq

باغچه‌ی خود را بیل زدن / اودو اوز قاباغینا دئشمک / odu öz qabağına deşmək /

بال بر افراختن / قاناد آچماق / qanad açmaq /

بال برای پرنده بار نبودن / کیپریگین گؤزه نه آغیرلیقی / kiprigin gözə nə ağırlıqi /

بال بریده / قانادی یولوق / qanadi yoluq /

بال در آوردن / قانادلانماق / qanadlanmaq / قاناد چیخاتماق / qanad çıxatmaq /

بال روی کسی گستردن / امجک تندیره تپمک / əmcək təndirə təpmək / بیرین قاناد آلتینا آلماق / birin qanad altına almaq /

بال و پر دادن / قول قاناد وئرمک / qol qanad / vermək

بال و پر در آوردن / یئللەنیب اوچماق / yellənib / qol qanad açmaq / قول قاناد آچماق / uçmaq /

بال و پر شکستن / قاناد قیریلماق / qanad / qol qanad / قول قاناد قیریلماق / qırılmaq / qirilmaq

بال و پر شکسته / قولسوز قانادسیز / qolsuz / qol qanadi / قول قانادی سئنمیش / qanadsız / sınmış

بال و پر کسی را چیدن / قول بوداغین وورماق / qol budağın vurmaq / قول قانادین سئندیریماق / qol qanadın sındırmaq /

بالا آوردن / بؤیؤک آغا سسلەمک / böyük ağa / səsləmək

بالا خانه / بالاخانا / balaxana /

بالا خانه را اجاره دادن / بالا خانانی ایجاره وئرمک / balaxanani icarə vermək /

بالا کشیدن / آشیرماق / aşırmaq / ایچری آتماق / süpürləmək / سؤپؤرلەمک / içəri atmaq / فیریلداق گلمک / fırıldaq gəlmək / یئییب اؤستؤندن سو ایچمک / yeyib üstündən su / içmək

بالای چشمت ابروست گفتن... / گؤزؤن اؤستؤنده قاش وار دئمک / gözün üstündə qaş var / demək

بامبول / از اون / əzon / قئریقچی / qırıqçi /

بانگ خروس نشنیده / خوروز سسی ائشیدمه‌ین / xoruz səsi eşidməyən

باهم سازگار شدن / اولدوزلاری باریشماق / ulduzlari barışmaq

ببر با پلنگ دچار شدن / قورد چوماقا راست گلمک / qurd çomaqa rast gəlmək /

ببو / بامبیلی / bambılı / هؤشدؤرؤم / hüşdürüm/

بجا بودن / یئرینه دؤشمک / yerinə düşmək /

بچاپ بچاپ / چال چاپ / çal çap / یئدی یئدی / yedi yedi

بچاپ بچاپ کردن / قاپان قاپان ائلەمک / qapan çal çap / چال چاپ ائلەمک / qapan eləmək / eləmək

بچه باز / اوشاق باز / uşaq baz / شؤورن میزاج / şüvərən mizac

بچه لوتی / لوتو بئچه / lotu beçə /

بچه‌بازی در آوردن / اوشاق اویونو / uşaq / oyunu

بچه‌ی ناتو / بوز قولاق / boz qulaq /

بچه‌ی ناقلا / شیطان قولاغی / şeytan qulaği /

بخت از کسی روی گرداندن / باشا قارقا قونماق / başa qarqa qonmaq / تاس قارانلیق گؤسترمک / tas qaranlıq göstərmək / گؤتـؤن قـارانلیغی اولماق / götün qaranlıği olmaq /

بخت برگشتگی / چرخ دؤنمک / çərx dönmək /

بخت برگشتن / بختـه ایـت تؤپؤرمـک / bəxtə it tüpürmək / بیرینین کی گتیرمه‌مک / birinin ki gətirməmək / شانس یاتماق / şans yatmaq /

بخـت بـه روی کسـی خندیـدن / اؤزؤنـه گـؤن دوغمـاق / üzünə gün doğmaq / اؤزه گـؤن دوغمـاق / üzə gün doğmaq / ماچاسـی آلچـی دورمـاق / maçasi alçi durmaq / بیـرینین کـی گتیرمک / birinin ki gətirmək /

بخـت روی برگردانـدن / طـالع اؤز چئویرمـک / tale üz çevirmək / تـاس قـارانلیق اولمـاق / tas qaranlıq olmaq /

بخت کسی بیـدار شـدن / طـالع گؤلمـک / tale gülmək / شانس دورماق / şans durmaq /

بخـت کسـی خوابیـدن / شـانس یاتمـاق / şans yatmaq /

بخـت کسـی گفـتن / الله بـالام دئمـک / allah balam demək / بیرینین کـی گتیرمـک / birinin ki gətirmək /

بخواهی نخواهی / ایستر ایستمز / istər istəməz / یاری کؤنؤل / yari könül /

بخور و نمیـر / اؤج اؤجـه دؤیؤنلـه‌مـک / üc üca düyünləmək / اؤلمـه دیریـل / ölmə diril / بیـر قارنی آج بیر قارنی توخ / bir qarni ac bir qarni tox /

بد بیـاری / آخـار چایـا گندسـن قورومـاق / axar çaya gedsən qurumaq / ایـش ایبلمـک / iş əyilmək / بد گتیرمک / bəd gətirmək /

بـد ترکیـب / جـین دییشـیگی / cin dəyişigi / خوخان / xuxan /

بد حجاب / آچیـق گـزن / açıq gəzən / آچیـق / açıq /

بد حسـاب / بئلـی یـارا / beli yara / حـق وئرمـز / həq verməz

بد دل / قـارا اؤرکلـی / qara ürəkli / قلبـی قـارا / qəlbi qara

بد ریخـت / ایبجـر / eybəcər / جـین دییشـیگی / cin dəyişigi

بـد ریخـت و بـد قیافـه / نـور قوبباسـی / nur qubbasi / خورتدان / xortdan /

بد طینت / اؤرگی قودلو / ürəgi qudlu /

بد قدم / قارا دابان / qara daban /

بد قواره / تاری دوه‌سی / tari dəvəsi / جهنمـدن بیلیـتسـیز قاچـان / cəhənnəmdən bilitsiz qaçan / کلنتی قلمه / kələnti qələmə /

بــد قــولی کــردن / ســؤزدن چئخمــاق / sözdən çıxmaq / قئلئفتلیق / qılıftılıq /

بد کاره / خلشیر / xəlşir / مویدا / moyda /

بد نهاد / اؤرگی قوردلو / ürəgi qurdlu /

بدبختی روی آوردن / قضـا اؤز وئرمـک / qəza üz vermək /

بــدبختی روی بــدبختی / قــارا بختــه قــارانلیق چؤکمک / qara bəxtə qaranlıq çökmək /

بدبین / قلبی قره / qəlbi qərə /

بــدن خاریــدن / بـدن جیجیشـمک / bədən cicişmək / بورنــوز جیجیشــمک / burnuz cicişmək / جان قاشینماق / can qaşınmaq /

بـدنام شـدن / آدی پیسـه چئخمـاق / adi pisə çıxmaq /

بدو بدو / قره دالاخ / qərə dalax /

بدون پشتیبان / دایاقسیز / dayaqsız /

بدیهه‌گو / دیل یؤکؤ / dil yükü /

بر اسب مراد سوار شدن / بیری مشروطه‌سین آلماق / biri məşrutəsin almaq /
بر باد رفتن / بادا گئدمک / bada gedmək / گورولتویا گئدمک / gurultuya gedmək /
بر برف بشاشد آب نشود / ایکی ائششکین آرپاسین بؤله بیلمه‌مک / iki eşşəgin arpasın bölə / tumanın / تومانین چکنمه‌ین / bilməmək / çəkənməyən
بر جا خشک شدن / قوروماق / qurumaq /
بر جا خشکش زدن / قوتو قوروماق / qutu / وار یئردن یوخ اولماق / var yerdən qurumaq / yox olmaq
بر چشم کور گذارند روشن شود / کور گؤزه قویسان آچیلماق / kor gözə qoysan açılmaq /
بر چیدن / دنله‌مک / dənləmək /
بر خر شیطان سوار شدن / شیطان آتینا مینمک / şeytan atına minmək / قان ائششگینه مینمک / qan eşşəginə minmək
بر خر مراد سوار شدن / آتینا مینیب دؤشمه‌مک / atına minib düşməmək / ماتاحین سووماق / matahın sovmaq / ائششگی مینیب حالوانی یئمک / eşşəgi minib halvani yemək /
بر خوردن / مئزیغینا دیمک / mızığına / dındığa dəymək / دئندیغا دیمک / dəymək
بر خویشتن پیچیدن / آچیلیب قیوریلماق / açılıb / qıvrılmaq
بر روی دست داشتن / طاباقا قویوب گؤیه توتماق / tabaqa qoyub göyə tutmaq /
بر سر کسی زدن / بیرینین باشینا دؤیمک / birinin / başına döymək
بر کسی خندیدن / بیرینه گؤلمک / birinə / gülmək
بر کسی غالب آمدن / اؤسته‌لمه / üstələmə /
بر گردن کسی سوار شدن / دالا مینمک / dala minmək / بیرینین بوینونا مینمک / birinin / boynuna minmək
بر گند رندان زدن / داشا ووروب باشا چئخماق / daşa vurub başa çıxmaq / داششاقا شاباش ائله‌مک / daşşaqa şabaş eləmək /
بر مرکب چوبین سوار شدن / بیرینین بویونا خام ایپلیک توتولماق / birinin boyuna xam iplik / بیرینین ناخلی بزنمک / birinin tutulmaq / naxli bəzənmək
بر یخ نوشتن و جلوی آفتاب گذاشتن / بوزا یازیب گؤنه قویماق / buza yazıb günə / qoymaq
برادرانه / قارداشواری / qardaşvari /
برازنده‌ی هم بودن / بؤرک باشا یاراشماق / börk başa yaraşmaq
برای بوی کباب رفتن و دیدن که خر داغ می‌کنند / کاباب ایینه گئدیب ائششک داغلاماق گؤرمک / kabab iyinə gedib eşşək / dağlamaq görmək
برای جن بسم الله گفتن / جینه بسم الله دئمک / cinə bismillah demək
برای جن کلاه دوختن / جینه بؤرک تیکمک / cinə börk tikmək
برای چیزی سر و دست شکستن / بیر زادی گؤیده آپارماق / bir zadi göydə aparmaq / شاخسی گئتمک / şaxsey getmək / بیر زاددان اؤترؤ باش یارماق / bir zaddan ötrü baş yarmaq /
برای خود سخت گرفتن / شیرین جانا قصد ائله‌مک / şirin cana qəsd eləmək /
برای خود کیسه دوختن / توربا تیکمک / torba tikmək / یؤکؤن توتماق / yükün tutmaq /
برای خودش گهی شدن / بیر پوخ اولماق / bir / pox olmaq
برای شیطان پاپوش دوزنده / شیطانا پاپیش تیکن

/ şeytana papış tikən /

برای کاری خود را کشتن / اؤزؤن اؤلدؤرمک / özün öldürmək / ال آیاق داغیتماق / əl ayaq dağıtmaq

برای کسی آش پختن / بیر آداما آش پیشیرمک / bir adama aş pişirmək / بیرینه آش پیشیرمک / birinə aş pişirmək

برای کسی آشی پختن که رویش یک وجب روغن باشد / بیرینه بیر آش پیشیرمک کی اؤزؤنده بیر قارینج یاغ دورا / birinə bir aş pişirmək ki üzündə bir qarınc yağ dura

برای کسی تره خورد کردن / باش وئرمک / baş vermək / بیرین حسابا قویماق / birin hesaba qoymaq

برای کسی تره خورد نکردن / بیرینین ساققالینا سوغان دوغراماماق / birinin saqqalına soğan doğramamaq / ساققالا سوغان دوغراماماق / saqqala soğan doğramamaq / بیرین ایت یئرینه قویماماق / birin it yerinə qoymamaq /

برای کسی تله گذاشتن / تله قورماق / tələ qurmaq

برای کسی چاه کندن / بیرینه قویو قازماق / birinə quyu qazmaq

برای کسی خواب دیدن / بیرینه یوخو گؤرمک / birinə yuxu görmək / یوخو گؤرمک / yuxu görmək

برای کسی خون دل خوراندن / بیرینه قان اوددورماق / birinə qan uddurmaq /

برای کسی دل سوزاندن / بیرینه اؤرک یاندیرماق / birinə ürək yandırmaq /

برای کسی غزل خواندن / ناغیل تاباجا دئمک / nağıl tabbaca demək

برای کسی فرش قرمز پهن نکردن / بیرینه توش نار یوللاماماق / birinə tuş nar yollamamaq /

برای کسی کلّه قند نفرستادن / بیر آداما توش نار یوللاماماق / bir adama tuş nar yollamamaq / بیر آداما کلله قند یوللاماماق / bir adama kəllə qənd yollamamaq

برای کسی کیسه دوختن / نیسگیل کیسه‌سی تیکمک / nisgil kisəsi tikmək /

برای کسی لقمه گرفتن / بیرینه قوش توتماق / birinə quş tutmaq / تیکه توتماق / tikə tutmaq / بیرین چؤرگه یئتیرمک / birin çörəgə yetirmək

برای کسی مغز خر خوراندن / قارقا بئینی یئدیتمک / qarqa beyni yeditmək /

برای کسی نسخه پیچیدن / بیرینه نوسخه یازماق / birinə nusxə yazmaq

برای کور شب و روز یکی بودن / کورا گئجه گؤنؤز بیر اولماق / kora gecə günüz bir olmaq / دلییه هر گؤن بایرام اولماق / dəliyə hər gün bayram olmaq

برای یه شاهی تنبک زدن / یوز آلتینا دؤنبک چالماق / yüz altına dünbək çalmaq /

برج زهرمار / آلماچی ائششگی / almaçi eşşəgi / اؤزدن زهر تؤکؤلمک / üzdən zəhr tökülmək / زارافات بیلمز / zarafat bilməz / قاش قاباقلی / qaş qabaqli / زهر تولوغو / zəhr tuluğu

برج زهرمار بودن / زهر یاغدیرماق / zəhr yağdırmaq / قاش قاباق تورشوتماق / qaş qabaq turşutmaq

برچسب زدن / قارا یاخماق / qara yaxmaq / آد قویماق / ad qoymaq /

برش نداشتن / بالتا کسمه‌مک / balta kəsməmək / خمیر آغیز / xəmir ağiz / کسردن دؤشمک / kəsərdən düşmək /

برف از کوه بخشیدن / دریادا بالیق سوداسی /

/ dəryada balıq sodasi / خلیفه‌نین کیسه‌سیندن xəlifənin kisəsindən / باغیشلاماق / bağişlamaq

برف پیری بر سر نشستن / ساچا قالای چکیلمک / saça qalay çəkilmək /

برف پیری به سر و صورت نشستن / یال آغارماق / yal ağarmaq /

برف پیری روی سر و صورت باریدن / ساققال یؤنه دؤنمک / saqqal yünə dönmək /

برق از چشم جهیدن / گؤزدن اود پاریلداماق / gözdən od parıldamaq /

برق را در خرمن مردم تماشا کردن / اؤلؤلر دئییر بس دیریلر حالوا یئییر / ölülər deyir bəs dirilər halva yeyir /

برکت باریدن / برکت یاغماق / bərəkət yağmaq /

برکت روی گرداندن / الیم خمیر قارنیم آج / əlim xəmir qarnım ac / چؤرگ آتلی من پیادا / çörəg atli mən piyada /

برگ پاپیروس / پاپریز کاغاذی / papriz kağazi/

برو بیا داشتن / شالان دالان / şalan dalan /

برون رفت از مشکلی / باشا داش سالماق / başa daş salmaq /

برهنه فارغ است از دزد و طرّار / آج آدامی قورد یئمز / ac adami qurd yeməz / یوخا قلم ایشله‌مه‌مک / yoxa qələm işləməmək /

برهوت / ایلان مله‌ین یئر / ilan mələyən yer /

بز آوردن / آرواد آلیب قحبه چئخماق / arvad alıb gəhbə çıxmaq / ات آلیب شهره چئخماق / at alıb şəhrə çıxmaq /

بز کش / کئچی قیران / keçi qıran /

بزدل / آغ گؤز / ağ göz / اؤددک / öddək / دووشان اؤرکلی / dovşan ürəkli / اؤرک‌سیز / ürəksiz /

بزک دوزک کردن / سازلانماق / sazlanmaq / بزک دؤزک ائله‌مک / bəzək düzək eləmək /

بزن بکوب / وور چاتلاسین / vur çatlasın /

بزن بهادر / اوردو پوزان / ordu pozan / ال اوغجی ایستی / əl oğci isti /

بزن در رو / قاپدی قاشدی / qapdi qaşdi /

بزن و برقص / چال اویناسین / çal oynasın /

بزن و بکوب / توی ناغارا / toy nağara / چال ها چال / çal ha çal / وور چاتلاسین / vur çatlasın/

بزی آب را گل آلود کردن / گئچی سویو بولاندیرماق / geçi suyu bulandırmaq /

بسته به رگ خون گرفتن / داماراباخیب قان آلماق / damara baxıb qan almaq /

بشکن زدن / چیلتیک چالماق / çiltik çalmaq /

بفهمی نفهمی / آلاشیق دولاشیق / alaşıq dolaşıq /

بق کردن / بوینو چییننده اولماق / boynu çiynində olmaq /

بقاپ بقاپ / قاپان قاپیش / qapan qapış /

بکر و دست نخورده / بالتا گؤرمه‌میش / balta görməmiş /

بگو مگو / چکیش بکیش / çəkiş bəkiş /

بگو و بخند / هله هیرنا / hələ hırna /

بگیر و ببند / توت ها توت / tut ha tut /

بلبشو / اونچونودا سیکیللر دنچینیده uncunuda sikillər dənçinidə / ایت الیندن سؤمؤک گمیرمک اولماماق / it əlindən sümük gəmirmək olmamaq / تؤنلؤک / tünlük /

بلبل زبانی کردن / بؤلبؤللوق ائله‌مک / bülbülluq eləmək /

بلند کردن / قوغزاماق / qoğzamaq / باش باغلاماق / baş bağlamaq / کف گئتمک / kəf getmək /

بلوف زدن / گئتمک / genətmək / مین جیریقا یاماق سالان / min cırıqa yamaq salan /
بنجل / زیبیل / zibil / ائشیگه آتمالی / eşigə atmali /
بند بر زبان نهادن / دیلی دؤیؤنلەمک / dili düyünləmək / لالام کارام / lalam karam /
بند تنبان شل بودن / ارغاج قزیلدن اولماق / ərğac qəzildən olmaq / سویو بوش / suyu boş /
بند تنبانی / تومان باغی / tuman bağı /
بند را آب دادن / اوسسوروب آییلماق / ossurub ayılmaq / تؤکؤلن دولو گلمەمک / tökülən dolu gəlməmək / قوشو اؤتؤروب گل گل چاغیرماق / quşu ötürüb gəl gəl çağırmaq /
بند را به آب دادن / گؤنؤ سویا وئرمک / gönü suya vermək / وریانی سویا وئرمک / vəryani suya vermək /
بند کردن به کسی / بند اولماق / bənd olmaq /
بند کردن / بیر آداما بند ائلەمک / bir adama bənd eləmək /
بو کشیدن / ایی چکمک / iy çəkmək /
بوته‌ی زهر / زهر کولو / zəhər kolu /
بوران / تؤفه تؤف / tüfə tüf /
بوف / گئجه قوشو / gecə quşu /
بوقلمون صفت / گیردکان مسسب / girdəkan məssəb /
بوی الرّحمن کسی آمدن / قولاغین دیبی سارالماق / qulağın dibi saralmaq /
بوی الرّحمن کسی بلند بودن / حالوانی باشدا دولاندیرماق / halvani başda dolandırmaq / قولاغ دیبیندن حالوا ایی گلمک / qulağ dibindən halva iyi gəlmək / آغزی یئردن توپراق قاپماق / ağzi yerdən topraq qapmaq / آغیز بوزا دؤنمک / ağız buza dönmək /

بوی خون آمدن / قان ایی گلمک / qan iyi gəlmək /
بوی گل را از چه جویند از گلاب / فرهاد اؤلؤب کؤلؤنگؤنؤن سسی گلمک / fərhad ölüb külüngünün səsi gəlmək / بیرینین ایین بیر آیریسیندان آلماق / birinin iyin bir ayrısından almaq /
بوی لاشه‌ی سگ / ایت ایگی / it igi /
به آب دادن / سویا وئرمک / suya vermək /
به آب و آتش زدن / آج قلینجا چاپماق / ac qılınca çapmaq / ال کول کوسا آتماق / əl kol kosa atmaq / اودا سویا وورماق / oda suya vurmaq / داغا داشا وورماق / dağa daşa vurmaq /
به آتش کسی سوختن / بیرینین اودونا یانماق / birinin oduna yanmaq /
به آفتاب می‌گوید در نیا / گؤنه دئییر بات آیا دئییر چئخما / günə deyir bat aya deyir çıxma /
به آه و زاری افتادن / باشین تؤکؤ آیاقا سلاما گلمک / başin tükü ayaqa səlama gəlmək /
به آهنگ کسی رقصیدن / چالقیا اویناماق / çalqıya oynamaq /
به اسب سلطان یابو گفتن / یوغودا شور یا گؤزه کور دئمک / yoğuda şor ya gözə kor demək /
به اسب کسی یابو گفتن / آتا ائششک دئمک / ata eşşək demək / آتا ائششک دئمک دوه‌یه کؤششک دئمک / ata eşşək demək dəvəyə köşşək demək /
به اسب گوشت دادن و به سگ جو دادن / آتا ات وئریب ایته سامان وئرمک / ata ət verib itə saman vermək /
به امان خدا رها کردن / آغیزی گؤنه بوراخماق / ağızı günə buraxmaq /

به اندازه‌ی وسع خود / حاللی حالینا گؤره / halli / halina görə

بـه بـاد دادن / بـادا وئرمـک / bada vermək / سـوووورماق / sovurmaq / یئلـه وئرمـک / yelə / vermək

به باد کتک گرفتن / شیلیتله‌مک / şilitləmək /

به پای کسی افتـادن / بیـرینین آیاغینـا دؤشـمک / birinin ayağına düşmək

به پـای مـرگ رفـتن / اؤلـؤم آیاغینـا گـئدمک / ölüm ayağına gedmək

به پر و پا پیچیـدن / آسـلانماق / aslanmaq / ال آیاقا دولاشماق / əl ayaqa dolaşmaq /

به پر و پای کسی پیچیدن / ایلیشـمک / ilişmək / ایماله اولماق / imalə olmaq / بیرینین ال آیاغینا دولاشـماق / birinin əl ayağına dolaşmaq / پؤلچؤک بند ائلـه‌مک / pülçük bənd eləmək / قیرپ قویماق / qırp qoymaq /

به پر و پای همه پیچیدن / یئتنـه یئتمـک یئتمـه‌ینـه بیـر داش آتمـاق / yetənə yetmək yetməyənə / bir daş atmaq

به پول نزدیـک کـردن / پـولا یئتیرمـک / pula / yetirmək

به پیر سنگ انـداختن / پیـره داش آتمـاق / pirə / daş atmaq

بــه تتــه پتــه افتــادن / دیـل دولاشـماق / dil / dolaşmaq / تتـه پتـه‌یـه دؤشـمک / tətə pətəyə / düşmək

به تریج قبا خوردن / بیر سؤز داماغا دیمـک / bir / söz damağa dəymək

به تریج قبای کسی خوردن / سؤز دیندیغا دیمـک / söz dındığa dəymək /

به تقلّا افتادن / ایینه‌سی ایتمک / iynəsi itmək /

به تله افتادن / تله‌یه دؤشمک / tələyə düşmək / تورا دؤشمک / tora düşmək /

به تله انداختن / تورا سالماق / tora salmaq /

به تنگنـا افتـادن / سؤمؤک سـئخیلماق / sümük / sıxılmaq / ال داش آلتـدا قالمـاق / əl daş altda / qalmaq

به تور افتادن / تورا دؤشمک / tora düşmək /

به تیر غیب دچار شدن / دوغشـان چوماقـا راسـت گلمک / doğşan çomaqa rast gəlmək / قـورد چوماقـا راسـت گلمـک / qurd çomaqa rast / gəlmək

به جان آمدن / جانـا دویمـاق / cana doymaq / جانـــا گلمـــک / cana gəlmək / چئزمـــک / çezmək / زارا گلمـک / zara gəlmək / پیچـاق بنده دایانماق / piçaq bəndə dayanmaq / پیچاق سؤمؤگه دایانماق / piçaq sümügə dayanmaq /

به جای ثواب کردن کبـاب کـردن / قـاش آلان یئرده گـؤز چئخارتمـاق / qaş alan yerdə göz / çıxartmaq

به جلز و ولز افتادن / پوخ یئدیمه دؤشمک / pox / yedimə düşmək

به چپ و راسـت رانـدن / الـده سـؤرمک ولـده / ələdə sürmək vələdə /

به چشم آمدن / گؤزه گلمک / gözə gəlmək /

به چشـم بـرادر نگـاه کـردن / قـارداش گؤزؤنـده باخماق / qardaş gözündə baxmaq /

به چشـم خـواهر نگـاه کـردن / بـاجی گؤزؤنـده باخماق / baci gözündə baxmaq /

به چشم خـویش هـم بـاور نداشـتن / گؤزؤنـه‌ده اینانماماق / gözünədə inanmamaq /

به چشمان خـود هـم اعتمـاد نداشـتن / گـؤزؤن ببه‌سینه‌ده اعتمادی اولماماق / gözün bəbəsinədə / etimadi olmamaq

بـه چهـار مـیخ کشـیدن / چارمیخـا چکمـک / çarmixa çəkmək

به حساب دیگران زیسـتن / اؤزگـه خوتـویلا بیـگ

دورماق / özgə xotuyla bəy durmaq /
بـه حسـاب کسـی گذاشـتن / حسـابا سـوخماق / / hesaba soxmaq
بـه خـاطر پیـازی سـر بریـدن / بیـر سـوغانا بـاش کسمک / bir soğana baş kəsmək /
به خاطر خـالی نبـودن عریضـه / خـالا خـاطیرین قالماسین / xala xatirin qalmasın /
به خاطر دستمالی قیصریه را بـه آتـش کشـیدن / امیر بازاری داغیلسین منه بیر دستمال قالسین / əmir / bazari dağılsın mənə bir dəsmal qalsın
به خـاطر یـک بـی نمـاز در مسـجد را نبسـتن / بنامـازدان اؤتـرؤ مسـجید قاپیسـین باغلامامـاق / benamazdan ötrü məscid qapısın / bağlamamaq
به خاک سپردن / توپراغـا تاپیشـیرماق / torpağa / tapışırmaq
به خاک سیاه نشستن / قارا گؤنه چیخمـاق / qara ara yerdə / آرا یئرده قالمـاق / günə çıxmaq qara gün / قـارا گـؤن قابلاشـماق / qalmaq quru yerdə / قـورو یئـرده قالمـاق / qablaşmaq / qalmaq
به خاک انداختن / قارا توپراقا گؤندرمک / qara / topraqa göndərmək
به خال زدن / خالا وورماق / xala vurmaq /
به خرس خاله خان باجی گفتن / آییـا خان بـاجی دئمک / ayıya xan baci demək /
به خواب مـرگ رفـتن / داش کیمـی دؤشـمک / کاسیبین بختی تک یاتمـاق / daş kimi düşmək / kasıbın bəxti tək yatmaq
به خون کسی تشنه بودن / بیرینین قانینا سوساماق / قانینـا سوسـاماق / birinin qanına susamaq / qanına susamaq
به داد کسی رسیدن / هاراییـنا چاتماق / harayına / çatmaq

به دام انداختن / تله‌یه سالماق / tələyə salmaq/
به در می‌گوید تا دیوار بشنود / قئزیم سـنه دئییـب گلینـیم سـنه آنـدیریرام / qızım sənə deyib / gəlinim sənə andırıram
بـه درد خـوردن / پـوخ تولانبـاردا یانمـاق / pox tulanbarda yanmaq / بیرینـدن آدامـا چیـراغ یانماق / birindən adama çirağ yanmaq /
به درد لای جرز خوردن / قلمه قوزان / qələmə qozan / آرادا یئییب اورتادا گـزن / arada yeyib / ortada gəzən
به درد نخور / امه یاراماز / əmə yaramaz /
بـه دسـت و پـا افتـادن / ال آیاقـا دؤشـمک / əl ayaqa düşmak / قـوردان قوردانـا دؤشـمک / qurdan qurdana düşmək / یومورتاسـی ترسـه گلمک / yumurtasi tərsə gəlmək /
به دست و پای کسی افتـادن / آیاغـا دؤشـمک / / ayağa düşmək
بـه دل بـرات شـدن / اؤرگـه قویولمـاق / ürəgə / qoyulmaq
به دل نشستن / سینه‌یه یاتمـاق / sinəyə yatmaq / قان قایناماق / qan qaynamaq / یاغ کیمی اؤرگـه یاتمـاق / yağ kimi ürəgə yatmaq / آدامـین قوشـو بیرینـه قونمـاق / adamın quşu birinə / qonmaq
بـــه دل ننشســـتن / اؤرگ قاشـینماق / ürəg qaşinmaq / اؤرگـــه یاتمامـــاق / ürəgə / yatmamaq
بـه دم خـود بسـتن / دیمدیکـده دولانـدیرماق / dimdikdə dolandırmaq / اؤزؤنـه قـویروق ائله‌مک / özunə quyruq eləmək /
به دندان زدن / دیشه وورماق / dişə vurmaq /
به راه آمدن / یولا گئدمک / yola gedmək /
به راه بی بازگشت رفـتن / گئـدر گلمـز اولمـاق / / gedər gəlməz olmaq

بـه راه بـی‌بازگشـت فرسـتادن / گئـدر گلمـزه یوللاماق / gedər gəlməzə yollamaq /

بـه رحمـت ایـزدی پیوسـتن / اللّهـین رحمتینـه گئدمک / allahın rəhmətinə gedmək /

به روباه گفتند شاهدت کو گفت دمم / تؤلکـودن شاهید ایسته‌دیلر قویروغون گؤستردی / tülküdən şahid istədilər quyruğun göstərdi /

به روز سگ افتـادن / ایـت گؤنؤنـه دؤشـمک / it gününə düşmək / ایـت گؤنؤنـه قالمـاق / it gününə qalmaq / ایت گؤنؤ / it günü /

به روز سـیاه افتـادن / قـارا گؤنـه قالمـاق / qara günə qalmaq /

به روزگار سیاه نشستن / قارا گؤنده اولماق / qara gündə olmaq /

به روغن سـوزی افتـادن / یـاغ یانـدیرماق / yağ yandırmaq / نفسی آیری یئردن آلمـاق / nəfsi ayri yerdən almaq /

به روی خود نیـاوردن / اؤزه گتیرمـه‌مـک / üzə gətirməmək / بیر زادین اؤستؤن وورمامـاق / bir zadın üstün vurmamaq / تؤکـؤن پوزمامـاق / tükün pozmamaq /

بـه روی کسـی آوردن / تویـدا دونـون تانیمـاق / toyda donun tanımaq /

بـه روی کسـی خندیـدن / بیـر آدامـین اؤزؤنـه گؤلمک / bir adamın üzünə gülmək / بیرینین اؤزؤنه گؤلمک / birinin üzünə gülmək /

به ریش کسی بستن / بیر زاد بویونا دؤشمک / bir zad boyuna düşmək /

بـه ریـش کسـی خندیـدن / سـاققالا گؤلمـک / saqqala gülmək /

به ریش گرفتن / بیر زاد بویونا دؤشمک / bir zad boyuna düşmək /

بـه زانـو در آوردن / دیـزه گتیرمـک / dizə gətirmək / دیـــزه چؤکــــدؤرمک / dizə çökdürmək /

بـه زبـان کسـی بسـتن / دیلـه باغلامـاق / dilə bağlamaq /

به زرت و زورت افتادن / نفس آلتـدان چئخمـاق / nəfəs altdan çıxmaq / یـاغ یانـدیرماق / yağ yandırmaq /

بـه زور چـوب و چمـاق / ضـرب زیرکـدن یـاغ چئخاتماق / zərb zəyərəkdən yağ çıxatmaq /

بـه زور سـر پـا مانـدن / جـان گزدیرمـک / can gəzdirmək / اؤلمـه دیریـل گئچینمـک / ölmə diril geçinmək /

به ساز خود رقصیدن / اؤزؤ چالیب اؤزؤ اویناماق / özü çalıb özü oynamaq /

به ساز کسی رقصیدن / بیرینین مؤحؤبـؤن دؤزمـک / birinin mühübün düzmək /

بـه سـاز هـر کسـی رقصـیدن / هـامینین سـازییلا اویناماق / hamının sazıyla oynamaq /

به سایه‌ی خود فخر فروختن / سـن آغـا مـن آغـا اینـک‌لـری کـیم سـاغا / sən ağa mən ağa inəkləri kim sağa / بؤرکـؤن یـانقیلیجی قویـان / börkün yanqılıci qoyan /

به سر انجام رساندن / جـان بوغـازا ییغمـاق / can boğaza yığmaq /

به سر کسی قسـم خـوردن / باشـا آنـد ایچمـک / başa and içmək / بیـرینین باشـینا آنـد ایچمـک / birinin başına and içmək /

به سر و سامان رساندن / بویا باشا یئتیرمک / boya başa yetirmək /

به سر و کول کسی پریدن / باشا آتیلمـاق / başa atılmaq /

بـه سـرانجام رسـیدن / باشـا گلمـک / başa gəlmək /

به سـرش زدن / خویـو توتمـاق / xuyu tutmaq / کلله‌یه وورماق / kəlləyə vurmaq /

به سری که درد نمی‌کند دستمال بستن / یامان یئرده تؤکان آچماق / yaman yerdə tükan açmaq / آغریماز باشا دسمال باغلاماق / ağrimaz / başa dəsmal bağlamaq

به سیاه و سفید چیزی نگاه نکردن / آغینا بوزونا باخماماق / ağına bozuna baxmamaq /

به سیخ کشیدن / شیشه تاخماق / şişə taxmaq / شیشه تاخیب تندیره توتماق / şişə taxıb təndirə / tutmaq

به سیم آخر زدن / هر زادی آیاق آلتینا قویماق / / hər zadi ayaq altına qoymaq

به سینه فشردن / قول بویون اولماق / qol boyun / olmaq

به شبهه افتادن / کره‌لنمک / kərələnmək /

به شناسنامه‌ی کسی قلم کشیدن / سیجیللییه قلم چکمک / sicilliyə qələm çəkmək /

به صحنه آمدن / میدانا چئخماق / meydana / çıxmaq

به ضرس قاطع / ایکی بارماق آراسیندا گؤرمک / گؤزؤن / iki barmaq arasında görmək / قاباغیندا اولماق / gözün qabağında olmaq /

به عالم سمر شدن / ایلنمک / iylənmək /

به عزا نشستن / یاسا باتماق / yasa batmaq /

به عزرائیل هم جان ندادن / عزرائیل بیرینین جانین آلانماماق / əzrail birinin canın / آللاهادا جان وئرمه‌مک / alanmamaq / allahada can verməmək

به غلط کردم افتادن / ایلان کیمی دیل چیخاتماق / ilan kimi dil çıxartmaq / پوخ یئدیمه دؤشمک / pox yedimə düşmək /

به فلاکت افتادن / قابیقدان چئخماق / qabıqdan çıxmaq / قارا گؤن قابلاشماق / qara gün / qablaşmaq

به فلانی نمی‌توان گفت: بالای چشمت ابروست / بیرینین ائششگینه هوش دیبه بیلمه‌مک / birinin / eşşəginə hoş diyə bilməmək

به فوتی بند بودن / پؤفه بند اولماق / püfə bənd olmaq / دگمه دؤشر / dəgmə düşər / یاننان یئل گئچمک / yannan yel geçmək /

به قیمت شیرین فروختن / شیرین قیمته ساتماق / / şirin qimətə satmaq

به کام خود کشیدن / کامینا چکمک / kamına çəkmək / هؤپؤتمک / höpütmək /

به کلّه زدن / بئیینه وورماق / beyinə vurmaq /

به کار گرفتن / ایشه توتماق / işə tutmaq /

بـه کـام شـیر رفـتن / قلینجا چاپماق / qılınca / çapmaq

به کدام ملّت است این... / هانکی تاتین کتابیندا اولماق / hanki tatın kitabında olmaq /

به کریج قبا نخوردن / خنجرین قاشی دؤشمه‌مک / xəncərin qaşi düşməmək /

به کریج قبای کسی خوردن / تستیگه دگمک / / testigə dəgmək

به کسی بر خـوردن / داماغا دیمک / damağa / dəymək

به کسی بله گفـتن / بیرینـه هـن دئمک / birinə / hən demək

به کسی بند کردن / تاخیلماق / taxılmaq / قاتما باغلاماق / qatma bağlamaq /

به کسی پناه بردن / قولتوغا سوخولماق / qoltuğa / soxulmaq

به کسی شراب پاشیدن / چاخیر سپمک / çaxir / səpmək

به کسی محـل گذاشـتن / آدام حسابینا قویماق / / adam hesabına qoymaq

به کسی یا چیزی رفتن / بیرینه چکمک / birinə / çəkmək

به کلّه زدن / مشقه دؤشمک / məşqə düşmək /

به کلیج قبای کسی خوردن / دئندیغا دیمک / dındiğa dəymək

به گرد پای کسی نرسیدن / بیرینین پرسنگیده اولا بیلمه‌مک / birinin pərsəngidə ola bilməmək / بیرینین توپوقونا چئخماماق / birinin topuquna çıxmamaq

به گرد کسی نرسیدن / توزا چاتماماق / toza çatmamaq

به گناه دیگری سوختن / گورولتویا گئدمک / gurultuya gedmək

به گند رندان زدن / ساغا سولا سووورماق / sağa sola sovurmaq / وار یوخو کؤل ائله‌مک / varı yoxu kül eləmək

بـه گـوز افتـادن / اوسسورماغا دؤشمک / ossurmağa düşmək / یاغ یاندیرماق / yağ yandırmaq

به گه خوری افتادن / پوخ یئماغا دؤشمک / pox yemağa düşmək / پوخ یئدیمه دؤشمک / pox yedimə düşmək

به گیر افتادن / گیره دؤشمک / girə düşmək /

به گیر انداختن / گیره سالماق / girə salmaq /

به لجن کشیدن / قئچین قوغزاییب بیرینین اؤستونه ایشه‌مک / qıçın qoğzayıb birinin üstünə işəmək /

بـه لـرزه افتـادن / زاغ زاغ اسمک / zağ zağ əsmək / قارنینا گیرگی دؤشمک / qarnına girgi düşmək

به لعنت خدا نیارزیدن / ایتین لعنتینه دیمه‌مک / itin lənətinə dəyməmək

به ماه میگه تو در نیا من در میام / آیا دئییر چیخ گؤنه دئییر بات / aya deyir çıx günə deyir /bat

به مرغ کسی کیش نگفتن / بیر نفرین تویوغونا کیش دئمه‌مک / bir nəfərin toyuğuna kiş demәmək / قاریشقانیدا آیاقلاماماق / qarışqanıda ayaqlamamaq /

به مویی بند بودن / بیر تؤکه باغلی اولماق / bir tükə bağli olmaq / تؤکدن آسیلی اولماق / tükdən asıli olmaq / تؤکه بند اولماق / tükə bənd olmaq / تؤک کیمی / tük kimi / قیلدان آسیلماق / qıldan asılmaq /

به نام ما به کام دیگران / آد منیم یار اؤزگه‌نین / ad mənim yar özgənin / اوغلانا سؤننت اوبایا مینت / oğlana sünnət obaya minnət /

به نان و نـوا رسـیدن / آغیز چؤرگه یئتیرمک / ağız çörəgə yetirmək /

به نان و نـوایی رسـیدن / آغیز آشا یئتیشمک / ağız aşa yetişmək /

به ندای کسی لبیک گفتن / سسه سس وئرمک / səsə səs vermək /

به نیش کشیدن / دیشه چکمک / dişə çəkmək /

بـه هچـل افتـادن / هچله دؤشمک / həçələ düşmək /

بـه هـر جـان کنـدن.... / اؤلؤم ظؤلؤم / ölüm zulum /

به هر دری متوسّل شدن / الی کولا کوسا آتماق / əli kola kosa atmaq / هر قاپییا گئدمک / hər qapiya gedmək /

به هر سازی رقصیدن / هـر هاوایا اویناماق / hər havaya oynamaq / هر سازا اویناماق / hər saza oynamaq /

بـه هلفـدونی انـداختن / داما باسماق / dama basmaq /

به همدیگر پریـدن / دؤیؤش سؤیؤش / döyüş söyüş /

بـه هـول و ولا افتـادن / ال آیاقا دؤشمک / əl ayaqa düşmək / قوش پیشیرمک / quş pişirmək /

بـه هـیچ دردی نخـوردن / پوخـو تـون انبـاردا یانماماق / poxu tun anbarda yanmamaq /

به هیچ صراطی مستقیم نشدن / ایپه ساپا گلمه‌یـن / ipə sapa gəlməyən / ایپه یاتماز / ipə yatmaz/

به هیکل کسی ریـدن / سـویا سـالیب ایسـلاتماق / suya salıb islatmaq / بیـرینین هیکلینـه آفتافـا گؤتؤرمـک / birinin heykəlinə aftafa / götürmək

به یک هزار هم نیارزیدن / قیرانـا دیمـز / qırana / مؤفتؤیـه‌ده باهـا اولمـاق / müftüyədə dəyməz / baha olmaq

به یک موی نیارزیدن / بیر تؤکه دیمـه‌مـک / bir / tükə dəyməmək

بهارمست شدن / بورونا یئل دولماق / buruna yel dolmaq / بورون یئللنمک / burun yellənmək /

بهانه برای چیـزی جفـت و جـور کـردن / پـول تله‌سی / pul tələsi / باهانا قابی / bahana qabi /

بهانه تراشیدن / قئلـپ قویمـاق / qılp qoymaq / باهانا یونماق / bahana yonmaq /

بهانه‌ی بنـی اسـرائیلی گـرفتن / یومورتایـا قیـرپ تاخماق / yumurtaya qırp taxmaq / گـؤت‌ورن آدی قویمـاق / götverən adi qoymaq / قحبـه قاختنجی ائله‌مک / qəhbə qaxıncı elәmәk /

بهبــود یــافتن / آیناسـی آچیلمـاق / aynasi / açılmaq

بهتان زدن / رنگ یاخماق / rəng yaxmaq /

بهــره نداشــتن / بـره بیتیرمـه‌مـک / bərə /bitirməmək

بــی آبــرو / اؤزؤ سوسـوز / üzü susuz / اؤزو سوسوز / üzü susuz /

بی آبرویی کـردن / آری یئیـب ناموسـو آتمـاق / / ari yeyib namusu atmaq

بی بته / آلچاق / alçaq / کؤک‌سؤز / koksüz /

بی بخار / بوخارسیز / buxarsiz / سـاری قـولاق / sari qulaq /

بی بو و خاصیّت / ایلان اؤلدؤره‌نه آغاج وئرمه‌یـن / ilan öldürənə ağac verməyən / دابانی یازیق / dabani yazıq /

بی بی سی / بی بی سی / bi bi si / یمیش پایلایـان / yemiş paylayan /

بی پدر / آناسینین اوغلو / anasının oğlu /

بی پروا / دلی دولو / dəli dolu /

بی تمیز / ایلان بوغان / ilan boğan /

بـی چشـم و رو / اؤز گـؤزده سـو اولمامـاق / üz üzü / gözdə su olmamaq / اؤزو قیرمیـزی / üzü / اؤزو گؤتؤنـــدن قیرمیـــزی / qırmızi / götündən qırmızi / سؤرتؤک / sürtük /

بی چک و چونه / ایستی‌سیز توسـتؤسـؤز / istisiz / tüstüsüz

بی حساب و کتاب / باشی چووالدان اولماق / başi / çuvaldan olmaq

بی خواهر و مادر / ننه باجی بیلمه‌ین / nənə baci / ننـه بـاجی تانیمایـان / bilməyən nənə baci / tanımayan

بـی خـود و بـی جهـت / بـوش بوشـونا / boş /boşuna

بـی دسـت و پـا / ال آیـاق‌سـیز / əl ayaqsız / اَل آیـاق‌سـیز / əl ayaqsız / ال آیـاقی کـؤت / əl ayaqi küt / مئریخ چیراغـی پوفلـه‌مـک / mırıx / çirağı pufləmək

بی دین و ایمان / یول سوز / yol suz /

بی رگ / بؤرکؤ گؤت آلتینا قویـان / börkü göt altına qoyan / چـال سـاققال / çal saqqal / ساری قولاغ / sari qulağ /

بی زبان / آغیزسیز / ağızsız /

بی زبـان خـاموش / دیـل‌سیز آغیزسـیز / dilsiz / ağızsız

بی سر و سرپرست / باش‌سیزلیق / başsizlıq /

بی شیله پیله / اؤرگی صاف / ürəgi saf / زئغلی اولمایان / zığli olmayan /
بـــی صـــاحب مانـــدن / آرا یئـــرده قالمـــاق / ara yerdə qalmaq /
بـی صـاحب مانـده / آنـدیرا قـالمیش / andıra qalmış /
بـی ظرفیـت / بیـر آتیملیـق بـاروتی اولمـاق / bir atımlıq baruti olmaq / قورســـاق‌ســـیز / qursaqsız / تئز داشان / tez daşan /
بی عار / بیار / beyar / دؤنیا یئلی جانا اسـمه‌مـک / dünya yeli cana əsməmək /
بی قال و مقال / به قال مقال / beqal məqal /
بی قواره / آداما اوخشاماز / adama oxşamaz / چؤلمـک / çölmək / کلـه کؤتـؤر / kələ kötür / لامپا دوه‌سی / lampa dəvəsi /
بی کلّه / مال آشیقی / mal aşıqi / بئینی خـاراب / beyni xarab /
بی مزه / زوزک / zəvzək /
بی مصرف / ارکک کشیر / ərkək keşir /
بی مونس و همدم بودن / قولاقلاری پاسـلانماق / qulaqlari paslanmaq /
بی مهر / سویوق / soyuq /
بـی نـاخن / ایـت داوارجیغـی / it davarcığı / دیرناخسیز / dırnaxsız /
بی نام و نشان / آدی بیلینمز / adi bilinməz /
بی نشان / نم نیشان‌سیز / nəm nişansız /
بـی نمـک / دوز سـوز / duz suz / هدیکلنمـه / hadiklənmə /
بی واهمه / دلی سوو / dəli sov /
بیخ گلو گیر کردن / بوغـازا گئچمـک / boğaza geçmək /
بیخ گوش خاریدن / ساغ قولاغین دیبی قاشینماق / sağ qulağın dibi qaşınmaq /
بـیخ گـوش کسـی خاریـدن / بورنـوزون دیبـی جیجیشمک / burnuzun dibi cicşmək /
بیخ گوش کسی زدن / نالّاماق / nallamaq /
بی‌خانمان / یئرسیز یوواسیز / yersiz yuvasız /
بیـرق بلنـد شـدن / بـایراق اوجالمـاق / bayraq ucalmaq /
بـی‌رگ / آیـران آغیـز / ayran ağız / یوغـورت کیمـین دامارسـیز اولمـاق / yoğurt kimin damarsız olmaq /
بیزار کردن / چورلاتماق / çorlatmaq /
بی‌سر و ته حرف زدن / باش آیاغ دانیشماق / baş ayağ danışmaq /
بـی‌سـر و صـدا / سـس‌سـیز سمیرسـیز / səssiz səmirsiz /
بیشه بـی خـرس نبـودن / بـازار باققـال‌سـیز مئشـه چاققـال‌سـیز اولمامـاق / bazar baqqalsız meşə çaqqalsız olmamaq /
بی‌قواره / دیلقیر / dılqır / لامپا دوه‌سـی / lampa dəvəsi /
بیکار و بیعار / تنبل اؤکؤز / tənbəl öküz /
بیکار و دست در گریبـان / الـی قولتوغونـدا / əli qoltuğunda /
بیگـــاری کشـــیدن / اوت یولـــدورماق / ot yoldurmaq / ایشه سالماق / işə salmaq /
بیـل را گذاشـتن و کلنـگ را برداشـتن / بئلـی قویـوب قازمـانی گؤتؤرمـک / beli qoyub qazmani götürmək /
بیمار دل / زئغلـی / zığli / قـارنی زئغلـی / qarni zığli /
بین دو نفـر شـکر آب شـدن / ایکـی نفـر سـویوق اولماق / iki nəfər soyuq olmaq / آرا دیمـک / ara dəymək /
بی‌نام و نشان / ایزسیز توزسوز / izsiz tozsuz /
بی‌نمکی کردن / دوزسوزلوق / duzsuzluq /
بینوایی / کورلوق چکمک / korluq çəkmək /

بینی به خاک مالیدن / بورون یئره سؤرتمک / burun yerə sürtmək /

بیوه / قره لچک / qərə ləçək /

پ

پا از اندازه بیرون گذاشتن / پرگاریندان چئخماق
/ جئزیغیندان چئخماق / pərgarından çıxmaq /
/ cızığından çıxmaq
پا از اندازه فراتر نهادن / هیر دئدیقجا سالالاماق /
/ آیاق انـدازه‌دن / hır dedıqca sallamaq
گؤتؤرمک / ayaq əndazədən götürmək /
پا از جایی بریده شدن / بیر یئردن آیاق کسیلمک
/ bir yerdən ayaq kəsilmək /
پا از حد خود فراتر گذاشتن / سیکی تاخچالاری
گزمک / siki taxçalari gəzmək /
پا از حد فراتر گذاشتن / قینیندان چیخماق /
/ qınından çıxmaq
پا از گلیم خود دراز کردن / آیاق اندازه‌دن
گؤتؤرمک / ayaq əndazədən götürmək /
پا از گلیم خود دراز نکردن / هامپالیقا گؤره
دانیشماق / hampalıqa görə danışmaq / یورقانا
گؤره قئیچ اوزاتماق / yorqana görə qıç
/ uzatmaq
پا از گلیم خود درازتر کردن / قئچی یورقاندان
آرتیق اوزاتماق / qıçi yorqandan artıq
cecimindən / جئجیمیندن چئخماق / uzatmaq
əməl azmaq / عمل آزماق / çıxmaq / قئنیندان
چئخماق / qınından çıxmaq / کهلیک آزماق /
lıcımdən / لیجیمدن چئخماق / kəhlik azmaq
/ çıxmaq

پا از گلیم خود درازتر نکردن / بانک اؤسته
اوتورماماق / bank üstə oturmamaq / یورقانا
گؤره قئیچ اوزاتماق / yorqana görə qıç
/ uzatmaq
پا برهنه / اایاغ یالین / əyağ yalin /
پا به پای کسی رفتن / آیاقلاشماق /
/ ayaqlaşmaq
پا به جهان گذاشتن / دؤنیایا آیاق قویماق /
/ dünyaya ayaq goymaq
پا به سنگ خوردن / آیاغ داشا دیمک/ ayağ
/ daşa dəymək
پا به ماه / آغیر آیاق / ağır ayaq /
پا پس کشیدن / دیرناق تؤکمک / dirnaq
ayaq dali / آیاق دالی قویماق / tökmək
/ qoymaq
پا پیچ شدن / شتل اولماق / şətəl olmaq /
پا جای پای کسی گذاشتن / بیری تؤکنلری بیر
biri tökənləri bir ayrısi / آیریسی یئغماق
/ yığmaq
پا در هوا نگه داشتن / آسیلی قویماق / asılı
/ qoymaq
پا را اندازه‌ی گلیم خود دراز کردن / قئچی
یورقانا گؤره اوزاتماق / qıçi yorqana görə
poxa / پوخا گؤره بستان اکمک / uzatmaq
/ görə bostan əkmək

پـــا روی پـــا انـــداختن / دیرســـکلنمک / dirsəklənmək /

پا روی حق گذاشتن / آددیم باسماق / addım basmaq / اؤز گؤرمک / üz görmək / حاققی آیاقلاماق / haqqi ayaqlamaq /

پا روی دم شیر گذاشتن / ایلانین قویروغونو آیاقلاماق / ilanın quyruğunu ayaqlamaq /

پا روی دم کسی گذاشتن / قویروغون آیاخلاماق / quyruğun ayaxlamaq / قویروق آیاقلاماق / quyruq ayaqlamaq / بیرینین قویروغون آیاقلاماق / birinin quyruğun ayaqlamaq /

پا روی دم مار گذاشتن / ایلانین قویروغون آیاغلاماق / ilanin quyruğun ayağlamaq /

پا سبک / یؤنگؤل آیاغ / yüngül ayağ /

پا قدم سبک بودن / آیاغی یؤنگؤل / ayaği yüngül /

پا قدم سنگین بودن / آیاغی آغیر / ayaği ağır /

پا قدم کسی خوش بودن / آیاق دؤشمک / ayaq düşmək /

پا گذاشتن به سرزمینی / بیر یئره آیاق قویماق / bir yerə ayaq qoymaq /

پاپتی / چیلپاق / çilpaq / قارنی آچیق / qarni açıq /

پاپوش برای شیطان دوختن / شیطانا پاپیش تیکمک / şeytana papış tikmək /

پاپوش دوختن / پاپوش تیکمک / papış tikmək / حیله گلمک / hiylə gəlmək /

پاچه گرفتن / آغیزا ایت باشی آلماق / ağıza it başi almaq / یانلارین قاپماق / yanların qapmaq /

پاچه‌خواری کردن / سوپالانماق / supalanmaq/

پارتی کلفت / یورقانی قالین / yorqani qalin /

پارس کردن / هؤرمک / hürmək /

پارسال دوست امسال آشنا / یاد اولماق / yad olmaq /

پاره‌سنگ بردن / پرسنگ آپارماق / pərsəng aparmaq /

پاشنه در را کندن / قاپی‌نی دابانینان چئخارتماق / qapıni dabanınnan çıxartmaq /

پاشنه را ور کشیدن / تؤ دابانا / tü dabana /

پاشنه کشیدن / بارماق چکمک / barmaq çəkmək /

پاشنه گرم کردن / دابان قوغان / daban qoğan /

پاشنه‌ی کسی را کشیدن / بویا اوخشاماق / boya oxşamaq / دابان چکمک / daban çəkmək /

پاشنه‌ی کسی گرم شدن / اویونا دؤشمک / oyuna düşmək / دابان قئزماق / daban qızmaq /

پاک سخن / آغیزی تمیز / ağızı təmiz /

پالان را انداختن / پالانی آشیرماق / palani aşırmaq /

پالان روی مورچه گذاشتن / قاریشقایا پالان قویماق / qarışqaya palan qoymaq /

پالان کج / پالانی آیری / palani əyri / شاسی‌سی ایری / şasisi əyri /

پالان کسی کج بودن / بیرینین یؤکؤنده اولماق / birinın yükündə olmaq /

پالان کسی کج شدن / پالانی آشان / palani aşan /

پالان گذاشتن / چوللاما / çullama /

پالان هر خری شدن / هر ائششگه پالان اولماق / hər eşşəgə palan olmaq /

پای خود را پس کشیدن / دالی اوتورماق / dali oturmaq /

پای در گل شدن / پوخا دؤشمک / poxa düşmək /

پای در گل ماندن / آیاق پالچیغا باتماق / ayaq palçığa batmaq /

پـای رفـتن نداشـتن / آیـاق گلمـه‌مـک / ayaq / gəlməmək

پای کسی را از جـایی بریـدن / آیـاق کـسمک / بیرینین آیاقین بیر یئردن کـسمک / ayaq kəsmək / birinin ayaqın bir yerdən kəsmək /

پای کوبی و رقص / چال چاغیر / çal çağır /

پـای لغزیـدن / آیـاق بـؤدؤره‌مـک / ayaq / büdürəmək

پایان دادن به چیزی / الفجین قویمـاق / əlfəcin / qoymaq

پایمال کردن / دابان باسماق / daban basmaq /

پپه / آوارا / avara / اتنه / ətənə / ایکی ائششـگین آرپاسـین بؤلنمـه‌یـن / iki eşşəgin arpasın bolənməyən / چؤرک آغاجی / çörək ağaci / ائشتک بایتالی / eşşək baytali /

پتـه روی آب افتـادن / آغ آچیلمـاق / ağ / ایشـین پوخـو چئخمـاق / işin poxu açılmaq / çıxmaq

پتـه کسـی را روی آب ریخـتن / آچ صـاندیغی تـؤک پـانبیغی / aç sandığı tök panbığı / پـاس آچماق / pas açmaq /

پتیاره / مویدا / moyda /

پـچ پـچ کـردن / پئچئلـداماق / pıçıldamaq / خوسانلاشماق / xosanlaşmaq /

پخته خواری کـردن / چؤرک یاپیلـدی ماحمئـد تاپیلـدی / çörək yapıldi mahmıd tapıldi / حاضیر آشین دیـک قاشیقی اولمـاق / hazir aşın dik qaşıqi olmaq / حاضـیرینه شـاه اولمـاق / hazirinə şah olmaq / یوموشاق یئرین بئلـداری / yumuşaq yerin beldari

پخته خور / حاضیرا ناظیر / hazıra nazir /

پخته خـور بـودن / سـویی کـؤزه‌ده گؤنـؤ باجـادا گؤرمـک / suyi küzədə günü bacada / görmək

پـدر بچـه‌هـا / اوشـاقلارین دده‌سـی / uşaqların / dədəsi

پدر چیزی بودن / بیر زادین آناسـی اولمـاق / bir / zadın anasi olmaq

پـدر در آمـدن / دده یانمـاق / dədə yanmaq / دده یاندیرماق / dədə yandirmaq /

پدر کسی در آمدن / ایت کؤره‌دن گئچن کیمـی / it kürədən geçən kimi / بیرینین دده‌سی یانمـاق / birinin dədəsi yanmaq /

پـدر کسـی را در آوردن / آتاسـینا اود وورمـاق / atasına od vurmaq / ایپ قیرمـاق / ip qırmaq / بورونا دوزلو سـو تؤکمـک / buruna duzlu su tökmək / بیرینی هولویا قوشماق / birini holuya qoşmaq / بیـرینین جینـین جوججولـدتمک / birinin cinin cüccüldətmək / بیرینین دده‌سین یانـدیرماق / birinin dədəsin yandırmaq / دده‌سـین دالینـا سـریمک / dədəsin dalına sərimək / سـیریخ چکمـک / sırıx çəkmək / بیرینین بئـزین جیرمـاق / birinin bezin cırmaq / هولا قوشماق / hola goşmaq /

پدر و مادر دار / دده‌لی بابالی / dədəli babali/

پر جلال و جبـروت / دملـی دسـتگاهلی / dəmli / dəstgahli

پـر چـانگی کـردن / بوغـاز دؤیمـک / boğaz / انگی بیلیـک ائلـه‌مـک / döymək / əngi bəylik / eləmək

پر دل / اؤرکلی / ürəkli / خایالی / xayali /

پر رو / اؤزلؤ / üzlü / قاشقا / qaşqa /

پـر رویـی کـردن / اؤزؤن برکیتمـک / üzün / bərkitmək / اؤزؤنه سالماق / üzünə salmaq /

پر قو / قو تؤکؤ / qu tükü /

پر کاه / یئل قوغان / yel qoğan /

پر مایه / جیکلی / cikli /

پر و بال ریختن / یئلک قاناد تؤکؤلمـک / yelək

dişi / دیشی دؤشمک / qanad tökülmək / düşmək

پر و بال شکستن / قول قاناد سئنماق / qol qanad / sınmaq

پر و بال کسی را شکستن / قول قانادین سئندیرماق / qol qanadın sındırmaq / بیرینین قول قانادین قیرماق / birinin qol qanadın qırmaq /

پر و بال وا کردن / قول قاناد آچماق / qol / qanad açmaq /

پر و پیمان / زیم با زیم / zım ba zım /

پراکنده شدن / تیفاق داغیلماق / tifaq / dağilmaq

پرت و پلا گفتن / هنده منده دانیشماق / həndə / məndə danışmaq

پرچانگی کردن / چؤرؤکچؤ / çürükçü / دوداق دوداق اؤسته قویماماق / dodaq dodaq üstə / qoymamaq

پرچانه / انگوو / əngov / چؤرؤکچؤلوق ائلەیەن / çürükçüluq eləyən / لاغلاغی / lağlaği /

پرچم سفید بلند کردن / آغ بایراق قالدیرماق / ağ / bayraq qaldırmaq

پردل / اؤرگلی / ürəgli /

پرده از راز کسی افتادن / اؤستؤ آچیلماق / üstü / açılmaq / بیرینین آغی آچیلماق / birinin aği / açılmaq

پرده دری کردن / باشا پیسلیک گتیرمک / başa pislik gətirmək / پرده یرتماق / pərdə / yırtmaq / پردەنی گؤتؤرمک / pərdəni / götürmək

پرده کسی را دریدن / آلیغینی آشیرماق / alığıni / aşırmaq

پررو / اؤزؤ آچیق / üzü açıq /

پررو شدن / اؤزلنمک / üzlənmək /

پرستار / شفقت باجی / şəfəqət baci /

پرنده از بال خود کرایه نخواستن / قوش قانادیندان کیرایه ایستەمەمک / quş qanadindan kirayə istəməmək / قوچ بورنوزوندان کیرایه ایستەمەمک / qoç burnuzundan kirayə / istəməmək

پرنده پر نزدن / قوش اوچماماق / quş uçmamaq / میلچک قاناد چالماماق / milçək / qanad çalmamaq

پرنده شدن و به آسمان پر کشیدن / قوش اولوب گؤیه اوچماق / quş olub göyə uçmaq /

پرنویس / چالا قلم / çala qələm /

پرونده درست کردن / ارکگ ائششک آلتیندان بالا چئخارتماق / ərkəg eşşək altından bala çıxartmaq / بیرینه قارا یاخماق / birinə qara / yaxmaq

پری بی پاشنه / دابانسیز فیریشته / dabansız / firiştə

پزاوند / پئزەور / pezəvər /

پستان به تنور چسباندن / امجک تندیره یاپماق / əmcək təndirə yapmaq / قاناد اؤستؤنه چکمک / qanad üstünə çəkmək /

پستان مادر برنده / آناسینین امجگین کسن / anasının amcəgin kəsən

پستان مادر خود را بریدن / ننەسینین امجگین کسمک / nənəsinin əmcəgin kəsmək /

پسته لب / آغزی پؤسته / ağzi püstə /

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد / قارقاینان یولداش اولانین دیمدیگی پوخدا اولماق / qarqaynan yoldaş olanın dimdigi poxda / olmaq

پسرخاله‌ی دایی عموی ... / ایتیمیزین قورد دایی‌سی / itimizin qurd dayısi /

پسند خاطر واقع شدن / دامارینا یاتماق / damarına yatmaq

پشت ابرو نازک کردن / قاش اویناتماق / qaş oynatmaq /

پشت باد خوردن / بیعار دامارلار یوغونلاماق / beyar damarlar yoğunlamaq / سۆمۆکلر یوغونلاماق / sümüklər yoğunlamaq /

پشت به زمین خوردن / آرخا یئره گلمک / arxa yerə gəlmək /

پشت به کسی کردن / دالین چؤوۆرمک / dalin çövürmək /

پشت به کوه استوار کردن / دالی داغا دایاماق / dali dağa dayamaq /

پشت به کوه دادن / داغا دؤنمک / dağa dönmək / دال داغا دایانماق / dal dağa dayanmaq /

پشت پا به خوبی کسی زدن / امگی اله وئرمک / əməgi ələ vermək /

پشت دست بر زمین نهادن / الین دالیسینی یئره وورماق / əlin dalisini yerə vurmaq /

پشت دست به زمین زدن / الین دالین یئره وورماق / əlin dalin yerə vurmaq /

پشت دست داغ کردن / ال داغلاماق / əl dağlamaq / اله داغ قویماق / ələ dağ goymaq / الین دالین داغلاماق / əlin dalın dağlamaq / پوخ یئدیم کلگین قورماق / pox yedim kələgin qurmaq /

پشت سر خود را نگاه نکردن / دالی باخماماق / dali baxmamaq /

پشت سر کسی صفحه گذاشتن / بانک قویماق / bank qoymaq / باه قویماق / bah qoymaq /

پشت سر کسی نماز خواندن / بیرینین دالیندا ناماز قیلماق / birinin dalında namaz qılmaq /

پشت کسی بودن / دالیندا دورماق / dalında durmaq /

پشت کسی در آمدن / دیرک اولماق / dirək olmaq / بیر نفرین دالیندا دورماق / bir nəfərin dalında durmaq / دایاق دورماق / dayaq durmaq / قول اولماق / qol olmaq /

پشت کسی را بر زمین زدن / کۆرگین یئره وورماق / kürəgin yerə vurmaq /

پشت کسی به زمین خوردن / بئل یئره دگمک / bel yerə dəgmək / کۆرگ یئره گلمک / küräg yerə gəlmək /

پشت کسی را به خاک آوردن / بیر آدامی باسماق / bir adami basmaq / بیرینه دیش باتماق / birinə diş batmaq /

پشت کسی را به خاک مالیدن / دالین یئره وورماق / dalın yerə vurmaq / سیرتینی یئره قالدیرماق / sırtıni yerə qaldırmaq /

پشت کسی را به زمین زدن / بیرینین دالین یئره وورماق / birinin dalın yerə vurmaq /

پشت گرم بودن / بئل باغلاماق / bel bağlamaq /

پشت گرمی / آرخالانماق / arxalanmaq /

پشت گرمی و دل گرمی / آرخالی کؤپک قورد باسار / arxali köpək qurd basar /

پشت گوش انداختن / بۆکۆب پالاس آلتینا قویماق / büküb palas altına qoymaq / سؤزۆ غوربته سالماق / sözü ğurbətə salmaq / قولاغ آردینا وورماق / qulağ ardına vurmaq / قولاغ دیبینه وورماق / qulağ dibinə vurmaq /

پشت گوش اندازی / قیراغینا سایماماق / qıraðına saymamaq / بوستانچینین قولاغی کار اولماق / bostançının qulaği kar olmaq /

پشت گوش پهن / گؤتۆ بوش / götü boş /

پشت گوش را دیدن / قولاغین دالین گؤرمک / qulağın dalın görmək /

پشت لب نازک کردن / دوداغ بۆزمک / dodağ büzmək /

پشت و پناه / آرخاداش / arxadaş /

پشتیبان / داياق / dayaq /

پشم و پیل کسی ریختن / اومبانین تؤکو تؤکؤلمک / ombanın tükü tökülmək / سیچانا دؤنمک / siçana dönmək / تؤکو تؤکؤلمک / tükü tökulmək

پشه را در هوا نعل زدن / میلچگی گؤیده نالّلاماق / milçəgi göydə nallamaq /

پل آن سوی جوب ماندن / کؤرپؤ سویون او تاییندا قالماق / körpü suyun o tayında / qalmaq

پل آن سوی رود ماندن / کؤرپؤ سویون او تاییندا قالماق / körpü suyun o tayında qalmaq /

پل صراط / قئل کؤرپؤ / qıl körpü /

پل نازک‌تر از مو / قئل کؤرپؤ / qıl körpü /

پلکیدن / وای گل ائله‌مک / vay gəl eləmək /

پل‌های پشت سر را خراب کردن / کؤرپؤلرین هامیسین یئخماق / körpülərin hamısın / yıxmaq

پنبه از گوش در آوردن / قولاغدان پانبیغی چیخاتماق / qulağdan panbığı çıxatmaq /

پنبه توی گوش کردن / قولاغا بارماق تیخماق / qulağa barmaq tıxmaq

پنبه در گوش کردن / قولاغا پانبیغ تپمک / qulağa panbığ təpmək

پنبه‌ی چیزی را از گوش بیرون کردن / قولاغدان چئخاتماق / qulağdan çıxatmaq /

پنبه‌ی کسی را زدن / بیرینین پیین ائشمک / birinin peyin eşmək / بیرینه قویو قازماق / birinə quyu qazmaq

پنبه‌ی کسی زده شدن / بیرینین سوغانی دوغرانماق / birinin soğani doğranmaq /

پنج روزه / بئش گؤنلوک / beş günlük /

پنجول کشیدن / قارپیشماق / qarpışmaq /

پنجولی / جئریخچی / cırıxçi /

پنجه در پنجه افکندن / پنجه پنجییه وورماق / pəncə pənciyə vurmaq

پنجه‌ی آفتاب / آی پارچاسی / ay parçasi / آیا چکیل اویانا دئمک / aya çəkil oyana demək /

پنهان کار / دیشی قارنیندا اولماق / dişi qarnında / olmaq

پوست چیزی را قلفتی کندن / فیریقلاماق / fırıqlamaq

پوست خر / ائششک دریسی / eşşək dərisi / ائششک گؤنی / eşşək göni /

پوست خر و دندان سگ / ایتین اتی دونقوزون دیشی / itin əti donquzun dişi / ایتین دیشی موتالین دریسی / itin dişi motalın dərisi /

پوست سگ به رو کشیدن / اؤزه ایت دریسی چکمک / üzə it dərisi çəkmək /

پوست عوض کردن / جیلدینی دییشمک / cildini dəyişmək

پوست کسی را کندن / دری سویماق / dəri soymaq / بیرینین دریسینه سامان تپمک / birinin dərisinə saman təpmək / بیرینین گؤنؤن سویماق / birinin gönün soymaq /

پوست کلفت / کؤرت بیین / kürt beyin / کؤرت‌باش / kürt baş / قابئغی قالین / qabığı qalin / دریسی قالین / dərisi qalin / گؤنی قالین / göni qalin /

پوست کنده شدن / دریدن چیخماق / dəridən çixmaq / دیرناغدان چیخماق / dirnağdan çixmaq / دری فیریق چئخماق / dəri fırıq çıxmaq / قابیق سویولماق / qabıq soyulmaq /

پوست کسی را با کاه پر کردن / دریسینه سامان تپمک / dərisinə saman təpmək / دریه سامان تپمک / dəriyə saman tapmək /

پوست کسی کنده شدن / آغ اون کیمی دار گؤز الکدن گئچمک / ağ un kimi dar göz

/ ələkdən geçmək

پوست کندن / فتحعلی خان مشقی / fəthəli xan məşqi /

پوست و استخوان / دریسی اؤستؤنده یانماق / dərisi üstündə yanmaq / بیر دری بیر سؤمؤک / bir dəri bir sümük /

پوست و استخوان شدن / اؤزؤلمک / üzülmək / ات جان اریمک / at can ərimək / انگ انگه گئچمک / əng əngə geçmək /

پوستین خود را از آب بیرون کشیدن / چولون سودان چئخارتماق / çulun sudan çıxartmaq /

پوسیدن و رفتن / چؤرؤمک / çürümək / اریمک / ərimək /

پوشیده سخن گفتن / بالابانـدا قانـدیرماق / balabanda qandırmaq / پردەلی سؤز دئمک / pərdəli söz demək

پوک مغز / بئینی خاراب / beyni xarab / قارقا بئیین / qarqa beyin / بئینی پئیین / beyni peyin /

پـول پـارو کـردن / پـول کـؤرەمک / pul kürəmək / پول سؤپؤرمک / pul süpürmək /

پول چاپ نکردن / بانک اؤسته اوتوماماق / bank üstə otumamaq / بانکلار بیر آداما ایشلەمەمک / banklar bir adama işləməmək

پول چایی / چای پولو / çay pulu / ناهار پولو / nahar pulu

پول در آوردن / پول آپارماق / pul aparmaq /

پول سیاه / قارا پول / qara pul /

پول کثیف / قارا پارا / qara para /

پول کسی سکّه نداشتن / پولـون شـئری قـانجیق اولماق / pulun şeri qancıq olmaq / بیرینین پولونـون قـولاقی اولمامـاق / birinin pulunun qulaqi olmamaq

پول ناهار / ناهار پولو / nahar pulu / سیبیل یاغی / sibil yaği /

پولکی / پارا گؤز / para göz /

پهلوان پنبه / دیل پهلوانی / dil pəhləvani / سؤز پهلـوانی / söz pəhləvani / یـالانچی پهلـوان / yalançi pəhləvan

پی کردن / پیلەمک / peyləmək /

پیاده / هؤشدؤرؤم / hüşdürüm /

پیاز داغ چیزی را زیاد کردن / یاغ سوغانی چوخ ائلەمک / yağ soğani çox eləmək / بیـر سـؤزؤ بؤیؤتمک / bir sözu böyütmək /

پـیچ دهـن شـل شـدن / چنه بوشـالماق / çənə boşalmaq / انگ قئزئشماق / əng qızışmaq /

پیچ و مهرەی کسی را یافتن / دامار اله گتیرمـک / damar ələ gətirmək / بیرینین یوموشاق دامـارین اله گتیرمـک / birinin yumuşaq damarın ələ gətirmək

پیچاندن / گیردەلەمک / girdələmək /

پیر و پاتال / آف کوفدان دؤشمؤش / af kufdan düşmüş / قاری قوجا / qari qoca /

پیراهن از قرآن پوشیدن / آنـدا مانـد ائلـەمک / anda mand eləmək / قرآندان کؤینک گیرمـک / qurandan köynək girmək /

پیراهن برای خـوبی پـاره کـردن / یاخشـیلیقا کؤینک یئرتماق / yaxşılıqa köynək yırtmaq/

پیراهن دو نفـر در یـک آفتـاب خشـک شـدن / ایکی نفری بیر ایلان چالماق / iki nəfəri bir ilan çalmaq

پیـراهن عثمـان / شـر قوپباسـی / şər qupbasi / عثمان کؤینگی / osman koynəgi /

پیـراهن قیامـت / قیامـت کـؤینگی / qiyamət köynəgi

پیرزن جـارو سـوار / کؤپـه گیـرن قـاری / küpə girən qari

پیش کسی دسـت دراز کـردن / اَل آچمـاق / əl açmaq

پیش کسی ریش داشتن / ساققالی یئره سالماماق / saqqali yerə salmamaq /

پیش کسی ریش نداشتن / ساققالی یئره سالماق / saqqali yerə salmaq / بیرینین ساققالینا سوغان دوغرامامـاق / birinin saqqalına soğan doğramamaq /

پیش کسی گیر داشتن / گؤزؤ کؤلگه‌لی / gözü kölgəli / بیرنین یانیندا باراسی اولماق / birinin barasi olmaq /

پیشانی بر خاک نهادن / آنلی یئره قویماق / anli yerə qoymaq /

پیشانی بلند / آنلی آچیق / alni açıq /

پیشانی بلند بودن / شاخ گزمک / şax gəzmək /

پیشـانی داغ زدن / دامغا باسماق / damğa basmaq / آنلین یازیسی / anlın yazısi /

پیشانی نوشت کسی بودن / آنلا یازیلماق / anla yazılmaq /

پیشدستی کردن / قاباقدان گلمه‌لیک / qabaqdan gəlməlik /

پیله کردن / چؤپ ائله‌مک / çöp eləmək /

پیلـی پیلـی خـوردن / والای وورماق / valay vurmaq /

پیه چیزی به تن آدم خوردن / شپه توخونماق / şəpə toxunmaq /

پیه چیزی را به تن مالیدن / بیر ایشین پیین جانا سؤرتمک / bir işin piyin cana sürtmək / پیی جانا سؤرتمک / piyi cana sürtmək /

پیه گرگ به پیراهن کسی مالیدن / بیرنین ائوینه اؤلؤ سیچان آتماق / birinin evinə ölü siçan atmaq /

پیه گرگ به خود مالیدن / آدام اؤزؤنه قورد یاغی سؤرتمک / adam özünə qurd yaği sürtmək /

پیه گرگ به لباس کسی مالیدن / پالتارا قورد یاغی یاخماق / paltara qurd yaği yaxmaq /

پیه گرگ مالیدن به .... / بیرینین پالتارینا قورد یاغی سؤرتمک / birinin paltarına qurd yaği sürtmək /

ت

تا آخرین قطره‌ی خون / قانین آخیر قطره‌سینه‌جا / qanın axir qətrəsinəca /

تا به مرغه می‌گی کیش! / تویوغا کیش پیشیگه پیش / toyuğa kiş pişigə piş /

تا تقّی به توقّی می‌خورد / پیشیه پیش تویوغا کیش / pişiyə piş toyuğa kiş /

تا تنور داغ است باید نان را چسباند / دوییه یاتاندا مینمک / dəviyə yatanda minmək / سو همیشه قئرمیزی آلما گتیرمه‌مک / su həmişə qırmızi alma gətirməmək / ایستی ایستی / isti isti / تندیر ایستی اولاندا چؤرگی یاپماق / təndir isti olanda çörəgi yapmaq

تا جهان پایدار است / دؤنیا دوردوقجا / dünya / durduqca

تا چشم کار می‌کند... / باخدیقجا گؤز قرلمک / baxdıqca göz qərəlmək

تا خرخره / خیرتدکجه / xirtdəkəcə /

تا دو را بشماری / ایکینی سایینجا / ikini /sayınca

تا هفت پشت بس بودن / یئددی بابایا بس اولماق / yeddi babaya bəs olmaq /

تا هفتاد پشت بس بودن / یئتمیش ایکی آرخئیا بس اولماق / yetmiş iki arxıya bəs olmaq /

تاب و توان به زانوان باز آمدن / دیزه گؤج گلمک / dizə güc gəlmək /

تابلو / تابلو / tablo /

تابوت کسی را روی دوش کسی نگذاشتن! / بیرینین تابوتون بیرینین چیینینه وئرمه‌مک / birinin / tabutun birinin çiyninə verməmək

تاج گل بر سر کسی نهادن / باشا جیققا تاخماق / başa cıqqa taxmaq

تاری از موی کسی کم نشدن / بیرینین باشیندان بیر تؤک اسکیک اولماماق / birinin başından / bir tük askik olmamaq

تاریک روشن / آلا قارانلیق / ala qaranlıq /

تاریکی دامن چیدن / قارانلیقین توزو آرینماق / qaranlıqın tozu arınmaq

تازه آمد به بازار کهنه شده دل آزار / کؤهنه سؤپؤرگه‌نی داما آتماق / köhnə süpürgəni dama atmaq / تازا گلدی بازاردان کؤهنه دؤشدی نظردن / taza gəldi bazardan köhnə düşdi nəzərdən

تازه به دوران رسیده / سوندان گؤرمؤش / sondan görmüş / ناهاردان سونرا کیشی اولماق / nahardan sonra kişi olmaq

تازه کار / کال قودوخ / kal qodux /

تافته‌ی جدا بافته بودن / مککه‌دن گؤزؤ پالچیقلی گلمک / məkkədən gözü palçıqli gəlmək / قانی آیریلاردان قئرمئزی اولماق / qani / ayrilardan qırmızi olmaq

تاوان سخن / آتی دیله باغلاماق / ati dilə bağlamaq / دیل کؤتگی یئمک / dil kötəgi / yemək

تپق زدن / دیل بؤدؤره‌مک / dil büdürəmək /

تپل / بئزدیخ / bızdıx /

تحفه / تؤفه / töfə /

تخت کسی تابوتش شدن / تخت تابوت اولماق / / təxt tabut olmaq

تخس / بیج قوروسو / bic qurusu / چییمل / / çiymәl

تخم ابلیس / شیطان توخومی / şeytan tuxumi /

تخم پاشیدن / توخوم اکمک / toxum əkmək /

تخم جنّ / جین یومورتاسی / cin yumurtasi /

تخم چشم‌ها را دادن / گؤزؤن آغین یئدیدمک / / gözün ağın yedidmək

تخم دو زرده گذاشتن / بیرینین پوخوندان مئنجیق تاپیلماق / birinin poxunda mıncıq /tapılmaq

تخم سگ / ایت توخومی / it tuxumi /

تخم کسی را کشیدن / خایاسین چکمک / xayasın çəkmək / بیرینین خایاسین چکمک / / birinin xayasın çəkmək

تخمه شکستن / اوتوروب بیر بیرینین اؤزؤنه باخماق / oturub bir birinin üzünə baxmaq / بیر بیرینین اؤزؤنه باخماق / bir birinin üzünə baxmaq / توخوم چتلاماق / tuxum çıtlamaq / قوش آدی دئمک / quş adi demək /

تر گل ور گل / دولما / dolma /

تر و خشک با هم سوختن / یاشدا قورو اودونا یانماق / yaşda quru oduna yanmaq /

ترتیب اثر ندادن / نوخودون سویا سالماماق / / noxudun suya salmamaq

تردست / جین گؤز / cin göz /

ترش کردن / تورشاتماق / turşatmaq /

ترشرویی کردن / تورشاماق / turşamaq / دوداق یئر سؤپؤرمک / dodaq yer süpürmək / قاش قاباغی تورشوتماق / qaş qabaği turşutmaq /

ترشیدن / تورشاماق / turşamaq / قالاخ / qalax/

ترشیده / تورشاموش / turşamuş /

ترفند به کار بردن / فند قورماق / fənd qurmaq/ فدله‌مک / fədləmək /

ترقّی معکوس کردن / گؤنؤ گؤندن دالی گئدمک / günü gündən dali gedmək /

ترکاندن / گؤز داغی وئرمک / göz daği / vermək

ترمز خالی کردن / آیاق بوشا گئدمک / ayaq / boşa gedmək

ترمز کسی را کشیدن / بیرینین ایپینی چکمک / / birinin ipini çəkmək

تسمه از گرده‌ی کسی بیرون کشیدن / سیریق چکمک / sırıq çəkmək /

تشت از بام افتادن / پاس آچیلماق / pas / açılmaq

تشت کسی از آسمان افتادن / تاس دامنان دؤشمک / tas damnan düşmək /

تشت کسی از بام افتادن / دؤیؤن آچیلماق / / düyün açılmaq

تشنه‌ی خون چیزی بودن / بیر زادین قانینا سوساماق / bir zadın qanına susamaq /

تعارف شاه عبدالعظیمی / آغیز اؤجؤ / ağız ücü / قوشقون تکلیفی / quşqun təklifi /

تغییر ذائقه دادن / دیش دیشمک / diş / dəyişmək / قلیانین سویون دییشمک / qəlyanın / suyun dəyişmək

تف باران کردن / اؤزه تؤپؤرمک / üzə / tüpürmək

تف خود را لیس زدن / تؤپؤردوغون یالاماق / / tüpürduğun yalamaq

تف خود را لیس نزدن / تؤپؤردوغون یالاماماق / tüpürduğun yalamamaq

تف در هوا یخ زدن / تؤ دئییرسن یئره دؤشمؤر / tü deyirsən yerə düşmür

تف کسی به جای گلوله کار کردن / تؤپؤرجک گؤلله یئرینده ایشله‌مک / tüpürcək güllə / yerində işləmək

تف مال شده / تؤپؤرجکلی / tüpürcəkli /

تقّ و لقّ / تاققا لاخ / taqqa lax /

تقلّا کردن / دارتینماق / dartınmaq /

تقّی به توقّی خوردن / پیشیگ آسقیرماق / pişig / asqırmaq

تقی ماند و طاقش / بولاماج دلیه قالماق / bulamac dəliyə qalmaq

تقی و طاقش / بیر سیکی بیر بوغازی / bir siki bir boğazi / بیر ککی بیر کؤکی / bir kəki bir / küki

تک فرزنددار بودن / سوفرادا چؤرک بیر اولماق / sufrada çörək bir olmaq

تل و بل / تلل و بلل / təll o bəll /

تلخ جبین / قیافه‌دن زهر تؤکؤلمک / qiyafədən / zəhr tökülmək

تلخ زبان / آجی دیل / aci dil / قانی آجی / qani / aci

تلخ زبانی / ازوای‌لیق / əzvaylıq /

تلکه کردن / پول قوپاتماق / pul qopatmaq / بیرین کسمک / birin ıəsmək /

تلکه کن / داش باشچی / daş başçi /

تلویزیون / شیطان جعبه‌سی / şeytan cəbəsi /

تمام پل‌ها را پشت سر خود خراب کردن / سئچمامیش اوجاق باشی قویماماق / sıçmamiş / ocaq başi qoymamaq

تمام کردن / تامام ائله‌مک / tamam eləmək /

تمامی نداشتن / دالی کسیلمز / dali kəsilməz /

تن به قضا دادن / بیر ایشی گؤزه آلماق / bir işi / gözə almaq

تن به کار نده / اؤرتادا یئییب قیراغدا گزن / ortada yeyib qırağda gəzən

تن کسی خاریدن / جان قاشینماق / can / qaşınmaq

تنبان خود را بالا کشیدن نتوانستن / بیری تومانین چکنمه‌مک / biri tumanın çəkənməmək /

تنبان دو تا شدن / تومان ایکیلشمک / tuman ikiləşmək / شالوار ایکی اولماق / şalvar iki / olmaq

تنبان سر خود کردن / تومانی باشا اؤرتمک / tumani başa örtmək

تنبان کسی دو تا شدن / بیر نفرین گؤتؤنه ات گلمک / bir nəfərin götünə ət gəlmək / گؤته ات گلمک / götə ət gəlmək / تومان ایکی اولماق / tuman iki olmaq /

تنبل بغداد / باغداد تنبلی / bağdad tənbəli /

تند تند / دها ده / deha deh /

تند و تیز / جئیران باسان / ceyran basan /

تند و تیز بودن / سؤزؤ گؤیده قاپماق / sözü / göydə qapmaq

تنگ چشم / دؤنیا گیر / dünya gir / دار اؤرکلی / dar ürəkli

تنگ حوصله / دار قورساق / dar qursaq /

تنگ روزی / دار گلیرلی / dar gəlirli / سئتیر قاپان / setir qapan /

تنگ نظر / دار گؤز / dar göz / داش کیمین اولماق / daş kimin olmaq / گؤزؤ دار / gözü / dar

تنگ نظری / گؤزؤ دارلیق / gözü darlıq /

تنگدستی / ال دالی قالماق / əl dali qalmaq /

تو اگر روباهی من دمب روباهم / سن ایره‌نی من توخوموشام / sən əyirəni mən toxumuşam /

سن تؤکلؤ اولسان من قویروغویام / sən tülkü / olsan mən quyruğuyam

تو باغ بودن / باغدا اولماق / bağda olmaq /

تو باغ نبودن / باغدا اولماماق / bağda / olmamaq

تو دل برو / آرشینا گلمک / arşına gəlmək / اؤرگه یاتان / ürəgə yatan / دؤشه یاتان / döşə / şit / شیت / yatan

تو دنده‌ی لج افتادن / بویونا دؤشمک / boyuna / düşmək

تو دهن شتر خار خشک خرمای تر بودن / گیر بیرینین گؤزؤنه باخ بیرینین اؤزؤنه / gir birinin / gözünə bax birinin üzünə

تو رو در بایستی گیر کـردن / اؤزه قالمـاق / üzə / qalmaq

تو رو در واسی گیر کردن / قاپی دالینا دؤشمک / / qapi dalına düşmək

تو رو در واسی ماندن / اؤزدن گلمه‌مک / üzdən / gəlməmək

تو رو در واسی نماندن / اؤزدن گلمـک / üzdən / gəlmək

تو رودرواسی قرار دادن / اؤزدن گؤزدن سـالماق / üzdən gözdən salmaq /

تو روی کسی ایستادن / ال آچمـاق / əl açmaq / اؤزه آغ اولمـاق / üzə ağ olmaq / اؤزه دورمـاق / / üzə durmaq

تو زرد از آب در آمدن / ایچی بوش چئخماق / / içi boş çıxmaq

تــو ســری خــور / اؤزؤ تؤپـؤرجکلی / üzü / tüpürcəkli

تو گوش کسی زدن / قولاغین دیبین قیزدیرماق / / qulağın dibin qızdırmaq

تو نخ چیزی رفتن / بحرینه گئتمک / bəhrinə / getmək

تو نخ کسی بودن / بیرین گؤزدن قویماماق / / birin gözdən qoymamaq

تو نهر شیر غوطه خوردن / سؤت گؤلؤنده یاشاماق / süt gölündə yaşamaq /

تو هوا قاپیدن / گؤیده گؤتؤرمک / göydə / götürmək

توبره سر کسی زدن / توربا وورماق / torba / vurmaq

توبره‌ی گدا / یولچو توربـاسی / yolçu torbasi /

توپ توپ / توپ کیمی / top kimi /

توپ و تشر زدن / شئریلداماق / şırıldamaq /

توخالی / ایچی بوش / içi boş /

تودار / قره قیسناخ / qərə qısnax /

توفیر نکردن / پونزا سیپه‌سی اولماماق / ponza / siyəsi olmamaq

توقع بی جا / نه اومورسان باجیننان باجین اؤلؤر آجیننان / nə umursan bacınnan bacın ölür / acınnan

توک زبانی / دیل اوجو / dil ucu /

تون به تون شده / تؤن به تؤن / tün bə tün / زیر با زیر / zır ba zır /

تون تاپ / تولانبارچی / tulanbarçi / تؤن انبارچی / tun anbarçi /

توی آسمانها سیر کردن / گؤیلرده دولانماق / / göylərdə dolanmaq

توی جلد کسی رفتن / بیرینین جیلدینه گیرمک / / birinin cildinə girmək

توی جیب‌ها باد وزیدن / جیبده یئل اسمک / / cibdə yel əsmək

توی چشمهای کسی شیطان معلّق زدن / گؤزلر ایلدیر بیلدیر چالماق / gözlər ıldır bıldır / گؤزلرده شیطان شئللاقلاماق / çalmaq / / gözlərdə şeytan şıllaqlamaq

توی دعوا حلوا خیرات نکردن / ساواشدا پیلوو

پایلاماماق / savaşda pilov paylamamaq / ساواشدا حالوا پایلاماماق / savaşda halva / paylamamaq

توی دل کسی را خالی کردن / اؤرک تؤکمک / ürək tökmək /

توی دنده‌ی لج افتادن / دامار وئرمک / damar /vermək/ دامارینا دؤشمک/damarına düşmək/

تـوی رو در واسـی گیـر کـردن / اؤزدن گئچه بیلمه‌مک / üzdən geçə bilməmək / اؤزه قالماق / üzə qalmaq /

توی رودرواسی قرار دادن / اؤزه قویماق / üzə / qoymaq

توی کاری موش دواندن / وردنه یئتیرمک / vərdənə yetirmək / پر وورماق/ pər vurmaq /

توی کاسه‌ی کسی گذاشتن / بیرینین قابین دولدورماق / birinin qabın doldurmaq / بیرینین قابینا قویماق / birinin qabına qoymaq /

توی گوش خر یاسین خواندن / ائششک قولاغینا یاسین اوخوماق / eşşək qulağına yasin oxumaq/

توی گوش کسی لالایی خواندن و خواب کردن / لای لای دئمک / lay lay demək / لای لای دئییب یوخویا وئرمک / lay lay deyib / yuxuya vermək

توی لاک خود فرو رفتن / قیلینج آلتیندان گئچمک / qılınc altından geçmək / قینینا گیرمگ / qınına girmək / اؤزو تؤکؤ اؤسته اولماق / öz tükü üstə olmaq /

توی لحاف و تشک پر قو بودن / سؤد گؤلؤنده اولماق / süd gölündə olmaq / قوغ دؤشکده یاتماق / qoğ döşəkdə yatmaq /

توی منگنه گذاشتن / پیشیگی دارا قیسناماق / pişigi dara qısnamaq / دارا قیسناماق / dara qısnamaq / قیسما بوغمایا سالماق / qısma boğmaya salmaq / یکیشدیرمک / yekişdirmək

توی نهر شیر افتادن / سؤد گؤلؤنه دؤشمک / süd / gölünə düşmək

توی هچل انداختن / جئیریخ آغزینا وئرمک / cıyrıx ağzına vermək / هاچالا سالماق / haçala salmaq

توی هفت آسمان یک ستاره نداشتن / سیکین قاپان / sikin qapan / یئددی گؤیده بیر اولدوزو اولماماق/yeddi göydə bir ulduzu olmamaq/

توی هیر و ویر / چال قمچی / çal qəmçi /

ته تغاری / تاباق دیبی / tabaq dibi / سون بشیک / son beşik /

ته چیزی را آوردن / چؤمچه قازانین تکینه دیمک / çömçə qazanın təkinə dəymək / تکینه داش آتماق / təkinə daş atmaq /

ته چیزی را بالا آوردن / بیر زادین تکینه داش آتماق / bir zadın təkinə daş atmaq / تؤکتمک / tükətmək / دیبینه داش آتماق / dibinə daş atmaq / کؤپؤن دیبینه داش آتماق / küpün dibinə daş atmaq

ته کشیدن / قاینابیب قاینابیب سویون چکمک / qaynayıb qaynayıb suyun çəkmək

ته و توی کاری را در آوردن / ایچ ائله‌مک / iç eləmək / بیر ایشین تکینه یئتیشمک / bir işin təkinə yetişmək

ته‌بندی کردن / قارنی برکیتمک / qarni bərkitmək / قارنی یاسدان چئخاتماق / qarni / yasdan çıxatmaq

تهی مغز / بئیین‌سیز / beyinsiz / دار بئیین / dar beyin / قافاسی بوش / qafasi boş / قورو قافا / quru qafa / کؤهنه بئیین / köhnə beyin / یئل بئیین / yel beyin

تهی مغز بودن / یئل بئیینلیک / yel beyinlık /

تهیدست / الی بوش / əli boş / یوخا چئخمیش /

/ yoxa çıxmış

تیپ زدن / فشندی / fəşəndi /

تیتیش مامانی / نازیک قابیق / nazik qabıq /

تیر به سنگ خوردن / اوخ داشا دیمک / ox daşa dəymək / بالتا داشا دیمک / balta daşa dəymək / فیشقیراق ایچریده قالماق / fışqıraq / içəridə qalmaq

تیر در تاریکی انداختن / قارانلیق قویویا داش آتماق / qaranlıq quyuya daş atmaq /

تیز نظر / گؤزؤ آچیق / gözü acıq /

تیشه به ریشه زدن / بالتانی دیبدن وورماق / baltani dibdən vurmaq / بیرینین پئیین اشمک / birinin peyin eşmək /

تیغ به دست زنگی مست دادن / دلینین الینه چوماق وئرمک / dəlinin əlinə çomaq vermək / دلییه هئل وئر الینه بئل وئر / dəliyə hel / ver əlinə bel ver

تیغ زدن / اؤلگؤج هر یئردن توتدی کسمک / ülgüc hər yerdən tutdi kəsmək / باش کسمک / baş kəsmək / چوبان قویونو قیرخان کیمی قیرخماق / çoban qoyuni qırxan kimi qirxmaq / دللک کیمی باش قیرخماق / dəllək kimi baş qırxmaq / سالدیرما / saldırma / قدله‌مک / qədləmək /

تیغ زن / قولاخ کسن / qulax kəsən / کسکینچی / kəskinçi /

تیغ زنی کردن / زئبیخلاماق / zıbıxlamaq /

ثابت قدم بودن / بیر ایپ اؤسته دورماق / bir ip / üstə durmaq

ج

جا جـایی / تویـوق کیمـی اینـه گیرمـک / toyuq / kimi inə girmək

جا خالی در آمـدن / یئرسیز چئخمـاق / yersiz / çıxmaq

جا خیس کردن / سئللەمک / sellәmәk /

جـا را خـیس کـردن / سـئل قوشـماق / sel /qoşmaq

جارچی / قره قارقا / qәrә qarqa / یئمیش پایلایان / yemiş paylayan /

جاکش / سویوق ساققال / soyuq saqqal /

جام زهر / زهر آغـاجی / zәhәr ağaci / ککیره / kәkirә

جامعـه گریـز / قارایـا قووشـماز / qaraya / adamdan qaçan/ آدامدان قاچان / qovuşmaz /

جامـه بـه نیکنـامی دریـدن / کؤینـک یاخشیلیغا یئرتماق / köynәk yaxşılığa yırtmaq /

جان آدمیزاد / جان درمانی / can dәrmani /

جان بر کف نهادن / جانی اوغجـا قویمـاق / cani / oğca qoymaq

جـان بـه جـان آفـرین تسـلیم کـردن / جـان باغیشلاماق / can bağışlamaq /

جان به چیزی بسـته بـودن / جـان بیـر زادا بـاغلی اولماق / can bir zada bağli olmaq /

جـان بـه در بـردن / جـان قوتارمـاق / can / qutarmaq / دابان یاغلاماق / daban yağlamaq/

جان به در برنده / جله قیرمیش / cәlә qırmiş /

جان به سر شدن / جان به سر اولماق / can bәsәr / olmaq

جـان بـه عزرائیـل نـدادن / الله وئردیگـی جـانی آلانماماق / allah verdigi cani alanmamaq /

جان به لب رساندن / جانی بوغازا یئغمـاق / cani / boğaza yığmaq / جـان دوداقـا یئتیشـمک / can / dodaqa yetişmәk

جان به لب رسـیدن / جـان جزانـه گلمـک / can / cәzanә gәlmәk

جان خود را از سر راه نیـاوردن / جانـدان قونشـو پـایی اولمامـاق / candan qonşu payi /olmamaq

جان خود را از صحرا پیدا کردن / جانی چؤلـدن تاپماق / cani çoldәn tapmaq /

جان خود را از صحرا پیدا نکردن / جانی چؤلـدن تاپماماق / cani çoldәn tapmamaq /

جان دادن / آغـزی آچیـب یوممـاق / ağzi açıb / yummaq

جان در یک قالب / جـان بیرلیـک / can birlik / جان بیر شؤشه / can bir şüşә /

جان در یک قالب داشتن / جان بیر قالیبده اولمـاق / can bir qalibda olmaq /

جان را کف دست گذاشتن / قانی اوغوجا قویماق / qani oğuca qoymaq /

جان سپار / باش بیرینین اؤزؤنؤن اولماماق / baş / birinin özünün olmamaq

جان ستان / جان آلان / can alan /

جان سخت / بوز بالتاسی / buz baltasi /

جان کندن / جان آتماق / can atmaq /

جانبداری / چؤمچه توتان بیرینه ساری اولماق / çömçə tutan birinə sari olmaq /

جانماز آب کشیدن / جاناماز سویا چکمک / canamaz suya çəkmək / دوداغا تـوپراق سؤرتمک / dodağa topraq sürtmək /

جای امّا و اگر چیزی باقی بودن / بیر ایش اؤسکؤرکلی اولماق / bir iş öskürəkli olmaq /

جای بی صاحب / ماتی میخاناسی / mati meyxanasi / حسن سوخدو دگیرمانی / həsən soxdu dəgirmani /

جای پا گذاشتن / ایز بوراخماق / iz buraxmaq /

جای پا یافتن / آیاق یئر تاپماق / ayaq yer tapmaq /

جای پرت / قجله توتک چالان یئر / qəcələ tutək çalan yer / ایتین قودوران یئری / itin quduran yeri /

جای در چشم داشتن / بیرینین گؤز اؤسته یئری اولماق / birinin göz üstə yeri olmaq /

جای سفت نشاشیدن / برک یئره ایشه‌مه‌مک / bərk yerə işəməmək /

جای سوزن انداختن نبودن / اینه سالماغا یئر اولماماق / iynə salmağa yer olmamaq / باش چاپماق / baş çapmaq /

جای نریده نگذاشتن / صاف اوجاق باشی قویماماق / saf ocaq başi qoymamaq /

جایی انگشت گذاشتن / بیر ایشه یا بیر زادا بارماق قویماق / bir işə ya bir zada barmaq qoymaq /

جایی را آبراهه کردن / بیر یئری پیشیک یولو ائله‌مک / bir yeri pişik yolu eləmək / بیر یئری سو یولو ائله‌مک / bir yeri su yolu eləmək /

جایی را روی سر گذاشتن / بیر یئری باشا آلماق / bir yeri başa almaq / بیر یئری باشا گؤتؤرمک / bir yeri başa götürmək /

جایی که آب هست تیمم باطل است / سو اولان یئرده تیمیم باطیلدی / su olan yerdə təyəmmim batildi /

جایی که پرنده پر نمی‌زند / قوش اوچماز / quş uçmaz /

جایی که عرب نی انداخت / الله اکبرین اشیدیلمه‌ین یئری / allah əkbərin eşidilməyən yeri / ایتین قودوران یئری / itin quduran yeri / کرتنکله‌نین توتک چالان یئری / kərtənkələnin tütək çalan yeri /

جایی لنگر انداختن / قورود سرمک / qurud sərmək /

جایی نخوابیدن که زیرش آب برود / ائله یئرده یاتماماق کی آلتا سو گئچه / elə yerdə yatmamaq ki alta su geçə /

جدّی نگرفتن / بوش توتماق / boş tutmaq /

جذب کردن / نفس سالماق / nəfəs salmaq /

جر زدن / جئردان جئر آییرماق / cırdan cır ayırmaq /

جعلّق / جؤوللاغی / cüvəllaği / جیغال / cığal / ذاتی‌قیریق / zati qırıq / یاریسی یئرده / yarısi yerdə /

جغد / بایقوش / bayquş /

جفای روزگار کشیدن / فلکین گؤدازینا گئدمک / fələkin güdazına gedmək /

جفت تخم چشمهای کسی / گؤزؤن آغی قاراسی / gözün aği qarasi /

جفتک انداختن / شیللاق آتماق / şıllaq atmaq /

جفتک پراندن / تپیگ آتماق / təpig atmaq /
جگـر آتـش گـرفتن / جیگـر چئخمـاق / cigər çıxmaq
/ جیگـــــر آلاولانمـــــاق / cigər alavlanmaq /
جگـر تـازه شـدن / اؤرک سـرینلمک / ürək sərinləmək /
جگر کسی را به آتش کشیدن / یاندیریب یاخماق / yandırıb yaxmaq /
جگر گوشه / اؤرگین باشی / ürəgin başi / جان جیگر / can cigər / جیگرین گوشه‌سی / cigərin guşəsi /
جـل و پـلاس را جمـع کـردن / چـول پـالازی یئغیشدیرماق / çul palazi yığışdırmaq /
جل و پـلاس کسـی را زیـر بغلـش دادن / چـول پالازی بیرینین الینه وئرمک / çul palazi birinin əlinə vermək /
جلـد عـوض کـردن / جیلـده گیرمـک / cildə girmək /
جلو خر جو پاک کـردن / ائششـک یانینـدا آرپـا آریتماق / eşşək yanında arpa arıtmaq / ایـت یانیندا سؤمؤک گمیرمک / it yanında sümük gəmirmək /
جلودار / قاباغا دؤشمک / qabağa düşmək /
جلوی پای همه / علی میدانی / əli meydani /
جلوی کار سنگ انداختن / بوستانا داش آتیلماق / bostana daş atilmaq / داش دئغیرلاتماق / daş dığırlatmaq / ایش قاباغینا کؤتؤک آتماق / iş qabağına kötük atmaq
جلـوی کسـی دولا راسـت شـدن / اگیلـه اگیلـه گئچنمه‌مک / əgilə əgilə geçənməmək /
جـــن و بســـم الله / جـین و بسـم الله / cin və bismillah /
جنبیدن / ال ترپتمک / əl tərpətmək /
جنس خر داشتن / بئلی برک / beli bərk /
جنسی را به آب ریختن / سـویا تؤکمـک / suya tökmək /
جنســی را بــه کســی انــداختن / ایتـه‌لـه‌مـک / itələmək / باسماق / basmaq /
جنگ اوّل به از صلح آخر / لیللنمه‌سه دورولماز / lillənməsə durulmaz /
جنّی / پوخی جینلی / poxi cinli / جینلی / cinli/
جنی شدن / جین کلله‌یـه وورمـاق / cin kəlləyə vurmaq /
جو زیادی شدن / آرپـا آرتیـق دؤشـمک / arpa artıq düşmək /
جواب دندان شکن / مین جیرا بیر جیـر وورمـاق / min cıra bir cır vurmaq /
جواب سر بالا دادن / دیک جاواب وئرمک / dik cavab vermək /
جواب کسی را کف دستش گذاشتن / بیـر نفـرین قابینـا سـالماق / bir nəfərin qabına salmaq / جـاوابین اوغجونـا قویمـاق / cavabın oğcuna qoymaq /
جواب هـای هـوی اسـت / هـرزه سـؤزؤن مـرزه جـاوابی اولمـاق / hərzə sözün mərzə cavabi olmaq /
جواش زیـادی کـردن / بیـرینین آرپاسـی آرتیـق دؤشـمک / birinin arpasi artıq düşmək / یئمی آرتیق دؤشمک / yemi artıq düşmək /
جواهر / قیزیل / qızıl /
جوجه / جؤجه / cücə /
جوجه تیغی / کیرپی / kirpi /
جوجه را آخر پـاییز شـمردن / جؤجـه‌نـی پـاییزدا سـایماق / cücəni payızda saymaq / سـویون شیریلتیسـینا قـولاق آسـماق / suyun şırıltısına qulaq asmaq /
جوجه را آخر پاییز مـی‌شـمارند / اؤلمـز خدیجـه گـؤرر نـوه نتیجـه / ölməz xədicə gorər nəvə

/ nəticə

جوجه شیر مادر ندیده / جوجه ننه‌سینده سۆت گۆرمه‌مک /cücə nənəsində süt görməmək /

جوجه همیشه زیر سبد نمی‌ماند / جوجه همیشه سبد آلتیندا قالماماق / cücə həmişə səbəd altında qalmamaq /

جوش آوردن / قان ترسه ایشله‌مک / qan tərsə işləmək /

جوشی / آشار داشار / aşar daşar / تئز تو / tez tov / جیر قورساق / cir qursaq / قان سیز / qan sız / یئللی / yelli /

جوع داشتن / قودوز قورد / quduz qurd / قورساغی بوش / qursaği boş /

جوگیر شدن / آدام گۆرمک / adam görmək /

جولان دادن / آت اویناتماق / at oynatmaq /

جولیک / تۆلی / tüli / جولیک / culik /

جون جونی / جان جیغاز / can ciğaz / یولداش جانلی‌لیق / yoldaş canlılıq /

جهاد برای ضعیفه حرام بودن / آروادا جاهاد حارام اولماق / arvada cahad haram olmaq /

جهان ای برادر نماند به کس / ائل کؤچر داغ قالار / el köçər dağ qalar /

جهان خود را عوض کردن / دۆنیانی دگیشمک / dünyani dəgişmək /

جهل پرستی / ایشیقدان قورخان / ışıqdan qorxan /

جهود خون دیدن / ارمنی قان گۆرمک / ərməni qan görmək /

جیب بری / جیب کسمه / cib kəsmə /

جیب کسی تار عنکبوت بستن / ال جیبه گئتمه‌مک / əl cibə getməmək /

جیک نزدن / چینقیر چکمه‌مک / çingir çəkməmək /

جیک و پیک / جیک بؤک / cik bök /

جیک و پیک کسی دست آدم بودن / بیرینین جیک بوککونه بلد اولماق / birinin cik bokkünə bələd olmaq /

جیک و پیک کسی را دانستن / جیک بؤکۆن تانیماق / cik bökün tanimaq / جیک بؤکه بلد اولماق / cik bökə bələd olmaq /

جیکش در نیامدن / جینقیر چئخماماق / cınqır çıxmamaq / خیمین چکمک / xımın çəkmək/

جیم شدن / آرادان چئخماق / aradan çıxmaq / اکیلمک / əkilmək / اوغورلانماق / oğurlanmaq / بوروغو دؤنمک / buruğu dönmək

چ

چاپلوسی کردن / خشیللنمک / xəşillənmək /

چادر چاقچور کردن / پرگارلانماق / pərgarlanmaq /

چار چشمی نگاه کردن / دؤرد گؤزلؤ باخماق / dörd gözlü baxmaq /

چار نعل تاختن / قره دؤرد چاپماق / qərə dörd çapmaq /

چاردستی / دؤرد اللی / dörd alli /

چاردیواری / دؤرد دووار / dörd duvar /

چاره بریده شدن / دارلیق چکمک / darlıq çəkmək /

چاقالو / خیندیل / xindil /

چاقو دستهی خود را نبریدن / پیچاق اؤز دستهسین کسمهمک / piçaq öz dəstəsin kəsməmək /

چاقو دستهی خود را نمیبرد / پیچاق اؤز دستهسین کسمز / piçaq öz dəstəsin kəsməz /

چاقوی کسی دسته نداشتن / یومورتانین ساریسی اولماماق / yumurtanın sarısi olmamaq /

چاقوی مفت دیدن و شکم خود را پاره کردن / کفنی مؤفته گؤرؤب اؤلمک / kəfəni müftə görüb ölmək /

چانه زدن / چنه وورماق / çənə vurmaq /

چانه کار کردن / انگی ایشلهمک / əngi işləmək /

چانه گرم شدن / انگ قیزیشماق / əng qızışmaq / انگی قئزماق / əngi qızmaq / چنه قیزماق / çənə qızmaq / چنهسی قیزیشماق / çənəsi qızışmaq /

چانهی کسی را خورد کردن / انگی بولاماج ائلهمک / əngi bulamac eləmək /

چانهی کسی کشیده شدن / چنه چکیلمک / çənə çəkilmək /

چاه کننده برای این و آن / قویو قازان / quyu qazan /

چپ از راست نشناختن / الین دال قاباقین آنلاماماق / əlin dal qabaqın anlamamaq /

چپ افتادن / قاج دؤشمک / qac düşmək /

چپ افتادن با کسی / بیر آداميلا چپ دؤشمک / bir adamıla çəp düşmək /

چپ چپ نگاه کردن / اؤکؤزؤ باخماق / öküzü baxmaq / ایری ایری باخماق / əyri əyri baxmaq / بوز بوز باخماق / boz boz baxmaq / جامیشی باخماق / camışi baxmaq / کل دؤگؤشؤ باخماق / kəl dögüşü baxmaq / کور خوروز قویویا باخماق / kor xoruz quyuya baxmaq /

چپ و راست خود را شناختن / حس حؤس آنلاماق / həs hüs anlamaq / بلکدن چئخماق / bələkdən çıxmaq

چپاول کردن / قاپان قاپیش / qapan qapış /
چپــو کــردن / سـیلیب سـؤپؤرمک / silib / süpürmək
چپوچی / ائو یاران / ev yaran /
چراغ افروختن / نور توتماق / nur tutmaq /
چراغ برای کسی روشن شـدن / چیـراغ یانمـاق / çirağ yanmaq
چراغ برای کسی روشن نشدن / چیراغ یانمامـاق / çirağ yanmamaq
چراغ به پای خود نور ندادن / چیـراغ اؤز دیبینـه ایشـیق سـالماماق / çirağ öz dibinə işiq salmamaq
چراغ به دست دنبـال چیـزی بـودن / چیـراغیلا آختاریب تاپا بیلمه‌مک / çirağila axtarıb tapa bilməmək
چراغ خانه‌ی کسی روشن بودن / چیراغـی یانیـب ایشیقی گلمک / çirağı yanıb işiqi gəlmək /
چراغ سبز نشـان دادن / چیـراغ وئرمـک / çirağ / vermək / رأی وئرمک / rəy vermək /
چراغ کسی خاموش شـدن / چیراغـی سـؤنمک / çirağı sönmək
چراغ کسـی تـا صـبح روشـن نمانـدن / چیـراغ صــبحه‌دک یانمامـــاق / çirağ sübhədək yanmamaq
چراغ کسی خـاموش شـدن / چیـراغ گئچمـک / çirağ geçmək
چرب زبان / دیلی یاغلی / dili yağli / یاغلی دیـل / yağli dil /
چرب زبانی کردن / دیل آغیز ائله‌مک / dil ağiz / eləmək
چرب و نرم / یاغلی ماغلی / yağli mağli /
چرت پاره شدن / قوشق اولماق / quşq olmaq /
چرت زدن / هؤشلنمک / hüşlənmək /
چرت کسـی پـاره شـدن / یوخـو چیـی اولمـاق / yuxu çiy olmaq /
چرت کسی را پاره کردن / چرتی پوزماق / çorti pozmaq / چورتون پوزماق / çortun pozmaq /
چرت موز بودن / اویون بازلیق / oyun bazlıq /
چرت و پرت / تارتان پارتان / tartan partan /
چرک دست / ال چیرکی / əl çirki /
چرند پرند / هدرن پدرن / hədərən pədərən /
چزاندن / داشیدماق / daşıdmaq /
چس خور / دوغوزو گؤتؤنـدن یئمـک / doğuzu götündən yemək / مالی چوخ گؤنؤ قارا / mali / çox günü qara
چسبیدن / یاپیشماق / yapışmaq /
چسفیل / کاسیب نوغولو / kasıb noğulu /
چشم آب خوردن / گـؤز سـو ایچمـک / göz su / içmək
چشم آب نخوردن / گؤز بیریندن سو ایچمه‌مـک / göz birindən su içməmək / گــؤز ســو ایچمه‌مک / göz su içməmək /
چشم از جهان فرو بسـتن / دؤنیایـا گـؤز یوممـاق / dünyaya göz yummaq
چشم از چیزی آب نخوردن / گؤز بیر زاددان سو ایچمه‌مک / göz bir zaddan su içməmək /
چشم از چیزی بـر نداشـتن / گـؤزدن قویمامـاق / gözdən qoymamaq
چشــم از چیــزی برداشــتن / گـؤزدن قویمـاق / gözdən qoymaq
چشم از حدقه درآمـدن / گؤز بؤیؤمـک / göz / böyümək
چشم افتادن / گؤز دؤشمک / göz düşmək /
چشــم انتظــار بــودن / گـؤزده قولاقـدا اولمـاق / gözdə qulaqda olmaq
چشم انتظار کسی بودن / قاپینی کسمک / qapını / kəsmək
چشم بادامی / جؤجه گؤز / cücə göz /

چشم باز / گؤزۆ آچیق / gözü açıq /

چشم بازار را در آوردن / بازارین گؤزۆن چئخاتماق / bazarın gözün çıxatmaq /

چشم بر در ماندن / گؤز قاپیدا قالماق / göz qapıda qalmaq /

چشم برداشتن / گؤز گؤتۆرمک / göz götürmək /

چشم بستن و دهن باز کردن / گؤزۆ یوموب آغیزی آچماق / gözü yumub ağızi açmaq /

چشم بسته / گؤزۆ باغلی / gözü bağli /

چشم بسته کاری را انجام دادن / گؤزۆ یومولو بیر ایشی گؤرمک / gözü yumulu bir işi görmək /

چشم بند / قره خالچی / qərə xalçi / گؤزۆ باغلی‌جی / gözü bağlıci /

چشم بندی کردن / دون گئیدیرمک / don geydirmək /

چشم به جهان گشودن / دؤنیایا گؤز آچماق / dünyaya göz açmaq /

چشم به چیزی داشتن / شیشمک / şişmək /

چشم به دست کسی بودن / گؤز بیرینین الینده اولماق / göz birinin əlində olmaq /

چشم به دست کسی داشتن / بیرینین الینه گؤز تیکمک / birinin əlinə göz tikmək /

چشم به راه / گؤز یولدا / göz yolda / گؤزۆ یولدا / gözü yolda /

چشم به راه بودن / گؤز آسیلی قالماق / göz asıli qalmaq / گؤز یولدا قالماق / göz yolda qalmaq /

چشم به راه دوختن / گؤز یولا تیکمک / göz yola tikmək /

چشم به روی سگ باز کردن / ایت اؤزۆنه دورماق / it üzünə durmaq /

چشم پاک / گؤزۆ پاک / gözü pak /

چشم پشت سر چیزی بودن / گؤز دالدا قالماق / göz dalda qalmaq /

چشم ترسیدن / گؤز قورخماق / göz qorxmaq /

چشم تو چشم افتادن / اؤز اؤزه دیمک / üz üzə dəymək /

چشم تو چشم کسی نگاه کردن / دیک باخماق / dik baxmaq /

چشم جایی را ندیدن / گؤزۆ قیزماق / gözü qızmaq /

چشم جلو پا را ندیدن / گؤز آیاغین آلتین گؤرمه‌مک / göz ayağın altın görməmək /

چشم چران / باجادان باخان / bacadan baxan / سؤلک / sülək / شور گؤز / şor göz / گؤزۆ داغاناق / gözü dağanaq /

چشم چشم را ندیدن / گؤز گؤزۆ گؤرمه‌مک / göz gözü görməmək /

چشم خوردن / دیله دیشه گلمک / dilə dişə gəlmək /

چشم دریده / آلچا سویویلا اؤز یوماق / alça suyuyla üz yumaq / زامپارا / zampara / قیرمیزی / qırmızi /

چشم دوختن / گؤز تیکمک / göz tikmək / گؤز شابیلدادماق / göz şabbıldadmaq / گؤز قئجیردماق / göz qıcırdmaq / گؤزلرین شابیلدادماق / gözlərin şabbıldatmaq / ماریماق / marımaq /

چشم دیدن کسی را نداشتن / سانجلانماق / sanclanmaq / قوردو قایناماق / qurdu qaynamaq / گؤرماغا گؤزۆ اولماماق / görmağa gözü olmamaq / گؤره‌جاق گؤزۆ اولماماق / görəcaq gözü olmamaq / گؤز گؤتۆرمزلیک / göz götürməzlik / گؤز گؤتۆرمه‌مک / göz götürməmək /

چشم را بستن و دهن را باز کردن / آغزینی

آچیب گؤزؤنؤ یوممـاق/ ağzını açıb gözünü yummaq / آغزینی یابانـا قویمـاق/ ağzını yabana qoymaq / گؤزؤ یوموب آغزی آچماق / gözü yumub ağzi açmaq /

چشم روشنی / ایشیقلیقا چیخماق / ışıqlıqa çıxmaq /

چشم روی هم گذاشتن / گؤزؤن آجی‌سینی آلماق / gözün acısını almaq /

چشم زیر پا را دیدن / گؤز آیاقین آلتینا باخماق / göz ayaqın altına baxmaq /

چشم زیر پا را ندیدن / آیاغین آلتین گؤرمه‌مک / ayağın altın görməmək /

چشم سیاهی رفتن / گؤز قرلمک / göz qərəlmək /

چشم سیر شدن / گؤز دویماق / göz doymaq / گؤزؤن قوردو اؤلمک / gözün qurdu ölmək /

چشم سیر نشدن / گؤز دویماماق / göz doymamaq /

چشم شاهین / اووچو گؤزؤ / ovçu gözü /

چشم عادت کردن / گؤز آلماق / göz almaq /

چشم غرّه رفتن / دیرسک گؤسترمک / dirsək göstərmək / گؤز آغارتماق / göz ağartmaq / گؤز بوزارتماق / göz bozartmaq /

چشم کسی را در آوردن / گؤزؤنه آغ سالماق / gözünə ağ salmaq /

چشم گرفتن / گؤز توتماق / göz tutmaq /

چشم گوش کسی بودن / قولاق اولماق / qulaq olmaq /

چشم و ابرو رفتن / قاش گؤز آتماق / qaş göz atmaq / قاش گؤز ائله‌مک / qaş göz eləmək /

چشم و دل سیر / کؤنلؤ توخ / könlü tox / کؤنلؤ غنی / könlü ğəni / گؤزؤ توخ / gözü tox / گؤزؤ گؤیلؤ توخ / gözü göylü tox / گؤیلؤ گؤزؤ توخ / göylü gözü tox / گؤیلؤ گؤزؤ غنی / gözü göylü ğəni /

چشم و گوش باز / آچیق گؤزلؤ / açıq gözlü / باشینا بؤرک گئچمز / başına börk geçməz /

چشم و گوش بودن / گؤز اولماق / göz olmaq / گؤز قولاق اولماق / göz qulaq olmaq / گؤز قویماق / göz qoymaq /

چشم و گوش کسی بودن / ساغ قولاق / sağ gulaq /

چشم و گوش کسی را باز کردن / اویاتماق / oyatmaq /

چشم و هم‌چشمی / بیری بیرینه باخیب جانینی اودا یاخماق / biri birinə baxıb canını oda yaxmaq /

چشم‌بندی کردن / گؤزدن پرده آسماق / gözdən pərdə asmaq /

چشم‌پوشی کردن / گؤز یوممـاق / göz yummaq /

چشم‌چران / ایته طاماح سالان / itə tamah salan /

چشمک زدن / گؤز ائله‌مک / göz eləmək / گؤز وورماق / göz vurmaq /

چشم‌گیر / گؤزه گلن / gözə gələn /

چشمم کور دندم نرم / لالام کارام / lalam karam /

چشم‌ها آلبالو گیلاس چیدن / گؤزؤن بیری آلچا دریب بیری سبده سالماق / gözün biri alça dərib biri səbədə salmaq /

چشم‌ها از حدقه بیرون آمدن / گؤز کلله‌یه چیخماق / göz kəlləyə çıxmaq / گؤزلر چاناغیندان چیخماق / gözlər çanağından çıxmaq /

چشم‌ها پر اشک شدن / گؤز دولماق / göz dolmaq /

چشم‌ها ته کله رفتن / گؤزلر بیینه چیخماق /

/ gözlər beyinə çıxmaq

چشم‌ها کاسه‌ی خون شدن / قان چاناغینا دؤنمک / qan çanağına dönmək /

چشم‌ها گود افتادن / گؤزلر باتماق / gözlər batmaq / گؤزلر دیرکلنمک / gözlər diraklənmək /

چشم‌ها یه کاسه‌ی خون شدن / گؤزلر قان چاناغینا دؤنمک / gözlər qan çanağına dönmək /

چشمی گرم کردن / گؤز قیزدیرماق / göz qızdırmaq

چغلی کردن / آد وئرمک / ad vermək /

چکمه به گردن آویختن / بویونا چکمه سالماق / boyuna çəkmə salmaq

چلاق شده‌ها / کسیلمیشلر / kəsilmişlər /

چلچلی کردن / قیرخیندا یورغالاماق / qırxında yorğalamaq

چله‌ی تابستان یا زمستان / اوغلان چاغی / oğlan çaği

چم و خم کاری را به دست آوردن / ایشین چمینی تاپماق / işin çəmini tapmaq /

چم و خم کاری یا کسی را پیدا کردن / دیلینی تاپماق / dilini tapmaq /

چم و خم کاری را پیدا کردن / ایشین اؤچؤن تاپماق / işin ücün tapmaq /

چم و خم کسی را به دست آوردن / بیر آدامین چمین تاپماق / bir adamın çəmin tapmaq / داماری اله گتیرمک / damari ələ gətirmək /

چماق خود را قائم کردن / چوماق گیزلتمک / çomaq gizlətmək

چنته پر بودن / چینه‌دانی دولو اولماق / çinədani dolu olmaq

چنته خالی بودن / چانتا بوش اولماق / çanta boş olmaq

چند پیراهن اضافه پاره کردن / کؤینک یئرتماق / köynək yırtmaq / کؤینک آرتیق یئرتماق / köynəg artıq yırtmaq / نئچه کؤینک آرتیق یئرتماق / neçə köynək artıq yırtmaq /

چندش آور / زهله‌سیز / zəhləsiz /

چنگ انداختن / دیش باتماق / diş batmaq /

چنگ به زمین و آسمان انداختن / یئره گؤیه چنگ سالماق / yerə göyə çəng salmaq /

چنگ و دندان نشان دادن / دیش گؤسترمک / diş göstərmək

چوب حراج به چیزی زدن / دیر دیمز / dəyər dəyməz / گؤزؤ یوموب الی آچماق / gözü yumub əli açmaq

چوب خطّ کسی پر شدن / بورج خیرتدگه چئخماق / borc xirtdəgə çıxmaq /

چوب در لانه‌ی زنبور کردن / آری یوواسینا چؤپ اوزادماق / ari yuvasına çöp uzadmaq /

چوب کسی را خوردن / بیرینین کؤتگین یئمک / birinin kötəgin yemək

چوب لای چرخ کسی گذاشتن / ایماله ائله‌مک / imalə eləmək

چوب لای چرخ گذاشتن / ایشین قاباغینا داش سالماق / işin qabağına daş salmaq / ایشین قاباغینا کؤتؤک ایته‌له‌مک / işin qabağına kötük itələmək / بیر ایشه داش دئغیرلاتماق / bir işə daş dığırlatmaq / بیر ایشین قاباغینا داش آتماق / bir işin qabağına daş atmaq / قاباغا آغاج اوزاتماق / qabağa ağac uzatmaq / قاباغا کؤتؤک ایته‌له‌مک / qabağa kötük itələmək /

چوب و چوب کشی / آغاج آغاجا قویماق / ağac ağaca qoymaq

چه خاکی به سرم بریزم؟ / باشا کؤل اله‌مک / başa kül ələmək

چه چیز از آب در آمدن / تندیردن نئجه چئخماق

/ təndirdən necə çıxmaq /

چه چیز از تنور بیرون آمدن / تندیردن نجه چئخماق / təndirdən necə çıxmaq /

چه کشکی چه مشکی کردن / بورجو کؤهنتمک / borcu köhnətmək /

چهار چشمی پاییدن / دؤرد گؤزلو گزمک / dörd gözlü gəzmək /

چهار چشمی نگاه کردن / دؤرد گؤزلو باخماق / dörd gözlü baxmaq /

چهار دست و پا / دؤرد اللی / dörd əlli /

چهار نعل تاختن / دؤرد نالا قوشماق / dörd nala qoşmaq /

چی از آب در آمدن / سودان نه چئخماق / sudan nə çıxmaq /

چیز دندان‌گیر / دیشه دیر / dişə dəyər /

چیزی از زمین و آسمان باریدن / بیر زاد ایتن تؤک اولماق / bir zad itən tök olmaq /

چیزی از سر کسی افتادن / باشدان چئخماق / başdan çıxmaq /

چیزی از سر کسی زیادی بودن / آغیزین یئمی اولماماق / ağızın yemi olmamaq / باشیندان چوخ اولماق / başından çox olmaq /

چیزی اظهر من الشمس بودن / گؤروشن کنده بلدچی نه لازیم؟ / görüşən kəndə bələdçi nə lazim / عالم آشکار / aləm aşkar /

چیزی بغل گوش آدم بودن / قولاغین دیبی / qulağın dibi / قولاغین دیبینده اولماق / qulağın dibində olmaq /

چیزی به تن کسی بریده شدن / ممد حسن قالئبی / məməd həsən qalıbi / اینین قالیبی / əynin qalibi /

چیزی بـه تـور خـوردن / آیاقا داش دگمک / ayaqa daş dəgmək / بیر زاد راستا گلمک / bir zad rasta gəlmək /

چیزی به کسی انداختن / دؤزلدمک / düzəldmək / بیر زادی بیرینه ایلیشدیرمک / bir zadi birinə ilişdirmək /

چیزی به کلّه‌ی آدم زدن / باشا وورماق / başa vurmaq /

چیزی تو کت کسی نرفتن / اونو بونو بیلمه‌مک / onu bunu bilməmək /

چیزی توی پوست و خون کسی جا گرفتن / ایلیگه ایشله‌مک / iligə işləmək /

چیزی توی خون کسی بودن / بیر خیصلت قاندا اولماق / bir xislət qanda olmaq /

چیزی توی خون کسی وارد شدن / سؤمؤگه دؤشمک / sümügə düşmək /

چیزی در چنته نداشتن / بیر آتیم‌لیق / bir atımlıq / قابی بوش / qabi boş / چانتاسی بوش / çantasi boş /

چیزی در خون و ذات کسی بودن / قانیندا اولماق / qanında olmaq /

چیزی در قواره‌ی کسی بودن / اینینه بیچیلمک / əyninə biçilmək /

چیزی دست ندید بدید افتادن / گؤرمه‌میشین اوغلو اولماق / görməmişin oğlu olmaq /

چیزی دل را زدن / اؤرگی وورماق / ürəgi vurmaq /

چیزی را آب کردن / اریدمک / əridmək /

چیزی را از دهان شیر هم که شده بیرون کشیدن / بیر زادی بیرینین دریسیندن چئخارتماق / bir zadi birinin dərisindən çıxartmaq /

چیزی را بو کشیدن / ایی بیلمک / iy bilmək /

چیزی را به رخ کسی کشیدن / گؤزه سوخماق / gözə soxmaq / باشا چالماق / başa çalmaq /

چیزی را به روی کسی آوردن / اؤزه چکمک / üzə çəkmək /

چیزی را به کسی انداختن / سالماق / salmaq /

چیزی را پیراهن عثمان کردن / بیر زادی قحبه چاناغی ائله‌مک / bir zadi qəhbə çanaği eləmək / کور توتدوغون بوراخماماق / kor tutduğun buraxmamaq

چیزی را رو کردن / آچیب آغارتماق / açıb ağartmaq

چیزی را زیر سر گذاشتن / باش آلتینا قویماق / baş altına qoymaq / بیر زادی باشین آلتینا قویماق / bir zadi başın altına qoymaq

چیزی را صاحب شدن / اؤزؤنه چیخماق / özünə çıxmaq

چیزی را قالب کردن / قالئب ائله‌مک / qalıb eləmək

چیزی را گردن گرفتن / بوینونا آلماق / boynuna almaq

چیزی زیادی کردن / بیر زاد قارنی دلمک / bir zad qarni dəlmək

چیزی سگ خور شدن / بیر زاد ایت آپاران اولماق / bir zad it aparan olmaq /

چیزی کف دست آدم بودن / بیر زاد اوغوجون ایچینده اولماق / bir zad oğucun içində olmaq

چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است / گؤرؤشن کند بلدچی ایسته‌مز / görüşən kənd bələdçi istəməz

چیزی مفت چنگ بودن / ایتن تؤک / itən tök /

ح

حادثه‌ای دامن‌گیر شدن / بیر زاد آیاقی توتماق / bir zad ayaqi tutmaq /
حاشا کردن / داش آتیب باشینی دوتماق / daş atıb başıni dutmaq /
حاضر به یراق بودن / باریتی قورو ساخلاماق / barıti quru saxlamaq /
حاضر جواب بودن / سؤز آلتیندا قالماماق / söz altında qalmamaq /
حاضر جوابی / تئز داشماق / tez daşmaq /
حاضر خور / حاضیرینه شاد اولماق / hazirina şad olmaq /
حال کردن / کئفینه یاتماق / kefinə yatmaq /
حال کسی را گرفتن / اووقاتینا سوغان دوغراماق / ovqatına soğan doğramaq / بیرینین کئفینه سوغان دوغراماق / birinin kefinə soğan doğramaq / طاغین پوزماق / tağın pozmaq /
حال‌گیری کردن / کئفینی پوزماق / kefini pozmaq / ایستی آشا سویوق سو قاتماق / isti aşa soyuq su qatmaq / تاغینا سئچماق / tağına sıçmaq / حال توتماق / hal tutmaq / کئفینه سوغان دوغراماق / kefinə soğan doğramaq /
حالی به حالی شدن / احوال بولانماق / əhval bulanmaq /
حالی شدن / باشا دؤشمک / başa düşmək /
حالی کردن / باشا سالماق / başa salmaq /
حبّ جیم خوردن / اوغورلانماق / oğurlanmaq / سؤزمک / süzmək /
حد خود را شناختن / حددین تانیماق / haddin tanımaq / یئرینی تانیماق / yerini tanımaq /
حدّ خود را نشناختن / لؤلئین آزماق / lüleyin azmaq / اؤزلؤگؤن ایتیرمک / özlügün itirmək /
حد و مرز نداشتن / قوروق قایتارسیزلیق / qoruq qaytarsızlıq /
حرّاف / سارساق / sarsaq /
حرامزاده / ننه‌سینین اوغلو / nənəsinin oğlu /
حرص خوردن / آجیق چکمک / acıq çəkmək /
حرص کسی را در آوردن / یانیق وئرمک / yanıq vermək /
حرص و جوش دادن / آجی قینی وئرمک / aci qıni vermək /
حرص و ولع داشتن / بیع وئرمک / bey vermək /
حرص و ولع کاری را داشتن / بیر ایشدن اؤترؤ گؤت وئرمک / bir işdən ötrü göt vermək /
حرف از زیر زبان کسی کشیدن / دیل آلتینان سؤزؤ چکمک / dil altınnan sözü çəkmək /
حرف بر خوردن / سؤز دیمک / söz dəymək /
حرف برّا بودن / آغزی ایتی / ağzi iti /
حرف برش داشتن / داشدان‌دا سؤزؤ گئچمک /

/ daşdanda sözü geçmək

حرف تو مغز کسی رفتن / سؤز بئینه باتماق / söz beynə batmaq

حرف توخالی / بوش سؤز / boş söz

حرف تـوی گـوش کسـی نـرفتن / سـؤز قولاغا گیرمه‌مک / söz qulağa girməmək

حرف چیزی را به میان انداختن / سـؤز سـالماق / söz salmaq

حرف حرف آوردن / سؤز سؤزؤ گتیرمـک / söz sözü gətirmək

حرف خود را بر کرسی نشاندن / سؤز یئریتمـک / söz yeritmək / سـؤزؤ یئریتمـک / sözü yeritmək

حرف در آوردن / سؤز بزه‌مک / söz bəzəmək/

حرف در رو / آغزی کسرلی / ağzi kəsərli /

حرف در رو داشتن / سؤز داشدان گئچمک / söz daşdan geçmək / شـلته ایشـله‌مـک / şəltə işləmək

حرف در رو نداشتن / شلته ایشـله‌مه‌مـک / şəltə işləməmək /

حرف دل را زدن / دئشیلمک / deşilmək /

حـرف را پیچانـدن / سـؤز بوروشـدورماق / söz buruşdurmaq

حرف را در دهن مزه مزه کردن / سـؤزؤ آغیـزدا پیشیرمک / sözü ağızda pişirmək /

حـرف را دراز کـردن / سـؤزؤ اوزاتمـاق / sözü uzatmaq

حرف را دو تـا کـردن / سـؤزؤ ایکـی ائلـه‌مـک / sözü iki eləmək

حرف را دو تا نکردن / سؤزؤ ایکـی ائلـه‌مـه‌مـک / sözü iki eləməmək

حرف را زمین بیندازی صـاحبش بـر مـی‌دارد / سؤزؤ یئره آتماق تا ایه‌سـی گؤتـؤره / sözü yerə atmaq ta iyəsi götürə

حرف را عوض کردن / دیـل دولاشـدیرماق / dil dolaşdırmaq / سـؤزؤ چئویرمـک / sözü çevirmək

حرف زیادی زدن / انـده منـده دانیشـماق / əndə məndə danışmaq

حرف شنو / سؤزه باخان / sözə baxan /

حرف شنوی / سؤزه باخماق / sözə baxmaq /

حرف کسـی بـرش داشـتن / تؤپؤرجـک گؤللـه یئرینـه ایشـله‌مـک / tüpürcək güllə yerinə işləmək / سـؤزؤ گئچرلی / sözü geçərli /

حرف کسی توی دهانش مانـدن / بیـرینین سـؤزؤ آغزینـدا قالمـاق / birinin sözü ağzında qalmaq

حرف کسی را زمین انداختن / سؤزؤ یئره سالماق / sözü yerə salamq /

حـرف کسـی را زمـین نینـداختن / سـؤزؤ یئـره سالماماق / sözü yerə salmamaq /

حرف کسی زمین افتادن / سـؤز یئـره دؤشـمک / söz yerə düşmək

حرف کسی سـند بـودن / کؤهنـه قبالـه / köhnə qəbalə / بیـرینین سـؤزؤ سـند اولمـاق / birinin sözü sənəd olmaq

حـرف کشـیدن از کسـی / سـؤز چکمـک / söz çəkmək

حرف گـوش کـن / اؤزؤ یـولا / özü yola / اؤزؤ یوموشاق / üzü yumuşaq / دئسن اؤل اؤلـر دئسـن قال قالار / desən öl ölər desən qal qalar /

حـرف مفـت / ائشـیگه پیشـیگه دئمـک / eşigə pişigə demək / قـورو سـؤز / quru söz / مؤفتـه سؤز / müftə söz /

حرف مفـت زدن / سـاقیز چئینـه‌مـک / saqqız çeynəmək

حرف نگو داشتن / بوغازا دؤیؤن اولماق / boğaza düyün olmaq

حـرف و حـديث در آوردن / سـؤزه پنجـه پينـه سالماق / sözə pəncə pinə salmaq /

حرف يا موضوعی را پيچ و تـاب دادن / سـؤزؤ بوروشدورماق / sözü buruşdurmaq /

حرفهـا عملـی شـدن / سـؤز گؤيرمـک / söz göyərmək /

حرفی از دهن پريدن / ديلدن قاچماق / dildən qaçmaq /

حرفی را از معده‌ی مبـارک زدن / معـده گؤجـؤ سؤز دئمک / mədə gücü söz demək /

حرکـــت لاک پشـــتی / قاريشـــقايا مينمـــک / qarışqaya minmək /

حريص چشم / جيب دولـو قـارين آج / cib dolu qarın ac / دؤنيا گير / dünya gir / گؤزؤ دويمـاز / gözü doymaz / لەلؤيؤن / ləlöyün /

حريف کسی بودن / بيـر نفـرين جئزيغينـدان آشـيق چئخارتمـاق / bir nəfərin cızığından aşıq çıxartmaq / بيرينـه دوو اولمـاق / birinə dov olmaq /

حســاب را صـــاف کـــردن / حســابی پاکلامــاق / hesabi paklamaq /

حساب صاف کردن / حساب چؤرؤتمک / hesab cürütmək /

حساب کتاب حالی شدن / حساب کيتاب بيلمک / hesab kitab bilmək /

حساب کسی با کرام‌الکاتبين بـودن / ايـش يـاش اولماق / iş yaş olmaq /

حساب کسی را کـف دسـتش گذاشـتن / حسـابا يئتيشمک / hesaba yetişmək /

حسابی گوشمالی دادن / قولاغی دووارا ميخلاماق / qulaği duvara mixlamaq /

حسّاسيّت پيدا کردن / تؤکـان ائلـه‌مـک / tükan eləmək /

حسّاسـيّت داشـتن / تؤکـانی اولمـاق / tükani olmaq / قئديغا گلمک / qıdığa gəlmək /

حسن را رسن خواندن / اليفی گيليـف اوخومـاق / əlifi gilif oxumaq /

حسن را رســن فهميـدن / اليفـی گيليـف قانمـاق / əlif gilif qanmaq /

حشر و نشر کردن / قونوشماق / qonuşmaq /

حقّ سعی / حاقق سای / haqq say /

حق کسی را کف دستش گذاشتن / بيرينين حاققين اوغجونا قويماق / birinin haqqın oğcuna qoymaq /

حـق‌السـکوت دادن / آغيزينـا سـؤمؤگ آتمـاق / ağzına sümüg atmaq /

حکومـــت کـــردن / دؤران سـؤرمک / döran sürmək /

حلقوم / دنليک / dənlik /

حلـوای کســی را پخـتن / حالواسـين چالمـاق / halvasin çalmaq /

حمـام زنانـه / آرواد حامـامی / arvad hamami / زنانه حامام / zənanə hamam /

حنـای بعـد از عروسـی / تويـدان سـونرا ناغـارا / toydan sonra nağara / داليـــدان آتـــان داش توپوغـا دگمـک / dalidan atan daş topuğa dəgmək /

حنای کسی رنگ باختن / بيرينين اوغجی آچيلماق / birinin oğci açılmaq / بيرينين آغی آچيلماق / birinin aği açılmaq /

حوصله به خـرج دادن / صـبرينه داش باغلامـاق / səbrinə daş bağlamaq /

حوصله‌دار بودن / چينه دانلی / çinə danli /

حيا را خوردن و آبرو را قی کردن / حيانی يئييب آبيـــری تولّلامـــاق / həyani yeyib abırı tullamaq

خ

خادم و خائن معلوم نبودن / لورونان شورون فرقین بیلمه‌مک / lorunan şorun fərqin bilməmək

خار از دل در آوردن / اؤرکدن تیکان چئخاتماق / ürəkdən tikan çıxatmaq /

خار از دل کسی در آوردن / اؤرگدن تیکان چیخاتماق / ürəgdən tikan çıxatmaq /

خار چشم کسی بودن / تیکان کیمی بیرینین گؤزؤنه باتماق / tikan kimi birinin gözünə batmaq

خار در چشم بودن / تیکان اولوب بیرینین گؤزؤنه باتماق / tikan olub birinin gözünə batmaq /

خارش داشتن / خوردوشو اولماق / xurduşu olmaq / قاشینماسی اولان / qaşınmasi olan /

خاطر عزیز بودن / خاطیر عزیز اولماق / xatir əziz olmaq

خاطر کسی را عزیز داشتن / خاطیری عزیز اولماق / xatiri əziz olmaq /

خاک بر سر / کؤلباش / kül baş /

خاک در چشم کسی پاشیدن / گؤزه کؤل آتماق / gözə kül atmaq /

خاکسترش بر باد رفتن / کؤلؤ گؤیه سوورولماق / külü göyə sovrulmaq /

خاکشیر مزاج / شؤورن مزاج / şüvərən məzac

خاک بر سر / باش کؤللؤ / baş küllü /

خاک بر سر ریختن / باشا توپراق آلمک / başa topraq ələmək

خاک بر سر شدن / باشا کؤل اولماق / başa kül olmaq

خاک بر لب مالیدن / دوداغا توپراق سؤرتمک / dodağa topraq sürtmək

خاک به روی خورشید پاشیدن / گؤنؤن اؤزؤنه توپراق سپمک / günün üzünə topraq səpmək

خاک به سر / باشی داشلی / başi daşli / کؤل باش / kül baş /

خاک به سر شدن / باشا داش دؤشمک / başa daş düşmək

خاک تو چشم کسی پاشیدن / گؤزه کؤل پؤفله‌مک / gözə kül püfləmək

خاک زیر پای کسی شدن / آیاغین آلتینین توپراغی / ayağın altının toprağı /

خاک سیاه / قارا یئر / qara yer /

خاکستر چیزی به باد رفتن / کؤلؤ گؤیه ساورولماق / külü göyə savrulmaq /

خاکستر شدن / کؤله دؤنمک / külə dönmək /

خاکستر کسی به باد رفتن / یئرینده یئللر اسمک / yerində yellər əsmək

خاکستر نشین / باشی کؤللؤ / başi küllü /

خاکم به دهن / آغیزا توپراق / ağıza topraq / آغیزا داش توپراق / ağıza daş topraq /
خاله بازی / جی‌جی باجی / cici baci /
خالی بستن / آشیرماق / aşırmaq / اوچوتماق / uçutmaq / جئرماق / cırmaq /
خالی بند / بامبیردچی / bambirdçi / هؤللؤکچی / hüllükçi /
خالی بندی / بوی دئمک / boy demək /
خالی بندی کردن / آنباردان باسماق / anbardan basmaq / اوجادان بیچمک / ucadan biçmək / گوپ باسماق / gop basmaq / قاسدان باسماق / qasdan basmaq
خام / بئینی دولی قان / beyni doli qan /
خام بودن / خام اولماق / xam olmaq / کالّلیق / kallıq
خام شدن / خام دؤشمک / xam düşmək / فِلِه اویماق / felə uymaq /
خام کاری کردن / چیی ایش گؤرمک / çiy iş görmək
خانه از پای بست ویران بودن / بینؤره‌سی خاراب / binörəsi xarab /
خانه خراب کن / ائو ییخان / ev yıxan /
خانه روشن کردن / ائو ایشیقلاندیرماق / ev ışıqlandırmaq
خانه کسی را بر باد دادن / دؤبردینی داغیتماق / dübərdini dağıtmaq
خانه یکی بودن / بیر ائولی / bir evli / قاپی باجا بیر اولماق / qapi baca bir olmaq
خانه‌ی آخرت را آباد کردن / قبیر ائوین آبادلاماق / qəbir evin abadlamaq /
خانه‌ی امید / اومود ائوی / umud evi / اومود قاپی‌سی / umud qapısi /
خانه‌ی پاییزی لله / لله‌نین یاز ائوی / lələnin yaz evi

خانه‌ی خرس و انگور آونگ / ایت دامیندا قورود آختارماق / it damında qurud axtarmaq /
خانه‌ی روستایی و طاووس؟ / ائششک ندی موز ندی؟ / eşşək nədi moz nədi / تولانبار دامی لاله؟ / tulanbar dami lalə / کندلی قیزی گؤشوارا / kəndli qızı güşvara /
خانه‌ی فقیر / سیک وورورسان توز قوپور / sik vurursan toz qopur
خایه‌دار / داششاقلی / daşşaqli /
خبر مرگ / آدی قارا گلمک / adi qara gəlmək / قارا خبر / qara xəbər /
خبر مرگ کسی رسیدن / خبری گلمک / xəbəri gəlmək /
خبرچین / نرگیس / nərgis /
خپل / بوشقا / boşqa / لپه تایی / ləpə tayi /
ختم امّن یجیب گرفتن / ایکی آیاقی بیر باشماغا تپمک / iki ayaqi bir başmağa təpmək /
ختم کلام / اوزون سؤزؤن قیسساسی / uzun süzün qıssasi
خجالت دادن / یئره سوخماق / yerə soxmaq /
خجالتی / روس تویوقی / rus toyuqi /
خدا به روی کسی نظر کردن / بیرینه الله بالام دئمک / birinə allah balam demək /
خدا خدا کردن / الله الله ائله‌مک / allah allah eləmək
خدا خر را شناخت و شاخش نداد / الله داغینا باخیب قار وئرمک / allah dağına baxıb qar vermək
خدا را در میان دیدن / اگری اوتوروب دؤز دانیشماق / əgri oturub düz danışmaq /
خدا زده / آللاه وورموش / allah vurmuş / الله توتموش / allah tutmuş /
خدا زده شدن / الله توتماق پیغمبر عصاسیلا وورماق / allah tutmaq peyğəmbər əsasıyla

/ vurmaq

خداداد / آلله پایی / allah payi /

خداگیر شدن / بیرین الله توتماق / birin allah / tutmaq

خر آوردن و باقالی بار کردن / ائششک گتیریب معرکه آپارماق / eşşək gətirib mərəkə / aparmaq

خر از پل رد شدن / ائششک کؤرپؤدن گئچمک / eşşək körpüdən geçmək /

خر پول / دولارچی / dolarçi / حاجی اوغلی یاغ بسدی / haci oğli yağ bəsdi /

خر تو خری / خرنگه خانا / xərəngə xana /

خر چه داند قیمت نقل و نبات / ائششک ندی موز ندی؟ / eşşək nədi moz nədi? /

خر حمّالی / شیطان فعله‌سی / şeytan fələsi /

خر داغ کردن / ائششک داغلاماق / eşşək / dağlamaq

خر را با آخور و مرده را با گور خوردن / دوغوزو گؤتؤندن یئمک / doğuzu götündən / yemək

خر رفتن و رسن را بردن / کلف پئتلاماق / kələf / pıtlamaq

خر رنگ کن / قیلیفتی / qılıfti /

خر کار کردن و اسب خوردن / ائششک ایشله‌ییب آت یئمک / eşşək işləyib at /yemək

خر کردن / آلیقلاماق / alıqlamaq / ائششکلتمک / eşşəklətmək / باشا توربا وورماق / başa torba vurmaq / باشا خالتا سالماق / başa / xalta salmaq / پالانلاماق / palanlamaq / قشو چکمک / qəşov çəkmək /

خر کریم را نعل کردن / بئغین آلتیندان گئچمک / bığın altından geçmək

خر کسی از پل گذشتن / ائششک کؤرپؤدن گئچمک / eşşəg körpüdən geçmək / سوغانی گؤت باغلاماق / soğani göt bağlamaq /

خِر کسی را چسبیدن / خیددکلمک / xiddəkləmək / دنلیگدن یاپیشیب اونلوق توز ائله‌مک / dənligdən yapışib unluq toz / eləmək

خر مرده اسب شاهوار شدن / اؤلو ائششگین باشی قیزیلدان اولماق / ölü eşşəgin başi qızıldan / olmaq

خر و افسار گلابتون / حاجی قیزی چاروادار / hac qızi çarvadar / ایت قورساغی ساری یاغ؟ / it / qursaği sari yağ?

خر همیشه خرما نریدن / سئل همیشه دیرک گتیرمه‌مک / sel həmişə dirək gətirməmək /

خرت و پرت / زیر زیبیل / zir zibil / قیویر زیویر / qıvır zıvır /

خرج / چئخار / çıxar /

خرج اتینا کردن / تؤتگینه شاباش ائله‌مک / tütəginə şabaş eləmək / داششاقا شاباش ائله‌مک / daşşaqa şabaş eləmək / ووردوم داشا چئخدیم باشا / vurdum daşa çıxdım başa / داشا ووروب باشا چئخماق / daşa vurub başa / çıxmaq

خرچنگ قورباغه / قارقاجیق بورقاجیق / qarqacıq burqacıq

خرخره جویدن / حولقومون اؤزمک / hulqumun üzmək

خرد و خاکشیر شدن / پول پول اولماق / pul pul / olmaq

خردل تو دماغ کسی کردن / توغا توغ ائتمک / toğa toğ etmək / بورونا ایسسود دولدورماق / buruna issod doldurmaq

خردل در خرمن جستن / خرمنده داری آختارماق / xərməndə dari axtarmaq /

خرده برده نداشتن / بیجی اولماماق / bici / olmamaq

خرده شیشه داشتن / چؤرکده چیبی اولماق / çörəkdə çiyi olmaq / داش قومو اولماق / daş / qumu olmaq

خرس / آیی / ayi /

خرس از بیشه قهر کردن / آیی مئشه‌دن کؤسمک / ayi meşədən küsmək /

خرس را در جوال انداختن / آیینی خارالا سالماق / ayını xarala salmaq /

خرس رقصاندن / آیی اویناتماق / ayi / oynatmaq

خرس گنده / داغ آیی‌سی / dağ ayısi /

خرفت / قولاغی تؤکلؤ / qulaği tüklü /

خرفت شدن / کافتارلاشماق / kaftarlaşmaq /

خرقه / خیلخا / xılxa /

خرما خوردن و خر راندن / ائششکی مینیب حالوانی یئمک / eşşəki minib halvani /yemək

خرمن‌های کهنه را باد دادن / آغاجین بیرینه چئخیب اونون سیلکه‌له‌مک / ağacın birinə çıxıb onun silkələmək / دردلی دلیک‌لر دئشیلمک / dərdli dəliklər deşilmək / یوز آرخین سویون بیر بیرینه قاتماق / yüz arxın / suyun bir birinə qatmaq

خروس بی محل / واختسیز خوروز / vaxtsız / xoruz

خروس بی محل شدن / بانلاماق / banlamaq /

خروس جنگی / ال اوغجی ایستی / əl oğci isti / داعوا داغارجیغی / dava dağarcığı / ساواشین ساتین آلان / savaşın satın alan / لاری خوروز / lari xoruz /

خروس جنگی شدن / اؤستؤنه خوروزلانماق / خوروزلانماق / üstünə xoruzlanmaq / xoruzlanmaq

خروس وزن / خوروز چکیسی / xoruz çəkisi /

خزعبلات / کالا قوزا / kala qoza /

خزعبلات گفتن / سایر بایر دئمک / sayır bayır / demək

خسته شدن / کیرکین سالالاماق / kirkin / sallamaq

خسیس / دیرناق سیزمایان / dırnaq sızmayan /

خشت لگد کردن / سبد گؤتؤندن گیلاس تؤکؤلمک / səbəd götündən gilas /tökülmək

خشت لگد نکردن / خزنیه ایشه‌مه‌مک / xəzniyə / işəməmək

خشتک خود را پاره کردن / خشتگین جیرماق / xiştəgin cırmaq / خیشتگین جئرماق / xiştəgin / cırmaq

خشتک خود را جر دادن / خیشتگین جئرماق / xiştəgin cırmaq

خشک و تر باهم سوختن / قورونون اودونا یاشدا یانماق / qurunun oduna yaşda yanmaq /

خشک و تر باهم می‌سوزد / اونچونودا سیکیللر دنچینیده / unçunuda sikillər dənçinida /

خشم خود را فرو خوردن / آجیغینی بوغماق / acığini boğmaq

خط سبز / تؤک‌سؤز / tüksüz / سؤتؤل / sütül /

خط و نشان کشیدن / حربه کسمک / hərbə kəsmək / هپؤر زوپور / həpür zopur /

خطر از بیخ گوش کسی رد شدن / بیرینین قانینین آراسینا گیرمک / birinin qanının arasına girmək / خطر قولاغین دیبیندن گئچمک / xətər / qulağın dibindən geçmək

خفه خون گرفتن / پیه‌نی یومماق / pəyəni / yummaq

خلال نماندن از چیزی / دیش چؤپؤده قالماماق /

/ xoruzlanmaq

/ diş çöpüdə qalmamaq

خلایق را رنگ کردن / رنگ قویماق / rəng / qoymaq

خلایق هر چه لایق / ایت ائوی کؤهنه چاریق / it / evi köhnə çarıq

خم به ابرو نیاوردن / اؤزه توز قوندورماماق / üzə / toz qondurmamaq

خمّار / چت چی / çetçi /

خمره‌ی رنگ رزی / بویاق خانا کؤپؤ / boyaq / xana küpü

خمیازه کشیدن و گوزیدن / اسنه پئسئد / əsnə / pısıd

خمیر و تنور متفاوت / آیری تیان آیری بویاق / / ayri tiyan ayri boyaq

خنجر غلاف خود را نبریدن / قمه اؤز قئنین کسمه‌مک / qəmə öz qının kəsməmək /

خنده رو / اؤزؤ آچیق / üzü açıq / گؤلش قاباق / güləş qabaq /

خنزر پنزر / پَسه پؤسه / pəsə püsə /

خنگ / خای / xay / داش کلم / daş kələm /

خواب اجل / اجل یوخوسو / əcəl yuxusu /

خواب از چشمها ریختن / گؤزلردن یوخو تؤکؤلمک / gözlərdən yuxu tökülmək /

خواب اصحاب کهف داشتن / داش کیمی دؤشمک / daş kimi düşmək /

خواب پرنده / قوش یوخوسو / quş yuxusu /

خواب چیزی را دیدن / بیر زادی یوخودا گؤرمک / bir zadi yuxuda görmək /

خواب چیزی را هم ندیدن / بیر زادین یوخوسوندا گؤره بیلمه‌مک / bir zadın / yuxusunda görə bilməmək

خواب خرگوشی / داوشان یوخوسو / davşan / yüxusu

خواب کردن / یوخویا وئرمک / yuxuya / vermək

خواب کردن کسی / یوخویا وئرمک / yuxuya / vermək

خواب مرگ / دئو یوخوسو / dev yuxusu /

خواب نوشین بامداد رحیل... / یورقان باسماق / / yorqan basmaq

خوابیدن و بیدار نشدن / یاتیب دورماماق / yatıb / durmamaq

خواهر مادر / ننه باجی / nənə baci /

خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو / ائلیله الله اکبر / elilə əllaho əkbər /

خوب خوب / دؤزگؤن / düzgün /

خود باختگی / گوز قابیغیننان چئخماق / göz / qabığınnan çıxmaq

خود بریدن و خود دوختن / اؤزؤ اؤلچؤب اؤزؤ بیچمک / özü ölçüb özü biçmək /

خود خواه / شومچا / şumça /

خود خور / دئغلی / dığli /

خود خوری کردن / اؤرک یئمک / ürək / yemək / اؤزؤن یئمک / özün yemək / بیر آدام ایچین یئمک / bir adam için yemək /

خود را باد دادن / کؤلگه‌لنمک / kölgələnmək / مه‌لنمک / mehlənmək /

خود را باد زدن / بؤیرؤ اؤسته یاتماق / böyrü / üstə yatmaq

خود را برای چیزی به آب و آتش زدن / بیر شی‌دن اؤترؤ دووارا چئخماق / bir şeydən ötrü / duvara çıxmaq

خود را به آب و آتش زدن / آدام اؤزؤن اودا کؤزه وورماق / adam özün oda közə vurmaq / اؤزؤن داشدان داشا چئرپماق / özün daşdan / daşa çırpmaq / اؤزؤن داغا داشا وورماق / özün / dağa daşa vurmaq / جانی اودا کؤزه وورماق / / cani oda közə vurmaq

خود را به چشم دادن / اؤزؤن گؤزه سوخماق / özün gözə soxmaq /

خود را به کوچه‌ی حاشا زدن / داش آتیب باشینی توتماق / daş atib başıni tutmaq / نه حامام نه تاس ائله‌مک / nə hamam nə tas eləmək /

خود را به کوچه‌ی علی چپ زدن / مزیقللی گئچمک / mızıqılli geçmək / اؤزؤن گؤرمز بیلمزلیگه وورماق / özün görməz bilməzligə vurmaq /

خود را به موش مردگی زدن / اؤزؤن تؤلکؤ اؤلؤمؤنه وورماق / özün tülkü ölümünə vurmaq / تؤلکؤ اؤلومؤ / tülkü ölümü / ماستیر / mastır /

خود را دچار بلا کردن / باشا بلا آچماق / başa bəla açmaq /

خود را ساختن / دؤزتمک / düzətmək /

خود را گرفتن / اؤزؤن توتماق / özün tutmaq /

خود را گم کردن / اؤزؤن ایتیرمک / özün itirmək / قابانا دؤنمک / qabana dönmək / یارالی قابانا دؤنمک / yarali qabana dönmək / اؤزؤندن چئخماق / özündən çıxmaq /

خود سر / اؤز باشینا / öz başına / باش‌سیز / başsız /

خود فروشی / خیردالاماق / xirdalamaq /

خود کرده را تدبیر نیست / اؤزؤ ییخیلان آغلاماز / özü yıxılan ağlamaz /

خود گز کردن و خود بریدن / اؤزؤ اؤلچؤب اؤزؤ بیچمک / özü ölçüb özü biçmək /

خود گویی و خود خندی عجب مرد هنرمندی / اؤزؤ دئییب اؤزؤ ائشیدمک / özü deyib özü eşidmək /

خودش است و شناسنامه‌اش / بیر اؤزؤ بیر سیجیللی‌سی / bir özü bir sicillisi /

خودش بریدن و خودش دوختن / اؤزؤ اؤلچمک اؤزؤ بیچمک / özü ölçmək özü biçmək /

خودنمایی کردن / شئشه‌لنمک / şeşələnmək /

خوراک سگ / ایت قاتیقی / it qatıqi /

خورد و خمیر کردن / حالّلاجین آتماق / hallacin atmaq /

خوردن و بردن / آت مینه‌نیندی / at /minənindi

خوردن و خوابیدن / آرادا یئییب اورتادا گزمک / arada yeyib ortada gəzmək /

خوش آب و گل / سویو شیرین / soyu şirin /

خوش بر و بازو / اتلی قانلی / ətli qanli /

خوش بر و رو / قاشلی گؤزلؤ / qaşli gözlü /

خوش به حالش شدن / ات قان ائله‌مک / at qan / دمله‌مک / dəmləmək / eləmək

خوش تراش / تؤکؤملؤ / tökümlü /

خوش خواب / یوخو پیشیگی / yuxu pişigi /

خوش خواب بودن / یوخونون توخومون توتماق / yuxunun toxumun tutmaq /

خوش قول / آغزی بیر / ağzi bir / سؤزؤ بؤتؤو / sözü bütöv / سؤزؤ بؤتؤن / sözü bütün /

خوش گذرانی / چالدیرماق / çaldırmaq /

خوش و بش کردن / خوش بئش / xoş beş /

خوشگذرانی / حالا باخماق / hala baxmaq /

خوشی روی به کسی آوردن / اؤز گؤلمک / üz gülmək /

خوشی زیر دل را زدن / قارین دویماق / qarın doymaq / بیر زاد قارنی دلمک / bir zad qarni dəlmək /

خوشی زیر دل کسی را زدن / شادلیقا شؤونلیک ائله‌مک / şadlıqa şüvənlik eləmək /

خوک / دوغوز / doğuz /

خوکدونی / ایتی قویروغوندان باغلاسان بیر یئرده

iti quyruğundan bağlasan bir / قالماماق / donuzluq / دونوزلوق / yerdə qalmamaq

خون از دماغ کسی نیامدن / بورون قاناماماق / burun qanamamaq

خون بابای خود را روی چیزی گذاشتن / دده‌سینین قانین بیر زادین اؤستؤنه قویماق / dədəsinin qanın bir zadın üstünə /qoymaq

خون بابایش را خواستن / دده‌نین قانین ایسته‌مک / dədənin qanın istəmək /

خون به جای آب روان شدن / قان سو یئرینه آخماق / qan su yerinə axmaq

خون جلوی چشم را گرفتن / گؤز قیزماق / göz qızmaq / گؤزؤ قان توتماق / gözü qan / tutmaq

خون خود را از خون دیگران رنگین دانستن / مکّه‌دن گؤزؤ پالچیقلی گلمک / məkkədən gözü palçıqli gəlmək / قانی آیریلاردان قئرمئزی اولماق / qani ayrilardan qırmızi / olmaq

خون خود را به گردن کسی انداختن / قانی بیرینین باشینا سالماق / qani birinin başına / salmaq

خون خود را صاف کردن / قانی دورولدماق / qani duruldmaq

خون خود را کثیف کردن / قانی خاراب ائله‌مک / qani xarab eləmək / قانی خارابلاماق / qani xarablamaq / قانی کیفیرلتمک / qani / kifirlətmək

خون خون را خوردن / ایچ ایچی یئمک / iç içi / ایچینی یئمک / yemək / içini yemək / دیش بوغارسیغی کسمک / diş boğarsiği kəsmək / قان قانی یئمک / qan qani yemək / هیرس بوغارساقی کسمک / hırs boğarsaqi kəsmək /

خون خونش را خوردن / ایچی ایچینی یئمک / / içi içini yemək

خون دامن کسی را گرفتن / قانا دؤشمک / / qana düşmək

خون دل خوراندن / خینووا ائله‌مک / xinova / eləmək / قان اوتدورماق / qan utdurmaq / قان ایچدیرمک / qan içdirmək / قان قوسدورماق / qan qusdurmaq / گؤنو گؤی اسگییه توتماق / / günu göy əsgiyə tutmaq

خون دل خوردن / خینووا چکمک / xinova / çəkmək / قان اودماق / qan udmaq /

خون دل دادن / قان اوددورماق / qan / uddurmaq / قان بوغاز ائله‌مک / qan boğaz / eləmək

خون را با خون شستن / قانی قانیلا یوماق / qani / qanıla yumaq

خون را با خون نشستن / قانی قانیلا یوماماق / / qani qanıla yumamaq

خون روان شدن / قان سو یئرینه یئریمک / qan / su yerinə yerimək

خون ریز / الی قانلی / əli qanli /

خون کثیف شدن / قان باشا قالخماق / qan başa / qalxmaq / قان خراب اولماق / qan xərab / olmaq / قان قارالماق / qan qaralmaq /

خون کسی از کسی سرخ‌تر بودن / قان قیرمیزی اولماق / qan qırmızi olmaq /

خون کسی را به جوش آوردن / ایلانا آغی اؤیردیب قیزیشدیرماق/ ilana aği öyrədib / qızışdırmaq

خون کسی را توی شیشه کردن / بیرینین قانین شؤشؤیه توتماق / birinin qanın şüşüyə / tutmaq / قانینی شؤشؤیه توتماق / qanını / şüşüyə tutmaq

خون کسی را مکیدن / قان سورماق / qan

/ sormaq
خون گرم / قانی شیرین / qani şirin /
خون گریاندن / قان آغلاتماق / qan ağlatmaq/
خون گریستن / قان آغلاماق / qan ağlamaq /
قان یاش تؤکمک / qan yaş tökmək /
خون نخوابیدن / قان یئرده قالماماق / qan yerdə / qalmamaq
خون نکردن / قان ائله‌مه‌مک / qan eləməmək /
خون و خون ریزی راه انداختن / قان سالماق / / qan salmaq
خونخوار / قان ایچن / qan içən / قان سوران / / qan soran
خویشاوندی خونی / قان قوهومو / qan qohumu/
خیّاطی به خرس آموختن / آیی‌یا درایی توخوماق اؤرگدمک / ayıya dərayi toxumaq / örgədmək
خیال تخت بودن / باشا قئزیل آلیب گئدمک / / başa qızıl alıb gedmək
خیال خام کردن / خام خییال اولماق / xam xiyal olmaq / مه یئلی کیمی اولماق / meh yeli / kimi olmaq
خیت شدن / سینماق / sınmaq / خاراب اولماق / / xarab olmaq
خیره کننده / گؤز قاماشدیران / göz / qamaşdıran
خیس عرق کردن / ایسلاتماق / islatmaq /
خیک زهر / زهر تولوغو / zəhr tuluğu /
خیکی / تولوخ / tulux / زیغ بارداغی / zığ / bardaği / کوبود / kobud /

د ــ ذ

دائم‌الخمر / کؤپ دیبینده یاتان / küp dibində / yatan

داخل آدم آوردن / آدام یئرینه قویماق / adam / yerinə qoymaq

داخـل آدم حساب کـردن / حسابا قویماق / / hesaba qoymaq

داخل توبره انداختن / کیسه‌یه گئتمک / kisəyə / getmək

داد و بیداد / جیغان ویغان / cığan vığan /

داد و هوار راه انداختن / اؤزؤن تریاک لاماق / / özün tiryaklamaq

داداشت / للش / ləlaş /

دار خـود را بـه دوش کشـیدن / کفنینی بوینونا دولاماق / kəfənini boynuna dolamaq /

دار و ندار / وور توت / vur tut /

دار و نـدار کسـی را از چـنگش در آوردن / سؤنگ ائله‌مک / süng eləmək / بیرینین الینه سو تؤکمک / birinin əlinə su tökmək /

داروغه / دارغا / darğa /

داش مشدی / ممه خوسی / məmə xosi /

داعیـه داشـتن / ایستیکان گؤتـؤ یئـره وورماق / / istikan götü yerə vurmaq

داغ بـه دل گذاشـتن / داغ چکمک / dağ / yanıqli qoymaq / یانیقلی قویماق / çəkmək

داغ چشم دادن / گؤز داغی وئرمک / göz daği / vermək / گؤزه آغ سالماق / gözə ağ salmaq /

داغ دیده / داغ گؤرمک / dağ görmək /

دام بلا / قوش سکمز یئر / quş səkməz yer /

دام پهـن کـردن / دولاب قورماق / dolab / tor qurmaq / تور قورماق / qurmaq

دانـه پاشـیدن و دام نهـادن / آرابـایلا دووشـان توتماق / arabayla dovşan tutmaq / دن سپیپ تور آتماق / dən səpip tor atmaq /

دبدبه کبکبه داشتن / وارلی کارلی / varli karli /

دبوس / زوپاتا / zopata /

دچار مخمصه شدن / گؤدازا گئدمک / qüdaza / gedmək

دخل / گلیر / gəlir /

دخل کسی را آوردن / بیرینین حالواسین چالماق / birinin halvasın çalmaq / بیرین دئغیرلاتماق / / birin dığırlatmaq

دخل کسی را در آوردن / بیرینه سئریخ گئچمک / birinə sırıx geçmək / تپه‌له‌مک / təpələmək / ناخلئن بزه‌مک / naxlın bəzəmək /

دخل و خرج / گلیر چئخار / gəlir çıxar /

دخیل بستن / دخیل دؤشمک / dəxil düşmək /

ددری شدن / آله دؤشمک / ələ düşmək /

در آسـمان سـیر کـردن / گؤیؤیلـه گئـدمک / / göyuylə gedmək

در آسـمان و زمـین بنـد نشـدن / یئـرده گؤیـده

دورماماق / yerdə göydə durmamaq /

در آسمان‌ها دنبال چیزی گشتن / گؤیلرده آختارماق / göylərdə axtarmaq /

در انتظار غبار بی سوار نشستن / گؤزله گؤزؤن وار اولسون / gözlə gözün var olsun /

در اندیشه‌ی جان خود بودن / جان هایینا قالماق / can hayına qalmaq /

در بستر افتادن / باش یاسدیقا قویماق / baş yasdıqa qoymaq / سؤمؤک دوزا دؤنمک / sümük duza dönmək / قارا یاتاق / qara yataq / یورقان دؤشگه دؤشمک / yorqan döşəgə düşmək /

در بستر بیماری افتادن / دؤشگه دؤشمک / döşəgə düşmək /

در بوق و کرنا دمیدن / تویدادا دئمک یاسدادا / toydada demək yasdada /

در به در / در به در / dər bə dər /

در به در دنبال چیزی بودن / قاپی قاپی دولانماق / qapi qapi dolanmaq /

در به در دنبال چیزی رفتن / قاپی قاپی آختارماق / qapi qapi axtarmaq /

در به روی کسی باز شدن / قاپی اؤزه آچیلماق / qapi üzə açılmaq /

در پشت پرده کار کردن / پرده آرخاسیندا ایشله‌مک / pərdə arxasında işləmək /

در پوست خود نگنجیدن / داغا داشا سئغماماق / dağa daşa sığmamaq / دریسینه سیغماز / dərisinə sığmaz / قابیغینا سیغماماق / qabığına sığmamaq /

در پوست کسی رفتن / بیر آدامین دریسینه گیرمک / bir adamın dərisinə girmək /

در پوست نگنجیدن / اؤرگ آشیب داشماق / ürəg aşıb daşmaq / ایچی گؤلمک / içi gülmək /

در پوستین خلق افتادن / زیرنا باغلاماق / zırna bağlamaq /

در تنگنا انداختن / قارا قوومایا سالماق / qara qovmaya salmaq / آغاجا باغلاماق / ağaca bağlamaq /

در تنگنا قرار دادن / بیرین آغاجا چئخارتماق / birin ağaca çıxartmaq / سئخما بوغما / sıxma boğma / بیرین سئخما بوغمایا سالماق / birin sıxma boğmaya salmaq /

در تنگنا قرار گرفتن / داردا قالماق / darda qalmaq / برکه دؤشمک / bərkə düşmək /

در تنگنا گذاشتن / دووارا دیره‌مک / duvara dirəmək /

در جای خود خشک شدن / قورویوب قالماق / quruyub qalmaq /

در جایی بند شدن / آیاق بیر یئرده بند آلماق / ayaq bir yerdə bənd almaq /

در جایی بندن نشدن / گؤت بیر یئرده کیریش توتماماق / göt bir yerdə kiriş tutmamaq /

در جوال رفتن / بوش چووالا گیرمک / boş çuvala girmək / چووالا گیرمک / çuvala girmək /

در چیزی چشم داشتن / گؤز قالماق / göz qalmaq /

در خشت دیدن / بیر زادی کرپیچده گؤرمک / bir zadi kərpiçdə görmək / بیر زادی یاپبادا گؤرمک / bir zadi yapbada görmək /

در خون خود غلطیدن / قانا بلشمک / qana bələşmək /

در دروازه را می‌شود بست ولی دهن مردم را نه / ائل آغزی چووال آغزی / el ağzi çuval ağzi /

در دری / دابانی قالخیق / dabani qalxıq /

در دکان را تخته کردن / تاختا طاباغی یئغیشدیرماق / taxta tabaği yığışdırmaq /

در دنیا نگنجیدن / دونیایا سیغماماق / dünyaya sığmamaq

در رأس امـور بـودن / ایش باشیندا اولماق / iş başında olmaq

در صندوقچه‌ی اسرار گذاشتن / بوغچایا قویماق / buğçaya qoymaq / بیر داش آتدان بیر داش اؤستدن / bir daş atdan bir daş üstdən

در قید جان خـود بـودن / جان هایینـدا قالمـاق / can hayında qalmaq

در کـاری مـوش دوانـدن / پل وورمـاق / pəl vürmaq / غللییه قوم قاتمـاق / ğəlliyə qum qatmaq / اینه وورماق / iynə vurmaq

در کسی به روی همه باز بودن / آچیق قاپی / açıq qapi / قاپی‌سی آچیق / qapısi açıq / بیرینین قاپیسی هامینین اؤزؤنه آچیق اولماق / birinin qapısi haminin üzünə açıq olmaq

درِ کسی را سفتن / بیر آدامین یؤکؤن قالاماق / bir adamın yükün qalamaq

در کسی را کوفتن / قاپی‌سینی دؤیمک / qapısini döymək

در کوزه‌ی فقاع افتادن / گؤز گؤره گؤره چووالا گیرمک / göz görə görə çuvala girmək

در کـوزه‌ی فقّـاع انـداختن / دده‌نین کؤهنه بورجونا وئرمک / dədənin köhnə borcuna vermək / قویویا سالماق / quyuya salmaq

در گـل فـرو شـدن / پالچیغا باتماق / palçığa batmaq

در مشت آدم بـودن / اووجون ایچینده اولماق / ovcun içində olmaq

در نظر گرفتن / گؤزه آلماق / gözə almaq

در نهر شیر غوطه‌ور بودن / سؤت گؤلؤنده اولماق / süt gölündə olmaq /

در و تخته باهم جور بودن / چؤلمک دیغیرلانیب دوواغین تاپماق / çölmək dığırlanıb duvağın tapmaq / گاودوش دیغیرلانیب دوواغین تاپماق / gavduş dığırlanıb duvağın tapmaq

در و همسایه / قاپی بیر / qapi bir / قاپی قونشو / qapi qonşu

در هپـروت سـیر کـردن / گؤیلرده دولانماق / göylərdə dolanmaq

در هچـل افتـادن / آیاق گؤت وئرن قبرینه گئچمک / ayaq göt verən qəbrinə geçmək / هاچالا دؤشمک / haçala düşmək

در هفت آسمان ستاره‌ای نداشتن / یئددی گؤیده بیر اولدوزو اولماماق / yeddi göydə bir ulduzu olmamaq / بیر قارقا قوناری اولماماق / bir qarqa qonari olmaq

در هفت آسـمان یـک سـتاره نداشـتن / یئددی تؤلکؤ بیر دلیک / yeddi tülkü bir dəlik / یئددی قوردا بیر چؤرک / yeddi qurda bir çörək / یئددی مالّلا بیر سریک / yeddi malla bir sərik / یئددی همسایا بیر قازانا محتاج اولماق / yeddi həmsaya bir qazana möhtac olmaq

در هفت آسیاب یک مـن آرد نداشـتن / یئددی دگیرمانـدا بیر پونزا اونو اولماماق / yeddi dəgirmanda bir ponza unu olmamaq

در هم ریخته / تؤر تؤکؤنتؤ / tör töküntü /

در هوا زدن / گؤیده وورماق / göydə vurmaq

در یک چشم به هم زدن / قاشیلا گؤز آراسیندا / qaşıla göz arasında / گؤز آچیب یومونجا / göz açıb yumunca / گؤزؤله قاش آراسیندا / gözülə qaş arasında

دراز به دراز افتادن / تیر توپ اوزانماق / tir top uzanmaq / تیر مئش اوزانماق / tir meş uzanmaq

دراز بـی مصـرف / آجی باغارساق / aci bağarsaq

دراز دست / الی اوزون / əli uzun /

دراز گوش / اوزون قولاق / uzun qulaq /
درب کسی را از جا کندن / قاپینی تاپانان ائلەمک / qapını tapannan eləmək /
درب و داغون / تاککا لاق / takka laq /
درجا زدن / درجا وورماق / dərca vurmaq /
درد بی دردی داشتن / قم خانایا قم اؤتؤرمەمک / qəm xanaya qəm ötürməmək /
درد بی درمان / یامان یارا / yaman yara /
درد جان کاه / جان آجیسی / can acısi /
درد سر دادن / باش آغریتماق / baş ağrıtmaq / باش آغریسی وئرمک / baş ağrısi vermək /
درس گرفتن / گؤزؤنه سو وئرمک / gözünə su vermək /
درست باختن / ایلان اؤز یوواسینا دؤز گئدمک / ilan öz yuvasına düz gedmək / دؤز یومورتا دؤیؤشدؤرمک / düz yumurta döyüşdürmək /
درست و حسابی / ادللی بدللی / ədəlli bədəlli / عاغیللی باشلی / ağılli başli /
درشت اندام / دفیر / dəfir / دئزئق / dızıq /
درشت هیکل / شلەلی / şələli /
درفشانی کردن / دؤر سپەلەمک / dür səpələmək /
دروغ تحویل دادن / یالان ساتماق / yalan satmaq /
دروغ شاخ دار / قویروقلو یالان / quyruqlu yalan / ایت یالانی / it yalani /
درویشی و دل خوشی / آج قولاغیم دیش قولاغیم / ac qulağım diş qulağım / آجلیق دیشلیق / aclıq dişlıq /
دری وری / هاداران پاداران / hadaran padaran / تارتان پارتان / tartan partan /
دری وری گفتن / آلت اؤست دانیشماق / alt üst danışmaq / بانلاماق / banlamaq / تار تاباجا / tar tabbaca / سارساخلاماق / sarsaxlamaq /

دریا دل / آراز آشیغیندان کؤر توپوغوندان / araz aşığından kor topuğundan / اؤرگی گئنیش / ürəgi geniş
دریدگی کردن / آغیزی داغیرتماق / ağızı dağırtmaq / گؤزؤ یوموب آغزی آچماق / gözi yumub ağzi açmaq
دریغ نکردن / اسیر گلمەمک / əsir gəlməmək /
دزد / گئجه قوناغی / gecə qonaği /
دزدکی / اوغورلوغجا / oğurluğca /
دست از پا درازتر / الی قولوندان اوزون قاییتماق / əli qolundan uzun qayıtmaq / سویو سؤزؤلمؤش / suyu süzülmüş / سیکین توغلویا توغلویا گلمک / sikin toğluya toğluya gəlmək / کور پشمان / kor peşman /
دست از پا درازتر برگشتن / سویو سؤزؤله سؤزؤله گئدمک / suyu süzülə süzülə gedmək / قوللارین سالّلایا سالّلایا گلمک / qolların sallaya sallaya gəlmək / الی قولوندان اوزون / əli qolundan uzun
دست از چیزی کوتاه شدن / ال اؤزؤلمک / əl üzülmək / ال کسیلمک / əl kasilmək /
دست از دامن کسی بر نداشتن / اؤز قاشیماق / üz qaşımaq / بیرینین اتگین بوشلاماماق / birinin ətəgin boşlamamaq
دست از دامن کسی کشیدن / اتکدن ال چکمک / ətəkdən al çəkmək / بیرینین اتگین بوراخماق / birinin ətəgin buraxmaq /
دست از دنیا کوتاه شدن / ال دؤنیادان اؤزؤلمک / əl dünyadan üzülmak /
دست از دنیا کشیدن / دؤنیادان ال چکمک / dünyadan əl çəkmək
دست از سر کچل کسی برداشتن / کئچل باشدان ال گؤتؤرمک / keçəl başdan əl götürmək /
دست از یقه کسی برنداشتن / بیرینین یاخاسین

بوشلاماماق / birinin yaxasın boşlamamaq /
دست انداختن / الـه سـالماق / əlsə salmaq /
شه‌به‌ده بزه‌مک / şəbədə bəzəmək /
دست بده داشتن / وئر الی اولان / ver əli olan /
دست بر دست مالیدن / ال اوووشـدورماق / əl ovuşdurmaq /
دست برداشتن از کاری یا کسی یـا چیـزی / ال چکمک / əl çəkmək /
دست بردن در نوشته‌ی دیگران / قلمی قاتماق / qələmi qatmaq /
دست بزن پیـدا کـردن / ال اووجـو قیزمـاق / əl ovcu qızmaq /
دست بسته / ال باغلی / əl bağli / الی بـاغلی / əli bağli
دست بـه آب رفـتن / حیاطا چئخمـاق / həyata çıxmaq / سـو باشـینا چئخمـاق / su başına çıxmaq
دست به چیـزی بنـد نشـدن / اووجونو یالاماق / ovcunu yalamaq
دست به دامن شدن / اتکدن یاپیشماق / ətəkdən yapışmaq
دست بـه دامـن کسـی شـدن / اتکـدن توتمـاق / ətəkdən tutmaq
دست به دست هم دادن / ال اله وئرمک / əl ələ vermək / قـول قـولا وئرمـک / qol qola vermək
دست به دهان رسیدن / ال آغیـزا یئتیشـمک / əl ağıza yetişmək / آل آغیزا یئتیرمـک / əl ağıza yetirmək / ال سولانماق / əl sulanmaq /
دست بـه سـر کـردن / اکمـک / əkmək / دودو گلمـک / dodu gəlmək / باشـدان سـووماق / başdan sovmaq
دست به سیاه و سـفید نـزدن / بیـری الـین آغـدان قارایـا وورمامـاق / biri əlin ağdan qaraya vurmamaq /
دسـت بـه کـار رفـتن / ال ایـش توتمـاق / əl iş tutmaq / ال قیزماق / əl qızmaq /
دست به کار نرفتن / آل آیاق سووماق / əl ayaq sovumaq / ال بیـر زاد توتمامـاق / əl bir zad tutmamaq / ال ایـــش توتمامـــاق / əl iş tutmamaq
دست به کمر گذاشتن / ال بئله قویمـاق / əl bela qoymaq / یئکن بیی / yekən bəyi /
دسـت بـه نقطـه‌ی حسّـاس کسـی گذاشـتن / قئـدیخلاماق / qıdıxlamaq / قئـدیغا گلـن یئـری قئدیغلاماق / qıdığa gələn yeri qıdığlamaq /
دست به همـه جـا دراز کـردن / کـولا کوسـا ال آتماق / kola kosa əl atmaq /
دست به یقه شدن / آل بـه یاخـا / əl bə yaxa / ال به یاخا اولماق / əl bə yaxa olmaq / بوغوشماق / boğuşmaq / یاخالاشما / yaxalaşma /
دسـت بـه یکـی شـدن / ال بیـر اولمـاق / əl bir olmaq / هیملشمک / himləşmək /
دست به یکی کردن / هـیم جـیم ائلـه‌مـک / him cim eləmək /
دست بیگانه برای مار گرفتن خوب است / اؤزگه اؤزگه‌نین داناسین اوخویا اوخویا آختارمـاق / özgə özgənin danasın oxuya oxuya axtarmaq / اؤزگه اؤزگه‌نین نامـازین اوسـتورا اوسـتورا قیلمـاق / özgə özgənin namazın ostura ostura qılmaq / اؤزگـه الـی ایـلان توتماقـا یاخشـیدی / özgə əli ilan tutmaqa yaxşidi
دست پر / الی دولو / əli dolu /
دست پیش را گرفتن / قاباقدان گلنلیک ائله‌مک / qabaqdan gələnlik eləmək /
دست پیش گرفتن تا پس نیفتد / گـنج گلیـب تئـز اؤیـرنن / gec gəlib tez öyrənən / قاباقـا دؤشنلیک ائله‌مک / qabaqa düşənlik eləmək /

دست تاولی / قابار اللی / qabar əlli /

دست تنگ بودن / ال دالی اولماق / əl dali / olmaq

دست تنها / تک اللی / tək əlli /

دست تو جیب بردن / ال جیبه آتماق / əl cibə / atmaq

دست تو جیب رفتن / ال جیبه گتمک / əl cibə / getmək

دست تو جیب نرفتن / ال جیبه گتمه‌مک / əl / cibə getməmək

دست تو دل کسی گذاشتن / اؤرگی دئشمک / ürəgi deşmək / بیرینین دردین تزه‌له‌مک / birinin dərdin təzələmək

دست توی کاسه‌ی خود بردن / اؤز الی اؤز باشی اولماق / öz ali öz başi olmaq / اؤز چؤرگین یئمک / öz çörəgin yemək /

دست چرب شدن / ال یاغلانماق / əl yağlanmaq / بیلک یاغدا اولماق / bilək yağda / olmaq

دست چلاق و سیب سرخ؟ / کددی قیزی گؤشوارا؟ / kəddi qızı güşvara / تولانبار دامی لاله؟ / tulanbar dami lalə? / ایت قورساغی ساری یاغ؟ / it qursaği sari yağ? /

دست چین کردن / ساح چؤرؤک ائله‌مک / sah / çürük eləmək

دست خالی / الی بوش اؤزؤ قارالیق / əli boş üzu / qaralıq / الی یالین / əli yalın / یولو قورو / yolu / quru

دست خالی شدن / ال بوشا چئخماق / əl boşa / çıxmaq / وار یوخا داش آتماق / var yoxa daş / atmaq

دست خود را رو کردن / اَل اوخودماق / əl / oxudmaq

دست خود را رو نکردن / اَل اوخودماماق / əl / oxudmamaq

دست در زیر سنگ بودن / ال داش آلتیندا اولماق / əl daş altında olmaq /

دست در گریبان داشتن / الی قوینوندا / əli / qoynunda

دست درازی / اَل اوزونلوق / əl uzunluq /

دست درازی کردن / ال اوزادماق / əl / uzadmaq / توخونماق / toxunmaq /

دست راست کسی بودن / ساغ ال / sağ əl / ساغ ال اولماق / sağ əl olmaq /

دست رو کردن / ال اوخوتماق / əl oxutmaq /

دست روی دل گذاشتن / یارالی یئرینه توخونماق / yarali yerinə toxunmaq / ال اؤرگه قویماق / əl ürəgə qoymaq /

دست روی کسی بلند کردن / اَل آچماق / əl / açmaq / بیرینین اؤستؤنه ال قوغزاماق / birinin / üzünə əl qoğzamaq /

دست شستن از چیزی / ال اؤزمک / əl üzmək /

دست شکسته وبال گردن بودن / سینیق قول بویوندان آسلانماق / sınıq qol boyundan / aslanmaq / قولون سنیقی بویونان آسلانماق / qolun sınıqi boyunnan aslanmaq

دست کسی را توی پوست گردو گذاشتن / قوز قابیغینا سوخماق / qoz qabığına soxmaq / بیرینین الین حانایا قویماق / birinin əlin hanaya / qoymaq / باشا تنبکی اؤیؤنؤ آچماق / başa / tənbəki öyünü açmaq / بیرین کؤهنه بورجا وئرمک / birin köhnə borca vermək / گؤدازا وئرمک / güdaza vermək /

دست کج / اَلی کیریشلی / əli kirişli / هانسی قبریستانان گئچسه اؤچ دؤرد اؤلؤ اسگیک اولماق / hansi qəbristannan geçsə üç dörd ölü / əsgik olmaq

دست کج بودن / قبریستانلیقدان گئچسه اؤلؤ

اسکیک گلمک / qəbristanlıqdan geçsə ölü / əskik gəlmək

دست کسی تنگ بودن / ال داردا اولماق / əl / darda olmaq

دست کسی توی کار بودن / بیر ایشده بیرینین الی اولماق / bir işdə birinin əli olmaq

دست کسی را از پشت بستن / ال دالیدان باغلاماق / əl dalıdan bağlamaq / بیرینین الین دالیدان باغلاماق / birinin əlin dalidan bağlamaq

دست کسی را بستن / بیرینین الین باغلاماق / birinin əlin bağlamaq

دست کسی را پس زدن / بیرینین الین قایتارماق / birinin əlin qaytarmaq

دست کسی را تو حنا گذاشتن / الی حنایا قویماق / əli hənaya qoymaq / بیر آدامی ده‌دنین کؤهنه بورجونا وئرمک / bir adami dədənin köhnə borcuna vermək / جازا قویماق / caza qoymaq / قانا قویماق / qana qoymaq / بیرینین باشینا یاغلی ال چکمک / birinin başina yağli əl çəkmək

دست کسی را خواندن / ال اوخوماق / əl / اووجونو اوخوماق / ovcunu oxumaq / بیرینین الین اوخوماق / birinin əlin oxumaq / oxumaq

دست کسی را گرفتن / الدن توتماق / əldən / الدن یاپیشماق / əldən yapışmaq / tutmaq

دست کسی رو شدن / الین اوخونماق / əlin / oxunmaq

دست کسی نمک نداشتن / الده دوز اولماماق / əldə duz olmamaq / الین دوزو اولماماق / əlin duzu olmamaq / بیرینین الینده دوز اولماماق / birinin əlində duz olmamaq

دست کشیدن / اَل اؤزمک / əl üzmək / اَل چکمک / əl çəkmək

دست کم گرفتن / جیبه قویماق / cibə qoymaq / بیرین هئچ بیلمک / birin heç bilmək

دست ما و دامن شما / اَل بیزدن اتک سیزدن / əl bizdən ətək sizdən

دست مریزاد گفتن / الینه دؤنمک / əlinə dönmək / ال قول وار اولسون دئمک / əl qol var olsun demək

دست نایافتنی / دده بابا گؤرمه‌یـن / dədə baba görməyən / اله دؤشمه‌ین / ələ düşməyən

دست نخورده / قایچی گؤرمه‌میش / qayçi görməmiş / ال دیمه‌میش / əl dəyməmiş

دست نگه داشتن از کاری / ال ساخلاماق / əl saxlamaq

دست نیاز پیش کسان دراز کردن / ال آچماق / əl açmaq / دیلنمک / dilənmək

دست و پا بسته / ال آیاقی باغلی / əl ayaqi bağli

دست و پا بسته شدن / ال آیاق باغلانماق / əl ayaq bağlanmaq

دست و پا چلفتی / الده سو اولماماق / əldə su olmamaq / توتوم سوز / tutum suz / تومانی دؤشؤک / tumani düşük / مال باش / mal baş

دست و پا را جمع کردن / ال آیاقی یئغماق / əl ayaqi yığmaq

دست و پا را گم کردن / ال آیاقی ایتیرمک / əl ayaqi itirmək

دست و پا زدن / ال آیاق چالماق / əl ayaq çalmaq / چالیخلاماق / çalıxlamaq

دست و پا سست شدن / ال قول سویوماق / əl qol soyumaq

دست و پا کردن / ال آیاق ائله‌مک / əl ayaq eləmək

دست و پای کسی را جمع کردن / اَل آیاقی یئغیشدیرماق / əl ayaqi yığışdırmaq / پیچینی بورماق / piçini burmaq / بیرینین ال آیاقین

یئغماق / birinin əl ayaqın yığmaq /
دست و پای مردن / آیاق اؤسته اؤلمک / ayaq üstə ölmək
دست و دل باز / الی آچیق / əli açıq / الی برکتلی / əli bərəkətli / الی گنیش / əli geniş / چؤرک وئرن / çörək verən /
دست و دل به کاری نرفتن / اؤرک قیزماماق / ürək qızmamaq /
دست همه را از پشت بستن / ال دالدان باغلاماق / əl daldan bağlamaq / هامینین الین دالیدان باغلاماق / hamının əlin dalidan bağlamaq /
دستبرد زدن / وورماق / vurmaq / جؤبؤتمک / cübütmək /
دستپاچه شدن / دس پاچا اولماق / dəs paça olmaq / ال آیاقی ایتیرمک / əl ayaqi itirmək /
دسترس نداشتن / ال چاتماماق / əl çatmamaq /
دستمال کشیدن / بیرینی یاغلاماق / birini yağlamaq / سو تؤکمک / su tökmək /
دستمال کش / خایامال / xayamal / باشماق جؤتله‌ین / başmaq cütləyən /
دسته گل به آب دادن / گؤل آخیتماق / gül axıtmaq / بارا قویماق / bara qoymaq /
دستی به سر و روی چیزی کشیدن / اَل گزدیرمک / əl gəzdirmək /
دستی به کار رساندن / ال یئتیرمک / əl yetirmək / ایشه ال آتماق / işə əl atmaq /
دستی به کاری رساندن / ال قاتماق / əl qatmaq /
دستی تکان دادن / اَل ترپتمک / əl tərpətmək /
دستی در جیب کردن / تاسا بیر شئی آتماق / tasa bir şey atmaq / دوز سالماق/duz salmaq /
دستی در چیزی داشتن / ال برکیتمک / əl bərkitmək /

دستی در کاری داشتن / بیر ایشده الی اولماق / bir işdə əli olmaq /
دستی رساندن / ال آتماق / əl atmaq /
دشت چراغ / چیراغ سؤفته‌سی / çirağ süftəsi /
دشمن جان / ایلانا غنیم بالاسی‌دی / ilana ğənim balasıdi / جان دؤشمانی / can düşmani /
دشمن خونی / قان دؤشمنچی‌لی‌یی / qan düşmənçiliyi / قانلی اولماق / qanli olmaq /
دشمن یک چشم / بیر گؤزلؤ / bir gözlü /
دعوا سر لحاف ملّا نصرالدین بودن / دعوا داغارجیق اؤسته اولماق / dava dağarcıq üstə olmaq / درد عمی دردی اولماماق زمی دردی اولماق / dərd əmi dərdi olmamaq zəmi dərdi olmaq /
دعوت عام / په‌په ییندن ممه ییینه جاق / pəpə yeyəndən məmə yiyənəcaq / قاپی قیفیللاما / qapi qıfıllama / تؤستؤ چئخان / tüstü çıxan /
دغل / جئغال / cığal /
دفع الوقت / فهله ناهاری / fəhlə nahari /
دق دل خود را خالی کردن / اؤرگ بوشاتماق/ ürəg boşatmaq / چینه‌دانی بوشارتماق / çinədani boşartmaq / اؤرگی بوشالدماق / ürəgi boşaldmaq /
دق مرگ کردن / دئغلاتماق / dığlatmaq /
دکان باز کردن / دؤکان آچماق / dükan açmaq /
دک کردن / بیرینی باشدان سووماق / birini başdan sovmaq /
دکان وا کردن / تؤکان آچماق / tükan açmaq / تؤکان بازار / tükan bazar /
دل آرام شدن / اؤرگ یئرینه گلمک / ürəg yerinə gəlmək /
دل آزرده شدن / اؤرگ آغریماق / ürəg

/ ağrımaq

دل آشـوب شـدن / گؤنـؤل بولانمـاق / gönül bulanmaq /

دل آشـــوبنده / اؤرگ بولانــدیریجی / ürəg bulandırıci /

دل از جـا کنـده شـدن / دلـی اولمـاق / dəli olmaq/ وار یئـردن یـوخ اولمـاق / var yerdən yox olmaq /

دل از دسـت دادن / بیرینـه جیریلمـاق / birinə cırılmaq / بیرینه وورولماق / birinə vurulmaq/

دل با کسی صاف کردن / اؤرک صاف ائلهمـک / ürək saf eləmək /

دل باز شدن / اؤرگ آچیلماق/ ürəg açılmaq /

دل برای چیـزی یـا کسـی پـر پـر زدن / اؤرک اسمک / ürək əsmək / اؤرک بیریندن اؤتـرؤ نانـه یـاپراقی کیمـی اسـمک / ürək birindən ötrü nanə yapraqi kimi əsmək /

دل برای چیزی یا کسی یـه ذره شـدن / اؤرگ بیر تیکه اولماق / ürəg bir tikə olmaq /

دل برای چیزی یه ذره شدن / اؤرک بیـر زاددان اؤترؤ بیـر تیکـه اولمـاق / ürək bir zaddan ötrü bir tikə olmaq /

دل برای کسی مثل سیر و سرکه جوشـیدن / بیـر آدامی دوز کیمی یالاماق / bir adami duz kimi yalamaq / اؤرک بیریندن اؤترؤ نانه یاپراقی کیمـی اسـمک / ürək birindən ötrü nanə yapraqi kimi əsmək /

دل برای کسی یک ذره شـدن / اؤرک بیـر تیکـه اولماق / ürək bir tikə olmaq /

دل بردگـــی / قئفیــل اوغورلامـــاق / qıfil oğurlamaq / قلبی اوولاماق / qəlbi ovlamaq /

دل بردگی و دل دادگی / جان آلیـب وئرمـک / can alıb vermək /

دل بسـتن / اؤرک باغلامـاق / ürək bağlamaq /

کئشینه یاتماق / keşinə yatmaq /

دل بند فرزند / بالا جانلی / bala canli /

دل به جای خود آمدن / اؤرک یئرینـه گلمـک / ürək yerinə gəlmək /

دل به دست آوردن / اؤرک اله گتیرمک / ürək ələ gətirmək / خـاطیرینی آلمـاق / xatirini almaq /

دل به دل راه داشتن / اؤرکدن اؤرگه یول اولماق / ürəkdən ürəgə yol olmaq /

دل به دنیا دادن / دؤنیایا بئل باغلاماق / dünyaya bel bağlamaq /

دل به دیگران سپردن / یـادا یـالاخلیق ائلـهمـک / yada yalaxlıq eləmək / اؤزگـهیـه اؤرک باغلاماق / özgəyə ürək bağlamaq /

دل به کار ندادن / اؤکـؤز اؤزؤنـه جـؤت سـؤرنده باشی آغریماق / öküz özünə cüt sürəndə başi ağrımaq / جان چکمک / can çəkmək /

دل به کسی بستن / بیرینـه بئـل باغلامـاق / birinə bel bağlamaq / بیرینه اؤرک باغلامـاق / birinə ürək bağlamaq /

دل به مـویی بنـد بـودن / اؤرک قیلـدان آسـیلی اولماق / ürək qıldan asıli olmaq /

دل به هزار راه رفتن / اؤرک مین یئره گئـدمک / ürək min yerə gedmək /

دل بـه هـم خـوردن / اؤرک بولانمـاق / ürək bulanmaq /

دل پر داشتن / اؤرگی دولو / ürəgi dolu / دولـو اولماق / dolu olmaq /

دل تنـــگ شـــدن / اؤرک توتولمـــاق / ürək tutulmaq / سئخئلماق / sıxılmaq /

دل تو دل نبودن / اؤرک اووؤشـدورماق / ürək ovuşdurmaq / اؤرک گئچمـــــک / ürək geçmək / اؤرگ قیـدی ویـدیا دؤشـمک / ürəg qıdi vıdıya düşmək / اؤرگـی اووؤشـدورماق /

/ ال اؤرگه گیرمک / əl ürəgi ovuşdurmaq / ürəgə girmək

دل چرکین شدن / اؤرگی چیرکین ائلهمک / ürəgi çirkin eləmək / اؤرک اؤشؤنمک / ürək üşünmək /

دل چیزی را گرفتن / اؤرگک توتماق / ürəg tutmaq / اؤرگه یاتماق / ürəgə yatmaq /

دل خنک شدن / اؤرک سوووماق / ürək sovumaq / اؤرگک سرینلهمک / ürəg sərinləmək /

دل خود را خالی کردن / اؤرک بوشالدماق / ürək boşaldmaq /

دل خوش از کسی داشتن / باغری آغ اولماق / bağri ağ olmaq /

دل خوش کردن / اؤرک خوش ائلهمک / ürək xoş eləmək /

دل خون بودن / ایچی قان آغلاماق / içi qan ağlamaq /

دل خون شدن / اؤرک قان اولماق / ürək qan olmaq /

دل دادگی / بیر نفره قان قایناماق / bir nəfərə qan qaynamaq / اؤرک وئرمک / ürək vermək /

دل دادن / اؤرگک وئرمک / ürəg vermək /

دل را خالی کردن / اؤرک بوشادماق / ürək boşadmaq / اؤرگی بوشاتماق / ürəgi boşatmaq /

دل روشن بودن / اؤرک ایشیق اولماق / ürək ışıq olmaq /

دل ریش / قلبی یارالی / qəlbi yarali /

دل سپردگی / وورولماق / vurulmaq /

دل سرد شدن / اؤرک سویوماق / ürək soyumaq /

دل سوختن / اؤرک یانماق / ürək yanmaq /

دل سوزی کردن / جان یاندیرماق / can yandırmaq /

دل شب / گئجه گؤزؤ / gecə gözü /

دل شکستن / اؤرگک سیندیرماق / ürəg sındırmaq / اؤرک سئنماق / ürək sınmaq /

دل شکسته / قلبی قیریق / qəlbi qırıq / اؤرگی سئنئق / ürəgi sınıq /

دل شیر داشتن / شیر اؤرگی اولماق / şir ürəgi olmaq /

دل صحرای محشر بودن / ایچ قاریشماق / iç qarışmaq / اؤرگی اووکالاماق / ürəgi ovkalamaq /

دل قرص بودن / بئلی باغلی / beli bağli /

دل کسی را به دست آوردن / اؤرک آلماق / ürək almaq / قلبینی اله آلماق / qəlbini ələ almaq /

دل کسی باز شدن / اؤرک آچیلماق / ürək açılmaq /

دل کسی تاقچه نداشتن / اؤرگین تاقچاسی اولماماق / ürəgin taqçasi olmamaq /

دل کسی را به دست آوردن / اؤرگک اله گتیرمک / ürəg ələ gətirmək / بیرینین اؤرگین اله گتیرمک / birinin ürəgin ələ gətirmək / کؤنلؤنؤ آلماق / könlünü almaq /

دل گرم شدن / اؤرک قئزماق / ürək qızmaq / جانی قیزماق / cani qızmaq /

دل گرمی دادن / یاغماسادا گورولداماق / yağmasada guruldamaq /

دل گزا / اؤرک یاخان / ürək yaxan /

دل مثل سیر و سرکه جوشیدن / اؤرک نانه یاپراغی کیمی اسمک / ürək nanə yapraği kimi əsmək / اؤرک دؤیؤنتؤیه دؤشمک / ürək döyüntüyə düşmək /

دل و جرأت پیدا کردن / اؤرکلنمک /

/ ürəklənmək

دل و جـــــــرأت دادن / اؤرکلنـــــــدیرمک / ürəkləndirmək / اؤرک وئرمـــــک / ürək vermək

دل و جرأت یافتن / اؤرکلنمک / ürəklənmək /

دل و جگردار / جیگرلی / cigərli /

دل و زبان یکـی بـودن / اؤرک دیلـده اولمـاق / ürək dildə olmaq

دل هــرّی ریخـــتن / اؤرک قیریلمـاق / ürək qırılmaq / اؤرگ قارینا دؤشمک / ürəg qarına düşmək / دووالیق اولماق / duvalıq olmaq /

دل هرّی فرو ریختن / اؤرگ قیز گتدمک / ürəg qıj gedmək / اؤرگین تئلی قیریلمـاق / ürəgin teli qırılmaq /

دل‌افزا / اؤرگ آچان / ürəg açan /

دلّال مظلمه / عقرب ماشاسی / əqrəb maşasi /

دلتنگ شدن / سئخیلماق / sıxılmaq /

دلدادگی / قوشو قونماق / quşu qonmaq /

دلســـرد شـــدن / اؤرگ ســـویوماق / ürəg /soyumaq

دلسوزی کننده / جان یانـدیران / can yandıran / جانا یانان / cana yanan /

دلغک / دؤبه / dübbə /

دلگـرم شـدن / اؤرگ قیزمـاق / ürəg qızmaq / جان قیزماق / can qızmaq /

دلگشا / اؤرک آچان / ürək açan /

دم از لای تله رها شدن / قویروغ قـاپی آراسـیندان چئخماق / quyruğ qapi arasından çıxmaq /

دم بریده / سیکی قیریق / siki qırıq /

دم به تله دادن / قـویروق الـه وئرمـک / quyruq ələ vermək / یاخـا الـه وئرمـک / yaxa ələ vermək

دم به تله ندادن / قویروق اله وئرمه‌مک / quyruq ələ verməmək /

دم تکان دادن / فیرفیرا کیمی فیرلانماق / fır fıra kimi fırlanmaq / قاتیقلانمـاق / qatıqlanmaq / قویروق بولاماق / quyruq bulamaq /

دم خروس پیدا شدن / جیـدانین اوجـو چووالـدان چیخماق / cidanın ucu çuvaldan çıxmaq /

دم در آوردن / کیشـــی‌لنمـــک / kişilənmək / مامئز یارماق / mamız yarmaq /

دم روی کول گذاشتن و رفتن / قویروغون بئلینـه قویـوب قاییـدماق / quyruğun belinə qoyub qayıdmaq / قـویروق بئلـه قویـوب گئـدمک / قویروق قیسماق / quyruq belə qoyub gedmək / quyruq qısmaq /

دم روی کـول نهـادن و رفـتن / قویروغـون قـئچ آراسـینا توتـوب گئـدمک / quyruğun qıç arasına tutub gedmək /

دم علـم کـردن / قـویروق قوغزامـاق / quyruq qoğzamaq /

دم کسی را دیدن / اووجونی قیزدیرماق / ovcuni qızdırmaq / خـــاطیر گؤزلـــه‌مـــک / xatir gözləmək /

دم کســی را لای تلــه دادن / قویروخـدان بـوزا قویمـاق / quyruxdan buza goymaq / بیـرین جازا قویماق / birin caza qoymaq /

دم کلفت شدن / یوغونلاماق / yoğunlamaq /

دم کــوزه گذاشــتن / تورشـو خومونـا باسـماق / turşu xumuna basmaq /

دم گوشی / قولاق قولاقا / qulaq qulaqa /

دم لای پا داشتن / قویروغو پاچا آراسیندا اولماق / quyruğu paça arasında olmaq /

دم لای تله گیر کـردن / گیـره دؤشـمک / girə düşmək / قویروق قاپی آراسیندا قالماق / quyruq qapi arasında qalmaq /

دم لای تله ماندن / یاخا الده قالماق / yaxa əldə qalmaq /

دم لای در بودن / قویروق قاپی آراسیندا اولماق / quyruq qapi arasında olmaq

دم لای در ماندن / قویروغ قاپی آراسیندا قالماق / quyruğ qapi arasında qalmaq

دمار از روزگار کسی بر آوردن / سیریق گئچمک / sırıq geçmək / بیرینین دریسین فیریق سویماق / birinin dərisin fırıq soymaq

دمار از روزگار کسی در آوردن / باشا ایت اؤیؤنؤ گتیرمک / başa it öyünü gətirmək / بیرینین گؤنؤن قره ائله‌مک / birinin günün qərə eləmək / جئزلیقین چئخاتماق / cızlıqın çıxatmaq / باشا ایت سویو تؤکمک / başa it suyu tökmək

دماغ باد کردن / بورون شیشمک / burun şişmək

دماغ بالا گرفتن / بورون یوخاری توتماق / burun yuxari tutmaq / گؤیه باخماق / göyə baxmaq

دماغ به خاک مالیدن / بورنو یئره سؤرتمک / burnu yerə sürtmək

دماغ به خاک مالیده شدن / بورنو اوولماق / burnu ovulmaq

دماغ پر باد / بورنو یئللی / burnu yelli

دماغ پر باد داشتن / آغزی بورنو یئللی / ağzi burnu yelli

دماغ چاق بودن / داماغ چاغ اولماق / damağ çağ olmaq

دماغ سوختن / داماغ پوزولماق / damağ pozulmaq / داماغ یانماق / damağ yanmaq

دماغ سوخته خریدن / آجی قینی وئرمک / aci qını vermək

دماغ سوخته شدن / یانا یانا قالماق / yana yana qalmaq

دماغ کسی را بر خاک مالیدن / بورون ازمک / burun əzmək / بیرینین بورنون یئره سؤرتمک / birinin burnun yerə sürtmək

دماغ کسی سوختن / داماق یانماق / damaq yanmaq

دماغش را بگیری جانش در می‌آید / بورنون توتسان جانی چئخار / burnun tutsan cani çıxar

دمدمی / یاز هاواسی کیمی اولماق / yaz havasi kimi olmaq

دمدمی مزاج / آغ یئل کیمی اویان بویانا اسمک / ağ yel kimi oyan buyana əsmək / آلاق بولاق / alaq bulaq / آی سار / ay sar / اردبیل هاواسی / ərdəbil havasi / بیر ایپ اؤسته دورمایان / bir ip üstə durmayan / پیشیک آسقیرماق / pişik asqırmaq / سو کیمی هر یانا آخماق / su kimi hər yana axmaq / قوش قوشی / quş quşi / هفته خیال / həftə xiyal / بیرینین بی بازاری اولماماق / birinin bey bazari olmamaq

دمش را دیدن / فیتیلین باسماق / fitilin basmaq / کدخودانی گؤرمک / kədxudani görmək

دمغ / داماق سیزلیق / damaq sızlıq

دمغ بودن / آغزی پیچاق آچماماق / ağzi piçaq açmamaq / قاش قاباغی ساللاماق / qaş qabaği sallamaq

دمی به خمره زدن / بوغازی ایسلاتماق / boğazi islatmaq / دوداق یاشاتماق / dodaq yaşatmaq

دنبال خر مرده برای کندن پوستش بودن / اؤلؤ ائششک آختاریب نالین چکمک / ölü eşşək axtarıb nalın çəkmək / اؤلؤ ائششک گؤنؤ آختارماق / ölü eşşək gönü axtarmaq

دنبال دردسر بودن / جیدیر اویناتماق / cıdır oynatmaq

دنبال راه و چاه بودن / یول آراماق / yol / aramaq / ات داش ائله‌مک / ət daş eləmək /

دنبال سوراخ موش گشتن / این دلیگینه گیرمک / in dəliginə girmək / این دلیگینین ساتین آلماق / in dəliginin satın almaq / قوز قابیغینا گیرمک / qoz qabığına girmək /

دنبال شر بودن / قیلینجا چاپماق / qılınca çapmaq / قان قان دئمک / qan qan demək /

دنبال معرکه بودن / قان قان چاغیرماق / qan qan / çağırmaq

دنبال نخود سیاه فرستادن / الینه چؤپ وئرمک / əlinə çöp vermək / بیرینین الینه چؤپ وئرمک / birinin əlinə çöp vermək

دنبه به خرس سپردن / قویونو قوردا تاپیشیرماق / qoyuni qurda tapışırmaq / اتی پیشیگه تاپشیرماق / əti pişigə tapşirmaq /

دندان به دندان خوردن / دیش دیشه دیمک / diş dişə dəymək

دندان به شیره خوردن / دیش شیریه باتماق / diş / şiriyə batmaq

دندان تیز کردن / دیش ایتیرتمک / diş itirtmək / دیش تاققیلداتماق / diş / taqqildatmaq

دندان تیز کردن برای چیزی / دیشلری شاققیلداتماق / dişləri şaqqıldatmaq / بیر زاددان اؤترؤ دیش ایتیتمک / bir zaddan ötrü / diş ititmək

دندان دندان را بریدن / دیش دیشی کسمک / diş dişi kəsmək

دندان روی جگر گذاشتن / جانی دیشه توتماق / cani dişə tutmaq / دیل بوغازا قویماق / dil / boğaza goymaq

دندان طمع را کشیدن / طاماح دیشین چکمک / tamah dişin çəkmək

دندان کسی را کشیدن / دیش چکمک / diş / çəkmək / دیشین چکمک / dişin çəkmək /

دندان کند شدن / دیش دؤشمک / diş düşmək / دیش کؤتلمک / diş kütəlmək /

دندان گرد کردن / دیش قئجیرتماق / diş / qıcırtmaq

دندان گیر / دیشه باتان / dişə batan / دیشه دیر / dişə dəyər

دندان مزد / دیش پولی / diş puli / دیش کیراسی / diş kirasi /

دندان‌های کسی را شمردن / بیر نفرین دیشین سایماق / bir nəfərin dişin saymaq /

دنده لج / ترسه دامار / tərsə damar /

دنده‌های کسی شمرده شدن / قابیرقا سایلماق / qabırqa sayılmaq

الدنگ / دانا باش / dana baş /

دنگ گرفتن / توتماسی توتماق / tutmasi / tutmaq

دنیا پرست / گؤزؤ دویماز / gözü doymaz /

دنیا دوست / آغجا سیچانی / ağça siçani / قئر سئچماز / qır sıçmaz / وار یئمز / var yeməz /

دنیا دوستی / بیرینین یاغدیقی بیتدیقی اؤستؤنده اولماق / birinin yağdiqi bitdiqi üstündə olmaq / وار یئمزلیک / var yeməzlik /

دنیا دیده / دؤنیا گؤرمؤش / dünya görmüş /

دنیا را برای خود زندان کردن / دؤنیانی اؤزؤنه دوستاق ائله‌مک / dünyani özünə dustaq / eləmək

دنیا را چسبیدن / دؤنیانی توتماق / dünyani / tutmaq

دنیا را چهار دستی گرفتن / دؤنیانی دؤرد اللی توتماق / dünyani dörd əlli tutmaq /

دنیا را روی سر خود گذاشتن / دؤنیانی باشا گؤتؤرمک / dünyani başa götürmək /

دنیا را هزار دستی چسبیدن / دؤنیانی مین اللی توتماق / dünyani min əlli tutmaq /

دو به هم زن / آراووران / ara vuran / آرا قاریشدیران / ara qarışdıran / آرا ووروشدوران / ara vuruşduran / چاققال / çaqqal / شوربا قیزدیران / şorba qızdıran / فضله / fəzlə / کور شیطان / kor şeytan /

دو بهم زنی / آرا قاریشدیرماق / ara qarışdırmaq /

دو بین / شیرین باخان / şirin baxan /

دو پا داشتن و دو پا هم قرض کردن / دابانا قووت وئرمک / dabana quvət vermək /

دو پا در یک کفش کردن / ایکی آیاغی بیر باشماغا دیره‌مک / iki ayaği bir başmağa dirəmək / ایکی آیاقی بیر باشماغا تپمک / iki ayaqi bir başmağa təpmək

دو پا را در یک کفش کردن / ایکی آیاغی بیر باشماغا سوخماق / iki ayaği bir başmağa soxmaq /

دو دستی به کار چسبیدن / ایکی اللی ایشه یاپیشماق / iki əlli işə yapışmaq /

دو دستی سر خود را چسبیدن / ایکی الینن بیر باشی ساخلاماق/iki əlinən bir başi saxlamaq/

دو دستی سر خود را نگه داشتن / باشلی باشین ساخلاماق / başli başın saxlamaq / جان هایینا قالماق / can hayına qalmaq /

دو دستی لحاف خود را چسبیدن / اؤز باشین ساخلاماق / öz başın saxlamaq /

دو دل بودن / ایکی اؤرکلی / iki ürəkli / ایکی اؤرکلی اولماق / iki ürəkli olmaq / بیر آیاق گلیب بیر آیاق گلمه‌مک / bir ayaq gəlib bir ayaq gəlməmək /

دو دل ماندن / ایکی کؤنؤللؤ قالماق / iki könüllü qalmaq / نئیله‌یی‌یم نئجه ائله‌یی‌یم / neyləyim necə eləyim /

دو دوزه باز / بیرینین یومورتاسینین ساریسی اولماماق / birinin yumurtasının sarısi olmamaq / رنگچی / rəngçi / قیریقچی / qırıqçi /

دو دوزه بازی / قورد قورانی اوخوماق / qurd qurani oxumaq / دووشانا قاچ تازیا توت دئین / dovşana qac taiya tut diyən /

دو دوزه بازی کردن / نؤمره گلمک / nümrə gəlmək /

دو رو / ایکی اؤزلؤ / iki üzlü /

دو ریالی افتادن / سؤزی خیردالاماق / sözi xırdalamaq / ایکی قیرانلیق دؤشمک / iki qiranlıq düşmək /

دو طرف تیغ کسی بریدن / بیرینین قلینجینین دالی قاباغی کسمک / birinin qılıncının dali qabaği kəsmək / تؤپؤرجک گؤلله یئرینه ایشله‌مک / tüpürcək güllə yerinə işləmək /

دو طرف شمشیر کسی بریدن / قلئنجین دالی قاباغی کسمک / qılıncın dali qabaği kəsmək / تؤپؤرجک گؤلله یئرینه ایشله‌مک / tüpürcək güllə yerinə işləmək /

دو قورت و نیم باقی بودن / هم سیکیب هم آغیرلیغین سالماق / həm sikib həm ağırlığın salmaq / هم سیکیب هم حامام پولو ایستمک / həm sikib həm hamam pulu istəmək /

دو قورت و نیم کسی باقی بودن / اوجا سئچیب باشیندادا دیشلیر / uca sıçıb başındanda dişlir / یئرینه ایشه‌مک بس اولماماق بیرده شیرین چای ایسته‌مک / yerinə işəmək bəs olmamaq / birdə şirin çay istəmək / هامینی بوشلو چئخاتماق / hamını böşli çıxatmaq /

دو گز زمین / ایکی قریش یئر / iki qəriş yer /

دو نفر از یک آخور خوردن / ایکی نفر بیر

آخـوردان یئمـک / iki nəfər bir axurdan / yemək

دو هزاری افتادن / ایکی قیرانلیـق دؤشـمک / iki / qiranlıq düşmək

دو هزاری را با گلولـه زدن / ایکـی قیرانـا گؤللـه آتماق / iki qirana güllə atmaq /

دو هـزاری را در هـوا زدن / اون شـاهییا گؤللـه آتماق / on şahıya güllə atmaq / ایکـی قیرانـی گؤیده وورماق / iki qirani göydə vurmaq /

دو هزاری کج بودن / ایکی قیرانلیق ایـری اولمـاق / iki qiranlıq əyri olmaq /

دو هزاری نیفتادن / ایکـی قیرانلیـق دؤشـمه‌مـک / / iki qiranlıq düşməmək

دو هوایی / ایکی هاوالی / iki havali /

دوباره زنده شدن / دیریلمک / dirilmək /

دود از سر بلند شدن / باشدان تؤسـتؤ قوغزانمـاق / / başdan tüstü qoğzanmaq

دود از کلّه بلند شدن / باشـدان تؤسـتؤ چیخمـاق / باش بئیـن گئـدمک / başdan tüstü çıxmaq / باشـدان دومـان قالخمـاق / baş beyin gedmək / başdan duman qalxmaq /

دود چـراغ خــوردن / چیـراغ توستؤسـؤ یئمـک / گـؤزه پیلتـه قویمـاق / çirağ tüstüsü yemək / / gözə piltə qoymaq

دود شدن و به هـوا رفـتن / تؤسـتؤ اولـوب گؤیـه گئـدمک / tüstü olub göyə gedmək / داش اولـوب قویویـا دؤشـمک / daş olub quyuya / قوش اولوب گؤیه اوچماق / düşmək / qu̇ş olub / سـو اولـوب یئـره گئـدمک / göyə uçmaq / su / بیـر تیکـه چؤرگ اولـوب olub yerə gedmək / ایت یئمک / bir tikə çörəg olub it yemək /

دود کردن و به آسمان فرستادن / کؤل ائله‌مک / / kül eləmək

دودمان کسـی بـه بـاد رفـتن / بیـرینین قاپیسـینی باغلاتمـاق / birinin qapısını bağlatmaq / قاپی‌سینین آچاری داما آتیلماق / qapısının açari / dama atılmaq / بیـرینین دودمـانی داغیلمـاق / / birinin dudmani dağılmaq

دودول / شو قریب / şo qərib /

دودی / ببـــیش / bəbiş / قاقـــاچی / qaqaçi / مانقالچی / manqalçi /

دور برداشتن / هاوالانماق / havalanmaq /

دور چیزی را خط کشیدن / بیر زادی یئره قویماق / bir zadi yerə qoymaq / بیـر زادیـن تـرکین قیلماق / bir zadın tərkin qilmaq /

دور زدن / دؤر وورماق / dör vurmaq /

دور سـر خـود چرخیـدن / دولانبـاج گئـدمک / / dolanbac gedmək

دور سر کسی چرخیـدن / باشـا دولانمـاق / başa / dolanmaq

دور کسی گردیدن / کپنک کیمی باشا فیرلانماق / / kəpənək kimi başa fırlanmaq

دور و بر خود را پاییدن / دالینـا قاباغینـا باخمـاق / / dalına qabağına baxmaq

دور و بر کسی نپلکیـدن / جئزیغینـا گیرنمـه‌مـک / / cızığına girənməmək

دوران ســپردن / دؤوران سـؤرمک / dövran / sürmək

دورش را خط کشیدن / دؤره‌سینه خط چکمـک / / dörəsinə xət çəkmək

دوشیده شدن / ساغیلماق / sağilmaq / یئییلمک / yeyilmək /

دون / موردار اسگی / murdar əsgi /

دون پاشیدن / شیره وئرمک / şirə vermək /

ده انگشت برادرند برابر نیستند / الده بـئش بارمـاق بیر اولماماق / əldə beş barmaq bir olmamaq/

دهان آب افتادن / آغزین سویو آخمـاق / ağzin suyu axmaq / آغیــز ســولانماق / ağız

آغیـزین سـویو گئـدمک / sulanmaq / ağızın /suyu gedmək

دهان بـاز مانـدن / آغـزی آچیلا قالمـاق / ağzi / açıla qalmaq

دهــن آب افتــادن / آغلـی گئـدمک / ağli / ağız axmaq / آغیز آخماق / gedmək

دهن از خوشی باز ماندن / آغیز قولاقـا یئتیشـمک / ağız qulaqa yetişmək /

دهن باز ماندن / آغیز آچیلا قالماق / ağız açıla / qalmaq

دهن بوی شیر دادن / آغیزدان سوت ایبی گلمک / ağızdan süt iyi gəlmək /

دهن به دهن کسی گذاشتن / آغیز آغیزا وئرمک / ağız ağıza vermək / اؤز گـؤز اولمـاق / üz / göz olmaq

دهن به دهن گذاشتن / انگ انگه وئرمک / əng / əngə vermək

دهن به شیره خوردن / آغیز شیرییه باتماق / ağız / şiriyə batmaq

دهن بین / آغیزا باخیم / ağıza baxım /

دهن چفـت و بسـت نداشـتن / آغیـزین قایتـاغی اولماماق / ağızın qaytağı olmamaq /

دهن خالی / آغزی قورو / ağzi quru /

دهن دریدگی کردن / آغیزی الله یولونا آچمـاق / / ağızı allah yoluna açmaq

دهن دریده / آغزی پرتو / ağzi pərtov / آغـزی پـوزوق / ağzi pozuq / آغـزی یامـان / ağzi yaman / چنـهسـی دؤشـؤک / çənəsi düşük / یاستی آغیز / yasti ağız /

دهــن قــرص / آغـزی کیلیـدلی / ağzi kilidli / آغیزی بؤتؤن / ağızı bütün /

دهن کج / آغزی ایری / ağzi əyri /

دهن کسی بوی شیر دادن / بیرینین آغـزی سـؤت ایـیسـی وئرمـک / birinin ağzi süt iyisi / vermək

دهــن کســی را آب انــداختن / بیـرینین آغـزین سولاندیرماق / birinin ağzın sulandırmaq /

دهــن کســی را بســتن / آغیـز باغلامـاق / ağız bağlamaq / آغیز یوممـاق / ağız yummaq /

دهن کسی فال بودن / آغزی فال اولمـاق / ağzi / fal olmaq

دهن کـف کـردن / آغیـز کؤپؤکلنمـک / ağız / köpüklənmək

دهن لق / آغزی بوش / ağzi boş / آغزی جیریق / ağzi cırıq / آغیزدا سـؤز ایسـلانماماق / ağızda söz islanmamaq / آغیــزدا لپــه ایســلانماماق / ağızda ləpə islanmamaq / آغیـزی داغانـاق / ağızı dağanaq / انگی بـوش / əngi boş / بـوش بوغـاز / boş boğaz / سـؤزؤ آغزینـدان تؤکـؤلن / sözü aqğzından tökülən /

دهن وا کردن / آغزی آچماق / ağzi açmaq /

دیده بر هم گذاشتن / گـؤزؤن آجیسـین آلمـاق / gözün acısın almaq / گؤزؤ قیزدیرماق / gözü / qızdırmaq

دیــر آمــدن و زود رفــتن / بئـواخ گلیـب تئـز اؤرگنمک / bevax gəlib tez örgənmək /

دیـگ بـار گذاشـتن / قـازان آسـماق / qazan / asmaq

دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه / ساریمسـاق سـوغانا ایـین گلیـر دئمـک / sarımsaq soğana iyin gəlir demək / کئچل باخار گؤزگؤیه عیبیـن قویـار اؤزگؤیـه / keçəl baxar güzgüyə eybin qoyar özgüyə / قازان قازانا دئییر گؤتؤن قرەدی / / qazan qazana deyir götün qərədi

دیگ حسادت جوشیدن / قودلار قایناماق / qudlar qaynamaq /

دیگ حیله پختن / بیرینه قویو قازماق / birinə / quyu qazmaq

دیــلاق / دوه گؤتــؤ یاغلایــان / dəvə götü yağlayan / عوجی بئنئق / ücibınıq /
دیو سیرت / دئو قیلیق / dev qılıq /
دیوار کوتاه / دوواری آلچاق / duvari alçaq /
دیوار کوتاه‌تر از دیوار همــه داشــتن / اسگیسی ایگلــی اولمــاق / əsgisi igli olmaq / بیــرینین دوواری هامیدان آلچاق اولمـاق / birinin duvari hamidan alçaq olmaq
دیــوار مــوش دارد / هـاوا بولـود اولمـاق / hava bulud olmaq / دام دوواریــن قــولاغی اولمــاق / dam duvarın qulaği olmaq
دیوارش کوتاه بودن / کسسووی تؤستؤلؤ اولماق / kəssovi tüstülü olmaq /
دیوانه وقتی دیوانه ببیند چوبش را قائم می‌کنـد / داغ داغا راس گلمک / dağ dağa ras gəlmək/
دیوانه‌ی کسی بودن / بیـرینین دلـی‌سـی اولمـاق / birinin dəlisi olmaq
ذرع نکرده پاره کردن / اؤلچمـه‌میش بیچمـک / ölçməmiş biçmək
ذلّــه کــردن / جانیخــدیرماق / canıxdırmaq / جیک ائله‌مک / cik eləmək / زینهـارا گتیرمـک / zinhara gətirmək
ذهن کور شدن / ذهن کـور اولمـاق / zehn kor olmaq / ذهن کورالماق / zehn koralmaq /



رابطـه سـرد شـدن / آرا سـويوق اولمـاق / ara / soyuq olmaq

رابطه گرم بودن / آرا سازليق / ara sazlıq /

راز پنهان / يئـددی قئفيـل آلتينـدا اولمـاق / yeddi / qıfıl altında olmaq

راز دل را از نگاه فهميدن / گؤزؤندن اوخومـاق / gözlər / گؤزلر دانيشماق / gözündən oxumaq / danışmaq

راز سر به مهر / يئـددی مـؤهر آلتينـدا سـاخلاماق / / yeddi möhr altında saxlamaq

راز مگو / نه ديل بيلسين نـه دوداغ / nə dil bilsin / نـه ديـل بيلمـک نـه دوداق / nə dil / nə dodağ / bilmək nə dodaq / دوه گـؤردؤن قئغئنـــدا گؤرمه‌دين / dəvə gördün qığında görmədin

راست از چپ نشـناختن / سـاغ سـولو تانيمامـاق / / sağ solu tanımamaq

راست و حسينی / دوز چؤرک دؤز چؤرک / duz / آدام اؤله‌جک / adam / çörək düz çörək / öləcək

راست و ريست کردن / سازلاماق / sazlamaq /

راه افتادن / يولا دؤشمک / yola düşmək /

راه باز و جاده دراز / جهنم تـارينون جـان سـنون / / cəhənnəm tarınun can sənun

راه بريدن / يول دؤيمک / yol döymək /

راه بلد / يول بيلن / yol bilən /

راه به دهی بردن / بير دريـيه اومـود اولمـاق / bir / dəriyə umud olmaq

راه بی بازگشت / گئدر گلمز / gedər gəlməz /

راه پيش و پس نداشتن / بير آياق گليب بير آيـاق گلمـــه‌مــک / bir ayaq gəlib bir ayaq / gəlməmək

راه در رو نگه داشــتن / قاچـاق يولـو سـاخلاماق / / qaçaq yolu saxlamaq

راه دويدن و کفش دريدن / سؤمؤک سئنديرماق / sümük sındırmaq /

راه را نزديک کـردن / يولـو ياخينلاتمـاق / yolu / yaxınlatmaq

راه راست / دؤز يول / düz yol /

راه راه / ميل ميلی / mil mili /

راه زن / يول کسن / yol kəsən /

راه کار جســتن / چـاش بـاش ائتمـک / çaş baş / etmək

راه مالرو / کئچی يولو / keçi yolu /

راه نشين / يولچو / yolçu /

راه و چاه نشان کسی دادن / يـول قويمـاق / yol / يول گؤسترمک / yol göstərmək / qoymaq

راهزنی کردن / يول کسمک / yol kəsmək /

راهی پيش پای کسی گذاشتن / قاباغا يول قويماق / qabağa yol qoymaq /

راهــی شــدن / يـول اؤسـته اولمـاق / yol üstə

/ olmaq

رأی کسی را زدن / بیر زادی بیرینین باشیندان چیخاتماق / bir zadi birinin başından / çıxatmaq

رجز خوانی کردن / قان قان دئمک / qan qan / demək / میــدان میــدان اوخومــاق / meydan / meydan oxumaq / قارا قورخو گئدمک / qara / qorxu gedmək

رخش باید تا تن رستم کشد / آت تپیگینه آت دؤزمک / at təpiginə at dözmək /

رس چیزی را کشیدن / جوهر چکمک / cohər / çəkmək

رس کسی یا چیزی را کشیدن / ساغمالینان ساغیلماق سوبابیلا قیرخیلماق / sağmalınan / sağılmaq subayıla qırxılmaq

رشته‌ها را پنبه کردن / ایشه پر قاتماق / işə pər / qatmaq

رفع حاجت / سو باشینا چیخماق / su başına / çıxmaq

رفیق باز / یولداش جانلی / yoldaş canli /

رفیق بی شیله پیله / رؤشوه‌سیز دوست / rüşvəsiz / dost

رفیق جانی / جانلارا دَیَن / canlara dəyən /

رفیق جون جونی / آیری سئچیب بیر یئمک / ayri sıçıb bir yemək / جان بیر شؤشه یولداش / can bir şüşə yoldaş

رفیق دل / اؤرگ دوستی / ürəg dosti /

رفیق نیمه راه / قاپیاجا بیریله یولداش اولماق / qapıyaca biriylə yoldaş olmaq / یاری یول یولداش / yari yol yoldaş /

رک و پوست کنده حرف زدن / سؤزؤ لؤت دئمک / sözü lüt demək /

رک و پوست کنده سخن گفتن / شاخ دانیشماق / şax danışmaq /

رک و راست / اؤرگی آچیقلیق / ürəgi açıqlıq /

رگ خر داشتن / ائششک داماری اولماق / eşşək / damari olmaq

رگ خواب کسی را به دست آوردن / داماریني تاپماق / damarını tapmaq / چم تاپماق / çəm / tapmaq / بیرینین بوش دامارین اله گتیرمک / birinin boş damarın ələ gətirmək

رگ خواب کسی را پیدا کردن / بیرینین دامارین تاپماق / birinin damarın tapmaq / دامار تاپماق / damar tapmaq /

رگ خواب هر کسی جدا بودن / هر ائششگین بیر بیزی اولماق / hər eşşəgin bir bizi olmaq /

رگ خواب همدیگر را پیدا کردن / دیل تاپماق / dil tapmaq / بیری بیرینین دیلین بیلمک / biri / birinin dilin bilmək

رگ دار / دامارلی / damarli /

رگ و ریشه / چئندر قییش / çındır qeyiş /

رمق کشیده شدن / اوودلاری باتماق / ovudlari / batmaq

رنجیده خاطر کردن / خاطیر سیندیرماق / xatir sındırmaq

رند / دورو سودان قایماق توتان / duru sudan / qaymaq tutan

رند هفت خط / یئرین آلتیندا بیلن اؤستؤنده بیلن / yerin altında bilən üstündə / از اونلاردان / əz onlardan / بیژ قوروسو / bij qurusu /

رنگ به رنگ شدن / قیزاریب بوزارماق / qızarıb / bozarmaq

رنگ رخسار خبر می‌دهد از سرّ ضمیر / رنگه باخیب حالی سوروشماق / rəngə baxıb hali / soruşmaq

رنگ عوض کردن / دون دگیشمک / don / dəgişmək / دونا گیرمک / dona girmək /

رنگ کردن / دون گئیدیرمک / don

geydirmək / رنگلەمک / rəngləmək /
رنــگ و رو پیــدا کــردن / یاراشـیغا مینمــک / yaraşığa minmək /
رنــگ و لعــاب بــه ســخن دادن / سـؤزه دون گیدیرمک / sözə don geydirmək /
رنگ و لعاب خورده / بزەمه / bəzəmə /
رنگ و لعاب زدن / بزەمک / bəzəmək /
رنگ وا رنگ شدن / رنگ آلیب رنـگ وئرمـک / rəng alıb rəng vermək /
رنگـین کمـان / قـاری ننـه اؤرکنـی / qari nənə örkəni / قاری ننه جئجیمی / qari nənə cecimi / قاری ننه قورشاغی / qari nənə qurşaği /
رو از سنگ داشتن / اؤزؤ داش / üzü daş /
رو انـداختن / آغیـز آچمـاق / ağız açmaq / اؤز وورماق / üz vurmaq /
رو پای خـود ایسـتادن / آیاقـا گلمـک / ayaqa gəlmək / اؤز آیـاقی اؤسـته دورمـاق / öz ayaqi üstə durmaq /
رو دادن / اؤز وئرمک / üz vermək /
رو در رو ایستادن / کلله کللهیـه وورمـاق / kəllə kəlləyə vurmaq /
رو در واسـی را کنـار گذاشـتن / اؤز آچیلمـاق / üz açılmaq /
رو در واسی نداشتن / اؤز آچیق اولماق / üz açıq olmaq /
رو دست خوردن / آل اولماق / al olmaq /
رو راست بودن / هر زادی علی میـدانینا قویمـاق / hər zadi əli meydanına qoymaq /
رو زانوی شتر بودن / اؤز دەوه دیزی اولماق / üz dəvə dizi olmaq /
رو سفید / اؤزؤ آغ / üzü ağ /
رو سفید کردن / اؤز آغارتماق / üz ağartmaq /
رو سفیدی / آنلی آچیقلیق / anli açıqlıq /
رو ســنگ پـای قـزوین بـودن / اؤز دابـان داشـی اولماق / üz daban daşi olmaq /
رو سیاه / اؤزؤ قـارا / üzü qara / قـارا اؤز / qara üz /
رو سیاهی / اؤز قارالیق / üz qaralıq /
رو که نشستن / سئچئب پوخون اؤستؤنده اوتومـاق / sıçıb poxun üstündə otumaq /
روباه صفت / تؤلکؤ / tülkü /
روبـاه صــفتی کــردن / تؤلکؤلـؤک ائلـەمـک / tülkülük eləmək /
روبرو خاله پشـت سـر چالـه / اؤزده چیچـی دالـدا قیچی / üzdə çiçi dalda qiçi /
روح کسی از کاری خبردار نبـودن / بیـر ایشـدن روحونـدا خبـری اولمامـاق / bir işdən ruhunda xəbəri olmamaq /
روده دراز / اوزون دانیشــان / uzun danışan / چنبـر بوغـاز / çənbər boğaz / ناققـال / naqqal / انگی جیریق / əngi cırıq /
روده درازی / بوغاز دؤیمـک / boğaz döymək / انگی بیلیک / əngi bəilik /
روده کوچک روده بـزرگ را خـوردن / بوغـاز گئچمک / boğaz geçmək / بیـرینین سـؤمؤکلری آجماق / birinin sümükləri acmaq /
رودەی بـزرگ رودەی کوچـک را خـوردن / کمـرین آلتـی بـوش اولمـاق / kəmərin alti boş olmaq / بیرینین قارنی اؤستؤنه آغـاج گؤتؤرمـک / birinin qarni üstünə ağac götürmək /
رودەی کوچـک رودەی بـزرگ را خـوردن / قارین اؤسته آغاش گؤتؤرمک / qarın üstə ağaş götürmək /
روز خــوش ندیــدن / اؤز گؤلمــەمــک / üz gülməmək / خوش گؤن گؤرمەمک / xoş gün görməmək /
روز مبادا / دالی گؤن / dali gün /
روز و شب نداشـتن / گئجـه گؤنـدؤزؤ اولمامـاق /

/ gecə gündüzü olmamaq

روزگار بر وفق مراد شدن / چیراغا پیلته قویولماق / çirağa piltə qoyulmaq / چیراغـا نفـت تؤکؤلمک / çirağa nəft tökülmək /

روزگار خوش ندیدن / گـؤن گؤرمـه‌مـک / gün görməmək /

روزگار روی خوش بـه کسی نشان دادن / بیر قویـوب مـین گؤتؤرمـک / bir qoyub min götürmək / دؤنیـا بیـرینین اؤزؤنـه گؤلمـک / dünya birinin üzünə gülmək

روزگار سپری کـردن / بـاش دولانـدیرماق / baş dolandırmaq

روزگار کسی را تیره و تار کردن / باشا ایت سویو تؤکمـک / başa it suyu tökmək / بیـرینین گؤنؤن قارا چؤرگین پارا ائله‌مک / birinin qünün / qara çörəgin para eləmək

روزگار کسی را سیاه کـردن / آنادان امـدیگینی بورنونـدان گتیرمـک / anadan əmdigini ipini / ایپینی قیرماق / burnundan gətirmək başa şir / باشا شیر شبیهی گتیرمـک / qırmaq / بورونـا تؤتـؤن دولـدورماق / şəbehi gətirmək / بیـرینین گؤنـؤن buruna tütün doldurmaq گـؤی اسکی‌یـه توتماق / birinin günün göy / بیـرینین باشـینا تـوی توتماق / əskiyə tutmaq / birinin başına toy tutmaq

روزگار کسی سیاه شـدن / گـؤن قارالماق / gün / qaralmaq

روزنه‌ی امید / ایشیق یولو / ışıq yolu /

روزهـا را شـمردن / گـؤنلری سـایماق / günləri / saymaq

روزه‌ی سکوت گرفتن / جیبه داش سالماق / cibə dildən / دیلـدن داش آسـلانماق / daş salmaq ağıza / آغیزا یوغـورت آلماق / daş aslanmaq / yoğurt almaq

روزه‌ی کلّه گنجشـکی / تابـاق اوروجـو / tabaq / orucu

روزی دست کریم گدا افتادن / روزی کور ملک النـه دؤشـمک / ruzi kor mələk əlinə /düşmək

روزی رسان / روزی وئرن / ruzi verən /

روزی روباه بی دست و پا در لانه‌اش رسـیدن / کـور قوشـون روزوسـو یـووادا یئتیشـمک / kor / quşun ruzusu yuvada yetişmək

روسفید / اؤزؤ آغ / üzü ağ /

روشن ضمیر / اؤرگی آچیق / ürəgi açıq /

روشـنفکر / ذهنـی آچیـق / zehni açıq / فیکـری آچیق / fikri açıq /

روی پای خود ایستادن / اؤز آیاغی اؤسته دورماق / öz ayaği üstə durmaq / اؤز دونـون اؤزؤ بیچمک / öz donun özi biçmək /

روی پنهان کردن / گؤزه گؤرؤشمه‌مـک / gözə dalda / دالدا بوجاقدا دولانماق / görüşməmək / bucaqda dolanmaq

روی چشـم کسـی جـا داشـتن / گـؤز اؤسـته یئـر وئرمک / göz üstə yer vermək /

روی چشم گذاشتن / گـؤز اؤسـته قویماق / göz / üstə qoymaq

روی خـوش نشـان دادن / اؤز وئرمـک / üz / vermək

روی حرف خود ایستادن / سؤز اؤستؤنده دورماق / söz üstündə durmaq /

روی خار نشستن / ایینه اؤستؤنده اوتورماق / iynə tikan / تیکان اؤسته اولماق / üstündə oturmaq / چوالـدوز اؤسـته اوتورمـاق / üstə olmaq / çuvalduz üstə oturmaq

روی دایره ریختن / میدانا قویماق / meydana / qoymaq

روی درخت خوابیدن / آغاجدا یاتماق / ağacda /

/ yatmaq

روی دنده‌ی لج افتادن / دامارینا دؤشمک / nəs / نس داماری توتماق / damarına düşmək / damari tutmaq

روی دیدن / اؤز گؤرمک / üz görmək / اؤز گؤرنلیک / üz görənlik /

روی زرد شدن / اؤزه زعفران چؤکمک / üzə zəfrana / زعفرانا دؤنمک / zəfran çökmək / saralmaq / سارالماق / dönmək /

روی زمین ماندن / یئرده قالماق / yerdə / qalmaq

روی سر کسی خراب شدن / قارنین بیرینین باشینا سالماق / qarnın birinin başına salmaq /

روی سر نهادن / باش اؤسته قویماق / baş üstə / qoymaq

روی سگ داشتن / اؤز اوتانماییب گؤز قوماشماماق / üz utanmayıb qöz / it üzlü / ایت اؤزلؤ / qumaşmamaq

روی سگ کسی بالا آمدن / ایت اولماق / it / ایت باشی آغیزا آلماق / it başi ağıza / olmaq / itə dönmək / ایته دؤنمک / almaq

روی سگ کسی را بالا آوردن / بیرینین کؤفرؤن چئخارتماق / birinin küfrün çıxartmaq /

روی کسی را زمین انداختن / اؤزؤ یئره سالماق / şaqqi / شاققی سئندیرماق / üzü yerə salmaq / sındırmaq

روی کسی را سفید کردن / بیرینین اؤزؤن آغ ائله‌مک / birinin üzün ağ eləmək /

روی گردان شدن / آجیق ائله‌مک / acıq / eləmək

روی گرداندن / اؤز چئویرمک / üz çevirmək /

روی یک ریسمان بند نبودن / بیر ایپ اؤسته دورماماق / bir ip üstə durmamaq /

روی‌گردان شدن / اؤز دؤندرمک / üz / dondərmək

رویه بدهی آستر می‌خواهد / اؤز وئرنده آستار ایستمک / üz verəndə astar istəmək /

رویین تن / دیش باتماز / diş batmaz /

ره گم کردن / نه قویوب نه آختارماق / nə / یولدان چئخماق / qoyub nə axtarmaq / yoldan çıxmaq

ریا کاری / هانسی مچید قاباغیندا سینه وورماقی بیلمک / hansi məçid qabağında sinə / vurmaqi bilmək

ریاضت کش به بادامی بسازد / دیشدن آرتماق / yoxuyla / یوخویلا گئچینمک / dişdən artmaq / geçinmək

ریخت و پاش / تؤک داغیت / tök dağıt /

ریخت و پاش نکردن / سو برکده دایانماق / su / تؤک داغیت ائله‌مه‌مک / bərkdə dayanmaq / tök dağıt eləməmək

رید مال کردن / زیریقلاماق / zırıqlamaq /

ریزه خوار / خیردا ییین / xirda yiyən / بیرینین خیردا چؤرگین ییین / birinin xirda çörəgin / yiyən

ریزه میزه / جیلاز / cilaz /

ریسه رفتن / ایچی گئچمک / içi geçmək /

ریش به دست دیگران دادن / ساققال اله وئرمک / saqqal ələ vermək / ساققالین اؤزگه‌لر الینه وئرمک / saqqalın özgələr əlinə vermək /

ریش به فلفل آکندن / یاریا دوز تؤکمک / yarıya duz tökmək

ریش پروفسوری / گئچی ساققالی / geçi /saqqali

ریش پیش کسی گرو گذاشتن / بیرینه ساققال توتماق / birinə saqqal tutmaq /

ریش جنباندن / آت باشی سالماق / at başi / ساققال توغلاماق / salmaq /saqqal toğlamaq /

ریش در دست کسی داشتن / ساققال بیرینین الینده اولماق / saqqal birinin əlində olmaq / بیر آداما قوش قونماق / bir adama quş / qonmaq

ریش دست بچه افتادن / ساققال اوشاق الینه دؤشمک / saqqal uşaq əlinə düşmək /

ریش سفید / آغ ساققال / ağ saqqal / باش بیلن / baş bilən / قارا پاپاغ / qara papağ /

ریش سفید کردن / ساققال آغارتماق / saqqal ağartmaq / ساققالا دن دؤشمک / saqqala dən / düşmək

ریش گرو گذاشتن / ساققال توتماق / saqqal tutmaq / ساققالی گیروو قویماق / saqqali girov / qoymaq

ریشه دار / شله‌سی آغیر / şələsi ağır / کؤکلؤ / köklü

ریشه ماندن و شاخ و برگ شکستن / کؤپلر یانیندا کوزه‌لر سئنماق / küplər yanında küzələr sınmaq / کؤتؤکلر اؤستؤنده شؤولر دوغرانماق / kötüklər üstündə şüvlər doğranmaq

ریشه‌ی کسی را کندن / بیرینین پیین وورماق / birinin peyin vurmaq

ریغ رحمت را سر کشیدن / گؤنؤ کؤلله‌مک / gönü külləmək

ریغ رحمت سر کشیدن / آشماق / aşmaq / قیراغی قاتلاماق / qırağı qatlamaq / اؤزؤن اؤرتؤگؤ چکیلمک / üzün örtügü çəkilmək /

ریگی به کفش داشتن / چؤرگینده چیگی اولماق / çörəgində çigi olmaq / دؤز یومورتا دؤیؤشدؤرمه‌مک / düz yumurta / döyüşdürməmək

ز – ژ

زا براه شدن / یوخویا حرام قاتماق / yuxuya həram qatmaq / یوخو چیی اولماق / yuxu çiy olmaq /

زاپاس / زاپاس تەیر / zapas təyər /

زاغ سیاه کسی را چوب زدن / صاندیق تولاسی / sandıq tulasi / گۆزدن قویماماق / gözdən qoymamaq /

زالو / زلی / zəli /

زانو به زانو نشستن / دیز دیزه اوتورماق / diz dizə oturmaq /

زانوان سست شدن / دیزلرین باغی قیریلماق / dizlərin bağı qırılmaq /

زانوی شتر / دوه دیزی / dəvə dizi /

زبان از حلقوم کشیدن / دیلی بوغازدان چیخاتماق / dili boğazdan çıxatmaq /

زبان الکن را مادرش فهمیدن / لالین دیلین ننەسی بیلمک / lalın dilin nənəsi bilmək /

زبان بازی / آل دیل / al dil / دیل تؤکمک / dil tökmək /

زبان بسته / آغزی باغلی / ağzi bağli /

زبان بند آمدن / دیل چاشماق / dil çaşmaq / دیل قیسالماق / dil qıssalmaq /

زبان به بند افتادن / دیل بنده دؤشمک / dil bəndə düşmək /

زبان به کام گرفتن / دیل بوغازا سالماق / dil boğaza salmaq /

زبان به کام نگرفتن / دیل بوغازا سالماماق / dil boğaza salmamaq /

زبان خر را خلج دانستن / لالین دیلین ننەسی بیلمک / lalın dilin nənəsi bilmək /

زبان خود را گاز گرفتن / دیل دیشلەمک / dil dişləmək /

زبان در آوردن / دیل چئخاتماق / dil çıxatmaq /

زبان دراز / دیلی اوزون / dili uzun /

زبان درازی کردن / دیل اوزونلوق ائلەمک / dil uzunluq eləmək /

زبان را گاز گرفتن / دیلی دیشلەمک / dili dişləmək /

زبان ریختن / دیل بولاماق / dil bulamaq / دیل تؤکمک / dil tökmək /

زبان زرگری / قارقا دیلی / qarqa dili / قالایچی دیلی / qalayçi dili /

زبان سرخ سرسبز به باد دادن / دیل اوتی یئمک / dil oti yemək / دیلین کۆتگین یئمک / dilin kötəgin yemək /

زبان سگ دانستن / ایتین دیلین بیلمک / itin dilin bilmək/ ایت دیلی بیلمک/ it dili bilmək/

زبان لغزیدن / دیل گیجیشمک / dil gicişmək / دیل چاشماق / dil çaşmaq /

زبان مو در آوردن / ایلان دیلی تؤکمک / ilan dili tökmək / دیلده تؤک بیتمک / dildə tük bitmək / دیلین قابئغی گئدمک / dilin qabığı gedmək / دیله دؤیون دؤشمک / dilə düyün düşmək

زبان نفهم / دیل قانماز / dil qanmaz / قلئنج مؤسلمانی / qılınc müsəlmani / قاطیر / qatır /

زباندار / دیللی دیبک / dilli dibək /

زبر و زرنگ / اللی آیاقلی / əlli ayaqli / اوستا تریپنمک / usta tərpənmək /

زبل / جین شاپالاغی / cin şapalaği /

زپرتی / هئیوره / heyvərə /

زحمت را کم کردن / بایدیرماق / baydırmaq /

زحمت کم کردن / اوچماق / uçmaq /

زخم روی زخم زدن / یارا اؤستن یارا وورماق / yara üstən yara vurmaq

زخم زبان / دیل یاراسی / dil yarasi /

زخم زبان زدن / دیلیله چالماق / diliylə çalmaq

زخم زدن و مرهم گذاشتن / باشی یاریب جیبه قووورقا دولدورماق / başi yarıb cibə qovurqa doldurmaq

زخم زدن و مرهم نهادن / باش یاریب اتگه قوز تؤکمک / baş yarıb ətəgə qoz tökmək /

زخم کسی را بستن / یارا باغلاماق / yara bağlamaq

زخم کسی را تازه گردانیدن / یارانین قاسناغین قوپاتماق / yaranın qasnağın qopatmaq /

زخم ناسور / ائششک یاراسی / eşşək yarasi / ایت یاراسی / it yarasi /

زخم و زیلی کردن / زوللاماق / zollamaq /

زر زدن / زیرنا چالماق / zırna çalmaq /

زر زر کردن / زیریلداماق / zırıldamaq /

زر زرو / زر زر یوکؤ / zır zır yükü /

زرت قمصور شدن / دریدن دیرناقدان چئخماق / dəridən dırnaqdan çıxmaq

زرت کسی قمصور شدن / ایپ قیریلماق / ip qırılmaq / جان اؤزؤلمک / can üzülmək /

زرت و پرت کردن / زرت پرت ائلەمک / zırt pırt eləmək

زرت و زورت کردن / زیرتا زیرت ائلەمک / zırta zırt eləmək

زردنبو / سارالمیش / saralmış /

زشت / چت / çet /

زشت و بی قواره / دئم دوغشانی / dem doğşani

زگیل / زیییل / ziyil /

زمستان می‌رود و روسیاهی به زغال می‌ماند / قیش چئخیب اؤزؤ قارالیق کؤمؤره قالماق / qış çıxıb üzü qaralıq kömürə qalmaq

زمهریر / قارا سویوق / qara soyuq /

زمین به آسمان رفتن / یئر گؤیه گئدمک / yer göyə gedmək

زمین گذاشتن / آتماق / atmaq /

زمین گیر شدن / یئره یاپیشماق / yerə yapışmaq

زمین و آسمان / یئر گؤی / yer göy /

زمین و آسمان را بهم ریختن / یئره گؤیه زنجیر سالماق / yerə göyə zəncir salmaq /

زمین و آسمان گریان شدن / یئر گؤی آغلاماق / yer göy ağlamaq

زمینه فراهم کردن / یئرین سالماق / yerin salmaq

زن پر رو و جسور / قیلدیریم قاش/qıldırım qaş/

زن تنبان کن / تنبانی باشا اؤرتمک / tunbani başa örtmək

زن حامله / ایکی جانلی / iki canli /

زن ذلیل / آرواد آغیز / arvad ağız / قادینجیل /

/ qadıncıl
زن ذلیل بودن / آرواد آغیزلی / arvad ağızli /
زن هر جایی / فیشقا / fışqa /
زنجیر پاره کردن / آرپاسی آرتیق دؤشمک / arpasi artıq düşmək / زنجیر گمیرمک / zəncir gəmirmək
زندگی را که کرد؟ آنکه خورد و مرد / آت مینه‌نیندور دون گییه‌نین‌دور / at minənindur don / giyənindur
زندگی راحت داشتن / سؤنبؤللنمک / sünbüllənmək
زنده پوست‌کننده / دیری سویان / diri soyan /
زنگوله‌ی پای تابوت / تابوت زینقروغی / tabut / zinqroği
زوار چیزی در رفتن / بیرینین شاطیری ایشدن چئخماق / birinin şatıri işdən çıxmaq /
زوار در رفته / ایکی گؤنؤن قوناغی اولماق / iki günün qonaği olmaq / بیرینین کیریشی اولماماق / birinin kirişi olmamaq / میتیل / mitil
زوار در رفته شدن / شاطیری ایشدن چئخماق / şatırı işdən çıxmaq / هاپپا گوپدان دؤشمک / happa gupdan düşmək
زود رنج / شابان / şaban /
زور توده، زور سیل، زور باد / ائل قاباقی سئل قاباقی یئل قاباقی / el qabaqi sel qabaqi yel / qabaqi
زوم کردن / زیلله‌مک / zilləmək /
زهر چشم گرفتن / قولاق بورما / qulaq burma / گؤز داغی / göz daği / گؤز قیرماق / göz qırmaq / گؤزؤن اوتون آلماق / gözün otun / almaq
زهر خود به کسی ریختن / بیرینه زهرین تؤکمک / birinə zəhrin tökmək /

زهر خود را ریختن / دالاماق / dalamaq / زهر تؤکمک / zəhr tökmək / زهرین تؤکمک / zəhrin tökmək
زهر روزگار چشیدن / ایستی اوت دادماق / isti ot / dadmaq
زهر هلاهل / اؤد / öd /
زهرماری / زهرمار / zəhrmar /
زهرماری خوردن / زهرمارلانماق / zəhrmarlanmaq
زهره آب شدن / اؤرک اؤزؤلمک / ürək / üzülmək / اؤرک اریمک / ürək ərimək / اؤرگین یاغی اریمک / ürəgin yaği ərimək / اؤرگین یاغین یئمک / ürəgin yağin yemək / داشقاق قارینا قاشماق / daşşaq qarına / qaşmaq
زهره ترک شدن / یاغیسی کسیلمک / yağısi / kəsilmək / اؤد قوسماق / öd qusmaq / باغری چاتلاماق / bağri çatlamaq / زهر یاریلماق / zəhr yarılmaq / قورتو قوروماق / qurtu / qurumaq
زهره ترکیدن / زهمی یاریلماق / zəhmi / yarılmaq
زهره‌ی گرگ داشتن / قورد اؤرگی یئمک / qurd urəgi yemək
زیبا روی / سو سوناسی / su sonasi /
زیپ دهان را کشیدن / هوپ توتماق / hop / tutmaq
زیر آب کسی را زدن / بیرینین فیتیلین باسماق / birinin fitilin basmaq / آرغاج گئچمک / arğac geçmək / آلتدان آلتدان ایشله‌مک / altdan altdan işləmək / اریشته دوغراماق / əriştə doğramaq / بیرینه قویو قازماق / birinə / quyu qazmaq / اینه‌له‌مک / iynələmək /
زیر آبی / خیمیر خیمیر / xımır xımır /

زیر آبی رفتن / آشینا آشینا چئخدی اوجاق باشینا / aşına aşına çixdi ocaq başına /

زیر بار نرفتن / آلتیندان چئخماق / altindan çıxmaq / ایپ اؤجؤ یئره قویماماق / ip ücü yerə qoymamaq / دانماق / danmaq / کره دئمک / kərə demək /

زیر بال کسی رفتن / قولتوغا سوخولماق / qoltuğa soxulmaq /

زیر بال و پر خود گرفتن / دؤشه آلماق / döşə almaq /

زیر بته عمل آمدن / بادیمجان شیتیلی اولماق / badımcan şitili olmaq / گؤبلک / göbələk /

زیر پای کسی خوابیدن / بیرینین آیاغی آلتیندا یاتماق / birinin ayaği altında yatmaq /

زیر پای کسی را شل کردن / آیاقدان چکمک / ayaqdan çəkmək / جیریغ آغزینا وئرمک / cıyrığ ağzina vermək /

زیر پای کسی صابون مالیدن / بیر آدامین آیاغی آلتینا صابون چکمک / bir adamın ayaği altına sabun çəkmək /

زیر پای کسی نشستن / آیاغدان چکمک / ayağdan çəkmək / بیر نفرین آیاغی آلتدا اوتورماق / bir nəfərin ayaği altda oturmaq / دابان صابینلاماق / daban sabınlamaq /

زیر پای کسی یک مشت خاک شدن / بیر اووج توپراق اولماق / bir ovuc topraq olmaq /

زیر پوست کسی رفتن / قیلیقینا گیرمک / qılıqına girmək / بیرینین دریسینه گیرمک / birinin dərisinə girmək /

زیر تف ماندن / تؤپؤرجک آلتیندا قالماق / tüpürcək altında qalmaq /

زیر جلد کسی رفتن / قیلیقا گیرمک / qılıqa girmək /

زیر جلکی / اتک آلتیندا اوتورماق / ətək altinda oturmaq / اتگ آلتیندان وئرمک / ətəg altından vermək / ال آلتی / əl alti /

زیر جلکی کاری کردن / اتک آلتی / ətək alti /

زیر جلی / آلتدان آلتدان / altdan altdan /

زیر زبان کسی را کشیدن / آل دیله توتماق / al dilə tutmaq / سؤز چکمک / söz çəkmək /

زیر زیرکی / آل آلتی / əl alti /

زیر سایه‌ی کسی بودن / بیرینین کؤلگه‌سی آلتیندا اولماق / birinin kölgəsi altında olmaq /

زیر سایه‌ی کسی زیستن / بیرینین قولتوقوندا یاشاماق / birinin qoltuqunda yaşamaq /

زیر سر گذاشتن / قئلیب یاتماق / qılıb yatmaq /

زیر قول خود زدن / تؤپؤرجگی یالاماق / tüpürcəgi yalamaq / تؤپؤردوغون یالاماق / tüpüruğun yalamaq /

زیر قول زدن / قیراغین جئرماق / qırağın cırmaq / سؤزؤ دالی آلماق / sözü dali almaq /

زیر لفظی / دیل آلتی / dil alti /

زیر میزی دادن / اتک آلتدان اؤتؤرمک / ətək altdan ötürmək /

زیر نظر داشتن / گؤزده قولاخدا اولماق / gözdə qulaxda olmaq /

زیر نگین آوردن / اؤرگین آلتینا گتیرمک / ürəgin altına gətirmək /

زیر و رو کردن / آلت اؤست ائله‌مک / alt üst eləmək / الک ولک ائتمک / ələk vələk etmək /

زیرچشمی نگاه کردن / گؤز آلتی باخماق / göz alti baxmaq /

زینب غازچران / فلکه چؤرک آپاران / fələkə çörək aparan /

ژاژ خایی / اوزون دانیشماق / uzun danışmaq /

ژاژ خایی و دهان گرد کردن / آغیز یاستیلاماق / ağız yastılamaq /

س

ساخت و پاخت / سوخدو پوخدو / soxdu poxdu / جؤرلشمک / cürləşmək /

ساده دل / اؤرگ دیلده اولماق / ürəg dildə olmaq / تؤرکه سایا / türkə saya /

ساده دل بودن / اؤرگ اوغوجدا اولماق / ürəg oğucda olmaq /

ساده لوح / افل / əfəl / بیزیم کددی / bizim kaddi / تؤرکه سایا / türkə saya /

ساکت و صامت / آغیزی وار دیلی یوخ / ağızı var dili yox / دینمز سؤیله‌مز / dinməz söyləməz / هوپ توتماق / hop tutmaq /

ساکت و روان / لال آخماق / lal axmaq /

سال برای کسی آمد داشتن / ایل بیرینه دؤشمک / il birinə düşmək /

سال دزدیدن / یاش گیزلتمک / yaş gizlətmək /

سالار و قوی پنجه / فیل اوغلو فلک / fil oğlu fələk /

سایه به سایه‌ی کسی رفتن / قارا با قارا / qara ba qara / آددیم آددیم ایزله‌مک / addım addım izləmək / قره به قره بیرینین دالینجا گتمک / qərə bə qərə birinin dalınca getmək

سایه کسی را با تیر زدن / بیرینین کؤلگه‌سین قئلیجلاماق / birinin kölgəsin qılıclamaq / کؤلگه‌سین قلینجلاماق /kölgəsin qılınclamaq / کؤلگه‌نی اوخونان وورماق / kölgəni oxunan vurmaq / بیر نفرین کؤلگه‌سین قئلئشلاماق / bir nəfərin kölgəsin qılışlamaq / بیرینین کؤلگه‌سین اوخولا وورماق / birinin kölgəsin oxula vurmaq / کؤلگه‌نی قلینجلاماق / kölgəni qılınclamaq /

سایه‌دار بودن / کؤلگه‌لی اولماق / kölgəli olmaq /

سایه‌ی خود را نشان دادن / قارا وئرمک / qara vermək / قارالتی وئرمک / qaralti vermək /

سایه‌ی هم را با تیر زدن / داشقاقلی لوبیا اکمک / daşşaqli lobya əkmək / بیری بیرینین کؤلگه‌سین اوخولا وورماق / biri birinin kölgəsin oxula vurmaq /

سبک‌دست / یؤنگؤل ال / yüngül əl /

سبک / اؤیناغان / öynağan /

سبک پا / یؤنگؤل آیاق / yüngül ayaq /

سبک دست / الی یؤنگؤل / əli yüngül /

سبک رأی / سویو بوش / suyu boş /

سبک سنگین کردن / آغیر یؤنگؤل ائتمک / ağır yüngül etmək / ات داش ائله‌مک / at daş eləmək / دلیب دؤزمک / dəlib düzmək / یوخلاماق / yoxlamaq /

سبک سنگین کردن کاری / اؤلچی بیلچی ائله‌مک / ölçi bilçi eləmək / گؤتؤر قوی ائله‌مک /

/ götür goy eləmək

سبک مغز / بوش بئیین / boş beyin /

سبکی کردن / دیشیلنمک / dişilənmək / قودوخلانماق / qoduxlanmaq / یونگوللوک ائله‌مک / yüngüllük eləmək /

سبو بر سنگ کسی زدن / بیر نفری دیشه وورماق / bir nəfəri dişə vurmaq

سبیل از بناگوش در رفته / سبیل بورما / sibil burma

سبیل چرب کردن / بیغین آلتیندان گئچمک / bığın altından geçmək / سبیل یاغی / sibil yaği

سبیل دود کردن / توی توتماق / toy tutmaq /

سبیل کسی را چرب کردن / بوغاز باسماق / boğaz basmaq / بیرینین آغزینا بیر زاد آتماق / birinin ağzına bir zad atmaq / بیغی یاغلاماق / bığı yağlamaq / سبیل یاغلاماق / sibil yağlamaq

سبیل کسی را دود دادن / بیرینین آغزین بوزا وورماق / birinin ağzın buza vurmaq / بیغی اؤتمک / bığı ütmək / دالازلاماق / dalazlamaq / بیرینین بوغلارین اؤتمک / birinin buğların ütmək

سبیل کلفت / بوغو بورما / buğu burma /

سبیلو / بیغی بورما / bığı burma /

سپاه حبش / حبش سیپاهی / həbəş sipahi /

سپر انداختن / چوماغی دالدا توتماق / çomaği dalda tutmaq / چوماغی گیزلتمک / çomaği gizlətmək / یئلکنی سویا سالماق / yelkəni suya salmaq

سپند سوختن / اؤزرلیک سالماق / üzərlik salmaq

ستاره شمردن / اولدوزلاری سایماق / ulduzlari saymaq

ستاره‌ها چشمک زدن / اولدوز اولدوزو چاغیرماق / ulduz ulduzu çağırmaq /

ستاره‌های دو نفر موافق بودن / اولدوزلاری باریشماق / ulduzlari barışmaq /

ستاره‌ی اقبال کسی دمیدن / اولدوزو دوغماق / ulduzu doğmaq

ستاره‌ی کسی غروب کردن / بیر آدامین اولدوزو آخماق / bir adamın ulduzu axmaq /

ستون پنجم / آنتن / anten /

سخن بر دل نشستن / ساری یاغ کیمی جانا یاتماق / sari yağ kimi cana yatmaq /

سخن چین / چؤپه چؤزگور / çopə çözgür / دوداغی سؤزلو / dodaği sözlü / سؤز آپاریب گتیرن / söz aparıb gətirən / سؤز باز / söz baz / دئدی قودوجو / dedi quducu /

سخن خشک و خالی / قورو سؤز / quru söz /

سخن راست از دیوانه باید شنید / دلیدن دوغرو / dəlidən doğru

سخن کوچه بازاری / کؤچه سؤزؤ / küçə sözü/

سخنی را به گوش کسی رساندن / قولاغا یئتیرمک / qulağa yetirmək / سؤزؤ قولاغا چکمک / sözü qulağa çəkmək /

سد اسکندر / سددی ایسکندر / səddi iskəndər /

سر آوردن / باش گتیرمک / baş gətirmək /

سر از پا نشناختن / نه گؤیده اولوب نه یئرده اولماق / nə göydə olub nə yerdə olmaq /

سر افکنده شدن / باش یئره سوخولماق / baş yerə soxulmaq / باش یئره گیرمک / baş yerə girmək / باشی آشاغا اولماق / başi aşağa olmaq / سویو سؤزؤلمک / suyu süzülmək /

سر انگشتی / بارماق اؤجؤ / barmaq ücü /

سر بر افراشتن / باش قووزاماق / baş /qovzamaq

سر بر بالین نهادن / باش یئره آتماق / baş yerə

/ atmaq
سر برای چیزی درد کردن / باش بیر زاددان اؤترؤ آغریماق / baş bir zaddan ötrü ağrımaq /
سر بردن / آتی باش آپارماق / ati baş aparmaq / باش آپارماق / baş aparmaq /
سر بلند / باشی اوجا / başi uca /
سر بودن / باش اولماق / baş olmaq / آیریلاری بیرینین موشتولوغو اولماماق / ayrilari birinin / muştuluğu olmamaq
سر به آسمان ساییدن / باش عرشه دایانماق / baş / ərşə dayanmaq
سر به بالین گذاشتن / یئر قیزدیرماق / yer / qızdırmaq
سر به بالین نهادن / باش یاسدیغا قویماق / baş / yasdığa qoymaq
سر به بیابان نهادن / باش چؤللره قویماق / baş / çöllərə qoymaq
سر به تن ارزیدن / باش بدنه دیمک / baş / bədənə dəymək
سر به تن زیادی کردن / باش لشه آغیرلیق ائلهمک / baş ləşə ağırlıq eləmək /
سر به تن سنگینی کردن / باش بدنه آغیرلیق ائلهمک / baş bədənə ağırlıq eləmək /
سر به دیوار خوردن / باش دووارا دگمک / baş / duvara dəgmək
سر به دیوار کوبیدن / باش دووارا وورماق / baş / duvara vurmaq
سر به راه سودا نهادن / سو کؤزهسی سو یولوندا سئنماق / su küzəsi su yolunda sınmaq /
سر به زیر / اؤزؤ یولا / üzü yola / باش آشاغا / baş aşağa / باش آشاغی آدام / baş aşaği / adam / بقال / beqal /
سر به زیر و خجالتی / میسلیم بالالاری کیمی / mislim balalari kimi /
سر به زیری / باش آشاغی اولماق / baş aşaği / olmaq
سر به سر شدن / مایا باش چئخماق / maya baş / çıxmaq
سر به سر کسی گذاشتن / بیریله باش باشا قویماق / biriylə baş başa qoymaq /
سر به سر گذاشتن / باش باشا قوشماق / baş başa / qoşmaq
سر به سنگ خوردن / باش داشا دیمک / baş / daşa dəymək
سر به عرش ساییدن / باش عرشه چاتماق / baş / ərşə çatmaq
سر به کوه و صحرا نهادن / داغلارا دؤشمک / dağlara düşmək /
سر پیاز یا ته پیاز بودن / نئچهدن بیر اولماق / neçədən bir olmaq /
سر پیری و معرکه گیری / قیرخ یاشیندا قئللی دانا ایندی دؤشؤبدی میدانا / qırx yaşında qılli dana indi düşübdi meydana / قیللی دانا دؤشؤبدی میدانا / qılli dana düşübdi / meydana
سر تا پا / باشدان آیاغا / başdan ayağa /
سر تسلیم فرود آوردن / باش اَیمک / baş / əymək
سر جای خود خشکیدن / دونماق / donmaq /
سر جهازی / کبینینه کسیلمک / kəbininə / kəsilmək
سر چشمه بردن و تشنه آوردن / آج آپاریب سوسوز گتیرمک / ac aparıb susuz gətirmək /
سر خود / باشلی باشینا / başli başına / باشینا / başina / کللاهی / kəllahi /
سر خود را بالا گرفتن / باشی اوجا توتماق / başi / uca tutmaq
سر خود را گرم کردن / چاققا چوق ائلهمک /

/ çaqqa çuq eləmək / دؤمـؤک ائلـه‌مـک / dümük eləmək / گیرگیلنمک /girgilənmək

سر خود را نگه داشتن / باشین ساخلاماق / başin saxlamaq

سر خود رها شدن / باش قارینا اولماق / baş qarına olmaq

سر خود رها کردن / اؤز خوشونا قویماق / öz xoşuna qoymaq / آتی داغا بوشلاماق / ati dağa boşlamaq / کفینه بوراخماق / kefinə buraxmaq

سر خود گرفتن و رفتن / باش آلیب گئدمک / baş alıb gedmək

سر خود نگه داشتن / باش ساخلاماق / baş saxlamaq / باشی قوروماق / başi qorumaq

سر خود و نافرمان / باش‌سیز بارات‌سیز / başsız baratsız

سر خور / باش یئمک / baş yemək

سر در آوردن / باش چئخارتماق / baş çixartmaq / باش تاپماق / baş tapmaq

سر دماق / داماقلی / damaqli

سر دواندن / باشدا دولاندیرماق / başda dolandırmaq / دؤدؤللؤ / düdüllü / سریمک / sərimək

سر را به سرها رساندن / باشی باشلارا چاتماق / başi başlara çatmaq

سر را در برف فرو بردن / باشی قارا قوولاماق / başi qara quvlamaq

سر رشته را گم کردن / ایپین اؤجؤن ایتیرمک / ipin ücün itirmək

سر روی بالش گذاشتن / کلله‌نی یئره قویماق / kəlləni yerə qoymaq

سر زبان‌ها افتادن / آغیزا دؤشمک / ağıza düşmək /

سر زبانها افتادن / آغیزلارا دؤشمک / ağızlara düşmək / دیللره دؤشمک / dillərə düşmək / دیله دیشه دؤشمک / dilə dişə düşmək / سسه دؤشمک / səsə düşmək /

سر زبان‌ها انداختن / شایا بایا سالماق / şaya baya salmaq /

سر زدن / باش وورماق / baş vurmaq /

سر زنده / دیری باش / diri baş /

سر سبک کردن / آغیر یؤنگؤللوقی قویماق / ağız yüngülluqi qoymaq /

سر سپرده / باشی اؤزؤنؤن اولماماق / başi özünün olmamaq / باشیندان گئچن / başından geçən

سر سخن را باز کردن / سؤز آچماق / söz açmaq /

سر سفره‌ی پدر خود بزرگ شدن / دده‌سی سیفراسینین باشیندا اوتوران / dədəsi sıfrasının başında oturan

سر سلامتی / باش ساغلیقی / baş sağlıqi /

سر سلامتی دادن / باش ساغلیقی وئرمک / baş sağlıqi vermək

سر سنگین / باشی سویوق / başi soyuq /

سر سوزنی از یه چیز / گؤزه سؤرتماغا / gözə sürtmağa

سر شاخ شدن / دوروشماق / duruşmaq /

سر شکستن و در دامن بوجاری ریختن / باش یاریب اتگه قوغورقا تؤکمک / baş yarıb ətəgə qoğurqa tökmək

سر شیطان را کلاه گذاشتن / شیطانا بؤرک تیکمک / şeytana börk tikmək /

سر عزرائیل شیره مالیدن / عزرایلا ساققیز وئرمک / əzrayıla saqqız vermək /

سر فرود آوردن / باش اگمک / baş əgmək /

سر قول خود ماندن / تؤیؤردوقون یالاماماق /

/ tüpürduqun yalamamaq

سر کلاف را گم کردن / کلفین اوجونو ایتیرمک / / kələfin ucunu itirmək

سر کلاف گم شدن / کلفجه پیرتلاشماق / / kələfcə pırtlaşmaq

سر کار گذاشتن / کشیک قویماق / keşik / qoymaq

سر کاری / تؤکان آچماق / tükan açmaq / دو بوردا گلیم / du burda gəlim /

سر کرده / ایشلر باشی / işlər başi / باشچی / başçi

سر کسی با کونش بازی کردن / بیری باش گؤتؤیله اویناماق / biri baş götüylə oynamaq/

سر کسی بازی در آوردن / باشا اؤیؤن آچماق / başa öyün açmaq

سر کسی را بردن / باشی آپارماق / başi aparmaq

سر کسی را زیر آب کردن / باشین اکمک / başin əkmək / باشین باتیرماق / batırmaq / قنقیدماق / qınqıdmaq /

سر کسی را شیره مالیدن / قزیللەمک / qəzilləmək / بیرینین باشینا شیره یاخماق / birinin başına şirə yaxmaq

سر کسی را گرم کردن / باش قاتماق / baş qatmaq

سر کسی شیره مالیدن / باش قیرخماق / baş qırxmaq

سر کسی مال خودش نبودن / باش بیر آدامین اؤزؤنؤن اولماماق / baş bir adamın özünün olmamaq

سر کلاف را گم کردن / کلفجەنین باشین ایتیرمک / kələfcənin başın itirmək /

سر کوفت / قاخینج اولماق / qaxınc olmaq /

سر کوفت زدن / باشا چالماق / başa çalmaq /

یوووب آریتماق / yuvub arıtmaq /

سر کیسه را شل کردن / ترلەمک / tərləmək /

سر گروه / باش بوغ / baş buğ /

سر لخت / تؤک باش / tük baş /

سر مویی / تؤکجه / tükcə /

سر میان دو دوش فرو کردن / باشی قینا سوخماق / başi qına soxmaq /

سر نخ را به دست آوردن / کلفین اوجون تاپماق / kələfin ucun tapmaq

سر نخ را پیدا کردن / کلفین اوجونو اله گتیرمک / kələfin ucunu ələ gətirmək /

سر نخ گم شدن / کلفجه قاریشماق / kələfcə qarışmaq

سر و بن پیدا نبودن / بیر یئرین اؤجؤ بوجاقی بیلینمەمک / bir yerin ücü bucaqi bilinməmək

سر و پا برهنه / اایاغ یالین باش آچیق / əyağ yalin baş açiq

سر و ته زدن / باش آیاق وورماق / baş ayaq vurmaq

سر و ته یک کرباس / بیر بئزین قیراغی / bir bezin qırağı

سر و ته یک کرباس بودن / شییار شوخوم هامیسی بیر توخوم / şiyar şuxum hamısi bir toxum /

سر و دست شکستن / باش سیندیرماق / baş sındırmaq

سر و زبان دار / دیل بورانی‌سی / dil boranısi / دیللی باشلی / آغیز باشلی / ağız / dilli başli / دیللی آغیزلی / dilli ağızli / başli

سر و کلّه زدن / باش باشا قویماق / baş başa qoymaq / باش باشا وورماق / baş başa vurmaq / کلله کللیه وورماق / kəllə kəlliyə vurmaq

سر و گوش آب دادن / گؤزده قولاخدا اولماق /

/ gözdə qulaxda olmaq

سر و گوش رفتن / باش قولاق گئدمک / baş / qulaq gedmək

سر و مرو گنده / جانی سولو / cani sulu /

سر هر قدم / آددیم باشی / addım başi /

سر هم بندی کردن / تئز بازار ائتمک / tez / hörələmək / هؤره‌له‌مک / bazar etmək

سر همه شیره مالیدن / کندیر بازلیق ائله‌مک / / kəndir bazlıq eləmək

سربار / بؤیؤردن گیرمه / böyürdən girmə / بؤیؤردن چئخما / böyürdən çıxma /

سربار کسی شدن / بیر آداما یؤک اولماق / bir / adama yük olmaq

سربلندی / باشی اوجالیق / başi ucalıq /

سرتق / سیرتیق / sırtıq /

سرخ شدن / بوزارماق / bozarmaq / قئزارماق / / qızarmaq

سرخور / باش ییین / baş yiyən /

سرخوش شدن / باش دومانلانماق / baş / باش قئزئشماق / dumanlanmaq / baş / qızışmaq /

سرد برخورد کردن / سرین باخماق / sərin / baxmaq

سرد شدن / سویوق اولماق / soyuq olmaq /

سرد و بی عاطفه / سویوق سؤلیمان / soyuq / süleyman

سرد و گرم / برک بوش / bərk boş /

سرد و گرم چشیده / ایستی سویوق گؤرمؤش / ایستی سویوقا دؤشمک / isti soyuq görmüş / قوجا چاققال چیغیرماماق / isti soyuqa düşmək / qoca çaqqal çığırmamaq /

سرسام گرفتن / قولاغ گئدمک / qulağ gedmək / سرسم توتماق / sərsəm tutmaq /

سرسری / آت اؤستؤنده وریان آلماق / at / üstündə vəryan almaq

سرسنگین بودن / آغیر اوتوروب باتمان گلمک / باشی سویوقلوق / ağır oturub batman gəlmək / başi soyuqluq /

سرشناس / بؤیؤک باش / böyük baş /

سرک کشیدن / آت باشی سالماق / at başi / salmaq

سرک کشیدن به کار دیگران / دولچا ساللاماق / / dolça sallamaq

سرکوفت زدن / باشا چالماق / başa çalmaq / بیر زادی گؤزه سوخماق / bir zadi gözə / soxmaq

سرگرم بودن / باش بند اولماق / baş bənd / olmaq

سرگرم شدن / باش قاریشماق / baş qarışmaq /

سرما زده / شاختا وورموش / şaxta vurmuş /

سرمایه ته کشیدن / جیبین پانبیغی چئخماق / cibin / panbıği çıxmaq

سرنا را از ته باد کردن / زئرنانی گئن باشیندان چالماق / zırnani gen başından çalmaq / حبه‌نی قوبا اوخوماق / həbbəni qubba / زیرنانی گئن باشیننان پوفله‌مک / oxumaq / / zırnani gen başınnan püfləmək

سرنوشت / آنلین یازیسی / anlin yazısi /

سرنوشت شوم / قارا یازی / qara yazi /

سرود یاد مستان دادن / اوغرونون یادینا داش سالماق / oğrunun yadına daş salmaq /

سری از هم سوا بودن / بیر یئییب آیری سئچماق / جان جیگر اولماق / bir yeyib ayri sıçmaq / گؤته بارماق اولماق / can cigər olmaq / götə / barmaq olmaq

سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند / آغریماز باشا دسمال باغلاماق / ağrımaz başa / dəsmal bağlamaq

سری میان سرها داشتن / بئش کیشینین بیری / beş kişinin biri / باش آدام باشینا بنزمک / baş / adam başına bənzəmək

سریش / اؤزدن گئدمه‌ین / üzdən gedməyən / صاحب‌الامیر یولچوسی / sabiləmir yolçusi / کنه / kənə /

سست رگ / دامارسیز / damarsiz / داماری بوش / damari boş / یؤنگؤل رای / yüngül rəy /

سست عنصر / آغیر ترپنن / ağır tərpənən /

سست مذهب / آلا مسسب / ala məssəb /

سست و بی حوصله / لئر / lır /

سطحی نگر / دار دؤشؤنجه‌لی / dar düşüncəli /

سعه‌ی صدر داشتن / اؤرگی گنیشلیک / ürəgi / genişlik

سفر مرّ بی مرد است و آستانه‌ی جاه / گزن آیاقا داش دیمک / gəzən ayaqa daş dəymək / چوخ گزن چوخ بیلمک / çox gəzən çox bilər /

سفید بخت شدن / آغ گؤنه چیخماق / ağ günə / çıxmaq

سفید بختی / آغ گؤنلؤک / ağ günlük /

سق سیاه / خئییر سؤیله‌مز / xeyir söyləməz / قارا آغیز / qara ağız /

سق سیاه بودن / اولویوب اولویوب یوووویا سؤمؤک گتیرمک / uluyub uluyub yuvuya / sümük gətirmək

سقّ کسی را با پول برداشتن / داماغی پولونان آچماق / damaği pulunan açmaq /

سق کسی را با چیزی برداشتن / آغیزی بیر زادیلا آچماق / ağızı bir zadıla açmaq / بیرینین داماغین بیر زادینان آچماق / birinin damağın / bir zadınan açmaq

سقط شدن / گبرمک / gəbərmək / موردار اولماق / murdar olmaq /

سقط کردن / اوشاق سالماق / uşaq salmaq /

سکّه‌ی یه پول شدن / ائششکدن دؤشمک / eşşəkdən düşmək / سویو سووولموش دگیرمان اولماق / suyu sovulmuş dəgirman olmaq /

سکّه ضرب نکردن / پول چالماماق / pul / çalmamaq

سکّه‌ی یه پول کردن / سیککه‌دن سالماق / sikkədən salmaq / ایتین گؤتؤنه سوخماق / itin götünə soxmaq / بیرین ایکی پوللوق ائله‌مک / birin iki pulluq eləmək / ائششکدن دؤشمؤش ائله‌مک / eşşəkdən düşmüş eləmək /

سگ پا سوخته / فالاسی ایتمیش تویوق / falasi itmiş toyuq / نوشادور قویولموش ائششک / nuşadur qoyulmuş eşşək

سگ جان / ایت جانلی / it canli / دگیرمان بوغازینا اؤلؤ دؤشؤب دیری چئخماق / dəgirman / boğazına ölü düşüb diri çıxmaq

سگ خور شدن / ایت آپاران / it aparan / بیر زاد ایت پایی اولماق / bir zad it payi olmaq / تولا پایی / tula payi /

سگ خور کردن / سالدیرماق / saldırmaq / یئدوق ائله‌مک / yeduq eləmək /

سگ دو زدن / ایت مؤصؤبتی / it müsübəti / دابان دؤیمک / daban döymək / یان یئر گؤرمه‌مک / yan yer görməmək /

سگ را به صاحب خود شناساندن / ایتی ایه‌سینه تانیددیرماق / iti iyəsinə tanıddırmaq /

سگ رو / ایت اؤزلؤ / it üzlü / بازار یتیمی / bazar yetimi

سگ سفید / آغ ایت / ağ it /

سگ صاحب خود را گاز گرفتن / ایت صاحابینا هؤرمک / it sahabına hürmək /

سگ صاحب خود را نشناختن / ایت ایگه‌سین تانیماماق / it igəsin tanimamaq / ایت ایه‌سین تانیماماق / it iyəsin tanımamaq / دلی قیز ارین

تانیماماق / dəli qız ərin tanımamaq /

سگ کیش کردن / بیرین چکه چکه بیر یئره آپارماق /birin çəkə çəkə bir yerə aparmaq /

سگ گر و قلّاده‌ی زر / تولانبارچی ائششگی گؤلابتون نوختا؟ / tulanbarçi eşşəgi / gülabatun nuxta

سگ و گربه بودن / ایت پیشیگ اولماق / it pişig / olmaq

سگدونی / ایت یاتماز / it yatmaz / ایت یوواسی / it yuvasi /

سگرمه‌ها باز شدن / قاش قاباق آچیلماق / qaş / qabaq açılmaq

سگرمه‌ها پایین بودن / جینلی جینلی / cinli /cinli قاش قاباق یئر سؤپؤرمک / qaş qabaq yer / süpürmək

سگرمه‌ها تو هم رفتن / دئندیق ساللاماق / dındıq / sallamaq

سگرمه‌ها را در هم کشیدن / خصییه باخماق / / xosiyiyə baxmaq

سگ‌صفت / ایت قیلیق / it qılıq /

سگ‌کشی راه انداختن / ایت قیردی سالماق / it / qırdi salmaq

سلام کسی را بلند جواب دادن / خوش گلدین اوجادان دؤشمک / xoş gəldin ucadan / düşmək / سلامی اوجادان آلماق / səlami / ucadan almaq

سلانه سلانه / سالّلان بوللان / sallan bullan /

سلانه سلانه رفتن / یئریشه حارام قاتماماق / yerişə / haram qatmamaq

سلیطه‌گری کردن / تومانی باشا آتماق / tumani / başa atmaq

سماق مکیدن / آغیزا بوز وئرمک / ağıza boz / vermək / الـه تؤتـک وئریلمک / ələ tütək / verilmək / سوماق سورماق / sumaq sormaq /

سمبل کردن / آت اؤستؤ / at üstü / ایشی باشدان سوغماق / işi başdan soğmaq / ایشی سؤرتمک / işi sürtmək / بیغدان ساققالا یاخماق / biğdan / پوخدان کلک / poxdan / saqqala yaxmaq / kələk

سمبه‌ی کسی پرزور بودن / بیرینین ائششگی یئریمک / birinin eşşəgi yerimək /

سمج / سیمیتن / simitən / قارا یاخا / qara yaxa/

سمج بازی در آوردن / دوققوزلانماق / / doqquzlanmaq

سنگ اجل به کسی خوردن / باش داشا یئتیشمک / baş daşa yetişmək /

سنگ از آسمان باریدن / گؤیدن داش یاغماق / / göydən daş yağmaq

سنگ انداختن / بیرینه داش آتماق / birinə daş / داش آتماق / daş atmaq / atmaq

سنگ بر دل زدن / بیر زادین داشین آتماق / bir / zadın daşın atmaq

سنگ بزرگ برداشتن / داشین بؤیؤگؤن گؤتؤرمک / daşın böyügün götürmək /

سنگ به برکه‌ی قورباغه‌ها انداختن / قورباغا گؤلؤنه داش آتماق / qurbağa gölünə daş / atmaq

سنگ به پاشنه خوردن / دابانا داش دیمک / / dabana daş dəymək

سنگ به پیر خود انداختن / تانریسینا تپیک آتماق / tanrısına təpik atmaq / پیرینه داش آتماق / / pirinə daş atmaq

سنگ به زبان آمدن / داغ داش دیله گلمک / dağ / daş dilə gəlmək

سنگ به سگ انداختن / ایته داش آتماق / itə / daş atmaq

سنگ به شکم بستن / آجلیقدان کؤپؤک قوسماق / aclıqdan köpük qusmaq / قارین یاس توتماق /

/ qarın yas tutmaq

سنگ به شکم خود بستن / قارینا داش باغلاماق / qarın daş bağlamaq

سنگ به صخره برخورد کردن / کؤتؤک کؤتؤگه راست گلمک / kötüg kötügə rast gəlmək / دلی دلیه راست گلمک / dəli dəliyə rast gəlmək

سنگ به فولاد برخوردن / داش قایایا راست گلمک / daş qayaya rast gəlmək /

سنگ پای قزوین / آیاق داشی / ayaq daşi / دابان داشی / daban daşi / دللک قییشی / dəllək qeyişi / دوه دیزی / dəvə dizi /

سنگ توی دامن کسی گذاشتن / اتگه داش قویماق / ətəgə daş qoymaq /

سنگ چیزی را به سینه زدن / بیر زادین داشین سینه‌یه وورماق / bir zadın daşın sinəyə vurmaq

سنگ روی سنگ بند نشدن / داش داش اؤسته قالماماق / daş daş üstə qalmamaq /

سنگ روی یخ / سیکیلمیش سوپا / sikilmiş supa / ائششکدن دؤشمؤش / eşşəkdən düşmüş

سنگ روی یخ شدن / ائششکدن دؤشمؤش اولماق / eşşəkdan düşmüş olmaq / سویا دؤنمک / suya dönmək / سویوق ساققال اولماق / soyuq saqqal olmaq

سنگ روی یخ کردن / یئره سوخماق / yerə soxmaq

سنگ سنگ را بریدن / داش داشی کسمک / daş daşi kəsmək

سنگ صبور / اؤرک داشی / ürək daşi / سئرداشی / sır daşi / صبیر داشی / səbir daşi / غم پیچاغی / ğəm piçaği /

سنگ ظلمات / ظولمات داشی / zulmat daşi /

سنگ کسی را به سینه زدن / داش سینه‌یه وورماق / daş sinəyə vurmaq / بیرینین داشین دؤشه دؤیمک / birinin daşin döşə döymək /

سنگ مفت گنجشک مفت / آت اؤزگه‌نین گؤت اؤزگه‌نین / at özgənin göt özgənin /

سنگدل / داش اؤرک / daş ürək / داش اؤرکلی / daş ürəkli / داشا دؤنمؤش / daşa dönmüş / قلبی داش / qəlbi daş /

سنگدل شدن / باغری داشا دؤنمک / bağri daşa dönmək

سنگدلی / اؤرگ داشلیق / ürəg daşlıq /

سنگها را واکندن / شرطی شوخومدا کسمک / şərti şoxumda kəsmək

سنگین بودن / آغیر اولماق / ağır olmaq /

سنگین دست / الی آغیر / əli ağır /

سوار باد شدن / یئل آتینا مینمک / yel atına minmək

سوار خر شیطان شدن / جین آتینا مینمک / cin atına minmək

سوار فیل شدن / فیله مینمک / filə minmək /

سواره با پیاده چه نسبتی؟ / سن آتلی من پیادا / sən atli mən piyada

سواره دنبال کسی کردن / بیرینین دالینجا آتلی دؤشمک / birinin dalınca atli düşmək /

سواره رفتن و پیاده برگشتن / آتدان ائنیب ائششگه مینمک /atdan enib eşşəgə minmək /

سوت و کور / ایت اولاماق / it ulamaq / بیر یئردن ال آیاق چکیلمک / bir yerdən al ayaq çəkilmək / قو وورورسان قولاغ توتولور / qu vurursan qulağ tutulur

سوختن و دم بر نیاوردن / یانیب قوورولماق / yanıb govrulmaq

سودایی شدن / توتماجا / tutmaca /

سور چرانی کردن / بیر ال یاغدا بیر ال بالدا اولماق

/ bir əl yağda bir əl balda olmaq /

سور و ماتم / توی وای / toy vay /

سوراخ دعا را گم کردن / آدام اؤز آدین اؤزگەدن سوروشماق / adam öz adın özgədən / soruşmaq

سوراخ سوراخ شدن / شادارایا دؤنمک / şadaraya dönmək

سوسک / پئسپسلی / pıspısli /

سوسه آمدن / تؤسی گلمک / tüsi gəlmək / شئشەلنمک / şeşələnmək / سوسی گلمک / sosi gəlmək

سوگوار بودن / خاطیر ساخلاماق / xatir / saxlamaq

سوهان به اعصاب کشیدن / اعصابا قووارا چکمک / əsaba qovara çəkmək /

سوهان روح / عؤمؤره قووارا چکمک / ömürə / qovara çəkmək

سؤال بغرنج / اؤجؤ بیز سؤال / ücü biz sual /

سه سوت / قاچ آت باسدی / qaç at basdi / اؤچؤ ساییندجا / üçü sayınca /

سهم کسی را چرب دادن / پای یاغلی اولماق / pay yağli olmaq

سیاه دهن / آغزی قارا / ağzi qara / خئییر سئویلەمز / xeyir söyləməz /

سیاه سوخته / یانیخ قازماق / yanıx qazmaq /

سیاه کاری / قارا یاخماق / qara yaxmaq / شتل آتماق / şətəl atmaq / قارا دوغراماق / qara doğramaq / قره یاخماق / qərə yaxmaq /

سیاه و سفید را تشخیص دادن / آغیلا قارانی سئچمک / ağıla qarani seçmək /

سیاهی لشکر / بالتاچی‌نین هح دیینی / baltacının hıh diyəni / قارالتی وئرمک / qaralti vermək/

سیاهی لشکر بودن / قرەلتی وئرمک / qərəlti / vermək

سیب زمینی مزاج / سالخاق قولاق / salxaq qulaq / یئر آلما صؤفت / yer alma süfət /

سیبیل از بناگوش در رفته / ششبر / şeşbər /

سیخ وا ایستادن / میخ دورماق / mıx durmaq /

سیری ناپذیر / آج گؤدن / ac gödən / داری‌یادا قابی اولماق / darıyada qabi olmaq / معده‌سی گنیشلیک / mədəsi genişlik /

سیم قاطی داشتن / سیملری قاریشیق / simləri / qarişiq

سیم‌ها قاطی شدن / سیم قاریشماق / sim qarışmaq / قان ترسه ایشله‌مک / qan tərsə / işləmək

سینما / صندللی مچید / səndəlli məçid /

سینه جلو دادن / ائنلنمک / enlənmək / دؤش قاباغا وئرمک / döş qabağa vermək / دؤش وئرمک / döş vermək /

سینه سپر کردن / سینه گرمک / sinə gərmək /

سینه سوخته شدن / سینه‌یه کؤز باسیلماق / sinəyə / köz basılmaq

سیه روزگار / قارا گؤن / qara gün / قارا گؤنلؤ / qara günlü / گؤنؤ قارا / günü qara /

ش

شاخ به چماق مالیدن / باش پیچاقا سۆرتمک / baş piçaqa sürtmək / باش چوماق سۆرتمک / baş çomaq sürtmək /

شاخ داشتن / قوش چیخاتماق / quş çıxatmaq /

شاخ در آوردن / آیاق یئره یاپیشماق / ayaq yerə yapışmaq / بئیین تاقیلداماق / beyin taqqıldamaq / بورنوز چیخاتماق / burnuz çıxatmaq / جیک دۆشمک / cik düşmək /

شاخ دیو را شکستن / رستمین قلنجین سئندیرماق / rüstəmin qılıncın sındırmaq / گۆبگه گۆژ دۆشمک / göbəgə güj düşmək /

شاخ دیو سفید را شکستن / رستمین شیین قلینجلاماق / rüstəmin şeyin qılınclamaq /

شاخ شمشاد / قجله قاناتی / qəcələ qanati /

شاخ غول شکستن / اسکندری یئخماق / iskəndəri yıxmaq / ایلان گۆزۆنه داری سالماق / ilan gözünə dari salmaq / چین سددی چکمک / çin səddi çəkmək /

شاخ فلفل / بۆبر کۆلۆ / bübər kolü /

شاخ کسی را شکستن / بیرینین بورنوزون سئندیرماق / birinin burnuzun sındırmaq /

شاخ نشان دادن / بورنوز گۆرسدمک / burnuz görsədmək / بوینوز گۆسترمک / buynuz göstərmək /

شاخ و شانه / حربه زوربا / hərbə zorba /

شادی خواری / ایستیکان ایستیکانا وورماق / istikan istikana vürmaq /

شاش انداختن / سۆدۆک آتماق / südük atmaq/

شاش کف کردن / آییلماق / ayılmaq / خکیزلمک / xəkizləmək / سۆدۆک کۆپۆکلنمک / südük köpüklənmək / قوچلانماق / qoçlanmaq / مامئز یارماق / mamız yarmaq / هس هۆس آنلاماق / həs hüs anlamaq / الگه گلهنی اره وئرمک / ələgə gələni ərə vermək /

شاش گربه / پیشیک سۆدۆگۆ / pişik südügü /

شال و کلاه کردن / گئیینیب کئجینمک / geyinib kecinmək /

شانه بالا انداختن / چیگین آتماق / çigin atmaq / چیین آتماق / çiyin atmaq /

شاه بخشیده شاهقلی نمی‌بخشد / اربابین مالی چئخاندا نۆکرین جانی چئخار / ərbabın mali çıxanda nökərin cani çıxar /

شب دراز است و قلندر بیدار / خمیرلر چوخ سو آپارماق / xəmirlər çox su aparmaq /

شب زنده‌داری / گئجه‌نی گۆندۆزه قاتماق / gecəni gündüzə qatmaq /

شب گیسو فرو هشتن / قارانلیقین توزو چۆکمک / qaranlıqın tozu çökmək /

شپش توی جیب قاپ انداختن / بیتلر جیبده اؤچ آشیق آتماق / bitlər cibdə üç aşıq /atmaq

شتر با بارش گم شدن / آدام ایتسه تاپیلماماق / adam itsə tapılmamaq / دوه یؤکؤیله ایتمک / dəvə yüküylə itmək

شتر برقصد برف می‌آید! / دوه اوینویاندا قار یاغماق / dəvə oynuyanda qar yağmaq /

شتر در خواب بیند پنبه دانه / آج تویوق یوخودا داری گؤرمک / ac toyuq yuxuda dari / görmək

شتر دیدی ندیدی / اؤستؤن وورماماق / üstün vurmamaq / نه حامام نه تاس / nə hamam nə / tas

شتر را با ملاغه آب دادن / دوه‌نی چؤمچه‌یله سووارماق / dəvəni çömçəylə suvarmaq /

شتر سواری دولا دولا نشدن / جیدا چووالا سیخیشماماق / cida çuvala sıxışmamaq /

شتل شدن / شیتیل / şitil /

شجاعت کسی گل کردن / غیرت‌سیزه غیرت ال وئرمک / ğeyrətsizə ğeyrət əl vermək /

شجره نامه‌ی کسی دست آدم بودن / دباغ خانادا گؤنه بلد اولماق / dəbbağ xanada gönə bələd / بیرینین کؤکؤن تانیماق / birinin olmaq / kökün tanimaq

شد شد نشد نشد / توتدو قاتیغ توتمادی آیران / / tutdi qatığ tutmadi ayran

شرّ چیزی را کندن / شررین سوغماق / şərrin soğmaq / بیر زادی باشدان سوغماق / bir zadi / başdan soğmaq

شرّ خود را کندن/ قارانی کسمک/ qarani / kəsmək

شر کردن / شرر آتماق / şərr atmaq / شرر سپمک / şərr səpmək / شرر قوپارتماق / şərr / qopartmaq

شرّ کاری را بریدن / بیر زادین شررین کسمک / / bir zadın şərrin kəsmək

شرّ کسی را کندن / خطاسین سووماق / xətasın / sovmaq

شراب پاشیدن / بیرینین اؤستؤنه بیت آتماق / birinin üstünə bit atmaq / پالچیغ یاخماق / palçığ yaxmaq / شراب سپمک / şərab / səpmək / شرر یاخماق / şərr yaxmaq / قارا یاخماق / qara yaxmaq /

شرب الیهود شدن / آرا قاریشیب مذهب ایتمک / / ara qarışıb məzhəb itmək

شریک زندگی / حایات یولداشی / hayat yoldaşi / عؤمؤر یولداشی / ömür yoldaşi /

شریک درد کسی شدن / جانا جان قاتماق / cana / can qatmaq

شریک دزد و رفیق قافله / دوغشانا قاچ دئمک / doğşana qaç demək / تازیا توت دئمک / tazıya tut demək / دووشانا قاچ تازیا توت دئمک / dovşana qaç taziya tut demək /

شریک زندگی / قیامت کؤینگی / qiyamət / köynəgi

شستش خبردار شدن / دالاغی سانجماق / dalaği / sancmaq

شعر گفتن و در قافیه‌اش ماندن / شعر دئییب قافییه‌سینده قالماق / şer deyib qafiyəsində / qalmaq

شعر و غزل خواندن / ضیرنا چالماق / zırna çalmaq / غزل اوخوماق / ğəzəl oxumaq /

شعر و ور / ناغیل تاباجا / nağıl tabbaca /

شقّ و رقّ / دؤنمه دووار / dönmə duvar / هس دورماق / həs durmaq /

شق‌القمر کردن / آت باغری چاتلاماق / at bağri çatlamaq / شق‌القمر ائله‌مک / şəqilqəmər /

/ dağ yarmaq / داغ یارماق / eləmək
شکم‌چران / قارین اوتاران / qarın otaran / پوخ طاماح / pox tamah /
شکم‌چرانی / قارین قولولوق / qarın qululuq /
شکمی از عزا درآمدن / گؤزۆن قوردو اؤلمک / gözün qurdu ölmək /
شــکر آب رفــع شــدن / دؤزه‌لیشـمک / düzəlişmək/
شکر آب شدن / آرا بولانماق / ara bulanmaq / بیریندن ایمک / birindən əymək /
شکست قیمت / قیمت سئنماق / qimət sınmaq /
شکسته بال / قانادی سئنئق / qanadi sınıq /
شکسته شدن / سینیخماق / sınıxmaq /
شکسته نفس / آلچاق پایه / alçaq payə / آلچاق طبقه / alçaq təbəqə / آلچاق کؤنؤل / alçaq könül /
شــکلک در آوردن / دیــل گؤســترمک / dil göstərmək /
شکم از گاو قرض کــردن / اینکدن قارین بورج آلماق / inəkdən qarın borc almaq /
شکم باز کردن / قارین آچماق / qarın açmaq /
شکم بالا آمـدن / قـارین بوروندا اولماق / qarın burunda olmaq /
شکم بـر پشـت چسـبیدن / قـارین بئله یاپیشماق / qarın belə yapışmaq /
شکم بر پشت چسبیده / قارنی بئلینه یاپیشمیش / qarni belinə yapışmış /
شکم پرست / گؤدن قولو / gödən qulu /
شکم پرور / قارین پا / qarın pa /
شکم را صابون کشـیدن / معدیه قـول وئرمک / mədiyə qol vermək /
شکم سیر خـوردن / کمرین آلتینی برکیتمک / kəmərin altini bərkitmək /
شکم کسـی را سـفره کـردن / لشیمین آچماق / leşimin açmaq /
شکم گنده / طبیل / təbil /
شــکم گنــده کــردن / قـارین باسـماق / qarın basmaq /
شکم وا کردن / بوغاز آچماق / boğaz açmaq /
شکمباره / قارین قولو / qarın qulu /
شــکمی از عــزا در آوردن / اؤرگـین قوردونـو اؤلـدؤرمک / ürəgin qurdunu öldürmək / خشـه‌نـی دولـدورماق / xəşəni doldurmaq / قـارینی یاسـدان چئخاتمـاق / qarıni yasdan çıxatmaq /
شل و پل کردن / چیرپماق / çirpmaq /
شــل و ول / خمیـری سـییق / xəmiri sıyıq / دودورقا / dodurqa /
شلتاق دادن / شیلتاق / şıltaq /
شـلخته و بـو گنـدو / دابـان چاتلامـاق / daban çatlamaq /
شلوار خرابی کردن / شالوارا وئرمک / şalvara vermək /
شمشیر بـه دسـت زنگـی دادن / کؤرده فیشـنگ وئرمک / kürdə fişəng vermək /
شمشیر دراز / قارا چور / qara çor /
شمشیر را از رو بسـتن / قمـه‌نـی اؤسـتن باغلامـاق / qəməni üstən bağlamaq /
شمشــیر کشــیدن / قیلینجـا چاپمـاق / qılınca çapmaq /
شمشیر گوشتی / ات قئلنج / at qılınc /
شمشیر نشان زنگـی مسـت دادن / باشـا سـالماق / başa salmaq / اوغرو یادینا داش سـالماق / oğru yadina daş salmaq /
شمشــیرها از نیــام بــر آمــدن / چمـاق‌لار گؤیـه گئدمک / çomaqlar göyə gedmək /
شناسـنامه باطـل کـن / سـیجیللی پـوزان / sicilli pozan /

شناسنامه‌ی کسی را باطل کردن / باش باتیرماق / baş batırmaq /

شندر پندر / اسگی پؤسگی / əsgi püsgi / بیتلی جؤجه / bitli cücə /

شندر پندری / اؤلو گؤلدؤرن / ölü güldürən / بیرینین جیندالاریننان جین اؤلکمک / birinin cındalarından cin ülkmək / جئندالار آسلانماق / cındalar aslanmaq / جیندیریندان جین اؤلکمک / cındırindan cin ülkmək /

شنیدن کی بود مانند دیدن! / قولاق گوناهکاری اولماق / qulaq günahkari olmaq /

شوت کردن / چیتلاماق / çıtlamaq /

شوخی بی مزه / ارکگ شوخلوق / ərkəg şuxluq /

شور چیزی در آمدن / شوری چئخماق / şori çıxmaq /

شور چیزی را در آوردن / دلینین نه طویی نه یاسی / dəlinin nə toyi nə yasi / شورون شورباسین چئخاتماق / şorun şorbasin çıxatmaq / شورونو چئخارتماق / şorunu çıxartmaq / شیتینی شورونو چئخارتماق / şitini şorunu çıxartmaq /

شورش را درآوردن / شور چیخاتماق / şor çixartmaq /

شوکران / زهر توخومی / zəhər toxumi / ککیره / kəkirə /

شهر هرت / باسدی گئچدی / basdi geçdi /

شهره به بدی / آدی وایقانلی / adi vayqanli /

شهره‌ی عام و خاص شدن / آدی دیللره دستان اولماق / adi dillərə dəstan olmaq /

شیپور صور اسرافیل / قیامت شیپوری / qiyamət şeypuri /

شیخ نهروان / نهروان شیخی / nəhrəvan şeyxi /

شیدا / دلی / dəli /

شیر آمدی یا روباه؟ / اوغلان گلمک یا قیز گلمک / oğlan gəlmək ya qız gəlmək /

شیر بچه / شئر بچه / şer beçə /

شیر به پلنگ برخوردن / دین‌سیز الیندن ایمان‌سیز گلمک / dinsiz əlindən imansiz gəlmək /

شیر پاک خورده / حالال سؤد اممیش / halal süd əmmiş / حلال سؤت اممیش / həlal süt əmmiş /

شیر تو شیر / آرا باسدی / ara basdi /

شیر تو شیر شدن / حانالی چالیر توربالی اوینور / hanali çalır torbali oynur / شله پیرتلاماق / şələ pirtlamaq /

شیر خام خورده / چیی سؤت اممیش / çiy süt əmmiş /

شیر خشک شدن / سؤت قاچماق / süt qaçmaq / سؤد قاچماق / süd qaçmaq /

شیر دل / قوچ ایگیت / qoç igit /

شیر را بچه به شیر ماند / قوش یوادان قالخماق / quş yuvadan qalxmaq / تؤستؤ کؤتؤکدن قالخماق / tüstü kötükdən qalxmaq /

شیر زده / سؤتدن یانمیش / sütdən yanmış /

شیر زده شدن / سؤتدن یانماق / sütdən yanmaq /

شیر کردن / ارکگ ائششکه ایر دئمک / ərkəg eşşəkə ır demək / بئیین دولدورماق / beyin doldurmaq / دنده وئرمک / dəndə vermək / قئزیشدیرماق / qızışdırmaq /

شیر مادر از دماغ آمدن / آنادان امن سؤت بورونتان گلمک / anadan əmən süt burunnan gəlmək /

شیر مرغ / سئرچه سؤتؤ / serçə sütü / قوش سؤتؤ / quş sütü /

شیر ناپاک خورده / سؤتؤ پوزوق / sütü pozuq / سؤتؤ خاراب / sütü xarab /

شیر نر و ماده نداشتن / اصلانین ارکک دیشی‌سی اولماماق / əslanın ərkək dişisi olmamaq /

شیرسوز شدن / سؤددن یانمیش / süddən yanmış /

شیرگیر / قوردا گئدن / qurda gedən /

شیره چیزی را کشیدن / شیره چکمک / şirə çəkmək /

شیره‌اش را مکیدن / شیره‌سین سورماق / şirəsin sormaq /

شیری یا روباه؟ / اوغلان گلمک / oğlan gəlmək / قیز گلمک / qız gəlmək /

شیرین زبان / دیلی شیرین / dili şirin / شیرین دیل / şirin dil / شیرین دیللی / şirin dilli /

شیرین عقل / آغیزی آچیق / ağızı açıq / پت / pet / عغیلدن دالی / əğildən dali /

شیرین کردن دهن کسی / شیرین چای پولو / şirin çay pulu / آغزی شیرینلیک / ağzi şirinlik /

شیرین‌کاری / شیرین سالماق / şirin salmaq /

شیرین کاشتن / خالا وورماق / xala vurmaq /

شیرینی خوردن / شیرنی ایچمک / şirni içmək /

شیشکی آمدن / شؤشکی گلمک / şüşəki gəlmək /

شیشه خورده داشتن / هللم قللم / həlləm qəlləm / دؤز توخوم اولماماق / düz toxum olmamaq /

شیشه‌ی شراب / چاخیر تولوغو / çaxir tuluğu / چاخیر شؤشه‌سی / çaxir şüşəsi / شراب شؤشه‌سی / şərab şuşəsi / شرر داغارجیغی / şərr dağarcığı /

شیشه‌ی عمر / عؤمرؤن شؤشه‌سی / ömrün şüşəsi /

شیطان برای کسی قبای لعنت قیچی کردن / شیطان بیرینه دون بیچمک / şeytan birinə don biçmək /

شیطان توی جلد کسی رفتن / شیطان دریه گیرمک / şeytan dəriyə girmək /

شیطنت / شیطانلیق / şeytanlıq /

شیطونه می‌گه... / دلی شیطان بیر سؤز دئمک / dəli şeytan bir söz demək /

شیک و پیک کردن / ویده مینمک / vidə minmək /

شیله پیله دار / اللم قللم / əlləm gəlləm / هللم قللم / həlləm qəlləm /

شیمیایی زدن / شیمیایی وورماق / şimiyayi vurmaq /

ص ـ ض ـ ط ـ ظ

صابون زیر پای کسی مالیدن / آیاغ آلتینا صابین چکمک / ayağ altına sabın çəkmək / بیرینین آیاقینین آلتینا صابون چکمک / birinin ayaqının altina sabın çəkmək /

صاحب قلم / قلم صاحیبی / qələm sahibi /

صاحب کرم را پشیمان کردن / توبه‌لتمه وئرمک / tobələtmə vermək /

صاحب مال باد آورده شدن / گؤتؤیله قاپی آچماماق / götüylə qapi açmamaq /

صاحب نفوذ بودن / اوستوراخ توپ سسی وئرمک / osturax top səsi vermək / انششگی یئریمک / eşşəgi yerimək /

صاف کردن / دورولتماق / durultmaq /

صامت / قارا دینمز / qara dinməz /

صبح علی الطلوع / تؤلکؤ دورمازدان / tülkü durmazdan /

صحبت‌های زیر لحاف / گؤته بارماق اویناماق / götə barmaq oynamaq / یورقان آلتی سؤزؤ / yorqan alti sözü /

صدای پر جبرئیل / جبرئیل قانادینین سسی / cəbrəil qanadının səsi /

صدای چیزی را در نیاوردن / آچیب آغارتانماماق / açıb ağartanmamaq /

صدای کسی را بریدن / خفنگی باسماق / xəfəngi basmaq /

صدای کسی را در آوردن / اوخوتماق / oxutmaq /

صراف آدمی بودن / آدام اوتارماق / adam otarmaq / آدام صررافی اولماق / adam sərrafi olmaq /

صلاة ظهر / گؤن یاغلانماق / gün yağlanmaq /

صمٌّ بکم / آغزی اولوب دیلی اولمایان / ağzi olub dili olmayan /

صمٌّ بکم بودن / لالام کارام / lalam karam /

صمٌّ بکم نشستن / پیچاق آغیزی آچماماق / piçaq ağızi açmamaq /

صندوقچه‌ی اسرار / سئر داغارجیغی / sır dağarcığı /

صندوقچه‌ی سرّ کسی نبودن / سؤز آغیزدا ایسلانماماق / söz ağızda islanmamaq / آغیزدا لپه ایسلانماماق / ağızda ləpə islanmamaq /

ضایع کردن / تاغ پوزماق / tağ pozmaq /

ضدّ حال زدن / آجی سوغان دوغراماق / aci soğan doğramaq /

ضعیفه / ضعیفه / zəifə /

طاس / باش پئیریلداماق / baş pırıldamaq /

طاق باز دراز کشیدن / آنسه‌نی یئره وئرمک / ənəsəni yerə vermək /

طاقچه بالا گذاشتن / اؤزؤن بوشقابا قویماق / özün boşqaba qoymaq / اؤزؤن شافتالی تاباغینا

قیر / özün şaftali tabağına qoymaq / قویماق
وئرمک / qır vermək / لؤلؤجؤ چئخارتماق /
/ lülücü çıxartmaq

طاووس را ناقوس خواندن / الیفی گیلیف
اوخوماق / əlifi gilif oxumaq /

طایفه‌ی بنی هندل / بنی هندیل طایفاسی / bəni
/ həndil tayfasi

طرف شدن / قنیم اولماق / qənim olmaq /

طرف کله کج نهادن / بؤرکؤ یانقیلیجی قویماق /
/ börkü yanqılıci qoymaq

طرّه سپید کردن / بیچک آغارتماق / biçək
/ ağartmaq

طعنه زن / دیرناق چالماق / dırnaq çalmaq /

طفیلی / بادیمجان شیتیلی / badımcan şitili /
قارین آلتی / qarın alti / یئنگه / yengə /
بؤیؤردن چئخما / böyürdən çıxma /

طفیلی شدن / پاتاوا اولماق / patava olmaq /

طلا / قئزیل / qızıl /

طلای سیاه / قارا قیزیل / qara qızıl /

طلسم کاری شکستن / ایشگیلدن چیخماق /
/ işgildən çıxmaq

طمع در چیزی بستن / گؤزؤ اولماق / gözü
olmaq / بیر زادا طاماح ساللاماق / bir zada
/ tamah sallamaq

طناب پاره کردن / کمسیینی قیرماق /
kəmsiyini qırmaq / جیلوو گمیرمک / cilov
/ gəmirmək

طناب کسی را شل کردن / بیرینین ایپینی
بوشاتماق / birinin ipini boşatmaq /

طوطی واری یاد گرفتن / طوطو واری / tutu
/ vari

طوق لعنت / توغ لعنت اولوب بوغازا گئچمک /
/ toğ lənət olub boğaza geçmək

ظاهر و باطن / ظاهیر باطین / zahir batin /

ع – غ

عاطل و باطل / دوه نظرم بئله گزرم / dəvə
kor / کور اؤکؤز / nəzərəm belə gəzərəm
/ öküz
عامی / قارا کیشی / qara kişi /
عجز و لابه کردن / ایلان دیلی چئخارتماق / ilan
ilan dili / ایلان دیلی تؤکمک / dili çıxartmaq
/ tökmək
عجوزه / کافتار / kaftar /
عجیب و غریب / دوه‌ده بوینوز / dəvədə
/ buynuz
عذاب روحی کشیدن و جیکش در نیامدن /
کسیله کسیله قالماق / kəsilə kəsilə qalmaq /
عذر کسی را از جایی خواستن / ائشیگه باسماق /
/ باشماقلارین جؤتله‌مک / eşigə basmaq
/ başmaqların cütləmək
عذر کسی را خواستن / خوروزون قولتوغونا
وئرمک / xoruzun qoltuğuna vermək /
عرّاده لنگ آمدن / عرراده ایئلمک / ərradə
/ ayilmək
عرّاده‌ی کسی درست شدن / عرراده دؤزلمک /
/ ərradə düzəlmək
عرب شتر مرده / دوه‌سی اؤلمؤش عرب / dəvəsi
köpəgi / کؤپگی اؤلن چوبان / ölmüş ərəb
/ölən çoban
عرصه بر کسی تنگ بودن / میدانی دار اولماق /
/ meydani dar olmaq
عرعر کردن / آرپاسی چوخ دؤشمک / arpasi
/ anqırmaq / آنقیرماق / çox düşmək
عرق ریختن / ایستی باسماق / isti basmaq /
ترله‌مک / tərləmək / توپوغ ترله‌مک / topuğ
dibinə bel / دیبینه بئل تپمک / tərləmək
/ qan tər tökmək / قان تر تؤکمک / təpmək
عرق شرم ریختن / کؤینک کؤینک ات تؤکمک
/ köynək köynək ət tökmək /
عروس سیاه پوش / قارا دوواق / qara duvaq /
عروسی دیدن و عید را از یاد بردن / توی
گؤرؤب بایرامی یاددان چیخاتماق / toy görüb
/ bayrami yaddan çıxatmaq
عزب اوغلو / بئکار / bekar / بیر سیجیللیسی بیر
اؤزؤ / bir sicillisi bir özü /
عزرائیل دور سر کسی چرخیدن / اجل جهره
آییرمک / əcəl cəhrə əyirmək /
عزرائیل را جواب کردن / آینا آچیلماق / ayna
əzrailın / عزرائیلین الیندن قوتارماق / açılmaq
/ əlindən qutarmaq
عزیز دردانه / نار گیله / nar gilə / ناربانذیر /
/ narbanəzir
عزیز کردن / اوجاتماق / ucatmaq /
عسل از دهان ریختن / آغیزیندان بال تؤکمک /
/ ağızından bal tökmək

عشق چیزی را داشتن / بازلیق / bazlıq /

عشقی / عشقی / eşqi /

عصا از دست افتادن / آغاج الدن دؤشمک / ağac daşi / داشی الیندن دؤشمک / əldən düşmək / əlindən düşmək /

عصا از دست کسی افتادن / داش الدن دؤشمک / daş əldən düşmək /

عصا قورت دادگی / دؤز دؤز یئریمک / düz düz yerimək / بویون توتماق / boyun tutmaq /

عصا قورت داده / آدام قوروسو / adam qurusu / آرشین اودماق / arşın udmaq / اؤش قیرانلیق یوغورت / üş qiranlıq yoğurt / پوخونا قیافه توتان / poxuna qiyafə tutan / پولونان دانیشان / pulunan danışan / دگنک کیمی / dəgənək kimi / قورو / quru /

عصای دست / الین عصاسی / əlin əsasi /

عطای چیزی را بـه لقایش بخشیدن / داشینی آتماق / daşını atmaq / خیریندن گئچمک / xeyrindən geçmək /

عق بالا آمدن / اؤد آغیزا گلمک / öd ağıza gəlmək /

عـق زدن / اؤرگ آغیزا گلمک / ürəg ağıza gəlmək /

عـق گـرفتن / قوسماق گلمک / qusmaq gəlmək /

عقب‌نشینی کردن / دالی چکیلمک / dali çəkilmək /

عقده‌ای / حککه حشامتلی / həkkə həşamətli /

عقـش آمـدن / سئچماق گلمک / sıçmaq gəlmək /

عقل از دست رفتن / هؤش آزماق / hüş azmaq /

عقل از سر بدر رفتن / عاغیل باشدان چئخماق / ağıl başdan çıxmaq /

عقل پسند / عاغیل کسن / ağıl kəsən /

عقل قطع دادن / بیر زاد بئینه باتماق / bir zad beynə batmaq / عاغیل کسمک / ağıl kəsmək/

عقل کسی پاره سنگ برداشتن / عقل توپوقدا اولماق / əql topuqda olmaq /

عقل کسی توی چشمش بودن / عقل گؤزده اولماق / əql gözdə olmaq /

عقل کسی را دزدیدن / بیرین باشدان چئخارتماق / birin başdan çıxartmaq / بیرینین عقلین اوغورلاماق / birinin əqlin oğurlamaq /

عقل کل / ائلجه بیلن / elcə bilən /

عقل گرد / آلقیر / alqir / ات باش / at baş / بال قاباق / bal qabaq / پالاز قولاغ / palaz qulağ / پالاز قولاق / palaz qulaq / تای قولاق / tay qulaq /

علّاف / ایت اوتاران / it otaran /

علقه مضغه بودن / جین دییشیگی / cin dəyişigi/

عمر به کسی دادن / عؤمؤرؤ بیر آداما وئرمک / ömürü bir adama vermək /

عمر خود را به باد دادن / عؤمرؤ کؤل ائله‌مک / ömrü kül eləmək /

عمر کسی به سر رسیدن / وقت وعده یئتیرمک / vəqt vədə yetirmək /

عمـر نـوح داشـتن / قوردولان قیامته قالماق / qurdulan qiyamətə qalmaq / نادیری تختینده گؤرمک / nadiri təxtində görmək /

عمـوی دایـی پسـر خالـه‌ی.... / ایتیمین قورد دایی‌سی / itimin qurd dayisi /

عوام‌النّاس / قارا جماعت / qara camaət /

عوج بن عناق / قلمه قوزان / qələmə qozan /

عهـد بـوق / مین اؤش یؤز قدیم / min üş yüz qədim /

عهـد بـوقی / نوحو بئشیکده گؤرمک / nuhu beşikdə görmək /

عهده‌دار شدن / بویون اولماق / boyun olmaq /
عیّار / یولداشی قوردا وئرمه‌ین / yoldaşi qurda vermәyәn /
عیال اختیار کردن / ائولنمک / evlәnmәk /
عیالمند / ائولی / evli /
عیب کسی را به رویش آوردن / ایت اؤزؤنه قودورموش دئمک / it üzünә qudurmuş / demәk
عیب نقّاش می‌کنی هشدار! / دام دوروب بنّنانی سوواماق / dam durub bәnnani suvamaq /
عیب و ایراد گذاشتن / دبّه قویماق / dәbbә / ایراد قوندارماق / qoymaq / irad qondarmaq /
عیسی به دین خود موسی به دین خود / هره‌نی اؤز قبرینه قویماق / hәrәni öz qәbrinә qoymaq / جین آیری شیطان آیری / cin ayri şeytan ayri/
عیش خوش داشتن / سویو کؤزه‌ده گؤنؤ باجادا گؤرمک / suyu küzәdә günü bacada / görmәk
عیش دائم نداشتن / چیراغ سحره‌جه یانماماق / çirağ sәhәrәcә yanmamaq
عیش منغّص شدن / سویا دؤنمک / suya dönmәk / نیشه پوزولماق / neyşә pozulmaq /
عیش ناقص / چیراغ سحره‌جا یانماماق / çirağ / sәhәrәca yanmamaq
عین آب خوردن / یاغ کیمین / yağ kimin / سو ایچمک کیمی / su içmәk kimi /
عین استخوان / سؤمؤک کیمین /sümük kimin/
عین برادر / قارداش کیمین / qardaş kimin /
عین برج زهرمار / اؤزؤندن زهر تؤکؤلمک / üzündәn zәhr tökülmәk
عین برگ خزان پول ریختن / خزل کیمی یاغدیرماق / xәzәl kimi yağdırmaq /
عین پرنده‌ی کور / کور قوش / kor quş /
عین خوکدونی بودن / بیر ائو یاللی گئدمک / bir ev yalli gedmәk /
عین خیال نبودن / توپوغ ترله‌مه‌مک / topuğ / tәrlәmәmәk
عین سگ پا سوخته / الیم یاندی / әlim yandi /
عین سیبی که از وسط دو نصفش کنند / ایکی بؤلؤنموش بیر آلما / iki bölünmüş bir alma / ایکی زادی بیر ایلان چالماق / iki zadi bir ilan / çalmaq / جوت آلما / cüt alma /
عین طفل / اوشاق / uşaq /
عین عروس / گلین کیمی / gәlin kimi /
عین قاشق نشسته / یووولماميش قاشیق / yuvulmamış qaşıq
عین کاروانسرا / کاروانسارا / kәrvansara /
عین گاو / مال دگنگی / mal dәgәnәgi /
عین گردن شتر راست! / ایده آغاجی کیمی دؤز! / iydә ağaci kimi düz /
عین مترسک سر جالیز بودن / کؤفتؤیه قاش گؤز یاخماق / küftüyә qaş göz yaxmaq /
عین مرغابی / سو قوشو / su quşu /
غائله را خواباندن / قانی یوماق / qani yumaq / غائیله‌نی یاتیردماق / ğailәni yatırdmaq /
غاز چراندن / الک غربیل دولاندیرماق / әlәk ğәrbil dolandırmaq / ایت اوتارماق / it otarmaq / الگ آپاریب غربیل گتیرمک / әlәk / aparıb ğәrbil gğtirmәk
غامیش کشیدن / قمیش چکمک / qәmiş / çәkmәk
غامیش گذاشتن / قمیش قویماق / qәmiş / qoymaq
غر غرو / دئیینچل / deyinçәl /
غرغر کردن / نیقفیلداماق / nıqqıldamaq /
غزل خداحافظی را خواندن / قیراغین قاتلاماق / qırağın qatlamaq / گؤنؤ دوزلاماق / gönü / duzlamaq

غلام سیاه / قارا قول / qara qul /
غلغلک دادن / ترپتمک / tərpətmək / دانیشدیرماق / danişdirmaq / کؤکتمک / kökətmək
غمض عین کردن / مایا قویماق / maya qoymaq
غنچه دهن / قونچا آغیز / qunça ağız /
غنچه لب / قونچا دوداق / qunça dodaq /
غوره نشده مویز شدن / سیچان اولمامیش داوارجیق دیبی دلمک / siçan olmamış davarcıq dibi dəlmək / یئریمه‌میش یؤگؤرمک / yeriməmiş yügürmək /
غول بی شاخ و دم / دئو گؤوده‌لی / dev güvdəli

ف ـ ق

فاتحه‌ی چیزی خوانده شدن / بیر زادین فاته‌سی اوخونماق / bir zadın fatəsi oxunmaq /

فاتحه‌ی چیزی را خواندن / تپیک وورماق / təpik vurmaq / بیر زادی آرادان آپارماق / bir zadi aradan aparmaq

فاتحه‌ی کسی را خواندن / حالواسین چالماق / halvasın çalmaq / خشیلینی چالماق / xəşilini çalmaq

فاسق / کله / kələ /

فاسق مادر / آنا اویناشی / ana oynaşi / ننه‌نین اویناشی / nənənin oynaşi /

فاصله گرفتن / آرا آچماق / ara açmaq /

فامیل خیلی دور / چایدان گئچنده گؤت گؤته دیمک /çaydan geçəndə göt götə dəymək /

فامیل کاغذی/ کاغاذ قوهومو / kağaz qohumu/

فتح خیبر کردن / خیبری فتح ائله‌مک / xeybəri fəth eləmək

فتنه انگیختن / توخوم اکمک / toxum əkmək /

فتنه را خواباندن / اودا سو سپمک / oda su səpmək

فتنه‌ی خوابیده را بیدار کردن / یاتان ایته داش آتماق / yatan itə daş atmaq /

فحش باران کردن / سوخوشدورماق / soxuşdurmaq

فحل آمدن / مئرنوغا گلمک / mırnoğa gəlmək / قئزماق / qızmaq /

فرتوت شدن / قارتالماق / qartalmaq /

فرج حاصل شدن / آچیقلیقا چئخماق / açıqlıqa çıxmaq / اؤزه بیر قاپی آچیلماق / üzə bir qapi açılmaq

فرصت جنبیدن ندادن / چیی چیی یئمک / çiy çiy yemək / حب کیمی آتماق / həb kimi atmaq

فرصت سر خاراندن نداشتن / باش قاریشیقلیق / baş qarışıqlıq / باش قاشیماغا ماجال اولماماق / baş qaşımağa macal olmamaq / یاغ داشماق / yağ daşmaq /

فرصت فوت شدن / یئددیده یئتمه‌ین یئتمیشده‌ده یئتمه‌مک / yeddidə yetməyən yetmişdədə yetməmək

فرعونی کردن / فیرعونلوق ائله‌مک / fironluq eləmək

فرقی به حالش نکردن / تؤکؤ ترپنمه‌مک / tükü tərpənməmək / تؤکؤن پوزماماق / tükün pozmamaq

فرو هلیدن / الدن قویماق / əldən qoymaq /

فس فس کردن / یانلارین باسا باسا گئدمک / yanların basa basa gedmək

فسانه و باد / افسانه / əfsanə / تار تاباجا / tar tabbaca

فـش فـش کـردن / فئشنا تئشنا / fişna tışna / فیشیلداماق / fışıldamaq /

فضله‌ی موش / سیچان قره / siçan qərə /

فضول / دللک / dəllək / هر گؤته باش اوزالدان / hər götə baş ozaldan /

فضـولی کـردن / مامالیق ائلـه‌مـک / mamalıq eləmək /

فقط حلال کسی با کسی جدا بودن / فقـط حـلال آیری اولمـاق / fəqət həlal ayri olmaq / ایکـی نفـرین حـلال‌لاری آیـری اولمـاق / iki nəfərin həlləllari ayri olmaq /

فک کسی را پایین آوردن / انگی نالّلاماق / əngi nallamaq / انگینه قویماق / əngina qoymaq /

فکری به حال کسی کردن / بیرینه گؤن آغلاماق / birinə gün ağlamaq /

فلان‌الدوله / آرپا چؤرگی تورش آیران آدین نـدی خـانلار خـان / arpa çoragi turş ayran adin nədi xanlar xan /

فلفل / بؤبر / bübər /

فلفـل تـو دمـاغ کسـی کـردن / بورونـا ایسـسـود دولدورماق / buruna issod doldurmaq /

فلک زده / فلک وورموش / fələk vurmuş /

فلـک زده شـدن / داروازانـی فلـک وورمـاق / darvazani fələk vurmaq / یئخئلمـاق / yıxılmaq /

فلنـگ را بسـتن / آسـتا قاچـان نـامردی / asta qaçan namərddi / تـؤ دابانـا / tü dabana / توپوق قولویـا دم وئرمـک / topuq quluya dəm vermək / دابانا تؤپؤرمک / dabana tüpürmək /

فناناپذیر / توپ داغیتماز / top dağıtmaz /

فوت کاری را بلد بودن / بیر زادین پؤفؤن بیلمک / bir zadın püfün bilmək /

فوت کوزه‌گری / هر زادین بیر پؤفی اولماق / hər zadın bir pufi olmaq /

فهمیـدن اینکـه هـوا پسـه / کؤرپؤنـؤن گـؤزؤن گـؤرمک / körpünün gözün görmək /

فیس و افاده فروختن / شافتالی گلمه‌میش طاباقی گلـدی / şaftali gəlməmiş tabaqi gəldi / فورس ائله‌مک / fors eləmək /

فیل کسی یاد هندوستان کـردن / گـؤز گـؤرؤب کؤنؤل غوبار ائله‌مک / göz görüb könül ğubar eləmək /

فیـل هـوا کـردن / قـوش اوچوتمـاق / quş uçutmaq / بادئمجـان شـاخلاتماق / badımcan şaxlatmaq /

فین فینی / آش ایچمک / aş içmək /

قائم‌موشک بازی / گیزلین پـاچ اوینامـاق / gizlin paç oynamaq /

قـاپ از دایـره‌ی کسـی در آوردن / جئزیخـدان آشیق چئخاتماق / cızıxdan aşıq çıxatmaq /

قاپ را جمع می‌کنند برای بازی / آشیقی یئغاللار اویناماقدان اؤترؤ / aşıqi yığallar oynamaqdan ötrü /

قـاپ زدن / چیلپـاق گؤتـدن تومـان اوغورلامـاق / çilpaq götdən tuman oğurlamaq / قـوش وئرمـک / quş vermək / آغیـزدان سـاققیز اوغورلاماق / ağızdan saqqız oğurlamaq /

قاپ کسی را دزدیدن / بیـر نفـره قـوش وئرمـک / bir nəfərə quş vermək / بیـر نفـرین سـاققیزین اوغورلامـاق / bir nəfərin saqqızın oğurlamaq / بیـرینین آشـیقین اوغورلامـاق / birinin aşıqın oğurlamaq /

قاطی آدمها شدن / آدام ایچینه چئخمـاق / adam içinə çıxmaq / آداملارا قوشولماق / adamlara qoşulmaq /

قاطی کردن / قاریشدیرماق / qarışdırmaq /

قاطی مرغها شدن / باش بلمک / baş bələmək / کؤهنـه اؤلـؤلره قوشـولماق / köhnə ölülərə

/ qoşulmaq

قافیه را باختن / اؤزؤن ایتیرمک / özün itirmək/

قال گذاشتن / باشدان ائلەمک / başdan eləmək

/ دور بوردا گلیم دئمک / duü burda gəlim / demək

قال و مقال / قال ماقال / qal maqal /

قالب تنش بودن / اینین قالبی اولماق / əynin / qalıbi olmaq

قالب تهی کردن / اؤرگین قوشو اوچماق / / ürəgin quşu uçmaq

قالپاق دزدی / آفتافا اوغروسو / aftafa oğrusu /

قامت الف تبدیل به دال شدن / الیف لاما دؤنمک / əlif lama dönmək /

قحطی افتادن / قحط اولماق / qəhət olmaq /

قدّ / جیرت قوز / cirt qoz / دانقاز / danqaz / سؤز گؤتؤرمز / söz götürməz /

قد الف دال شدن / الیف قددی دال اولماق / əlif / qəddi dal olmaq

قد کشیدن / باشا بویا چاتماق / başa boya / çatmaq / بوی آتماق / boy atmaq / قدد آتماق / qəd atmaq /

قدّ یه جو / آرپاجا / arpaca /

قدّ یه لپه / لپه جا / ləpə ca /

قدح مرد افکن / یئتیم دویوران / yetim / doyuran / اؤزؤن شافتالی تاباغینا قویماق / özün / şaftali tabağına qoymaq

قر و قوز آمدن / مازادا قویماق / mazada / qoymaq

قرآن خدا را غلط خواندن / ایمام الی کسمک / imam ali kəsmək / قورانی غلط اوخوماق / / qurani ğələt oxumaq

قرآن خدا غلط نشدن / قرآن غلط اولماماق / / quran ğələt olmamaq

قرص و محکم / سئنمایان / sınmayan /

قرق را شکستن / قوروقو پوزماق / qoruqu / pozmaq

قرق شکسته شدن / قوروق پوزولماق / qoruq / pozulmaq

قره قاطی حرف زدن / آغیزدا ایت بوغوشدورماق / ağızda it boğuşdurmaq /

قسر در رفتن / توتوق وئرمەمک / tutuq / verməmək

قشو کردن / ارکگ ائششگه قشو چکمک / ərkəg / eşşəgə qəşov çəkmək

قصّه‌ی امیر ارسلان گفتن / قورد ناغیلی / qurd / nağıli

قصّه‌ی حسین کرد شبستری / ایلان حیکایەسی / ilan hikayəsi / قابیرقا صؤحبتی / qabırqa / söhbəti

قطره قطره دریا شدن / داما داما گؤل اولماق / / dama dama göl olmaq

قطره‌ای از دریا / دنیزده بیر دامجی / dənizdə / bir damci

قفل بر دهان زدن / آغیزا قئفیل وورماق / ağıza / qıfil vurmaq

قفل بر دهان کسی زدن / بیرینین آغزین قئفیللاماق / birinin ağzın qıfıllamaq /

قفل زبان باز شدن / دیلدن قئفل قویماق / dildən / qıfil qopmaq

قلّاده جویدن / کمسیگینی چئینەمک / / kəmsigini çeynəmək

قلّاش / قاللاش / qallaş /

قلدر / قولدور / quldur /

قلق کسی دست آدم آمدن / بیر نفرین دیلین تاپماق / bir nəfərin dilin tapmaq /

قلق کسی را بدست آوردن / قئلیغی تاپماق / / qılıq tapmaq / قئلیق تاپماق / qılığı tapmaq /

قلم دست دشمن بودن / قلم دؤشمن الینده اولماق

/ qələm düşmən əlində olmaq /
قلم کردن / قلم ائله‌مک / qələm eləmək /
قلم کشیدن / قلم چکمک / qələm çəkmək /
قمپز در کردن / سومبه‌له‌مک / sümbələmək / گورولداماق / guruldamaq / اوچوتماق / uçutmaq / جئرماق / cırmaq /
قوت لایموت / یاوان آش / yavan aş /
قهر کردن خرس از بیشه / قارقا باغدان کؤسؤب جویزلر ساح قالیب / qarqa bağdan küsüb cəvizlər sah qalıb / آیی مئشه‌دن کؤسمک / ayi meşədən küsmək /
قهقهه / قایناتماق / qaynatmaq /
قهوه‌خانه‌ی قنبر / حسن سوخدو دگیرمانی / həsən soxdu dəgirmani /
قیافه‌ی شش در چهار گرفتن / قیافه شیش در چاهار اولماق / qiyafə şiş dər çahar olmaq /
قیامت بر پا کردن / قیامت قوپارماق / qiyamət qoparmaq /
قید چیزی را زدن / یئره قویماق / yerə qoymaq / بیر زادین ترگین قیلماق / bir zadın tərgin qilmaq /
قیلوله / دم آلماق / dəm almaq /
قیلی بیلی رفتن / کلفجه‌لنمک / kələfcələnmək /
قیمت سر به آسمان زدن / جیران بئلینه چیخماق / ceyran belinə çıxmaq / جیران داغینا چئخماق / ceyran dağına çıxmaq

ک

کابوس دیدن / قارا باسماق / qara basmaq /

کاتولیک‌تر از پاپ / آشدان ایستی چؤمچه / aşdan isti çömçə

کاچی زبان باز کردن / بولاماج قالیب دیل اؤرگنمک / bulamac qalıb dil örgənmək /

کار از کار گذاشتن / ایش ایشدن گئچمک / iş işdən geçmək / زلزله‌دن ولوله‌دن گئچمک / zəlzələdən vəlvələdən geçmək / قاری سیکیلیب قاپی باغلانماق / qari sikilib qapi bağlanmaq / قری‌نینکی قرآندان گئچمک / qərininki qurannan geçmək

کار الکی / آلا چاتی قارا چاتی / ala çati qara çati

کار بچه‌گانه / دوه اویناماق / dəvə oynamaq /

کار بلد / پرگار اولماق / pərgar olmaq / کرمه‌نی دادیب آلان / kərməni dadıb alan

کار بی سر و ته / خدرجال پالانی / xədrəcal palani

کار بی قواره / ارکگ ایش / ərkəg iş /

کار بیخ پیدا کردن / ایش اوزانماق / iş uzanmaq

کار چاق کن / ایش آشیران / iş aşıran /

کار حضرت فیل بودن / حضرت فیل ایشی / həzrəti fil işi / جددیم جناب سرچه ایشی / cəddim cənabe sercə işi

کار خوابیدن / ایش یاتماق / iş yatmaq /

کار درست / دؤز یول گئدن / düz yol gedən / ایشی دؤز / işi düz /

کار درست نبودن / دؤز اؤلؤ گؤتؤرمه‌مک / düz ölü götürməmək

کار دست خود دادن / اله ایش وئرمک / ələ iş vermək

کار دیگر / پیس ایش / pis iş /

کار را به انجام رساندن / ایشی یئرینه قویماق / işi yerinə qoymaq

کار را چاق کردن/ ایشی قوشماق / işi qoşmaq/

کار را روی ریل انداختن / ماتینا سالماق / matına salmaq

کار را کش دادن / سؤرؤندؤرمک / süründürmək

کار را که کرد آنکه تمام کرد / سویوب سویوب قویروقدا موردارلاماق / soyub soyub quyruqda murdarlamaq / ایش کیمیندی قورتارانین / iş kimindi qurtaranın /

کار را گردن کسی انداختن / ایشی بیر آدامین بوینونا سالماق / işi bir adamın boynuna salmaq

کار را لنگ کردن / ایشی آخساتماق / işi axsatmaq

کار راست نیامدن / ایش اگیلمک / iş əgilmək /

کار راه افتادن / ال دولانماق / əl dolanmaq /

کار روی ریل افتادن / ایشی قاباغا آپارماق / işi qabağa aparmaq /

کار روی غلطک افتادن / ایشی تکره سالماق / işi təkərə salmaq /

کار زار بودن / ایش یاش اولماق / iş yaş olmaq /

کار شاه به کولی افتادن / شاهین ایشی قره‌چیه دؤشمک / şahın işi qərəçiyə düşmək / دمیر قاپنئن ایشی تاختا قاپیا دؤشمک / dəmir qapının işi taxta qapıya düşmək /

کار طلسم شدن / ایشگیله دؤشمک / işgilə düşmək /

کار کسی را ساختن / کارسازلیق / karsazlıq /

کار کسی گرفتن / ایش توتماق / iş tutmaq /

کار کشته / جاناغ چاتلاتمیش / canağ çatlatmış /

کار گرفتن / تاری ووروب بازار اولماق / tari vurub bazar olmaq /

کار لنگیدن / ایش آخساماق / iş axsamaq /

کارد و پنیر / خنجر پیچاغ اولماق / xəncər piçağ olmaq / قانلی پیچاغ / qanli piçağ / بیرینین قانین ایچمک / birinin qanın içmək / بیریله قانلی پیچاق اولماق / biriylə qanli piçaq olmaq / ایت پیشیگ اولماق / it pişig olmaq /

کار و کاسبی کساد بودن / ماساد / masad /

کارد بزنی خونش درنمی‌آید / پیچاق وورسان قانی چیخماماق / piçaq vursan qani çıxmamaq /

کارد به استخوان رسیدن / پیچاق سؤمؤگه دایانماق / piçaq sümügə dayanmaq / پیچاق بنده دایانماق / piçaq bəndə dayanmaq /

کارد کسی نبریدن / بیرینین پیچاقی کسمه‌مک / birinin piçaqi kəsməmək /

کارگشایی کردن / ایش آشیرماق / iş aşırmaq /

کاروان کش / کروان قیران / kərvan qıran /

کاروانسرای / کروانسارا / kərvansara /

کارها روی ریل افتادن / راس گلمک / ras gəlmək / ایش تکره دؤشمک / iş təkərə düşmək /

کاری / ایش گؤرن / iş görən /

کاری از دست بر آمدن / الدن گلمک / əldən gəlmək /

کاری دست کسی را بوسیدن / بیر ایش بیرینین الین اؤپمک / bir iş birinin əlin öpmək /

کاری را از چشم کسی دیدن / بیرینین گؤزؤندن گؤرمک / birinin gözündən görmək /

کاری را گردن کسی گذاشتن / بویونا قویماق / boyuna qoymaq /

کاری راهی داشتن / بیر ایشین یولو اولماق / bir işin yolu olmaq /

کاری کارستان کردن / قاز ووروب قازان دولدورماق / qaz vurub qazan doldurmaq /

کاسه چه کنم چه کنم دست گرفتن / نیلیم نئجه ائله‌ییمه دؤشمک / neylim necə eləyimə düşmək /

کاسه کوزه سر کسی شکستن / غششی بیرینین اؤستؤنه یئخماق / ğəşşi birinin östünə yıxmaq / قانین بیرینین باشینا سالماق / qanın birinin başına salmaq /

کاسه کوزه‌ها را بر سر کسی شکستن / کاسا کؤزه‌نی بیرینین باشیندا سئندیرماق / kasa küzəni birinin başında sındırmaq /

کاسه کوزه‌ها را به هم ریختن / شور قاتماق / şur qatmaq / فئرتانا سالماق / fırtana salmaq /

کاسه کوزه‌ها سر کسی شکستن / چاناقلار بیرینین باشیندا سئنماق / çanaqlar birinin başında sınmaq / کؤفته‌نی خاتین یئمک، یومورواقی یتیم / küftəni xatın yemək yumuraqi yetim

کاسه لیس / قاب دیبی یالایان / qab dibi yalayan / خیردا یین / xırda yiyən /

کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشتن / کپک آلتیندا اونو اولان / kəpək altında unu olan /

کاسه‌ی چه کنم چه کنم دست گرفتن / نه ائلییم نه ائلییم دئمک / nə eliyim nə eliyim demək / نئیلیم نئجه ائله‌یمه دؤشمک / neylim necə eləyimə düşmək

کاسه‌ی داغ‌تر از آش / آشدان ایستی چؤمچه / aşdan isti çömçə

کاسه‌ی صبر کسی لبریز شدن / کاساسی داشماق / kasasi daşmaq / قورساق دارالماق / qursaq daralmaq / صبیر کاساسی داشماق / səbir kasasi daşmaq / چینه‌دان دولماق / çinədan dolmaq / الدن آیاخدان تؤکؤلمک / əldən ayaxdan tökülmək / داشماق / daşmaq / قیزیشماق / qızışmaq

کاسه‌ی گدایی دست گرفتن / قاپی‌لارا دؤشمک / qapılara düşmək / ال آچماق / əl açmaq /

کاغذ سیاه کردن / جیزما قارا / cızma qara / جیزما قارا ائله‌مک / cızma qara eləmək /

کافر مسلمان کردن / کافر مؤسلمان ائله‌مک / kafər müsəlman eləmək

کاکل زری / آغ دولاقلی / ağ dolaqli /

کالی به کالی / چیی سودا / çiy soda /

کاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است / ساماندا سنین اولماسا سامانلیق سنیندی / samanda sənin olmasa samanlıq sənindi

کاه کهنه را باد دادن / کؤهنه سامانلاری سوورماق / köhnə samanlari sovurmaq / کؤهنه کؤللؤکلری ائشه‌له‌مک / köhnə külluklәri eşələmək

کبک کسی خروس خواندن / ال چالیب آیاق اویناماق / əl çalıb ayaq oynamaq / بایرام ائله‌مک / bayram eləmək / بیر آدامین آشیغی اوغچی دورماق / bir adamin aşığı oğçi durmaq / بیرینین چیراغینا پیلته قویولماق / birinin çirağına piltə qoyulmaq

کبکش خروس خواندن / ایینه‌سی تیکیش توتماق / iynəsi tikiş tutmaq / ال چالیب آیاق اویناماق / əl çalıb ayaq oynamaq /

کبوتر با کبوتر باز با باز / ایت قورساغی ساری یاغ؟! / it qursaği sari yağ / باب اولماق / bab olmaq / بابلی بابئیلا چؤلمک / babli babıyla çölmək / دیغیرلانیب دوواغین تاپماق / dığırlanıb duvağın tapmaq / کؤپگین کؤنلؤ کؤپگه شاد اولماق / köpəgin könlü köpəgə şad olmaq / کور آتین کور نالبندی اولماق / kor atın kor nalbəndi olmaq / گوغدوش دیغیرلانیب دوواغین تاپماق / goğduş dığırlanıb duvağın tapmaq

کبوتر حرم / مچید آغاجی / məçid ağaci / ایمامزادا پیشیگی / imamzada pişigi /

کبود کردن / زول زول ائله‌مک / zol zol eləmək

کت و کلفت / بالتا کسمز / balta kəsməz / دؤشمن توخماقی / düşmən toxmaqi /

کتک خور / قارا تاپداق / qara tapdaq /

کج افتادن / اگیشمک / əgişmək /

کج دست / ال ایری / əl ayri /

کج راهه / ایری یول / əyri yol /

کج نشستن و راست گفتن / ایری اوتوروب دؤز دانیشماق / əyri oturub düz danışmaq /

کج و کوله / دوه بوینو / dəvə boynu /

کج‌دار و مریز تا کردن / کذاب سنی خوش گؤردؤم / kəzzab səni xoş gördüm /

کچل کردن / بیرینین تومانین چئخارتماق / birinin tumanın çıxartmaq / کئچل ائله‌مک /

/ keçəl eləmək

کدبانو / جووان ازن / cuvan əzən /

کدخدا را دیـدن و ده را چاپیـدن / کـدخودانی گـؤرؤب کـنـدی چاپمـاق / kədxudani görüb / kəndi çapmaq

کرامت / یئددی‌لر اؤسته تاپماق / yeddilər üstə / tapmaq

کرانـه ناپیـدا / اوج‌سـؤز بوجـاق‌سـؤز / ucsüz / bucaqsüz

کـرم داشـتن / قوردلـو آدام / qurdlu adam / قوردو اولماق / qurdu olmaq /

کـرّه خـر پرانـی / قـودوخ آتـدیرماق / qodux / atdırmaq

کریه‌المنظر / دئم قارپیزی / dem qarpızi / قوتور قورباغا / qotur qurbağa /

کس نخارد پشت مـن جـز نـاخن انگشـت مـن / سیفاریشیله حـاج قبـول اولمـاز / sifarişilə hac qəbul olmaz / اؤزگه اؤزگه‌نـین نامـازین اوسـتورا اوسـتورا قیلمـاق / özgə özgənin namazın ostura ostura qilmaq / داناسین اوخویـا اوخویـا آختارماق / danasın oxuya oxuya axtarmaq /

کسر شأن / شستینه دیمک / şəstinə dəymək /

کسی را آتشی کردن / اوخودماق / oxudmaq /

کسـی را آدم کـردن / آدام ائلـه‌مـک / adam eləmək / بیـرین آدام ائلـه‌مـک / birin adam eləmək /

کسـی را از چشـم دیگـران انـداختن / گـؤزدن سالماق / gözdən salmaq /

کسی را از خاک بـر گـرفتن / یئـردن قوغزامـاق / yerdən qoğzamaq / یئــردن گؤتؤرمـــک / yerdən götürmək

کسـی را از خجالـت سـرخ کـردن / ترلتمـک / tərlətmək

کسی را از سر باز کردن / بیرین باشدان سـوماق / birin başdan sovmaq / بـاش اکمـک / baş / əkmək

کسی را از نان خوردن انداختن / ابکـدن سالماق / əbbəkdən salmaq / بیـرین چـؤرک یئمکـدن سالماق / birin çörək yeməkdən salmaq /

کسی را بـه تلـه انـداختن / تـورا سـالماق / tora salmaq / بیـرینین باشـینا کـؤل الـه‌مـک / birinin başına kül ələmək /

کسی را به تور انداختن / پیشیگی نوودادا توتماق / pişigi novdanda tutmaq / بیرین تورا سـالماق / birin tora salmaq /

کسی را به جـان آوردن / بیـرین جانـا گتیرمـک / birin cana gətirmək

کسـی را بـه خـاک سـیاه نشـاندن / بیـرینین وار یوخون خوروزا یوکله‌مک / birinin var yoxun / xoruza yükləmək

کسی را به روز سیاه نشاندن / قـره گؤنـه قویمـاق / qərə günə qoymaq

کسی را به شکل گرگ نمایاندن / قورد بزه‌مـک / qurd bəzəmək

کسـی را بـه هچـل انـداختن / هچلـه سـالماق / həçələ salmaq / قویروغونـدان بـوزا قویمـاق / quyruğundan buza qoymaq

کسی را توی جیب خود گذاشـتن / بیـرین جیبـه قویماق / birin cibə qoymaq /

کسـی را تیـغ زدن / بیـرین سـویماق / birin / soymaq

کسی را جایی میخکوب کـردن / بیـر آدامـی بیـر یئره میخلاماق/ bir adami bir yerə mıxlamaq /

کسی را چلاندن / بیرین آغاجـا باغلامـاق / birin ağaca bağlamaq / بیــرین ســیخئب ســویون چئخارتماق / birin sıxıb suyun çıxartmaq /

کسی را خاک بدان سو دوانیدن / تـوپراق بیـرین چکمک / topraq birin çəkmək /

کسی را خام کردن / خاملادماق /xamladmaq / خامسیتماق / xams;tmaq /

کسی را خـر کـردن / بیـرینین بویونـا اوخشـاماق / birinin boyuna oxşamaq

کسی را داخل آدم حساب نکردن / بیـرینین ایـت دفترینـده آدی اولمامـاق / birinin it dəftərində / adi olmamaq

کسی را در دل جـای دادن / اؤرگـده بیرینـه یئـر ائله‌مک / ürəgdə birinə yer eləmək /

کســی را دوشــیدن / بیــرین ســاغماق / birin / sağmaq

کســی را دســت انــداختن / دولاشــماق / اله سالماق /dolaşmaq / ələ salmaq /

کسـی را زیـر بـال داشـتن / بیـرین دیمدیکـده دولاندیرماق / birin dimdikdə dolandırmaq /

کسی را زیر بال و پر گرفتن / قاناد آلتینا آلماق/ قانادلارین بیرینین اؤستؤنه یایماق / qanad altına almaq /qanadların birinin üstünə yaymaq /

کسی را سر دواندن / بیـرین باشـدا دولانـدیرماق / birin başda dolandırmaq

کسی را سربلند کردن / باشی اوجا ائله‌مک / başi / بیرینین باشین اوجاتماق / birinin / uca eləmək / başın ucatmaq

کسی را سکّه‌ی یه پول کردن / بیرین ایتدن آلیب ایته وئرمک / birin itdən alıb itə vermək / بیـرینین یوزونـه سـئچماق / birinin yüzünə / sıçmaq

کسـی را سـنگ روی یـخ کـردن / توپارلامـاق / ائششـکدن دؤشـمؤش ائلـه‌مـک / toparlamaq / eşşəkdən düşmüş eləmək

کسی را شیر کـردن / بیرینـدن آرقـاج گئچمـک / birindən arqac geçmək / بیـرینین قولتوغونـا قـارپیز وئرمـک / birinin qoltuğuna qarpız / vermək

کسی را قاتی مرغ‌ها کردن / باش سریمک / baş sərimək / کؤهنـه اؤلـؤلره قاتمـاق / köhnə / ölülərə qatmaq /

کسی را کوچک کردن / کیچیتمک / kiçitmək/

کسی را کوک کردن / بیرینین قولتوغونا وئرمک / birinin qoltuğuna vermək

کسی را گرفتار آتش سـوزان کـردن / یانـار اودا سالماق / yanar oda salmaq /

کســی را گــه مــال کــردن / پوخونـان بیـرینین آغزیندان وورماق / poxunan birinin ağzindan vurmaq / بیـرینین هیکلینـه آفتافـا گؤتؤرمـک / birinin heykəlinə aftafa götürmək

کسی را مثل سـگ ملامـت کـردن / بیـر آدامـین اؤزؤن ایـت اؤزؤ کیمـی دانلامـاق / bir adamın üzün it üzü kimi danlamaq

کسی را ندید گرفتن / آیری مرثیه خوان گؤرمک / ayri mərsiyəxan görmək / بیرین گؤرمه‌دیم حسـاب ائلـه‌مـک / birin görmədim hesab / eləmək

کسی که برایش تره هـم خـورد تکننـد / آغزینـا قـاوورد وئـرن اولمایـان/ ağzıa qavurd verən / olmayan

کسی که عقلش پاره سنگ بر می‌دارد / ایپی بوش / ipi boş /

کسی که نمی‌توان روی حرفش حساب باز کرد / بیع بازاری اولمایـان / bey bazari olmayan / بیـر سیمی اسکیک اولماق / bir simi əskik olmaq /

کسی کـه نیشـش بـاز اسـت / دیشـلان پیشـیگ / dişlan pişig

کســی مــوی عزرائیــل داشــتن / بیـرینین آنلینـدا عزرائیل تؤکؤ اولماق / birinin anlında əzrayıl / tükü olmaq

کش رفتن / جؤبؤتمک / cübütmək /

کشتی‌های کسی غرق شدن / گمیلر دنیزده باتمـاق

گمی‌لر غرق / gəmilər dənizdə batmaq / اولماق / gəmilər ğərq olmaq / ایچینه باخماق / içiylə / ایچیلـه دانیشـماق / içnə baxmaq / danışmaq / بیرینین گمی‌لری غرق اولماق / birinin gəmiləri ğərq olmaq / میلاب ایچینه دؤشمک / milab içinə düşmək /

کشک سابیدن / قوروت دؤیمک / qurut / qurud əzmək / قورود ازمک / döymək /

کف دست را بو کردن / اوغجی ایگله‌مک / oğci / oğuc iyləmək / اوغوج ایله‌مک / igləmək /

کف دست را بو نکردن / اوغوجون ایچین / oğucun için iyləməmək / ایله‌مه‌مک / اووجون ایله‌مه‌مک / ovcun iyləməmək /

کف رفتن / کف گتمک / kəf getmək / جؤبؤتمک / cazlamaq / جازلاماق / cübütmək / کش گتمک / keş getmək / باش باغلاماق / baş bağlamaq /

کف زن / تؤلؤ / tülü /

کفاف کردن / قانیق وئرمک / qanıq vermək /

کفر کسی در آمدن / بیرینین کؤفرؤ چئخماق / birinin küfrü çıxmaq /

کفش جفت کردن / باشماق جؤتله‌مک / başmaq cütləmək /

کفگیر به ته دیگ خوردن / تؤکنمک / kəfgir / کفگیر قازانین تکینه دیمک / tükənmək / الین گؤتؤر اؤزؤن یو / qazanın təkinə dəymək / kisənin təkinə daş atmaq / کیسه‌نین تکینه داش / əlin götür üzün yu / آتماق /

کک به تنبان افتادن / تومانا بیره دؤشمک / tumana birə düşmək / کؤرکؤنه بیره دؤشمک / kürkünə birə düşmək / جانا بیره دؤشمک / fala / فالا ترسه گلمک / cana birə düşmək / falasi / فالاسی ترسه گلمک / tərsə gəlmək / kürkə / کؤرکه بیره دؤشمک / tərsə gəlmək / birə düşmək /

کک توی تنبان کسی انداختن / کؤرکؤنه بیره سالماق / kürkünə birə salmaq /

کک در تنبان کسی افتادن / کؤرکه بیره داریشماق / kürkə birə darışmaq /

ککش هم نگزیدن / تؤک ترپنمه‌مک / tük / tərpənməmək /

کلاس گذاشتن / قیریلداتماق / qırıldatmaq /

کلّاش / ایپی قیریق / ipi qırıq /

کلاف سردرگم / ایپلیک کیمی قاریشماق / iplik / کلفجه‌نین باشی ایتمک / kimi qarişmaq / اوجو ایتمیش کلف / kələfcənin başi itmək / ucu itmiş kələf /

کلاه از سر افتادن / گؤزلر آلا بولا چالماق / بؤرک باشدان / gözlər ala bula çalmaq / دؤشمک / börk başdan düşmək /

کلاه بالاتر نهادن / بؤرکؤ اوجا قویماق / börkü / uca qoymaq /

کلاه بر افراختن / بؤرکؤ اوجا قویماق / börkü / uca qoymaq /

کلاه بر زمین زدن / بؤرکؤ یئره چیرپماق / börkü / yerə çirpmaq /

کلاه برای جن دوختن / جینه بؤرک تیکمک / cinə börk tikmək /

کلاه برای سر کسی گشاد بودن / آغزین یئمی اولماماق / ağzın yemi olmamaq /

کلاه به آسمان انداختن / بؤرکؤ گؤیه آتماق / پاپاغینی گؤیه آتماق / börkü göyə atmaq / papağını göyə atmaq /

کلاه تو هم رفتن / بؤرک دگیشیگ دؤشمک / بؤرک قاریشماق / börk dəgişik düşmək / börk qarışmaq /

کلاه خود را قاضی قرار دادن / بؤرکؤ قاباغا قویماق / börkü qabağa qoymaq /

کلاه دو نفر تو هم رفتن / بؤرک قاریشماق / börk qarışmaq /

کلاه را داخل معرکه انداختن / بؤرکؤ بیر یئره تپمک / börkü bir yerə təpmək /

کلاه را قاضی کردن / بؤرکؤ قاباغا قویماق / börkü qabağa qoymaq /

کلاه سر کسی گشاد بودن / بؤرک باشا گئن اولماق / börk başa gen olmaq /

کلاه شرعی بافتن / بیر ایشی یولونا قویماق / bir işi yoluna qoymaq / قاچاق یولو دؤزلتمک / qaçaq yolu düzəltmək /

کلاه کج نهادن / بؤرکؤ یان قویماق / börkü yan qoymaq / پاپاغی ایری قویماق / papaği əyri qoymaq /

کلاه کچل از سرش افتادن / کئچلین بؤرکؤ دؤشمک / keçəlin börkü düşmək /

کلاه کسی پشم نداشتن / بیرینده کسر اولماماق / birində kəsər olmamaq / آغیزدا کسر اولماماق / ağızda kəsər olmamaq /

کلاه کسی را برداشتن / اله سو تؤکمک / ələ su tökmək / بؤرکؤن قاپماق / börkün qapmaq /

کلاهبردار / بؤرک قاپان / börk qapan / بؤرک قویان / börk qoyan / هؤللؤکباز / hüllükbaz /

کلاهبرداری / بؤرک قویماق / börk qoymaq /

کلک چیزی یا کسی را کندن / کله کسمک / kələh kəsmək / خیخلاماق / xixlamaq /

کلنجار رفتن / دارتیشماق / dartışmaq /

کلوخ انداز / یاخا باغلاماق / yaxa bağlamaq /

کلوخ بر لب زدن / دوداقا توپراق سؤرتمک / dodaqa topraq sürtmək /

کلوخ در آب افکندن / سویا کسسک آتماق / suya kəssək atmaq / سویو لیللندیرمک / suyu lilləndirmək /

کلّه بازار مسگرها شدن / باشدان بئییندن چئخماق / başdan beyindən çıxmaq /

کلّه خر / آت قافالی / at qafali / بئینی قالین / beyni qalin / مالباش / malbaş /

کلّه خراب / باش پوزوقلوق / baş pozuqluq /

کلّه شق / دیک باش / dik baş / قاباخدان یئمز / qabaxdan yeməz /

کلّه گرم شدن / باش قیزیشماق / baş qızışmaq / کلله قیزیشماق / kəllə qızışmaq /

کلّه گنده / بؤیؤک باش / böyük baş / یئکه باش / yekə baş /

کلّه‌ی کسی بوی قورمه سبزی دادن / باش قوغورما سبزی ایی وئرمک / baş qoğurma səbzi iyi vermək / باش لشه آغیرلیق ائلمک / baş ləşə ağirlıq eləmək

کلید انداختن / آچار سالماق / açar salmaq /

کم آوردن / آیمک / əymək /

کم پیدایی / اؤزؤن گؤرک / özün görək /

کم حرف / دیل‌سیز آغیزسیز / dilsiz ağızsız /

کم داشتن / عاغیلدان سئیرک / ağıldan seyrək /

کم رو / اؤز سؤز / üz süz /

کم فروشی کردن / ایمانی ترەزییه قویماق / imani tərəziyə qoymaq /

کم و بیش / اوْچ قولاق / üc qulaq / تیکه قولاق / tikə qulaq /

کمر خم شدن / بئل اگیلمک / bel agilmək / بئل بؤکؤلمک / bel bükülmək /

کمر کسی شکستن / بئل سئنماق / bel sınmaq /

کمیت کسی لنگ بودن / آیاق آخساماق / ayaq axsamaq /

کن فیکون شدن / داربا داغین اولماق / darba dağın olmaq / ایز توزو قالماماق / iz tozu qalmamaq / کون فیکون اولماق / kun fə yəkun olmaq / نم نیشانی قالماماق / nəm nişani qalmamaq /

کنار آمدن / یولا گلمک / yola gəlmək /

کنار خمره خوابیدن / کؤپ دیبینده یاتماق / küp / dibində yatmaq

کنار گود ایستادن و گفتن که لنگش کن / گؤج دوغان بوینوندا اولماق / güc doğan boynunda olmaq / کناردان باخانا دؤیوش هاسات گلمک / kənardan baxana döyüş hasat gəlmək

کنـار نیامـدن / یـولا وئرمـه‌مـک / yola /verməmək

کناره گرفتن / یان گئچمک / yan geçmək /

کنایـه زدن / سـؤز دؤیؤشـدؤرمک / söz döyüşdürmək / سؤز آتماق / söz atmaq /

کنایه‌دار / اؤستؤ اؤرتؤلؤ / östü örtülü /

کند ذهن / قالین قافا / qalın qafa / کـورا فهیم / kora fəhim

کنگر خوردن و لنگر انداختن / قورودون بیـر یئـره سـرمک / qurudun bir yerə sərmək / یاتـاق سالماق / yataq salmaq /

کنه صفت / صاندیق تولاسی / sandıq tulasi /

کوتـاه آمـدن / بیـری باتمـان بیـری یـاریم باتمـان اولمـاق / biri batman biri yarım batman olmaq / قیسسا گلمک / qıssa gəlmək /

کوتاه دست / الی قیسسا / əli qıssa /

کوتوله / آشیق بویلو / aşıq boylu / پئسـمیریخ / pısmırıx / سیسقا / sısqa /

کوته زبان / دیلی قیسسا / dili qıssa /

کوته فکر / دایاز دؤشؤنجه / dayaz düşuncə /

کـوچ کـولی / قـره‌چـی کؤچمـک / qərəçi / köçmək

کوچـه‌هـا را گـز کـردن / آددیملامـاق / addımlamaq / یـوللاری اؤلچمـک / yollari / ölçmək

کوچیدن / کؤچمک / köçmək /

کوچیـدن از دنیـا / دؤنیـادان کؤچمـک / dünyadan köçmək

کوزه‌گر از کوزه‌ی شکسته آب خـوردن / جولفا کفـن‌سـیز اؤلمـک / culfa kəfənsiz ölmək / کؤزه‌چی سئنئق کؤزه‌دن سو ایچمـک / küzəçi / sınıq küzədən su içmək

کوزه‌ی تازه و آب خنک / تازا کؤزه سرین سـو / təzə küzə sərin su

کوفت کردن / تیخماق / tıxmaq /

کوک کردن / ارقاج گئچمـک / ərqac geçmək / قورماق / qurmaq /

کـولاک کـردن / کؤلـک ائلـه‌مـک / külək / eləmək

کـولی / قـاراچی / qaraçi / هـای کؤیچؤ / hay / küyçü

کولی بازی در آوردن / قره‌چی‌لیک/qərəçiliq /

کـون آسـمان پـاره شـدن / آت قویروغـو / at / guyruğu

کون برهنه / گؤتؤ آچیق / götü açıq /

کون خود را پاره کردن / گؤتؤیله گؤیه چئخماق / götüylə göyə çıxmaq /

کـون دنیـا را پـاره کـردن / دؤنیـانی داششـاغا سریمک / dünyani daşşağa sərimək / دؤنیانی یورمـاق / dünyani yormaq / دؤنیـانین گؤتـؤن جیرمـاق / dünyanın götün cırmaq / کئفـی آلا داغدا اولماق / kefi ala dağda olmaq /

کون گشـاد / کؤلگـه کـؤپگی / kölgə köpəgi / کؤله پیسیدان / külə pısıdan / گؤتؤ آغیر / götü / ağır

کـون گشـاد بـودن / آجلیقـی دینجلیقـا سـاتماق / aclıqi dinclıqa satmaq / گؤتؤ بوشلوق / götü / boşluq

کوه روی کوه گذاشتن / داغی داغ اؤسته قویمـاق / daği dağ üstə qoymaq /

کوه کندن / داش داشیماق / daş daşımaq /

که بیش از چند روزی نیست حکم میر نوروزی / اؤزگه آتینا مینن تئز دؤشر / özgə atına minən tez düşər / اؤزگدن چوخ اومماماق / özgədən çox ummamaq / قونشویا اومود اولان شام‌سیز قالار / qonşuya umud olan şamsız qalar /

کهنسال / آهیل / ahıl /

کهنه پاره / جیندیر میندیر / cındır mındır /

کهنه پرست / پاسلی بئیین / pasli beyin /

کهنه رفیق / کؤهنه دوست / köhnə dost /

کهنه کاری / قارتلیق / qartlıq /

الکی خوش بودن / پیشیگه توی توتماق / pişigə toy tutmaq / مؤفته‌سینه خوش اولماق / müftəsinə xoş olmaq /

کیر زدن / سقّه وورماق / səqqə vurmaq / سیک وورماق / sik vurmaq /

کیسه برای خود دوختن / جیبینی گؤدمک / cibini güdmək / اودو اؤز قاباغینا دئشمک / odu öz qabağına deşmək /

کیف کسی کوک بودن / داماق چاق اولماق / damaq çaq olmaq / کئفی دورولماق / kefi durulmaq / داماغ چاغلاشماق / damağ çağlaşmaq /

کیف کوک بودن / نیشه تاخت اولماق / neyşə taxt olmaq / خشرلنمک / xoşərlənmək/

کیف گل کردن / کئف گؤل ائله‌مک / kef gül eləmək /

کیمیا / آدی وار اؤزؤ یوخ / adi var özü yox /

کینه شتری / دوه کین‌لی / dəvə kinli / قارنی زئغلی / qarni zığli /

کینه‌ی شتری داشتن / دوه کینی اولماق / dəvə kini olmaq /

گ

گاف دادن / بارا قویماق / bara qoymaq /

گاو پیشانی سفید / آلا ایت / ala it / آلا دانا / ala dana / آنلی قاشقا / anli qaşqa / قاشقا / qaşqa /

گاو چران / اینک اوتاران / inək otaran / مال اوتاران / mal otaran / مالا گئدن / mala gedən / چوبان / çoban / داغ ناخیرچی‌سی / dağ naxırçısi / ناخیرچی / naxırçi /

گاو کش / دانا قیران / dana qıran /

گاو نر / اؤکؤز / öküz /

گاومان زایید / ایشیمیز چیخدی / işimiz çıxdi /

گپ و گفت / چایلاشماق / çaylaşmaq /

گدا گرسنه / آج بی / ac bəy / آج / ac / آج یالاواج / ac yalavac /

گدا معتبر شدن / گؤرمه‌میش الینه جیگر دؤشمک / görməmiş əlinə cigər düşmək / ناهاردان سونرا کیشی اولماق / nahardan sonra kişi olmaq

گدا منش / هر زادا قابی اولماق / hər zada qabi olmaq / یولچو صیفت / yolçu sifət /

گدر پوست به دباغ‌خانه افتادن / پیشیگی نوودان‌دا توتماق / pişigi novdanda tutmaq / دمیر قاپینین تاختا قاپیا ایشی دؤشمک / dəmir qapının taxta qapiya işi düşmək / ایپ گلیب دوغاناقدان گئچمک / ip gəlib doğanaqdan geçmək

گذر طناب به چنبر افتادن / ایپ دوغاناقدان گئچمک / ip doğanaqdan geçmək /

گذران / دولاناجاق / dolanacaq /

گرانسنگ / چکیده یؤنگؤل قیمتده آغیر / çəkidə yüngül qiymətdə ağir / دیرلی / dəyərli /

گربه خیر سر باباش موش نگرفتن / پیشیک دده‌سی خیرینه سیچان توتماماق / pişik dədəsi xeyrinə siçan tutmamaq / قجله دده‌سی خیرینه جامیش بئلی بیتله‌مه‌مک / qəcələ dədəsi xeyrinə camış beli bitləməmək /

گربه را دم حجله کشتن / پیشیک اؤلدؤرؤب گؤز قورخوتماق / pişik öldürüb göz qorxutmaq / پیشیگ اؤلدؤرؤب آدام قورخوتماق / pişig öldürüb adam qorxutmaq

گربه رقصاندن / باققال اویونو گتیرمک / baqqal oyunu gətirmək / فینجان اؤینتمک / fincan öynətmək

گربه رقصانی / پیشیک بزمک / pişik bəzəmək / شبیه چیخاتماق / şəbeh çıxatmaq /

گربه رقصانی کردن / پیشیک اویناتماق / pişik oynatmaq

گربه زبان کسی را خوردن / پیشیگ دیلی یئمک / pişig dili yemək / آغیزا یوغورت آلماق / ağıza yoğurt almaq

گربه‌ی امامزاده / ایمام بیزوغی / imam bizoği /

ایمام زادا پیشیگی / imamzada pişigi / دییرمان خوروزو / dəyirman xoruzu /
گرد باد / کروان قووان / kərvan qovan /
گرد به آسمان بلند شدن / گؤن اؤزؤ توتولماق / gün üzü tutulmaq /
گرد مرگ به روی کسی نشستن / اؤزه اؤلؤم توزو قونماق / üzə ölüm tozu qonmaq /
گرد مرگ پاشیده شدن در جایی / بیر ائوه اؤلؤم توزو سپیلمک / bir evə ölüm tozu səpilmək /
گرد مرگ جایی پاشیده شدن / اؤلؤم توزی سپیلمک / ölüm tozi səpilmək /
گرد و خاک راه انداختن / توفان قوپاتماق / tufan qopatmaq / هارای هشیر سالماق / haray / həşir salmaq
گرد و خاک کردن / توز قالدیرماق / toz / qaldırmaq / توز قوپاتماق / toz qopatmaq / میدان قیزیشدیرماق / meydan qızışdırmaq /
گرد و خاک کسی را گرفتن / تئخجالاماق / tıxcalamaq / تاپـــدالانماق / tapdalanmaq / چیپدیرماق / çıpdırmaq / نه یئمیسن تورشولو آش / nə yemisən turşulu aş /
گرد و خاک گرفته / توز باسماق / toz basmaq/
گردن از مو باریک‌تر بودن / بویون قئلدان اینجه اولماق / boyun qıldan incə olmaq /
گردن خم کردن / بویون اگمک / boyun / əgmək
گردن زدن / بوینونو وورماق / buynunu / vurmaq
گردن کج گرفتن / بوینو دؤز توتماق / boynu / düz tutmaq
گردن کلفت / بوینو یوغون / boynu yoğun /
گردن گرفتن / بویون قویماق / boyun qoymaq / بویونا آلماق / boyuna almaq /
گردن نرم شدن / بویون بورولماق / boyun / burulmaq
گردن نگرفتن / بویونا آلماماق / boyuna / almamaq
گردنگیر شدن / بویونا دؤشمک / boyuna / düşmək
گردی هم از چیزی نماندن / بیر زادین توزو دا قالماماق / bir zadın tozu da qalmamaq /
گرسنه چشم / آج گؤز / ac göz / گؤزؤ آج / gözü ac
گرسنه و خمیازه کشیدن / آج اَسنر توخ گییرر / ac əsnər tox gəyirər
گرفته بودن / توتولماق / tutulmaq /
گرگ بالان دیده / کؤهنه قورد / köhnə qurd / دار دیبیندن قاچان / dar dibindən qaçan / زنبورک دوه‌سی / zənburək dəvəsi /
گرگ در پوستین برّه رفتن / قورد قویون دریسینه گیرمک / qurd qoyun dərisinə girmək /
گرگ در جلد میش / قویون جیلدینه گیرمک / qoyun cildinə girmək
گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده / ایش ایشی گؤسترمک / iş işi göstərmək /
گرگ صفت / قورد / qurd /
گرگ گرسنه / آج قورد / ac qurd /
گرگ و برّه باهم چریدن / قورد قوزویلا اوتلاماق / qurd quzuyla otlamaq /
گرگ و میش / تؤلکؤ دورمازدان / tülkü durmazdan / خوروز بانی / xoruz bani /
گرگ و میش باهم چریدن / قورد قویونونان گزمک / qurd qoyununan gəzmək /
گرگم و گله می‌برم / جولفا اولمامیش کلف اوغورلاماق/culfa olmamış kələf oğurlamaq/
گرم چانه / چال چنه / çal çənə /
گرم شکم / یالاق / yalaq /
گره از کاری گشودن / پوخو آشیرماق / poxu

/ aşırmaq
گره بر آب زدن / سویا دؤگؤن وورماق / suya / dügün vurmaq
گره بر ابرو زدن / بورون دؤگؤنلەمک / burun / قاش قاباغی دؤیؤنلەمک / qaş / dügünləmək / qabaği düyünləmək
گره بر باد زدن / یومورتا دؤیؤنلؤیؤب بیرینه سؤز قاندیرماق / yumurta düyünlüyüb birinə söz / qandırmaq /
گره به آب زدن / دنیزه قاپاق قویماق / dənizə / سویا دؤگؤن وورماق / suya / qapaq qoymaq / dügün vurmaq
گره به آب زننده / سویا دؤیؤن ووران / suya / düyün vuran
گره به باد زدن / یئلی دؤیؤنلەمک / yeli / düyünləmək
گره در ابرو افکندن / قاش چاتماق / qaş / قاش قاباق تورشوتماق / qaş qabaq / çatmaq / turşutmaq
گره در کار انداختن / ایشی دؤیؤنه سالماق / işi / düyünə salmaq
گره در کار کسی افتادن / دؤیؤن / düyün /
گره در کاری افتادن / پوخ دؤیؤنه دؤشمک / pox düyünə düşmək
گره کاری ناگشوده ماندن / بیر زادین قاتین آچانماماق / bir zadın qatın açanmamaq
گره کور / آچیلمایان دؤگؤن / açılmayan / ایپک ساپ دؤگؤنؤ / ipək sap / dügün / شیطان دؤیؤنؤ / şeytan düyünü / dügünü
گره‌گشا / دؤیؤن آچان / düyün açan /
گریبان چاک کردن / یاخا آچماق / yaxa / یاخا جئرماق / yaxa cırmaq / açmaq
گز کردن / اؤلچؤ بؤلچؤ / ölçü bülçü / خیاوانلاری اؤلچمک / xiyavanlari ölçmək / دابانلاماق / dabanlamaq /
گز کردن و بریدن / سالیب چئخماق / salıb / اؤلچؤب بیچمک / ölçüb biçmək / çıxmaq /
گز نکرده پاره کردن / اؤلچمه‌میش بیچمک / ölçməmiş biçmək
گشاد حوصله / گئنیش اؤرکلی / geniş ürəkli /
گفتن و شنیدن / کلمه وئریب کلمه آلماق / kəlmə verib kəlmə almaq
گفته را ناگفته انگاشتن / گئجه‌دن اودونا گئدمک / gecədən oduna gedmək / دئمیشیک دئمه‌میش / demişik deməmiş /
گل از گل شکفتن / بیر دئییب مین گؤلمک / bir / deyib min gülmək / بیرینین گؤزلری گؤلمک / birinin gözləri gülmək / چیچک چاتلاماق / çiçək çatlamaq / گؤلؤندن گؤللر آچیلماق / gülündən güllər açılmaq
گل از گل کسی شکفتن / بیرینین ایچی گؤلمک / birinin içi gülmək / گؤلؤندن گؤللر آچیلماق / gülündən güllər açılmaq / عاغلی پوخونا قاریشماق / ağli poxuna qarışmaq /
گل انداختن / گؤللنمک / güllənmək /
گل بود به سبزه نیز آراسته شد / گؤزل آغا گؤزلیدی وورددو بیر دانادا چیبان چئخاتدی / gözəl ağa gözəlidi vurdu bir danada / çiban çıxatdi
گل بی خار نبودن / گؤل تیکانسیز اولماماق / gül tikansız olmamaq
گل چین گل چین رفتن / گؤل دره دره گئدمک / gül dərə dərə gedmək /
گل سر سبد / تای باشی / tay başi / شؤشه باشی / şüşə başi / بوشقابا قویمالی / boşqaba / qoymali
گِل کسی سنگین بودن / پالچیقی آغیر / palçıqi / ağir

گـل گفـتن و گـل شـنیدن / جـان دئییـب جـان انشیدمک / can deyib can eşidmək /
گـل لگـد کـردن / پـالچیق آیاقلامـاق / palçıq ayaqlamaq / سبد گؤتؤندن گیلاس تؤکؤلمه‌مـک / səbəd götündən gilas tökülməmək /
گـل لگـد نکـردن / سـبددن گئچـی اوسـتورماق / / səbəddən geçi osturmaq
گل مولا / آرا گؤلی / ara güli /
گلاویز شدن / سؤپؤرلشمک / süpürləşmək /
گلچـین کـردن / گؤلـؤن وورمـاق / gülün / gülünü vurmaq / گؤلؤنؤ وورماق / vurmaq
گلدسته را داخل چاه پنهان کردن / دوه‌نی پـالاز آلتینـدا گیزلتمـک / dəvəni palaz altında / gizlətmək
گلستان خزان زده / سـویو سـووولموش دییرمـان / / suyu sovulmuş dayirman
گلو بنده / بوغاز قولو / boğaz qulu /
گلـو پـاره کـردن / بوغـاز يئرتمـاق / boğaz / yırtmaq
گلو پیش کسـی گیـر بـودن / بیرینـه جیریلمـاق / / birinə cırılmaq
گلـو خشـک شـدن / بوغـاز قورومـاق / boğaz / qurumaq
گلّه را گـم کـردن و دنبـال بـره گشـتن / اودی سـؤندؤرؤب کؤلؤیلـه اوینامـاق / odi söndürüb / külüylə oynamaq
گلّه‌ی سگ / ایت ایلخی‌سی کؤپک سؤرؤسـؤ / it köpək sürüsü / it ilxısi / ایـت سؤرؤسـؤ / it sürüsü / ایت ناخیری / it naxırı /
گلیم خـود را از آب بیـرون کشـیدن / شـله‌سـین سودان چئخارتمـاق / şələsin sudan çıxartmaq / اؤز جئجیمین سودان چئخارتمـاق / öz cecimin sudan çıxartmaq / اؤز کؤکـؤن سـودان چئخارتمـاق / öz kökün sudan çıxartmaq / کؤرکؤنؤ سـودان چئخارتمـاق / kürkünü sudan / çıxartmaq
گلیم خود را از آب کشیدن / کؤرکؤنؤ سـودان چیخاتمـاق / kürkünü sudan çıxartmaq / دریسـین سـودان چئخاتمـاق / dərisin sudan / çıxatmaq
گلیم را به آب دادن / گؤنؤ سویا وئرمک / gönü / suya vermək
گم و گور شد / ائله گئددی کی چرچیلرده سـوراغ وئرمـه‌دی / elə geddi ki çərçilərdə sorağ / verməadi
گم و گور شدن / اؤلؤم ایتیم / ölüm itim / اللی دیللی یوخ اولماق / əlli dilli yox olmaq / ایتیب باتماق / itib batmaq /
گـم و گـور کـردن / ایتیریـب باتیرمـاق / itirib / batırmaq
گنـاه کسـی را شسـتن / گؤنـاه یومـاق / günah yumaq / بابال یوماق / babal yumaq / بیر نفـرین گؤناهین یوماق / bir nəfərin günahın yumaq
گـنج در خرابـه بـودن / جـواهیر جینـدا آراسـیندا اولماق / cəvahir cında arasında olmaq /
گنجشک مـار دیـده / یـیلان گؤرمـؤش سـئرچه / / yilan görmüş serçə
گنجشک مزاج / سئرچه صیفت / serçə sifət /
گنجشک دل / سئرچه اؤرک / serçə ürək /
گنجشک مغز / سئرچه بئیین / serçə beyin / قوش بئیین / quş beyin /
گند چیزی در آمـدن / پوخـو چئخمـاق / poxu / çıxmaq
گند چیزی را در آوردن / چؤرؤگؤنؤ چیخارتماق / çürügünü çixartmaq / بیـر زادیـن پوخونـو چئخاتماق / bir zadın poxunu çıxatmaq /
گند زدن / پوخلاماق / poxlamaq /
گنـد زدن بـه کـار / پوخـو پوخـا قاتمـاق /

/ poxi poxa qatmaq

گند زدن به کاری / پوخ چئخاتماق / pox / çıxatmaq

گند کار در آمدن / ایشین پوخو چئخماق / işin / poxu çıxmaq

گند کسی در آمدن / پیسی چئخماق / pisi / çıxmaq

گندتر از گند / پوخدان پوخ / poxdan pox /

گندم خوردن و از بهشت رانده شدن / بوغدا یئییب بهیشتدن چئخماق / buğda yeyib behiştdən çıxmaq / حق سؤز دئییب کتدن قوغولماق/ həq söz deyib kətdən qoğulmaq /

گندم نمای جو فروش / بوغدایا آرپا قاتماق / buğdaya arpa qatmaq /

گندم‌های کهنه را باد دادن / کؤهنه خرمنلری سووورماق / köhnə xərmənləri sovurmaq / کؤهنه پالانلاری سؤکمک / köhnə palanlari / sökmək

گنده بک / زیرپی / zırpi / آت النگه‌سی / at / əlәngəsi / پوخو یوغون / poxu yoğun /

گنده سری / یئکه باشلیق / yekə başlıq /

گنده کردن / باغ بئله بوستان بئله / bağ belə / bostan belə / جئرماق / cırmaq /

گنده گوزی / اکش / əkəş / یئکه جئرماق / yekə cırmaq /

گنده‌تر از دهن خود حرف زدن / باشیندان یئکه دانیشماق / başından yekə danişmaq /

کوچه‌ها را گز کردن / کؤچه‌لری اؤلچمک / küçələri ölçmək /

گور به گور شدن / تؤن به تؤن دؤشمک / tün bə tün düşmək / زیر بازیر دؤشمک / zır ba zır / düşmək

گور به گور شده / گور با گور / gor ba gor /

گور کسی را کندن / قبیر قازماق / qəbir / qazmaq

گوز سگ / گئچی اوسدوراقی / geçi osduraqi / مال اوسسوراغی / mal ossurağı /

گوز ناغافل / ناقافیل اوسسوراخ / naqafıl / ossurax

گوزی / اوسسوراخچی / ossuraxçi /

گوسفند تسلیم / قویون کیمی / qoyun kimi /

گوسفند را دست گرگ سپردن / قویونو قوردا امانت تاپشیرماق / qoyunu qurda əmanət / tapşırmaq

گوش از حرفی پر بودن / قولاق قیزماق / qulaq / qızmaq

گوش بدهکار نبودن / قولاغین سازا وئرمه‌مک / qulağın saza verməmək /

گوش بر / قولاق کسن / qulaq kəsən /

گوش بریدن / قولاق کسمک / qulaq kəsmək/

گوش به زنگ بودن / قولاق سسده اولماق / qulaq səsdə olmaq / گؤزده قولاخدا اولماق / gözdə qulaxda olmaq /

گوش به فرمان بودن / قوللوقدا دورماق / qulluqda durmaq /

گوش به گوش هم رفتن / آت باشی گئتمک / at / başi getmək

گوش تیز بودن / قولاق داری درمک / qulaq / dari dərmək

گوش سنگین شدن / قولاخ باتماق / qulax / batmaq

گوش شیطان کر / شیطانین قولاغی کار / şeytanın qulaği kar / شیطانین قولاغینا قورقوشوم / şeytanin qulağına qurquşum / دئو قولاغینا قورقوشوم / dev qulağına / qurquşum

گوش کسی را پر کردن / قولاغ دولدورماق / qulağ doldurmaq /

گـوش مـالی دادن / قـولاخ بورمـاق / qulax / burmaq

گوشت آوردن / یالی آرتماق / yali artmaq /

گوشـت از پوسـت جـدا نشـدن / ات دیرناقـدان اولماماق / at dırnaqdan olmamaq /

گوشت تلخ / آجی دنه / aci dənə / ات آجی / ət / aci

گوشت را به گربه سپردن / اتی پیشیگه تاپیشیرماق / əti pişigə tapışırmaq / کئچینـی بسـتانا بوراخماق / keçini bostana buraxmaq /

گوشـت شـیرین / اتـی شـیرین / əti şirin / سـویو شیرین / suyu şirin /

گوشت قربانی / قوربان اتی / qurban əti /

گوشت کسی را خوردن و استخوانش را بیـرون نینداختن / بیرینین اتـین یئیـب سـۆمۆگۆن ائشـیگه آتماماق / birinin ətin yeyib sümügün eşigə / atmamaq

گوشت مـرده خـوردن / آدام آدام اتـی یئمـک / adam adam ati yemək

گوشــت نیــاورده کوفتــه طلــب کــردن / ات گتیرمه‌میش کۆفتـه ایسـته‌مـک / at gatirməmiş / küftə istəmək

گوشت و استخوان‌دار / اتلی جانلی / ətli canli /

گوشتش مال شما استخوانش مال مـا / اتـی سـنین سۆمۆگۆ منیم / əti sənin sümügü mənim /

گوشمالی دادن / باشا تورپ اکمک / başa turp / بیرینـه بورون اوغماق / burun oğmaq / əkmək / بیرینـه تـوو توتمـاق / birinə tov tutmaq / تـوو توتماق / خــوروزون قوقولـــداتماق / tov tutmaq / قولاغ بورما / xoruzun quqquldatmaq / qulağ / جینـــین جۆجۆلـــدتمک / burma / cinin / cüccüldətmək

گوشه و کنار / دال بوجاغ / dal bucağ /

گوشــه و کنایــه زدن / سـۆز توخومـاق / söz / toxumaq / لاباجا سـالماق / labbaca salmaq / آتماجا آتماق / atmaca atmaq /

گوش‌ها سنگین شدن / قولاقدان داش آسـلانماق / qualqdan daş aslanmaq /

گوش‌های کسی آویخته شدن / قولاق سـاللانماق / qulaq sallanmaq /

گـوش‌هـای کسـی را پـر کـردن / دویورمـاق / doyurmaq / بیـــرینین قـــولاغین دولـــدورماق / birinin qulağın doldurmaq

گوشه‌گیری کردن / توسـباغا کیمـی باشـینی قینینـا چکمـک / tosbağa kimi başını qınına / çəkmək

گوشـه‌ی بهشـت / بهیشـتین بوجـاغی / behiştin / bucaği

گوشه‌ی چشمی داشتن / گۆزۆن قیراغییلا باخمـاق / gözün qırağıyla baxmaq / قئیقاجی باخماق / qeyqaci baxmaq

گوهر / هر تۆکۆ بیر قیزیل / hər tükü bir qızıl /

گه اضافی خوردن / پوخ یئمک / pox yemək /

گه به میخ و گـه بـه نعـل زدن / اوخ آتیـب یـای گیزلتمـک / ox atıb yay gizlətmək / آرقیـری سۆیله‌مک / arqıri söyləmək / ایکی یئره امجک وئرمـک / iki yerə əmcək vermək / گـاه نـالا گـاه میخـا وورمـاق / gah nala gah mıxa / vurmaq

گه زیادی خوردن / آغزیندان یئکه پـوخ یئمـک / ağzindan yekə pox yemək/ پـوخ یئمـاخلیق / pox yemaxlıq / یئکه پـوخ یئمـک / yekə pox / yemək

گه مرغی / آغیز پـوخ دادی وئرمـک / ağız pox / dadi vermək

گهی زین به پشت و گهی پشت به زین / گـاه بابـا دایی مینر گاه دای بابانی / gah baba dayi minər / گاه شله لەلەنی باسار گاه لـەلـه / gah day babani

شـلەنـی / gah şələ lələni basar gah lələ / şələni

گیر افتادن آدم گربـز / تؤلکؤنـؤن سـوواقلی باغـا گیرمەسی / tülkünün suvaqli bağa girməsi / زیرنگ قوش دیمدیگیندن تورا دؤشمک / zirəng / quş dimdigindən tora düşımək

گیر انداختن / دالدالاماق / daldalamaq /

گیر دادن / ساتاشماق / sataşmaq /

گیر سه پیچه دادن / اویلاماق / uylamaq /

گیـری در کـار بـودن / اؤسـکؤرگی اولمـاق / öskürəgi olmaq

گیس سفید / آغ بیرچک / ağ birçək /

گیس سفید کردن / ساچ بیچک آغارتماق / saç / biçək ağartmaq

گیس طلایی / آغ دوواقلی / ağ duvaqli /

گیس کندن / کیلکه یولماق / kilkə yolmaq /

گیسـو بریـدن / هـؤرؤک کـسمک / hörük / kəsmək

گیسو طلایی / آق دوواقلی / aq duvaqli /

ل

لئیم / هۆددۆلۆم / hüddülüm /
لئیم ظفر / پالازلی ایلات / palazli elat /
لا طائلات گفتن / زرنا چالماق / zırna çalmaq /
لا مذهب / کیتابسیز / kitabsız /
لا ینقطع / زیت باشی / zıt başi /
لاابالی / چت قول / çet qul /
لاپوشـانی کـردن / اۆزۆک گیزلتمـک / üzük gizlətmək / اۆرت باسدیر ائله‌مـک / ört basdır eləmək / پرده چکمک / pərdə çəkmək / پوخ یوماق / pox yumaq /
لاغـر مردنـی / اۆلـۆ وای / ölü vay / باهـالیق چکیککـه‌سی / bahalıq çəkikkəsi / بیـر کالافـا سـۆمۆک اولمـاق / bir kalafa sümük olmaq / زکـات گئچـی‌سـی / zəkat geçisi / مۆلچـۆ / mülçü / ناخوش تویوق / naxoş toyuq /
لاف زدن / دیلی آغزینـا سیغماماق / dili ağzına sığmamaq / گوپلاماق / goplamaq /
لال بازی در آوردن / لال اۆیۆنی چئخاتماق / lal öyüni çıxatmaq /
لال مونی گرفتن / لالام کارام دینمه‌مک / lalam karam dinməmək / تـۆتگین دیلینـی چکمـک / tütəgin dilini çəkmək / سـۆز آلتینـدا قالمـاق / söz altında qalmaq /
لالایی بلد بـودن و نخوابیـدن / لای لای بۆلـۆب یاتماماق / lay lay bülüb yatmamaq /

لام تا کام چیزی نگفتن / انگی قئفیللانماق / əngi qıfıllanmaq / آغیـزا قـورد دۆشـمک / ağıza qurd düşmək /
لانه‌ی پرنده / قوش یوواسی / quş yuvasi /
لانـه‌ی خـرس و انگـور آونـگ! / زهریـدن شـفا قحبه‌دن وفا؟ / zəhridən şəfa qəhbədən vafa / آیـی یوواسـی آسـما اۆزۆم / ayi yuvasi asma üzüm /
لانه‌ی خرس و بادیه مسـی! / آیـی یوواسـی مـیس بادیه / ayi yuvasi mis badiyə /
لب بالا نظر بـر عـرش مـی‌کـرد لـب پـایین ... / اۆست دوداغ گۆی آت دوداغ یئر سۆپۆرمک / üst dodağ goy at dodağ yer süpürmək /
لب تر کردن / قاش ترپتمک / qaş tərpətmək /
لب زدن / دوداق وورماق / dodaq vurmaq /
لب شتری / دوه دوداق / dəvə dodaq /
لـب گزیـدن / دوداغ دیشـله‌مـک / dodağ dişləmək /
لـب نـزدن / دوداق وورمامـاق / dodaq vurmamaq/دیلین وورماماق/ dilin vurmamaq/
لب و دندان گزیدن / دیل دوداغ گمیرمک / dil dodağ gəmirmək /
لب و لوچه آویزان شدن / بیرینین دوداقلاری یئر سۆپۆرمک / birinin dodaqlari yer süpürmək / دوداق دۆشـمک / dodaq düşmək / دامـاق

سالّلاماق / damaq sallamaq /
لب وا نکردن / دوداق دوداقدان گؤتؤرمه‌مک / / dodaq dodaqdan götürməmək
لب ور چیدن / آغیز بؤزمک / ağız büzmək / دوداق بؤزمک / dodaq büzmək /
لباس ریا / شوربا کؤینگی / şorba köynəgi /
لبخند زدن / دوداق قاچماق / dodaq qaçmaq /
لپ قرمزی / یاناغدان قان داممادق / yanağdan / qan dammaq
لت و پار کردن / دؤبردینی داغیرتماق / dübərdini dağirtmaq / جئجیم جیرماق / cecim cırmaq / جرجنگین آییرماق / cərcənəgin ayırmaq
لت و پار کردن / شیل کؤت ائله‌مک / şil küt / eləmək
لج باز / داماری قیریق / damari qırıq /
لجبازی کردن / داماری توتماق / damari / tutmaq
لحاف و تشک / حاللی بوللی / halli bolli /
لخت کردن / سُویماق / soymaq /
لخت و پا پتی بودن / چیلپاقلیق / çilpaqliq /
لخت و عور / چئلپاق / çılpaq / قولاغین قاپماق / qulağın qapmaq
لشکر شکست خورده / قئریخ قوشون / qırıx / qoşun
لشکر کشی کردن / قشون چکمک / qoşun / çəkmək
لقمه از دهان کسی پایین نرفتن / تیکه بوغازدان گئدمه‌مک / tikə boğazdan gedməmək /
لقمه از دهن دزدیدن / گؤزدن سؤرمه اوغورلاماق / gözdən sürmə oğurlamaq /
لقمه دهن کسی گذاشتن / تیکه‌نی چینییب آغیزا قویماق / tikəni çeyniyib ağıza qoymaq /
لقمه را از پس گردن آوردن و در دهان گذاشتن / تیکه‌نی دالیدان چؤندریب یئمک / / tikəni dalıdan çöndərib yemək
لقمه را بزرگ برداشتن / تیکه‌نی یئکه گؤتؤرمک / tikəni yekə göturmək /
لقمه‌ی بزرگتر از دهان برداشتن / آغزیندان یئکه تیکه گؤتؤرمک / ağzindan yekə tikə / götürmək
لقمه‌ی بزرگتر از دهن / آغیزدان یئکه تیکه / / ağızdan yekə tikə
لقمه‌ی چرب / یاغلی تیکه / yağli tikə /
لقمه‌ی دهن نبودن / آغزین یئمی اولماماق / / ağzın yemi olmamaq
لکه‌دار کردن / لکه یاخماق / ləkə yaxmaq /
لکنتی / پلتیک / peltik / لالاپتی / lalapeti / لالاقا / lalaqqa /
لکّه‌دار شدن / دامغالانماق / damğalanmaq /
لگام خاییدن / نوختا گمیرمک / nuxta / gəmirmək
لگام دادن / ایپه ساپا گلمک / ipə sapa gəlmək / ایپه گلمک / ipə gəlmək / مینیش وئرمک / / miniş vermək
لگام لیسیدن / نوختا یالاماق / nuxta yalamaq /
لگد به بخت خود زدن / اؤز بختینه شیللاق آتماق / üz bəxtinə şıllaq atmaq / باختا شئللاق آتماق / baxta şıllaq atmaq / تاسا داش آتماق / tasa / داش atmaq / سونجوق آتماق / soncuq atmaq / شانسینا شیللاق آتماق / şansına şıllaq atmaq /
لگد به بخت زدن / بخته شیللاق آتماق / bəxtə / şıllaq atmaq
للگی کردن / لَه‌لَه‌لیک ائله‌مک/lələlik eləmək /
لم کاری را پیدا کردن / بیر ایشین چمین تاپماق / / bir işin çəmin tapmaq
لن ترانی بار کسی کردن / بیرینین قابینا قویماق / / birinin qabına qoymaq

لنباندن / گؤزؤنه تپمک / gözünə təpmək /

لندهور / اوتوز اؤچ اوتوز دؤرد / otuz üç otuz dörd / پورسوخ / porsux / زیرپی / zırpi / شام انششگی / şam eşşəgi / هزەبیر / hezəbir / یئکه پر / yekə pər /

لنگ پول بودن / پول تلەسیگی / pul tələsigi /

لنگ دراز / حاجی لئیلک / haci leylək / زولا / zola

لنگەی کسی بودن / تئن دئییب بیر نفرین بورنونـان دؤشمک / tın deyib bir nəfərin burnunnan düşmək / بیرینین گوپییەسی / birinin gopiyəsi/

لوچ / تک قانتاق / tək qantaq /

لودگی / متئنقی وئرمک / mıtınqi vermək /

لـوس بـازی در آوردن / ازیلیب بؤزؤلمک / əzilib büzülmək / حللنمک / həllənmək /

لوس شـدن / اریگ ازیلمک / ərig əzilmək / ازیلمک / əzilmək / بیرینین اریـی ازیلمک / birinin ariyi əzilmək

لوس کردن / ازدیرمک / əzdirmək /

لوس و ننر / نور جوجوغی / nur cocuği /

لوطی خور شدن / لله وار یوردو یوخ / lələ var yurdu yox / ایت آپاران اولموش / it aparan olmuş

لولو خور خـوره / خورتـان / xortan / سؤپؤرگه ساققال / süpürgə saqqal / خورتـدان / xurtdan

لولهنگ کسی زیاد آب برداشتن / بیرینین لـولهینی چوخ سو توتماق / birinin lülehini çox su tutmaq

الله بختکی / قاراسینا دئمک / qarasına demək /

لـه و لـورده کـردن / دؤینه باسماق / döyənə basmaq / قـاتیم قـاتیم قاتلاماق / qatım qatım qatlamaq/ جئجیمین جئرماق/cecimin cırmaq/

لی لـی بـه لالا گذاشـتن / سؤت داشماق / süt daşmaq

لیچـار بـار کـردن / آغیـر سـؤیلەمک / ağır söyləmək / قابینا قویماق / qabına qoymaq /

لیف کشیدن / لیفلەمک / lifləmək /

لی‌لی به لالای کسـی گذاشـتن / امجـک تنـدیره یاپماق / əmcək təndirə yapmaq /

لیلی و مجنون بودن / لیلی مجنون اولماق / leyli macnun olmaq

لیمو شیرین / لومو شیرین / lumu şirin /

م

ما کجا و تو کجا / گچی هاردا بیز هاردا / geçi / harda biz harda

مات شدن / مات قالماق / mat qalmaq /

ماجراها از سر گذراندن / باشدان سئللر سولار آشماق / başdan sellər sular aşmaq /

مادام‌العمر / عؤمره مطاع / ömrə mota /

مادر بچّه‌ها / اوشاقلارین ننه‌سی / uşaqların / nənəsi

مادر به عزا نشستن / آناسی ملر قالماق / anasi / mələr qalmaq

مادر را دل بسوزد دایه را دامن / اؤزگه جانی دووار یانی / özgə cani duvar yani /

مادر کسی را به عزایش نشاندن / آناسینی آغلار قویماق / anasını ağlar qoymaq /

مار / ایلان / ilan /

مار خوردن و اژدها شدن / ایلان یئییب اژداها اولماق / ilan yeyib əjdaha olmaq /

مار خوردن و افعی شدن / ایلان یییب اژداها اولماق / ilan yeyib əjdaha olmaq /

مار خوش خطّ و خال / یاواججا ایلان / yavacca / ilan

مار را از سوراخ بیرون کشیدن / دیلیله ایلانی یوواداان چیخاتماق / diliylə ilani yuvadan / çıxartmaq

مار را از لانه بیرون کشیدن / آتلینی آتیندان اندیرمک / atlıni atından əndirmək / ایلانی یوواسیندان چئخارتماق / ilani yuvasından / çıxartmaq /

مار را با دست دیگری گرفتن / ایلانی سید حمزه الیله توتماق / ilani seyid həmzə əliylə tutmaq / ایلانی سید احمد الیله توتماق / ilani / seyyed əhməd aliylə tutmaq

مار روی چیزی خوابیدن / بیر زادین اؤستؤنده ایلان یاتماق /bir zadın üstündə ilan yatmaq/

مار زدن / موزالان دیمک / mozalan dəymək /

مار غاشیه / دیش‌سیز ایلان / dişsiz ilan /

مار گزیدن / ایلان ساشماق / ilan saşmaq /

مار مار است سیاه و سفید ندارد / ایلانین آغیدا قره‌سیده ایلاندی / ilanin ağida gərəsidə ilandi / ایلانین آغینادا لعنت قره‌سینه‌ده / ilanin / ağinada lənət qərəsınədə

مار و پونه / ایلانیله یارپوز / ilanılə yarpuz /

مارمولک / مئس مئس / mıs mıs /

ماست در دهن کسی گذاشتن / آغیزا یوغورت دولدورماق / ağıza yoğurt doldurmaq /

ماست در دهن گرفتن / آغیزینا یوغورت دولدورماق / ağzına yoğurt doldurmaq /

ماست سیاه است که سیاه است / یوغود قره‌دی کی قره‌دی / yoğud qərədi ki qərədi /

ماست مالی کردن / اؤرت باسدیر / ört basdır /

سؤرت پؤرت ائله‌مک / sürt pürt eləmək / مالا چکمک / mala çəkmək /

ماست‌ها را کیسه کردن / توتگین دیلین چکمک / tütəgin dilin çəkmək /

ماشین جوجه‌کشی / شنبه ووروب چارشنبه چئخاتماق /şənbə vurub çarşənbə çıxatmaq/

مال کسی را خوردن و یه آب هم رویش خوردن / یئییب اؤستؤندن سو ایچمک / yeyib / üstündən su içmək

ماه چهارده شبه / اون دورد گئجه‌لیک آی / on / dörd gecəlik ay

ماه‌ها در آسیاب خرابه خوابیدن / آیلاریناn کؤهنه دگیرماندا یاتماق / aylarınan köhnə / dəgirmanda yatmaq

مایه از دست رفتن / مایا باتماق /maya batmaq/

مایه گذاشتن از کسی / بیریندن مایا قویماق / / birindən maya qoymaq

مترسک سر جالیز / خمیری یوموشاق / xəmiri / yumuşaq / خوخی / xuxi /

متلک پران / سؤز آتان / söz atan /

متلک پراندن / سؤز آتماق / söz atmaq / سؤز گؤلشدیرمک / söz güləşdirmək / تیکه آتماق / tikə atmaq / تیکه سالماق / tikə salmaq /

متلک پرانی / آتیشماق / atışmaq /

متلک گفتن / داشلانماق / daşlanmaq /

متلون المزاج / هر گؤن بیر هاوا چالماق / hər / gün bir hava çalmaq

متواری کردن / قوپاراغین گؤتؤرمک/ / qoparağın götürmək

مته روی خشخاش گذاشتن / ماققابی داری اؤسته قویماق / maqqabi dari üstə qoymaq /

متین / باتمان / batman /

مثل آب خوردن / سو کیمین اولماق / su kimin / olmaq / سو کیمی / su kimi /

مثل آینه / گؤزگؤ کیمی / güzgü kimi /

مثل آینه برق زدن / چیراغ کیمی یانماق / çirağ / kimi yanmaq /

مثل ابر بهاری زار زار گریستن / بولود کیمی دولماق / bulud kimi dolmaq /

مثل ابریشم / ایپک کیمی / ipək kimi /

مثل اجل معلّق سر رسیدن / یئردن بیتمک / yerdən bitmək / اجل کیمی بیردن یئتیرمک / əcəl kimi birdən yetirmək /

مثل اسب عصّاری / آیاق یئر گؤرمه‌مک / ayaq / yer görməmək / خارکن ائششگی کیمی / xarkən eşşəgi kimi /

مثل باد / یئل کیمین / yel kimin /

مثل باد صبا / مه یئلی کیمین / meh yeli kimin /

مثل برگ خزان / خزل کیمی / xəzəl kimi /

مثل برّه / قوزی کیمی / quzi kimi /

مثل بز / گئچی کیمی / geçi kimi /

مثل بز اخفش سر تکان دادن / ساتلیق آت کیمی باش توغلاماق / satlıq at kimi baş toğlamaq /

مثل پر / قوش کیمی / quş kimi / قوغ کیمی / qoğ kimi /

مثل پر کاه / قوو کیمی / qov kimi /

مثل پسته / پؤسته کیمی / püstə kimi /

مثل پنبه نرم / پانبئق کیمی / panbıq kimi /

مثل تخم چشم بودن / گؤزؤن به‌یی کیمی اولماق / gözün bəbəyi kimi olmaq /

مثل تخم چشم مواظب بودن / گؤزؤن به‌یی کیمی قوروماق / gözün bəbəyi kimi / qorumaq /

مثل تخم چشمان / گؤزؤن به‌یی کیمی / gözün / bəbəyi kimi /

مثل تگرگ / دولو کیمین / dolu kimin /

مثل توبره‌ی گدا / یولچو داغارجیغی کیمی / / yolçu dağarcığı kimi

مثل توله دنبال کسی افتادن / تولا کیمی بیرینین دالینجا دؤشمک / tula kimi birinin dalınca düşmək /

مثل جل / چول کیمی / çul kimi /

مثل چشم مار / ایلان گؤزؤ کیمی / ilan gözü kimi /

مثل حمام زنانه بودن / قارقا بازاری سالماق / qarqa bazari salmaq /

مثل خر عصاری / شیطان فهلەسی / şeytan fəhləsi /

مثل خواب صبحگاهی / اؤلؤیه حالوا یاپیشان کیمی یاپیشماق / ölüyə halva yapışan kimi yapışmaq /

مثل دندانه‌های شانه / داراق دیشی / daraq dişi /

مثل ستاره‌ی سهیل بودن / شیطانین قیچین سیندیرماق / şeytanın qıçın sındırmaq / کم یک آی کیمی / kəm yek ay kimi /

مثل سگ پا سوخته این ور و آن ور رفتن / فالاسی ایتن تویوق کیمی / falasi itən toyuq kimi /

مثل سگ پاسوخته بودن / گؤت یئر گؤرمه‌مک / göt yer görməmək /

مثل سنگ خارا / ناودان بوزی / navdan buzi /

مثل سیبی که از وسط نصف شده باشد / فئن دئییب بورنوندان دؤشمک / fın deyib burnundan düşmək / آرادان ایکی بؤلؤنمؤش آلما کیمی / aradan iki bölünmüş alma kimi /

مثل شیر حمله‌ور / قئزمیش اصلان کیمی / qızmış əslan kimi /

مثل شیر مادر حلال / آنا سؤتؤ کیمی / ana sütü kimi /

مثل عروس / گلین کیمی / gəlin kimi /

مثل فندق / فیندق کیمی / fındıq kimi /

مثل قارچ نبودن / گؤبلک کیمی یئردن چئخماماق / göbələk kimi yerdən çıxmamaq /

مثل قارون / قارون کیمی / qarun kimi /

مثل کف دست / اووج ایچی کیمی / ovuc içi kimi /

مثل کلاف ابریشم نرم کردن / ایپک کلفینه دؤندرمک / ipək kələfinə döndərmək /

مثل کبک سر خود را توی برف کردن / کهلیک کیمی باشی قارا قوغلاماق / kəhlik kimi başi qara quğlamaq /

مثل کرم خاکی / سوخولجان کیمی / soxulcan kimi /

مثل کسی که سگ دنبالش کرده / دالینجا آتلی دؤشمک / dalinca atli düşmək /

مثل گاو شیرده دوشیدن / اینک کیمی ساغماق / inək kimi sağmaq /

مثل گل شکفتن / باغ باغ گؤلؤب آچیلماق / bağ bağ gülüb açılmaq /

مثل گلوله‌ی جنگی / گؤلله کیمی / güllə kimi /

مثل لشکر شکست خورده / قیریخ قوشون کیمی / qırx qoşun kimi /

مثل مور و ملخ / قیریق قوشون کیمی / qırıq qoşun kimi / قاریشقا کیمی / qarışqa kimi /

مثل موش آب‌کشیده / ایسلانمیش جؤجه کیمی / islanmış cücə kimi / ایسلانمیش سیچان کیمی / islanmış siçan kimi /

مثل موم / موم کیمی / mum kimi /

مثل موم نرم شدن / موما دؤنمک / muma dönmək /

مثل نمک لیس زدن / دوز کیمی یالاماق / duz kimi yalamaq /

مثل یه دسته گل سرخ / بیر دسته قئزیل گؤل کیمی / bir dəstə qızıl gül kimi /

مجال سر خاراندن نداشتن / باشی قاشیماغا ماجال

/ başi qaşımağa macal olmamaq / اولماماق

مجنـون کسـی بـودن / بیرینـدن اؤتـرؤ سـؤدؤک آتمـاق / birindən ötrü südük atmaq / بیـرینین دلیسـی اولمـاق / birinin dəlisi olmaq / بیرینـدن اؤتـرؤ سـؤتؤل اؤتمـک / birindən ötrü sütül / ötmək

مجهول‌المکان / آوارا گور / avara gor /

مجیز کسی را گفتن / یاغلاماق / yağlamaq /

محبّت به جـوش آمـدن / سـؤت داشـماق / süt / daşmaq

محتسب را درون خانه چه کـار؟ / ائو بیـزیم سـئر بیزیم / ev bizim sır bizim /

محل سگ نگذاشتن / ایـت حسـابینا قویمامـاق / it / hesabına qoymamaq

محـل نگذاشـتن / آس میخـا / as mıxa / حسـابا قویماماق / hesaba qoymamaq /

مخ کسی تعطیـل بـودن / عاغئـل شـئیین اوجونـدا اولمـاق / ağıl şeyin ucunda olmaq / بالاخانا ایجاره‌ده اولماق / balaxana icarədə olmaq /

مخ کسی تکان خوردن / بـاش بیـر یئـره دیمـک / baş bir yerə dəymək

مـخ کسـی را خـوردن / بینـین یئمـک / beynin yemək / قولاغـــدان قوزلاتمـــاق / qulağdan / quzlatmaq

مـخ کسـی را زدن / بئینـی دولـدورماق / beyni doldurmaq / بیـرین مشـقیدن سـالماق / birin / məşqidən salmaq

مختصـر قمیـز در کـردن / یـاری بؤلمـک / yari / bölmək

مخلّ شدن / موخول اولماق / muxul olmaq /

مخلص کـلام / اوزون سـؤزؤن قیسساسـی / uzun / سـؤزؤن ال آیـاغین باغلامـاق / sözün qıssasi / sözün əl ayağin bağlamaq

مرد کار بودن / وریانین چیمی اولماق / vəryanın / çimi olmaq

مرد کاری بودن / بیر وریانین چیمی اولمـاق / bir / بیـر وریـانین چیمـی اولا vəryanın çimi olmaq / بیلمه‌مک /bir vəryanın çimi ola bilməmək /

مرد میدان کسی نبودن / اله سو تؤکه بیلمه‌مـک / / ələ su tökə bilməmək

مردانگی / اوغلانلیق / oğlanlıq /

مردم آزار / عذاب ملائکه‌سی / əzab məlakəsi /

مرده پرسـت و خصـم جـان / اؤلـؤ گؤتـؤ دادلـی اولماق / ölü götü dadli olmaq /

مرده را سر خـود رهـا کـردن / اؤلؤنـؤ اؤز باشـینا قویسـان کفنـین کـورلار / ölünü öz başına / goysan kəfənin korlar

مـرده ریـگ / آتـا بابـادان قالمـا / ata babadan / qalma

مرغ از آشیانه بلند شدن / قوش اوودان قاخمـاق / / quş uvadan qaxmaq

مرغ از قفـس پریـدن / قیرقـی شـیروانی آشـماق / / qırqi şirvani aşmaq

مرغ دل / قوش اؤرک / quş ürək /

مرغ زبانی کـردن / قـوش دیلـی اوخومـاق / quş / dili oxumaq

مرغ سفید / آغ تویوق / ağ toyuq /

مـرغ همسـایه غـاز اسـت / اؤزگـه آروادی قئـز گؤرؤنمـک / özgə arvadi qız görünmək / اؤزگه زمـی‌سـی دؤز گؤرؤنمـک / özgə zəmisi / düz görünmək

مرغ همسایه غاز بودن / اؤزگه تویوغـو گـؤزه قـاز گلمک / özgə toyuğu gözə qaz gəlmək / ائو آیرانـی آجـی اولمـاق / ev ayrani aci olmaq / قونشـو تویوغـو قـاز گؤرؤنمـک / qonşu toyuğu / qaz görünmək / قونشو آروادی قیز گؤرؤنمک / qonşu arvadi qız görünmək / قونشـو آشـی دادلی اولماق / qonşu aşi dadli olmaq /

مرغ یک پا داشتن / کور توتدوغون بوراخماماق / kor tutduğun buraxmamaq / تویوق بیر قئشلی اولماق / toyuq bir qışli olmaq /

مرگ خر و عروسی سگ / آت اؤلؤب ایته بـایرام اولـماق / at ölüb itə bayram olmaq / ائشـشـک اؤلـدی ایتـین بـایرامی‌دی / eşşək öldi itin bayramıdi /

مرگ سرخ بهتر از زندگی ننگین / ایگیـت یـا هراتدا گرگ یا یئر آتدا / igit ya həratda gərəg ya yer atda / سـارالا سـارالا یاشـاماقدان یاخشـی قئـزارا قئـزارا اؤلمـک‌دی / sarala sarala yaşamaqdan yaxşi qızara qızara ölməkdi /

مرگ یک بار شیون یک بار / اؤلـدؤ وار دؤنـدؤ یـوخ / öldü var döndü yox / اؤلمـک وار دؤنمک یوخ / ölmək var dönmək yox /

مـریض حـال / اؤلـؤب گؤتـؤرنی یـوخ / ölüb götürəni yox

مزخرف گفتن / زایواخلاماق / zayvaxlamaq /

مـزد کـسی را کـف دسـتش گذاشـتن / بیـرینین مـؤزدؤن اوغجونـا قویمـاق / birinin müzdün oğcuna qoymaq

مـزه ریخـتن / دوشـابلانماق / doşablanmaq / شوربالانماق / şorbalanmaq /

مزه‌ی چیـزی را چشیدن / دادا باخمـاق / dada baxmaq

مزه‌ی چیـزی زیـر دنـدان مانـدن / داد داماغـدا قالماق / dad damağda qalmaq /

مـزه‌ی دهـن را دانسـتن / بیـری آغـزینین دادیـن بیلمک / biri ağzının dadın bilmək /

مزه‌ی دهـن کسـی را فهمیـدن / آغیـزین دادیـن بیلمـک / ağızın dadın bilmək / بیـر آدامـین آغـزینین دادیـن بیلمـک / bir adamın ağzının dadın bilmək

مـزه‌ی کسـی را چشـیدن / بیـرینین داد دوزونـا باخماق / birinin dad duzuna baxmaq /

مستأصـل شـدن / الـی آغیـزا تپمـک / əli ağıza təpmək

مسجد گریـز / بؤرکـؤن مچیـده آتسـان گؤتـؤمز / börkün məçidə atsan götüməz

مشاجره / سؤزه گلمک / sözə gəlmək /

مشـاجره کـردن / اؤز بـه اؤز اولمـاق / üz bə üz olmaq

مشت کسی بـاز شـدن / بیـرینین پاسـی چئخمـاق / birinin pasi çıxmaq / بیرینین اوغجی آچیلماق / birinin oğci açılmaq

مشت کسی را باز کردن / تاسی دامنان یئره سالماق / tasi damnan yerə salmaq /

مشتری پا به میخ / میخ دیبی / mıx dibi /

مشتری روی شاخش بودن / مؤشتری باشـی اؤسته اولماق / müştəri başi östə olmaq /

مشق کسی را خط زدن / خطله‌مک / xətləmək/

مشکوک زدن / آلا بولا / ala bula /

مشنگ / خاخول / xaxol / گیژ توخلی /gij toxli/

مشهورتر از کفر ابلیس / آلا ایتدن مشهور اولمـاق / ala itdən məşhur olmaq

مضایقه کردن / چوخ گؤرمک / çox görmək /

مطاعی نبودن / بیـر ماتـاح اولمامـاق / bir matah olmamaq

معاملـه‌ی خـام / اؤرتؤلـؤ بـازار / örtülü bazar / اؤسکؤرکلی / öskürəkli /

معرکـه گـرفتن / میـدان سـولاماق / meydan sulamaq

معرکه به پا کـردن / فیرتانـا چئخاتمـاق / fırtana çıxatmaq

معروفه / آلا بایداق / ala baydaq /

معکوس / ترسه / tərsə /

مغز خر خوردن / باشـی آت تپیکلمـک / başi at təpikləmək / قارقا بئینی یئمـک / qarqa beyni

/ ائششک بئینی یئمک / eşşək beyni yemək /

مغز خورده شدن / بئیین گئتمک / beyin getmək /

مغز را خوردن / بئینی آپارماق / beyni aparmaq /

مغز زاغی خوردن / بات بات یئمک / bat bat yemək / قجله بئینی یئمک / qəcələ beyni yemək /

مغز سوت کشیدن / بیین تاقیلداماق / beyin taqqildamaq /

مغز کسی را خوردن / انگ آلتینا سالماق / əng altına salmaq / بینه قووارا چکمک / beynə qovara çəkmək / قولاخدان قوزلاتماق / qulaxdan quzlatmaq /

مغز گرم شدن / باش قیزماق / baş qızmaq /

مغز گنجشک خوردن / سئرچه بینی یئمک / serçə beyni yemək /

مغفّل / خییار / xiyar /

مف کسی آویزان بودن / بورنون چکنمه‌مک / burnun çəkənməmək /

مفت چنگ / دیبینه بئل تپمه‌مک / dibinə bel təpməmək / سویو پولونا / syu puluna / یئل گتیریب گؤن قورودماق / yel gətirib gün qurudmaq /

مفت خور / حاضیرا قوناق / hazıra qonaq /

مفتون شدن / ساللاماق / sallamaq /

مفتون کننده / ایکی گؤز ایسته‌ییر باخاسان / iki göz istəyir baxasan /

مقابل کسی خوب در آمدن / قاباقا چئخماق / qabaqa çıxmaq /

مکتوب مرگ / قارا کاغاذ / qara kağaz /

مکر روباه / اؤلو تؤلکودن چوخ بیلمک / ölü tülküdən çox bilmək /

مکنت سگ داشتن / ایتجا واری اولماق / itca vari olmaq /

مگر خون او از خون دیگران سرخ‌تر است! / قانی قیرمیزی اولماق / qani qırmızi olmaq /

مگر مغز خر خوردم که... / نه ایتیم آزیب؟ / nə itim azıb /

مگس پاییزی / پاییز میلچگی / payız milçəgi /

مگس پراندن / میلچک قووماق / milçək qovmaq /

مگس را در هوا رگ زدن / میلچگی گؤیده نالّاماق / milçəgi göydə nallamaq /

مگس را در هوا نعل کردن / بالیغین ارکک دیشیسین سودا بیلمک / balığın ərkək dişisin suda bilmək /

مگس راندن نتوانستن / میلچگینی قوغا بیلمه‌ین / milçəgini qoğa bilməyən /

ملاحظه نکردن / آت باسدی ائله‌مک / at basdi eləmək /

ملال‌انگیز / جان سیخان / can sıxan /

ملامت کردن / دیللنمک / dillənmək /

ملول شدن / چردگی قرلمک / çərdəgi qərəlmak /

من آستینم کهنه است / ساققالیم یوخ سؤزوم گئچمیر / saqqalim yox sözüm geçmir /

من در آوردی / اؤزؤندن چئخارتماق / özündən çıxartmaq /

منزل آخرت / قارا توپراق آلتی / qara topraq alti /

منم منم گفتن / بوردا منم بغدادا کور خلیفه دئمک / burda mənəm bəğdadda kor xəlifə demək / دؤشه دؤیمک / döşə döymək /

مو آتش زدن / تؤکو یاندیرماق / tükü yandırmaq /

مو از سر کم شدن / باشدان بیر تؤک اسکیلمک /

/ başdan bir tük əskilmək

مو از کف دست بر آمدن / الین ایچیندن تؤک چئخماق / əlin içindən tük çıxmaq /

مو از ماست بیرون کشیدن / یوغوددان تؤک چکمک / yoğuddan tük çəkmək /

مو از ماست کشیدن / تؤکؤ سئچمک / tükü seçmək / قئلی قئلدان سئچمک / qıli qıldan seçmək / گؤزدن تؤک چکمک / gözdən tük çəkmək /

مو از میان دو کس نگذشتن / ایکی نفرین آراسیندان قئل گئچمه‌مک / iki nəfərin arasından qıl geçməmək /

مو بر / مئشه قیران / meşə qıran /

مو بر اندام راست شدن / تؤک بیز بیز دورماق / tük biz biz durmaq /

مو بر اندام راست کننده / تؤک اؤرپدن / tük örpədən /

مو در میان نگنجیدن / آرادان قیل گئچمه‌مک / aradan qıl geçməmək /

مو را از ماست کشیدن / تؤکو تؤکدن سئچمک / tükü tükdən seçmək / تؤکؤ یوغورتدان چکمک / tükü yoğurtdan çəkmək / تؤکؤ وورماق / tükü vurmaq / قیلی قیلدان سئچمک / qıli qıldan seçmək / قیلی وورماق / qıli vurmaq / گؤزدن تؤکؤ چکمک / gözdən tükü çəkmək / یوغوددان تؤکؤ چکمک / yoğuddan tükü çəkmək /

مو را زدن / تؤکؤ سئچمک / tükü seçmək /

مو ریختن / تؤک سالماق / tük salmaq / تؤک تؤکمک / tük tökmək /

مو سفید کردن / باش آغارتماق / baş ağartmaq / باشی آغارتماق / başi ağartmaq /

مو سیخ شدن / تؤک بیز بیز اولماق / tük biz biz olmaq

مو شکافی / قئلی وورماق / qıli vurmaq /

مو لای درز کاری نرفتن / اؤزؤکدن گئچیرتمک / üzükdən geçirtmək / بو ندیسی اولماماق / bu nədisi olmamaq

موج زدن چیزی / بیر زاد لم وورماق / bir zad ləm vurmaq

موجود دو پا / ایکی آیاقلی / iki ayaqli /

مور و ملخ / اؤرکؤتمؤیؤنجه سایماق اولماماق / ürkütmüyüncə saymaq olmamaq / قاریشقا کیمی قایناماق / qarışqa kimi qaynamaq / قئریخ قشون / qırıx qoşun /

موس موس کردن / مالالیق ائله‌مک / mallalıq eləmək / هر ایشه باش اوزادماق / hər işə baş ozadmaq /

موش آب کشیده شدن / بالا بؤلبؤل اولماق / bala bülbül olmaq /

موش دوانی / سیکیش قیریش / sikiş qırış /

موش مرده / اؤلؤ تؤلکؤ / ölü tülkü /

موقر / آغیر / ağır /

موقعیّت شناس بودن / ساری سیمه وورماق / sari simə vurmaq / یئر بیلمک / yer bilmək /

موم کردن / بیرینی موم ائله‌مک / birini mum eləmək /

موهای کسی را کندن / تؤک داغیتماق / tük dağıtmaq /

موی بر اندام راست شدن / تؤک بیز بیز اولماق / tük biz biz olmaq /

موی دماغ / ساقئز / saqqız / قارین آغریسی / qarın ağrısi / قمیش / qəmiş / موشاطا / muşata

موی دماغ شدن / قمیش اولماق / qəmiş olmaq / قویروق اولماق / quyruq olmaq /

موی سر را در آسیاب سفید کردن / باشی دگیرماندا آغارتماق / başi dəgirmanda

/ ağartmaq

موی سر را در آسیاب سفید نکردن / باشی دگیرماندا آغارتماماق / başi dəgirmanda / ağartmamaq

موی کسی را آتش زدن / بیرینین تؤکؤن یاندیرماق / birinin tükün yandırmaq /

موی کسی را کندن / بیرینین تؤکؤن دیدمک / تؤک دیدمک / birinin tükün didmək / tük / didmək

موی گرگ داشتن / قورد تؤکؤ اولماق / qurd / tükü olmaq

موی گندیده کسی را به هیچ چیز ندادن / بیرینین موردار تؤکؤن بیر زادا وئرمه‌مک / birinin / murdar tükün birzada verməmək

موی لای درزش نرفتن / تؤکجه اویان بویان اولماماق / tükcə oyan buyan olmamaq

موی هم را کندن / ساچ یولما / saç yolma /

مه فشاند نور و سگ عوعو کرد / ایت هؤرؤب کروان گئچمک / it hürüb kərvan geçmək /

مهار کردن / جیلووون ییغیشدیرماق / cilovun / yığışdırmaq

مهر تأیید زدن / دابان باسماق / daban basmaq /

مهره‌ی سوراخ‌دار / دلیک منجیق / dəlik / mıncıq

مهره‌ی مار داشتن / اؤزده شیطان تؤکؤ اولماق / üzdə şeytan tükü olmaq

مهمان دو روزه / ایکی گؤنؤن قوناغی / iki / günün qonaği

مهمان دو سه روزه / گلدی گئدر / gəldi gedər/

مهمانی فلان‌الدوله / ائششک قوناقلیقی / eşşək / qonaqlıqi

مهمل بافتن / آزغین دانیشماق / azğın / danışmaq

میان آب و آتش رها شدن / سویولا اود آراسیندا قالماق / suyula od arasında qalmaq /

میان آب و آتش گرفتار شدن / اودویلا سو آراسیندا قالماق / oduyla su arasında qalmaq /

میان خون کسی رفتن / قان آراسینا گیرمک / قاننان قوتارماق / qan arasına girmək / قانینین آراسینا گیرمک / qannan qutarmaq / qanının arasına girmək

میان دو دلبر نشستن / اتیله دیرناق آراسینا گیرمک / ətilə dırnaq arasına girmək /

میان دو سنگ / ایکی داشین آراسیندا / iki daşın / arasında

میان دو سنگ هم که شده / ایکی داشین آراسیندا دا اولسا / iki daşın arasında da olsa /

میان‌دار / آراچی / araçi /

میانه با کسی خوب بودن / بیریله آرا سازلاماق / biriylə ara sazlamaq

میانه به هم خوردن / آرا پوزولماق / ara / آرا دیمک / pozulmaq / ara dəymək /

میانه خوب بودن / آرا ساز اولماق / ara saz / olmaq

میدان را خالی دیدن / میدانی بوش گؤرمک / meydani boş görmək

میراث نیاکان / دده بابادان قالماق / dədə / babadan qalmaq

میرزا غضنفر خان یاردانقلی / ایت اوغلی قورد باسان / it oğli qurd basan /

میش را به پای خود آویختن / قویونی اؤز قئچئندان آسماق / qoyuni öz qıçından / asmaq

میوه را کرم از داخل خوردن / آغاجی اؤز ایچیندن قورد یئمک / ağaci öz içindən qurd / yemək

میوه‌ی دل / اؤرک یئمیشی / ürək yemişi / اؤرگ میوه‌سی / ürəg mivəsi /

میوه‌ی دل خـود را خـوردن / اؤرگین یئمیشـین یئمک / ürəgin yemişin yemək /

ن

نا رفیق / یولداشی قوردا وئرن / yoldaşi qurda / verən

نا نداشتن / جان سیزیلداماق / can cızıldamaq /

ناباب / ناباب / nabab /

ناپدید شدن / گؤزدن ایتمک / gözdən itmək /

ناتنی / اؤگی / ögey /

ناخن بند کردن / دیرناق ایلیشدیرمک / dirnaq / ilişdirmək

ناخن بند کردن بر چیزی / بیر زادا دیرناخ بند ائله‌مک / bir zada dırnax bənd eləmək /

ناخن خشک / دیرناغ گؤسترمه‌ین / dirnağ / برک / bərk / göstərməyən / بیرینه ننه‌سی جیب تیکمه‌مک / birinə nənəsi cib tikməmək / بیرینین قوینوندا یومورتا پیشمک / birinin / qoynunda yumurta pişmək / چؤرک وئرمز / çörək verməz / دار بوغاز / dar boğaz /

ناخن‌دار / دیرناقلی / dırnaqli /

ناخورایی / مال یئمز / mal yeməz /

ناداوری کردن / قویون قوزو آیاغی باسماماق / qoyun quzu ayaği basmamaq /

نادیده و ناشنیده گرفتن / آنتن وئرمه‌مک / anten verməmək /

ناز پرورد تنعم / آخور آلچاق یئر یوموشاق / axur / alçaq yer yumuşaq /

ناز پرورده / پیغمبر پیشیگی / peyğəmbər /pişigi

ناز نازی / ناز نازی / naz nazi /

ناز و ادا در آوردن / گؤمانا دؤشمک / gümana / düşmək

نازک دل / قلبی نازیک / qəlbi nazik /

نازک نارنجی / دؤشمه یئره سینارسان / düşmə / yerə sınarsan / دیمه دؤشر / dəymə düşər / گؤن دیمز / gün dəyməz /

نازک نارنجی بودن / دیمه دؤشرلیک / dəymə / düşərlik

ناغافل / تیره توپبازدان / tirə topbazdan /

ناف افتادن / گؤبک دؤشمک / göbək /düşmək

ناف را جایی چال کردن / گؤبگی بیر یئره قوغلاماق / göbəgi bir yerə quğlamaq /

ناف زدن بر چیزی / گؤبگی بیر زادا کسمک / göbəgi bir zada kəsmək

ناف کسی را جایی چال کردن / بیرینین گؤبگین بیر یئرده قوولاماق / birinin göbəgin bir yerdə quvlamaq / گؤبگی بیر یئرده قوولاماق / göbəgi / bir yerdə quvlamaq

ناف یه جا / بیر یئرین گؤبگی / bir yerin /göbəgi

نافه و جمل نداشتن / بیر زادین یئمن تؤمنی اولماماق / bir zadın yemən tüməni

/ olmamaq

نـاگزیر / الـی قولاغینـدا اولمـاق / əli qulağında / olmaq

ناله از سنگ بر آورنده / داشـی دیللنـدیرن / daşi / dillǝndirǝn

ناله به عرش رسـیدن / نالـه‌سـی عرشـه دایانمـاق / / nalǝsi ərşə dayanmaq

نـام خـود را از دیگـران پرسـیدن / اؤز آدیـن اؤزگـه‌دن سوروشـماق / öz adin özgədən / soruşmaq

نام کسی برده نشدن / آد باتماق / ad batmaq /

نام نیک از کسی باقی نماندن / گورا باش آشاغی گئدمک / gora baş aşaği gedmǝk /

نامزد / آداخلی / adaxli /

نان آور / چؤرک گتیرن / çörǝk gǝtirǝn /

نـان از غیـب آمـدن / چـؤرک غیـبدن گلمـک / / çörǝk ğeybdǝn gǝlmǝk

نـان بـری کـردن / چـؤرک کسـمک / çörǝk / kǝsmǝk

نان به نرخ روز خور / گؤن آدامی / gün adami/

نـان بـه نـرخ روز خـوردن / زامـانین نبضـین الـه گتیرمـک / zamanın nəbzin ǝlǝ gǝtirmǝk / قـالینی خابینـا تومارلامـاق / qalıni xabına / tumarlamaq / هارا گؤن اولسا قورودون سرمک / / hara gün olsa qurudun sərmək

نان تو دامن کسی گذاشتن / مچیده بیژ بوراخماق / mǝçidǝ bij buraxmaq /

نان توی دامـن کسـی گذاشـتن / اتگـه چـؤرک قویمـاق / ǝtǝgǝ çörǝk qoymaq / یـاغلی الـی بیـرینین باشـینا چکمـک / yağli əli birinin / başına çəkmək

نان توی روغن افتادن / ابیک بالا باتماق / ǝbbǝk / bala batmaq

نـان تـوی روغـن بـودن / بیـرینین اؤلـن یئـری / بیلـک باغـدا اولمـاق / birinin olǝn yeri bilǝk / قاویرمـا باسـماق / yağda olmaq qavırma / basmaq

نان خود را خوردن و حـرف دیگـران را زدن / اؤز چؤرگین یئییب اؤزگنین سؤزؤن دانیشماق / öz / çörǝgin yeyib özgǝnin sözün danışmaq

نان خور / چـؤرک یـین / çörǝk yiyǝn / اؤزگـه چؤرگی یین / özgǝ çörǝgi yiyǝn /

نان خور کسی بودن / اله باخیم / ǝlǝ baxım /

نـان در آمـدن / چـؤرک چئخمـاق / çörǝk / çıxmaq

نان در انبـان نهـادن / بیـرینین دسـتمالینا چؤرک باغلامـاق / birinin dǝsmalına çörǝk / bağlamaq

نان دو نفر با یه آب خیس نشدن / سـو بیـر یئـردن آخمامـاق / su bir yerdǝn axmamaq / ایکـی نفرین سـویو بیـر آرخـا گئدمـه‌مـک / iki nǝfǝrin / suyu bir arxa gedmǝmǝk

نان دونی / چؤرک آغاجی / çörǝk ağaci /

نـان را بـه نـرخ روز خـوردن / فرشـی خابینـا سیغارلاماق / fǝrşi xabına sığarlamaq /

نان شدن و سگ خوردن / چؤرک اولـوب ایـت یئمک / çörǝk olub it yemǝk /

نان کسی توی روغن افتادن / اؤلؤ قویـون بوسـتانا دؤشـمک / ölü qoyun bostana düşmǝk / ائششـک یونجایـا دؤشـمک / eşşǝk yoncaya / düşmǝk

نان کسی تـوی روغـن بـودن / یـاغ بـال ایچینـده یاشاماق / yağ bal içindǝ yaşamaq /

نان کسی را خوردن / بیـرینین چـؤرگین یئمـک / / birinin çörǝgin yemǝk

نان کور / نـان کـور / nan kor / چـؤرک ایتیـرن / / çörǝk itirǝn

نان و آب دار / چؤرکلی / çörǝkli /

نان و نمک خوردن / چؤرک کسمک / çörək kəsmək
نـان و نمـک را تـازه کـردن / دوز چـؤرک یئمـک / duz çörək yemək
تزه‌له‌مک / duz çörəgi təzələmək / دوز چـؤرگی
نانش از غیب پخته شدن / چؤرک غیبدن پیشمک / çörək ğeybdən pişmək /
نـاودان کسـی از طـلا بـودن / دیرگـی قیزیلـدان اولماق / dirəgi qızıldan olmaq /
نایاب / اَله دؤشمز / ələ düşməz /
نتراشـیده و نخراشـیده / تؤرپـؤ گؤرمـه‌مـیش / törpü görməmiş
نتراشـیده و نخراشـیده / زیرپـی اللـذی / zırpi əlləzi / یاستی یاپالاق / yasti yapalaq /
نتراشـیده و نخراشـیده بـودن / اؤکؤزلنمـک / öküzlənmək
نچسب / چیگید / çigid /
نخود هر آش / آخسـار سـیچانی / axsar siçani / جین / cin / خیر و شر سؤپؤرگه‌سـی / xeyr o şər süpürgəsi / یارپیز / yarpız /
نخـود هـر آش شـدن / بـاش اوزادمـاق / baş uzadmaq / هـاردا آش اوردا بـاش / harda aş orda baş
نخود هر آشی بـودن / هـر آشـین نخـودی / hər aşın noxudi
نخودی خنـدیـدن / خیردالامـاق / xirdalamaq / نخودی گؤلمک / noxodi gülmək /
نخـورده مسـت شـدن / ایشـمه‌مـیش کئفلنمـک / işməmiş keflənmək
ندید بدید / آج قورسـاق / ac qursaq / قـره واش الینـه جیگـر دؤشـمک / qərəvaş əlinə cigər düşmək / گؤدن سیز / qödən siz / گؤرمه‌میش / görməmiş
ندیـــد گـــرفتن / اؤزدن گئچمـــک / üzdən geçmək
نرخ بالا کشیدن / بیر شئی جیران داغینـا چئخمـاق / bir şey ceyran dağına çıxmaq
نرخ چیزی را نپرسـیدن / بیـر زادیـن نـرخین خبـر آلمامـاق / bir zadın nırxın xəbər almamaq / نرخین خبر آلماماق / nırxın xəbər almamaq /
نردبان را پله پله بالا رفـتن / نردووانـی پیللـه پیللـه چئخماق / nərduvani pillə pillə çıxmaq /
نردبان نهادن بر راه / یولا نردووان قویماق / yola nərduvan qoymaq
نرم رو / اؤزؤ یوموشاق / üzü yumuşaq /
نرم زبانی کردن / یوموشاق دانیشماق / yumuşaq danışmaq / دیله دوتماق / dilə dutmaq /
نرمخو / سویو یوموشاق / suyu yumuşaq / سـویو بوش / suyu boş
نـرّه خـر و افسـار گلابتـون؟ / ارکـگ ائششـک گؤلابتـون نوختـا؟ / ərkəg eşşək gülabətun nuxta
نزده رقصیدن / چالمـامیش اوینایـان / çalmamış oynayan
نزول خور / سلمچی / sələmçi /
نسل چیزی از روی زمین برداشته شـدن / نسـلی کسیلمک / nəsli kəsilmək /
نسـل کسـی را از روی زمـین برداشــتن / یئـر اؤزؤندن گؤتؤرمک / yer üzündən götürmək
نسل کسی یا چیزی را از روی زمـین برداشـتن / قاتیم قاتیم قاتلاماق / qatım qatım qatlamaq /
نشـئه نـاقص مانـدن / یـانقی قالمـاق / yanqi qalmaq
نشـئه‌ی کسـی را پـاره کـردن / یـانقی قویمـاق / yanqi qoymaq
نشست و برخاسـت کـردن بـا کسـی / اوتـوروب دورماق / oturub durmaq /
نصف عمر بـر بـاد رفـتن / عـؤمرؤن یاریسـی هـئچ

اولماق / ömrün yarisi hcç olmaq /
نصف نصف / قارداش پایی / qardaş payi /
نصفه آدم / یاریم پالان / yarım palan /
نصفه جان شدن / یاری جان اولماق / yari can olmaq /
نطق کسی کور شدن / نئطق توتولماق / nıtq tutulmaq /
نطق کشیدن / جینقیر چئخارماماق / cinqir çıxarmamaq /
نظر بازی / گؤز گزدیرمک / göz gəzdirmək /
نعش / جندک / cənək /
نعل خر مرده را کشیدن / اؤلؤ ائششگین نالین چکمک / ölü eşşəgin nalın çəkmək /
نعل وارونه زدن / ایز ایتیرمک / iz itirmək /
یئددی دره‌دن سو گتیرمک / yeddi dərədən su gətirmək /
نفرت آمدن / زهله‌ی زند گئدمک / zəhleye zənd gedmək /
نفرین کردن / قارقاماق / qarqamaq /
نفس از جای گرم بلند شدن / گور گور گورولداماق / gur gur guruldamaq / نفس ایستی یئردن چئخماق / nəfəs isti yerdən çıxmaq /
نفس بریده / قارا دالاق / qara dalaq /
نفس به گردن کسی خوردن / بیر نفرین بوینونا نفس دیمک / bir nəfərin boynuna nəfəs dəymək /
نفس تازه کردن / دؤش چالماق / döş çalmaq /
نفس تنگ شدن / چیگیننن نفس آلماق / çiginnən nəfəs almaq /
نفس خود را کشتن / نفسینی اؤلدؤرمک / nəfsini öldürmək /
نفس در سینه حبس کردن / نفس اودماق / nəfəs udmaq /
نفس را کشتن / نَفَس اؤلدؤرمک / nəfəs öldürmək /
نفس رفتن و نیامدن / آغزی آچیب یومماماق / ağzi açıb yummamaq /
نفس کش طلبیدن / آلا دانا گؤی دانا گؤتؤن وار گل میدانا / ala dana göy dana götün var gəl meydana / قان قان آختارماق / qan qan axtarmaq /
نفس گیر / پالان تؤکن / palan tökən /
نفس نفس زنان / قارا نفس / qara nəfəs /
نفوذ کلام داشتن / آغزی پولاد / ağzi pulad /
نفهم / اؤکؤز / öküz /
نق زدن / دونقولدانماق / donquldanmaq / زئققنماق / zıqqınmaq /
نق نقو / دئیینگن / deyingən /
نقره داغ کردن / لَه‌لَه داغ ائله‌مک / lələ dağ eləmək /
نقش بر آب زدن / سویا یازماق /suya yazmaq /
نقش بر زمین کردن / لش سرمک / ləş sərmək / یئره اوزاتماق / yerə uzatmaq /
نقش زمین شدن / چول کیمی یئره سریلمک / çul kimi yerə sərilmək /
نقشه‌ی کسی نگرفتن / شلته‌سی ایشله‌مه‌مک / şəltəsi işləməmək /
نگاه کسی را دور دیدن / گؤزؤ اوزاق گؤرمک / gözü uzaq görmək /
نگاه هیز داشتن / گؤزلرده شیطان شئللاقلاماق / gözlərdə şeytan şıllaqlamaq /
نگنجد دو شمشیر در یک غلاف / ایکی قوش باشی بیر قازاندا قایناماماق / iki qoş başi bir qazanda qaynamamaq /
نگه کردن عاقل اندر سفیه / دوه نالبنده باخان کیمی / dəvə nalbəndə baxan kimi / یان باخماق / yan baxmaq /

نم پس ندادن / یاش گیزلتمک / yaş gizlətmək / الی برکلیک / əli bərklik

نمازی بودن / نامازلیق اولماق / namazlıq olmaq

نمازی نبودن / آی باشی اولماق / ay başi olmaq

نمّام / چوغول / çuğul

نمک روی زخم پاشیدن / یارایا دوز قویماق / yaraya duz qoymaq

نمک به حرام / دوز چؤرک ایتیرن / duz çörək itirən

نمک به زخم پاشیدن / یارانی تازالاماق / yarani tazalamaq / یاریا دوز سپمک / yarıya duz səpmək

نمک به زخم کسی پاشیدن / بیرینین یاراسینا دوز سپمک / birinin yarasina duz səpmək

نمک پروردهٔ کسی بودن / بیرینین چؤرگین یئمک / birinin çörəgin yemək

نمک خوردن و نمکدان شکستن / دوز یئییب دوزدانی سئندیرماق / duz yiyib duzdani sındırmaq / گمیده اوتوروب گمی‌چی گؤزؤ چیخاتماق / gəmidə oturub gəmiçi gözü çıxatmaq

نمک روی زخم پاشیدن / یارایا دوز باسماق / yaraya duz basmaq

نمک ریختن / دوزلانماق / duzlanmaq

نمک شناس / دوز بیلن / duz bilən

نمک کسی را خوردن / دوز دادماق / duz dadmaq

نمک نشناس / دوز بیلمز / duz bilməz / فلان کسه آغلیان گؤزدن اولار / filan kəsə ağlıyan gözdən olar / یا باشینا یا گؤتؤنه / ya başına ya götünə

نمی‌توان گفت بالای چشمت ابروست / گؤزؤن اؤسته قاشین وار دیینمه‌مک / gözün üstə qaşin var diyənməmək / بیرینین گؤزؤن پؤفله‌یه بیلمه‌مک / birinin gözün püfləye bilməmək / دئمک اولماز گؤزؤن اؤسته قاشین وار / demək olmaz gözün üstə qaşın var / دئمک اولمور یئرین ایریدی دؤز اوتور / demək olmur yerin əyridi düz otur / گؤزؤنؤ پؤفلؤیه بیلمه‌مک / gözünü püflüyə bilməmək

ننر / قیز بی‌بی / qız bibi

نو که آمد به بازار کهنه شود دل آزار / آغی گؤرؤب قارانی اونوتماق / aği görüb qarani unutmaq / تازا گلدی بازاردان کؤهنه دؤشدؤ نظردن / taza gəldi bazardan köhnə düşdü nəzərdən

نور خوردن / نور یئمک / nur yemək

نوش داروی بعد از مرگ سهراب / دالیدان داش آتماق / dalıdan daş atmaq / سازی سکسنده اؤیره‌نیب قیامتده چالماق / sazi səksəndə öyrənib qiyamətdə çalmaq / تویدان سونرا ناغارا / toydan sonra nağara

نوک زبانی / دیل اؤجؤ / dil ücü

نه به بار و نه به دار بودن / تاخمامیش تاققیلداتماق / taxmamış taqqıldatmaq

نه به داره نه به باره / آت آلمامیش آخیر باغلاماق / at almamış axır bağlamaq / آت آلمامیش طؤیله تیکدیرمک / at almamış töylə tikdirmək / چای ایچمه‌میش خالا اوغلی اولماق / çay içməmiş xala oğli olmaq / قورد گئچینین بیر زادین یئمه‌مک / qurd geçinin bir zadın yeməmək / نه یاتدین نه یوخو گؤره‌سن / nə yatdın nə yuxu görəsən

نه سیخ بسوزد نه کباب / نه چؤلمک سئنسین نه دوواق / nə çölmək sınsın nə duvaq / نه شیش یانسین نه کاباب / nə şiş yansın nə

/ kabab

نهر شیر / سؤد گؤلؤ / süd gölü /

نهنگ / ناققا / naqqa /

نی قلیان / شؤورک / şüvərək / قئل ایيرمک / qıl ayirmək / قلمه / qələmə / قلیان بوغاز / qəlyan boğaz

نی قلیان شدن / کولاوات کسسوونا دؤنمک / kolavat kəssovuna dönmək

نیرنگ باز / جینه پاپیش تیکن / cinə papış tikən / فیریلداق / fırıldaq / فیریلداقچی / fırıldaqçi /

نیش باز کردن / دیش آغارتماق/ diş ağartmaq/

نیش زدن / ساشماق / saşmaq /

نیش کسی باز بودن / دیشی آچیق / dişi açiq / هیریلداماق / hırıldamaq /

نیش و کنایه زدن / سؤز آتماق / söz atmaq /

نیشتر به زخم زدن / یارانی دئشمک / yarani deşmək

نیمدار / الدن دؤشمؤش / əldən düşmüş /

نی‌نی چشم‌ها / گؤزؤن ببگی / gözün bəbəgi /

و

وا ترقیدن / دوه کیمی دالی ایشه‌مک / dəvə kimi dali işəmək / فالانی ایچمک / falani içmək /

واعظ شب / گئجه مالّاسی / gecə mallasi /

وبال کسی را شستن / بیر نفرین وبالین یوماق / bir nəfərin vəbalın yumaq /

وجود کسی کیمیا شدن / بیرینین ویجودی کیمیا اولماق / birinin vicudi kimiya olmaq /

ور ور کردن / سینیق رادیو / sınıq radyo / مئددانماق / mıddanmaq /

ور ورو / انگی بَی / əngi bəy / مئِد مئِد / mıd mıd /

ورآج / چۆرۆک چو / çürük çü /

ورآجی کردن / باشین ایین وئرمک / başin iyin vermək / لاقیرتی وورماق / laqırti vurmaq /

ورجه وورجه کردن / چاپالاماق / çapalamaq /

ورد زبان‌ها بودن / آدی آغیزدان دۆشمه‌مک / adi ağızdan düşməmək / دیللر ازبری اولماق / dillər əzbəri olmaq /

ورق برگشتن / کؤهنه دگیرمان ایشدن دۆشمک / köhnə dəgirman işdən düşmək / ورق دؤنمک / vərəq dönmək /

ورق سیاه کردن / جئزما قره ائله‌مک / cızma qərə cləmək /

ورق کاری را بستن / بیر زادین ورقین بۆکمک / bir zadın vərəqin bükmək /

وروجک / جیگنه / cigənə /

وز وز کردن / وئزئلداماق / vızıldamaq / مئغ مئغ کیمی ویزیلداماق / mığ mığ kimi /vızıldamaq

وزیر جنگ / آرواد آغا / arvad ağa /

وصله پینه کردن / ییرتیق یاماق / yırtıq yamaq /

وصله‌ی ناجور / چیگنه اویماماق / çignə uymamaq / نابلد یاماق / nabələd yamaq /

وضع کسی توپ بودن / توخ ممه / tox məmə /

وعده‌ی سر خرمن / خیرمان اؤستۆ وعده‌سی / xirman üstü vədəsi /

وعده‌ی سر خرمن دادن / ائششگیم اؤلمه یونجا بیتینجه / eşşəgim ölmə yonca bitincə / خرمن وعده‌سی / xərmən vədəsi / زیرنا اله وئرمک / zırna ələ vermək / باشدا دولاندیرماق / başda dolandırmaq /

وقت به اتمام رسیدن / وقت قوتارماق / vəqt qutarmaq /

وقت گل نی / قاطیر دوغان واخت / qatır döğan vaxt / قاطیر دوغاندا / qatır döğanda / قولاغین دالین گؤرنده / qulağın dalın görəndə / قوم گؤللننده / qum güllənəndə / قوم گؤیرمک / qum göyərmək /

ول معطّل بودن / الکچینین قئل وئرمنی /

/ ələkçinin qıl verəni

ولگــرد / آرا یئرچـی / ara yerçi / سؤمسـؤک / sümsük /

ولگــردی / ائنینـه اوزونونـا اؤلچمـک / eninə uzununa ölçmək /

ویــرش گــرفتن / دامـاری توتمـاق / damari tutmaq /

ویلان الدوله / آرالیق آتی کور فاطی / aralıq ati / kor fati / آرا یئرچی / ara yerçi /

ویولـون نـواختن / ویـالون چالمـاق / viyalon çalmaq /



هاپولی کردن / سؤرت پؤرت ائله‌مک / sürt / pürt eləmək

هاج و واج ماندن / انگی آسلاق قالماق / əngi aslaq qalmaq / ایکی ال بیر باش اولماق / iki əl / bir baş olmaq

هار شدن / قودورماق / qudurmaq / قیزماق / qızmaq / یئمی آرتیق دؤشمک / yemi artıq / düşmək

هاگیر و واگیر / زئیپیلتی / zıpbılti /

هالو گیر آوردن / خام اله سالماق / xam ələ / salmaq

هباءً منثورا کردن / کؤل ائله‌مک / kül eləmək/

هپروتی / جوشکار / cuşkar /

هپولی کردن / اؤستؤندن سو ایچمک / یئمک اؤستؤندنده بیر سو ایچمک / üstündən su içmək / yemək üstündəndə bir su içmək /

هذیان گفتن / سؤز آزدیرماق / söz azdırmaq /

هر آنچه دیده بیند دل کند یاد / گؤز گؤرؤب کؤنؤل غوبار ائله‌مک / göz görüb könül ğubar / eləmək

هر از بر تشخیص ندادن / چیبانینان سیکی تانیماماق / çibanınan siki tanımamaq /

هر از بر ندانستن / اوشاق نه بیلیر هیوا کالدی یا یئتیشمیش؟ / uşaq nə bilir heyva kaldi ya / yetişmiş

هر جا آش کل فرّاش / هاردا آش اوردا باش / harda aş orda baş

هر چه از دهن بیرون آمد نثار کردن / دیش دیبیندن چیخانی دئمک / diş dibindən çıxani / demək

هر چه بکاری همان را درو می‌کنی / هر نه اکسن اونو دررسن / hər nə aksən onu dərərsən /

هر چه خاک است عمر کسی بودن / توپراغ ساییجا یاشاماق / torpağ sayınca yaşamaq /

هر چه خاک عمر کسی بودن / توپراق سانی یاشاماق / topraq sani yaşamaq / دؤنیا دوردوقجا دورماق / dünya durduqca durmaq/

هر چه می‌خورد زدن / نه یئمیسن تورشولو آش / nə yemisən turşulu aş

هر چه نرم‌تر از سنگ / داشدان یوموشاق / daşdan yumuşaq

هر دو دم شمشیر بریدن / قئلنجین دالیدا کسمک قاباغیدا / qılıncın dalıda kəsmək qabağıda /

هر را از بر تشخیص ندادن / لورونان شورا فرق قویماماق / lorunan şora fərq qoymamaq /

هر روز به رنگی در آمدن / گؤنده بیر دونا گیرمک / gündə bir dona girmək /

هر روز خدا / آللهین وئرن گؤنؤ / allahin verən / günü

هر کس به قدر بضاعت خویش / درویشین

اولدوغوندان / dərvişin olduğundan /

هر کس در قید خود بودن / هره اؤز دوه‌سین آختارماق / hərə öz dəvəsin axtarmaq /

هر کسی آرد خود را بیختن / اؤز دنین دارتماق / öz dənin dartmaq /

هر کسی باغ خود را بیل زدن / هره اؤز قوتورون قاشیماق / hərə öz qoturun qaşımaq /

هر کسی را بهر کاری ساختند / آج اولدون چوبانا یورولدون ساریبانا / ac oldun çobana / yoruldun saribana

هر کسی ساز خود را زدن / دن دارتماق / dən dartmaq / هر آغیزدان بیر آواز گلمک / hər ağızdan bir avaz gəlmək

هر کسی سی خود رفتن / آغاج اؤز سمتینه یئخیلماق / ağac öz səmtinə yıxılmaq /

هر که بامش بیش برفش بیش / بؤیوک باشین بؤیوک بلاسی اولماق / böyük başin böyük bəlasi olmaq /

هر که خربزه می‌خورد باید پای لرزش هم بنشیند / هئچ کیمی اؤزگه قبرینه قویمازلار / heç kimi özgə qəbrinə qoymazlar /

هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد / بالیق گؤیلؤ ایسته‌ین قویروغون بوزا قویار / balıq göylü istəyən quyruğun buza qoyar /

هر که هندوانه بخورد پای لرزش هم می‌نشیند / ایتی اؤلدؤره‌نینه سؤرؤتدؤرمک / iti öldürəninə sürütdürmək /

هر کی به هر کی / آللاهین جیبیندن پیغمبری اوغورلاماق / allahın cibindən peyğəmbəri oğurlamaq / هر کی هر کی / hər ki hər ki /

هر گلی بوی خود را داشتن / ایتی خئلخادان تانیماق / iti xılxadan tanımaq / هر گؤلؤن اؤز ایی اولماق / hər gülün öz iyi olmaq /

هر لحظه به رنگی در آمدن / دوندان دونا گیرمک / dondn dona girmək / هر دونا گیرمک / hər dona girmək /

هر نشیبی را فرازی بودن / هر انیشین بیر یوخوشو اولماق / hər enişin bir yoxuşu olmaq /

هرج و مرج / تؤلکؤ سووروغو / tülkü sovruğu / قیرقین قیامت / qırqın qiyamət /

هرچه سنگه نصیب پای لنگه / باشی بلالی زینب / başi bəlali zeynəb /

هرزه / قانجیق / qancıq /

هرزه درایی کردن / آغزی الله یولونا قویماق / ağzi allah yoluna qoymaq /

هرزه گرد / سؤمسؤک / sümsük /

هر کی به هر کی / کیم کیمه / kim kimə /

هر کی هر کی / دره خلوت تؤلکؤ بی / dərə xəlvət tülkü bəy /

هرهری مسلک / آلا مسسب / ala məssəb / بیر دقیقه اویانلیق بیر دقیقه بویانلیق اولماق / bir dəqiqə oyanlıq bir dəqiqə buyanlıq olmaq / بیرینین دال قاباغینا گئچمک اولماماق / birinin dal qabağına geçmək olmamaq

هزار بار مردن و زنده شدن / کیرپیکلریله اود گؤتؤرمک / kirpiklərilə od götürmək / مین دفه اؤلؤب دیریلمک/min dəfə ölüb dirilmək/

هزار چاقو درست کند یکی دسته ندارد / مین ایت آلسان بیری هؤرمز / min it alsan biri / hürməz

هزار چهره / بویاقچی / boyaqçi / مین اؤزلؤ / min üzlü

هزار نفر را خریدن و آزاد کردن / مین نفری آلیب ساتان / min nəfəri alıb satan

هفت پادشاه را به خواب دیدن / یئددی شاهی یوخودا گؤرمک / yeddi şahi yuxuda görmək / یئددی یوخونون ایچینده اولماق / yeddi yuxunun içində olmaq

هفت پشت / یئددی آرخادان دؤنن / yeddi arxadan dönən /
هفت پشت کسی را شناختن / نه قوشون یومورتاسی اولماق/nə quşun yumurtasi olmaq/
هفت تا کفن پوساندن / سؤمؤک سؤرمه اولماق / sümük sürmə olmaq /
هفت خط / قیریقچی / qırıqçi /
هفت قلم آرایش کردن / یئددی قلم بزنمک / yeddi qələm bəzənmək /
هفت کسی گرو هشتش بودن / الیم خمیر قارنیم آج / əlim xəmir qarnım ac / ایپ قیسسا گلمک / ip qissa gəlmək / علی بؤرکؤن ولی باشینا ولی بؤرکؤن علی باشینا قویماق / əli börkün vəli başına vəli börkün əli başına qoymaq / هر ایته بیر چؤرک بوشلو اولماق / hər itə bir çörək boşlu olmaq /
هفت کسی گرو هشتش نبودن / بئشده آلاجاق دؤردده وئره‌جک اولماماق / beşdə alacaq dörddə verəcək olmamaq / دؤردده آلاجاقی اؤشده وئره‌جاقی اولمایان / dörddə alacaqi üşdə verəcaqi olmayan /
هفت کفن پوساندن / یئددی کفن چؤرؤتمک / yeddi kəfən çürütmək /
هفت گرو هشت بودن / الیم خمیر قارنیم آج / əlim xəmir qarnım ac /
هفت گرو هشت نبودن / دؤردده آلاجاقی، بئشده وئره‌جاقی اولماماق / dörddə alacaqi, beşdə verəcaqi olmamaq /
هفت ماهه / یئددی آیلیق / yeddi aylıq /
هفت ماهه بودن / یئددی آیلیق اولماق / yeddi aylıq olmaq /
هفت ماهه به دنیا آمدن / آلتی آیلیق اولماق / alti aylıq olmaq / یئددی آیلیق / yeddi aylıq /
هفتاد کفن پوساندن / یئتمیش کفن چؤرؤتمک / yetmiş kəfən çürütmək /
هلفدونی / دوغوزلوق / doğuzluq / دونوزلوق / donuzluq /
هلیدن / قیراغین چکمک / qırağın çəkmək /
هم از آخور خوردن و هم از توبره / ریحان مرزه اولماق / reyhan mərzə olmaq / هم آخیردان یئمک هم ناخیردان / həm axırdan yemək həm naxırdan /
هم جنس باز / خاراب / xarab /
هم دست شدن / اَل بیر اولماق / əl bir olmaq /
هم زیات هم تجارت / هم خوی اولدی هم طوی / həm xoy oldi həm toy /
هم صحبت / قولاق یولداشی / qulaq yoldaşi /
هم فال و هم تماشا / هم زیارت هم تیجارت / həm ziyarət həm ticarət /
هم لحاف و هم تشک / هم یورقان هم دؤشک / həm yorqan həm döşək /
همان آش و همان کاسه / کؤهنه حامام کؤهنه طاس / köhnə hamam köhnə tas / هامان آش هامان کاسا / haman aş haman kasa / اسگی حامام اسگی تاس / əsgi hamam əsgi tas /
همان خاکم که هستم / اسگی حامام اسگی تاس / əsgi hamam əsgi tas / اسگی قاپی اسگی دابان / əsgi qapi əsgi daban /
همـاورد طلبیدن / جئدیر اویناتماق / cıdır oynatmaq /
همبستر شدن / گؤبک گؤبگه دایاماق / göbək göbəgə dayamaq /
همپا شدن / ترەزیبه گیرمک / tərəziyə girmək /
همپالکی / تای توش / tay tuş /
همپای ایل بودن / ائلینن الله اکبر / elinən əllaho əkbər /
همپشتی کردن / دال دالا وئرمک / dal dala

/ vermək

همدست / ال بیر / əl bir /

همدست شدن / هیملشمک / himləşmək /

همدل / اؤرک بیر / ürək bir / دیل بیر / dil bir/

همدم / قولاغ یولداشی / qulağ yoldaşi /

همرنگ جماعت شدن / هامی کـؤر سـنده کـؤر / hami kor səndə kor /

همسایه‌ی دیـوار بـه دیـوار / اود قونشوسو / od qonşusu /

همسر شدن / باش بیر ائله‌مک / baş bir eləmək/

همقطار / تای توش / tay tuş /

همگِل بودن / پالچیقی بیـر اولـماق / palçıqi bir olmaq /

همه جا را زیر پا گذاشتن / آلـت ووروب اؤسـت چئخمـاق / alt vurub üst çıxmaq / الـک فلـک ائله‌مک / ələk fələk eləmək /

همه چیز به قاعده بودن / یئرلـی یئرینـده اولـماق / yerli yerində olmaq /

همه چیز را روی دایره ریختن / آچ صاندیغی تؤک پانبیغی / aç sandığı tök panbıği /

همه را از میـدان بـه در کـردن / هـامینی آغاجـا باغلاماق / hamını ağaca bağlamaq /

همه را به یک چشـم دیـدن / هـامینی بیـر گـؤزده گؤرمک / hamıni bir gözdə görmək /

همه را روی انگشت چرخاندن / هـامینی بارماقـدا فیرلاتماق / hamıni barmaqda fırlatmaq /

همه فن حریف / اؤتؤل بؤتؤل / ötül bötül /

همه فن حریف بودن / مین کؤزؤیه قیرپ قویمـاق / min küzüyə qırp qoymaq /

همه کاره‌ی هیچ کاره / ایشین آدی بللی اولماماق / işin adi bəlli olmamaq /

همه‌اش را یک مار زدن / بیر ایلان چالمـاق / bir ilan çalmaq / هامیسـین بیـر ایـلان چالمـاق / hamısın bir ilan çalmaq

همیشه بهار / هریس فرشی / heris fərşi /

همیشـه خـر خرمـا نریـدن / همیشـه دوه قـوز سـئچماماق / həmişə dəvə qoz sıçmamaq / همیشه سـئل کؤتـؤک گتیرمـه‌مـک / həmişə sel kötük gətirməmək /

هندوانه خوردن و پـای لـرزش نشسـتن / عملی آیاغینـا جیـدار اولمـاق / əməli ayağına cidar olmaq /

هندوانـه زیـر بغـل کسـی دادن / دملـه‌مـک / dəmləmək / بـاش شـاه باشـی اولمـاق / baş şah başi olmaq / بوی اوخشـاماق / boy oxşamaq / قولتوغـا قـارپیز وئرمـک / qoltuğa qarpız vermək /

هنگامه به پا شدن / هارای هشیر / haray həşir /

هـوا ابـری بـودن / بولودلـوق هـاوا / buludluq hava /

هـوا پـس بـودن / بـورون قوددالامـاق اولمامـاق / burun quddalamaq olmamaq / تؤسـؤ بـرک اولماق / tüssü bərk olmaq / دامدا قـولاق کسـن اولماق / damda qulaq kəsən olmaq / قئر پیس اولماق / qır pis olmaq / مچید ائششگ باغلامالی اولمامـاق / məçid eşşəg bağlamali olmamaq /

هوا را پس دیـدن / بوروغـو دؤنمـک / buruğu dönmək /

هوای چیزی را بـه سـر کسـی انـداختن / مشـقه سالماق / məşqə salmaq /

هوای چیزی را کردن / مشقه دؤشمک / məşqə düşmək /

هوای گـرگ و مـیش / آخشـام تـورانی / axşam torani / آلا تـوران / ala toran / قـاش آغارمـاق / qaş ağarmaq / قاش قارالماق / qaş qaralmaq /

هـوایی شـدن / باشـا هـاوا گلمـک / başa hava gəlmək /

هوش از سر پریدن / هؤش باشماقدان چئخماق / hüş başmaqdan çıxmaq /

هوش از سر رفتن / عاغلینی اودوزماق / ağlını uduzmaq /

هوش گم شدن / عاغیل آزماق / ağıl azmaq /

هوشیارتر از کلاغ / قازدان آییق / qazdan ayıq /

هـول و ولا / اَل آیاقا دؤشمک / əl ayaqa düşmək / ال آیاقی اوراغا وئرمک / əl ayaqi orağa vermək /

هیچ بقالی ماست خود را ترش نمی‌داند / هئچ کیم اؤز یوغودونا تورش دئمه‌مک / heç kim öz yoğuduna turş deməmək /

هیچ گهی نبودن / بیر پوخ اولماماق / bir pox olmamaq /

هیز نگاه کردن / گؤزؤیله یئمک / gözüylə yemək /

هیزم کش / سؤز دولاندیران / söz dolandıran /

هیزم کش دعوا / چالاسی / çalasi /

هیزم‌کش معرکه بودن / اودون قویماق / odun qoymaq /

ی

یئر به یئر شدن / ال اله یئره گئدمک / əl ələ həlal baş / حلال باش چئخماق / yerə gedmək / çıxmaq

یئر به یئر کردن / یئر به یئر ائله‌مک / yer bə yer / cləmək

یا علی گفتن / یا علی دئمک / ya ali demək /

یا مفت / مؤفت اللذی / müft əlləzi /

یابو / یابی / yabi /

یاردانقلی / آد ایت دفترینده اولماماق / ad it / it qurd / ایت قورد / dəftərində olmamaq /

یاسین به گوش خر خواندن / ائششگین قولاغینا یاسین اوخوماق / eşşəgin qulağına yasin / oxumaq

یال و کوپال ریختن / کسردن دؤشمک / / kəsərdən düşmək

یاوه سرایی کردن / آزغین دانیشماق / azğın / danışmaq

یاوه گو / آغزی یاوا / ağzi yava /

یخ کسی باز شدن / دون آچیلماق / don / açılmaq

یقه پاره کردن / یاخا جئریب داغیدماق / yaxa / cırıb dağıdmaq

یقه دریدن / یاخا جئرماق / yaxa cırmaq /

یقه کسی را چسبیدن / یاخانی بوشلاماماق / / yaxani boşlamamaq

یقه کسی را رها کردن / یاخانی بوشلاماق / / yaxani boşlamaq

یقه‌ی خود را کنار کشیدن / یاخانی قیراغا چکمک / yaxani qırağa çəkmək /

یقه‌ی کسی را چسبیدن / یاخادان یاپیشماق / / yaxadan yapışmaq

یقه‌ی کسی را شناختن / یاخا تانیماق / yaxa / tanımaq

یک گله / بیر ناخیر / bir naxır /

یکدل شدن / ایکی کؤنؤل بیر اولماق / iki könül / کؤنؤل بیرلشمک / bir olmaq könül / birləşmək

یک‌دندگی کردن / قابیرقا وئرمک / qabırqa / vermək

یک تخته کم داشتن / تاختاسیز / taxtasız /

یک تکه نان شدن و سگ خوردن / بیر تیکه چؤرک اولوب ایت یئمک / bir tikə çörək / olub it yemək

یک چشم خندیدن و یک چشم گریستن / بیر گؤز آغلاییب بیر گؤز گؤلمک / bir qöz / ağlayıb bir göz gülmək

یک حرف را دو تا کردن / بیر سؤزؤ ایکی ائله‌مک / bir sözü iki eləmək /

یک حرف را دو تا تکردن / بیر سؤزؤ ایکی ائله‌مه‌مک / bir sözü iki eləməmək /

یک دست صدا ندارد / تک الدن سس چئخماماق / tək əldən səs çıxmamaq /

یـک دسـت صـدا نداشـتن / تـک الـدن سـس چئخماماق / tək əldən səs çıxmamaq /

یـک دنـده / دؤیـؤن / düyün / دؤیـؤن آدام / düyün adam /

یک روح در دو بدن / جان بیـر شؤشـه / can bir şüşə / بیر روح ایکی بدنـده اولماق / bir ruh iki bədəndə olmaq /

یک روح در دو بدن بودن / ات دیرناق اولماق / ət dırnaq olmaq / جـان بیـر قالیـب / can bir qalıb /

یک رودەی راسـت در شـکم نداشـتن / بیـرینین قارنینـدا بیـر دؤز بوغارسـیق اولمامـاق / birinin qarnında bir düz boğarsıq olmamaq / دؤز یومورتـا دؤگؤشـدؤرمەمـک / düz yumurta dögüşdürməmək / قارینـدا بیـر دؤز بوغارسـیق اولمامـاق / qarında bir düz boğarsıq olmamaq /

یک ریز حـرف زدن / دگیرمـان کیمـی اؤیـؤدؤب تؤکمک / dəgirman kimi üyüdüb tökmək /

یک سر و هزار سودا / بیر باش مـین اوینـاش / bir baş min oynaş / بیر کیشی یؤز ایشـی / bir kişi yüz işi /

یک سنگ از زیر و یک سـنگ از بـالا / بیـر داش آتدان بیـر داش اؤسـتدن قویمـاق / bir daş atdan bir daş üstdən qoymaq /

یک طرف طناب را شل گرفتن / ایپین بیـر طـرفین بوش اؤتؤرمک/ipin bir tərəfin boş ötürmək/

یک گوش در بودن و یک گوش دروازه بودن / سؤزؤ بو قولاغـدان آلیـب او قولاغـدان اؤتؤرمـک / sözü bu qulağdan alib o qulağdan ötürmək /

یک گوش در و یک گـوش دروازه بـودن / بیـر قولاغـدان آلیـب او بیـری قولاغـدان وئرمـک / bir qulağdan alıb o biri qulağdan vermək /

یک مو از سر کسی کم شدن / باشـدان بیـر تـؤک اسـگیگ اولمـاق / başdan bir tük əsgig olmaq /

یکدل و یک رنگ / بیر اؤزلؤ / bir üzlü /

یکدل و یکصدا / آل بیر دیل بیر / əl bir dil bir /

یکی از دو شفا / ایکی شفانین بیری / iki şəfanın biri /

یکی سواره یکی پیـاده / بیـری آتلـی بیـری پییـادا اولماق / biri atli biri piyada olmaq /

یکی مرد جنگی به از صـد هـزار / مـین آتلییـا داو اولماق / min atlıya dav olmaq /

یلّلی تلّلی کردن / آتـدیرماق / atdırmaq / الـک آپاریـب غربیـل گتیرمـک / ələk aparıb ğərbil gətirmək / دوه بؤیؤدی ائلەمک / dəvə böyüdi eləmək / گؤنـؤ گؤنـه سـاتماق / günü günə satmaq /

یه پا در این دنیا و یه پا در آن دنیا داشـتن / بیـر آیاق بو دؤنیادا بیر آیـاق او دؤنیـادا / bir ayaq bu dünyada bir ayaq o dünyada /

یه پا لب گور بودن / باش گورا تیترەمـک / baş gora titrəmək /

یـه پارچـه جـواهر / قیزیـل پارچاسـی / qızıl parçasi /

یه پای کسی جایی بودن / آدامین بیـر آیـاغی بیـر یئـرده اولمـاق / adamın bir ayaği bir yerdə olmaq /

یه پوست و استخوان / ایـت آشیغی / it aşıği / بیر دری بیر سؤمؤک / bir dəri bir sümük /

یه پوست و استخوان بودن / قیـل ایرمـک / qıl əyirmək /

یه تخته کم داشتن / تختەسی آز / təxtəsi az /

یه جای کار لنگ بودن / آخساماق / axsamaq /

یه چیزیش شدن / قئدیخلانماق / qıdıxlanmaq /
یه خاکی به سر کردن / داش باش ائله‌مک / daş baş eləmək /
یه سیم کم داشتن / سیمی اسکیک / simi əskik/
یه طرف ریش و یه طرف سبیل / اویان ساققال بویان بیغ / oyan saqqal buyan bığ /
یه قرص نان در طبق داشتن / طاباخدا بیر چؤرک اولماق / tabaxda bir çörək olmaq /
یه قطره آب شدن و توی زمین رفتن / سو اولوب یئره باتماق / su olub yerə batmaq /
یه لا قبا / بیر حصیر بیرده ممد نصیر / bir həsir birdə məməd nəsir / دیش قورددالاماقا چؤپو اولمامـاق / diş qurddalamaqa çöpü olmamaq /
یه لاقبا بودن / جیبده سیچانلار چاغانا چالماق / cibdə siçanlar çağana çalmaq / خوتون آستاری اولماماق / xotun astari olmamaq /
یه لحظه / دیقه یاریم / dəyqə yarim /
یه لقمه نان شدن و سگ خوردن / بیر تیکه چؤرک اولوب ایت یئمک / bir tikə çörək olub it yemək /
یه لقمه‌ی چپ کردن / حب کیمی آتماق / həb kimi atmaq /
یه ناخن / بیر دیرناق / bir dirnaq /
یه نون در طبق داشتن / طاباقدا چؤرک بیر اولماق / tabaqda çörək bir olmaq /
یه وصله‌ای به کسی چسبیدن / بیر ایش بیرینه یاپئشماق / bir iş birinə yapışmaq /
یهـــویی / شـــابادان شـــوبادان / şabbadan şubbadan /

Deldar Bilingual Dictionary of Ironies

Turkish – Persian
Persian – Turkish

By:
Mir Hossein Deldar Bonab

2012



«اِنَّ مِن البَیانِ لَسِحْراً» پیامبر اکرم (ص)

به درستی که در بیان سحری نهفته است.

... و چه سخنی بالاتر از آن. بیان، سحری عیان. بیان، آن. آنی از آنات که چون شهابی فروزان لحظه ای می درخشد و سیر می کند. چشم ها را خیره می سازد، بی آنکه آنی دیگر از آن اثری مانده باشد. شطی از نور. بارقه ای. آذرخشی. تاریکی ها را می تاراند. می افروزاند. هستی می بخشد. کن فیکون.

انسان با بیان افسون می کند و افسون می شود، به پا در می آید و به پا در می آورد، گریبان چاک می کند، اشک می ریزد، خنده سر می دهد، خشنود و یا خشمگین می شود، و چه ها که می شود و نمی شود و چه ها که می کند و نمی کند. تنها سخنی شنیده است و هیچ! ...

بیان، زخم و مرهم، زندگی بخش و هستی سوز، چه اثری نهفته است در مشتی کلمات ؟! عالمی را به حرکت در می آورد! سحری از این عظیم تر چه می تواند باشد؟! انسان افسونگری می کند در سایه ی کلمات.

... و اندیشیدن بی واسطه ی کلمات غیر ممکن است و مبارک باد بر او این اندیشیدن ...

(بخشی از مقدمه ی کتاب)